

فرانسوا رابله

گار گانتوا



ترجمه‌ی
محمود مسعودی

دبیر
سپود و حرف

فرانسوا رابله

گار گانتوا

رمان

گار گانتوا. | بحث نیک | زندگی اریایی نابلی
گار گانتوا، یمن، پدر پانتاگروئل، نیشته اندر روزگاری
مجلسه به دست آهنگدهی آخشیج پنجم. | کتابی سرشار
از پانتاگروئل گرایی | ۱۵۳۵ | فروشندگان به لیون، در
دوکان فرانسوا ژوست، روبهروی باتوی مای آسایش. | فر



سرود و حرف

ترجمه‌ی

محمود مسعودی

از فرانسه‌ی میانه

همراه با نام‌مسانی‌های آن با چاپ‌های سال‌های ۱۵۳۴ و ۱۵۴۲

نشر سی‌و‌دو حرف

گار گانتوآ

فرانسوا رابله

گار گانتوا

رمان

گار گانتوا | بختِ نیک | زندگیِ ارزیابی‌ناپذیر
گار گانتوا | تهمتِ، پدرِ پانتاگروئل، نیشته اندر
روزگارِ گذشته به دستِ آهنگنده‌ی آخشیخ پنجم.
| کتابی سرشار از پانتاگروئل‌گرایی |.
۱۵۳۵ | فروشنده‌شان به لیون، در دوکانِ فرانسوا
ژوست، روبه‌روی بانوی مای‌آسایش. | فز



ترجمه‌ی

محمود مسعودی

از فرانسه‌ی میانه

همراه با ناهمسانی‌های آن با چاپ‌های سال‌های ۱۵۳۴ و ۱۵۴۲

دسترسی‌رودو حرف



نشرِ سی‌ودو حرف

فرانسوا راپله

گارگانتوا

دُمان

گزارش | بختِ نیک | زندگیِ ارزبایی‌ناپذیرِ گارگانتوایِ تَهْمَن، پدرِ پانتاگروئل، نِیْشته اندر روزگارِ گذشته به دستِ آهَنجَده‌یِ آخِشیجِ پنجم. | کتابیِ سرشار از پانتاگروئل‌گرایی | . ۱۵۳۵ | فروشندشان به لیون، در دوکانِ فرانسوا ژوست، روبه‌رویِ بانویِ مایِ آسایش. | فژ

ترجمه‌یِ

محمود مسعودی

از فرانسه‌یِ میانه

همراه با ناهمسانی‌هایِ آن با چاپ‌هایِ سال‌هایِ ۱۵۳۴ و ۱۵۴۲

نشرِ الکترونیکیِ سی‌ودو حرف - می ۲۰۲۴ - خرداد ۱۴۰۳

<https://mahmoodmassoodi.fr>

©

همه‌یِ حقوق برایِ محمود مسعودی محفوظ است.

چند نکته:

- سپاس‌گزارِ دوستِ پژوهشگرِ علی پورصفر قصّابی نژاد ام که فتوکپی کتابی نایاب را، که به آن نیاز داشتیم، از ایران برای من فرستاد.
- این کتاب دو پیوستِ جداگانه دارد، هر دو از جستارهای ویکی‌پدیای فرانسوی، با نام‌های *فِرانسوا رابله* و *گاز گانتوآ* به ترجمه‌ی من، نشرِ سی‌ودو حرف، ۲۰۲۴.
- آوانویسی عبارت‌های لاتینِ *گاز گانتوآ* به زبانِ فارسی بر پایه‌ی الفبای آوایی بین‌المللی *International Phonetic Alphabet* انجام گرفته که در سایتِ زیر به کار می‌رود:
<https://www.openipa.org/transcription/latin>
- مشکل در واقع بیش‌تر بر سرِ تلفّظِ حرفِ *c* پیش از حرف‌های *e* و *i* است که برابرهایی «چ» [tʃ] و «ک» [kɛ]، «چی» [tʃi] و «کی» [ki] را می‌توان برای آن آورد و من به پیروی از سایتِ یادشده همه‌جا «چ» آورده‌ام. مخالفانِ این گزینش می‌توانند همه‌ی آن «چ»‌ها را «ک» بخوانند.
- برای منبع‌هایِ این ترجمه و یادداشت‌هایِ آن، نگاه کنید به «مهم‌ترین منبع‌هایِ ترجمه‌ی *گاز گانتوآ*» در پایانِ کتاب.

○ حرف ربط «و» را در همه‌جایِ همه‌ی نوشته‌ها و ترجمه‌هایِ من با پیوندِ آوایی به کلمه‌ی پیش از آن «و» (O) تلفظ کنید، جز در ابتدایِ سطر (به معنایِ مصراع و پاراگراف)، پس از ویرگول، نقطه‌ویرگول، نقطه، و سه نقطه، که در این موارد، بدونِ ضرورتِ افزودنِ زیر، باید «و» (va) خوانده شود. هرگونه استثنایِ دیگر نیز با زیر (و) مشخص می‌شود.

○ اگر ناشری بخواهد این نسخه‌ی الکترونیکیِ گلاگنتو آرا برای فروش روی کاغذ چاپ کند (کاری که با همه‌ی نوشته‌ها و ترجمه‌هایِ من در ایران کرده اند و البته بی‌اجازه‌یِ من)، لطفاً بداند که حق ندارد نوشته‌ها و ترجمه‌هایِ مرا برای گرفتنِ اجازه به سازمان و اداره‌ای بفرستد که کارش سانسور است، و خودش هم حق و اجازه‌یِ دست‌برد و تغییر در کتاب‌هایِ مرا ندارد. قطع کتاب حتماً باید ۱۳.۵ در ۱۸.۵ باشد، و عطفِ کتاب (نخستین صفحه‌یِ این پی‌دی‌اف)، روی جلد (به فارسی)، و پشتِ جلد (به فرانسه) تغییر داده نشود. رعایت کردنِ این نکته‌ها به معنیِ رضایتِ من برای چاپ، و رعایت نکردنِ آنها به معنیِ اجازه نداشتنِ ناشر از سویِ من، و زیر پا گذاشتنِ «حقوق» نویسنده و مترجمی خواهد بود که همه‌ی نوشته‌ها و ترجمه‌هایِ خود را به شکلِ الکترونیکی همواره در دست‌رسِ همگان گذاشته است.



فرانسوا رابله
گراوور، آشیل-ایزیدر ژیلیر (۱۸۹۹ - ۱۸۲۸)

Ego franciscus Rabelysus diocesis
 Turonensis suscepit gradum doctoratus sub. D.
 Antonio Gryphio in preclara medicis facultate
 die vigesima secunda mensis Maii. Anno domini
 millesimo quingentesimo trigésimo septimo.
 Rabelysus

دست خط و امضای فرانسوا رابله، ۲۵ می ۱۵۳۷،
 (دانشکده‌ی پزشکی شهر مُنییه)

فهرستِ گارگانتوآ

- ۱۹ صفحه‌ی نام‌ونشانِ گلِ گانتوآ
- ۳۵ به خوانندگان
- ۴۰ پیش‌گفتارِ نگارنده
- ۷۶ فصل ۱ - اندر تبارشناسی و دیرینگیِ گارگانتوآ.
- ۹۰ فصل ۲ - حُباب‌هایِ پادزهریِ یافته در بناییِ باستانی.
- ۱۰۴ فصل ۳ - چه‌گونه گارگانتوآ را مادرش یازده ماه در شکم داشت.
- ۱۱۶ فصل ۴ - چه‌گونه گارگامل، آبستنِ گارگانتوآ، دل به خوردنِ سیرابی داد.
- ۱۳۱ فصل ۵ - چه‌گونه گارگانتوآ به شیوهای بس شگفت زاد.
- ۱۴۲ فصل ۶ - چه‌گونه نام بر گارگانتوآ نهاده آمد، و او چه‌گونه شراب را هورت می‌کشیدی.
- ۱۴۸ فصل ۷ - چه‌گونه گارگانتوآ را جامه درپوشاندند.
- ۱۶۴ فصل ۸ - رنگ‌ها و تبارجامه‌یِ گارگانتوآ.

فصل ۹ - اندر آن دلالت که بُود مر رنگ‌های سپید و آبی
را. ۱۷۳

فصل ۱۰ - اندر نوباوگیِ گارگانتوا. ۱۸۹

فصل ۱۱ - اندر اسب‌هایِ ساختگیِ گارگانتوا. ۱۹۶

فصل ۱۲ - گرانگوزیه چه‌گونه پی بُرد به هوشِ شگفتِ
گارگانتوا از آفرینشِ یکی کون‌پاک‌کن. ۲۰۵

فصل ۱۳ - چه‌گونه گارگانتوا از یکی یزدان‌شناس اندر
ادبِ لاتین آموزش بدید. ۲۱۷

فصل ۱۴ - چه‌گونه گارگانتوا زیردستِ آموزانندگانِ دیگر
نهاده شد. ۲۲۶

فصل ۱۵ - چه‌گونه گارگانتوا به پاریس فرستاده آمد، و
اندر آن مادیانِ کوه‌پیکر که او را بُرد، و چه‌گونه
آن مادیان با مگس‌هایِ گاویِ اینقشنگه‌آباد
نبردید. ۲۳۳

فصل ۱۶ - گارگانتوا چه‌گونه پاریسیان را شادیانه‌ی
پیشوازِ خود بگزارد و چه‌گونه ناقوس‌هایِ گنده‌ی
کلیسایِ بانویِ ما را بر بود. ۲۳۹

فصل ۱۷ - چه‌گونه ژانتوسِ براگماردوییِ بازپس‌گرفتنِ
ناقوس‌هایِ گنده را به نزدِ گارگانتوا گسیل کرده
آمد. ۲۵۴

فصل ۱۸ - آن سخن‌رانیِ آتشین که استاد ژانتوسِ
براگماردویی کرد مرگارگانتوا را از برایِ
بازستاندنِ ناقوس‌ها. ۲۵۸

- فصل ۱۹ - یزدان‌شناس چه‌گونه جامه‌ی خویش بُرد و ۲۶۸
چه‌گونه از سوربنیان داوری به دادگاه بُرد.
- فصل ۲۰ - آموزش و روشِ زندگیِ گارگانتوا بنابر ۲۷۷
دستورهای آموزگارانِ سوربنِ چپِ او.
- فصل ۲۱ - چه‌گونه گارگانتوا از پُنگرات به چنان هنجاری ۳۳۲
آموزش دید که ساعتی از روز تباه می‌نکردی.
- فصل ۲۲ - گارگانتوا چه‌گونه از زمان بهره بردی آن‌گاه ۳۵۴
که هوا بارانی بود.
- فصل ۲۳ - چه‌گونه میانِ کلوچه‌پزانِ لِرنه و مردمانِ ۳۶۱
سرزمینِ گارگانتوا گفت‌وگو درگرفت سخت که
از آن جنگ‌های بزرگ پیوستند.
- فصل ۲۴ - چه‌گونه مردمانِ لِرنه به فرمانِ شاهِ خود پیکرُکُل ۳۶۹
بی‌هوا به چوپانانِ گارگانتوا تاختن بردند.
- فصل ۲۵ - چه‌گونه راهبی از سیه دیواربستِ دیر از تاراج ۳۷۵
دشمنان برهانید.
- فصل ۲۶ - چه‌گونه پیکرُکُل بر لارشِ کَلرمو تاختن بُرد، و ۳۹۴
آن افسوس و بیزاری که گرانگوزیه بازمودی مر
ساختنِ جنگ را.
- فصل ۲۷ - جان‌مایه‌ی آن نامه که گرانگوزیه نبشت به ۴۰۰
گارگانتوا.
- فصل ۲۸ - چه‌گونه اولریش گاله به نزدیکِ پیکرُکُل ۴۰۴
فرستاده آمد.
- فصل ۲۹ - آن سخن‌رانیِ آتشین که گاله کرد پیکرُکُل را. ۴۰۸

- فصل ۳۰ - چه گونه گرانگوزیه خریدنِ صلح را کلوچه‌ها ۴۱۵
بازپس داد.
- فصل ۳۱ - چه گونه برخی از فرمان‌دهانِ پیکرکُل، ۴۲۱
رای‌اندازان به‌شتاب، وی را اندر هچلِ فرجامین
انداختند.
- فصل ۳۲ - چه گونه گارگانتوآ یاری دادنِ مر سرزمین‌ش ۴۴۷
را شهرِ پاریس بگذاشت، و چه گونه ژیمناست با
دشمنان روبه‌رو آمد.
- فصل ۳۳ - چه گونه ژیمناست سردارِ تریپه و دیگر کسانِ ۴۵۳
پیکرکُل را تردستانه بکشت.
- فصل ۳۴ - چه گونه گارگانتوآ کاخِ گُدارِ وِد را ویران ۴۵۹
کرد، و چه گونه گناره کردند از گُدار.
- فصل ۳۵ - چه گونه گارگانتوآ شانه‌کنان از موی‌هایِ ۴۶۶
خویش گلوله‌هایِ توپ می‌فروریختی.
- فصل ۳۶ - چه گونه گارگانتوآ زائری شش همچون سبزیانه ۴۷۴
بخورد.
- فصل ۳۷ - چه گونه گارگانتوآ راهب را جشن ساخت، و ۴۸۱
آن سخنانِ زیبا که او گفت شام‌خوران.
- فصل ۳۸ - چرا راهبانِ رانده‌ی مردمان اند، و چرا برخی ۴۹۴
را دماغ‌گنده‌تر از دیگران است.
- فصل ۳۹ - چه گونه راهب گارگانتوآ را بخوابانید، و اندر ۵۰۳
نیایش‌ها و نیایش‌نامه‌ی وی.

- فصل ۴۰ - چه‌گونه راهب مر همراهانِ خویش را دل دهد، ۵۰۹
و چه‌گونه خود از یکی درخت بیاویخت.
- فصل ۴۱ - ستیزندگانِ پیکرکُل چه‌گونه به گارگانتوا ۵۱۶
بازخوردند، و چه‌گونه راهب سردار تیراوان را
بکُشت و سپس به زندانِ دشمنان اندر افتاد.
- فصل ۴۲ - چه‌گونه راهب از نگهبانانِش برست، و ۵۲۲
چه‌گونه برگشت‌زنانِ پیکرکُل شکست آمد.
- فصل ۴۳ - چه‌گونه راهب زائران را بازگردانید و آن ۵۲۸
سخنانِ نیکو که آنان را بگفت گرانگوزیه.
- فصل ۴۴ - چه‌گونه گرانگوزیه با توکدی‌ین زندانی ۵۳۹
به‌مردمی رفتار کرد.
- فصل ۴۵ - چه‌گونه گرانگوزیه سپاهیانِش را فراخواندن ۵۴۶
فرمود، و چه‌گونه توکدی‌ین اُستی‌وو را بکشت و
سپس به فرمانِ پیکرکُل کشته آمد.
- فصل ۴۶ - چه‌گونه گارگانتوا اندر رُش کلرمو بر پیکرکُل ۵۵۲
تاختن بُرد و به ارتشِ پیکروکُل یادشده شکست
آورد.
- فصل ۴۷ - چه‌گونه پیکرکُل، گریزان، با نگون‌بختی‌ها ۵۵۷
دچار خورد؛ و آن‌چه گارگانتوا کرد پس‌از نبرد.
- فصل ۴۸ - آن سخن‌سرایی که گارگانتوا کرد ۵۶۱
شکست‌خوردگان را.
- فصل ۴۹ - چه‌گونه پیروزمندانِ گارگانتوایی پاداش یافتند ۵۷۰
از پس نبرد.

فصل ۵۰ - چه گونه گارگانتوا دیرِ تلم را از برای راهب
ساختن فرمود. ۵۷۶

فصل ۵۱ - چه گونه دیرِ تلمیان ساخته و واگذارده آمد. ۵۸۲

فصل ۵۲ - نِبشته‌ی نهاده بر دروازه‌ی بزرگِ تلم. ۵۹۰

فصل ۵۳ - چه گونه بود کوشکِ تلمیان. ۶۰۰

فصل ۵۴ - راهبان و راهبگانِ تلم را جامه چه گونه بود. ۶۰۵

فصل ۵۵ - بر چه آیین بودند تلمیان در شیوه‌ی زندگی
خویش. ۶۱۲

فصل ۵۶ - چیستان یافته در بُن‌های دیرِ تلم. ۶۱۷

مهم‌ترین منبع‌های ترجمه و یادداشت‌های آن ۶۲۹

صفحه‌ی نام‌ونشانِ گارگانتوا

| گارگانتوا.^۱

| بختِ نیک^۲

| زندگی^۳ *^۴ ارزیابی‌ناپذیرِ گارگانتوآیِ تَهْمَن^۵، پدرِ پانتاگروئل^۶،

| نبشته اندر روزگارِ گذشته به دستِ آهنجنده‌ی آخشیج پنجم^۷.

| کتابی سرشار از پانتاگروئل‌گرایی^۸.

| ۱۵۳۵|

| فروشنده‌شان به لیون^۹، در دوکانِ فرانسوا ژوست^{۱۰}، روبه‌روی بانویِ مایِ
آسایش^{۱۱}.

| فز^{۱۲}

یادداشت‌های صفحه‌ی نام‌ونشانِ گل‌گانتوا

۱. **گارگانتوا** گل‌گانتوا؛ گل‌گانتوا پسر از پلنارگوئل (۱۵۳۲) دومین رمان فرانسوا رابله (۱۵۵۳ - ۱۴۹۴ یا ۱۴۸۳) است. او در مجموع، تا آنجا که دانسته است، پنج رمان نوشته که از آن میان گل‌گانتوا مستقل است و آنهایی دیگر با نام‌های پلنارگوئل، کتاب موج، کتاب چرخ، و کتاب پنجم پیوندهایی به هم دارند. در نسبت دادن کتاب پنجم به فرانسوا رابله تردید هست. گل‌گانتوا در زمان زندگانی رابله بارها چاپ شد و نسخه‌هایی از آنها به جا مانده است. از آن میان، سه چاپ از اهمیت بسیار برخوردار است و رابله‌شناسان، بسته به سلیقه‌ها و گرایش‌های خود، یکی را به دو تای دیگر ترجیح داده آن را پای‌پژوهش یا ترجمه‌ی خود قرار می‌دهند. این سه چاپ مال سال‌های ۱۵۳۴ (چاپ نخست، که شاید هم در آغاز ۱۵۳۵ منتشر شده باشد و من برای پرهیز از اشتباه با چاپ بعدی به عنوان چاپ ۱۵۳۴ از آن یاد خواهم کرد)، سال ۱۵۳۵ (چاپ دوم، که من ترجمه‌م را مستقیماً از آن انجام داده‌ام و ناهمسانی‌های آن را با دو چاپ پیشین و پسین آن در پانویس‌ها آورده‌ام)، و سال ۱۵۴۲ (چاپ پنجم، آخرین تصحیح‌ها و متن نهایی) است. مهم‌ترین تفاوت‌ها یا ناهمسانی‌های آنها با هم اینهاست: **چاپ یکم گارگانتوا** [شناسه در کتاب‌خانه‌ی ملی فرانسه: Paris, Bnf, Rés. Y² ۲۱۲۶]، با عنوان گل‌گانتوا *Gargantua*، که تنها یک نمونه یا نسخه از آن به جا مانده، ناقص است. این نمونه‌ی یگانه، که به نسخه‌ی A معروف است، با ۵۶ فصل، در سال ۱۸۵۲ (یعنی ۳۱۸ سال پس از چاپ) کشف شد، و چهار صفحه کم دارد: صفحه‌ی نام و شناس‌نامه، صفحه‌ی دهم مصرعی «به خوانندگان» (که از چاپ دوم به بعد در همه‌ی چاپ‌ها هست)، و دو صفحه از فصل سوم در باره‌ی مدت بارداری (در پانویس‌ها آنها را در جای خود مشخص کرده‌ام). به همین سبب نمی‌توان نام دقیق و کامل کتاب، سال چاپ، و ناشر آن را به‌یقین دانست. اما پژوهشگران با مقایسه‌ی حروف و ابزارهای چاپی و کاغذ به کار گرفته، به این نتیجه رسیده‌اند که این نسخه‌ی گل‌گانتوا در ۱۵۳۴ (یا شاید در آغاز ۱۵۳۵) در لیون چاپ شده است. **چاپ دوم گارگانتوا** [شناسه در کتاب‌خانه‌ی ملی فرانسه: Paris, Bnf, Rés. Y² ۲۱۳۰] با عنوان گل‌گانتوا بحث، ینک، زندگی

ارزانی نابینو گار گانتوای همتن، پدر پانتاگروئل، بنشته اندر روزگار گذشته به دست آهنگندوی آخشیچ پنجم، کتابی سومشار از پانتاگروئل گرایی، لیون، فرانسوا ژوست، ۱۵۳۵

Gargantua. AFAOH TYXH. La vie inestimable du grand Gargantua, pere de Pantagruel, jadis composée par L'abstracteur de quinte essence. Livre plein de pantagruelisme. Lyon, François Juste, 1535

که نسخه‌ی کامل و بی‌نقص آن، همواره در ۵۶ فصل، در دست است، و نسبت به چاپ نخست تغییرهای کمایش اندکی در آن داده شده است، و در میان رایله‌شناسان به نسخه‌ی B معروف است. این نسخه را فرانسوا ژوست François Juste (۱۵۴۷ - ۱۴۹۰) ناشر لیونی منتشر کرده است. من نیز یک نسخه‌ی چاپی دیجیتالی آن را که مطابق با اصل است و با اجازه‌ی کتابخانه‌ی ملی فرانسه BNF برای درخواست‌کنندگان چاپ می‌شود، خریده روی میز کارم دارم، و همین را به فارسی ترجمه کرده بی‌دی‌اف آن را نیز روی وبلاگ خودم گذاشته‌ام. **چاپ سوم گارگانتوا** [شناسه در کتابخانه‌ی ملی فرانسه: Paris, Bnf, Rés. ۲۱۳۴Y] با عنوان زندگانی بی‌سوالی‌انگیز گار گانتوای همتن، پدر پانتاگروئل، بنشته اندر روزگار گذشته به دست آهنگندوی آخشیچ پنجم، کتابی سومشار از پانتاگروئل گرایی، لیون، فرانسوا ژوست، ۱۵۴۲

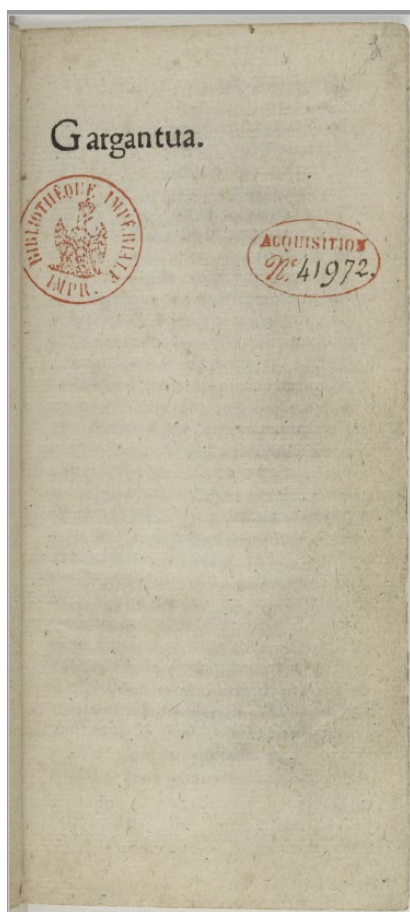
La vie treshorifique du grand Gargantua, pere de Pantagruel jadis composee par M. Alcofribas abstracteur de quinte essence. Livre plein de Pantagruelisme. Lyon, François Juste, 1542

معروف به E (پنجمین حرف الفبای زبان فرانسه، چون که در واقع این نسخه چاپ پنجم گار گانتواست)، چاپ ۱۵۴۲ در لیون از سوی فرانسوا ژوست است که معروف به متن نهایی است و مانند B کامل است، اما رایله در آن تغییرهای بسیار زیاد، و مهم، انجام داده که می‌توان در مجموع آنها را به سه دسته کلی تقسیم کرد: ۱ --- ساختاری: رایله دو فصل کتاب را به چهار فصل تبدیل کرد؛ یعنی فصل ۴ را دو بخش کرد و عنوان بخش دوم آن را «سخنان سیاه‌مستان» Les propos des bien-ivres گذاشت، و فصل ۲۰ را نیز با افزودن عنوان «بازی‌های گارگانتوا» Les jeux de Gargantua به دو فصل بخش کرد، و رمان در ۱۵۴۲ در ۵۸ فصل منتشر شد. ۲ --- افزودنی و حذف و تغییر: تصحیحا و تغییرهای مهمی در سراسر متن انجام داد

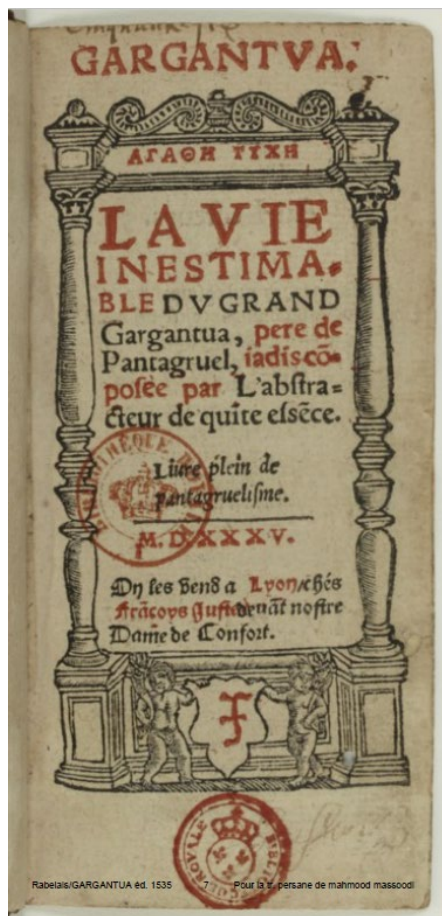
که بخش عمده‌ای از آنها به نظر بسیاری از رابله‌شناسان به احتمال بسیار زیاد «خودسانسوری» بوده است که من به جای خود در پانویس‌ها از آنها یاد خواهم کرد و ترجمه‌ی کامل ناهمسانی‌های این سه چاپ را خواهم آورد. ۳. --- تصحیح‌های جی: از نوع املائی یا اشتباه چاپی که من از ذکر آنها خودداری کرده‌ام، چون تغییر معنایی در متن به بار نمی‌آورند و پانویس‌ها را برای خواننده‌ی فارسی‌زبان بی‌پرده به درازا می‌کشانند. مایکل سکرچ Michael Screech (رابله‌شناس معاصر، و از مهم‌ترین مترجمان انگلیسی رابله) در یادداشتی بر ترجمه‌ی انگلیسی خود از گُل گانتوآ می‌نویسد که چاپ‌های پیش‌از ۱۵۴۲ (یعنی A و B) «صراحت» و «تازگی» و «شهامت» می‌دارند که نسخه‌ی ۱۵۴۲ (یعنی E) از آن بی‌بهره است، و خود نسخه‌های A و B را اغلب اساس کار خود قرار می‌دهد. من مترجم فارسی گُل گانتوآ که با این نظر او سخت موافق‌ام، بنای کارم را بر نسخه‌ی B نهادم که چندان مورد «التفات» مترجمان رابله قرار نمی‌گیرد، چون بیشترشان نسخه‌ی E را ترجمه و تفسیر می‌کنند. نسخه B (کتاب حاضر) در واقع هم کامل است، و هم به‌ویژه حاصل «کار آزادانه»ی نویسنده‌ی آن است؛ در حالی که نسخه‌ی E به‌رغم افزودگی‌های فراوان (که همه‌ی آنها را در پانویس‌ها آورده‌ام)، به‌روشنی زیر فشارهای سوری دست‌خوش خودسانسوری شده است. افزون‌بر این چاپ‌ها، در سال ۱۵۳۲ در لیون کتابی بی نام نویسنده منتشر شد با عنوان ردی‌دادنامه‌های بزرگ و لژیلی‌نایلیو غوب نهمن و متوگ گُل گانتوآ: تربوگنده‌ی بتارشنامی، شومندی و توان‌ن‌او، و نیز سلحشوری‌های مشکفت او از بوی آرتور شده، چنان‌که در دنباله بخوانید دیدن *Les grandes et inestimables croniques du grant et enorme géant Gargantua : contenant la généalogie, la grandeur et force de son corps, aussi les merveilleux faitz d'armes qu'il fist pour le roy Artus, 1532*، که یک داستان تودگانه‌ی (عامیانه‌ی) پرماجرست، و به‌رغم سبک پیش پا افتاده‌ای که دارد، احتمال داده می‌شود که رابله آن را نوشته یا در نوشتن آن شرکت داشته است. در هر حال به‌روشنی دانسته است که رابله گُل گانتوآ را بر پایه‌ی یک داستان تودگانه‌ی موجود و شناخته‌ی همگان نوشته است، و شخصیت گارگانتوآ پیش از او وجود داشته است. در باره‌ی عنوان کتاب گُل گانتوآ باید دانست که رابله آن را به صورت نقیضه‌ی عنوان‌های زندگی‌نامه‌های بزرگان و مقدسان، که به‌ویژه در سده‌های پیش از او رایج بوده، ساخته است. در پشت‌ظاهر «شوخ» گُل گانتوآ درگیری‌های

مذهبی و جاه‌طلبی‌های سیاسی و جنگ‌افروزی‌های دهه‌های ۲۰ و ۳۰ی سده‌ی شانزدهم است که خواننده می‌شود. با پیدایش و گسترش رنسانس از سده‌ی پانزدهم، بحران‌های مذهبی اوج گرفته و وحدت نسبی دین مسیحی را به پیدایش دو مذهب می‌کشاند با نام‌های کاتولیک (از یونانی καθολικός، «فراگیر»؛ قدرت پاپ‌ها)، و پروتستان (از فرانسه‌ی protestant، معترض به قدرت کلیسا) که مارتِن لوتر Martin Luther (۱۵۴۶ - ۱۶۸۳)، یزدان‌شناس آلمانی، و ژان کالون Jean Calvin (۱۵۶۴ - ۱۵۰۹)، یزدان‌شناس فرانسوی) از مهم‌ترین چهره‌های آن‌اند. رابله‌ی راهب مسیحی در میان این رویدادهای خونین، که در تاریخ اروپا «رُفرم» Réforme (اصلاح) نامیده می‌شود، از اصلاحی‌ها یا اصلاح‌طلبان، و مخالف قدرت کلیسا شمرده می‌شود بی‌آن‌که «پروتستان» باشد. او در میان هم‌روزگاران خود به‌ویژه به آثار یزدان‌شناس روتردامی اراسم Erasme (نک. به یادداشت‌های «پیش‌گفتار نگارنده»، زیر «توضیح درباره‌ی پیش‌گفتار نگارنده») گرایش دارد که از مهم‌ترین نمایندگان جریان فرهنگی فلسفی نوین است. گلا گنّوآ رُمائی در باره‌ی جنگ و انسان‌باوری و مخالفت با دروغ‌یافی‌های روحانیان و نفوذ آنها در سیاست، و داستان آموزش گارگانتوای نهمن و پیروزی‌های او، و کارستان‌های برادر ژان راهب است که دیر آرمائی تلم در پایان رُمان به فرمان گارگانتوآ برای او ساخته می‌شود. دیری که در آن آیین‌ها همه وارون همه‌ی دیرهای مسیحی‌ست. نگاهی ریش‌خندآمیز و نوین، در زمانه‌ی خود، به فرهنگ و هنر و مذهب و آموزش در لابه‌لای اشاره‌های بس‌آمد به روی‌دادهای تاریخی روزگار رابله، و به‌رغم طنز چیره‌دستانه و ظاهر «خنده‌آور»، بیش‌ترین تأکید بر «تعقل»، «دانش‌پژوهی»، «هنرآموزی»، «رواداری»، گرایش به آموزه‌های فرهنگی یونانی-رومی، و پرهیز از خشونت و دشمنی‌ست. داستان گلا گنّوآ پس از پنج سده چندان کهنه نشده است: جنگ بر سر چند کلوچه است که نارواداری و اخلاف‌های مذهبی روحانیان و جاه‌طلبی‌های سران سیاسی و نظامی را بر ملا می‌کند، و با وجود پانصد سالی که ما را از آن جدا کرده، در هر جایی از جهان می‌توان نمونه‌هایی برای آن یافت، درحالی‌که تنها در جغرافیایی به گسترده‌ی کشتزاری (دوینی‌پر Devinière)، دهکده‌ای (سئی Seuilly)، و شهری (شینن Chinon)، دیار زادگاهی رابله، در میهنش فرانسه می‌گذرد. میهن ملتهب که هنوز شاعران خود را در میدان‌ها، پیش چشمان مردم خوابزده می‌سوزاند. نمونه، دوست خود رابله، اِتیِن دله Étienne Dolet

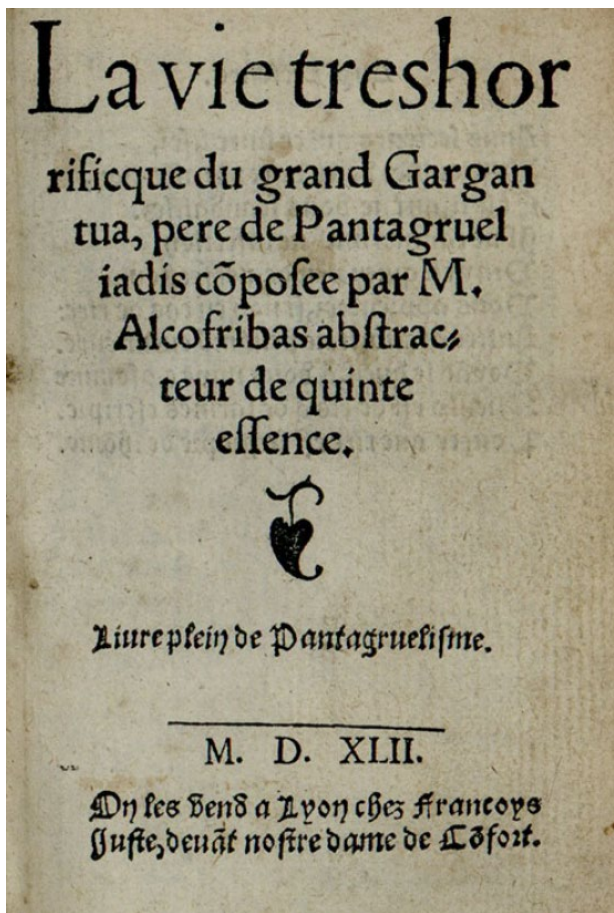
(۱۵۴۶ - ۱۵۰۹)، شاعر و نویسنده‌ی انسان‌باور و ناشر، و هم‌چنین ناشرِ نسخه‌ای از گذرگشتوآ در ۱۵۴۲ در لیون، که به رغمِ برخورداری از پشتی‌بانی‌های شاهِ فرانسوآی یکم و خواهرِ داستان‌نویس و فرهیخته‌ی او مارگُریت دُ ناوار **Marguerite de Navarre** در ۳ اوتِ ۱۵۴۶ در میدانِ میه، در قلبِ پاریس، در میانِ شعله‌های آتش سوزانده می‌شود. روی‌دادی که به چشم و ذهن و دلِ خواننده به‌راستی همچون جهانِ امروز نمود می‌کند.



صفحه‌ی نام‌ونشانِ گز گشتوآه چاپ ۱۵۳۲ (یا آغاز ۱۵۳۵)، نسخه‌ی معروف به A.



صفحه‌ی نام‌ونشانِ گز گانتوآ چاپ ۱۵۳۵، لیون، نسخه‌ی معروف به B.
[متن اصلی ترجمه‌ی حاضر]



صفحه‌ی نام‌ونشانِ گِز گِشَو آ چاپ ۱۵۴۲، نسخه‌ی معروف به E.

۲ - **بختِ نیک** (بختِ نیک؛ عبارتِ یونانی ΑΓΑΘΗ ΤΥΧΗ [آگائی تیشی] که بر صفحه‌ی نام‌ونشانِ نسخه‌ی B هست، شعاری به معنی «بختِ نیک» یا «طالعِ سعد» در اسطوره‌های

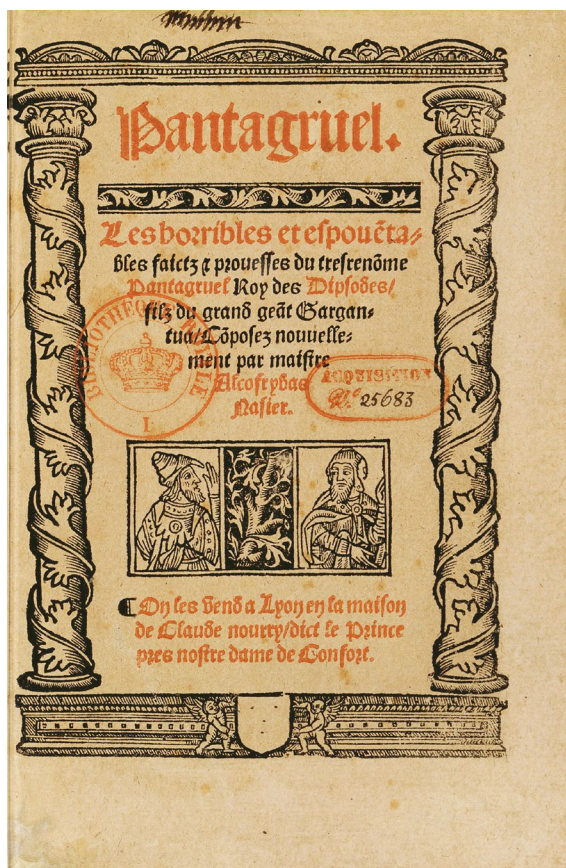
یونانی ست. یادکرد «بخت نیک» در یونان باستان برای در امان نگاه داشتن شهر انجام می‌گرفت و در آغاز یا انجام قانون‌ها و آیین‌نامه‌ها آورده می‌شد. این عبارت، که در نسخه‌ی E دیده نمی‌شود، «شعار» رابله به عنوان «ناشر» و «ویراستار» بود، و بر برخی از چاپ‌های پدش‌گودئ و چند کتاب دیگر آن دوره از نویسندگانی دیگر دیده می‌شود که نشان می‌دهد رابله در نشر آنها شرکت داشته یا ویراستار آنها بوده است.

۳. زندگی، *la vie* (در متن)، از یک سو یادآور *La grande et merveilleuse vie du trespuissant et redoubté roy de gargantua*، زندگی مشکوهمند و مشکفت‌انگیز شاه بی‌توانا و هراس‌انگیز گارگانتوا است که در فاصله‌ی سال‌های ۱۵۳۰ تا ۱۵۳۵ در پاریس منتشر شده بود، و از سوی دیگر، بیشتر، یادآور عنوان زندگی‌نامه‌های فتودال‌ها و به‌ویژه مقدسان است. سرگذشت‌نویسی یا زندگی‌نامه‌نویسی در سده‌های میانه بسیار رایج بود.

۴. * - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** ناهمسانی‌های چاپ‌ها را چنین نشان کرده‌ام: عدد* (عدد و ستاره) پیش‌از یک «واژه» یا «عبارت» نشانه‌ی آن است که B (یعنی متن سال ۱۵۳۵، چاپ دوم گارگانتوا که من آن را برای ترجمه برگزیده‌ام) با A و E ناهمسانی‌هایی دارد که در این پانویس‌ها آورده شده‌اند. برخی از این ناهمسانی‌ها از گونه‌ی تصحیح‌های غلط‌های چاپی و املائی و نگارشی‌اند که من آنها را نادیده گرفته‌ام، و تنها ناهمسانی‌هایی را آورده‌ام که ارزش معنایی دارند. ناهمسانی اینجا صفت «ارزیابی‌ناپذیر» *inestimable* است که تنها در نسخه‌ی B دیده می‌شود. صفحه‌ی نام‌ونشان A در دست نیست تا به‌یقین دانسته شود، اما احتمال می‌دهند که نام آن با B یکی بوده است. این صفت در E به «بس‌هراس‌انگیز» *treshorrificque* تغییر داده شد؛ احتمالاً برای آن‌که با عنوان رویدادهای بزرگ و «زندی‌ناپذیر»، کتاب دیگری که پیش‌تر منتشر شده بود، یکی نباشد. «ارزیابی‌ناپذیر» برای *inestimable* ترجمه‌ی سراسر است با توجه به ریشه‌ی واژه، و ترجمه‌های رایج آن «غیر قابل ارزیابی»، «برآوردنشده»، و «بی‌قیمت» (به معنی ناممکن بودن تعیین قیمت) است (نک. به فرهنگ معاصر فرانسه - فلومی، محمدرضا پارسایار، فرهنگ معاصر، ۱۳۹۳).

۵. **گارگانتوای تهمن [گران‌گالهی تهمن]**، گارگانتوای تهمن [گران‌گالهی تهمن]، نک. به یادداشت‌های فصل ۶: «گارگانتوای»، و «گران داری تو‌ها». «تهمن» به‌ویژه لقب اسطوره‌ی ایرانی «رستم» است در شاهنامه‌ی فردوسی.

۶. پانتاگروئل (شاه تشنگان)، پسر گارگانتوا [گران گاله]، هم چنین شخصیت چهار کتاب دیگر رابله است. عنوان کامل پانتاگروئل در چاپ نخست آن، در سال ۱۵۳۲، یعنی دو یا سه سال پیش از انتشار گز گانتوا چنین است: پانتاگروئل. کارها و دلاوری های هواندیز و دهشتناک پانتاگروئل بی نامور شاه دیسدان [تشنگان]، پسر غول تهمن گز گانتوا بنشسته به تازی به دست استاد الکویلس نازی، فرومندان به یون در بنگاه کود نوری، مشاهده به نام مزاده، نزدیک بانوی مای آمایش. *Pantagruel, Les horribles et espoventables faitz et prouesses du trèsrenommé Pantagruel roy des Dipsodes, filz du grand géant Gargantua, Composez nouvellement par Maistre Alcofrybas Nasier, On les vend a Lyon en la maison de Claude nourry, dict le Prince, pres notre dame de Confort*. چنان که دیده می شود، رمان با نام مستعار الکفریاس نازی به منتشر شد، و در چاپ های پس از گز گانتوا در نام آن تغییرهای اندکی داده شد و با نام فرانسوا رابله انتشار یافت. پانتاگروئل در اصل نام شخصیتی فرعی در نمایش های آیینی یاران مسیح در سده های میانه است. شیطانی بالدار، پسر پرزربین مادر شیطان ها، که شب ها برای برانگیختن تشنگی شراب خواران نمک به حلق آنها می کند. او در واقع «تشنه گر» است. راوی رمان رابله ریشه ای خیالی برای آن سر هم می کند (نک. به پانتاگروئل، فصل ۲) که بنابر آن *panta* از ریشه یونانی به معنی «همه» است و *gruel* به زبان آگری *langue Hagarène* (هاجری، مقصودش عربی شمال آفریقا) به معنی «تشنه». رابله از او غولی تهمن و شاه تشنگان می سازد، و با تبارنامه ای «عریض و طویل» در هجو شجره نامه ی مسیح در انجیل لوقا و انجیل متی، نسب او را به غول های اسطوره ای می رساند.



صفحه‌ی نام‌ونشان پانتاگروئل، چاپ ۱۵۳۲.

۷ - آهنگنده‌ی آخشیج پنجم) آهنگنده‌ی آخشیج پنجم؛ اَبَسْتَرَاکْتَر دُ کَتَّ اِسَانَس
 L'abstracteur de quinte (در متن)، L'abstracteur de quinte eslêce
 essence (به فرانسه‌ی مدرن)، «کیمیایگر»: چنان‌که دیده می‌شود، رابله نامِ خود را در

صفحه‌ی نام‌نشان چاپ ۱۵۳۵ B نمی‌آورد، و در E نیز نام مستعار «الکفریاس» آمده است، و در هر دو نسخه خود را «آهنجندی آخشیج پنجم» می‌نامد. ترجمه‌ای سرراست که به نظرم «شوخ‌وشنگ» تر و «پرطمطراق» تر از «کیمیاگر» و «زبدنویس» و جر آن می‌آید. abstracteur، به معنی «عصاره‌گیر» یا «افشردگیر»، «برکشنده»، «زبدنویس» یا «لُب‌لُب‌نویس»، و «کیمیاگر» است و برای نخستین بار خود را بله آن را در عنوان پلشتاگژی (۱۵۳۲) در زبان فرانسه به کار برده است، و کاربرد چلدانی در فرانسه‌ی مدرن ندارد. «آهنجیدن» هم، که در فارسی چدان به کار نمی‌رود، به معنی «برکشیدن» و «بیرون آوردن» است، چنان‌که روغن را از دانه، آب را از میوه، و چرا نه، شراب را از انگور، چون مولوی آن را حتی با «جان‌آهنج» به معنی «برکشنده‌ی جان»، و «میراننده» و «کشنده» آورده است، در «ای دریغا که دوا در رنج‌تان / گشت زهرِ قهرِ جان‌آهنج‌تان». quinte essence، «آخشیج پنجم» یا «گوهر پنجم»، هم چنین نام قلمرو و شخصیتی، «بانو آخشیج پنجم» la Dame Quinte Essence، در کتاب پنجم، فصل ۱۹ به بعد است، و Quintessentiaux (جمع) در کتاب چهارم، فصل ۷، به معنی «کیمیاگران» آورده شده است. واژه‌ی quinte (مؤنثِ quint)، از ریشه‌ی لاتین، به معنی «پنجم» است، و در زبان فرانسه به عنوان پیشوند نیز به کار می‌رود. essence به معنی «جوهر/گوهر»، «عصاره»، «چکیده»، و quinte essence یا quintessence، به معنی سرراست «جوهر/گوهر/عصاره‌ی/چکیده‌ی پنجم» از واژه‌های فنی کیمیاگری است. معنی رایج امروزی آن همان است که در فرهنگِ علومِ انسانی داریوش آشوری نیز آمده است: «جان‌مایه»، «جوهر»، «زبد»، و «گوهر». «آخشیج»، یادآوری می‌کند، هر یک از عنصرهای چهارگانه‌ی «خاک» و «آب» و «باد» و «آتش» است که برابر صریح آن در فرانسه در واقع élément به معنی «عصر» است، اما essence در عبارت quinte essence به همان معنی élément به کار رفته است، چون که با «پنجم» در ادامه‌ی چهار عنصر یا چهار آخشیج دیگر قرار می‌گیرد، و گفته می‌شود که «آخشیج پنجم» یا «آتر» به انسجام و زندگی آن چهار عنصر دیگر پایبندی و پویایی می‌بخشد. در کیهان‌شناسی باستان، به‌ویژه در نزد اَبَدَقْلُس یا اَمپِدُکْل Empédocle، فیلسوف یونانی سده‌ی پنجم پیش از میلاد، همه‌ی چیزها از ترکیبِ نسبتی از چهار آخشیج یاد شده ساخته شده اند. پور سینا نیز در قانونِ ذر همین نظر

است. «چهار آخشیح» در زبان فارسی «چهار گوهر»، «چهار آرکان»، و «عناصر اربعه» نیز نامیده می‌شود. ارسطو است که برای اتر Ether یا اثير واژه‌ی quintessence یا به یونانی [pemptê ousia] πεμπτουσία، را برای آسمان به کار می‌برد. بنابر فِزِجِک تَزیخی رِوِج، quintessence، به معنای یاد شده، از حدود سال ۱۲۶۵ میلادی، از یونانی گرفته‌برداری شده در زبان فرانسه به کار رفته است. در کیمیاگری، که رابله را همواره کِششی ویژه به آن بود، آخشیح پنجم quintessence بیان‌گر ناب‌ترین عصاره‌ای است که از تقطیر ماده‌ای به دست می‌آید (آخرهای سده‌ی شانزدهم). به این معنا است که می‌توان از abstracteur de Quinte Essence عبارت‌های «افشره‌گیر لب لباب»، «جان‌مایه‌نویس»، «لب‌لباب‌نویس» یا «زنده‌نویس»، و «کیمیاگر» فهمید که رابله آن را در واقع به خودش نسبت می‌دهد. این برابرها بیشتر معنای مجازی اند و جبهی «تفسیری» دارند، و «آهنجندهِ آخشیح پنجم» به نظرم دقیق‌تر و «رابل‌گانه‌تر» است. نک. به یادداشت‌های فصل ۷، «الکفریاس».

۸. پانتاگروئل‌گرایی) پانتاگروئل‌گرایی؛ Pantagruelisme (در متن) «شاه‌تشنگان‌گرایی» در نهایت به معنای نوعی اپیکوریسم است. رابله خود در پایان پانتاگروئل آن را چنین تعریف می‌کند: «زندگی کردن در آرامش، شادی، تن‌درستی [مقصود «صحت» بر پایه‌ی آرمیدن و شادمانی و میانه‌روی‌ست در اندیشه‌ی آن دوران]، همواره شادخواری کردن» [پانتاگروئل، فصل ۳۴]، و در پایان فصل ۱ گِل‌گِشَوَ «در حال پانتاگروئلیدن، یعنی، شراب‌خوران بدل‌خواه، و کارهای سهمگین پانتاگروئل را خوانان»، و نیز، در پیش‌گفتار گِل‌گِشَوَ «بر من، مگر آبرو و پیروزی نیست که نام در کرده باشم به سرزنده بودن و یارِ هم‌پا بودن: و به این نام به همه‌ی همایش‌های پانتاگروئل‌گرایان خوش آمده‌ام». افزون‌بر این، «دریای دانش» abysme de science شدن است، چنان‌که گارگانتوا [گِران‌گاله]، در نامه‌ی خود به پسرش پانتاگروئل [شاه‌تشنگان]، او را با همین عبارت توصیف می‌کند [پانتاگروئل، فصل ۸].

۹. لیون) Lyon (در متن) از بزرگ‌ترین شهرهای فرانسه. رابله در بهار ۱۵۳۲ ساکن این شهر، و از پزشکان بیمارستان آن می‌شود.

۱۰ - فرانسوا ژوست) فرانسوا ژوست، François luste (در متن)، François Juste، (حدود ۱۵۴۷ - حدود ۱۴۹۰) ناشر و چاپ‌خانه‌دار شهر لیون Lyon که «فژ»، حرف‌های نخست نام‌های او، در پایین صفحه، «لوگو»ی انتشاراتی او بود.

۱۱ - روبه‌روی بانوی مای آسایش) روبه‌روی بانوی مای آسایش، دوان تَر دام دُ کُتُفَر devāt devant Notre-Dame-de- noftre Dame de Confort (در متن)، Confort (فرانسه‌ی مدرن)؛ «تَر دام» یعنی «بانوی ما»، از لقب‌های مریم مادر عیسی؛ که بر کلیساهای بسیاری گذاشته شده، و پُرآوازه‌ترینش در مرکز پاریس است. «تَر دام دُ پاری» یعنی «بانوی مای پاریس». نحو این عبارت تا حدودی مانند «خاریمام رشت» (به گیلکی) است، یعنی «خواهرِ امامِ رشت»، که نام مسجد و گور کوچک‌ترین خواهرِ تنی امام رضا (فاطمه‌ی اُخری) است در رشت؛ گفته می‌شود که امام رضا سه خواهرِ تنی دیگر نیز به نام فاطمه داشته که در قُم و اصفهان و باکو (جمهوری آذربایجان) دفن‌اند؛ به گیلکی لابد هم‌چنین می‌شود گفت خاریمام قُم (معصومه)، خاریمام اصفهان (زینب)، خاریمام باکو (بی بی هیت).

«آسایش» نام نمازخانه‌ای در این کلیسای لیون بود که به میدان جلوی کلیسا نیز داده شده بود، لا پلاس کُتُفَر la Place Confort، میدان آسایش. بانوی مای آسایش در سال‌های ۱۲۴۳ - ۱۲۴۰ در لیون ساخته شده در ۱۸۱۶ فرو ریخته شد. در جریان انقلاب فرانسه با تغییر نام میدان در سال ۱۷۸۲ به میدان ژاکوبین Place des Jacobins، کلیسا نیز همین نام را گرفت و «کلیسای ژاکوبین» Église des Jacobins خوانده می‌شد (ژاکوبین Jacobins انجمنی بود در انقلاب فرانسه که رُبسی‌پر Robespierre (۱۷۹۴ - ۱۷۵۸) از معروف‌ترین اعضای آن است. در آن دوره مکان‌های زیادی در فرانسه به «ژاکوبین» تغییر نام داده شد).



میدانِ آسایش (ژاکوبین)، و کلیسای بانوی مایِ آسایش (ژاکوبین)، لیون، سده‌ی هژدهم.
 جایِ فروشِ کتابِ گِلا گنتوآدر لیون در زمانِ راهله.
 نقاش: ژان باتیست لالمان Jean-Baptiste Lallemand (۱۸۰۳-۱۷۱۶).

۱۲ - فژ) فژ؛ حرف‌هایِ نخستِ «فرانسوا ژوست»، ناشرِ لیونیِ گِلا گنتوآ..

*۱ [ص. ۸] ۲ به خوانندگان ۳.

یارانِ خواننده که این کتاب را می‌خوانید،
خود را ز هرگونه تعصّب^۴ رها گردانید،
لغزش نخورید^۵ با خواندنِ آن.
نیست شرّ و نه فساد گنجیده در آن.
راستی را که از کمال درین نامه
چیزی نیاموزید، مگر در بابِ خنده:
مضمونِ دیگری دلّ نمی‌تواند برگزیند.
با دیدنِ ماتمِ کتان می‌خورد و می‌کاهد،
از خنده نیشتن نیک‌تر تا ز گریه.
چون که ویژه‌ی انسان است خنده^۶.

*۷ زبید شاد

یادداشت‌های به خوانندگان

- *۱ - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) ناهمسانی؛ احتمال داده می‌شود که دهمصرعی «به خوانندگان» در A نیز بوده است، هرچند که صفحه‌ی آن در یگانه نسخه‌ی بازمانده سفید است. این دهمصرعی از چاپ دوم به بعد در همه‌ی چاپ‌ها هست و بخش قطعی متن است.
- ۲ - [ص. ۸] [ص. ۸] بازگشت می‌دهد به شماره‌ی صفحه‌ی متن اصلی گلا گتوآ چاپ سال ۱۵۳۵ که من این ترجمه را بر اساس آن انجام داده‌ام، و متن پی‌دی‌اف آن روی وبلاگ من در دسترس است:

<https://mahmoodmassoodi.fr>

نسخه‌ی اصلی کتاب، چاپ سال ۱۵۳۵، پیش از این صفحه، که متن با آن می‌آغازد، چنین است:

- [ص. ۱] روی جلد چرمی فرسوده؛
- [ص. ۲] پشت روی جلد با کاغذ روکش نقش‌دار؛
- [ص. ۳] روی برگ نگهدار از همان کاغذ نقش‌دار؛
- [ص. ۴] پشت برگ نگهدار [با برچسبی که روی آن به زبان فرانسه‌ی مدرن نوشته شده است: «این کتاب در نمایشگاه "ده قرن کتاب فرانسوی" به نمایش گذاشته شد (لوسرن Lucerne [شهر و ایالتی در سوئیس])، ۹ ژوئیه - ۲۰ اکتبر (۱۹۴۹) به شماره‌ی ۲۷۰ ۹۸ کاتالوگ»]؛
- [ص. ۵] روی برگ سفید، با پشت شماره و حرف Y؛
- [ص. ۶] پشت برگ سفید، با شماره‌ی ۲۰ ۸۱۷. Y؛
- [ص. ۷] صفحه‌ی نام‌ونشان گلا گتوآ نسخه‌ی سال ۱۵۳۵ [با دو مهر گوناگون کتاب‌خانه‌ی پادشاهی].

پس در همه‌ی متن کتاب حاضر [ص. عدد] نشان‌دهنده‌ی آغاز آن صفحه در نسخه‌ی اصلی چاپ ۱۵۳۵ است که ۲۱۷ صفحه دارد. دو صفحه‌ی شناس‌نامه‌ی کتاب را که متعلق به «کتاب‌خانه‌ی ملی فرانسه» BNF است، در پایان پی‌دی‌اف آورده‌ام که در مجموع می‌شود

۲۱۹ صفحه. این چین، خواننده‌ی کنجکاو و علاقمند می‌تواند ترجمه‌ی فارسی‌من، متن اصلی کتاب به زبان فرانسه‌ی میانه، و تکست دیجیتالی فرانسه‌ی میانه را با هم هم‌چون چاپ دوزبانه‌ی گز گژوآدر و بلاگ من در دسترس داشته باشد.

نشانی کتاب به شکل پی‌دی‌اف در سایت «کتابخانه‌ی ملی فرانسه» BNF این است:

<https://gallica.bnf.fr/ark:/۱۲۱۴۸/btv۱b۸۶۰۰۲۰۹.image#>

با عنوان کامل

Gargantua. La Vie inestimable du grand Gargantua, père de Pantagruel, jadis composée par l'abstracteur de quinte essence. Livre plein de pantagruélisme

Rabelais, François (۱۴۹۴?-۱۵۵۳). Auteur du texte.

۳ - به خوانندگان) به خوانندگان) *Au Lecteurs* (در متن)؛ درون‌مایه‌ی این ده مصرعی، که هر مصرع آن ده هجایی، و قافیه‌های آن در زبان فرانسه به صورت *ababbccdd* است، دربرگیرنده‌ی دو فرهنگ مسیحی و یونانی است، و رابطه‌ی نویسنده/اروی را با خواننده از همان ابتدای کتاب برقرار می‌کند. از یک‌سو مخاطب را به کنار گذاشتن تعصب‌های مذهبی فراخوانده به او اطمینان می‌دهد که با خواندن این رمان مرتکب گناه نخواهد شد، و از سوی دیگر نگرش ارسطویی «خده» همچون رفتار و پدیده‌ای «ویژه‌ی انسان» را مطرح کرده آن را برای چیره شدن بر سوگ و ماتم می‌ستاید. توما سبیه *Thomas Sébillet* (۱۵۸۹ - ۱۵۱۲)، شاعر و جستارنویس، نویسنده‌ی هژ متاوعی و «سوی *Art poétique français* (۱۵۴۸)، نظم ده‌مصرعی را برای سرلوحه مناسب‌ترین و کامل‌ترین می‌دانت. نسخه‌ی متفاوتی از این ده مصرعی در جگ شعری نیز دیده می‌شود به نام جگ کوچکی *Petit traité contenant en soy la fleur de toute joyeuseté*, Paris, ۱۵۳۵ که در همان سال انتشار گارگاتوا منتشر شد و دانسته نیست که کدام نسخه قدیمی‌تر از دیگری است.

۴ - تعصب) تعصب) *affection* (در متن) چدمعنایی است. در فرانسه‌ی مدرن «عاطفه»، «مهربانی»، «دل‌بستگی»، و «عشق»، و در فرانسه‌ی میانه، افزون‌بر این معنی‌ها، «شور»، «شوق»، «هیجان»، و به‌ویژه «پیش‌داوری» و «تعصب» معنی می‌دهد. رابله آن را در همین جا، در نخستین پاراگراف فصل نهم، به همین معنی «تعصب» و «پیش‌داوری» به کار می‌برد، و

در کتاب سیرج خود، فصل ۱۳، آن را در جمله‌ای همانند به کار برده نمونه‌هایی برای آن می‌آورد که به روشنی به معنی «احساسات» است: «خود را از هرگونه احساسات انسانی بری کنی: از عشق، از نفرت، از امید، و از ترس» [تا الهیّت و هنر پیش‌گویی شما را رسد].
 فُجَنگِ فُتْسَمِی میانه، *Dictionnaire du moyen français*، لاروس، ۱۹۹۲، با آوردن همین نمونه از رابله، مترادفی با معنی «احساسات» و «هیجان»، *émotion*، برای آن یاد می‌کند. در متن حاضر، با توجه به دو سطر بعدی، و به ویژه واژه «لغزش»، که به معنای مذهبی‌ش به کار رفته است، مترادف دیگر همان فرهنگ، یعنی *préjugé*، به معنی «پیش‌داوری» و «تعصب» را رواتر دیدم، و این یک را مذهبی‌تر از آن یک.

۵. **لغزش نخورد** لغزش نخورید *ne vous scandalisez* (در متن)، نخواهید لغزید، از راه به‌در نخواهید شد، از یونانی *σκανδαλιά*، زیرمعنای مذهبی دارد: ایمان خود را از دست نخواهید داد. رابله، که همواره مورد سرزنش اخلاق‌گرایان و مذهبی‌های خشک‌اندیش بود، در این ده سطر خطاب به خوانندگان می‌گوید که با خواندن کتاب او سرمشق بدی نخواهند داشت. نک. به *التحیّ مَیْ*، یازده، ۶، یا، *التحیّ لَوْحَة هَفْت*، ۲۳: *Beatus est qui non fuerit scandalizans in me* (به لاتین)، ترجمه به فرانسه: *Heureux celui pour qui je ne serai pas une occasion de chute*، ترجمه به فارسی: «خوشا به حال کسی که در من لغزد»، یا «خوشا به حال کسی که در من شک نکند»، و *التحیّ مَوْقِیْ شَش*، ۳: *Et scandalizabantur in illo* (لاتین): «و از اولغزش خوردند». «لغزش» در اینجا به معنی «زلّت» و «گناه» است، و مقصود از «لغزیده» اویی‌ست که دیگر نتواند، به هر دلیلی، ایمان داشته باشد. همین‌جا، در فصل ۴۳، آمده است: *Et m'esbays si vostre roy les laisse prescher par son royaume telz scandales*. «در شگفت ام که شاه شما گذارد آنان چنین لغزش‌هایی در پادشاهی او موعظه کنند». و نیز در فصل پایانی *گَز گَنَوَ* درست پس از معمّای *تَلَم*، این فعل را به همین معنی «لغزش خوردن» به کار می‌برد: «اما خوشا اویی که لغزش نخورد». دقیق‌تر، این فعل، به معنی «لغزش دادن کسی از ایمان او در پی فشار آوردن بر او و روا داشتن ستم بر او» است. معنی مجازی «لغزیدن» در فارسی، منحرف شدن از راه راست است. نک. به *فُجَنگِ* سخن. سعدی نوشته است: *گَرَم پایِ ایمان نلغزد ز جای / به سر برنهم تاج عفوِ خدای*. نک. به یادداشت‌های فصل ۵۶، «لغزش نخورد».

۶ - خنده) ris (در متن)، rire (فرانسوی مدرن)، ارسطو در رساله‌ی خود اثر اندام‌های جانوران *Περὶ ζῶων μορίων* یا کتاب الحيوان (کتاب ۳، بخش ۱۰) بر آن است که تنها انسان است که توانایی خندیدن دارد: پس خنده نیز هست که انسان را از حیوان جدا می‌کند؛ پس اوایی که نمی‌خندد، هنوز به‌تمامی انسان نیست. در هر حال، آن‌چه رابله آورده است، گویی از بحث‌های رایج در میان «فرهیختگان» سده‌ی شانزدهم بوده است. پترارک *Pétrarque* (۱۳۷۴ - ۱۳۰۴)، شاعر و انسان‌باور ایتالیایی نیز بر آن بود که خنده همانند عقل و سخن‌گویی و اشک از داده‌های خداست. یادآوری می‌کنم که جانورانی نیز هستند که می‌خندند: میمون‌ها، گوریل‌ها، سگ‌ها، موش‌ها، و چه‌بسا بسا جانور دیگر هم می‌خندند. خنده‌ی ناخواسته‌ی از پس قلقلک نیز ویژه‌ی انسان نیست.

۷* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) حذف؛ *VIVEZ IOYEUX* (در متن) «زیید شاد» در E نیست. مفهوم این عبارت از سفارش‌های انجیل است، از جمله در رساله‌ی اوّل پوئس رسول به دسلاوینجان، باب پنجم، آیه‌ی ۱۶: «پیوسته شادمان باشید». به یاد داریم، لاید، که رودکی نوشته است: «اکنون خورید باده و اکنون زیید شاد».

[ص. ۹] پیش گفتار نگارنده^۱.

شراب‌خوارانِ بس‌نامور، و شما کوفت‌گرفتگانِ بس‌گران‌مایه^۲ (چه
شمایان را و نه دیگران را پیش‌کش باشد نبشته‌هایِ من)، اَلَسَّیِّیاد^۳ اندر
گفت‌وشنودی از افلاطون^۴ به نامِ بِنَم^۵، ستایش‌گیرانِ بر آموزگارِ خویش
سقراط^۶، بی‌گفت‌وگو شهریارِ فیلسوفان، اندر میانِ دیگر گفته‌ها می‌گوید که
او سیلن^۷ را ماند.

سیلن در گذشته طبله‌ای بود کوچک آن‌گونه که اکنون به دوکان‌هایِ
عطارانِ بینیم، نگاریده بر آن ریخت‌هایِ شادی‌آور و سَبک‌مایه همچون
زن‌مُرغ^۸، بُز‌مرد^۹، جوجه‌غازِ مَهاربسته، خرگوشِ شاخ‌دار، ماده‌اُردکِ
پالان‌کرده، نَره‌بُز پرنده، گوزنِ گردونه‌کش^{۱۰}، و دیگر نگاره‌هایِ ازین دست،
بر ساخته به‌دل‌خواه، تا مر مردمان را به خنده آرند. خود چنین بود سیلن، استادِ
باکوسِ نیک^{۱۱}. اما بدان اندر داروهایِ ناب همچون بَلَسان، عنبرِ خاکستری،
دانه‌هایِ بهشت^{۱۲}، مُشک، زَباد، و گرده‌یِ گوهرها^{۱۳} و دیگر چیزهایِ با ارز
نگاه می‌داشتندی.

می‌گفت چنین بود سقراط؛ چرا که به دیدنِ بیرون‌سویِ او و سنجیدنش
به سر و رویِ نمایان، به یکی کونه‌یِ پیاز^{۱۴} می‌نیرزیدی بس که به اندامِ زشت

و به رفتار خنده‌آور بود؛ دماغ نک‌تیز^{۱۵}، نگاه نرگاگونه^{۱۶}، چهره‌ی گاوریشان، ساده در رفتار، دهاتی در پوشاک، بی‌چیز در دارایی، بدبیار در زنان، ناتوان در همه‌ی کارهای کشوری، [ص. ۱۰] همیشه خندان، همیشه شادی‌خور هرکس، همیشه شوخ، همیشه به پنهان‌سازی دانش‌ایزدی خویش^{۱۷}. اما به گشودن این طبله، دارویی آسمانی و گران‌بها در اندرون آن می‌یافتیدی؛ دریافت فزون‌تر از انسانی، فضیلت شگفت، دلیری شکست‌ناپذیر، سادگی بی‌مانند، خوشنودی راستین، استواری بی‌کم‌وکاست، خوارداشت باورنکردنی هرآن‌چه مردمان در پیش این‌همه چشم‌دوانند، دوند، کار کنند، دریا نوردند و جنگ آورند^{۱۸}.

چه ببینید، رو به چه دارد این پیش‌درآمد^{۱۹} و کارآزمایی^{۲۰}؟ چراکه شما پیروان نیک من، و چند گول بی‌کاره‌ی دیگر، به هنگام خواندن نام‌های شادی‌آور برخی از کتاب‌های ساخته‌ی ما همچون گزگانتو^{۲۱}، پانتاگروئل، سیپودا^{۲۲}، جله نژیمش‌ها^{۲۳}، اندر نخوذهای پخته به چربو مع‌التفسیر^{۲۴}، و مانند آنها، با ساده‌گیری بی‌اندازه همی داوری کنید که اندر ایشان نیست مگر لودگی و شنگولی و دروغ‌پردازی‌های شادی‌آور؛ چراکه نشان بیرونی (که نام کتاب است) بی بررسی ژرف‌تر همواره همچون ریش‌خند و چُرَبک دریافته آید.

اما نه درخور است کارهای مردمان را با چندان سُبک‌سری سنجیدن. زیرا شما خود گوید که نه به جامه است راهب بودن، و بهمان‌کس که جامه‌ی رهبانیت درپوشد، در اندرون خویش کم از راهب باشد^{۲۵}، و بهمان‌کس که کلاه اسپانیایی بر سر کند، در دل خویش نه پیوندی با اسپانیا دارد^{۲۶}. ازین‌روست که مر کتاب را بیاید گشود و موشکاف سنجید مر آن‌چه را [ص.

۱۱] که بدان اندر گزارده آید. آن‌گاه است که بخواهید دریافت که داروی اندرون‌ش را ارزی یک‌سره جز آن استی که طبله‌ی آن نوید می‌دادی. یعنی نکته‌های پرداخته در اینجا چندان هم شوخی نی‌اند چنان‌که سرنامه‌ی روی‌ش می‌نمایاندی.

و گیریم نکته‌هایی بیابید به معنای سراسر است^{۲۶} بیش‌و کم شادی‌آور و به‌راستی با سرنامه هم‌راستا؛ با این‌همه نباید آنجا بازماندن هم‌چون‌که به آواز سیرن‌ها^{۲۷}؛ بلکه به معنای والاتر بیاید دریافتن مر آن‌چه را که شاید گمان می‌بردید که از سر خوشی دل^{۲۸} گفته آمده است.

هرگز در از قَرابه‌ای^{۲۹} گشوده آید^{۳۰}؟ سگ‌مَسَب^{۳۱}. یاد آرید چه بر خوردی داشتید. اما هرگز دیده آید که سگی بر خورد به استخوانی مغزدار^{۳۲} همان‌گونه که افلاطون می‌گوید، کتاب^{۳۳} ی جمهوری^{۳۴}، فرزانه‌ترین جانور جهان است. اگر او را دیده باشید، توانسته آید درنگ‌ریستن که با چه جان‌سپاری‌ای به آن نِگَرَد، با چه تیماری پاس آن دارد، با چه شوری آن را فراچنگ آورَد، با چه پروایی خوردن آن آغازَد، با چه مِهری آن را درشکند، و با چه پشت‌کاری آن را مکد. کی ست که داردش بر آن؟ کدام است امید پژوهش او؟ خواهان چه بهره‌ای از آن است؟ هیچ فزون از کمی مغز استخوان. راستی را که این کم از بسیار همه‌ی خوراکی‌های دیگر خوش‌مزه‌تر بود، از آن که مغز استخوان خوراکی ست به کمال طبیعی پرورده، همان‌گونه که جالینوس^{۳۵} می‌گوید در کتاب^{۳۶} اندر توانایی‌های طبیعی و در کتاب^{۳۷} ۸۱ اندر کارایی اندام‌ها^{۳۸}.

بر شماسست که ازو نمونه کرده دانا^{۳۹} باشید مر بوییدن و دریافتن و سنجیدن^{۴۰} این کتاب‌های نیکوی پُررنگ‌وبوی را^{۴۱}؛ چابک در پی‌گیری، و

بی‌پروا در رویارویی. سپس به خواندنِ موشکاف و ژرف‌اندیشیِ بسایند
 استخوانِ بشکنید و مغزِ پُرمایه^{۳۹} بمکید [صد. ۱۲]. به دیگر سخن، آنچه از
 این نمادهایِ فیثاغورسی^{۴۰} خواهم، همانا با امیدِ آگاهی یافتن و بخرَد شدن به
 خوانشِ یادگشته است. چرا که بدین اندر مزه‌ای یکسره دیگر بیاید و آموزه‌ای
 نهان‌تر که همی نهفته‌هایِ بس والا و رازهایِ سهمگین بر شما آشکار گرداند،
 اگر اندر کیشِ ما و اگر اندر چندو چونِ کشورداری و زندگیِ خانوادگی^{۴۱}.
 به‌راستی باور کنید که هومِر^{۴۲} هنگامِ نبشتنِ ایلیاد و ادیسه هرگز به آن
 نمادهایی اندیشیده باشد که پلوتارک^{۴۳}، هراکلید پُنتیک^{۴۴}، اُستاتی^{۴۵}، و
 فُرنوت^{۴۶} از و بیخندند و بدان‌چه پُلِیسی‌ین^{۴۸} از ایشان کِش رفته است؟ اگر
 باورَش نکیدی، نه به پا و نه به دست به گردِ باورِ من نرسیدی که فرماید هومِر
 هم‌چندان بدین نمادها نیندیشیده بود که اُوید^{۴۹} اندر مسجِهیِ خویش به
 آیین‌هایِ انجیل^{۵۰} که یکی برادرِ لوبِن^{۵۱} به‌راستی مُفت‌خورِ بکوشیده است تا
 باز نماید از برایِ آن زمان که پیش‌آمد را با کسانی دچار شود که هم‌چند او
 دیوانه بُوند، و (همان‌گونه که ضرب‌المثل می‌گوید) گُمَجِ گیلی‌گیلی خوره خو
 نوخونه پیدا کونه^{۵۲}.

اگر باورَش نکیدی، از چی ست، پس چرا در باره‌ی این روی‌دادنامه‌ی^{۵۳}
 شادی‌آور و نوین‌چنین نکیدی؟ هرچند که من خود به هنگامِ نگارشِ شان بیش
 از شما به آن نیندیشیده باشم که شاید همچو من شراب می‌خوردیدی. آخر من
 به هنگامِ نگارشِ این کتابِ استادانه هیچ زمانِ دیگری نه گذراندم نه تباه کردم
 مگر همان‌که بازسازیِ تنَم را بایستی، یعنی به خوردن و به نوشیدن. این است
 درخورتین زمانِ مر نبشتنِ این جُستارهایِ والا و دانش‌هایِ ژرف را. [صد.
 ۱۳] همان‌گونه که هومِر، همه‌ی زبان‌پژوهان^{۵۴} را نمونه، به‌نیکی تانست کرد،

و نیز اَنی^{۵۵}، پدرِ شاعرانِ لاتین، چنان که هُراس^{۵۶} بر آن گواهی دهد؛ هر چند که نگویند بختی گفته باشد که شعرهای او بیش تر بوی شراب می دادی تا روغن^{۵۷}. همین گونه می گوید یکی گداگدوله^{۵۸} از کتاب های من، ولی گُه مر او را.

وَه که بویِ شراب^{۵۹} چه مایه دل رباتر، شادی ده تر، خواستنی تر، آسمانی تر، و دل پسندتر از بویِ روغن؛ و همانا پیروزی به شمار آرم که از من بگویند بیش تر بر شراب هزینه کرده ام تا بر روغن، تا آن چه دُمسْتِن^{۶۰} کرد آن گاه که ازو می گفتند که بیش تر بر روغن هزینه می کرده است تا بر شراب^{۶۱}. بر من مگر آبرو و پیروزی نبود که نام در کرده باشم به سرزنده بودن و یارِ هم پا بودن، و بدین نام به همه ی همایش های پانتاگروئل گرایان خوش آمده ام. دُمسْتِن را از نِقِ نَقویِ سرزنش رسید که گفتارهای وی همان بویی دهد که پیش بندِ یکی روغن فروشِ پلید و پلشت. ازین رو همه ی کردارها و گفتارهای^{۶۲} مرا به والاترین معنی بازنمایید؛ ارج مغزِ پنیِر آسا بدانید که خوراکِ تان دهد بدین یاوه هایِ نغز، و تا توانید، همیشه شادَم دارید.

پس اینک شادمانی کنید عشق هایِ من، و سرخوشانه دنباله را بخوانید سراسر خوش آیندِ تن را و از بهرِ کمر^{۶۳} را.

اما گوش دارید خَرِ کران^{۶۴}،
شوره زخم^{۶۵} شَلِ تان کناد، یادِ من
خواهید به می در برابر^{۶۶}، و من
خود با شما پیمان نهم^{۶۷} که
هَسَه^{۶۸}.

یادداشت‌های پیش‌گفتارِ نگارنده

۱ - درباره‌ی پیش‌گفتارِ نگارنده) «پیش‌گفتارِ نگارنده»، Prologue de l'auteur (در متن)، بزرگداشتِ اِراسمِ Érasme ۱ شمرده می‌شود (نک. به یادداشتِ زیرِ همین یادداشت، اِراسم)، و به شمارِ واژه‌ها و بلکه حرف‌هایِ خودِ جُستار و گفتارِ برانگیخته همچون «پیمان»ی میانِ «راوی» و «خواننده» برایِ «خواندن»ِ رمان‌هایِ رابله تفسیر می‌شود. راوی، اَلْکَفْرِیاس، که همانندِ نویسنده، فرانسوا رابله، نویسنده و پزشک است، گویی بر آن است تا همان‌گونه که در دمه‌صرعی «به خوانندگان» از آن سخن گفته است، با «خده» به درمانگریِ بیمارِ شراب‌خوار و سیفیلیسیِ خود، همه بس‌نامور و بس‌گران‌مایه که مخاطبانِ مستقیمِ او اند، پردازد. تا آنجا که به برخی از دشواری‌هایِ این «پیش‌گفتار» مربوط می‌شود، به چند واژه که بنویسم، می‌توان چهار بخشِ اصلی در آن بازشناخت: ۱. [از] اَلْسِیاد در گفت‌وشنودی از افلاطون... تا «...نه پیوندی با اسپانیا دارد»]، این بخش در واقع «درآمد» پیش‌گفتار است. راوی در اینجا «کتاب»ش را با «سِلین» یا «طله»ی عطاران می‌سنجد که خود در بزمِ افلاطون همچون نمادِ سقراط «زشت‌رو» و «نیک‌تو» توصیف می‌شود. کتاب، به گفته‌ی راوی، به‌رغمِ نام و بیرون‌یِ سبک‌مایه و ریش‌خدا‌میزِ خود، در برگیرنده‌ی نهانیِ درون‌مایه‌ها و اندیشه‌هایِ جدیِ بسیارِ والا است که خواننده باید کشف کند. او با اشاره‌هایی پوشیده بر آن است تا خواننده را وادارد که برایِ معنایِ کتابِ او نیز، همچون کتاب‌هایِ مقدس و برخی از متن‌هایِ فلسفی، «ظاهر» و «باطن» بازشناسد، و تا خوانندگان را با خود همراه و همراهی کند، دیدگاهِ آنها را نیز در باره‌ی هدفِ «پیش‌گفتار» خود جویا می‌شود: «چه بینید، رو به چه دارد این پیش‌درآمد؟»، و به آنها هشدار می‌دهد که اگر راهب بودن به جامه نیست، پس کتابِ او را تنها به جامه‌ی بیرونیِ آن نسنجد و معنایِ الوایِ آن را بجویند. او، این چنین، نه‌تنها به‌روشنی می‌نویسد که «فکاهی‌نویسیِ پیش‌پا افتاده» نیست و نوشته‌هایِ وی تنها برایِ «خده» نیستند، بلکه در تفسیر را بر متنِ خود می‌گشاید. ۲. [از] «ازین‌روست که کتاب را نباید گشود...» تا «...اندر چدو چونِ کشورداری و زندگیِ خانوادگی»]، با نتیجه‌گیری از بخشِ پیشین، و با واداشتنِ «خواننده» به در نظر آوردنِ «کتاب» همچون نمادهایِ «استخوان»

و «قَرابه» (بطری)، و «معنا»ی آن همچون «مغزِ استخوان» و «شراب»، که در جریانِ آن با لحنِ زننده «خوانده» را به «سگ» و «می‌خواره» تشبیه می‌کند، راوی از خواننده می‌خواهد که همان رفتاری را با «کتاب» او داشته باشد که «سگ» با «استخوان» و «شراب‌خوار» با «قَرابه» دارد: یعنی جست‌وجویِ پرتلاش و کنجکاوانه‌ی «مغزِ پُرماه» و «شرابِ ناب» که استعاره از «حقیقت‌یابی» و «پیامِ والایِ کتاب»، و دریافتی از راهِ تفسیرِ متن اند. راوی بهروشنی به خواننده می‌گوید «گیریم نکته‌هایی بیابید به معنایِ سراسر است بیش‌و کم شادی‌آور و بهراستی با سرنامه هم‌راستا؛ با این‌همه نسزد که بر آن بازمانید هم‌چون که اندر آوازِ پریان؛ بلکه بیاید که به معنایِ والاتر دریابید آن‌چه را که شاید گمان می‌بردید که از سرِ خوشیِ دل گفته آمده است». ۳. [از «آیا بهراستی باور کنید...» تا «... شاید همچو من شراب می‌خوردیدی»]؛ راوی، که تا این زمان «خواننده» را به فراتر رفتن از معنایِ سراسر تشویق می‌کرد، در عبارتی پیچیده، با دو شرطِ «اگر باورش کنید» و «اگر باورش نکنیدی»، تخمِ تردید افشاند و توانِ دریافتِ خواننده را از متن به چالش می‌کشد. او از خواننده‌ها می‌پرسد که آیا واقعاً باور می‌کنند که هومر به نمادهایی که در *ایلیاد* و *ادیسی* او یافته اند، آگاه بوده است. اگر آری، بدانند که او چنین نمی‌اندیشد. اگر نه، یعنی اگر باور ندارند که هومر به نمادهایِ نوشته‌هایِ خود آگاه بوده است و با این‌همه در آنها نمادهایی یافته اند، پس چرا در باره‌ی کتابِ او نیز چنین نمی‌کنند و به‌رغمِ این‌که او خود احتمالاً به آنها نیندیشیده باشد، به جست‌وجویِ آنها نمی‌پردازند. ۴. [از «آخر من به هنگامِ نگارشِ این کتابِ استادانه...» تا «... و من خود با شما پیمانِ نهم که هسه»]، احتمال‌هایِ دوگانه‌ای که یاد شد، به‌ویژه به راوی امکان می‌دهد که بحثِ آفرینشِ ادبی را با خواننده در میان بگذارد، و بر جایگاهِ مهمِ خواننده در خوانشِ متن، و نیز مسئله‌ی «الهام» در آفرینشِ ادبی، تأکید کند. هر دو خوانشِ سراسر است و نمادینِ پیشِ رویِ خواننده است و با اوست که متن را چگونه دریابد. راوی، در واقع، چنین می‌اندیشد که نویسنده در هنگامِ نوشتنِ متن خود چه‌بسا به همه‌ی بُعدهایِ معناییِ اثرش آگاه نیست و با این حال این بر خواننده است که به جست‌وجو و یافتنِ آن رازهایِ نهان پردازد، همان‌گونه که سگی با استخوانِ رفتار می‌کند تا به مغزِ آن برسد. پافشاریِ راوی بر ناآگاهیِ احتمالیِ نویسنده در موردِ همه‌ی معنایِ ممکنِ یک متن می‌تواند چنین نیز برداشت شود که رابله در برابرِ محکومیتِ از سویِ یزدان‌شناس‌هایِ سوربن می‌کوشید تا راهِ فراری برای

خود بگذارد. راوی پیش‌گفتار خود را با ستایش‌گونه‌ای از شراب به پایان می‌برد که گویی در الهام و آفرینش او نقش به‌سزایی داشته است، و به یک معنا هوش از او برده است و امکان اندیشیدن به همه‌ی بعدها و معناهای اثرش را از او گرفته است، یا به او این امکان را داده است که ناآگاهانه رازهایی در آن نهفته کند. او سرانجام با فراخواندن خوانندگان به نوشیدن، به آنها اطمینان می‌دهد که خود نیز در همین دم به شادی آنها بنوشد و «پیش‌گفتار» را با شوخی و لودگی به پایان می‌برد.

۱- ایراسم: دزیدریوس ایراسموس روترداموس Desiderius Erasmus Roterodamus

(۱۴۶۶-۶۹ - ۱۵۳۶) یا

یراسم روتردامی (رتردام، هلند)، که بیشتر تنها با نام ایراسم

Érasme یا ایراسموس Erasmus از او یاد می‌کند و

لقب‌های گویای «شهریار انسان‌باوران» و «پدر انسان‌باوری»

برای او می‌آورند، یکی از بزرگ‌ترین یزدان‌شناسان انسان‌باور

هم‌روزگار رابله است، و تأثیرهای به‌سزای آموزه‌های او در

سراسر گلا گتو دیده می‌شود. او نیز مانند رابله راهب

کاتولیک و آزاداندیش بود، تا آنجا که هم مورد انتقاد

کاتولیک‌ها بود و هم پروتستان‌ها. ایراسم، که فرزند بیرون از

ازدواج پدر و مادرش بود، در یک دیر اگوستینی (آموزه‌های

قدیس اگوستین Saint Augustine ۳۸۰-۳۵۴) نزدیک

شهر گودا Gouda در هلند راهب و کشیش شد. سپس

بخشی از آموزش‌های خود را در آموزشگاه متیگوی پاریس

(نک. به یادداشت‌های فصل ۳۵، «قرقی‌های متیگو») به انجام

رسانید و به انگلستان رفت. آنجا درس یزدان‌شناسی خواند و

با تامس مَر Thomas More (۱۴۷۸-۱۵۳۵) دوستی

داشت. پس از آن سفرهای بسیار کرد و در ایتالیا یونانی

آموخت و سپس در دانشگاه کمبریج انگلستان استاد شد. در

این زمان‌هاست که متاپلی دیوانگی *L'Éloge de la folie*

(۱۵۱۱) را می‌نویسد، و آن را به تائیس مُر تقدیم می‌کند.

امثال *Adages* (۱۵۰۰)، و مباحثه‌ها *Colloques* (۱۵۲۲) از دیگر اثرهای مهم اراسم است، و باید از اثر مهم و اثرگذار دیگر او یاد کنم که ترجمه‌ی او از انجیل یا عهد جدید است از یونانی به لاتین که نشانه‌های آموزه‌های لوتر را در آن می‌توان دید و کلیسای کاتولیک به مخالفت با آن پرداخت. او که یکی از مهم‌ترین چهره‌های ضد جنگ اروپاست، در سه‌هزارویکمین امثال خود چنین می‌نویسد: «جنگ جگ‌نازموده را شیرین است»؛ و در ستایش دیوانگی: «جگ چنان نابه‌کارانه است که تنها در خورد دادن است نه آدمیان؛ چندان دور از خرد که شاعران به‌دل‌دمیده‌ی اهریمنان‌ش دانند.» نک. به *L'Éloge de la folie*, traduit par Victor Develay, Libraire des bibliophiles, Paris, ۱۸۷۶, page ۱۹۸ نخستین ترجمه‌ی ستایش دیوانگی از لاتین به فرانسه‌ی میانه در سال ۱۵۱۷ کار ژان تنو *Jean Thenaud* (بین ۱۵۴۶ و ۱۵۴۲ - ۱۴۸۰) نویسنده و روحانی فرانسوی، و آموزگار شاه فرانسوای یکم است. از مهم‌ترین فیلسوفانی که اندیشه‌های اراسم را ستوده اند، می‌توان از میشل دُ مونتینی *Michel de Montaigne* (۱۵۹۲ - ۱۵۳۳) و رنه دکارت *René Descartes* (۱۶۵۰ - ۱۵۹۶) نام برد. اراسم از جمله اندیشمندانی‌ست که در دوران رنسانس کوشیدند مسیحیت را با فرهنگ یونان باستان و انسان‌باوری سازگار کنند. از گزین‌گویی‌های اوست: — انسان به جهان نمی‌آیم، انسان می‌شویم. — در دیار کوران، شاه اند یک‌چشمیان. — بزرگ‌ترین دیوانگی آن بود که بخواهند در جهان دیوانگان فرزانه باشند. نک. هم‌چنین به «درباره‌ی فصل ۲۷»، و به

یادداشت‌های فصل ۳۱، «محمّدی»، و یادداشت‌های فصل ۲۶، «جگِ ساخن».

۲- شراب‌خوارانِ بس‌نامور، و شما کوفت‌گرفتگانِ بس‌گران‌مایه) شراب‌خوارانِ بس‌نامور، و شما کوفت‌گرفتگانِ بس‌گران‌مایه، *Beuveurs tresillustres & vous Verolez tresprecieux* (در متن)؛ «شراب‌خواران» و «کوفت‌گرفتگان»، مخاطبانِ استاد الکُفریاس، راویِ رُمان، جایگاهِ مهمی در آثارِ رابله دارند. رابله از طریقِ آنهاست که خوانندگان را نیز مخاطب قرار می‌دهد. راوی، همچون خودِ رابله، نویسنده و پزشک است، و گویی بر آن است تا با «خنده»ای که به «اندیشه‌گری» وامی‌دارد، آنها را درمان کند. *Verolez* (به فرانسه‌ی میانه در متن)، *vérolés* (به فرانسه‌ی مدرن)، صفتِ جمع از اسمِ *vérole* است که نامِ تودگانه‌ی (عامیانه‌ی) سیفیلیس *syphilis* در زبانِ فرانسه است (معنی‌های دیگر نیز دارد)، و برابرِ تودگانه‌ی آن در فارسی «کوفت» است. «آتشک» هم گفته می‌شود که هم‌چنین برای بیماریِ برخی از درختانِ میوه به کار می‌رود (نک. به «آتشک» در ویکی‌پدیایِ فارسی). سیفیلیس یک بیماریِ آمیزشیِ مسری‌ست که از باکتریِ تِرُپِنِمَا پالیدوم *Treponema pallidum* (به لاتین [از *τρίπλω* یونانی، گرداندن] «رنگ‌پریده‌گردان؟») پدید می‌آید. سیفیلیس، که تا پیش از پیدایشِ سیدا (*SIDA* به فرانسه یا ایدز *AIDS* به انگلیسی) در ۱۹۸۰ خطرناک‌ترین بیماریِ آمیزشیِ شمرده می‌شود، پس از نخستین سفرِ کریستف کُلمب *Christophe Colomb* (۱۵۰۶ - ۱۴۵۱) به منطقه‌ی کاراییب، یعنی از سال‌های ۱۴۹۲-۳، در بارسِلِن اسپانیا و سپس در ناپُل و جاهایِ دیگرِ اروپا پراکنده شد، و بنا بر پژوهش‌هایِ باستان‌شناسیِ گونه‌ای از آن از سده‌ی چهارمِ میلادی در کاراییب وجود داشته است. این بیماری، که باکتریِ آن در ۱۹۰۵ کشف شد، برایِ رابله‌ی پزشک و همکارانِ او تازگی داشت و از پسِ درمانِ کاملِ آن برنمی‌آمدند، و از داروهاییِ همچون مرهمِ جیوه *pommade de mercure* یا درمان با حَمَامِ جیوه استفاده می‌کردند. بسیاری از اشراف و درباریان و نظامیان، به سببِ رابطه‌هایِ جنسیِ بس‌آمد در هر جا و با هر کس بدون رعایتِ بهداشت، گرفتارِ این بیماریِ آمیزشی می‌شدند. از آنجا که یکی از نخستینِ موردِهایِ آن در ارتشِ فرانسه، مستقر در ناپُل (۱۴۹۵)، دیده شده بود، یک پزشکِ ایتالیاییِ آن را «بیماریِ/کوفتِ کُل (فرانسوی)» نامید. اما در سالِ ۱۵۳۰، چهار سال پیش از انتشارِ

گِز گِئَو آ نامِ سیفیلیس به آن داده شد که جیرلامو فراکاسترُ **Girolamo Fracastoro** (۱۵۵۳ - ۱۴۷۸)، شاعر و پزشکِ انسان‌باورِ ایتالیایی، آن را در شعرِ پُرآوازه‌ی خود به لاتین به نامِ *Syphilis Sive Morbus Gallicus* سیفیلیس یا یِمِزِی گِی (فرانسوی) به کار بُرد که نامِ یکی از شخصیت‌های شعرِ او «سیفیلیس» است. البته این نام از سده‌ی نوزدهم است که برای این بیماری رایج شد. فراکاسترُ این نام را در واقع از نامِ سیفلوس **Siphylus** پسرِ بزرگِ نیوبه **Niobé** در مسخِ اُوید (۱۷ یا ۱۸ یِ پس از م. - ۴۳ پیش از م.) گرفته است. فراکاسترُ در شعرِ خود، برای شرحِ این بیماری و درمانِ آن، افسانه‌ی خودساخته‌ی چوپانی از قاره‌ی آمریکا را روایت می‌کند که مردمِ جزیره‌ی اُفیز را علیه خدای خورشید می‌شوراند، و این خدا پادافراهِ مردمانِ را بیماریِ جنسیِ مرگباری بر آنها می‌فرستد که پری‌زادی به نامِ اَمَریکا برای درمانِش شیرِ درختِ گائیاک **gaïac** را به کار می‌برد، و این در واقع از داروهایی بود که در سده‌ی شانزدهم برای بیماری‌ای به کار می‌رفت که **vérole**، کوفت، نامیده می‌شد. درمانِ مؤثرِ سیفیلیس سرانجام در ۱۹۴۰ با پنیسیلین **pénicilline** ممکن شد. نخستین بیمارِ سیفیلیسی سرشناس سزارِ برِجیا **César Borgia** (۱۵۰۷ - ۱۴۷۵) پسرِ بیرون از ازدواج («نامشروع») پاپِ الکساندرِ ششم (۱۵۰۳ - ۱۴۳۱) است که در ۳۱ سالگی مُرد. او گرچه در جنگ به ضربِ شمشیر کشته شد، از مدتی پیش گرفتارِ این بیماری بود و برای پنهان کردنِ نشانه‌های آن روپند (ماسک) به صورت می‌زد. شخصیت‌های دیگر، شاهِ فرانسوآی یکم **François Ier** (۱۵۴۷ - ۱۴۹۴) شاهِ هنردوست و زن‌باره‌ی زمانه‌ی رابله است که بیماریِ خود را به همسرش ملکه کلود دُفرانس **Claude de France** (۱۵۲۴ - ۱۴۹۹) سرایت داد و او در ۲۵ سالگی از آن مُرد، اما خود او گویا درمان شده که تا ۲۳ سال پس از همسرش زندگی کرد. قیدهای به کار رفته برایِ صفت‌های «شراب‌خواران» و «کوفت‌گرفتگان» در متن، یعنی «بس‌نامور» **tresillustres** و «بس‌گران‌مایه» **tresprecieux**، طبقه‌ی اجتماعی بسیار بالای مخاطب‌ها، و شراب‌خوارگی و «عیاشی» آنها را برملا می‌کند. یادآوری می‌کنم که رابله در فصل ۵۴ گِز گِئَو آ درون شدن به دیرِ تِلِم [خواست] را برایِ کوفت‌گرفتگان (سیفیلیس‌ها) ممنوع کرده است، و از «شراب» نیز، که سرامبرِ رُمان از آن سرشار است، در آن دیرِ آرمانی سخنی نیست: «اینجا درون نیایید چونی سگانِ خرفان... نه شمایان، ای کوفت‌گرفتگان تا مغزِ استخوانان».

۳ - **آلسیپاد** (آلسیپاد، Alcibiades (در متن)، آکی‌ویادیس Ἀλκιβιάδης به یونانی (۴۰۴ - ۴۵۰ پیش از م.)، بزرگ‌زاده و سپاهی و سیاست‌مدارِ هوشمند و زیارویِ یونانی که پس از مرگِ مادرش زیرِ سرپرستیِ داییِ خود پریکلس [۴۲۹ - ۴۹۵ پیش از م.] درآمد. زندگیِ سپاهی‌گریِ او هم‌زمان با جنگ‌هایِ آتن و اسپارت در فاصله‌ی سال‌هایِ ۴۳۱ تا ۴۰۴ پ. م. و سقوطِ آتن است. او مدتی نیز برایِ اسپارت (در فاصله‌ی سال‌هایِ ۴۱۵ - ۴۱۲) و ایران (در فاصله‌ی سال‌هایِ ۴۱۲ - ۴۱۱) کار می‌کرد. به روایتِ افلاطون، سقراط هم‌زَمِ آلسیپاد بود و در محاصره‌ی پُتیدِ Potidée در سالِ ۴۳۲ پ. م. جانِ او را نجات داد. در عقب‌نشینیِ نبردِ دلیوم Delium در ۴۲۴ پ. م. آلسیپاد سوار بر اسب شاهدِ فرارِ سقراط با پایِ پیاده بود که خود و سردارِ لاچِر Laches را از مهلکه به‌در می‌برد. آلسیپاد، پس از مشارکت در رویدادهایِ مربوط به لشکرکشیِ سیسیل، در سالِ ۴۱۱ از تبعیدِ فراخوانده شد تا فرماندهیِ ناوگانِ آتنی‌ها را در هِلِسپُنتِ Hellespont برعهده بگیرد. از مرگِ آلسیپاد در ۴۰۴ پ. م. آگاهیِ دقیقی در دست نیست. گفته می‌شود که ایرانی‌ها او را کشتند. نویسندگانِ بسیاری بر استثنایِ بودنِ شخصیتِ آلسیپاد گواهی داده‌اند. اغلب گفته می‌شود که او شاگردِ سقراط بود و با او رابطه‌ی عاشقانه داشت. درباره‌ی زندگیِ جنسیِ او در همان زمان‌ها گفته می‌شد که به گاهِ جوانیِ شوهران را از زنان‌شان جدا می‌کرد و به گاهِ سالمندیِ زنان را از شوهران‌شان. آلسیپاد از شخصیت‌هایِ بزرگِ افلاطون است (برایِ بزرگ‌نک. به همین‌جا، دو یادداشتِ بعدتر).

۴ - **افلاطون** (افلاطون، Platon (در متن)، پلاتُن Πλάτων به یونانی (۳۴۷ یا ۳۴۸ پیش از م. - ۴۲۷ یا ۴۲۸ پیش از م.)، فیلسوفِ یونانی، شاگردِ سقراط (۳۹۹ پیش از م. - ۴۶۹ یا ۴۷۰ پیش از م.) و آموزگارِ ارسطو (۳۲۲ پیش از م. - ۳۸۴ پیش از م.)، نویسنده‌ی بزرگ‌نک. به یادداشتِ بعدی). نامِ او به یونانی به معنایِ پهن و پهن‌کُف یا چهارشانه است. شناخته‌تر از آنی‌ست که اینجا بیش از این از او بنویسم. (برایِ بزرگ‌نک. به همین‌جا، یادداشتِ بعدی).

۵ - **بَزَم** (بَزَم، Bancquet (در متن به فرانسه‌ی میانه) ترجمه‌ی فرانسویِ اثری‌ست از افلاطون که به یونانی میمِسیپُون Συμπόσιον نام دارد. Banquet (فرانسه‌ی مدرن، و انگلیسی)، و مترادفِ آن festin (در زبانِ فرانسه)، به‌ویژه به معنیِ مهمانی، ضیافت، سور، و جشن است. در واقع از همین واژه‌ی Banquet است که نامِ این کتابِ همواره به فارسی ترجمه

شده است ضیافت [ترجمه‌ی محمدعلی فروغی (۱۳۲۱ - ۱۲۵۶ ه. خ.) فیلسوف و مترجم و سیاستمدار]، و سپس برای «فارسی‌تر» کردن آن، مهمانی (نک. به افلاطون، پنج رساله ترجمه‌ی محمود صناعی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۱؛ و نیز ترجمه‌ی محمدحسن لطفی، انتشارات خوارزمی). اما باید دانست که زبان فرانسه و انگلیسی برابر دقیقی برای *Συμπόσιον* ندارند، و تنها راحتی کار را با واژه‌ای به معنی «ضيافت» و «مهمانی» آن را ترجمه می‌کنند. این کتاب از مهم‌ترین اثرهای افلاطون در عشق و کام ارس، و در برگرفته‌ی گفت‌ووندهای چند شخصیت است بر گرد همین مفهوم‌ها و درون‌مایه‌ها. باید توجه داشت که «خوراک» ضروری مهمانی *Banquet* است، اما «شراب» نه لزوماً. در برابر، «شراب» ضروری «بزم» است، و *Συμπόσιον* اصلاً زمان «شراب‌نوشی» است و یکی از مهم‌ترین بحث‌های این کتاب نیز «شراب» و «مستی» است. شخصیت‌های این کتاب در جریان گفت‌ووندهای خود بیش‌تر گرم خوردن شراب اند تا خوراکی‌های شکم‌پرکن. معنی ریشه‌ای واژه یونانی *Συμπόσιον* نیز ما را آگاه می‌کند که با «شراب‌خوار» و «شراب‌خواری» و «هم‌پالگی» سروکار داریم. در این کتاب افلاطون، اگرچه *Phèdre* فدر از سفارش اریکسیماک *Éryximaque* پزشک در باره‌ی پرهیز از زیاده‌روی در نوشیدن شراب پشتیبانی کرده حتی سرانجام برای همراهی نکردن گروهی مست تازه‌وارد «بزم» را ترک می‌کند، در مدت *Συμπόσιον* بارها از شراب سخن می‌رود، و کتاب حتی با شراب‌خواری به پایان می‌رسد. *Συμπόσιον* هم‌خانواده‌ی *Συμπόσιον* می‌آید. *Συμπόσιον* به معنی «هم‌پالگی» است. این واژه‌ی اخیر، خود مرکب از *σύν* به معنی «با هم»، و *πίνω* به معنی «نوشیدن» است. آمدن ضرب‌المثل «شراب حقیقت را برملا می‌کند» نیز «بزم» بودن *Συμπόσιον* و اهمیت شراب را روشن‌تر می‌کند. سرانجام *Συμπόσιον* با گروهی از می‌خواران به بزم‌گاه عاشق خود سقراط می‌آید و همگان ناگزیر به‌فراوانی شراب می‌نوشند، تا حدی که برخی‌ها از هوش می‌روند. خلاصه این‌که به نظر من این گرد هم‌آیی در باره‌ی «عشق» و «زیبایی» و «کام» را، که با «شراب‌خواری» همراه است، «بزم» است که به‌خوبی و به‌دقت می‌رساند که خود رنگ و بوی «عشق» و «شراب» دارد، تا «ضيافت» و «مهمانی» که «شکم‌چرائی»‌شان

می‌چرید، و بانگِ نوش‌نوشِ «بزم» لُوماً از آنها برنمی‌آید. در ایرانِ امروز «مهمانی» و «ضیافت» را ممنوعیتی نیست، حال آن‌که «بزم» حتماً «حدّ شرعیِ مرده‌شور برده»یِ خود را دارد، چون بی شراب و الکل که نمی‌شود بزمید. در ادبیاتِ کهنِ فارسی نیز «مهمانی» لُوماً با «شراب‌نوشی» همراه نیست (نمونه‌ها هم کم نیست)، در حالی که «بزم» اصلاً «بی شراب» در «مخیله»یِ هیچ شاعری نمی‌گنجد: رودکی می‌نویسد: یکی بزمِ خرمِ بیاراستند / می و رود و رامشگرانِ خواستند؛ فردوسی: دگرگاه شاهان و آیینِ بار / دگر بزم و رزم و می و می‌گسار؛ حافظ: من جرعه‌نوشِ بزمِ تو بودم هزار سال؛ سعدی: بر کفِ من ز دستِ ساقیِ بزم / هر نفسِ ساغرِ شربانی بود؛ و مولوی: زهی شراب و زهی جام و بزم و گفت‌وشنود.

۶ - سقراط (Socrates) (در متن)، سِکراتیس Σωκράτης به یونانی (۳۹۹ پیش از م. - ۴۶۹ یا ۴۷۰ پیش از م.) فیلسوفِ یونانی، آموزگارِ افلاطون. نوشته‌ای از او نمانده است و هر چه از اندیشه‌یِ او می‌دانیم، از نوشته‌هایِ افلاطون و گزنفون است. در بهارِ سالِ ۳۹۹ ب. م. او را به جرمِ پراکتدنِ فساد و ناباوری به خدایان محاکمه کرده به خوردنِ زهر محکوم کردند. نام او در یونانی به معنایِ رستگاری و صلح است. شناخته‌تر از آنی‌ست که اینجا پیش از این از او بنویسم.

۷ - سیلِن (Silène) (در متن، به فرانسه)، سیلینُس Σειληνός (به یونانی)، سیلِنوس Silenus (به لاتین)، که رابله خود در دنباله آن را توضیح می‌دهد، در اصل اسمِ خاص است. سیلِن، در اسطوره‌هایِ یونانی، یک ساتیر satyre، و پدرخوانده و آموزگارِ فرزانه‌یِ دیونیزوس Dionysos [یونانی] یا باکوس Bacchus [رومی]، خدایِ تاک و شراب و مستی، و از همراهانِ نمف‌ها nymphes، نیم‌زن خدایانِ نمادِ ویژگی‌هایِ طبیعت، شمرده می‌شود. گفته می‌شود که سیلِن در نبرد با غول‌ها بوده، آفریننده‌یِ نبی یا فلوت، و نیز آفریننده‌یِ رقصی‌ست که نامِ خود او را بر آن نهاده اند. سیلِن هم‌چنین شخصیتِ مستِ شماری از داستان‌هایِ خنده‌دار است. گاهی هم به هیأتِ پیری زشت با دماغِ عقابی و شکمِ گنده تصویر می‌شود که همواره مست در میانِ ملازمانِ دیونیزوس، سوار بر خر است، و اغلب طفره می‌رود که از فرزاندگیِ خود بهره گیرد و باید به این کار وادارش کرد. سیلِن در بزمِ نوشته‌یِ افلاطون مجسمه‌هایِ کوچکی است از نی‌نواها که پیکره‌هایِ خدایان را در خود نهان دارند و می‌توان آنها را گشوده پیکرها را بیرون آورد. در بندِ ۲۱۵ بی بزم (نک) به «بزم» جد یادداشت

بالا (السییاد (نک. به «السییاد») مستانه وارد می‌شود و معشوق خود سقراط را که به زشتی چهره و پیکر، و به فرزانیگی معروف است، همانند سیلن توصیف می‌کند که در پشت ظاهر نازیبای خویش، زیبایی فرزانیگی و عشق را نهان می‌دارد. اَلسییاد می‌گوید: «من می‌گویم که او پاک همانند سیلن‌هایی است که در کارگاه‌های پیکرتراشان می‌بینیم، و هنرمندان او را با یکی نبی اندر دست نمایش می‌دهند؛ اگر آنها را بگشایند، بخواهند دید که در اندرون‌شان پیکرهای خدایان هست.» او این استعاره را برای گفتار سقراط نیز به کار می‌برد که به‌ظاهر مسخره اما در اصل پُر معنا و گویای حقیقت است. «سیلن» سپس همچون اسم عام به مجسمه‌های میان‌تهی و قوطی‌ها و طبله‌هایی گفته شد که عطاران و دارو فروشان در آنها گیاه‌ها و دانه‌های پزشکی و خوشبو نگه‌داری می‌کردند. رابله نیز مانند اَلسییاد است که گِل گِثَوِتی خود را به «طبله سیلن» تشبیه می‌کند و در پاراگراف بعدی توصیف دقیقی از آن به دست می‌دهد. البته اَلْکَفْرِیاسِ راوی در اینجا بیش‌تر از اِراسم گرفته است تا از افلاطون. در اُمثالِ اِراسم آمده است که سیلن به شکل مجسمه‌های کوچک زشتی نمایش داده می‌شد با گوش‌ها و دُم اسب، دماغ عقابی و لب‌های پهن و چشم‌های گاوی، شکم‌گنده و اغلب سوار بر خر و به حالت سیاه‌مستان. سیلن، به معنی بویدان، گونه‌ای از همین مجسمه‌های کوچک بود، چنان‌که می‌شد بازش کرد و چیزهایی در آن گذاشت. اِراسم در کتاب‌های خود، اُمثال و متدیش دیوَدَگی، از سیلن به عنوان نمادِ ظاهر مضحک و باطن ایزدی سخن می‌گوید. او درباره‌ی سقراط می‌نویسد: «و با این حال اگر این سیلن بس مضحک (سقراط) را می‌گشودند، یقیناً ویژگی‌های یزدانی می‌یافتند تا انسانی؛ دلی بزرگ، والا و بهراستی فیلسوفانه، که برای‌ش همه‌ی آن چیزهایی که میرندگانِ دیگر به خاطرش دُوند، دریا نوردند، عرق ریزند، اقامه‌ی دعوا کنند و جنگند، مگر ناچیز نمی‌نمود.» (نک. به پایین‌تر: «باکوس»)

۸ - زن مُرغ (زن مُرغ؛ آری Harpie (در متن)، Ἀρπυιαι (به یونانی). زن مُرغ را ساخته ام (فقط برای همین‌جا) برای آری که در اسطوره‌های یونانی - رومی سه دختر اند، گاهی بیش‌تر، با سر زن و تن پرنده، و از خدایان تندباد و توفان، و نابودی و ویرانی و کین‌توزی به شمار می‌روند. مردم یونان باستان آنها را مسؤولِ ناپیدی گمشدگان می‌دانستند.

۹ - بُمُرد (بُمُرد؛ ساتیر Satyre (در متن)، σατύρος (به یونانی). بُمُرد را ساخته ام (فقط برای همین‌جا) برای ساتیر، شخصیت‌هایی که اغلب با تن مردان، و با پاها و سُم‌ها و

شاخ‌های بُزَن توصیف می‌شوند و گاهی با نَره‌ی سیخ. ساتیرها در اصل شخصیت‌هایی اند که دخترانِ جوانِ سرمست را در آیینِ بزرگداشتِ دیونیزوس همراهی می‌کردند. آنها تجسمِ گرِ باروری و طبیعت اند، و برای ارضایِ خواسته‌هایِ خود در پیِ دخترانِ جوان می‌روند. ساتیرها را اغلب با اندام‌های ترکیبی انسانی و حیوانی به حالِ نواختنِ نی یا فلوت نشان می‌دهند. در ادبیات، ساتیرها و سیلِن‌ها شخصیت‌هایی خنده‌آور اند، و تراژدی‌سرایان، برای مشارکت در بزرگداشتِ دیونیزوس، تراژدی‌هایِ خود را اغلب با کم‌دیِ سبکی از کارها و رفتارهایِ آنها به پایان می‌بردند. از همین نام است واژه‌هایی که برابرِ «هجو» و «هجونامه» اند.

۱۰ - **گوزنِ گردونه‌کش** گوزنِ گردونه‌کش cerf limonnier (در متن)، گوزن بسته میانِ دو تیرکِ مال‌بند، مانند تیرک‌هایِ گاری که به دو سویِ اسب و الاغ بندند، و به گردونه پیوسته است.

۱۱ - **باکوس نیک** باکوس نیک؛ bon Bacchus (در متن)؛ Bacchus خدایِ رومیِ تاک و شراب و مستی و باروری‌ست، و دیونیزوس Dionysos همنامِ یونانیِ او است. باکوس را هم‌چنین با لیبر پاتِر Liber Pater، خدایِ باروری، همانند می‌دانند. در اسطوره باکوس پسرِ ژوپیتر و سِملِه Sémélé (دخترِ شاهِ تِبا) است. سِملِه شاهدختِ جوانِ میرایی‌ست که ژوپیتر عاشقِ او می‌شود، و با خیانت به همسرِ خود ژوئن (که خواهرش نیز هست) با او می‌خواهد. سِملِه از این پیوند باکوس را باردار می‌شود. ژوئن برای انتقامِ سِملِه را وامی‌دارد که از ژوپیتر بخواهد تا با همه‌ی شکوهِ ایزدیِ خویش به نزدِ او بیاید. ژوپیتر همچون خدایِ آذرخش پدیدار می‌شود و سِملِه از درخششِ او می‌میرد. ژوپیتر جین را از زهدانِ سِملِه بیرون کشیده در رانِ خود می‌گذارد، و این‌چنین باکوس از رانِ او زاده می‌شود. رابله در فصلِ پنج به این نکته اشاره می‌کند تا شیوه‌ی زاده شدنِ گَز گاتِو آرا توجه کند (نک. به فصل ۵). از دیگر رویدادهایِ مهمِ زندگیِ باکوس، یکی هم‌فتحِ هند است به دستِ او و همراهانِ زن و مرد او (رابله در شعر «قزابه‌ی ملکوتی» به آن اشاره می‌کند. نک. به ترجمه‌ای از این شعر، چند یادداشتِ پایین‌تر، «قزابه») که در جریانِ آن به جایِ سلاح از چوب‌دستِ آراسته به پیچک و میوه‌ی کاج و برگ‌هایِ رَز استفاده می‌کند که به «درفشِ باکوس» thyrses de Bacchus معروف است. هم‌چنین گفته می‌شود که پس از این کشورگشایی به مصر می‌رود و کشاورزی را به مصریان می‌آموزد. ریشه‌ی آیینِ باکوس و دیونیزوس را باید در آسیای

کوچک (ترکیه‌ی امروز) و مصر جست‌وجو کرد. سائیرها و سیلین‌ها از همراهان باکوس یا دیونی‌زوس شمرده می‌شوند. گفته می‌شود که رابله در اینجا احتمالاً اشاره می‌کند به دیپاچیه‌ی دیونی‌زوسی نوشته‌ی لوسی‌نین سامزاتی Lucien de Samosate (سده‌ی دوم میلادی) طنزنویس رومی اهل سامزات (در ترکیه‌ی امروز) که فتح هند به وسیله‌ی این خدا و همراهان او را روایت می‌کند. نک. به بالاتر: «یادداشت‌های پیش‌گفتار نگارنده»، «سیلین»، و پایین‌تر «قرابه».

۱۲ - **دانه‌های بهشت** (دانه‌های بهشت؛ Amomon (در متن، یونانی فرانسوی شده از ἀμωμον)، یا amome و amomum، یک گونه از تیره‌ی «زنجیبیلان» zingiberaceae، دربرگیرنده‌ی صدها و بلکه بیش از هزار گونه گیاه، که به‌ویژه در آسیا و آفریقا یافت می‌شوند، و بیش‌ترشان کاربرد پزشکی دارند. به عنوان نمونه «هل» cardamome (به فرانسé)، و «زنجبیل» gingembre (به فرانسé) از آن جمله شمرده می‌شوند. به یونانی آن را «کُکُوآ تو پارادیزو» κόκκοι του Παραδείσου نامیده‌اند به معنی «دانه‌های بهشت» graines de paradis (به فرانسé مدرن). انگلیسی آن هم در ترجمه‌ی مایکل سکرپیچ از گُل گاتُوْ grains of paradise «دانه‌های بهشت» است.

۱۳ - **گرده‌ی گوهرها** (گرده‌ی گوهرها؛ pierreries (در متن)، در اصل به معنی جواهرات، گوهرها، و سنگ‌های بهادار؛ اما از گرده‌ی یا پودر برخی از گوهرها یا سنگ‌های بهادار در ساختن معجون‌های دارویی [électuaires (به فرانسé)، electuary (به انگلیسی)] استفاده می‌شد که ترکیبی از ماده‌های گوناگون آمیخته به غسل و شیره‌های گیاهی بود. ماری‌مادلین فراگُار به فرانسé مدرن ترجمه کرده است pierreries en poudre (گوهرهای به شکل پودر، یا همان «گرده‌ی گوهرها»). مترجم‌های رابله به زبان انگلیسی ترجمه کرده‌اند: مایکل سکرپیچ، powdered jewels (گوهرهای پودر کرده، یا همان «گرده‌ی گوهرها»؛ جی. ام. کُهن mineral essences (اسانس‌های معدنی)؛ و برتن رافل gemstones (سنگ جواهرات).

۱۴ - **کونه‌ی پیاز** (کونه‌ی پیاز؛ coupeau d'oignon (در متن). بر سر «کوپ» coupeau و «همزاد» آن «کُپ» copeau بحث هست: در فرانسé میانه، اوّلی به معنی‌های چکاد یا قلّه (کوه و تپه، و حتی نوک درخت)، تراشه (چوب و فلز)، سدّ و آب‌بند،

و دومی به معنی‌های تراشه (چوب و فلز)، و تکه و قطعه است. در فرانسه‌ی مدرن، coupeau، برخلاف copeau (به معنی تراشه‌ی چوب و فلز که مثلاً رنده پس می‌اندازد)، نتوانسته است به ردِوِ کِچِکِ le Petit Robert راه یابد که پیشینه‌ی دومی را ۱۶۸۰، یعنی پس از مرگِ رابله، ذکر می‌کند. پس سروکارِ ما بیشتر با همان coupeau در فرانسه‌ی میانه است که در متنِ گِلِ گِشَوِ آمده، حتّی اگر هر دوی آنها به‌نوعی «همزاد» هم یا واژه‌ی یگانه‌ای باشند. از آنجاکه بنا بر معنی‌های یادشده coupeau را از فعل couper به معنی «بریدن» دانسته‌اند، به «برشی/حلقه‌ای پیاز» هم رسیده‌اند. مترجمانِ رابله اغلب با «پوست» و «لایه» و «قطعه» و «حلقه» آن را ترجمه می‌کنند، از جمله مایکل سکرچ، رابله‌شناس و مترجم انگلیسی آثارِ رابله، که ترجمه کرده است «یکی پوست پیاز an onion skin». اما رابله دقیقاً چه می‌خواسته است بگوید؟ ژاکب لُ دوشا Jacob Le Duchat (۱۷۳۵ - ۱۶۵۸) رابله‌شناس سده‌ی هفدهم، که بر مجموعه‌ی آثارِ رابله شرح و توضیح نوشته است، نظری متفاوت دارد. او گرچه در دِلا گِلِ رابله Glossaire زیرِ coupeau d'oignon می‌نویسد: sommité (سر و رأس چیزی) و rouelle (حلقه)، در پانویسی که زیر این عبارتِ متن آورده (جلد ۱، ص. سی و دوی یسّ گفتنِ دِگِلِ دنده، یادداشت ۳) پس از توضیح‌هایی می‌نویسد که مقصود «قسمتی است که از پیاز بریده‌اند از آن جایی که به ریشه‌ی خود پیوسته بوده، با تشبیه کردنِ ظاهرِ سقراط به این چیز زشت ... لایه برداشته می‌شود، نه بریده». اشاره‌ی او به فعلِ couper به معنی بریدن است، در حالی که پوست و لایه‌ی پیاز را نمی‌برند، برمی‌دارند. پس مقصود فقط «سر» و «ته» پیاز می‌تواند باشد که تنها با «بریدن» جدا می‌کنیم. «پیاز» را که سروته کنیم، به همان معنی ابتدای این یادداشت می‌رسیم که coupeau یعنی «چکاد یا قلّه (کوه و تپه، و حتّی نوکِ درخت) در فرانسه‌ی میانه، و سر و ته پیاز، بسته به این که چه گونه آن را در دست بگیریم، یا همان «کونه‌ی پیاز» که ترجمه کرده‌ام. هم‌چنین استدلال کرده‌اند که چون این عبارت در هر حال به معنی چیزی «مطلقاً بی‌ارزش» است، پس «لایه» و «حلقه» و حتّی «پوست» نمی‌تواند مقصود را برساند چون که اینها «مطلقاً بی‌ارزش» نیستند و در آشپزی به کار می‌آیند و حتّی «پوست پیاز» هم در رنگرزی استفاده می‌شود. در زبان‌های محلی هم برای این عبارت جست‌وجوها انجام گرفته است. به هر حال، آن‌چه در مصرفِ پیاز حتماً با «برش» دور ریخته می‌شود، «سر» و به‌ویژه «ته»

است، و در رنگریزی، اگر هم «سر» را نگه‌دارند، «ته» را حتماً دور می‌ریزند چون اغلب آغشته به خاک و خل است و رنگی از آن به دست نمی‌آید. پس: به دیدنِ یرون‌سوی او و مستجدننْ به سر و رویِ نمایان، به یکی کوبیِ یارِ می‌یوزیدی پس که به اندام زشت و به رفتنِ خنده‌آورد بود.

۱۵ - دماغِ نُک‌تیز (دماغِ نُک‌تیز؛ le nez pointu (در متن)؛ رابله به میلِ خودش دماغِ سقراط را «نُک‌تیز» توصیف می‌کند. مایکل سکرچ Michael Screech به انگلیسی ترجمه کرده است turned-up nose «دماغِ سربالا»، یعنی بهروشنی توصیفِ رابله را رها کرده دماغِ او بر اساسِ تصویرهای موجود، که همه خیالی اند، توصیف کرده که البته با توصیفِ اراسم، که در یادداشتِ بعدی آورده ام، بهتر می‌خواند.

۱۶ - نگاهِ نرگاوگونه (نگاهِ نرگاوگونه؛ le regard d'un taureau (در متن) اراسم است که در باره‌ی سقراط می‌نویسد: «اگر، به گفته‌ی معروف، به هیکلش می‌سنجیدند، به پیشیزی نمی‌ارزید. چهره‌ی دهائی داشت و نگاهِ گاوی و دماغِ پهن و پُر از فین».

۱۷ - پنهان‌سازیِ دانشِ ایزدی (پنهان‌سازیِ دانشِ ایزدی، dissimulant son divin sçavoir (در متن)؛ سقراط، به روایتِ اراسم، برعکسِ گرجاس که می‌گفت چیزی نیست که نداند، همواره می‌گفت تنها چیزی که می‌داند این است که چیزی نمی‌داند. رابله این توصیف‌های خود را از اراسم وام گرفته است، اما با افزودنِ صفت‌های «ایزدی» و «آسمانی»، که اراسم آنها را برای مسیح محفوظ می‌دارد، همچون نوافلاطونی‌ها در سقراط یک قدیس دیده چهره‌ای پیام‌گزارانه و آسمانی به او می‌بخشد. اما الکفریاس راوی هم‌چنین نیتِ نهاییِ رابله را برملا می‌کند که می‌خواهد گلا گنپوآ را با سقراط و ویژگی‌های او بسنجد: سبک‌مایه در ظاهر، گران‌مایه در باطن.

۱۸ - دریا نوردند و جگ آورند (دریا نوردند و جگ آورند؛ رابله همه‌ی توصیف‌های این بخش را مستقیماً از اراسم گرفته است. یادآوری می‌کنم که اراسم، و نیز رابله، در مخالفت با «جگ» هم‌عقیده اند. اما دریغا که آثار ادبی و هنری و فلسفی نیستند که هدایت‌کننده‌ی تاریخِ مردمان اند. گرچه ویرانگریِ جگ از مهم‌ترین درون‌مایه‌هایِ گارگاتوآ است، تنها ۲۸ سال پس از چاپِ نخستِ آن، جگ‌هایِ خشونت‌بارِ مذهبی میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها می‌آغازد که ۳۶ سال به درازا کشید (۱۵۹۸ - ۱۵۶۲)، و احتمال می‌دهند که صدها هزار

نفر از هر دو سو کشته شده اند. نک. به یادداشت‌های «پیش‌گفتارِ نگارنده»، زیر «توضیح درباره‌ی پیش‌گفتارِ نگارنده»، «اراسم»، و یادداشت‌های فصل ۲۶، «جنگِ ساختن».

۱۹ - **پیش‌درآمد** (پیش‌درآمد؛ *prélude* (در متن): ارسطو در مشاغل و سخنری، کتاب سه، «اندر دیباچه» (*De l'exorde*))، فصل ۱۴ می‌نویسد: «دیباچه [*exorde*] در ابتدای یک «گفتار» [*discours*] جای دارد؛ همچون «پیش‌گفتار» [*prologue*] است در «شعر» [*poésie*]، و «پیش‌درآمد» [*prélude*] در «هنرِ نی» [*art de la flûte*]؛ چرا که همه‌ی این واژه‌ها «آغاز» [*début*] را می‌نمایند و همچون راهی گشوده [*voie ouverte*] اند بر آنی که به‌راه می‌افد. (ترجمه از فرانسه. اگر ترجمه‌ای از یونانی به فارسی هست، همان برتری دارد).

۲۰ - **کارآزمایی** (کارآزمایی؛ *coup d'essay* (در متن به فرانسه‌ی میانه)، *coup d'essai* (به فرانسه‌ی مدرن)، که رابله آن را از کَلِمَان مارو Clément Marot (۱۵۴۴ - ۱۴۹۶)، از مجموعه‌ی شعر او جَوَیِ کَلَمَی (یا کَلَمَی) گرفته است، به معنی کوشش نخستین در هر زمینه‌ی خاص است، چیزی مثل «مشق» و «تجربه» و «تمرین» و «آزمایش». مایکل سَکْرِیج به انگلیسی ترجمه کرده است *apprentice-piece*.

۲۱ - **سبوبرداز** (سبوبرداز؛ *Fessepinthe* (در متن)، *fesse-pinte* (املا‌ی مدرن)). «سبوبرداز» را ساخته ام، به معنی خالی‌کننده‌ی سبو، بر نمونه‌های «کاسه‌پرداز» و «کیسه‌پرداز». این واژه همچون نامِ کتاب، و در کنارِ نامِ کتاب‌های واقعی، در پیش‌گفتارِ پدشاکوئی نیز آمده است بی‌آن‌که راویِ خود را نویسنده‌ی آن بداند. در هر حال چنین کتابی از رابله در دست نیست و تخیلی است. در فصل ۷ گِلْ گَدُوْآ نیز آمده است، و با املا‌ی اندکی متفاوت، اما نه همچون نامِ کتاب، بلکه همچون اسمِ عام، آنجا که نقشی بر جامه‌ی گارگاتوآ [گَران‌گال]، قرار است خبر از شراب‌خوار بودنِ او بدهد. این واژه مرکب از *fesse* به معنی «لُمر»، و *pinte* یا *pinthe* به معنی پیمانه و سَبو است، و توسَعاً به معنی محوایِ پیمانه، به‌ویژه شراب. «تِه سَبو / پیمانه را در آورَد»، بسیار شراب‌خوار بودن. *Fessepinte* در فرانسه‌ی میانه به معنی دائم‌الخمر است.

۲۲ - **جَاهِ نَرَه‌پوش‌ها** (جَهْ نَرَه‌پوش‌ها؛ *La dignité des braguettes* (در متن)، کتابی تخیلی است و رابله چنین کتابی ندارد. نَرَه‌پوش را برای *braguette* «براگِت» ساخته ام.

نَره‌پوش در سده‌های پانزدهم و شانزدهم جیب‌مانندی بود بر چاکِ جلویِ شلوارِ مردانه. به خودِ آن چاک نیز «براگت» می‌گویند، و به «زیپ» شلوار نیز. «نره‌پوش» پارچای تقریباً مثلثی شکل بود که گوشه‌های آن با دکمه یا بند به شلوار بسته می‌شد و چاک را می‌پوشاند، و گاهی همچون جیب به کار می‌رفت و فراخورِ طبقه‌ی اجتماعی، می‌شد که تزئین‌شده و کارشده باشد. در گلا گوتّه فصل ۳۵، بُن ژان [ژان نیک]، سرکرده‌ی بسیج روستایی، از «نره‌پوش» خود یک کتاب دعا (ی حمأ کوچک) در می‌آورد.

۲۳ - اندر نخودهای پخته به چربو معّ التفسیر) اندر نخودهای پخته به چربو معّ التفسیر، Des pays au lard cum commento (به فرانسه‌ی میانه و لاتین در متن؛ تلفظ: دِ پو آ لار / کوم کُمنِت)؛ این به اصطلاح کتاب، که همراه با فهرستی از کتاب‌هایی نام‌نویسند در پدائگوتی نیز آمده است، تحلیلی است و رابله چنین کتابی ندارد. کوم کُمنِت، معّ التفسیر (به عربی)، با تفسیر.

۲۴ - نه به جامه است راهب بودن، و بهمان کس که جامه‌ی رُهبانیت درپوشد، در اندرونِ خویش کم از راهب باشد)، نه به جامه است راهب بودن، و بهمان کس که جامه‌ی رُهبانیت درپوشد، در اندرونِ خویش کم از راهب باشد؛ گرفته‌شده از ضرب‌المثلِ قدیمیِ لاتین: *Habitus non facit monachum, sed professio regularis*، سراسر است: جامه راهب نسازد، بلکه فقط پیشه‌وری معمولی.

۲۵ - اویی که کلاه اسپانیایی بر سر کند، در دلِ خویش نه پیوندی با اسپانیا دارد)، اویی که کلاه اسپانیایی بر سر کند، در دلِ خویش نه پیوندی با اسپانیا دارد؛ اشاره به خودپسندیِ اسپانیایی‌ها، و هم‌چنین به شارل پنجم Charles V که خود را شاه اسپانیا نیز نام‌گذاری کرده بود (به اسپانیایی کارلوس یکم Carlos I).

۲۶ - معنای سراسر است) معنای سراسر sens literal (در متن)؛ در تفسیر سستی سده‌های میانه، برایِ خوانشِ کتابِ مقدّس به چهار معنی قائل بودند: ۱- معنای ظاهری (سراسر) یا تاریخی، ۲- معنای نمادین یا گونه‌شناختی، ۳- معنای استعاره‌شناختی، ۴- معنای باطنی. بنابر اِراسم، گذشتگان تنها دو معنای ظاهری و باطنی را می‌شناخته اند.

۲۷ - هم‌چون که به آوازِ سیرن‌ها) هم‌چون که به آوازِ سیرن‌ها، toutesfois pas demourer là ne fault, comme au chant des Sirènes (در متن)، اشاره

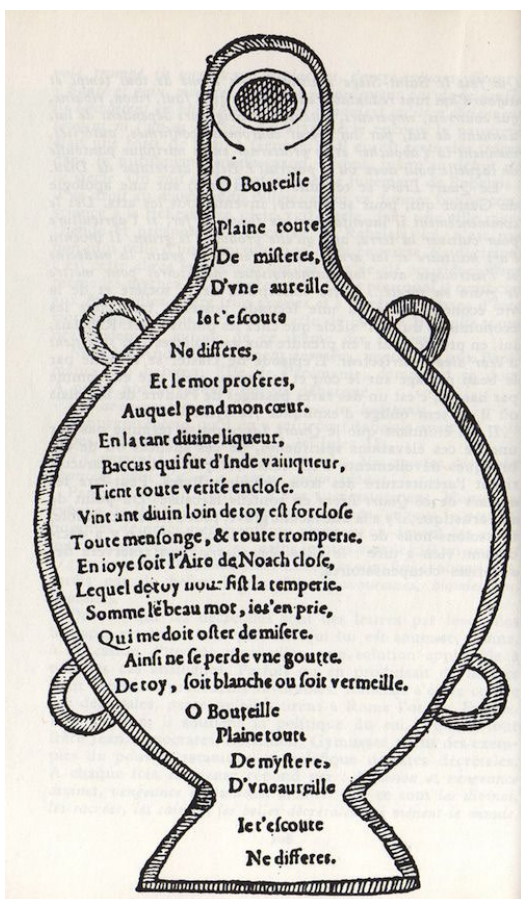
به هومِر، اُدیسه، ۱۲. (به فارسی، نک. به: هومر، اُدیسه، سرود ۱۲، ترجمه‌ی سعید نفیسی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۸، ص. ۲۷۱، آواز سیرن‌ها). سیرن‌ها در اسطوره‌های یونانی، و در اُدیسه‌ی هومر، به ریخت زن‌مرغ‌اند آنها دخران رود شمرده می‌شوند و بر سبزه‌های کرانه‌ها هستند. گرداگردشان پوشیده از استخوان‌های خشکیده‌ی مردانی‌ست که به آواز آنها مدهوش شده از رفتن بازماندند، و قربانی آنها شدند.

۲۸ - از سر خوشی دل از سر خوشی دل، en gaieté de cœur (در متن)، این نیز نمونه‌ی دیگری‌ست از تأکیدِ رابله به «جَلدی» بودنِ رُمان‌ش. در واقع می‌گوید آن‌چه نوشته ام، «اندیشیده» است و برای «شادی» و «تفریح» نیست، و باید بر آن «اندیشه» کرد. به معنی اصطلاح «خوشی زیر دل» را نزده بود که اینها را بنویسم، «ضرورت»ی در کار بوده است. در واقع به‌رغم شوخی و لودگی و ریش‌خند در هر صفحه‌ی گُل‌گُل‌آه که گاه می‌توانند خواننده را روده‌بر کنند، رابله بر جلدی بودنِ رُمانِ خود تأکید می‌کند، و این دوگانگی یکی از جذاب‌ترین ویژگی‌های گُل‌گُل‌آمی‌شود.

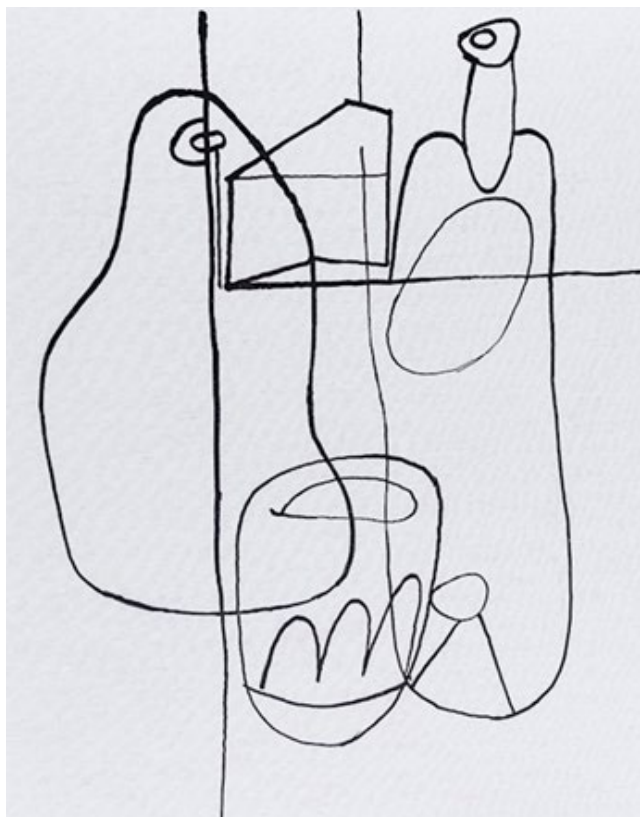
۲۹ - قَرابه، قَرابه؛ «قَرابه» را در همه‌جای این ترجمه برای بطری bouteille (در متن) آورده ام که زبانِ فارسی پیش‌ترها به کار می‌برد. ابوالفضل بی‌هیی (۱۰۷۷ - ۹۹۵) می‌نویسد: «امیر گفت پنجاه قَرابه شراب با تو آرند». بنابر طرحی که از la dive bouteille، قَرابه‌ی ملکوتی، در کتاب پنجم Quint Livre رابله آورده می‌شود (نک. به کمی پایین‌تر)، «قَرابه» احتمالاً هم‌شکل «بطری» دورانِ رابله بوده است. عبدالرحمان جامی (۱۴۹۲ - ۱۴۱۴)، کم‌وبیش هم‌روزگارِ رابله، مانند بسیاری از شاعران و نثرنویسان پیشین ما، «قَرابه» را به معنی «بطری شراب» می‌آورد که دقیقاً مقصودِ رابله است: «خوش آن سر که با جام گوید قَرابه». تصویر «قَرابه‌ی ملکوتی» تنها در برخی از نسخه‌های کتاب پنجم آمده است که در ۱۵۶۴، یعنی ۱۱ سال پس از مرگِ رابله، منتشر شد (در نسبت دادنِ این کتاب به رابله تردیدهایی وجود دارد). شخصیتِ کتاب پنجم، پانورژ Panurge [کاردان]، و همراهان‌ش که همچون «پاتاغروئل‌گرایان» از آنان یاد می‌شود، پس از سفرهای دور و دراز، خود را به «معبَد قَرابه‌ی ملکوتی» می‌رسانند (کتاب پنجم، فصل ۳۳) که در فراسویِ تاکستانِ همه‌گونه تاک هست. «قَرابه‌ی ملکوتی» را باکوس Bacchus سیاه‌مست در یورشِ مستانه بر هندیان، با همراهانِ خود «سپیلن» سوار بر خر و «ساتیرها»، به دست آورده است. شاهدخی به نام موبدیانو

[Pontife (در متن کتاب پنجم) که در مذهب یهودی به معنی روحانی بزرگ است] از آن نگاهیانی می‌کند که خود «قرابه» نام دارد، یا دقیق‌تر بکبوک Bacbuc که به زبان عبری בקבוק بطری یا قرابه معنی می‌دهد. او پس از خواندن آوازی در گوش پانورژ، چیزی به درون چشمه پرت می‌کند که از آن آوای واژه‌ی «ترَنک» Trinch (در متن، یا trinque به فرانسه‌ی مدرن) طنین می‌اندازد (فصل ۴۴ کتاب پنجم)، صدایی که با بازکردن در بطری شراب هم به گوش می‌رسد، و معنی آن «جام‌به‌جام‌زنی» و «نوش!» (فصل ۴۵) است، یعنی همان «واژه‌ی زیبا» که در شعر «قرابه‌ی ملکوتی» هست. (و نیز نک. به همین‌جا، پایین‌تر، «پیمان نهم»). از این شعر، که بکبوک [موبدبانو قرابه] از کتاب نیایش‌های باکوسی خود در ستایش «شراب» می‌خواند، ترجمه‌ای کرده‌ام با عنوان قرابه‌ی ملکوتی la dive bouteille که با متن فرانسه‌ی میانه در اینجا می‌آورم:

[برای توضیح اصطلاح ترجمه‌ناپذیر «به یکی گوش» (سرراست) d'une oreille (در متن شعر) نک. به یادداشت‌های فصل ۴، «به‌به، هوش‌بر، خوش‌لایه، پشم‌ناب»]



هان ای قَرابه‌ی
 همه پُر
 ز رازها،
 به یکی گوشِ هوش
 می‌نیوشم تو را من.
 درنگ میاور،
 بپیما تو با من سخن
 که دارمش دل در گرو من.
 به شهدی چنین ایزدی
 که تُراست به دل اندرون،
 باکوس، کو که بود پیروزمندِ هند،
 سراسر نهان دارد حقیقت به خویش اندرون.
 هان شرابِ ملکوتی، رانده شد به دور از تو،
 هرگونه از دروغ و هرگونه از فریب.
 دورانِ نوح بادا به شادی اندرون
 کو که کرد آمیزه‌ی ما همه از تو.
 بنواز تو آن واژه‌ی زیبا را، از تو درخواهم،
 که بباید برگندم ز درماندگی.
 ایدون هدر نرود هیچ قطره‌ی تو،
 چه سفید باشد و چه گلی.
 هان ای قَرابه‌ی
 همه پُر
 ز رازها،
 به یکی گوشِ هوش
 می‌نیوشم تو را من.
 درنگ میاور.



پانورڈ با قَرابہ؛ لوکوربوزیہ (۱۹۶۵ - ۱۸۸۷)

۳۰ - هرگز در از قَرابه‌ای گشوده اید) هرگز در از قَرابه‌ای گشوده اید؛ Crochetastes صندوق، و جر آن است به کمک یک کروشۀ crochet یا قَلَاب. ouvre-bouteille «بطری‌بازکن» یا tire bouchon «چوب‌پنبه‌بازکن» (یا «چوب‌پنبه‌برکن» مثل درخت و چشم برکندن)، که امروزه از ابزارهای رایج آشپزخانه‌هاست، از اخراج‌های پس از سده‌ی هفدهم میلادی است. نکته‌ی مهم این که فعل یادشده هم‌چنین به معنی باز کردن با حکِ حِرز effraction و به‌زور باز کردن است، و معنی مجازی آن «کوشش برای گشودنِ راز» است.

۳۱ - سَگِ مَسَب (سَگِ مَسَب؛ Caisgne (در متن)، caigne (املای دیگر)، از لاتین canis به معنی «سگ»، در زبان محلی لورن (در شمال شرقی فرانسه)، و نیز در فرانسه‌ی میانه، به معنی chienne «ماده‌سگ» است، و توسعاً «فاحشه» و «زنِ هرزه» معنی می‌دهد (نک. به دِهَنگِ دِهَسِیِ جِلَدِیِ www.cnrtl.fr، زیر caigne، و ویکی‌سیونری fr.wiktionary.org زیر caigne و cagne). اَبِل لُفران (رابله‌شناس بزرگ) زیر این واژه می‌نویسد که نامِ این حیوان را در اینجا باید «حُسنِ تعبیر» کرد، همان‌گونه که برابر ایتالیایی آن cagna چنین است. از همین رو، رابله‌شناسان و مترجمان آن را با «اداتِ تعجب» هم ترجمه می‌کنند، عبارت‌هایی با معنی‌های مثلاً «خوشا»، «بَه‌بَه»، «زده»، «جانمی‌جان»، «نازِ شِسْت» مایکل سَکریچ، رابله‌شناس بزرگ و مترجم انگلیسی رابله، آن را با واژه‌ی dawg (هم‌آوا و هم‌معنی dog، سَگ) به انگلیسی ترجمه کرده است که در این زبان تقریباً به معنی «مردک» است و روی هم‌رفته معنای «مثبت» دارد، و می‌توان خطاب به دوستِ خود به کار بُرد. مترجم دیگر، جی. ام. کُهن J. M. Cohen، ترجمه کرده است Good for you ! «خوشا به حالتان!»، «بَه‌بَه!». در نتیجه باید با تغییرِ لحن، یک «سَگِ مَسَب» مثبت باید فهمید، همان‌گونه که واژه‌ی «نامرد» یا «لعتی» را می‌توان خطاب به دوستِ خود هم بر زبان آورد.

۳۲ - استخوانی مغزدار) استخوانی مغزدار، quelque os medullare (در متن)، استخوانِ مغزی یا نخاعی که برابر آن در فرانسه‌ی امروز os à moelle است، یعنی استخوانِ مغزدار؛ moelle، مغزِ استخوان است. تصویریست که پیش‌تر در کتابِ فیلیپ بُرُلْد

Philippe Beroalde [۱۵۰۵ - ۱۴۵۳، نویسنده‌ی ایتالیایی]، توضیح اخلاقی نمادهای
فیناغورس، که در ۱۵۲۰ منتشر شده بود، دیده می‌شود.

۳۳ - جمهوری (جمهوری، rep (در متن)، *Περὶ πολιτείας* (به یونانی) اندر
مثنو ادولت، *La République* جمهوری؛ افلاطون در این کتاب خود توان تشخیص آشنا
از ناآشنا یا دوست از دشمن را در سگ‌ها با خواست شناخت در انسان مقایسه کرده سگ
را «جانور فیلسوف» توصیف می‌کند. نک. به افلاطون، جمهوری، دو، ۳۷۶ الف و ب.

۳۴ - جالینوس (جالینوس، ۲۰۱ - ۱۲۹ م.) به یونانی گالینوس *Γαληνός*، گالین *Galen*
(در متن) کلود گالین *Claude Galien*، پزشک و فیزیکدان و فیلسوف یونانی. شناخته‌تر
از آنی‌ست که اینجا بیش از این از او بنویسم.

۳۵ - اندر توانایی‌های طبیعی و اندر کارایی اندام‌ها) اندر توانایی‌های طبیعی و اندر کارایی
اندام‌ها؛ توانایی‌های (استعدادهای) طبیعی *De facultatibus naturalibus, 3, 15*
و اندر کارایی اندام‌ها *De usu partium, 11, 18* (به لاتین در متن)، کتاب‌های
جالینوس (بازگشت‌ها به متن‌های لاتین است). نک. به یادداشت‌های فصل ۹، اندر کارایی
اندام‌ها.

۳۶ - دان (دانا؛ saige (در متن)، sage (فرانسوی مدرن)، صفتی‌ست که در زبان فرانسه
برای سگ نیز به کار می‌رود.

۳۷ - بوییدن و دریافتن و سنجیدن) بوییدن و دریافتن و سنجیدن؛ & fleur
estimer (در متن)؛ فعل fleur (از) fleur (گل) در فرانسه‌ی میانه به معنی «بوی
(خوش یا ناخوش) دادن»، و «بوییدن» (به معنی بو شنیدن) است؛ فعل sentir به معنی‌های
«حس کردن»، «بویی حس کردن/ دریافتن»، «بوییدن»، و «بودادن» است؛ فعل
estimer در فرانسه‌ی میانه (نک. به فرهنگ فرانسه‌ی میانه، لاروس، ۱۹۹۲) به معنی‌های «تخمین زدن
بها» و «مشخص کردن ارزش چیزی» یا «سنجیدن»، «شمارش کردن»، «کسی را قضاوت
کردن»، «مورد توجه قرار دادن»، و اسم آن estimation به معنی‌های «سنجش»، و
«اعتبار قائل شدن» آمده است و این معنی اخیر اسم در فرانسه‌ی مدرن به فعل آن هم سرایت
کرده که افزوده به همی معنی‌های یاد شده، «ارزش نهادن» هم معنی گرفته است. اینجا به
همان معنی فرانسه‌ی میانه‌ی فعل ترجمه کرده ام، درحالی‌که مایکل سکریچ، مترجم نامدار

رأبله، با آوردنِ appreciating به معنی «ارزش چیزی را دانستن»، معنای مدرنِ آن را ترجیح داده است.

۳۸ - کتاب هایِ نیکویِ پُررنگ و بویِ کتاب هایِ نیکویِ پُررنگ و بویِ beaux livres de haute gresse (در متن) سرراست به معنی «کتاب هایِ زیبایِ پُرچرب/خوش چرب» است، اما اینجا رأبله haute gresse را به معنی مجازیِ «با ارزش بسیار» یا «رنگ و بویِ بسیار» آورده است (نک. به cnrtl.fr، به نقل از ویکتور هوگو، و نیز فُدهنگ فُتسهی میانه، لاروس، ۱۹۹۲، که برایِ این اصطلاح معنی هایِ «نیک پخته»، و «بسیار محکم / استوار» آورده؛ هر دو زیر graisse).

۳۹ - مغزِ پُرمایه مغزِ پُرمایه؛ سوپستانتیفیک موآل substantificque mouelle (در متن، substantifique moelle (به فرانسهیِ مدرن)، سرراست «مغزِ گوهری/جوهری»، «مغزِ ناب»، «مغزِ مغذی»، ساختهیِ رأبله، مجازاً به معنی «جانمایهیِ یک آموزه» که از اصطلاح هایِ به نسبت رایجِ زبانِ فرانسه به ویژه در زمینهیِ ادبیات شده است، و در نقد ادبی به معنای «جانمایهیِ جوهر داستان» به کار می رود.

۴۰ - نمادهایِ فیثاغورسی نمادهایِ فیثاغورسی؛ symboles Pythagoriques (به فرانسهیِ میانه در متن) در واقع بازگشت می دهد به کتابِ اراسم Adagia collectanea (به لاتین)، جُگِ اِنتال، که در ۱۵۵۰ منتشر شد. اراسم در «جُگِ نخست»، ۱، ۲، ۱، در بخشی که «نمادهایِ فیثاغورسی» Pythagorae symbola نام دارد، می نویسد (به

لاتین): Nam ea tametsi prima, quod aiunt, fronte superstitiosa quaequam ac deridicula videantur, tamen si quis allegoriam eruat, videbit nihil aliud esse quam quaedam recte vivendi praecepta. ترجمه: «چون اینها [نمادها] گرچه نخست، چنان که می گویند، خُرافی و ریش خدآمیز به نظر می رسند، اگر نماد را کشف کنیم، خواهیم دید که مگر قاعده هایِ برایِ زندگیِ درست نیستند.» روشن است که اشارهیِ رأبله به نمادهایِ «قُرابه» و «شراب»، و «سگ» و «مغزِ استخوان» در رابطه با کتاب هایِ خود او، به ویژه گز گُتوآ و درون مایه هایِ آنهاست. چنان که توضیح داده ام (نک. به همین جا، «توضیح دربارهیِ پیش گفتارِ نگارنده»)، همهیِ کوششِ رأبله در این پیش گفتار این است که خواننده کتابِ او را «جدی» بگیرد و آن

را «سرسری» و تنها برای «خده» و «شوخی» نخواند، و «آموزه»‌های او را، برای شناختِ بهترِ جهان، در پسِ «خده‌زنی»‌ها کشف کند.

۴۱ - چندوچونِ کشورداری و زندگیِ خانوادگی) چندوچونِ کشورداری و زندگیِ خانوادگی؛ l'état politicq & vie oeconomique (در متن). سرراست، به معنایِ امروزیِ واژه‌ها: چندوچونِ سیاسی و اقتصادی. اما «سیاسی» و «اقتصادی» هنوز به معناهایِ امروزی به کار نمی‌رفت و بیشترِ همان معناهایِ ریشه‌ایِ یونانی از آنها دریافت می‌شد. «سیاست» اداره‌ی جامعه و زندگیِ همگانی معنی می‌داد و «اقتصاد» اداره‌ی خانه و خانواده.

۴۲ - هومِر (هومِر؛ امرِ Homère (به فرانسه)، اُمیرُس Όμηρος (به یونانی)، شاعرِ حماسیِ یونانی (سده‌ی هشتم پیش از میلاد)، نویسنده‌ی ایلید و ادیسه. رابله چلین بارِ دیگر نیز از او در گُل‌گُل‌آتم می‌برد. شناخته‌تر از آنی‌ست که اینجا بیش از این از او بنویسم.

۴۳ - پلوتارک (پلوتارک، پلوتارخُس Πλούταρχος به یونانی (۱۲۵ - ۴۶ پیش از م.)، فیلسوف و نویسنده. در متن، اشاره به رساله‌ای‌ست بر هومِر و شعر او، که به ناروا به پلوتارک نسبت می‌دادند. شناخته‌تر از آنی‌ست که اینجا بیش از این از او بنویسم.

۴۴ - هِراکلید پُنتیک (هراکلید پُنتیک؛ Heraclides Ponticq (در متن)؛ Héraclide du Pont (به فرانسه‌ی مدرن)، به یونانی ایراکلیدیس اُپنتیکُس Ἡρακλείδης ὁ Ποντικός (منتسب به شهر زادگاهش، ۳۱۰ - ۳۸۸ پیش از م.) فیلسوف افلاطونی و شارح و نحوی اسکندریه، نویسنده‌ی نمادهایِ هومِر De allegoriis apud Homerum که در ۱۵۰۵ در ونیز منتشر شد.

۴۵ - اُستاتی (اُستاتی، Eustatie (در متن) یا اُستات Eustathe (سده‌ی دوازدهم) سرآسقف. از او رساله‌ی دست‌نویسی در باره‌ی هومِر دست به دست می‌گشت که برای نخستین بار در سال ۱۵۴۲ چاپ شد.

۴۶ - فُرنوت (فُرنوت، Phornute (در متن)، لوچوس آنائوس کُرنوتوس Lucius Annaeus Cornutus (سده‌ی یکم م.)، فیلسوفِ رواقی و شاعرِ رومی، نویسنده‌ی کتابِ نظریه‌ی موبِثِ خدایان، Theoria de natura deorum، که در ۱۵۰۵ در ونیز چاپ شد.

۴۷* - **ناهمسلی‌های چاپ‌ها** جای‌گزینی؛ رابله در چاپ ۱۵۴۲ به جای فعلِ bluter به معنی بیختن و الگ کردن، گذاشت calfreter یا calfater قیراندود کردن، سوراخ‌سنبه پُر کردن، که مقصود از آن افزودنِ شرح و تفسیر و به متن است.

۴۸ - **آنژ پُلِیسی‌ین** (آنژ پُلِیسی‌ین، Ange Politien (به فرانسه)، Agnolo Poliziano آنیولو پولیتسیانو (به ایتالیایی)، (۱۴۹۴ - ۱۴۵۴)، نویسنده و مترجم انسان‌باورِ سده‌ی پانزدهم، از چهره‌های رنسانسِ ایتالیا. گِی‌یوم بوده (۱۵۴۰ - ۱۴۶۷) او را به دزدیِ ادبیِ متهِم کرده بود.

۴۹ - **اُوید**، Ovide (به فرانسه)، پولیوس اُویدیوس ناسُ (به لاتین) Publius Ovidius Naso (۱۷ یا ۱۸ پس از م. - ۴۳ پیش از م.)، شاعرِ لاتین. مسخ‌ها معروف‌ترین اثرِ اوست. شناخته‌تر از آتیست که اینجا بیش از این از او بنویسم.

۵۰ - **آیین‌های انجیل** آیین‌های انجیل، les sacremens d'évangile (در متن) آیین‌های هفتگانه یا «هفت‌آیین» در مذهبِ کاتولیک: ۱. غسل تعمید؛ ۲. تذهین (روغن‌مالی)؛ ۳. اعتراف به گناه و آیین توبه؛ ۴. تبرک و عشای ربانی؛ ۵. ازدواج؛ ۶. آخرین تذهین؛ ۷. دست‌گذاری (تفویض مقامِ روحانیت) (برگرفته از ویکی‌پدیای فارسی، زیرِ «هفت‌آیین»، که استناد می‌کند به: «مانوکیان، آرداک: آیین‌های یکسده مترجم: میشا هاپراپطیان. در: فصل‌نامه فرهنگی پیمان - شماره ۳۰ - سال هشتم - زمستان ۱۳۸۳). در پایانِ سده‌ی پانزدهم، کتابِ اُویدِ اخلاقیِ مَدَدِی Ovidius moralizatus با افزودگی‌ها و تفسیرهای اخلاقی از بی‌یر برسویر Pierre Bersuire (۱۳۶۲ - ۱۲۹۰، راهبِ بندیکتی، نویسنده‌ی فرانسوی) به چاپ رسید که به ناروا به توما و آلِیز Thomas Walleys (دومینیکن) نسبت داده شد. بی‌یر لَوَن Pierre Lavin راهبِ دومینیکن نیز تفسیرهایی بر آن افزود. اشاره‌ی رابله می‌تواند به این یا به آن باشد. اُویدِ اخلاقیِ مَدَدِی که متن‌ها و موضوع‌هایی در اختیارِ موعظه‌گرها قرار می‌داد، با موافقتِ کلیسایِ کاتولیک، و با مخالفت و اعتراضِ شدیدِ اِراسم، رابله، و لوتر روبرو شد. لوتر (۱۵۴۶ - ۱۴۸۳) با محکوم کردنِ آن می‌گفت که راهب‌هایِ بی‌کاره‌ی ابله نمادِ برمی‌سازند تا آنجا که مسخ‌هایِ اُوید را جابه‌جا کرده گیاهِ برگ‌بو را مریمِ باکره و آپولون را عیسی مسیح می‌دانند.

۵۱ - برادر لوبن) برادر لوبن Frere Lubin، که می‌تواند کنایه از هر راهب انگلیس مفت‌خو در روزگار رابله باشد، در پدشادگودنی نیز آمده است (فصل‌های ۶ و ۱۵). او در واقع راهبی از فرقه‌ی دومینکن بود به نام پیر لُون (نک. به یادداشت پیشین) که به نظرش آوید (که ۴۳ سال پیش از میلاد مسیح زاده شد و ۱۷ یا ۱۸ سال بعد از میلاد مسیح مُرد) از پیام انجیلی احتمالاً موجود، به گونه‌ی بالقوه، در مسیح‌هاگهای داشت.

۵۲ - گمَج گیلی گیلی خوره خو نوخونه پیدا کونه) گمَج گیلی گیلی خوره خو نوخونه پیدا کونه؛ گیلکی است و شکل رایج آن احتمالاً به گذشته است: گمَج گیلی گیلی بوخورده خو نوخونه پیدا کوده/ بیاخته. گمَج (دیگ سفالی) قِل خورد/ می‌خورد، نوخونش (در سفالی‌ش) را پیدا کرد/ می‌کند. برای couvercle digne du chaudron (در متن): «سرپوش در خورد دیگ»؛ در و تخته خوب به هم جور شدند/ می‌شوند؛ یکی لنگه‌ی خودش پیدا کرد/ می‌کند.

۵۳ - روی‌دادنامه) روی‌دادنامه chronicque (در متن) در زمان رابله «گونه»‌ای قاعده‌مند است. بنابر آن قاعده، تاریخ‌نگار یا تاریخ‌نویس، historien، رُخ‌دادهایی را روایت می‌کند که خود شاهد آنها بوده است، حال آن‌که روی‌دادنامه‌نویس chroniqueur به رُخ‌دادهای گذشته می‌پردازد. این جداسازی، و تعریف هر یک از این دو گونه، در کتاب روی‌دادنامه‌های بزرگ بوتیه، پاریس، ۱۵۱۴ نوشته‌ی آلن بوشار Alain Bouchard [بین ۱۵۳۰ و ۱۵۱۴ - حدود ۱۴۴۰]، که قاضی و روی‌دادنامه‌نویس (به معنای امروز یعنی تاریخ‌نگار یا تاریخ‌نویس historien) بود، توضیح داده شده است. پس در این ترجمه، «روی‌داد» را برای chronique (البته هم‌چنین برای événement)، «روی‌دادنامه» را نیز برای chronique، «روی‌دادنامه‌نویس» را برای chroniqueur، و «روی‌دادنامه نوشتن» را برای chroniquer آورده‌ام.

۵۴ - زبان‌پژوه) زبان‌پژوه؛ philologe (در متن) را با «زبان‌پژوه» ترجمه کرده‌ام تا با زبان‌شناس linguiste (به معنایی که می‌دانیم و می‌شناسیم) اشتباه نشود. Philologue (املاي مدرن) در زبان فارسی با «فیلولوگ» و «زبان‌شناس تاریخی» ترجمه می‌شود. اینجا، در گلا گنوده برای نخستین بار است که philologe، گرفته از philologos (به لاتین)،

به معنای «کسی که به پژوهش‌های علمی، به‌ویژه بر واژه‌ها، زبان‌ها، و تاریخ می‌پردازد» در زبان فرانسه به کار رفته است.

۵۵ - **اِنِی، اِنِی، Ennie** (در متن)، کویتوس اینوس **Quintus Ennius** (۱۶۹ پیش از م. - ۲۳۹ پیش از م.) شاعر و نمایش‌نامه‌نویس لاتین.

۵۶ - **هَراس، هُراس، Horace** (۲۷ پیش از م. - ۶۵ پیش از م.)، کویتوس هُراتیوس فلاکوس **Quintus Horatius Flaccus** شاعر لاتین. او در کتاب خود *نامه‌ها* (یا *مکتوبات*) *Épîtres* می‌نویسد: «چنانچه کراتینوس پیرا را باور کنی، ای مایسنای فرزانه! هیچ شعری نمی‌تواند بماند یا بزید اگر به دست آب‌خواران نوشته شده باشد. همان دم که لیبر نام شاعرانِ لایعقل را در زمره‌ی ساتیرها ۴ و فون‌ها ۵ نوشت، موزه‌های ۶ دل‌رُبا از همان بامداد بوی شراب دادند. هومروس ۷ شراب‌زده شمرده می‌شود، چراکه شراب را ستوده است؛ پدرِ اَیئوس ۸ خود هرگز به آواز خواندنِ جگ‌افزارها نشتایید مگر از پس خوردنِ شراب» (هَراس، مکتوبات، کتاب یکم، به مایسنا، مکتوب ۱۹، از ترجمه‌ی فرانسوی لوکُت دو لیل، ۱۸۷۳، ص. ۲۲۱). شناخته‌تر از آنی‌ست که اینجا بیش از این از او بنویسم.

۱- **Cratinus** یا کراتینُس **Cratinos** (۴۲۳ - ۵۲۰ پ. م.)، معروف به کراتینُس پیر که در ۹۷ سالگی مرد، یکی از مهم‌ترین شاعرانِ هجونویسِ یونان است و هَراس او را ستوده است. ابداعِ نمایشِ هجوآمیز را به او نسبت می‌دهند. آثارِ اندکی از او به جا مانده است. نویسنده‌ی دیگری نیز به همین نام در یونان باستان هست، هم‌روزگارِ افلاطون، که به کراتینُس جوان می‌گویند.

۲- **مایسنا Mæcenas** کایوس مایسنا **Caius Maecenas** (۸ - ۷۰ پ. م.) سیاستمدار رومی، دوستدار هنر و پشتی‌بانِ هنرمندانِ روزگارِ خود، و از نزدیکانِ امپراتور اُگوست. ویرژیل و هَراس او را ستوده اند.

۳- **لیبر Liber** یا پدرِ لیبر **Liber Pater** از خدایانِ باروری و تاک و شراب در اساطیرِ رومی و ایتالیایی است که با باکوس

یا دیونیزوس یکی شمرده می‌شد. برای نام او ریشه‌های گوناگون آورده می‌شود که یکی از آنها لیبرامنتو liberamento است به معنای آزاد شدن تحم انسان به گاه هم‌آغوشی، و این چنین از لیبر پستی‌بان باروری مردانه ساخته می‌شود؛ ریشه‌ای دیگر، او را در رابطه با کشف تاک قرار می‌دهد و از تاک و شراب به آزادی بیان رسانده می‌شود. برای بزرگداشت اوست که رُمی‌ها او را «پدر لیبر» نامیدند.

۴. ساتیرها Satyres هم‌راهان دیونیزوس، خدای شراب و باروری در اسطوره‌های یونانی، مردانی شاخ‌دار با سُم بُز، و گاهی با نرهِ سیخ، که در همین پیش‌گفتار به «بُزمردها» نیز ترجمه کرده‌ام.

۵. فُون‌ها Faunes هم‌راهان باکوس، خدای شراب و باروری در اسطوره‌های رُمی، مردانی روستایی با اندام‌های پشم‌آلود و گوش‌های دراز با سُم بُز.

۶. موزها Muses در اسطوره‌های یونانی نُه دختران زئوس Zeus و مَنِمُزین Mnemosyne اند که الاهی‌های هنر اند و بر «هفت هنرِ فرهنگی» (دستور زبان، فنِ جدَل، آیین سخنوری، حساب، موسیقی، هندسه، نجوم) سرپرستی می‌کنند.

۷. هومِرُوس Homérus لاتینی نامِ هومِر Homère.

۸. پدرِ اَنِیوس Père Ennius، کوئنتوس اَنِیوس (۱۶۹ - ۲۳۹ پ. م.) نویسنده‌ی رُمی، که گرچه جز نوشته‌های پراکنده از او نمانده است، گفته می‌شود که تأثیرش بر ادبیاتِ لاتین بسیار بوده است.

۵۷ - روغن) روغن؛ مقصود «روغن چراغ» است برای نوشتن در پناهِ روشنائیِ آن.

۵۸ - یکی گِداگْدوله) یکی گِداگْدوله، un Tirlupin (در متن) با وجود «یک» نکره با «یکی»، با حرفِ بزرگِ آغازین همچون اسمِ خاص آمده است. این اسم از turlupin ساخته شده که «گدا» و «بی چیز» معنی می‌دهد، و به اعضایِ فرقه‌ای «مرتد» در سده‌ی چهاردهم گفته می‌شد که باور داشتند نباید از هیچ چیزِ طبیعی شرم داشت. گویا «تُرْمُس‌خوار» mange-lupin نیز به آنها می‌گفتند.

۵۹ - بویِ شراب) بویِ شراب؛ درمان با شراب را، با استناد به افلاطون و ارسطو، می‌توان در برخی از کتاب‌هایِ سده‌ی شانزدهم یافت.

۶۰ - دِمُسْتِنِ دِمُسْتِنِ Démosthène، به یونانی دِمُسْتِنِ Δημοσθένης (۳۲۲ پیش از م. - ۳۸۴ پیش از م.) سیاستمدار و سخنرانِ آتی.

۶۱ - بیش‌تر بر روغنِ هزینه می‌کرده است تا بر شراب) بیش‌تر بر روغنِ هزینه می‌کرده است تا بر شراب؛ مقصود روغنِ چراغ است. پرهیزِ دِمُسْتِنِ از شراب در اِهْثالِ اِراسم آمده است و رابله از او گرفته است (نک. به اِهْثالِ، یک، ۷، ۷۱، زیرِ عنوانِ اَلْتِ لُوچِرنام olet lucernam، بویِ شمع/روغنِ چراغ. متن به لاتین است).

۶۲ - کردارها و گفتارها) کردارها و گفتارها؛ faictz et dictz (در متن) از کتابِ میوم به بعد، رابله با این عبارت اثرِ خود را می‌نامد: «کردارها و گفتارهایِ دلاورانه‌ی پائتاگروئل بود. گهنش [در ۱۵۴۶]، و سپس ینک [در ۱۵۵۲].»

۶۳ - کمر) کمر، reins (در متن) به معنی جایگاهِ نیرویِ جنسی در باورهایِ قدیمی، هم اشاره به «استخوانِ پُرمغز» و «مغزِ پُرمایه»، دارد، هم زیرمعنایِ جنسی. rein، مفرد، به معنی «کلیه»، در صورتِ جمع، reins، «کمر»، و تواناییِ جنسیِ مردان را هم می‌رساند، و در اصطلاحِ coup de reins، حرکتِ شدید و ناگهانیِ کمر، به معنی انجامِ عملِ جنسی است.

۶۴ - خَرِّ کِرانِ خَوِّ کِرانِ؛ گیلکی است، یعنی «کیرِ خرها»؛ vietz d'azes (در متن) به زبانِ گاسکونی، و به همین معناست. خطابِ توهین‌آمیزِ دیگری است هم به مخاطبان، هم به نوعی به خوانندگان.

۶۵ - شوره زخم) شوره زخم، گیلکی است، یعنی «زخمی که دیر خوب شود؛ زخمِ بد و بدخیم»؛ maulubec (در متن) به زبانِ گاسکونی است و به همین معنا، البته در پا.

۶۶ - یادِ من خواهیْد به می در برابر) یادِ من خواهیْد به می در برابر؛ vous soubvieigne
 de boyre à my pour la pareille (در متن) این عبارت، به معنی «به سلامتی من
 بنوشید در عوض»، نزدیکی و حتی هم‌دستی راوی و خواننده را می‌رساند.

۶۷ - پیمانِ نهم) پیمانِ نهم، یا ضمانتِ دهم (به معنایِ حقوقی) plegeray (در متن)،
 «نوشیدن به شادیِ دیگری» نیز معنی می‌دهد. این پیمان با واژه‌ی Trinch، به معنی «نوش!»
 یا «بنوش!»، تا کتابِ پنجم نیز (فصل ۴۴) ادامه می‌یابد (نک. به همین‌جا، بالاتر، «قَرابه».)
 فعلِ trinquer در فرانسه‌ی مدرن به معنیِ جام به جام زدن و نوشیدن از همین واژه‌ی آلمانی
 است که فعلِ آن در این زبان trinken است به معنیِ نوشیدن. نک. به همین‌جا، «قَرابه».

۶۸ - هَسَه) هَسَه، گیلکی است به معنی «هم اینک»، «همین حالا»؛ احتمالاً دگرگشتی از
 «السَّاعَه»ی عربی؛ tout are metys (در متن) به زبانِ گاسکونی است به همین معنی؛
 «هم اینک (می‌نوشم)».

[ص. ۱۴] اندر تبارشناسی^۱ و دیرینگی گار گانتوآ.

فصل ۱

باز شناختن تبارنامه و دیرینگی را بازگشتِ تان دهم به روی دادنامه‌ی بزرگ پانتاگروئلی^۲ که گارگانتوآ از آن ما را رسیده است. در آنجا با آبوتاب^۳ بیشتر بخواید دریافت که غولان^۴ چه گونه اندرین جهان پدید آمدند، و گارگانتوآ، پدر پانتاگروئل، چه گونه درست از دوده‌ی ایشان بیرون آمد؛ و شما را نرنجاندی اگر اکنون بازگفتنِ آن فروگذارمی. ارچه نکته چنان است که هرچه بیشتر یاد کرده آید، شما سروران را خوش‌تر افتد؛ چنان که^{۵*} شما را فرمایش از افلاطون هست در *فِیلب^۶* و *گُجیا^۷*، و نیز از هراس^۸ که می‌گوید برخی گفته‌ها، از همین گونه، دل‌پسندتر اند هرگاه بیشتر بازگفته آیند. خدای^۹ گناد که هرکس تبارنامه‌ی خویش^{۱۰} از کشتی نوح تا بدین زمان چنین بی‌چون و چرا بداند. می‌اندیشم که امروز بسا کسانِ امپراتوران و شاهان و خواجهگان و شاهزادگان و پاپان اند بر زمین که زادورودانِ ترابرانِ شندره‌های قدیسان و سبدهای انگورچینی^{۱۱} بوند؛ همان گونه که در برابر، بسا کسان گدایانِ زائرسرای‌ها اند، همه بیمارگونان و بی‌نویان، که از بازماندگانِ خون

و تُخمه‌ی پادشاهانِ بزرگ و امپراتوران بُوند بنا بر جابه‌جایی ستایش‌انگیز
پادشاهی و امپراتوری:

از آشوریان به مادیان،

از مادیان به پارسیان،

از پارسیان به مقدونیان،

از مقدونیان به [صد. ۱۵] رومیان،

از رومیان به یونانیان^{۱۰}،

از یونانیان به فرانسویان^{۱۱}.

و تا مر شما را بشنوانم از منی که سخن می‌گویم، پندارم که خود
بازمانده‌ی شاهی دارا یا شاه‌زاده‌ای از روزگارانِ پیشینِ زمان ام. چون هیچ‌کس
مردی ندیده است که مر او را بیش از من به شهریاری و دارایی دل‌بستگی
بسیار بوده باشد؛ تا شادخواری کنم، کار نکنم،^{۱۲} و دوستانم را و همه
نیکویان و دانایان را نیک توانگر گردانم. اما خویشتن را بدین دل‌داری دهم که
در جهانِ دیگر^{۱۳} بخواهم کرد؛ هرآینه بیش از آنی که اکنون آرزومندی آن
نیارم. شما نیز به اندیشه‌هایی چنین، یا نیکوتر، خویشتن را از بهرِ بدیاری‌تان
دل‌داری دهید و خُتک بنوشید، اگر چنان‌چه شدنی ست.

تا با سرِ ساییدنِ کشک‌مان شویم^{۱۴}، مر شما را گویم که دیرینگی و
تبارنامه‌ی گارگانتوا، به دِهشِ بی‌چون‌چرای آسمانی، بی‌کاستی‌تر از همه‌ی
آنها‌ی دیگر ما را بمانده است — از آن^{۱۵} خداوند^{۱۶} را چیزی نگویم که با
من نیست؛ چون شیطانان (اینان)^{۱۷} دروغ‌زان و دورویان^{۱۸} اند) با آن نه
هم‌داستان بُوند — و همانا به دستِ ژان اد^{۱۹} یافته آمد به مرغزاری که مر او
را بود در نزدیکی آرس^{۲۰} بالای اُلیو^{۲۱} سویِ نارصی^{۲۲} کشیدنی. آن را

جوب‌ها لای^{۲۰} رویدن فرموده بود که کلنگ‌زنان به کج‌پیل‌های خود به یکی آرامگاهِ مفرغی^{۲۱} خوردند بزرگ و بی‌اندازه دراز، چراکه آن را هرگز ته نیافتند، از آن که در آب‌بندهای وی^{۲۲} اندر شدی سخت بسیار. چون آن را از جایی نشان‌شده بگشادند، بر زیرِ پیاله‌ای که بر گردش به حرف‌های اتروری^{۲۳} نبشته بود [ص. ۱۶] **ایک بیستور**^{۲۴}، نه صراحی^{۲۵} یافتند چیده بدان سامان که در گاسکُنیه^{۲۶} میل‌ها را نشانند^{۲۷}. از آنها آنی که اندر میان بود، کتابچه‌ای نهان می‌داشت کُلفت و چرب و گنده و سنجابی و قشنگ‌مَشنگ و کوچولوموچولو و کپکی که بیش‌تر اما نه نیکوتر از سرخ‌گلان بو می‌داد. بدین‌جا اندر بود که تبارنامه‌ی یادشده یافته آمد سراسر نگاشته به حرف‌های دیوانی^{۲۸}، نه بر کاغذ، نه بر پوست، نه بر موم، که بر پوسته‌ی نارونِ جوان، با این‌همه چندان فرسوده از کَنانگی که سه حرفِ دُمادُم آن به‌دشواری باز شناخته شدی.

من (چه‌گر نه شایسته) این کار را خوانده آمدم، و به کُمکِ فراوانِ ریزه‌بین^{۲۹}، بهره‌گیران از هنرِ خواندنِ حرف‌های ناپیدا آن‌گونه که ارسطو^{۳۰} آموزد^{۳۱}، گزاردنِ آن به‌جای آوردم چنان‌که توانید دید به هنگامِ پانتاگروئلیدن، یعنی شراب‌خوران به‌دل‌خواه و مر داستان‌های سهمگینِ پانتاگروئل را خوانان. در پایانِ کتابِ جُستارکی بود نامش جَباب‌های پادزهری^{۳۲}. موشان و موریانگان، یا (تا دروغ نگفته باشم) دیگر جانورانِ گزندرسان، آغازش بچریده بودند. بازمانده را در زیر افزوده ام، سرُفُرداریِ مر باستان را^{۳۳}.

یادداشت‌های فصل ۱

۱ - **تبارشناسی** (تبارشناسی؛ *genealogie* (در متن). همچون نقیضه‌ای بر کار تاریخ‌نویسان و روی‌دادنامه‌نویسان و زندگی‌نامه‌نویسان که شجره‌نامه‌ها را گاهی تا «حضرت آدم» می‌کشاند، راوی نیز تبارشناسی گارگانتوا را تا به غولان و کِشتی نوح، کسی که برای نخستین بار تاک کاشت و شراب ساخت و مست کرد، به پس می‌برد. البته رابله بی آوردن جرئیات، خواننده را به کتاب دیگر خود پدانتاگورفل بازگشت می‌دهد. در پس‌زمینه متن، در این «سرفروآوری مر باستان را»، در واقع چهره‌هایی همچون ژان بوشه *Jean Bouchet* (۱۵۵۷ - ۱۴۷۶)، شاعر و تاریخ‌نویس، دوست رابله، و لومر دو بلژ *Jean Lemaire de Belges* (۱۵۲۴ - ۱۴۷۳)، شاعر و روی‌دادنامه‌نویس بلژیکی) قرار دارند. تبارشناسی در سده‌های میانه به‌ویژه به کار اشراف می‌آمد تا انتقال قدرت و اثبات آن را با یادآوری نیاکان توجیه کنند. لومر دو بلژ را باور بر آن بود که فرانسوی‌ها از زادورود نوح اند و زبان و هنرها و دین خود را از او دارند. اما یک کلمه از خود ما: در ایران ما این «اجدادیابی و نیاکان‌سازی بی‌پایه» با عنوان «سید» ابعاد ملی به خود گرفت. غم‌انگیزتر آنجاست که بسیاری از دانش‌آموختگان ما هم ابایی از آوردن این عنوان مشکوک در جلوی نام خود ندارند و حتی کتاب‌های پژوهشی و ادبی و علمی خود را با همین عنوان پوچ امضا می‌کنند، و بدتر آنهایی که در یادآوری نام آنها و استناد به نوشته‌های آنها از یاد نمی‌برند که آن یاوه را هم پیشاپیش بر زبان آورند یا بنویسند. یک نمونه‌ی آن حسین نصر که در ام‌آی‌تی و هاروارد هم درس خوانده است، اما نیم‌موخه است که اندکی کنجکاو نام خود باشد.

۲ - **روی‌دادنامه‌ی بزرگ پانتاگروفل** (روی‌دادنامه‌ی بزرگ پدانتاگورفل؛ اشاره دارد به فصل یک کتاب پدانتاگورفل که رابله آنجا فهرست درازی از تبارنامه‌ی پانتاگروفل [شاه تشنگان] را به‌تقلید از کتاب مقدس آورده است. برای تعریف «روی‌دادنامه» و «روی‌دادنامه‌نویس» نک. به یادداشت‌های «پیش‌گفتار نگارنده»، «روی‌دادنامه».

۳ - **غولان** (غولان؛ غولان؛ مقصود رابله از «غول» اغلب اشاره به شاهان فرانسه است. ژان بکاس *Jean Boccace* (به فرانسه)، یا جوآنی بکآچو *Giovanni Boccaccio* به ایتالیایی

(۱۳۷۵ - ۱۳۱۳، نویسنده‌ی ایتالیایی) در کتاب خود *اثر بلامناهی* خدایان، پاریس، ۱۵۳۱، می‌نویسد «غولانی که از خون خود کامگان و زمین زاده شده اند».

۴* - *ناهمسلی‌های چاپ‌ها* («افلاطون ... در چلب و گُچلی» Platon in Philebo et Gorgia (در متن ۱۵۳۵) در چاپ یکم، ۱۵۳۴، نیست، و از افزودگی‌های ۱۵۳۵ است. این گونه اشاره‌ها را رابله بیشتر از متن‌های اراسم گرفته است.

۵ - *فیلِب* (چلب: *Philebo*) (در متن، *Φίληβος* (به یونانی)، از آخرین گفت‌وَشنودهای افلاطون، در باره‌ی حقیقت زندگی و لذت و اندیشه‌ورزی‌ست. سقراط است که در این گفت‌وَشنود به پروتارک می‌گوید: «به گمان من مثل نیکی ست آنی که می‌گوید دو یا سه بار باز گفته شود هرآن‌چه نیک است».

۶ - *مُرجیا* (گُرجا، *Gorgia*) (در متن)، گُرجاس *Gorgias* (به یونانی)، از گفت‌وَشنودهای افلاطون در باره‌ی ارزش سیاسی و اخلاقی سخن‌وری‌ست. باز سقراط است که در این گفت‌وَشنود به کالیکلس می‌گوید: «چه، چنان‌که می‌گویند، نیکوست چیزهای نیک را دو یا سه بار بازگو کردن و بازیابی کردن».

۷ - *هُراس*، هُراس، فلاکچه *Flacce* (در متن)، که مقصود هُراس *Horace* (به فرانسه) است؛ کوئیتوس اُراتیوس فلاکُوس (به لاتین) *Quintus Horatius Flaccus* (۸ پیش‌از م. - ۶۵ پیش‌از م.)، شاعر لاتین. اشاره‌ی رابله احتمالاً به این گزین‌گوییِ اوست: «تکرار مادر آموزش است».

۸ - *تبارنامه‌ی خویش* تبارنامه‌ی خویش؛ الِکُفریاس اینجا به‌ریش‌جد می‌گیرد همه‌ی ادعاهای بی‌اساس همه‌ی شجره‌نامه‌هایی را که بی هیچ سند معتبری سده‌ها و گاهی بیش از هزار سال به عقب بر می‌گردند، هم‌چون تبارنامه‌ی مسیح، یا شجره‌نامه‌های سیدها و آخوندهای ایران.

۹ - *ترابرانِ شندره‌های قدیسان و سبدهای انگورچینی* (ترابرانِ شندره‌های قدیسان و سبدهای انگورچینی، *porteurs de rogatons & de coustretz* (در متن)، کسان، اغلب بی چیز و کم‌سواد، که بازمانده‌ها یا یادگاری‌های قدیس‌ها همچون لباس و ریش و چیزهای دیگرشان را در آیین‌های مذهبی حمل می‌کردند؛ و سبدهای انگورچینی، کتابه از تهی‌دستان و کارشان در تاکستان‌هاست. نک. به یادداشت‌های فصل ۱۶، «ترابرانِ شندره‌های قدیسان».

۱۰ - یونانیان، یونانیان، Grecz (در متن)، در اینجا و در سطر بعد، مقصود امپراتوری روم شرقی یا امپراتوری بیزانس است.

۱۱ - فرانسویان، فرانسویان، François (در متن). در روزگار رابله، بلندپروازی‌های توسعه‌طلبانه‌ی شارل پنجم Charles V و فرانسوآی یکم در ایجاد امپراتوری، آنها را برابر هم قرار داد و برخی‌ها چنین می‌پنداشتند که قدرت از آسوریان به فرانسویان می‌رسد. اما در ۱۵۱۹ این شارل پنجم بود که امپراتور شد. ژان بوشه (نک. به چند یادداشت بالاتر، «تبارشناسی») در کتاب خود هژلائی بخت (۱۵۲۴) انتقال قدرت از آشوریان به فرانسویان را مطرح می‌کند. ایده‌ی چنین انتقال قدرتی از مردمی به مردم دیگر در نزد تاریخ‌نویسان آن دوره رایج بود و آن را به اراده‌ی الهی نسبت می‌دادند.

۱۲* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی ۱۵۴۲: «هیچ نگران نباشم».

۱۳ - جهان دیگر، جهان دیگر، l'autre monde (در متن) ریش‌خداآمیز است؛ در پدانشگرانی، فصل ۳۰، آمده است که نظم اجتماعی در دوزخ وارونه است: بی‌چیزان در آنجا دارا و دارایان بی‌چیز اند.

۱۴ - تا با سر سایدن کشک‌مان شویم) تا با سر سایدن کشک‌مان شویم؛ Retournant à nos moutons (در متن) ترجمه‌ی آزاد است. سرراست، «به گوسفندان‌مان برگردیم»، یعنی «سر اصل مطلب برگردیم»، «به کار خود برگردیم». رابله این اصطلاح را که امروزه بیشتر به شکل revenons à nos moutons، به گوسفندها مان برگردیم، کاربرد دارد، از نمایش‌نامه‌ی شادی‌آور لای پاتلین La Farce de Maître Pathelin گرفته که نوشته‌ی میانه‌های سده‌ی پانزدهم است. در این نمایش دو دعوا بر سر گوسفند و پارچه در دادگاهی در هم می‌تند، و قاضی که فقط قصد بررسی موضوع گوسفندها را دارد، مدام ناگزیر می‌شود بگوید «به گوسفندان‌مان برگردیم» تا بحث بر سر پارچه را کنار بزند، و به اصل دعوا پردازد. این عبارت از آن به بعد به اصطلاحی تبدیل شد که در زبان فرانسه برای «برگشتن به اصل مطلب» به کار می‌رود. گفته می‌شود که آوردن این اصطلاح در گزگاتوا نشان دهنده‌ی دل‌بستگی رابله به این اثر بوده است. نک. به یادداشت‌های فصل ۱۹، «پاتلین».

۱۵* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی، جای‌گزینی: در چاپ ۱۵۴۲ به جای «خداوند» dieu، آمده است «مسیح» messias که از משיח عبری است به معنی «روغن‌مالیده»،

و سپس به معنیِ اوپی که قدرتِ خود را از خدا دریافت کرده است، و به‌ویژه برای عیسی^۱ پسرِ مریم به کار رفت. اینجا مقصود از «خداوند» مسیح است، همان‌گونه که در انجیل‌ها نیز گاهی چنین خوانده می‌شود.

۱۶ - خداوند خداوند؛ مسیح.

۱۷* - ناهمسلی‌های چاپ‌ها) افزودگی؛ در چاپ ۱۵۳۴ تنها «دورویان» هست و «دروغ‌زندگان و» افزودگی سال ۱۵۳۵ است که در چاپ ۱۵۴۲ نیز هست. نک. به یادداشتِ بعدی، «دورویان».

۱۸ - دورویان دورویان؛ caffars (در متن) هم‌چنین با املاي caphar، و cafard (املاي مدرن)، سوسک‌ها، که در ۱۵۱۲ به زبانِ فرانسه راه یافت، از «کافر» عربی به معنی ناباور، منافق، دوستِ دغل، خرافاتی، و سیاه‌اندیش، و از همان میانه‌های سده‌ی شانزدهم به معنای «سوسک» هم به کار رفت، به سببِ رنگِ سیاهِ حشره و گریزان بودنش از نور و روشنائی. در فرانسه‌ی مدرن، افزوده بر نامِ حشره، به معنی مجازی «دل‌سردی» و «سیاه‌اندیشی» به کار می‌رود، به‌ویژه در اصطلاح خودمانی Coup de cafard.

۱۹ - ژان اُد ژان اُد Jean Audeau، یا یوچا اُدو (یوچا Jean، از آوردنِ گانِ انجیل^۲، و یچی اُدو (یچی، نامِ قرآنی Jean). پژوهشگرانِ رابله ژان اُد را با «شخصی ناشناس» توضیح می‌دهند. شاید هم شخصی بوده که رابله می‌شناخته، چون بیشتر کسانی که او در گذرِ گنبدِ آزار آنها نام می‌برد، گویا وجود داشته اند. در هر حال می‌توان در «اُد» «اُد» را تشخیص داد که هم پسوندِ تصغیر است، و هم، همچون اسم، به معنای «آب»، و احتمالاً به یوچا و یچی^۱ تعمیددهنده Jean le Baptiste رسید. این پسوند یا اسم در هر دو نامِ مکانِ ارس گال arceau Gualeau، که پس از آن می‌آید، دیده می‌شود. گمان نمی‌کنم که این تکرار اتفاقی بوده باشد. جالب است که اینجا کمی پایین‌تر به «ایک بییتور» ختم می‌شود که یعنی «اینجا نوشند». بیش‌تر اینها گمانه‌های من است. (نک. به دو سه یادداشتِ بعدی).

۲۰ - ارس گال ارس گال arceau Gualeau به معنی طاقِ گال، جایی است در شینن Chinon. گال از «گل» نامِ قدیمی ساکنانِ فرانسه است. این اسم، هم با نامِ «ژان اُد» جلاس دارد، و هم واژه‌ی «اُد» به معنی «آب» یا پسوندِ تصغیر را می‌توان در آن تشخیص داد. arceau در محسّمه‌سازی حاج چهارپَر معنی می‌دهد، مثل صلیب، و در معماری طاقِ

کوچک مثلاً یک پُل، که شکلی تپه‌مانند می‌سازد. در گال' *Gualeau* نیز «گُل» هست و «ا»؛ «گُلگُلّا»، که در عبری «جمجمه» معنی می‌دهد، مکانی شمرده می‌شود که «آدم» در آنجا آفریده شده و آنجا گناه کرده است. سنت‌های یهودی و مسیحی از آن مرکز گیتی می‌سازند. نیز در همین مکان است که «مسیح» تشنه‌لب به چهارمیخ یا صلیب کشیده می‌شود. بیشتر اینها گمانه‌های من است، هم چنین نک. به یادداشت قلی، و دو سه یادداشت بعدی.

۲۱ - *ألیو* *Olive* (اسم خاص، به معنی زیتون) نام کشت‌زاری در شین بود. منطقه‌ای هم که مسیح در آنجا مصلوب شد، تپه‌ی جُلجُنا، سراسر است به معنی تپه‌ی جمجمه، زیتون‌زارهایی داشت. در حومه‌ی اورشلیم، هم چنین تپه‌ی دیگری هست به نام *הר הזיתים* به عبری، جبل‌الزیتون به عربی، تپه‌ی زیتون. نک. به دو سه یادداشت قلی.

۲۲ - *نارسی* *Narsay*، که آگاهانه با «ص» نوشته ام، دهکده‌ای است در شین. به گونه‌ای رایج‌تر، لابد به فارسی باید نوشت «نارسی»، البته اگر پای رابله در میان نبود که در حروف‌بازی اسم‌ها چیرگی داشت. دلیلش در واقع این است که شاید بتوان همانند‌ی‌ای با حرف‌های *Nazareth*، به عبری *נצרת*، به عربی «الناصره»، در آن دید، و می‌توان با جابه‌جایی حرف‌های آن «ناصری» از آن در آورد، و آن را اشاره‌ای به عیسی ناصری *Jésus de Nazareth* دانست. جالب است که تبارنامه‌ای که از زمان‌های بسیار دور می‌آغازد، سرانجام در دهکده‌ای نزدیک نویسنده پیدا می‌شود، و این نیز خود مثل «شجره‌نامه‌ها» بی‌پایه بودن آن را می‌رساند. بیشتر اینها گمانه‌های من است. نک. به دو سه یادداشت قلی.

۲۳ - *آرامگاه مفرغی* (آرامگاه مفرغی؛ *tombeau de bronze* در متن). کشف چیزی به دست کشاورزها و گارگرهای ساخمانی در هنگام کاویدن زمین، درون‌مایه‌ای به دیرنگی دوران باستان است و در داستان‌های بسیار آمده است. اما سیسیل آلدوی (۱۹۷۴)، زبان‌شناس و استاد دانشگاه) در کتاب *موا و پتولاک* (Cécile Alduy, Scève et) ۳۸ n° ۲۰۰۴, *Pétrarque, Droz*) می‌نویسد که این آرامگاه در گُلگُلثوآمی‌تواند در رابطه با کشف آرامگاه لُر ۳، زن دوستیده‌ی پترارک، در اوی‌نی‌یون ۴ در سال ۱۵۳۳ باشد. ژان دو تورن ۵ در ۱۵۴۵ در باره‌ی پترارک می‌نویسد که او در یک روی‌داد سیاسی و ادبی رازآلود و بسیار نمادین نقشی اصلی را داشته است. او ادعا می‌کند که از خود مریس سو شنیده است که او چگونه در دیر سن فرانسوا در نمازخانه‌ی صلیب مقدس، که خانواده‌ی

ساد۶ آن را ساخته بودند، دست به کاوش زده بازمانده‌های استخوان‌ها را همراه با یک جعبه‌ی سُرّی، که با سیم مسی بسته شده بوده، یافته است. جعبه در برگیرنده‌ی ورق‌ی مَهروموم‌شده بود که شعری ایتالیایی بر آن نوشته شده بود، و همراه با آن مدالی برنزی که یک روی آن زنی را نشان می‌داد که با دو دست خود چاک پیراهن‌ش را می‌گشود و بر سینه‌ی او حرف‌های M.L.M.I خوانده می‌شد. مَریس سِو اینها را حرف‌های نخست *Madonna Laura Morta lace* (بانو لُرا مرده است) تعبیر کرد. بر برگ کاغذ شعری ناخوانا نوشته شده بود و او با گرفتن آن طوی نور خورشید توانست آن را بخواند و نسخه‌برداری کند. فرانسوای یکم، شاه فرانسه، که در جریان این کشف قرار گرفت، دادگور را گشودند و گفته می‌شود که خود نیز آن شعر را در سفر به اَوی‌نی‌یون خوانده بوده. در هر حال، این جریان در زمان خود سروصدای بسیار کرد. حَتّی احتمال داده شد که فریکاری بوده و منکر نسبت دادن آن شعر سست به پترارک شدند.

۱- مَریس سِو، Maurice Scève، ۱۵۶۴ - ۱۵۰۱،

شاعر فرانسوی.

۲- پترارک (پترارک Pétarque، ۱۳۷۴ - ۱۳۰۴، شاعر

انسان‌باور ایتالیایی.

۳- لُرا دو ساد Laure de Sade، ۱۳۴۸ - ۱۳۱۰،

شاعر، زن دوستیده‌ی پترارک، از مادر بزرگ‌های دور مارکی دو ساد.

۴- اَوی‌نی‌یون (اَوی‌نی‌یون Avignon شهری در جنوب

فرانسه.

۵- ژان دو تِورن (ژان دو تِورن Jean de Tournes،

۱۵۶۴ - ۱۵۰۴، چاپ‌خانه‌دار در شهر لیون.

۶- ساد (مارکی دو ساد، ۱۸۱۴ - ۱۷۴۰، نویسنده و

سیاستمدار انقلابی و فیلسوف فرانسوی.

۲۴ - وی‌ین (وی‌ین Vienne (در متن) رودخانه‌ای که از منطقه‌ی شینن (زادگاه رابله)

می‌گذرد.

۲۵ - اِترُوری (اِترُوسکی)، Etrusques (در متن) نخستین کاربرد این واژه در فرانسوی است که از اِترُوسکوس etruscus (به لاتین) گرفته شده است، و املاي مدرن آن به فرانسه étrusques اِترُوسک است. اِترُوری Étrurie در گذشته منطقه‌ای در ایتالیا بود که امروزه توسکان است. اِترُوری‌ها مردمی بودند که از دوره‌ی برنز تا زمانِ تصرّفِ منطقه به دست رُمیان در ۲۶۴ ی پیش‌از میلاد در آنجا می‌زیستند. نام زبان آنها نیز اِترُوری بود. خطِ اِترُوری به ما نرسیده است. آیا رابه آن را می‌شناخت؟ علی‌اکبر دهخدا در لغت‌نامه‌ی خود زیر «اِترُوریا» چنین آورده است: «از نواحی قدیم ایتالیا بین رود تیر و جبال آپن و دریای تیره. مردم این سرزمین از نژاد آریائی بودند و اصل ایشان بنا بگفته‌ی هرودوتوس از لیدی بود. چون در عقل و هوش بر دیگر ساکنین ایتالیا برتری داشتند زودتر به تمدن نائل شدند و بنابر قول معروف از پانزده قرن پیش‌از میلاد تأسیسِ مدینه‌ها کردند. آثار و ابنیه‌ی اِترُوریا بسیار بوده است لکن تسلطِ روم بر آن سرزمین یکباره آن آثار نابود کرد. رومیان غالب آداب و رسوم دینی و مدنی و سیاسی را از مردم اِترُوریا فراگرفته بودند. پول مسکوک پیش‌از آن‌که رومیان بر اِترُوریا مسلط شوند در آن سرزمین رائج و ضرب سکه معمول بود (فرهنگ ترجمه‌ی تمدن قدیم تألیف فوستل دکولانتز)».

۲۶ - ایک بیبیتور) ایک بیبیتور، HIC BIBITUR (به لاتین در متن)، «اینجا نوشند».

۲۷ - نه صراحی) نه صراحی؛ neuf flacons (در متن). «۹» در میانِ عددها از ویژگی‌های نمادین بسیار غنی برخوردار است و در بسیاری از اسطوره‌ها عنصری مهم شمرده می‌شود. آغاز و انجام است و نمادِ دگرگشتی‌ست. ۹ در نزد یونانیان ارزشِ آیینی دارد. دِمتِر Déméter (مادرِ زمین) جهان را به جست‌وجویِ دخترِ خود پرسِفون Perséphone در ۹ روز می‌پیماید؛ لَئو Léto (از معشوقه‌های زئوس) ۹ شبانه‌روز دردِ زایمان دارد؛ نه موز دانش و هنر و فرهنگ در یونان، از پسِ ۹ شب عشق‌ورزیِ زئوس/لوپیتِر زاده می‌شوند. ۹ گمان می‌رود که عددِ آفرینش باشد. ۹، سه بار سه، یا سه «تلیث»، نمادِ تمامیتِ کیهانی‌ست، و آن را اغلب چین می‌نویسند: $9 = 3 \times 3$ ، و $9 \times 9 = 81$ که جمعِ دو رقمِ این نیز ۹ می‌شود، و...؛ و این به معنایِ تکرّری‌ست که به وحدت باز می‌گردد. ۹ ماه بارداری، ۹ خدایانِ مصرِ باستان، از دیگر ارجاع‌های این عدد است. ۹ هم‌چنین نمادِ بی‌مرگی‌ست. برای مسیحی‌ها، ۹ بازگشت می‌دهد به مسیح که در ساعتِ سوم به صلیب کشیده شد و در ساعتِ

نهم جان سپرد و انسان‌ها را رهایی بخشید؛ یا به «نُون» neuvaïne که نام نیایشی ست در مدت ۹ روز. ۹ نمادِ دلّتا (حرفِ یونانی، بزرگ Δ و کوچک δ) نشانِ معمارِ بزرگی گیتی ست. ۹ هم‌چنین پایانِ راه و رسیدن به کمال را بیان می‌کند در سیر و سلوکِ درونی، و شناختِ دیگری؛ و بسیاری چیزهای دیگر. افزوده بر اینها، یادِ می‌آید که خواننده ام که پور سینا (ابن سینا) در باره‌ی عددِ ۹ نوشته است که عددها همه مگر ۹ یا مضربِ آن به‌اضافه‌ی یک مازاد نیستند، چراکه شمارِ نشانه‌هایِ آنها ۹ عدد است به‌اضافه‌ی صفر. منظورِ این نیست که همه‌ی اینها با هم در تفسیرِ این بخشِ گز گز گز گز به کار می‌آید. اما خواننده باید به این‌گونه اشاره‌ها در خواندنِ متن توجه داشته باشد، و بداند که برخی از نویسندگان، که رابله به نظرِ من یکی از آنهاست، به گونه‌ای اتّفاقی نیست که در چنین بخش‌هایِ راز و رمز آلودِ اثرِ خود عده‌ی می‌آورند. نک. به چند یادداشتِ پایین‌تر، «میل‌ها را نشانند».

۲۸ - **گاسکُنیِه** (گاسکُنیِه؛ Gascoigne (در متن)، Gascogne (املاّی مدرن)، منطقه‌ای در جنوبِ غربیِ فرانسه که تاریخِ آن به پیش از میلاد می‌رسد. مهم‌ترین شهرِ این منطقه بُردو Bordeaux است با تاکستان‌ها و شراب‌هایِ پُرآوازه.

۲۹ - **میل‌ها را نشانند** (میل‌ها را نشانند؛ on assiet les quilles (در متن)، مقصود چیدنِ میل‌هایِ چوبی در سه رج هم‌راستاست که چهارپهلویی نه‌خانه می‌سازد، سه خانه در سه خانه. میل‌هایِ چوبی les quilles، تقریباً به شکل و اندازه‌ی قَرابه و بطری و صراحی، و بسیار کوچک‌تر از میل‌هایِ زورخانه‌هایِ ایران، به‌ویژه در بازیِ بولینگ استفاده می‌شود که به آنها میل‌هایِ بولینگ Quilles de bowling (به فرانسه)، یا Bowling pins (به انگلیسی) می‌گویند. این بازیِ رایج در گاسکُنیِه هم شبیهِ بولینگ بود اما اغلب در هوایِ آزاد و بر خاک و چمن. نک. به چند یادداشتِ بالاتر، «نه صُراحی».

۳۰ - **حرف‌هایِ دیوانی** (حرف‌هایِ دیوانی lettres cancelleresques (در متن)، خطّی بود که در دفتر و دیوانِ پاپ به کار می‌بردند و به‌دشواری خوانده می‌شد.

۳۱ - **ریزه‌بین** (ریزه‌بین؛ ذره‌بین.

۳۲ - **ارسطو** (ارسطو؛ Aristotele (در متن) Aristote (به فرانسه‌ی مدرن)؛ (۳۲۲ پیش از م. - ۳۸۴ پیش از م.) فیلسوف و دانشمندِ یونانی. نامِ او در یونانی به معنای «برتر» است. شناخته‌تر از آنی ست که اینجا پیش از این از او بنویسم.

۳۳ - **ارسطو آموزد**؛ ارسطو چین کتابی بر هنر خواندن حروف‌های ناپیدا نوشته است. این «هنر» در پانتاگروئل (فصل ۲۴) به کسی به نام فرانچسکو دی نیاتو ل'تسکان Francesco di Nianto Le Thuscan نسبت داده می‌شود. پژوهشگران در جستاری به نام *De causis corruptarum artium*، ۱۵۳۱، نوشته‌ی ژان لویی ویوس Juan Luis Vives (۱۵۴۰ - ۱۴۹۲) یزدان‌شناس اسپانیایی، خوانده اند که بید و موریانه کتاب‌های ارسطو را خورده اند.

۳۴ - **حُباب‌های پادزهری** حُباب‌های پادزهری، *fanfreluches antidotées* [فانفرلُوش آنتی‌دُته] (در متن)، تنها یکی از ترجمه‌های شدنی‌ست، بس که نامفهوم و پیچیده است. **fanfreluche**: راندل کُتراو Randle Cotgrave (۱۶۳۴ - سده‌ی ۱۶) در *A dictionarie of the French and English tongues*، چاپ ۱۶۱۱، زیر *fanfreluches* (اسم مؤنث، جمع) این برابرها را (آنجا طبعاً به انگلیسی‌ست) آورده است: رشته‌های پاره، شندره‌ها، پاره‌پوره‌ها، هرگونه آشغال و گُه و کثافت. در سده‌ی هفدهم، در *فُهنگِ فُهنگستانِ کُردسکا le Dictionaire de la Crusca* آمده است که از یونانی *pompholix* به معنی «شراره» که هنگام سوزاندن برگ‌ها به هوا برمی‌خیزد، گرفته شده است، و همین معنی به سبب همانندی شراره‌ها با جواهر زنان گسترش یافته به معنی زلم‌زیمو به کار رفته است. *فُهنگِ تازی* زبانِ *Le Robert* (۲۰۰۶) می‌نویسد که رابله آن را در ۱۵۳۴ (یعنی همین‌جا در گذر گاتوآ برای نخستین بار در زبان فرانسه به کار برده که جانشین *fanfelue* سده‌ی دوازدهم شد، و ادامه می‌دهد که این واژه از لاتین *famfaluca* گرفته شده که خود دگرگشتی از واژه‌ی یونانی *pompholux* به معنی «حباب هوا» است. *فُهنگِ فُهنسِی* میانه، لاروس، ۱۹۹۲، برای *fanfreluche* این معنی‌ها را آورده است: ۱. چیزهای کوچکی که باد می‌آورد. ۲. چیزهای بی‌ارزش، خنزر و پنزر، آت‌وآشغال. ۳. زینت‌های کوچک زنانه، زلم‌زیمو. ۴. سکس زن (شلفیه). ۵. گونه‌ی ادبی چیستان که در سده‌ی شانزدهم رایج بود. برای فعلِ آن *fanfrelucher* «زلم‌زیمو آویختن» و «گُشنیدن (هماغوشی کردن)» آورده است. معنی چهارم اسم و این معنی دوم فعل سخت نزدیک است به معنی‌هایی که از این واژه در نوشته‌های رابله برمی‌آید. در مجموع، بس‌آمدترین برابر مدرنی

که رابطه‌شناسان برای اسم *fanfreluche* و فعل آن *fanfrelucher* یاد می‌کنند، اسم *bagatelle* (چیز بی‌ارزش، آت‌و‌آشغال؛ هیچ‌و‌یوچ؛ شلفیه، هم‌آغوشی) و فعل مرکب آن *faire la bagatelle* (هم‌آغوشی کردن) است. رابطه در چاپ دوم پدشاکردنی (فصل ۲۳) فعل این واژه، *fanfrelucher*، را با معنای جنسی، همچون مترادف «سوار زن شدن» به کار می‌برد، چون آن را به جای فعل *chevaucher* (سوارکاری کردن، سوار شدن) می‌گذارد که در چاپ نخست به کار برده بود، و فعل در متن به «*sa garse*» یعنی «لگاته‌ی او» بازگشت می‌خورد. **antidote** : صفتی است که رابطه از اسم یونانی *antidotos* ساخته که به معنی «پادزهر» و «تریاق» است و ظاهراً می‌توان آن را یک واژه‌ی پزشکی شمرد. به معنای مجازی «کاستن توان چیزی با متعادل کردن آن به چیزی دیگر» است. رابطه است که آن را در پدشاکردنی برای نخستین بار در زبان فرانسه به کار می‌برد. اسم *antidote* مانند یونانی آن به معنی «پادزهر» و «نوش‌دارو» و توسعاً «ضد چیزی» است. پس صفت آن به معنی «پادزهری»، «پادزهرزده/خورده»، و «ضد عفونی کرده» است. «در حفاظ قرارگرفته» نیز معنی می‌دهد (مترادف *immuniser*: ایمن کردن، مصون کردن، ایجاد مصونیت کردن). فعل متعدی آن *antidoter* به معنی «پادزهر زدن/دادن» و «ضد عفونی کردن» و «کاستن از توان چیزی» است. در گلا گنتوآ به معنی «پادزهری»، «دارای پادزهر»، «ضد عفونی‌شده»، «ضد گرسنگی»، «معماشده» یا «طلسم‌کرده» به کار رفته است، و می‌توان برای «فانفرلوش آتی‌دته» ترجمه‌های «چرت‌وپرت‌های پادزهری»، «چرند و پرندهای معمايي»، «خزرنیزهای گنلزدوده»، «خرت‌وپرت‌های گنلزدوده»، «زلم‌زیمبوه‌ای ضد عفونی‌شده»، و «لوح‌های طلسم شراب‌اندود» و از این دست عبارت‌ها را چپسا برای آن به کار برد. اما رابطه در جاهای دیگر گلا گنتوآ (فصل‌های ۱۷ و ۲۰) *antidote* را به معنای دیگری هم به کار برده: «شکم نیک ته‌بندی‌کرده (یادجوع داده) به نان و مربای توری به و آب مبرک سردابه (کنایه از شراب)»، و «نفس به‌خوبی گنلزدایی‌شده به زور شربت تاک (کنایه از شراب)». در نتیجه *fanfreluches antidotées* را حتی می‌توان خواند «شلفیه‌های شراب‌ناک» یا «شلفیه‌های طلسم‌بندی‌کرده‌ی شراب‌ناک» که اشاره به «کمربند عفت» هم دارد که بر زنان می‌بستند. رابطه حتی در همین گلا گنتوآ (فصل ۳۸)، در توصیف موهای بینی، آن را به معنی «عایق‌بندی» به کار می‌برد: *il est bien antidoté de*

pampre «به شاخ و برگ‌های مُو نیک عایق‌بندی‌ست». می‌توان هم‌چنین از خود پرسید که آیا می‌تواند مقصود حباب‌های شراب باشد که به سبب وجود الکحل، «پاذزهری» توصیف شده است. پس ترجمه‌ای که من کرده‌ام، از معنای ریشه‌ای و آغازین fanfreluche به معنی «حباب هوا» برآمده است. این هم‌چنین ترجمه‌ای است که مایکل سکرپیچ Michael Screech، رابله‌شناس نام‌دار و مترجم انگلیسی رابله، در ترجمه‌ی خود از گلا گنثوآ به زبان انگلیسی آورده است: Antidoted Bubbles حباب‌های پاذزهری.

۳۵ - سرفروداری مَر باستان را) سرفروداری مَر باستان را par reverence de l'antiquaille (در متن)؛ اما antiquaille (اسم)، که «عتیقه» و «باستان» معنی می‌دهد، هم‌چنین نام رقصی کهن با حرکت‌های بسیار بسیار شهوانی‌ست. رابله خود واژه‌ی antiquaille را به معنی همین رقص در پدانتاگردنی (فصل‌های ۱۲ و ۲۱) به کار برده است.

جَباب‌هایِ پادزهریِ یافته در بناییِ باستانی^۱.

فصل ۲

حمیدک^۲ پیامدِ اَبَرِ فاتحِ سَمبران^۳،
بذر کرد از هوا^۴، چه از شبنمِ هراسان؛
ه ه گامِ ورودشِ تَغارها کردند پُر،
ز نها رَه‌هایِ نو می‌ریخت شُر.
ب ان چون خیس شد مادرِ بزرگ،
[صد. ۱۷] بزد بانگ: زنهار، صیدش کنی آقِ بزرگ؛
چه او را به‌نسبت همه ریش‌گشته گُهی^۵،
و یا دستِ کم نردبانی بگیریش یکی.

بگفتند برخی که نعلینش لَسیدن^۶،
بُود نیکوتر از به‌آمُرزش رسیدن^۷.
ولیکن یکی رندِ گُستاخ^۸ پس سر رسید،

برآمد ز گودی که آنجا صید ماهی می‌رسید،
بگفتا، خدا را سروران پرهیز باید ازو،
یکی مارماهی ست پنهان درین دکه او؛
بدانجا پس بیایید (گر کنیم نگه نیکو)
فسادی کلان در ته پوستین کلاه او^۹.

چو خواندن گرفتند پس آن فصل را،
نیافتند جز شاخ یک گوساله آنجا.
مرا (گفتا) ته کلاه اُسْقَفیْ مِ سرد آید
چنان سرد که دورِ مُخَم یخ بسته آید.
به یک عطرِ شلغم گرم کردنش.
ز پای بخاری نشستن خوشی آمدش،
یکی یوغ نو کاش بیرون آورند
برای بسا کس که کُفری^{۱۰} بوند.

سخن‌های آنان ز سوراخ سن پاتریس^{۱۱} بود،
هم از طارق^{۱۲} هم از هزار سوراخ دیگر^{۱۳} بود:
به زخمی کاش می‌شد فروکاست آنان را،
نباشد تا بدین ترفند هیچ سُرْفه آنان را.
چه گویا نامناسب بود آنان را همه
که بیندیشان این چنین به هنگام دهن‌دره.

قضا را اگر ناگهان در بند آیند،
توان شاید گروگان کرده آیند.

کلاغ^{۱۴} را درین وقفه پُر ریخته آمد
به دست هر کول که از لیبی می آمد^{۱۵}.
[ص. ۱۸] چرا، گفت مینس^{۱۶}، نخواندند به آنجا مرا؟
بکردند دعوت هر کسی الا مرا.
ز سر تازه دور خواهندم آنکه هوس
که شان قورباغه فرستم هم صدف بس؛
به شیطان گرفتار آیم ار تا زنده ام،
به فرموک فروشی شان رحم آورم.

ک. ب. که می لنگد^{۱۷} مهارِ آنان^{۱۸} را سر رسید،
که او را خود جواز از سارانِ ملوسان^{۱۹} می رسید.
آلک گر، پسرعم یک چشم غولِ کلان،
بگشت آنان. دماغِ خود فین کنید الآن.
برین خاکِ ناکشته کم تر آمدی زاده شد،
که بر آسیابِ گردِ دباغی دست انداخته نشد.
دوید آنجا همه، بوق بنوازد.
فزون از پارسال بهره می دارید.

پرنده‌ی ژوپیتِر^{۲۰} اندک زمانی بعدتر
 بر آن شد که شرط بندد سرِ هرچه بدتر؛
 ولیکن چو او دیدشان سحت آزدگی می‌کند،
 بترسید کشور پپاشند و ویران و ماتش کنند؛
 و بهتر بدانست تا آتش عرشِ اعلا رُباد
 ز داری که آنجا ماهی‌دودی فروخته آید،
 به جای آن‌که هوای ناب را که می‌کُند ضدش تبانی،
 کُند مُلزم به گفته‌هایِ مفسرانِ کلیمی.

به نوکِ تیز یافت پایان به‌تکمیل،
 به‌رغمِ آتِه^{۲۱}، آن لِنِگِ حواصیل^{۲۲}،
 که آنجا نشست و دید پانته‌زِله^{۲۳} را
 سرِ پیری گرفتند جایِ شاهی‌فروش او را.
 به فریاد می‌گفت هرکس: «فرومایه زنِ دُغالی
 تُرا رو چون شود می‌شوی بر راه آفتابی؛
 ربودی تو آن پرچمِ رومیان،
 که از پوستش پیراسته بودند آن‌چنان.»

[ص. ۱۹] نبود آر ژونو^{۲۴}، که در زیرِ رنگین‌کمان

به نخجیر بود با جُغدِ خود هُشتکِ زنان،
بلایی چنان ناگهانی به جانِش شدی
که هر جایِ آن زن چروکینِ شدی.
توافقِ چنین شد که از آن نواله
ز پُرزِ پین^{۲۵} بُود او را دو خایه؛
و گر باز هم در آنجا بگیرند وی را،
به کوهِ درختِ وَلیک بندند او را.

پس از هفت ماه، بیست و دو کم ز آن^{۲۶}،
همویی که پیش‌تر کارتاژ را کرد ویران^{۲۷}،
به آداب‌دانی میانِ آن دو درآمد،
ز آنان ارثِ خود را خواستار آمد:
و یا قسمت نمایند عادلانه
به قانونی که باشد منصفانه؛
همانا قاشقی آتش هم ببخشند
به^{۲۸*} نوکرهایش که آن پیمان نبشند.

ولی سالی رسد کو نشانِش تُرکی کمان^{۲۹}،
و هم پنج دوک و سه کونِ تیان.
بدان سال پشتِ یک شاهِ کم آداب‌دان^{۳۰}

ز فلغل^{۳۱} خورده آید زیر پوشاکِ رُهبانان.
 زهی رَحْم. بهرِ زنی همانا ظاهر فریب
 گذارید بلعیده آید چندان حَرِیب؟
 کنید بس، کنید بس، تقلیدِ این صورتک بس،
 به نزدیکِ برادرِ ماران^{۳۲} پناهید همه کس.

چو آن سال بُگذشت، اویی که هست^{۳۳}، کُند پادشاهی
 به همراهِ یارانِ نیکش به آرامی.
 نه خشونت نه اهانتِ بدان گاه چیره نیاید،
 و هر خواستِ نیکو را توافق حاصل آید.
 و آن سرخوشی که پیش ترها نویدش داده آمد
 سماواتیان را، به ناقوس خانه باز خواهد آمد.
 [ص. ۲۰] پس آن گاه آن ستوران که ستوهان بودند
 به سانِ اسبِ شاهانه، خود پیروز گردند.

و دورانِ این شعبده چندان بیاید
 که تا مارس^{۳۴} به زنجیر درآید^{۳۵}.
 پس آن گاه بیاید یکی برتر از دیگر کسان
 خوشایند و دل پسند و زیبایِ بی همسان.
 گشایید دل^{۳۶}: رسانید دستی برین مائده،

وفادارانِ من، چونِ اویی که مُرده
به هیچِ قیمتِ دو باره باز نمی‌آید،
بسی حسرت آن‌گاه بر گذشته خورده آید.

پس او را که از موم بود، عاقبت
دهندش جایِ جایِ چکشِ ساعت^{۳۷}.
نخواهند کرد دیگر ندا، مَه‌ستا، مَه‌ستا،
به جنبنده‌لُعبتِ کو گرفته‌ستِ کتری را.
دریغا، چه کس می‌تواند کتاره^{۳۸} برگُند
که تا این کَلَمِ گونِ هیاهوها فروکش کُند؟
توان شاید آن‌گاه با بندِ رَسَن
درِ دَکّه‌ی افراط^{۳۹} را بستن.

یادداشت‌های فصل ۲

۱ - درباره‌ی فصل ۲) «معنا»ی این متن بر کسی روشن نیست. «جُباب‌های پادزهری یافته در بنای باستانی» متن منظومی ست چستانی، به سیاقِ چستان‌های رایجِ سده‌ی شانزدهم، و از جبهه‌هایی نیز یادآورِ «رؤیای حقیالِ نی» در کتابِ معنّی است. از نظرِ ساختارِ رمان، این فصل باید در رابطه با چستانِ پایانیِ گلِ گشتوآ (فصلِ پایانی) خوانده شود که معنای آن هم چندان روشن نیست. در واقع، آن‌چه ساختارِ گلِ گشتوآ را «سرِ پا» نگه‌می‌دارد، دو ستونِ این چستان‌های نامفهوم است. چستانِ پایانی، به‌جز چند سطر از آن که از خودِ رابله است، از مَن دو سن ژله Mellin de Saint-Gelais (۱۴۹۰-۱۵۵۸) شاعرِ دورانِ رنسانس فرانسه است، و این فصلِ دوم نیز در رابطه با شعری از همین شاعر، و در رده‌ی کارهای کلیمان مارو Clément Marot (۱۴۹۶-۱۵۴۴) شاعر، حکایت‌نویس، و چستان‌سازِ هم‌روزگارِ رابله است. به‌رغمِ کوشش‌های فراوان، رابله‌شناسان معنایی قطعی برای هیچ‌یک از این دو فصل نیافته‌اند. آن‌چه مسلم است، این است که رابله با ساختنِ این نقیضه‌ی چستان‌های روزگارِ خود، دستِ خود را برای بازی با کلمه‌ها باز گذاشته است. واژه‌های بسیاری در این متن هست که جبهه‌ی مذهبیِ آن را برملا می‌کند: بخشش و رحم، پوشاکِ روحانی‌های کاتولیک، کلاهِ پاپ‌ها و اسقف‌ها، نعلین. ریش در بندِ یکم، احتمالاً اشاره به ریشِ معروفِ پاپ ژول دوم (۱۴۴۳-۱۵۱۳) است. برخی از رابله‌شناسان توانسته‌اند اشاره‌هایی به جریان‌های سیاسیِ روزگارِ رابله در این فصل بیابند: مثلاً دو بندِ آغازینِ آن اشاره‌هایی دارد به روی‌دادهای سال‌های ۱۵۱۷-۱۵۲۲، به پاپ ژول دوم (۱۴۴۳-۱۵۱۳)، شارل پنجم (۱۵۵۸-۱۵۰)، و مادر او معروف به ژنِ دیوانه؛ بندهای سوم و چهارم به آغازِ اصلاحاتِ مذهبی در سده‌ی شانزدهم اشاره می‌کند؛ بندهای پنجم و ششم و هفتم به برخورد با ملحدان؛ بندهای هشتم و نهم به پایانِ گرفتنِ جنگِ دوم میانِ فرانسوای یکم (۱۴۹۴-۱۵۴۷) و شارل پنجم (۱۵۵۸-۱۵۰۰) اشاره دارد که به «صلحِ بانوان» معروف است چون عهدنامه‌ی آن را در ۱۵۲۹ مادرِ فرانسوای یکم و خاله یا عمه‌ی شارل پنجم امضا کردند؛ بندهای دهم و یازدهم اشاره دارد به درخواستِ قطعِ رابطه با انگلستان؛ بندهای دوازدهم و سیزدهم نتیجه‌های یک

عملیات نظامی، و بند چهاردهم حمله‌ای علیه هانری هشتم (۱۵۴۷ - ۱۴۹۱، شاه انگلستان و ایرلند از ۱۵۰۹ تا مرگش). شاید پرسیده شود که چگونه می‌توان متن‌هایی را ترجمه کرد که معنای آنها روشن نیست و مترجم نیز، نویسندگی این سطرها، آنها را نفهمیده است. چنین کاری کاملاً شدنی است، و من که مترجم آن‌ام، از ترجمه دشوار این متن‌های گیج گیج‌کننده حظ بسیار نیز برده‌ام. کوشیدم که ترجمه‌ی هر سطر، بی استثنا، در برابر سطر متن اصلی خود باشد، و تا حد امکان واژه‌های هر سطر به سطر دیگر نرود. کوشیدم که از متن دور نشوم، و با پس و پیش کردن واژه‌های هر سطر، تصور و توهمی از نظم آن به دست بدهم. این متن، به همین صورت فهم‌ناپذیر، به ده‌ها زبان ترجمه شده است، و تردید ندارم که از همه‌ی مترجمان خود، بی آن‌که آن را به درستی دریافته باشند، کار بسیار کشیده است و آنها را به پژوهش‌های گسترده بر هر واژه‌ی خود کشانده است.

۲. سمیک (سمیک، انگارهای از حرف‌های به اصطلاح خورده شده: ۱) سمیک پیامد = همینک پیامد ۲) مدر کرد از هوا = گذر کرد از هوا ۳) ه ه گام وروش = به هنگام ورودش ۴) ز نها ره‌های نو = کرانه‌های کره‌های نو ۵) به ان چون خیس شد = بدان چون خیس شد. توضیح آن‌که در سده‌های چهاردهم تا شانزدهم و هفدهم، به سبب توجه انسان‌باوران به آثار قدیمی و باستانی، کتاب‌ها و سندهای موریانه و موش‌خورده بسیار پیدا می‌شد. پاپیروس‌های مصری نیز با نقص‌ها و خوردگی و شکستگی‌شان مورد توجه بودند. نکته‌ی دیگر این‌که در برخی از چاپ‌های گلا گاثوا در این بخش به اصطلاح موریانه‌خورده، گاهی علامت‌های دل‌به‌خواه بسیار از ضرب‌در و اضافه و منها و غیره آورده اند.

۳. سمبران سمبران، سمبرها Cimbres (در متن) مردمانی ژرمن یا سلتی از سرزمین دانمارک امروز که با هجوم‌های خود امپراتوری روم را تهدید می‌کردند و در ۱۰۱ پیش از میلاد به دست کایوس ماریوس Caius Marius (۸۶ پیش از م. - ۱۵۷ پیش از م.) سپاهی و سیاست‌مدار رمی سرکوب شدند. اما در مورد «ابو فاتح سمبران» از سویی گفته می‌شود که مقصود جولیانو دلا رور Giuliano Della Rovere (۱۵۱۳ - ۱۴۴۳) است که وقتی هنوز اُسقف بود، در پی مأموریتی که پاپ سیکست چهارم Sixte IV دای/عموی او به وی داد، توانست بر دشمنان کلیسای کاتولیک در منطقه‌ی امبری Ombrie در ایتالیا

چیره شود، که سپس در ۱۵۰۳ با نام ژول دوم Jules II پاپ شد؛ و از سوی دیگر آن را اشاره به شاه شارل پنجم Charles V می‌دانند که بر آلمانی‌ها چیره شد.

۴ - گذر کرد از هوا) گذر کرد از هوا؛ یعنی به سرعت آمد.

۵ - همه ریش گشته گهی) همه ریش گشته گهی، احتمالاً اشاره به ریش معروف پاپ ژول دوم نک. به بالاتر، «سمبران».

۶ - نعلینش لیسیدن) نعلینش لیسیدن، لیسیدن، بهروشنی کشایه از بوسیدن نعلین پاپ.

۷ - به آمرزش رسیدن) به آمرزش رسیدن، اشاره به شستن گناهان خود با پرداخت پول به کلیسا.

۸ - رند گستاخ) رند گستاخ، که مزاحم سیاست‌های پاپ است، اشاره دارد به مارتین لوتر Martin Luther (۱۴۸۳ - ۱۵۴۶) بنیان‌گذار پروتستانتیسم.

۹ - پوستین کلاه او) پوستین کلاه او، اشاره به کلاه پاپ و روحانی‌های کلیسای کاتولیک.

۱۰ - کُفری) کُفری acariatre (در متن)، عصبانی، خشمگین؛ در آغاز به کسانی گفته شد که دیوانه تشخیص داده می‌شدند و سن آکر یا قدیس آکاریوس Saint Acarius (سده‌ی هفتم) در زمان آنها مشهور بود.

۱۱ - سوراخ سن پاتریس) سوراخ سن پاتریس؛ غاری در ایرلند که در سده‌های میانه پنداشته می‌شد راه به برزخ می‌برد و پاتریس یا قدیس پاتریک از آنجا به دوزخ سفر می‌کند. چاه سن پاتریس نیز نامیده می‌شد و زیارت‌گاه بوده است. البته زیرمعنای جنسی هم دارد. پاتریس یا قدیس پاتریک (سده‌ی چهارم و پنجم میلادی)، معروف به پاتریک ایرلندی Patrick d'Irlande، چهره‌ای بسیار افسانه‌ای دارد. این سطرها، با تغییرهایی، وام‌گرفته از ملن دو سن ژله Mellin de Saint-Gelais (۱۴۹۱ - ۱۵۵۸)، شاعر است.

۱۲ - طارق طارق، Gibraltar (در متن). جِل الطَّارِق (به فارسی «کوه طارق») در ساحل تنگه‌ای به همین نام که دریای مدیترانه را به اقیانوس اطلس می‌پیوندد. بنابر فرهنگ اتی‌ین (۱۵۴۹) تلفظ تودگانه‌ی آن در فرانسه‌ی میانه ژیبالتار Gibaltar و تلفظ رسمی آن ژیرالتار Gibaltar بود. رابله در E، سال ۱۵۴۲، با استفاده از این آشفنگی تلفظی و املائی، آن را به ژیلباتار Gilbathar تبدیل کرد که می‌توان واژه‌ی bâtard به معنی «حرام‌زاده» را در آن شنید.

۱۳ - هزار سوراخ دیگر) هزار سوراخ دیگر، احتمالاً به معنای جسیست نه جغرافیایی.

۱۴ - کلاغ) دانسته نیست که اشاره به کیست.

۱۵ - هرکول که از لیبی می‌آمد) هرکول که از لیبی می‌آمد؛ هرکول لیبیایی Hercules de Lybie گفته می‌شود که از زادورود نوح و نوهی حام، و همان هرکول مصری بوده است که گل‌ها Gaules (پیشینیان فرانسوی‌ها) را متمدن کرد. بنابر روایت آنیوس ویتربی Annius de Viterbe (۱۵۰۲ - ۱۴۳۲)، از شهر ویترب در ایتالیا، سه هرکول هست:

۱. هرکول لیبیایی Hercule de Libye، نیاکان همه شاهان گل و اسپانیایی و ایتالیایی،
۲. هرکول یونانی Hercule grec، ویران‌کننده شهر تروآ،
۳. هرکول آلمانوس Hercule Alemannus، نیاکان شاهان ژرمن. رابله در نامهی سرآغاز کتاب چچلا به «هرکول گل‌ها» اشاره می‌کند که ساخه‌ی سده‌ی شانزدهم است و به فرانسوی‌ها امکان می‌داد تا در برابر هرکول پادشاهی، قهرمانی ملی وجود داشته باشد. گمان می‌رود که این سطرهای رابله اشاره‌ای به روی‌دادهای دوره‌ی او، به‌ویژه در درگیری‌های هرکول دست، Hercule d'Este (۱۵۰۵ - ۱۴۳۱) معروف به دوک فراری (در ایتالیا) با شارل پنجم و پاپ باشد. رابله در نامهای به ژفر و آ دستیساک در ۱۵۳۵ می‌نویسد: «پاپ و امپراتور به دل خواه خود پره‌ای او را خواهند کُند».

۱۶ - مینس) مینس، Minos پسر زئوس و اروپ، شاه افسانه‌ای کرت که پسر از مرگ قاضی دوزخ می‌شود.

۱۷ - ک. ب. که می‌لنگد) ک. ب. که می‌لنگد Q.B. qui clope (در متن)، عموماً توضیح دقیقی ندارد. برخی احتمال می‌دهند، به سبب نوشته شدن با حرف‌های بزرگ، که «ک» یعنی «کی؟» و «ب» یعنی حرف نخست «بدا» Bédà، نوئل بدا Noël Bédà (۱۵۳۷-۱۴۷۰)، بنیادگرایی که لنگ بود و از دشمنان رابله شمرده می‌شد. در این صورت، باید جمله را چنین خواند: «کی؟ بدا؟ او که می‌لنگد». اما این احتمال هم داده شده است که مقصود آنتوان دوپار Antoine Duprat (۱۵۳۵ - ۱۴۶۳) باشد که کاردینال و منشی chancelier شاه فرانسوی یکم بود. حالا چرا؟ چون که «کلپ» clope (فعل، سوم شخص)، که به معنی «می‌لنگد» است، مترادفی دارد، شانسل چانسل (لقب/لنگ می‌زند) که در جاس است با شانسلیه chancelier به معنی منشی و دبیر که از شغل‌های آنتوان

دوپار بود. این فقط یک نمونه‌ی کوچک و ناچیز از هرگونه پژوهش، در همه‌ی جهت‌های ممکن، برای دست‌یابی به توضیح و معنا برای برخی از کارهای رابله است. البته برای هر یک از این موردها، صفحه‌ها و جستارها و گاهی کتاب‌ها نوشته شده است.

۱۸ - **سرکوب آنان** سرکوب آنان؛ گفته می‌شود که مقصود «سرکوب اعضای پارلمان» است.

۱۹ - **ساران ملوسان** ساران ملوسان، *mistes sansonnetz* (در متن)، سارهای ملوس؛ صفت *miste* در فرانسه‌ی میانه به معنی خوشگل، ملوس، و دل‌پذیر است؛ هم‌چنین یادآور اسم *myste* از *mystère* به معنی «آشنا با راز»، «عارف».

۲۰ - **پرنده‌ی ژوپتر** پرندۀ ژوپتر، عقاب، نمادِ امپراتوری ژرمن‌ها.

۲۱ - **آته**، *Até* زن‌خدای یونانی، نمادِ اشتباه، دشمنِ انسان‌ها و سرچشمه‌ی مخالفت‌ها.

۲۲ - **لینگ حواصل** لینگ حواصل، لاغر همچون پاهای حواصل، که پیش‌از رابله در شعرهای کلمان مارو دیده می‌شود. نک. به یادداشت‌های فصل ۲، درباره‌ی فصل ۲.

۲۳ - **پانتزیه** پانتزیه، *Pentasilée* (در متن)، *Penthésilée* (فرانسه‌ی مدرن)، ملکه‌ی آمازون‌ها در اسطوره‌های یونانی. رابله در یادداشت‌ها (فصل ۳۰) نیز او را «شاهی‌فروش» توصیف می‌کند.

۲۴ - **ژونو** ژونو، *Juno* (در متن) مهم‌ترین زن‌خدای اسطوره‌های رومی، خدای زنان و همسرگزینی و باروری و ثروت. او خواهر و همسر ژوپتر است.

۲۵ - **پرزپین** پرزپین، *Proserpine* (در متن) زن‌خدای اسطوره‌های رومی (برابر با پرسفون *Perséphone* در اسطوره‌های یونانی) دختر سیرس و ژوپتر است. ملکه‌ی دوزخ و زن‌خدایی که پلوتون *Pluton*، خدای دارندگی، او را ربود. پرزپین در نمایش‌های آیینی سده‌های میانه مادرِ شیطان بود.

۲۶ - **هفت ماه، بیست و دو کم ز آن** هفت ماه، بیست و دو کم ز آن، یعنی ۲۲ روز کمتر؛ و برابر است با یک روز ۲۵ ژوئیه، روز تولد پانتاگروئل [شاهِ تشنگان]، بنابر محاسباتِ کلود گینیه Claude Gaignebet (۲۰۱۲ - ۱۹۳۸)، مردم‌شناس، (در کتاب به معنی *A plus hault sens*، جلد ۱، ص ۷۳). روز ۲۵ ژوئیه، روز سن ژاک *Saint-Jacques* نام دارد. او که یکی از یارانِ مسیح بود، در حدودِ سالِ ۴۴ میلادی به دستور

هرود یکم، آخرین شاه یهودی یهودیه، در اورشلیم کشته شد، و از مهم‌ترین قدیسان و شهیدان مسیحیت شمرده می‌شود.

۲۷ - همویی که پیش‌تر کارتاژ را کرد ویران) همویی که پیش‌تر کارتاژ را کرد ویران، یعنی سی‌یون آفریقایی Scipion L'Africain (به فرانسه)، پوپلیوس کُرنلیوس شی‌پی‌و آفریکانوس (به لاتین) Publius Cornelius Scipio Africanus (۱۸۳ پ. م. - ۲۳۵.۶ پ. م.) سپاهی و سیاستمدار رومی که به آفریقا لشکر کشید و کارتاژ را به فرمان خود در آورد. گفته می‌شود که در واقع کنایه از شارل پنجم است که تونس را فتح کرد، اما باید به یاد داشت که این رویداد تاریخی در تابستان ۱۵۳۵ رخ داد، و گز گز نخستین بار در ۱۵۳۴ یا اواخر زمستان ۱۵۳۵ منتشر شد.

* ۲۸ - ناهمسلای‌های چاپ‌ها) ناهمسانی؛ در A، ۱۵۳۴، amis یاران یا دوستان بود که از B به بعد (۱۵۳۵) به facquins نوکران، تغییر داده شد.

۲۹ - تُرکی کمان‌تُرکی کمان، نوعی کمان شرقی دو کمانه، و گفته می‌شود که در اینجا مقصود حرف M است. از اینجا به بعد، معماگویی به پیش‌گویی پیام‌گزارانه و خوش‌بینانه تبدیل می‌شود.

۳۰ - شاه کم آداب‌دان) شاه کم آداب‌دان، احتمالاً کنایه از شارل پنجم.

۳۱ - فلفل) فلفل، سیفلیس.

۳۲ - برادر ماران) برادر ماران، شاید کنایه از شیطان.

۳۳ - اویی که هست) اویی که هست، cil qui est (در متن)، خدا یا شاید هم مسیح. این بند، به سبک پیش‌گویی‌های سیاسی، بازگشت عصری طلایی با ظهور پادشاهی نو را نوید می‌دهد.

۳۴ - مارس) مارس، Mars (در متن)، خدای جنگ‌آوران و جوانی و خشونت در اسطوره‌های رومی، و همچون پدر رُمولوس Romulus و رُموس Rémus، پایه‌گذاران افسانه‌ای شهر رُم، پشتیبان این شهر.

۳۵ - مارس به زنجیر درآید) مارس به زنجیر درآید، یعنی صلح شود.

۳۶ - گشایید دل) گشایید دل، Levez voz cueurs (در متن)، فرانسه‌ی میانه، ترجمه‌ی عبارت لاتین Sursum corda از عبارات‌های عشاء ربّانی؛ سراسر است: بلند گردانید دل.

-
- ۳۷ - چکشِ ساعت) چکشِ ساعت، Jacquemart (در متن) مجسمه یا عروسکی در ساعت‌های دیواری و رومیزی، و نیز ناقوسِ کلیسا، که سرِ ساعت‌ها به حرکت درآمده با نواختنِ چکشی بر زنگ و ناقوس، زمان را اعلام می‌کند.
- ۳۸ - کناره) کناره؛ کناره؛ قناره braquemart (در متن) هم‌چنین با معنای مجازی نره.
- ۳۹ - دگه‌ی افراط) دگه‌ی افراط، le maguazin d'abus (در متن)، احتمالاً کنایه از کلیسا و شاید جهان.

چه گونه گار گانتو آ را مادرش یازده ماه در شکم داشت ^۱.

فصل ۳

گرانگوزیه [گران گلوگاه] ^۲ شوخ جانانه‌ی زمانه‌ی خود بود و همچون هر مرد دیگر که بدان‌گاه در جهان بود، دوست‌دارِ سرکشیدنِ شراب بود و به‌جان نمک‌سود ^۳ می‌خوردی. ازین‌رو بیش‌گاه ^۴ او را بُنه‌ای نیکو از رانِ خوکِ فراورده‌ی مایانس ^۵ و بایون ^۶، و فراوان زبانِ دودیِ گاو و به فصلش بسی زونجِ خوک ^۷ و گوشتِ گاویِ نمک‌سودِ خردلِ خواب بود. فراوان شوره‌اشبَل ^۸، و اندوخته‌ی سُختو ^۹، نه ^{۱۰} [صد. ۲۱] فراورده‌ی بولونیه ^{۱۱} (چه او از نواله‌ی زهراگینِ لُمباردی ^{۱۲} همی اندیشه بُردی) بلکه از بیگر ^{۱۳}، یا لُنکُلی ^{۱۴}، برن ^{۱۵}، و رو آرُگ ^{۱۶}.

به سالِ مردی‌ش با گارگامل [گران‌گولی] ^{۱۷} دُختِ شاهِ پروانه‌ها ^{۱۸}، دُخملِ خوشگل و خوش‌دیم، پیوند ساخت و بیش‌گاه با هم جانورِ دو پُشت ساختندی ^{۱۹} و چربی‌هایِ خویش به‌شادکامی بر هم مالیدندی، آن‌چنان‌که گارگامل [گران‌گولی] آبستنِ پسری زیبا آمد و تا ماهِ یازدهم مر او را باردار همی‌بود.

آخر زنان توانند هم‌چندان و بیش‌تر نیز آبستن بمانند، به‌ویژه آن‌گاه که باردارِ یکی شاهکار و اَبَرکَس^{۲۰} بُوند که باید تا در زمانه‌ی خویش دلاوری‌های بزرگ پدید آرد. چنان‌که هومِر می‌گوید فرزند (آنی که پریزاد^{۲۱} از نپتون^{۲۲} آبستن آمد) از پسِ سالی بزاد؛ ماهِ دوازدهم بود. چه (همان‌گونه که آ. ژل^{۲۳} در کتاب^{۲۴} ۳ می‌گوید) خداوندگاریِ نپتون را زمانی چنین دراز می‌بایست تا کودک ریخت گیرد ریختی بالیده.

ژوپِتر^{۲۵} به انگیزه‌ای همانند ۴۸ ساعت^{۲۶} دیرانید آن شب را که با اَلْکَمِن^{۲۷} خوابید. چون در زمانی کم‌تر می‌توانست هرکول^{۲۸} ساخت که جهان از دیوان و خودکامگان پاک کرد.

سروَرانِ پانتاگروئل گرایِ کُهن به این‌چه گویم گواهی داده اند، و آگاه کرده اند که نه‌تنها شدنی که مشروع بُود تا کودکی در ماهِ یازدهم زاده آید از زنی پس‌از مرگِ شوی‌او:

بقراط^{۲۹}، کتابِ اندرِ خوراک^{۳۰}؛

پُلین^{۳۱}، کتابِ ۹، فصلِ ۵^{۳۲}؛

پُلِت^{۳۳}، اندرِ مبدأ^{۳۴}؛

مارکوس وارو^{۳۵}، در طنزی نامِ آن وصیت^{۳۶}، پیش‌کشان فرمایشِ

ارسطو را ازین‌باره [صد. ۲۲]؛

سانسُرینوس^{۳۷}، کتابِ اندرِ روزِ زاد^{۳۸}؛

ارسطو، کتابِ ۵ فصل‌های ۳ و ۴، اندرِ سرشتِ جانوراد؛

ژلیوس^{۳۹}، کتابِ ۳ فصلِ ۱۶.

^{۴۰*} و هزار دیوانه‌ی دیگر. شمارشان فزونی نیز بگرفت از سوی قانون‌دانان: ق. ۴۱ اندر خویشان و مشروران. ق. نه‌لادن و صیت‌نامه را. ب. پسران؛ و در اصلت‌ها اندر رجوع‌ها، و زنی که زاید به ماه یازدهم. وانگی، آن قانونِ پَسله‌چوزخوار^{۴۲} خویش را همی خرچنگ‌قورباغیدند: گالوس^{۴۳}، ق. فرزندان و مردِدیگ‌برانِ پَساموگی و ق. هفتم. ق. اندر جای‌گاه انسان؛ و شماری دیگر، که اکنون نیارم گفتن. بنابر این قانون‌ها، زنانِ بیوه توانند تا دو ماه از پسِ مرگِ شوهرانِشان به‌دل‌خواه بر سرِ داروندار بی‌پرده گوزبان‌بازی^{۴۴} کنند. از شمایان درخواهم، همراهانِ نیکِ من، اگر چنان‌چه از این زنان یابیدی که نَره‌پوش‌گشایی را ارزندی، نکویی کرده سوارشان آییدی و مرا آوریدی؛ چون اگر به ماهِ سیمِ آبستن آیندی، بارشان مردِدیگ‌برِ آن شادروان باشدی؛ و چون آبستنی دانسته آید، گستاخانه به پیش رانند؛ و ناو بر موج غلند^{۴۵} چراکه شکنجه پُر باشد. همچون ژولی^{۴۶}، دخترِ امپراتور اُکتاوی^{۴۷}، که به کوس‌نوازان^{۴۸} تن ندادی مگر آن‌گاه که خویشان را باردار یافتی، همان‌گونه که ناوِ ناوخدای بر سرِ خود درنپذیرد مگر آن‌که نخست آب‌بندی و بارگیری کرده آید؛ و اگر کسی نکوهش‌شان کُندی که ازچه بر بارداریِ خویش چنین پینه به کون و چوزِ خویش درپذیرندی^{۴۹} حال آن‌که جانوران نیز به گاهِ آبستنی هرگز نرانِ نَره‌آور را برنتابندی، پاسخ دهند که آنان جانوران باشند، حال آن‌که ایشان خود زنان اند و مر حقوقِ کوچولو موچولوی قشنگ و شادناک^{۵۰*} [ص. ۲۳] بازگُشن‌گیری^{۵۱} را هرآینه نیک دریابند. همین‌گونه پاسخ بگفت در

گذشته پُپولی^{۵۲}، بنابر گزارشِ ماکرُب^{۵۳}، در کتابِ ۲ِ سائِردن سِوان^{۵۴}. اگر
شیطون می نخواهد که ایشان آبستن آیند، ببايد که تویی چلیک بستن^{۵۵} و دهن
چفت کردن.

یادداشت‌های فصل ۳

۱ - مادرش یازده ماه در شکم داشت) مادرش یازده ماه در شکم داشت؛ مسئله‌ی مدّت بارداری زنان، از بحث‌های روزگارِ رابله، از دوران باستان مطرح بود. بنابر قانون معروف به ژوستینی *Codex Justinianus* نوشته‌ی ۵۲۹ میلادی، این دوره می‌تواند بر خلاف نظرِ ارسطو و بقراط تا ده ماه به درازا کشد. آندره تیراکو André Tiraqueau (۱۵۵۸ - ۱۴۸۸) حقوق‌دانِ فرانسوی، که رابله از نزدیکانِ او بود، در موردِ مسئله‌ی مشروعیتِ کودک پس از مرگِ پدر نوشته‌هایی از خود به جا گذاشته است. از مهم‌ترین علّت‌های این بحث روشن کردنِ «مسائل شرعی و حقوقی» آن به‌ویژه ارث و میراث بود تا در موردِهای خاصی معلوم شود که اگر کودکی پس از مرگِ پدر خود به دنیا بیاید «مشروع» است یا نه. معمولاً پذیرفته می‌شد که بارداری زنی تا ده ماه به طول انجامد.

۲ - گرانگوزیه [گران‌گلوگاه]، گرانگوزیه [گران‌گلوگاه]، Grandgousier از گران‌گوزیه grand gosier (صفت و اسم) سرراست به معنی «گران‌گلوگاه» یا «کلان‌حلق» است. این شخصیت از روی دادنامه‌های بزرگ و لژیون‌های غول‌پسند و ستوگ‌گاز گانتو گرفته شده است. او شوهرِ گارگامل [گران‌گولی]، دخترِ شاه پروانه‌ها و پدرِ گارگانتوا [گران‌گاله]، و نمادِ شاه نیک و صلح‌جو و دانش‌دوست است. یادآوری می‌کنم که «گران» («گران» در فارسی به معنی «پُرپها» در زبانِ پهلوی «بزرگ» نیز معنی می‌دهد. نک. به فرهنگِ دَاسی معین، و فرهنگِ زبانِ پهلوی بهرام فره‌وشی، زیر «گران»). واژه‌ای به‌روشنی هندواروپایی است، و در فرانسه (از جمله در همین اسم) و انگلیسی و آلمانی نیز با دگرگشتی‌هایی هست.

۳ - نمک‌سود) نمک‌سود، تا تشنگی آورد برای نوشیدنِ بیشترِ شراب.

۴ - بیش‌گاه) بیش‌گاه؛ «بیش‌گاه» را هم‌چون قید ساخته‌ام برای «غالباً»، «بیش‌تر وقت‌ها»، «معمولاً»، «به طور معمول»؛ *souvent* و *ordinairement*، مانندِ «بیش‌پها» که صفت است به معنی «گران‌پها»، «اسبان و اشتراکِ بیش‌پها» (یهیقی)؛ و «بیش‌گاه» که اسم است به معنی‌هایِ گوناگون.

۵ - مایانس (Mayence) (در متن)، امروزه شهری در آلمان، Mainz.

۶ - بایون (Baionne) (در متن)، شهری در جنوب غربی فرانسه، نزدیک امپانیا.

۷ - زَوْنَجِ خوک (andouille) (در متن)، رودیِ خوک، انباشته از شکمبه و گوشتِ چربِ چرخ کرده با چاشنی و ادویه؛ نیز کنایه از نره.

۸ - شوره اشبل (شوره اشیل، گیلکی، برای boutargue) (در متن) که واژه‌ای محلی است؛ شوره اشیل (اشیل شور به فارسی) در گیلکی به تخمِ نمک‌سودِ ماهی گفته می‌شود.

۹ - سُخْتُو (سُختو، سوسیس saucisse) (در متن)، (املایِ مدرن). سوسیس اغلب از روده و گوشتِ خوک است.

۱۰ - ناهمسنلی‌های چاپ‌ها (کمبود؛ آغازِ دو صفحه‌ای که در تنها نسخه‌ی به جا مانده‌ی چاپِ نخست، ۱۵۳۴، A، سفید است).

۱۱ - بولونیه (Bouloigne) (در متن)، شهری در ایتالیا، که فراورده‌های نمک‌سود و دودیِ آن معروف بود.

۱۲ - نَوَالِیِ زهرآگینِ لُمباردی (نَوَالِیِ زهرآگینِ لُمباردی، مالِ منطقه‌ی لُمباردی Lombardie) در ایتالیا؛ فراورده‌هایِ گوشتیِ این منطقه، از گونه‌یِ سوسیس و کالباس، معروف بود، و مهارتِ لُمباردی‌ها در تولیدِ زهر نیز زبان‌زد بود.

۱۳ - بیگر (بیگر، Bigorre) منطقه‌ای تاریخی در جنوب غربی فرانسه.

۱۴ - لُنْکُلْنِی (لُنْکُلْنِی، Lonquaulnay) امروزه لُنْکُلْنِی Longaulnay در شمال غربی فرانسه.

۱۵ - برِن (برِن، Brene) منطقه‌ای در استانِ Indre-et-Loire تقریباً در مرکزِ فرانسه.

۱۶ - رَوَارْگِ (روآرگ، Rouargue) منطقه‌ای قدیمی در جنوب فرانسه.

۱۷ - گارگامِل (گَران‌گولی)، گارگامِل [گَران‌گولی]، Gargamelle از gargamello در گویش لانگ‌دُکِیِ جنوبِ فرانسه به معنی «حلقِ بزرگ» است، «گلوگنده». «گَران‌گولی» پهلوی - گیلکی است، به همان معنی «گلو گنده». در روی‌دادنامه‌هایِ بزرگ و اَرزِی‌لی ناپلِندِو

غوبِ یَقْمَن رَ سَتَ گِ گِلا گِثَوّا همسِرِ گِراَنَتِ گُزِیَه Grant Gosier «گالمِل»
Galemelle نام دارد که در گویش لانگ دُکُی به معنی «نزار» است.

۱۸ - پروانه‌ها) پروانه‌ها، پاریایون Parpaillos (در متن)، واژه‌ی جوبِ فرانسه به معنی «پروانه‌ها»، برابرِ پاپیون papillons در فرانسه‌ی امروز. گفته می‌شود که نامِ وحشیانی افسانه‌ای بوده که آنها را دشمنِ مسیحیت می‌دانسته اند، و رابله با آگاهیِ کامل این نام را برگزیده است. از سده‌ی هفدهم مسیحی‌های پروتستان را چنین نامیدند.

۱۹ - با هم جانورِ دو پُشت ساختندی) با هم جانورِ دو پُشت ساختندی، faisoient ensemble la beste à deux douz (در متن). کنایه از رابطه‌ی جنسی آنگاه که زن و مرد، رودرو، یکدیگر را در آغوش کشند و به هم پیوند خورند و مثلاً «جانورِ یگانه» ای شوند با دو پُشت. ویلیام شکسپیر نیز درست برابرِ انگلیسی این اصطلاح را در *Othello* از زبانِ یَاگو آورده است در پرده‌ی ۱، صحنه‌ی یک، آنجا که یَاگو می‌گوید: من آتی ام، آقا، که آمده ام تا شما را بگویم که دخترتان با مغربی اکنون جانورِ دو پُشت می‌سازند.

I am one, sir, that comes to tell you your daughter and the Moor are now making the beast with two backs.

مترجمانِ انگلیسیِ رابله نیز همین عبارتِ شکسپیر را در ترجمه‌هایِ خود از گِلا گِثَوّا به کار برده اند.

۲۰ - اَبَرکَس) اَبَرکَس؟ «اَبَرکَس» را برابرِ «شخصیت» ساخته ام؛ personnage (در متن) به معنای «شخصِ برجسته». فقط برایِ همین جا.

۲۱ - پریزاد) پریزاد، nymphe در اسطوره‌هایِ یونانی. اینجا مقصود تِیرو Tyro است که از نپتون دوقلویی به دنیا آورد به نام‌هایِ پِلیاس Pelias و نِله Nélée.

۲۲ - نپتون) نپتون Neptune خدایِ دریاها و اقیانوس‌ها در اسطوره‌هایِ رُمی، که همتایِ یونانی او پُزِئِدُن Poséidon است.

۲۳ - آ. ژل) آ. ژل، A. Gelle (در متن)، اُلُو ژل Aulu-Gelle (به فرانسه‌ی امروز)، آئولوس جِلِیوس (به لاتین) Aulus Gellius، (سده‌ی دوم م.) نویسنده و دست‌نویسِ لاتین. از کتاب‌هایِ او مَثَب‌ه‌یِ اتّی است: *Les Nuits attiques* (به فرانسه)، *The Attic nights* (به انگلیسی) در بیست کتاب درباره‌ی فرهنگ و هنر و دانشِ آن دوران. نک. به یادداشت‌هایِ فصلِ ۹، «ا. جِلِیوس».

۲۴ - کتاب ۳) کتاب ۴ مقصود *Noctes Atticae* است، به فرانسه *Nuits attiques*، مشب‌های آتی است، کتاب سوم، فصل ۱۶، بندهای ۱۵-۱۶.

۲۵ - ژوپیتر *Jupiter* خدای اسطوره‌های رومی که بر زمین و آسمان، و بر همه موجودات آنها، فرمان می‌راند. عقاب و آذرخش نشان‌های او اند. او همتای زئوس *Zeus* در اسطوره‌های یونانی است.

۲۶ - چهل و هشت ساعت) چهل و هشت ساعت؛ رابله این حکایت‌ها را از قانون‌دان هم‌روزگار و دوست خود آندره تیراکو *André Tiraqueau* (۱۴۸۸-۱۵۵۸) گرفته است و اوزمان دقیقی برای این هم‌آغوشی ذکر نمی‌کند. جالب است که شب هم‌آغوشی تهمینه و رستم نیز، تا سهراب زاده شود، چنان‌که فردوسی نویسد، «بود آن شب تیره دیر و دراز».

۲۷ - آلكمين، *Alcmène* در اسطوره‌های یونانی همسر آمفی‌تریون *Amphitryon* است و در نبود اوست که ژوپیتر وی را اغوا می‌کند و هرکول زاده می‌شود.

۲۸ - هرکول) هرکول، *Hercule* یا هرaklis *Héraclès* پسر ژوپیتر/زئوس و آلكمين، پهلوان نیرومند اسطوره‌های یونانی - رومی.

۲۹ - بقراط) بقراط، اپیکرات *Hippocrates* (بدر متن)، هپیکراتیس *Ἱπποκράτης* به یونانی (۳۷۷ پ. م. - ۴۶۰ پ. م.)، پزشک یونانی. رابله هم‌چنین به نویسندگان دیگری در اینجا استناد می‌کند که گویا همه‌ی آنها را در نوشته‌های تیراکو *Tiraqueau* (۱۵۵۸ - ۱۴۸۸) حقوق‌دان فرانسوی خوانده است. بنابر مایکل سکرچ *Michael Screech*، رابله‌شناس و مترجم انگلیسی رابله، رابله چنان سرسری نوشته‌های تیراکو را در این مورد خوانده که همه‌ی این نویسنده‌ها و مدت حد اقلی و اکثری بارداری را در نظریات آنها با هم قاطی کرده است. حتی برای اثبات شدنی بودن بارداری زن به مدت یازده ماه به نویسنده‌ای استناد می‌کند که چنین چیزی نگفته است. البته به نظر من باید به یاد داشت که رابله احتمالاً از نوشتن همه‌ی اینها کیف می‌برده و واقعیت برای او در این موردها مهم نبوده است. به عبارت دیگر، خود را مشغول نوشتن «رمان» می‌دید، نه «رساله».

۳۰ - کتاب اندر خوراک) کتاب اندر خوراک، *lib. de alimento* (در متن) منسوب به بقراط، اشاره‌ای به حاملگی یازده ماهه نمی‌کند. برخی از مفسران بر این عقیده اند که رابله به این نکته آگاه بوده و به‌عمد چنین چیزی به او نسبت داده است. همان‌گونه که در چاپ

سال ۱۵۴۲ نیز منبع نادرست دیگری از سرویوس Servius (نک. به یادداشت‌های فصل ۳) در همین گز گشتوآمی افزاید.

۳۱ - پلین (پلین Pline (به فرانسه)، کایوس پلینیوس سکوندوس (به لاتین) Caius Plinius Secundus (۷۹ - ۲۳ م.) نویسنده و طبیعی‌شناس رومی، نویسنده دانش‌نامه‌ی طبیعی. رابله از او بسیار گرفته است. کتاب مورد اشاره ذریخ طبیعی *L'Histoire naturelle* نام دارد.

۳۲ - کتاب ۷، فصل ۵) کتاب ۶، فصل ۵، مقصود کتاب ذریخ طبیعی *L'Histoire naturelle* است که خود دربرگیرنده‌ی ۳۷ کتاب پلین است و در حدود سال ۷۷ میلادی منتشر شد.

۳۳ - پلوت؛ Plaute (به فرانسه)، تیتوس ماکئوس پلاوتوس (به لاتین) Titus Maccius Plautus (۲۵۴-۲۸۴ پیش از میلاد) کمدی‌نویس لاتین.

۳۴ - سید) مبدع؛ چستلاریا *Cistellaria* (به لاتین در متن)، لا کاست *La Casette* یا لا کمدی د لا کپی *La Comédie de la corbeille* (به فرانسه) نمایش‌نامه‌ی پلوت، که شخصیت زن آن از زوج عاشقی بی ازدواج آنها زاده شده است.

۳۵ - مارکوس وارو) مارکوس وارو Marcus Varro (در متن)، مارکوس ترنتیوس وارو (به لاتین) Marcus Terentius Varro یا وارن Varron به فرانسه (۲۷-۱۱۶ پیش از میلاد)، طنزنویس و دانشمند رومی. از طنز مورد اشاره‌ی رابله مگر بخش‌هایی بازنمانده است.

۳۶ - وصیت) وصیت، از این طنز مارکوس وارو مگر بخش‌هایی باز نمانده است.

۳۷ - سانسورینوس) سانسورینوس، Censorinus یا سانسورن Censorin دستورنویس لاتین سده‌ی سوم میلادی که کتابی هم در باب تولد نوشته است به نام انور روز زاده.

۳۸ - اندر روز زاده) انور روز زاده، *Du jour natal* (به فرانسه در متن)، لیر دیه ناتالی *Liber de die natali* (به لاتین)، نوشته‌ی سانسورینوس، بخش ۷.

۳۹ - نک. به «ژل» در فصل ۳.

۴۰* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی در چاپ ۱۵۴۲: سرویوس ۱، در ذواق، که به این مصرع ویروژیل استناد کند: مادر از پس ده ماه، و جر آن ۲.

۱- **سِروِیوس** (مارکوس سِروِیوس هونوراتوس **Maurus**)

Servius Honoratus دستور زبان نویس رومی سده‌ی

چهارم میلادی که ویرژیل را شرح کرده است.

۲- **مادر از پس ده ماه، و جز آن** مصرع ۶۱ از

Bucolique اثر ویرژیل: (**Matri longa decem**)

tulerunt fastidia menses) (مادری که ده ماه

آزگار به‌رخوت بارداری بود). استناد مصرع ویرژیل در

ارتباط با زایمان به تأخیر افتاده نیست.

۴۱ - قن.؛ رابله کوتاه‌نوشت‌های رایج سده‌ی شانزدهم را به‌کار می‌برد: ff برای **Pandectes** یا **Digeste de Justinien** که در حقوق رومی به مجموعه‌ی رأی‌های صادر شده از سوی قاضی‌های رومی گفته می‌شود و به فرمان امپراتور ژوستینیان گردآوری شد، و در اینجا من برای آن «قن.» گذاشته‌ام؛ § علامت «پاراگراف» است که من برای آن گذاشته‌ام «ب.» (بند)؛ ا. برای **loi** «قانون»، اینجا «ق.» می‌افزایم که رابله قانون‌های یادشده را از نوشته‌های تیراکو **Tiraqueau** (۱۵۵۸ - ۱۴۸۸) حقوق‌دان فرانسوی گرفته است.

۴۲ - **پَسَلَه‌چوزخوار**؛ **robidilardicque** (در متن) ساخته‌ی رابله است از فعل **rober** به معنی «دریدن»، «با ولع خوردن»، و **lard** به معنی «چربی»، «چربیو»؛ در مجموع کنایه از شلفیه. هم‌چنین به ریش‌خند گرفتن ویژگی‌های شهوت‌پرستانه‌ی این‌گونه قانون‌هاست که موضوع مورد بحث آنها مشروع یا نامشروع شمردن کودکان بود که ده ماهه و یازده ماهه، پس از مرگ پدر، زاده شوند.

۴۳ - **گالوس** (گالوس، **Gallus**) (در متن)، پولیبیوس ولومینوس آمینتینوس **Publius Volumnius Amintinus Gallus** (سده‌ی پنجم پیش از م.) سناتور رومی.

۴۴ - **گوزبان‌بازی** (گوزبان‌بازی؛ گوزبان **serre** (در متن) یا **croupière** نواری اغلب چرمی‌ست که برای استواری زین و پالان از زیر دُم اسب و خر گذرانده می‌بندند. معنای حسی «گوزبان‌بازی» که ساخته‌ام، روشن است.

۴۵ - **ناو بر موج غلند** (ناو بر موج غلند؛ به معنایِ جسی؛ ترجمه‌بندِ یک ترانه‌ی سده‌ی پانزدهم).

۴۶ - **ژولی** (ژولی)، *Julie* (در متن)، یولیا اُگوستی فیلیا (به لاتین) *Julia Augusti filia* ژولی دختر اُگوست (۱۴ پس از م. - ۳۹ پیش از م.)، که چندین بار ازدواج کرد، به داشتنِ رابطه‌هایِ جسیِ آزاد شهره بود. نک. به یادداشتِ بعدی.

۴۷ - **اُکتاوی** (اُکتاوی)، *Octavian* (در متن)، کایوس اُکتاویوس تورینوس (به لاتین) *Caius Octavius Thurinus* (۱۴ پس از م. - ۶۳ پیش از م.) که نخست اُکتاو نامیده می‌شد و سپس با نامِ اُگوست *Auguste* نخستینِ امپراتور روم شد.

۴۸ - **کوس‌نواز** (کوس‌نوازان)، *ses taboueurs* (در متن)، *tambourineur* (فرانسویِ مدرن)، کوس‌نواز؛ آه‌کیشان یا شیدایانِ خود.

۴۹ - **پینه به کون و چوزِ خویش درپلیرند** (پینه به کون و چوزِ خویش درپلیرند؛ *rataconniculer* ساخته‌ی رابله از فعلِ فرانسویِ میانه *rataconner*، رفو کردن، وصله‌پینه کردن، آشتی دادن، و برهم‌نهادن است؛ رابله صفتِ آن *rataconneur* به معنیِ بخیه‌گر را هم به معنایِ جسی به کار می‌برد. در واقع پسوندِ این فعل *conne* که «کس» معنی می‌دهد توجهِ رابله را جلب کرده است و پسوندی دیگر *cul* به آن افزوده است که این یکی «کون» معنی می‌دهد. از عبارتِ کاملِ رابله *de soy faire rataconniculer* اینجا می‌توان ترجمه‌ی سرراستِ «پینه به کون و چوزِ (فَرَجِ زَنان، بنابر لغت‌نامه‌ی دهخدا) خویش پذیرفتن» را ساخت که مقصودِ هماغوشی در مدّتِ بارداری است.

۵۰ - **ناهمسانی‌هایِ چاپ‌ها** (کمبود؛ پایانِ دو صفحه‌ای که در تنها نسخه‌ی به جا مانده‌ی چاپِ نخست، ۱۵۳۴، A، سفید است).

۵۱ - **بازگُشن‌گیری** (بازگُشن‌گیری؛ *superfetation*، (در متن) هماغوشی در دوره‌ی بارداری).

۵۲ - **پُولی** (پُولی) *Populie* ناشناخته‌مانده‌ای که ماکریوس از او نقلِ قول می‌کند.

۵۳ - **ماکرُب** (ماکرُب) *Macrobe* (در متن)، *Flavius Macrobius Ambrosius* *Theodosius* (به لاتین)، فلاویوس ماکریوس آمبرسیوس بُدسیوس، نویسنده و فیلسوفِ

رومی سده‌ی پنجم میلادی. کتابِ ساتورنالیّا *Saturnalia* در آیین‌ها و جشن‌های روم باستان از او به جا مانده است.

۵۴ - ساتورنُ‌سوران (ساتورنُ‌سوران، Saturnal (در متن)، Saturnale (املايِ مدرن)، ساتورنالیّا *Saturnalia* (به لاتین)، جشن‌های زمستانی در روم باستان در بزرگداشتِ ساتورن، خدایِ رُمی، که در آن هر عیش‌ونوشی آزاد بود و بردگان نیز در آن از آزادیِ نسبی برخوردار بودند.

۵۵ - توپیِ چلیک بستن (توپیِ چلیک بستن، tortre le bouzil (در متن)؛ بستنِ سکس زن.

*۱ چه گونه گار گامل، آبستنِ گار گانتوا، دل به خوردنِ سیرانی داد.

فصل ۴

ایدون بود چه گاهی و چه گونگی زایمانِ گار گامل [گران گولی]؛ و اگر باورش نکنیدی، بُن^۲ شما را شَودِی: بُن او را همی شدی از پسِ چاشت، به *روزِ سیمِ فوریه، از پُرخوریِ جُبجبه.

جُبجبه: شکنبه و روده‌ی چربِ چاپلاق گابان^۴ است؛
چاپلاق گابان: گاوانی اند پروار کرده به اندر سَورگاه و سبزه‌زارانِ دووارفاده^۵؛

سبزه‌زارانِ دووارفاده: آنهایی اند که هر سال به دو بار سبزه دهند.
ازین گاوانِ فربه سی صد و شصت و هفت هزار و چهارده بکُشته بودند نمک سود کردن را در سه‌شنبه‌سوری^۶ از بهر آن که به نوبهار فراوان گاو فصل بدارند تا *در آغازِ خوراک‌ها ذکرِ مَدَحَتِ مُلُوحَت به‌جا آرند و نیکوتر به شراب درآیند.

سیرابی فراوان بود، خود دریابیده اید؛ و چنان خوش‌خوار که هر کس انگشتانِ خویش می‌لیسیدی. اما شیطان‌بازیِ بزرگِ چارشیطان^۸ این بود که شدنی نبود دیر زمانی آن را انبار کردن، چون گنده شدی، و این نه در پلُز رفتنی بود. پس تا هیچ بهری از آن تباه نگردد، بر آن نهادند که آن همه را بیوبارند. آن‌گاه این کار را شهرنشینان سنه^۹ و سیه^{۱۰} همه فراخوانده آمدند: از لارشِ کَلِرمو^{۱۱} [ص. ۲۴]، از وگدِری، بی از یاد بردنِ کودری، مَن‌پانسیه، گدارِ ود^{۱۲}، و دیگر همسایگان؛ همگان شراب‌خوارانِ دواآتشه، همپایانِ جانانه، و میل‌بازان^{۱۳} زبردست.

گرانگوزیهی [گران‌گلوگاه] نیک‌مرد ازین‌همه بسیار خوش‌دل بود و سپارش کردی که همگان با کاسه روند. با این‌همه، زنِ خویش را می‌گفتی که از آن کم‌تر خورد، چراکه او پا به ماه بود و این سیرابی خوراکی همچین گوارا نبود.

— گرایشِ بسیار به جَویدنِ آن دارد (می‌گفت او) اویی که انبان‌ش^{۱۴} خورد.

با همه‌ی این خرده‌گیری‌ها، او شانزده موئی^{۱۵} و دو چلیک و شش خمره از آن بخورد. وه که چه نیکو گُهین مایه‌ای بایستی که اندرو برآماسیدی.

پس از چاشت، همگان (درهم‌برهم) به بیدستان شدند و آنجا بر سبزه‌های بالیده، به نوایِ شادناکِ نی‌لَبک و آوایِ شیرینِ نی‌آبانِ رقصیدند، چنان شادمانه که دیده بردوختن بر چندان خوش‌باشیِ ایشان خود سرگرمیِ آسمانی بود.

^{۱۶*} سپس سخن رفت که در همان‌جا چاشتی دیگر خورند. آن‌گاه تُنگ‌ها به‌تاخت، ران‌هایِ خوک به‌یورتمه، پیاله‌ها به‌پرواز، جام‌ها به‌جرینگ‌جرینگ:

بریز. درده. بگردان. کُنْجَش کُن^{۱۷}. بهر من بی آب بریز، ایدون دوست من. دلیرگونه سر بِکَش این جام را. بده می روشن، جام اشک ریز. عطش بس. ها ای تب نابه کار، ترکَم نکنی تو هرگز؟^{۱۸} به ایمانَم که ای خاتون من، زدن دُم خمره را من ناتوان ام. چاییده اید، بی بی؟ چه جور هم. به شکم حضرت صُراحی^{۱۹} بگویم سخن از صبحی. ^{۲۰}*دست دماغان را نفله کند^{۲۱}. آه، چند جام دگر درون شتابد، پیش از آن که این یکی برون تراود^{۲۲}. [ص. ۲۵] به آبخوری چنین کم آب نوشیدن، نباشد پیامد مگر گردن شکستن^{۲۳}. این اسمش تیپچه^{۲۴} بغلی نه. چه فرق نه میون قَرابه و شیشه بغلی؟ بسیار؛ چه، قَرابه به آلفیه بسته آید، شیشه بغلی به شلفیه^{۲۵}. پدرهامان نیک نوشیده ته خمره ها را درآوردند. آی خوش نالیدی. بنوشیم. آخه روبرا چی خوایدی؟ هه آن خودش شکنیه یانا شوره^{۲۶}. همچون سواران نیزه گداران می نوشم من. و من تانکوا مینسوس^{۲۷}. من هم سیکوت تآمین آکو^{۲۸}. مترادف ران نمک سود خوک؟ ^{۲۹}*تردیوان^{۳۰}. با نردیوان شراب برند پایین به سردابه، با ران نمک سود خوک شراب برند پایین به شکنیه. های اینجا، شراب، شراب اینجا؛ نه گران است بار چنین جام کشیدن. ر مپیچه پو سنا؛ پین پو دو ش؛ بوس ن؛ است این اوسو^{۳۱}. اگر به همین خوبی فرارفتی که فرو برمی، از زمان ها پیش آن بالا در هوا بودمی. ^{۳۲}*حرزهی من هم اگر چنین شاشی می کردی، دوست داشتیدی که بمکیدش؟ من که از خیر این دور گذشتم. شراب دار بیما آن شراب را، ز نوبت نامزدی من هم یاد آر. نوش کُن گیو، هستش هنوز به کوزه^{۳۳}. ^{۳۴}*درمان تشنگی؟ وارونه ی آن چه به کار آید در پرهیز از گاز گرفتن سگ: همواره از پس سگ دوید، هرگز گازتان نگیرد؛ همواره پیش از تشنگی نوشید، هرگز شما را درنگیرد. ^{۳۵}*از اون شراب سفید، بیریز همه شو. بیریز لامسب، بیریز. توی

این، پُر پُر، آتش گرفته زبونم. هم‌یغلو، هم‌پیاله بشیم^{۳۶}، به‌سلامتی هم‌یغلو، شنگول، شنگول، اینجا، اینجا، سرکشیدنی‌ئه. ای لاکرِیما کریستی^{۳۷}. از دوی‌نی‌یر^{۳۸}، شرابِ پینو^{۳۹}‌ئه. ای شرابِ سپیدِ شفیق. به‌جانم مگر ابریشم تافته نیست. به‌به، هوش‌بر، خوش‌لایه، پشمِ ناب^{۴۰}. [ص. ۲۶] ^{۴۱}* رفیقِ من، دل قوی دار. این دست را نمی‌بازیم چون شراب ریخته ام. اَکس اُک این اُک^{۴۲}. کلکی در کار نیست، خود دیدید. من کارگشته ام در کارِ کاسه. هه، هه، من ام کشیش ماسه^{۴۳}. آه ای شراب‌خواران، آه ای تشنگان. شراب‌دار، دوست من، پُرکن این را و تاج شرابش نه، خواهش کنم از تو. کاردینالی^{۴۴}. ناتورا اِنْدُت واکرم^{۴۵}. توانید گفت آیا که در اینجا مگسی حتی چیزی نوشیده باشد؟ به آیین برتانیه^{۴۶}. سربکش، سربکش از این کوزه. سربکشید که نوش‌داروست همه^{۴۷}.

یادداشت‌های فصل ۴

- ۱* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** ناهمسانی؛ تغییر عنوان فصل ۴ در چاپ ۱۵۴۲: چه گونه گار گابل، آبستی گار گاتوا، بس فراوان میوایی خورد.
- ۲ - **بُن، بُن** fondement (در متن)، بنیاد، و بُن، به هر دو معنی «اساس» و «کون»، چنان که دهخدا در لغت‌نامه‌ی خود آورده است.
- ۳* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** ناهمسانی؛ «روز سوم فوریه» در چاپ یکم، ۱۵۳۴، «یک روز فوریه» بود. اهمیت این تاریخ در این است که روز سوم فوریه جشن قدیس بلز Saint Blaise است که درمانگر گلودرد شمرده می‌شود.
- ۴ - **چاپ‌های گابان** چاپ‌های گابان (گیلکی)، coiraux (در متن) گاوهای فریه.
- ۵ - **دووار فاده** دووار فاده، دو وار فاده [تلفظ: dou vâr fadeh] (گیلکی)، guimau (در متن)، «دو بار می‌دهد (محبول)»؛ به گیلکی ست، ساخته‌ی خودم، به همین معنی.
- ۶ - **سه‌شنبه‌سوری** سه‌شنبه‌سوری، Mardi gras (در متن)، ساخته بر نمونه‌ی «چهارشنبه‌سوری»، سرراست «سه‌شنبه‌ی چرب یا چاق»، و سه‌شنبه‌ی توبه و اعتراف. براینر انگلیسی آن Shrove Tuesday است. آخرین روز جشن مسیحی پیش از چله‌ی روزه است و یک هفته به درازا می‌کشد، و در مدت آن کارناوال‌های شادی برگزار شده خوردن هرگونه خوراکی رواست.
- ۷* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** افزودگی؛ «در آغاز خوراک‌ها ذکر مدحت ملوحت به‌جا آرند و»، در A نیست و افزودگی چاپ ۱۵۳۵ است، و در E نیز هست.
- ۸ - **شیطان‌بازی بزرگ چارشیطان** شیطان‌بازی بزرگ چارشیطان، la grande diablerie à quatre personnages (در متن) سرراست، شیطان‌بازی بزرگ با چهار شخصیت، نمایشی قرون وسطایی است که شخصیت اصلی آن شیطان است. افزودن شمار شخصیت‌ها یا شیطان‌های دیگر به پیچیدگی آن می‌افزود. هر یک از شیطان‌ها نامی از نام‌های شیطان، مثلاً برابر با اهریمن و ابلیس و جر آن، بر خود داشتند. اینجا در نهایت به معنی «بدبختی بزرگ» است.

۹ - سنِه سَنه، Sainneais (در متن)، سینِه Cinais (فرانسوی مدرن)، دهی نزدیک دوی نی‌یر، مِلک زادگاه رابله.

۱۰ - سیه سیه، Seuillé (در متن)، سئی Seuilly (فرانسوی مدرن)، دیر و دهی نزدیک دوی نی‌یر Devinière، مِلک زادگاه رابله.

۱۱ - لارُش کِلرمو لارُش کِلرمو، la roche Clermaud (در متن)، La Roche-Clermault (املائی مدرن)، شهر و کاخی بود نزدیک شینُ Chinon، شهر نزدیک زادگاه رابله. کاخ اربابی آن در سدهی شانزدهم دارای اهمیت بود و بعد ویران شد. امروزه شهری به همین نام در منطقهی مرکزی فرانسه هست با کاخی دیگر که در سدهی هفدهم ساخته شد. یادآوری می‌کنم که این کاخ‌ها «معمولاً» بر بلندی‌ها بنا می‌شد و بر شهر اشراف داشت. در گارگاتوآ، پیکر کُل [خشم‌گیر] کاخ را اشغال می‌کند، اما گارگاتوآ [گُران‌گاله] سرانجام آن را پس گرفته به آموزگار خود پُنگرات [پُنگار] می‌بخشد.

۱۲ - گُدارِ ودِ گُدارِ ودِ le Gué de Vède، دهی نزدیک دوی نی‌یر، مِلک زادگاه رابله. بنابر اَبِل لُفران، کاخ گُدارِ ود (نک. به گُز گاتوآ فصل ۴)، در نزدیکی نِگُرُن، در جوبِ غربی فلاتِ پاریس، هست. همهی این مکان‌ها در منطقهی محدودی در نزدیکی مِلکِ خانوادگی رابله، دوی نی‌یر Devinière در دهکدهی سئی Seuilly، نزدیک شهر شینُ Chinon واقع اند.

۱۳ - میل‌بازانِ میل‌بازان، joueurs de quille (در متن) بازی‌ای شبیه بولینگ، اینجا با زیرمعنایِ جسی. یادآوری می‌کنم که «میل» quille در فارسی «نره» هم معنی می‌دهد.

۱۴ - انبانِ انبان، sac (در متن)، کنایه از شکنبه و رودی گاو که به‌رغم شسته شدن می‌تواند مدفوع در خود داشته باشد.

۱۵ - موئی موئی، mui (در متن)، mui و muid، واحد قدیمی سنجشِ مایع، دانه، نمک و مانند آنها؛ بسته به دوره و محل و کلاً متفاوت بود. در پاریس برابر با ۲۶۸ لیتر برای شراب، و ۱۸۷۲ لیتر برای کالای خُشک بود. رابله از به‌کار بردنِ ارقامِ بزرگ لذت می‌برد. من بیش‌تر عددها و نامِ واحدهای اندازه‌گیری را که او به‌کار برده، نگاه‌داشته‌ام و تبدیلی انجام نداده‌ام، اما در پانویس برابر آنها را با واحدهای اندازه‌گیریِ امروز یادآوری کرده‌ام.

۱۶* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** ناهمسانی؛ تقسیم یک فصل به دو فصل: رابله از اینجا به بعد را در چاپ ۱۵۴۲ به فصل جداگانه‌ای، فصل ۵، تبدیل کرد، با عنوان «سَخْنانِ سیاه‌مستان»، و به دیالوگ‌های آن هم افزود. افزوده‌ها را در جای خود در پانویس می‌آورم. در این بخش یا فصل سراسر گفتگو، همگان مست اند. بنابر معنی و لحنِ سخنانِ آنها، می‌توان روحانی و وکیل و سخنور و آلمانی و باسکی و چند زن و قصاب و نجار و سرباز و جز آن باز شناخت. گاه گفته‌های یک شخصیت با گفته‌های دیگران بریده می‌شود، و سپس، می‌شود که دنباله‌ی آن گفته‌ی بریده آورده بشود یا نشود. برخی از مترجمان و ویراستاران چاپ‌های جدید، این گفت‌وگوها را به شیوه‌ی امروزی تنظیم کرده با خط تیره یا با گیومه از هم جداشان کرده اند. اما من همه را برابر متن اصلی پشت سر هم آورده‌ام. در هم آمیختگی لحن‌ها و گاهی زبان‌های گوناگون، غافگیرکننده و بسیار جذابیت است، گرچه خوانندش را اندکی دشوار می‌کند. در نهایت، باید میهمانی پُرهممهای تصور کرد با گوش گیرنده‌ای که گویی در میان میهمان‌ها چرخیده و همه را ضبط کرده است. به دلیل این فصل‌بندی جدید، و نیز جدا کردن بازی‌های گل‌گدازه در فصل ۲۰ متن حاضر، فصل ۲۲ در چاپ ۱۵۴۲، شمار فصل‌های گل‌گدازه از ۵۶ فصل نسخه‌ی حاضر، ۱۵۳۵، به ۵۸ فصل در نسخه‌ی چاپ ۱۵۴۲ افزایش یافت.

۱۷ - **کنجش کُن، کنجش کُن، brouille** (در متن)، «کنج کردن» را در روزگار جوانی و در جمع دوستان به کار می‌بردیم برای به هم آمیختن و دُکا و نوشابه‌های گازدار. هر چه گشتم، در فرهنگ‌های دم دست، آن را نیافتم. شاید از برساخته‌های خود ماها بود. برابر است با «ممزوج کردن» (لغت‌نامه‌ی دهخدا، زیر «ممزوج»)، آمیختن شراب و جز آن با آب یا نوشابه. همچون صفت، «غش‌دار» هم گفته می‌شود در برابر «بی‌غش» یا «صِرف».

۱۸ - **ای تب نابه‌کار، تَر کَم نکئی تو هرگز** ای تب نابه‌کار، تَر کَم نکئی تو هرگز؛ برای شراب خاصیت دارویی قائل بودند، از جمله برای فرو نشاندن تب.

۱۹ - **شکم حضرت صُراحی** شکم حضرت صُراحی *Ventre saint Quenet* (در متن)؛ سرراست، شکم قدیس کُنه؛ به‌رغم بحث‌های زیاد رابله‌شناسان سده‌های اخیر در مورد این قدیس، او به‌درستی شناخته نشده است. هر یک چیزی نوشته اند و دیگری آن را رد کرده است. یکی از «شاید»‌ها، از میان «شاید»‌های البته بزرگ‌تر و مهم‌تر، بازی با واژه‌ی کُنت

quenette و کَنْتِ canette یا kanete (گویا املايِ سدهي ۱۳ م.) است که به معنی «تنگِ کوچک» است. «صراحی» و «صبحی» کارِ مرا راه می‌برد. نکته‌ی دیگر این که به کار بردنِ اعضای بدن مثل دست و سر و تن و شکم در این سوگندها رایج بود و گفته می‌شود که لزوماً معنای تحقیرآمیز نداشته است.

۲۰* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی چاپ ۱۵۴۲: - مگر به وقتِ خود نمی‌نوشم من، همچون چَموش پاپ ۲. - من مگر در کتابی ۳ خود نمی‌نوشم، همچون یکی پیر پُرشکوه دیر. - کدام بود در آغاز، تشنگی یا نوشندگی؟ - تشنگی؛ چون، چه کس کردی نوشندگی، به گاه بی‌گشای بی تشنگی؟ ۴ - نوشندگی. چه، پوداوتی پو پوسپونت لی تو؟ ۵. من خود روحانی ام. فکوندی کلچس بکم ن فچوه دیژتو؟ ۶ - ما معصومین بی تشنگی نیز بسیار نوشیم. - من گه کار، نه بی تشنگی؛ اگر نه برای تشنگی اکنون، دست کم برای تشنگی آینده، گرفتید که؛ می‌نوشم برای تشنگی‌ای که خواهد آمد. جاودانه می‌نوشم. نوشیدن از بهر من جاودانی‌ست و جاودانی نوشیدن. - نوشیم خیاگرانه، خوانیم همی ترانه. کجاست مرا پیمانه؟ - هي، من تنها به وکالتِ دیگران می‌نوشم. - لب تر کنید تا خشکش کنید، یا کنید خشکش تا کنید تر لب؟ - من بیغ ام از مسائلِ نظری؛ اندک بهره‌ای برم از عملی. - پس زود باش. - تر کنم، چشم، نوشم؛ همه از ترسِ مردن. - مرده آن است که ننوشد هرگز. گر ننوشم، نی ام شاداب، بمرده ام پس؛ روح من آن‌گاه به تالابِ قورباغه‌ها گریزد؛ روح آشیان نکند هرگز در نه شاداب. - ساقیان، ای آفرینندگانِ ریخت‌های نوین، من ننوشنده را نوشنده گردانید. - آبیاریِ مدام بادا این روده‌های از ماهیچه‌ی خشک را. - بیهوده نوشد اوپی که نبرد از آن بویی. - روان گردد این یک مرا در رگان، یکی قطره‌ش هم نریزد در شاشدان. - به جان می‌شورم ۷ شکبه‌های این گاو رو که همین شبگیرِ خودم پوست ازش برکدم. - خوب شکم را پُر کردم. - اگر کاغذِ گواهی‌های بدهکاری‌های من هم به خوبی من نوشیدی، بستانکارهای من به پاداشِ شراب‌شان هم رسیدندی آن‌گاه که گواهی‌ها رو شوندی.

۱- به وقتِ خود) بازی با واژه‌ی heure. وقت یا ساعت،

که می‌تواند «کتابِ دعا» یا «وقتِ دعا» هم باشد.

۲- چَموشِ پاپ (la mulle du pape به دو معنی «آستر» و «دَپایی»، و توسعاً «نعلین». بازی با کلمه‌ی mule آستر، و mule نعلین. اشاره به مراسم پاشویان. «چَموش» به دو معنی گونه‌ای کفشِ سَتّی در گیلان، و نیز صفتِ فارسی در «اسبِ چَموش».

۳- کتابی (breviaire، املاّی جدید bréviaire، کتابِ دعایِ مسیحی است. توسعاً آن را برای بطریِ بغلی یا کتابی‌ای به کار می‌بردند که دورِ آن را با چرم، مثلِ جلدِ کتابِ پس، پوشانده باشند. استفاده از این‌گونه بطری در میانِ روحانی‌های مسیحی رایج بود.

۴- چه کَس کردی نوشندگی، به گاهِ بی‌گامی بی‌تشنگی) کتایه از آدم، که پیش‌ازِ هبوطِ هرگز نمی‌توانست شراب بنوشد بی‌آن‌که از پیش تشنه بوده باشد.

۵- پریواتسی‌وِ پِرسوپرنیتِ اَبی‌توم) *privatio presupponit habitum* (به لاتین در متن) بی‌بهرگی دَلْ فِ عُنْ بُو خورْدَی‌ست. عبارتِ فیلسوفانِ اسکولاستیک. مقصود این است که محرومیت یا بی‌بهرگی، در واقع نبودِ چیزی در کسی‌ست که تنها با داشتنِ آن تعریف می‌شود. انسان هرگز تشنه نمی‌شد، اگر عادتِ نوشیدنِ پیش‌ازِ خودِ تشنگی وجود نداشت. بایستی نوشیدن (تمتّع، برخورداری، عادت) باشد پیش‌ازِ آن‌که کمبودِ نوشیدن (سلب، بی‌بهرگی، محرومیت)، که تشنگی نام دارد، حس شود.

۶- فِکوندی کالِچس کُثم نُن فِچره دِپِرِتوم) *Faecundi calices quem non fecere disertum ?* (به لاتین در متن): کی ست که پیمانه‌هایِ بِلَدِارِ زبان‌آورَمَن نکند؟

از هُراس، نوشندِها (مکتوبات)، Epîtres، یک، ۵، ۵،

۱۹.

۷- به جان می‌شورم) یعنی با شراب روده‌های خود را.

۲۱ - دست دماغ‌تان را نغله کند) دست دماغ‌تان را نغله کند؛ دماغ نوشندگانِ شراب سرخ می‌شود چون دست‌شان زیادی جامِ شراب را به دهنِ آنها نزدیک می‌کند و دماغ در شراب می‌رود.

۲۲ - چند جامِ دگر درون شتابد، پیش‌از آن که این یکی برون تراود)، جامِ دگر درون شتابد، پیش‌از آن که این یکی برون تراود؛ مقصود جذب و دفع نوشیدنی‌هاست.

۲۳ - نباشد پیامد مگر گردن شکستن) نباشد پیامد مگر گردن شکستن؛ اسب که از آبشخور کم عمق و کم‌آب بنوشد، گردنش می‌شکند. گوینده از خالی بودن جامِ خود گله می‌کند.

۲۴ - تیپچه) تیپچه، pippée (در متن)، وسیله‌ی کوچکی که صدای پرنده را با آن تقلید کرده بلدرچین‌ها را به سوی خود می‌کشیدند و شکارشان می‌کردند. اینجا کنایه از غُلغُلِ شیشه‌ی شراب است که شراب‌خوار را اغوا می‌کند.

۲۵ - قَرابه به آلفیه بسته آید، و شیشه‌ی بَغلی به شَلْفیه) قَرابه به آلفیه بسته آید، و شیشه‌ی بَغلی به شَلْفیه؛ بازی شده است با vitz و flacon که اوّلی اگر به con و flac تقسیم شود (شکلی که رابله در چاپ یکم، ۱۵۳۴ به کار برده)، معنی‌های «فلاسک» و «کُس» می‌دهد، و vitz به معنی «پیچ» در جاس است با vit به معنی «کبر». چوب‌پنبه و درِ پیچی.

۲۶ - آخه روبرا چی خوانیدی؟ هه آن خودش شکبیه‌انا شوره) آخه روبرا چی خوانیدی؟ هه آن خودش شکبیه‌انا شوره. به گیلکی است: «رودخانه می‌خواهد چه کار؟ همین این خود شکبیه‌ها را می‌شوید». چون شکبیه‌ی گاو و گوسفند را در رودخانه می‌شستند. اینجا فرض بر این است که شراب همان کار را به‌خوبی انجام می‌دهد و شکبیه‌های شراب‌خواران را می‌شوید.

۲۷ - تانکوآم سِئَسوس) تانکوآم سِئَسوس tanquam sponsus (به لاتین در متن)، «همچون داماد»، از کتاب مزایر، نوزده، ۶: Et ipse tanquam sponsus procedens de thalamo suo «و او همچون داماد که از حجره‌ی خود بیرون می‌آید». بازی با کلمه‌ی éponge به معنی «اسفنج» که از واژه‌های لاتین sponsia به

معنی «اسفنج» و sponsus به معنی «عروس/همسر» می‌آید: «و من نه بیش از اسفنجی می‌نوشم.»

۲۸ - سیکوت تِرا سین آکوا (سیکوت تِرا سین آکوا، sicut terra sine aqua (به لاتین در متن)، «همچو زمین بی آب»، از کتاب مزامیر، صد و چهل و سه، ۶: «جان من مثل زمین خشک تشنه‌ی تو است...»

۲۹* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی سال ۱۵۴۲: احضاریه که تشنگی آرد؛

۱ - احضاریه که تشنگی آرد) مقصود دریافت احضاریه‌ی

دادگاه و جز آن است که دهن دریافت‌کننده را خشک کرده

او را تشنه می‌کند، همانند گوشت نمک‌سود خوک.

۳۰ - نردیوان/نردیوان؛ به آذری است به معنی نردبان. poulain (در متن) وسیله‌ای است مثل نردبان که با آن بشکه‌های شراب را به سردابه می‌بردند.

۳۱ - رسپیچه پرسنام؛ پُن پُر دوئس؛ بوس نُن است این اوسو) رسپیچه پرسنام؛ پُن پُر دوئس؛

بوس نُن است این اوسو Respite personam; pone pro duos; bus non

est in usu (به لاتین در متن)، نگاه کن مردمان را (یعنی: بین برای چه کسی شراب

می‌ریزی)؛ برای دو تن بریز (یعنی بیشتر)؛ نوشید مرسوم نیست (یعنی: جوری بریز که بتوان

گفت «می‌نوشد» نه جوری که «نوشید»، چون دوست ندارم فعل «نوشیدن» را به گذشته

صرف کنم).

۳۲* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی سال ۱۵۴۲: چین ثروت اندوخت ژاک کوئر ۱.

چین بیشه bald در زمین بائر. چین فتح کرد باکوس ۲ هند را. و نیز هم‌چین دانش ملند ۳ را.

بارانکی خُرد براندازد باد کلان را. شادخواری هماره آراماند رعد غران را.

۱ - ژاک کوئر Jacques Cueur جواهرساز شارل هفتم

(۱۴۵۴-۱۳۹۵)، مردی که در زمانه‌ی خود بود به ثروتمندی

شهره بود.

۲ - باکوس Bacchus، خدای رومی، همتای دیونیزوس در

یونان، که هند را می‌گشاید اما نه با جنگ‌افزار، بلکه با ساز

و دُهل. نک. به «یادداشت‌های پیش‌گفتار نگارنده»، و
«سیلن»

۳. ملَند Melinde از شهرهای مهم زنگبار در ساحل شرقی
آفریقا، در کنار اقیانوس هند، و نماد شهری شگفت از زمانی
که واسکو دو گاما در ۱۴۹۸ در آنجا توقف کرد.

۳۳. نوش کن گی‌یو، هستش هنوز به کوزه) نوش کن گی‌یو، هستش هنوز به کوزه؛ به‌نظر
ترجمیند ترانه‌ای رایج در زمان رابه. گی‌یو Guillot اسم خاص است.

۳۴*. - ناهمسنلی‌های چاپ‌ها) افزودگی سال ۱۵۴۲: — دادخواهنده ام از تشنگی که خود
بیداد است. شراب‌دار، دادخواهی مرا رسماً بُت کن. — خُردکی مانده است. — پیش‌ترها
آیین من بود که تا ته بخورم، اکنون نمی‌گذارم چیزی بماند آن ته. — شتاب نکیم و ته همه
را خوب درآریم. می‌شود روی این شکنجه‌ها حساب کرد و روی جُجَبَیِ آن گاوِ کَهَرِ
سیاه‌رنگ. اوه، خدای من، خوب قشوش کنیم قشنگ. به — بنوشید، و گرنه من شما را... نه،
نه. شما را خواهش کنم همانا که بنوشید. — گنجشک‌ها نمی‌خورن مگه این‌که به دُم‌شون
بززن. من نمی‌خورم مگه این‌که چاپلوسی‌م رو بکنن. شَرَبِ باوَر دِ برار ۱. — هیچ سولانخی
توی تمومِ تم نیست که این شراب نره تشنگی رو اونجا نجوره. — این یکی قشنگ رَدش رو
می‌گیره. این یکی حسایی در به‌دَرش می‌کنه. — به صدای بغلی‌ها و قَرابه‌ها، به آگاهی برسانیم
اینجا، که هر کس تشنگی گُم کرده، نیاد بگرده پِشِ اینجا. — شست‌وشوهای دیرپای
نوشندگی، از خانه به‌در کرده تشنگی. — خدای بزرگ ساخته خورشید و ماه، ما سازیم کار
این همه خورشتِ ماه. — کلام خداوند در دهان دارم: سیتی ۲. — سنگِ نامیِ آهک ۳
شکست‌ناپذیرتر از تشنگی پدری‌م نیست. — اسقفِ مان ۴ آنگِست ۵ گفتی که اشتها به خوردن
آید، تشنگی به نوشیدن رَوَد.

۱. شَرَبِ باوَر دِ برار) *Laguna edatera* (اصطلاح به

زبانِ باسکی؛ املايِ دیگرِ واژه‌ی نخست laguna)؛ اینجا
به گیلکی به همان معنی؛ شرابِ بیاوَرِ دیگرِ برادر.

۲. سیتی) *Sitio* (به لاتین در متن): دشته ۳. یکی از آخرین

سخنانِ مسیح (=خداوند) بر صلیب، التحیِلِ یو حَدهٔ نوزده،

۲۸: «پس آنگاه عیسی که می‌دانست همه چیز انجام گرفته است، که نوشتار باید انجام یابد، گفت: تشنه ام».

۳ - سنگِ آهک (ἀσβεστος [آزِستُس یا آزوِستُس] (به یونانی در متن)، گویا به معنی «خاموش‌نشدنی» و «بی‌پایان»، از کانی‌هاست و باز گویا در دورانِ باستان از آن فیله‌ی آتشگاه می‌ساختند برای معبد به خاطرِ شعله‌ی بادوامش. گونه‌ای از آن گویا «امیانت» amiante (به فرانسه از یونانی ἀμίαντο) است که در ساختمان‌ها به کار می‌رفت و کشف شد که ماده‌ای سرطان‌زا است. خواننده ام که بنای گورِ شاه کورشِ هخامنشی در پاسارگاد از «سنگِ آهک» است. این خود دستِ کم سندی در پایداریِ آن در برابرِ زمان است. آیا «شمع» معروفِ حمامِ شیخ بهایی، که در حدود ۱۶۱۶ م. در اصفهان ساخته شد، می‌توانسته از چین سنگی بوده باشد؟

۴ - مان (Mans) شهری در شرقِ فرانسه.

۵ - آنجِست (Angest) یا ژِرم دُ آنجِست Jérôme de Hangest (۱۴۸۰-۱۵۳۸) یزدان‌شناس و اسقف، که چلیدن کتاب از مانده است، از جمله در باره‌ی اشتباه به معنای استعاره‌ی خواستِ معنوی.

۳۵* - ناهمسنی‌های چاپ‌ها) افزودگی سال ۱۵۴۲: — نیم که خواب اید، بیدارتان کنم. شراب‌اندازِ پایدار، ز خواب در امان‌مان دار. — آرگوس ۱ را صد چشم بودی دیدن را؛ شراب‌انداز را صد دست باید آن‌گونه که بریارِئوس ۲ را بودی تا که خمستگی‌ناپذیر بریزد. — تَرِ کیم لی که ماهه بعیش تشنگی.

۱ - آرگوس (Argus آرگوس (به لاتین)، آرگُس Ἄργος (به یونانی)، در اسطوره‌های یونانی غولی با صد چشم که در سراسر اندام او پخش اند. او را همچنین آرگوس پانپتِس

Argos Panoptès می‌نامند، یعنی «اویی که همه چیز را

می‌بیند».

۲ - بریارئوس (Briareus)، غول پنجاه سر صد دست در

اسطوره‌های یونانی، بنا بر هومر اژدۀون Égéon نامیده می‌شد

در نزد انسان‌ها، و خدایان او را بریاره Briarée می‌نامیدند.

در فهرست تبارشناسی پانتاگروئل [شاه تشنگان] از او یاد شده

است (نک. به پدشادگردی، فصل ۱).

۳۶ - هم‌یغلوئی، هم‌پایه بشیم (هم‌یغلوئی، هم‌پایه بشیم؛ Lans tringue (در متن) به گویش

سربازهای پیاده نظام سوئسی. Lans یعنی «همراه»، «رفیق»، «هم‌قطار» (نظامی) که

(هم‌یغلوئی) را برای آن ساخته ام، مثل هم‌پایه. Tringue به معنی «جام‌به‌جام‌زنی» یا «نوش!»

است، هم‌پایه شدن.

۳۷ - لاکریمای کریستی (لاکریما کریستی، lachryma Christi (در متن به ایتالیایی)، لرم

دو کریست larme du Christ (به فرانسه) به معنی «آشک مسیح» هنوز هم نام یک

شراب معروف ناپل (ایتالیا) است.

۳۸ - دوی‌نی‌یر (دوی‌نی‌یر Deviniere ملک زادگاه رابله در شینن که تاجکستان‌های نیکو

دارد.

۳۹ - شراب پینو (شراب پینو، vin pineau (در متن)، محل تولید این شراب، غرب فرانسه

است. گونه‌ای از آن با متوقف کردن تخمیر آب انگور ساخته می‌شود، به‌ویژه در منطقه‌ی

شارانت Charentes، و گونه‌ای دیگر، شراب سفید منطقه‌ی وال دُلوآر Val de Loire

است. گونه‌ی قرمز آن در منطقه‌ی اُنیس Aunis تولید می‌شود. این دو گونه‌ی اخیر از

شراب‌های ممتاز فرانسه شمرده می‌شوند. به خاطر شکل مخروطی خوشه‌های انگور آن که

شبیه به میوه درخت کاج pin [نقظ پَن] است، به این شراب پینو، یعنی پَن‌گونه، کاج‌گونه،

می‌گویند.

۴۰ - به‌به، هوش‌پر، خوش‌لایه، پشم‌تاب (به‌به، هوش‌پر، خوش‌لایه، پشم‌تاب؛ کباب از شراب

و شلفیه. متن اصلی، اصطلاح‌هایی‌ست که برای توصیف شراب به کار می‌رود: il est à

une aureille, bien drappé, et de bonne laine، سرراست، یعنی «یک

گوش است، خوب پوشیده، و از پشم/جس خوب». زبان فرانسه اصطلاح‌ها و صفت‌های بسیار برای توصیف شراب دارد. اینجا، بنابر فرهنگ لیتره *vin d'une oreille* یعنی شراب خوب، ولی ترجمه‌ناپذیر است. سرراست یعنی «شراب به یک گوش»، و توضیحش این است که پس از چشیدن شراب خوب، آزماینده سرش را کج می‌کند به طرف یک گوش که یعنی به‌به؛ *vin de deux oreilles* یعنی شراب بد. سرراست یعنی «شراب به دو گوش»، و توضیحش این است که پس از چشیدن شراب بد، آزماینده سرش را در هر دو سوی گوش‌ها تکان می‌دهد که یعنی آه آه.

۴۱* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** افزودگی؛ از «رفیق من» تا «واکوم» افزوده‌ی سال ۱۵۳۵ است و در نسخه‌های بعد نیز هست؛ تنها در نسخه‌ی A، ۱۵۳۴، نیست.

۴۲ - **اکس اک این اک** اکس اک این اک، *Ex hoc in hoc* (به لاتین در متن)، «از این در آن»، اصطلاح لاتین. اینجا یعنی: از جام در کام.

۴۳ - **کشیش ماسه** کشیش ماسه، *prestre Mace* (در متن)، شناخته نیست. شاید این سیاه‌مست خود را با برادر ماسه پلوس فصل ۲۷ گل‌گشتی مقایسه می‌کند. جناس «ماسه» و «کاسه» در متن اصلی نیز برابری خود را دارد.

۴۴ - **کاردینالی** کاردینالی، *À la Cardinale* (در متن)، این سیاه‌مست رنگ شرای را که در دست دارد به سرخی کلاه کاردینال تشبیه می‌کند: شراب قرمز.

۴۵ - **ناتورا اهرت واکوم** ناتورا اهرت واکوم، *Natura abhorret vacuum* (به لاتین در متن)، «طبیعت پرهیزد از تهی»، اصلی‌ست در فیزیک قدیم.

۴۶ - **برتانیه** برتانیه *Bretagne* در شمال غربی فرانسه که مردمانش به شراب‌خواری معروف اند.

۴۷ - **سریکشید که نوش داروست همه** سریکشید که نوش داروست همه؛ *Allez, ce sont herbes* (در متن)، یلعید، گیاهان دارویی اند؛ کنایه از درمان‌بخش بودن هرگونه شراب.

چه گره نه گار گانتوآ به شیوه‌ای بس شکفت زاد.

فصل ۵

در گرماگرم این گپ‌های شراب‌خواری، پایین‌تنه‌ی گارگامِل [گران‌گولی] را درد درگرفت و ازین‌رو گرانگوزیه [گران‌گلوگاه] از روی سبزه‌ها برخاست و بدین اندیشه که دردِ زایمان باشد، خوش‌خووی را دل‌داری دادی و گفتی که بر سبزه‌های پایِ بیدستان دراز بخُسبید، و این‌که به‌هرروی نوپایی بخواهد آورَد و پس سزد که نورسیدگیِ نی‌نی‌کوچولویِ خویش را باز دل استوار دارد، و اگرچه دردِ وی را اندکی از پا دراندازد، گذرا باشد و آن شادی که زود جایِ آن نشیند، همه رنجوری از وی ببرد چنان‌که یادِ آن نیز او را بازنمَاند.

— ^{۱*}من این درست کنم (می‌گفت او)؛ ^{۲*}رهایی‌بخشِ ما می‌گوید، در انجیل، یوحنا ۱۶: ۳، زن را [صد. ۲۷] به گاهِ بچه‌زایی افسردگی بود، اما چون بزاید، آن نگرانی هیچ با یاد نیارد.

— ها (گفت او)، نیک گوئید؛ و بسیار دوست‌تر دارم چنین سخنانی از انجی^۴ بشنوم که جانم آرام گیرد، تا زندگیِ قدیسه مارگُریت^۴ یا چند خُرافه‌ی دیگر بشنوم. اما خدای را کاش بریده بودیدش.

— چی؟ (گفت گرانگوزیه [گران‌گلوگاه]).

— اه (گفت گارگامل [گران‌گولی])، نازنین مردی که شما اید، خوب حالی‌تان نه^۵.

— نَره‌ی من؟ (گفت گرانگوزیه [گران‌گلوگاه]) بوزَه وای جوفت خَیه^۶، اگر نیک ببینید، فرمایید کارد آورند.

— وا (گفت گارگامل [گران‌گولی]) خدا به‌دور، خدا مرا ببخشند، از تَه دل که نمی‌گویم. بر گفته‌ی من کاری نسازید، نه بیش و نه کم. ولی اگر خدا کم‌کم ن‌کُندی، کارم امروز سنگین باشدی. هم‌مَش هم از نَره‌ی شماست، تا شما خوش باشید.

— پُردلی، پُردلی (گفت گرانگوزیه [گران‌گلوگاه]). نگران چیزِ دیگر نباشید و بگذارید چار گاوِ جلو کارِ خود کُندند^۷. من می‌روم باز چمانه‌ای بِکِشم. درین میان اگر شما را دردی پیش آید، پیش‌تان آیمی. دست‌ها بر گِردِ دهن هوار زنید، خویشتن را به شما بخوام رسانید.

او پس از یک زمان آغازید^{۸*} آخ گفتن و نالیدن و فریاد زدن. همی ناگاه انبوه مامایان از هر سوی آمدند و دست اندر زیر او کردند و پوسته‌هایی بیافتند بس بدبو و اندیشیدند که بچه بُود؛ ولی بُن بود که مر او را می‌شد [ص. ۲۸] از شُلّی راست‌روده که شمایانش روده‌ی کون خوانید؛ از بسیار خوارِی شکنجه‌ها که در بالا بگفته ایم.

آن‌گاه پیره‌زالی زنده از آن انجمن که پُر آوازه بود تا پزشکی سرآمداست، و شصت‌سال پیش به آنجا آمده بود از بریزپای نزدیک سَن‌نُو^۹، یکی بندآورِ چنان دِه‌شناک او را فرمود که کون‌ماه‌یچه‌های وی همه چندان فرا هم و تنگِ هم آمدند که به‌سختی شایستی آن را کِش آوردن، هرچند هم که به دندان؛ پنداشتنش به‌راستی سهمگین است؛ همان‌گونه که شیطان به هنگام آیینِ عشاءِ ربّانی سَن مارتَن کاغذِ خویش به دندان کِش آورد^{۱۰} آن‌گاه که واق‌واقِ دو لولی شنگول را برنِشنتی.

در پی این دشواری، تُکمه‌های جُفت و زهدان^{۱۱} سُسُتی گرفتند و بچه از آنجا بَجَسْتُ و به سیاه‌رگِ میان‌تُهی^{۱۲} اندر شد، و برشَوان از پرده‌ی دل^{۱۳} تا فرازِ شانه‌ها (آنجا که رگِ یاد شده به دو شاخه شود)، راه چپ درگرفت و از گوشِ همین سو به‌در آمد^{۱۴}.

همی چون بزاد^{۱۵}، همچون بچگانِ دیگر نه ونگ زد نوآن، نوآن، نوآن^{۱۶}؛ که بانگ زد شُرُب، شُرُب، شُرُب^{۱۷}. گفتی همگان را به خوردنِ شراب فراخواندی، چنان بلند که در همه‌ی سرزمینِ بُس و بیباروآ^{۱۸} شنوده شد.

گمان برم که هرآینه این میلادِ شگفتِ باورِتان نمی‌شود. اگر باورِتان نیابیدی، پروایِ آن نکنمی؛ اما انسانِ درست‌کار، انسانِ بخرد، همواره باور کند آنچه او را [صد. ۲۹] گویند و اندر نِشسته‌ها یابد. ^{۱۹}*نه مگر سلیمان می‌گوید، امثال، ۱۴، اینچنس کِ دیت اُمئی دِرب^{۲۰} و جز آن؟^{۲۱} و قدیس پُل^{۲۲}، مکتوبِ نخست به کُنتی ۵۵، ۱۳، کزایتلی اُمئیا کِ دیت^{۲۳}؟ ازچه باورش نمی‌کنید؟ از آن‌که (گویید) دیدار نیفتد هرگز. من شما را گویم که درست

از همین رو بیايد که به ايمان استوار باورِ تان شود. چون سورُنيان^{۲۴} همی گویند که ايمانُ مر چیزهای بی هیچ نمود را برهان استی^{۲۵}.

آيا با قانونِ ما، ايمانِ ما، با خرد و کتابِ مقدسِ ما ناسازگارستی؟ من خود در کتاب‌های مقدس هیچ نبشته می‌نیابم که با این ناسازگار بود. اما اگر خواست خدا ایدون بودی، توانید گفت که کردنِ آن نتانستی؟ هان، خدا را، خردِ خویش هرگز بدین اندیشه‌های پوچ نتلنبارید. چه، بگویم شما را، هیچ چیز بر خدا نه ناشدنی است^{۲۶}؛ و اگر او خواستی، زنان زین‌پس کودکانِ خویش این چنین از گوش داشتندی:

نه مگر باکوس از رانِ ژوپتر بزاد^{۲۷}؟

نه مگر رُکُتایاد^{۲۸} از پاشنه‌ی مادرش به جهان آمد؟

نه مگر کرُکُموش^{۲۹} از دمپایی دایه‌ی خویش؟

نه مگر مینرو^{۳۰} از مغز و از راهِ گوشِ ژوپتر بزاد؟

^{۳۱}اما سرگشته‌تر و شگفتیده‌تر شویدی اگر هم اکنون همه‌ی فصلِ پلین را به شما بازنمایمی که از زایمان‌های شگفت و ناساز با طبیعت^{۳۲} در آن سخن گوید. و با این همه، من نه دروغ‌گویی به بی‌شرمیِ او ام. [صد. ۳۰] بخوانیدش اندر هفتمین کتابِ تاریخِ طبیعی وی، فصلِ ۳^{۳۳}؛ و زین‌باره دیگر مکوبید بر مُخ من.

یادداشت‌های فصل ۵

۱* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** حذف، افزودگی، ناهمسانی: از آغاز «من این درست کنم» (من این را اثبات کنم) تا آغاز «خدای کُناد که بیریش»، که در A و B هست، در E حذف، و به جای آن افزوده شد:

— بره‌دل ۱ (می‌گفت او) پرهانید خویشتن را زین یکی، بسازیم بهزودی باز هم یکی.
— آه. (گفت گارگامل) چه آسان است سخن گفتن شما مردان را. باشد، به امید خدا، زور می‌دهم، چون شما خوش دارید. اما خدای کُناد که بیریش ۲۰.

۱ - **بره‌دل** برابر «بُردل» و «مرغ‌دل».

۲ - گفته می‌شود که دلیل این حذف، پرهیز از تبلیغ انجیلی بوده که با گفتن انسان‌یاور ناسازگاری داشته است.

۲* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** ناهمسانی، و سپس حذف: این عبارت در چاپ یکم، ۱۵۳۴، چنین است:

— خداوند (رهایی‌بخش ماست) می‌گوید در انجیل یوحنا ۱۶،

که در E، ۱۵۴۲، چنان‌که در یادداشت پیشین نوشتیم، همراه با بخش‌های دیگر این پاراگراف‌ها حذف شد.

۳ - **یوحنا، ۱۶** یوحنا، ۱۶؛ مقصود آیه ۲۱ باب شانزدهی انجیل یوحنا است: «زن در حین زاییدن محزون می‌شود زیرا که ساعت او رسیده است ولیکن چون طفل را زایید آن زحمت را دیگر یاد نمی‌آورد به سبب خوشی از این‌که انسانی در جهان تولد یافت.» (ترجمه رسمی کتاب مقدس)

۴ - **قدیسه مارگُریت** قدیسه مارگُریت، Sainte Marguerite باکره‌ی شهید (سده‌ی چهارم میلادی) پستی‌بان زنان باردار شمرده می‌شد، و گمان می‌رفت که خواندن زندگی‌نامه‌ی اوزایمان را بر زنان آسان‌تر می‌کند. خرافه‌هایی از این دست، مورد پذیرش روحانیان سنت‌گرای کاتولیک بود و انجیل‌یاوران و اصلاح‌طلبان (پروتستان‌ها) این کارها را به ریش‌خند می‌گرفتند.

۵. خوب حالی تان نه خوب حالی تان نه؛ vous l'entendez bien (در متن)، ترجیع‌بند
ترانه‌ای تودگانه در روزگار رابله.

۶. بوزه و ای جوفت خیه بوزه و ای جوفت خیه، گیلکی، بژ است و یک جفت خایه، برابر
با رستم است و یک دست اسلحه. Sang de les cabres (در متن) ناسازی است به زبان
دُک (فرانسویِ جنوبی) که معنی سرراست آن «خونِ بڑها» است برای نگفتنِ «خونِ
خدا/مسیح».

۷. چار گاوِ جلو چار گاوِ جلو، quatre bœufz de davant (در متن) معنای
جسی دارد: یعنی اصلِ کار فرو بردنِ آهنِ قلبه‌ی خیش (نَره) در کشت‌زار بود، و حالا دیگر
گاوها خود خیش را خواهند کشید. طبیعت کارِ خود را خواهد کرد.

۸* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی سال ۱۵۳۵: آخ گفتن
۹. شصت‌سال پیش به آنجا آمده بود از بریزپای نزدیک سن ژنو شصت‌سال پیش به آنجا آمده
بود از بریزپای نزدیک سن ژنو؛ بریزپای Brizepaille روستایی در فرمانداری اندر Indre
در مرکز فرانسه؛ سن ژنو Saint-Genou بخشی در همان فرمانداری؛ این عبارت
اصطلاحی است در زبان لانگدُکی به معنای «هرزده‌ی شصت‌ساله»، البته سن و سال را، با
نگه‌داشتن عبارت، بسته به سن طرف تغییر می‌دهند.

۱۰. به دندان کیش آورد به دندان کیش آورد؛ اشاره به یک افسانه است: یک‌بار که سن
مارتن Saint Martin (سده‌ی چهارم م.) آیینِ عشاء ربّانی برگزار می‌کرد، شیطان پشت
سر او ایستاده در یادداشت‌برداری از پرچانگی‌های دو خالزنک کاغذ کم می‌آورد، و چون
خواست با فشار کاغذ را به دندان کیش آورد، سرش درفته به ستونی خورد.

۱۱. تَکمه‌های جُفت و زهدان تَکمه‌های جُفت و زهدان؛ les cotyledons de la
matrice (در متن). cotylédon (املا‌ی مدرنِ فرانسوی)، از یونانی κοτυληδών،
در گیاه‌شناسی به معنی لُپه‌های دانه است که برگ‌ها یا رویانِ برگ‌ساز لای آنهاست. در
آناتومی انسان، که موردِ متن ما است، به نرّمه‌های تَکمه‌گونه، همانند تَکمه‌قالبه‌ای، گفته
می‌شود که بیش‌ترش از توده‌های نرمِ پُرزدار است و جفتِ جین را به زهدان می‌پیوندند، و
شمار آنها کمابیش به صد می‌رسد.)

۱۲ - سیاه‌رگِ میان‌تُهی) سیاه‌رگِ میان‌تُهی، در متن *la vène creuse*، برابرِ لاتینِ *Vena Cava*.

۱۳ - پرده‌یِ دل) پرده‌یِ دل، *diaphragme* (در متن)، دیافراگم، حجابِ حاجِر.

۱۴ - از گوشِ همین سو به‌در آمد) از گوشِ همین سو به‌در آمد؛ رابه بخشی از توضیح‌های پزشکیِ خود را از ارسطو و بقراط گرفته است. طرز زاده شدنِ گارگاتوآ [گِران‌گاله] از افسانه‌یِ تودگانه‌یِ تولدِ مسیح می‌آید که بر اساس آن مریم به شنیدنِ سخنانِ جبرئیل فرزندش عیسی را از گوشِ باردار شد، و از همان راه نیز او را زاید. حتی لوئر در تفسیرِ بومسلا به عبریان (که خود ندیده ام و از مفسرانِ کتاب‌هایِ مرجعِ خودم ذکر می‌کنم) می‌نویسد: «تنها گوش‌ها اندام‌هایِ مسیحی اند»، چراکه مریم با پذیرفتنِ سخنانِ فرشته از «گوش» مسیح را باردار شد. مخاطبِ غیر مستقیمِ راوی در اینجا بنیادگرایانِ سوربن اند. رابه در این فصل هم چنین تعریفِ خود را از «ایمان» به دست می‌دهد که با تعریفِ سوربنی‌ها هم‌خوانی نداشت. برای سوربن، ایمان بنابر بومسلا به جوآنانه، ۱۱، ۱، در انجیل، تعریف می‌شد که می‌گوید «ایمان اعتماد بر چیزهای امید داشته شده است و برهانِ چیزهای نادیده»، حال آن‌که برای انسان‌باورانی همچون رابه و اراسم، که این نگرش را نمی‌پذیرفتند، «ایمان» پیش از هر چیز اعتمادِ مسیحیان به وعده‌هایِ خداوندی بود.

۱۵ - چون بزاد) چون بزاد؛ بنابر محاسبه‌هایی که کرده اند، گارگاتوآیِ نهمتن [گِران‌گاله‌یِ نهمتن] چهل روز پس از زادروزِ مسیح زاده می‌شود، و مادرش، گارگامل [گِران‌گولی] دختِ مده پورده‌ها، دُخِیِ خوشگی و خون‌بودنِ چهار روز پس از معراجِ مسیح می‌میرد.

۱۶ - نوآن) نوآن، برای *mies*، به معنای نرمه‌یِ نان، در زبانِ فرانسه آوایِ جیغ و گریه‌یِ نوزاد است. ترجمه کرده ام «نوآن» تا هم «نان» باشد و هم «اوآن» نوزادان در فارسی؛ در ضمن در نسخه‌یِ E تنها دو بار تکرار شده است.

۱۷ - شُرَب) شُرَب؛ تلفظِ خیالیِ من مترجم برای «شراب» در گویشِ نوزادان؛ نوآن و شُرَب، «نان و شراب»، تن و خونِ مسیح. اصطلاح *à boire* به معنی خواستنِ نوشیدنی و به‌ویژه شراب، از زبانِ گارگاتوآ [گِران‌گاله]، به محض زاده شدن، اشاره‌یِ شوخ‌طبعانه‌یِ رابه به داستانی است که هردوت (در تریپتوخد ۲، ۲) روایت می‌کند، و رابه آن را در کتابِ موم خود، فصل ۱۹، آورده است آنجا که بحث بر سرِ زبانِ طبیعی است. داستان از این قرار است

که پُسامتیک Psammetic، فرعونِ مصریان در سده‌ی هفتم پیش‌از میلاد، برای دانستن این‌که آیا زبانِ فریژی (زبانِ مردمانی که در بخشِ غربیِ ترکیه‌ی امروز می‌زیستند و از خانواده‌ی زبان‌هایِ هندواروپایی بود) کهن‌تر است یا مصری، دستور می‌دهد دو کودک را پس‌از زاده شدن به دور از جامعه‌ی انسانی بزرگ کنند. بچه‌ها دو ساله که می‌شوند، واژه‌ی *beclus* را به زبان می‌آورند که در زبانِ فریژی به معنایِ «نا» است. این‌چنین برای شاه ثابت می‌شود که زبانِ فریژی نخستین زبان است. رابطه که با چنین نگرشی یکسره مخالف است و زبان را حاصلِ آموزش و یادگیری می‌داند، با به کار بردنِ *à boire* به جایِ *mie*، که به معنایِ قسمتِ نرمِ «نان» است، گارگانتوا [گُران‌گاله] را به درخواستِ «شراب» وامی‌دارد.

۱۸ - *بُس و بیباروآ* بُس و بیباروآ؛ Beusse et Bibaroys هر دو مکان‌هایی در نزدیکی دوی‌نی‌یر، زادگاهِ رابطه، هستند، و یادآورِ فعلِ *boire* [بوآر، نوشیدن]، و صرفِ آن در گاسکویه.

۱۹* - *ناهمسلی‌های چاپ‌ها* حذف؛ زیرِ فشارِ سانسور، در چاپِ سال ۱۵۴۲، از «نه مگر سلیمان چین می‌گوید» تا «ایمان برهان استی مر چیزهای بی هیچ نمود را» حذف شد.

۲۰ - *اینچنس کردیت اُمّی وِربُ* اینچنس کردیت اُمّی وِربُ، Innocens credit omni verbo (به لاتین در متن)، «ساده‌دل (معصوم) هر سخنی باور کند». در ترجمه‌ی رسمیِ تورات، کتابِ اُمّیالِ سلیمانِ نبی، چهارده، ۱۴ آمده است: «مردِ جاهل هر سخن را باور می‌کند، اما مردِ زیرک در رفتارِ خود تأمل می‌نماید».

۲۱ - *نه مگر سلیمان چنین می‌گوید در آمشال*، ۱۴) نه مگر سلیمان چنین می‌گوید در اُمّال، ۱۴؛ نک. به یادداشتِ پیشین. در هر حال مقصودِ سلیمان در مجموع باورداشتِ مؤمنان به متن‌هایِ مقدّس است که فریضه‌ای دینی‌ست، نه به هر متنی. اما سوربنی‌ها طنز و شوخیِ رابطه را برنمی‌تابیدند.

۲۲ - *قدیس پُل* قدیس پُل، سن پُل saint paul از یارانِ مسیح.

۲۳ - *کاریتاس اُمّیا کردیت* کاریتاس اُمّیا کردیت Charitas omnia credit (به لاتین در متن)، «نیک‌خواهی هر چه را باور کند».

۲۴ - *سوربنیان* سوربنیان؛ Sorbonistes (در متن؛ سوربن Sorbonne را، که در زمان‌هایِ مدرن معروف‌ترین دانشگاهِ فرانسه است، یزدانشناسِ فرانسویِ روبر دو سوربن

Robert de Sorbon، اعتراف‌گیر شاه لویی نهم، در ۱۲۵۳ بنا نهاد و مرکز پژوهش‌های یزدان‌شناسی و فلسفه‌ی مسیحی بود. در دوره‌هایی، از جمله در دوران زندگانی رابله، سوربن از قدرت بسیار برخوردار بود و در سانسور و فشار آوردن بر اندیشمندان و نویسندگان و شاعران نقش فعال داشت، و با فتوای‌های خود جابجایی‌های بسیار کرده‌ها تن (از جمله از دوستان رابله) را به مرگ در میان شعله‌های آتش محکوم کرد. رابله اگر از پشتیبانی‌های شاه فرانسوای یکم و خواهر شاعر و نویسنده‌ی او مارگریت دو ناوار Marguerite de Navarre (۱۵۴۹ - ۱۴۹۲)، از بزرگ‌ترین حامیان هنرمندان در آن دوره، برخوردار نبود، چه بسا از سوی این «حوزه‌ی علمیه» به چنین مرگی محکوم می‌شد.

۲۵ - ایمان مر چیزهای بی هیچ نمود را برهان استی) ایمان مر چیزهای بی هیچ نمود را برهان استی؛ این‌گونه گزاره‌ها در گفتمان مذهبی و عرفانی فراوان است. هجویری (سده‌ی ۱۱ م.) می‌نویسد: «ایمان باور داشتن دل است بدان چه اندر غیب بر وی کشف کند.» (کشف المحجوب، به کوشش فریدون آسیایی عشقی رنجانی، ص. ۱۷۴)، و سروانتس (سده‌های ۱۶ و ۱۷ م.) در دن کیشوت (فصل چهارم): «اگر او را نشان‌تان دهم، چه سود ببرد که بر حقیقتی چنان آشکار گواهی دهید؟ مهم آن است که بی دیدن او باورش دارید، به زبان‌ش آورید، بر او گواهی دهید، به او سوگند خورید و پلس‌ش دارید».

۲۶ - هیچ چیز بر خدا نه ناشدنی است) هیچ چیز بر خدا نه ناشدنی است؛ نک. به انجیل یوحنا، یک، ۳۶، آنجا که جبرئیل برای مریم توضیح می‌دهد که روح‌القدس چه‌گونه بر او خواهد آمد و او باردارِ پسرِ خدا خواهد شد: «(زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست».

۲۷ - باکوس از ران ژوپتر زاد) باکوس از ران ژوپتر زاد؛ پس از مرگ سیمله، ژوپتر جبین شش ماهه‌ی او را از زهدانش بیرون کشید و او را در ران خود گذاشت، و باکوس سپس از او زاده شد. نک. به «یادداشت‌های پیش‌گفتار نگارنده»، «سیلن»، و «باکوس نیک».

۲۸ - رُکُتایاد) رُکُتایاد Rocquetaillade، افسانه‌ای به این نام ناشناخته است. شاید کنایه‌ی هزل‌آمیزی به ژان دو رُکُتایاد Jean de Roquetaillade (نیمه‌ی نخست سده‌ی چهاردهم م.) مؤلف کتاب اندر آخشیج پنجم باشد که گفته می‌شود نخستین کسی بوده که مفهوم «آخشیج پنجم» را واردِ کیمیاگری کرد.

۲۹ - کرکُموش) کرکُموش Crocquemouche احتمالاً شخصیتی از فرهنگ تودگانه که داستان‌ش ناشناخته است.

۳۰ - مینرو) Minerve در اسطوره‌های رومی زن خدای پیشه‌ها و پیشه‌وران، دختریست که سلاح‌پوش از مغز ژوپیتر زاده شد از پس ضربی تیری که وولکن Vulcain، خدای رومی آتش، برای زایمان به سر او زد.

۳۱* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی سال ۱۵۴۲: آدونیس از پوستی یک درخت مر؟ کاستر و پلوکس از پوست تخمی که لدا نهاده روی‌ش خوابیده بود.

۱ - آدونیس) Adonis، اسطوره‌ی یونانی سوری‌اصل، به روایت هزی بود Hésiode (شاعر یونانی سده‌ی هشتم-هفتم پ. م.)، پسر فینیکس Phoenix و آلفزیه Alphésibée است. اما آپولودر دمشقی Apollodore de Damas (معمار و نقاش سده‌ی دوم م.) او را پسر میرا Myrrha از پدر خودش سینیراس Cinyras می‌داند، و از زیبایی شگفت او می‌نویسد. میرا پدر خود را به‌نیرنگ اغوا می‌کند و با او می‌خوابد. وقتی پدر درمی‌یابد، قصد جان دخترش را می‌کند. میرا از خدایان کمک می‌خواهد، و آنها او را به درخت مر (myrrhe به فرانسه) مسخ می‌کنند که ده ماه بعد، آدونیس از ترک پوست آن زاده می‌شود.

۲ - کاستر و پلوکس) Castor et Polux؛ بنا بر روایت هومر، زئوس شبانه در پیکر قویی با لدا Leda هم‌خوابه می‌شود، و او تخمی می‌گذارد که از آن هلن و پلوکس به جهان می‌آیند، در حالی که از تخم او با شوهرش تیدار Tyndare شاه اسپارت، کاستر و کلیتمنستر زاده می‌شوند. رابله اینجا از روایتی استفاده می‌کند که بر اساس آن دو برادر از تخم یگانه‌ای زاده می‌شوند، در حالی که در کتاب پنجم او آنها از دو تخم جدا به جهان می‌آیند.

۳ - لدا Léda دخترِ تِستِیوس Thestios شاهِ ستاره، همسرِ

تیدار Tyndare شاهِ اسپارت، و مادرِ کلِیتمِنِسْتَر، هِلَن، فِبه،
کاستور، و پُلوکس.

۳۲ - زایمان‌هایِ شگفت و ناساز با طبیعت (زایمان‌هایِ شگفت و ناساز با طبیعت، از پلین

Pline در تاریخِ طبیعی *Histoire naturelle*، ۷، ۳، به‌ویژه برایِ زایمانِ فیل و مار.

۳۳ - تاریخِ طبیعیِ وی، فصلِ ۳) تاریخِ طبیعیِ وی، فصلِ ۳؛ رابله پیش‌تر، در پانتاگروئل،

فصلِ ۴، در موردِ زایمان‌هایِ شگفت‌انگیز، به این کتابِ پلین استناد کرده بود.

چه گونه نام بر گل گانتوآ نهاده آمد، و او چه گونه شراب را
هورت می کشیدی.

فصل ۶

گَرانگوزیه^۱ [گَران گَلوگاه] نیک‌مرد، نوشان و لاغان با دیگران، بشنود
آن شیون دِهشتناک را که پسرش اندرآیان به روشنائی این جهان انگيخته بود
آن‌گاه که غریوان درخواستی شراب، شراب، شراب، که او ازین باره بگفت:
— گَران داری تو ها^۱؛

بیفزایید گاله^۲. چون همگان این بشنیدند، گفتند که از همین‌رو، بر نمونه
و الگوی عبرانیان دیرین، به‌راستی وِرا نام گارگانتوآ [گَران‌گاله]^۳ باید کرد؛
چه، ایدون بود نخستین سخن پدرش به گاه زایش او. گَرانگوزیه [گَران گَلوگاه]
هم‌داستان شد، و مادرش را نیز بس خوش آمد. پس آرام کردن او را نوشیدنی‌ش
دادند فَت و فراوان^۴، و بردنش بر سر سَنگاب^۵، و آنجا تعمیدش دادند چنان‌که
آیین مسیحیان راستین است.

شیر دادن به‌هَنجارِ وی را نیز هفده هزار و نُصَد و سیزده گاو از پُتی و
برْمُن^۶ فرمودند، چون با آگاهی از کلانی آن‌چندان شیر که خوراک او را

بایسته بود، در سراسر آن سرزمین دایه‌ی درخور یافت می‌نشدی. هر چند که برخی از دانشوران [صد. ۳۱] سکات‌گرا^۷ گفته باشند که مادرش او را شیر می‌دادی و هر بار هزار و چهارصد و دو بُشکه و نُه چلیک شیر از پستان‌های خویش توانستی دوشیدی. چیزی که راست‌گونه نمی‌نماید.^۸ این گزاره^۹ از سوی سوربن آبروریزی و آسیب‌رسانِ گوشِ پرهیزگاران خوانده شده است و از دور بوی ناکِ بی‌دینی.

تا یک سال و ده ماه بدین روال بشد؛ پس آنگاه به سپارشِ پزشکان آغازیدند او را بیرون بردن. یکی گردونِ گاویِ نغز ساخته آمد آفرینه‌ی ژان دنیو^{۱۰}، و او را بدان اندر در این سو و آن سو گردش می‌دادندی شادناک و دیدارشِ خوش‌آیند بود چون که خوب‌چهر بود و او را خود کمابیش هژده چانه بود و بسیار کم و نگ زدی، اما دَم به ساعت می‌ریدی، چون که از سُرین به‌شگفتی بلغمی^{۱۱} بود، هم به سرشتِ نهادینِ خویش، هم به آنچه او را پیش آمدی از هورت کشیدنِ بسیارِ لهیده‌ی مهرگانی^{۱۲}. بی‌خود هم نبود که از آن هورت می‌کشیدی؛ چون اگر بودی که ترش‌روی، خشمگین، دل‌چرکین، یا خسته‌دل بودی، اگر پایِ کوبیدی، اگر گریستی، اگر فریاد کشیدی، او را نوشیدنی آورَدندی سرْدماغش کردند، و او همی ناگاه آرام و شادان ماندی. یکی از پرستارانِش مرا گفت^{۱۳} که او چندان مُسته‌ی این کار خورده بود که تنها به صدایِ سِو و تُنگ بی‌خویشتن می‌ماندی، انگاری خودِ شادکامی‌هایِ بهشت چشیدی. به‌گونه‌ای که آنان [صد. ۳۲]، آگاه ازین سرشتِ ایزدی، شادمان کردنش را در بامدادان، جام‌ها در جلوی او گرفته با کارد همی به آواز درآورَدندی^{۱۴}، یا تُنگ‌ها با سِر آنها و بُلبله‌ها با درِ آنها، و

اوِ پِدانِ آوا شاد همی شدی، خیز همی کردی و خویشتن را با جنباندنِ آرامِ سر
تاب همی دادی، ضرب گیران به انگشتان و شیپور زنان از کون.

یادداشت‌های فصل ۶

۱. **گَران داری تو ها** (que grant tu as، سراسست: «عجب/چه گنده داری تو»، تلویحاً «گلو»، «دهان». «گَران» به پهلوی به معنی «بزرگ»، و «گاله» در گفت‌وگوی فارسی به معنی «دهن بزرگ» است. «گال» هم، بُن فعل «گالیدن» به معنی «فریاد بلند برآوردن»، «فریاد» معنی می‌دهد که در رابطه با «گلو» و «دهان» است.

۲. **بیفزاید گاله** (supple le gousier، یعنی به عبارت «گَران داری تو ها» واژه‌ی «گاله» را هم بیفزاید تا معنی جمله روشن شود: گَران داری گاله تو ها؛ گاله‌ی بزرگ داری ها.

۳. **گارگانتوا** (گَران گاله)، با گارگانتوآی تَهْمَن (گَران گاله‌ی تَهْمَن)، پسرِ گارگامل (گَران گولی)، و شاه گَران گوزیه (گَران گلوگاه)، پس از گذراندن دوره‌های آموزشی، فرهیخته‌ای بی‌همتا و سپاهی‌ای شکست‌ناپذیر می‌شود. نام او به احتمال زیاد ریشه‌ای اسپانیایی و لاتگدُکی دارد، و از گارگانتا Garganta به معنی «گلو» گرفته شده است. در رُمان، چنان‌که در دو یادداشت پیشین آورده ام، رابطه آن را به طنز بر ساخته از **que grant tu as** «گنده داری تو ها»، به معنای ضمنی گاله، وانمود می‌کند. نام گرفتن برخی از شخصیت‌های توراتی به همین شیوه بوده است. نمونه، نام «یعقوب»، پسر اسحق و رفقه، به معنی «پسین آینده» است چون‌که پس از برادرِ دوقلوی خود «عیص» زاده شد. در رویدادهای بزرگ و زندگی‌نیلین آمده است: «پس او را گارگانتوا نامید (که فعلی یونانی است) به معنای "چه پسر خوشگلی داری"». در هر حال، احتمال داده می‌شود که این شخصیت و نام او در فرهنگ تودگانه‌ی سده‌های میانه وجود داشته است. در ضمن، در دفترهای حساب‌رسی تحصیل‌دارِ اسقفِ شهرِ لیموژ Limoges (کمایش در جنوب غربی فرانسه)، در سال ۱۴۷۰ م، از کسی به نام گارگانتوا یاد شده است.

۴. **فَتّ و فراوان** (فَتّ و فراوان، à tyrelarigot، به املائی فرانسه‌ی میانه، -à tire larigot) به املائی فرانسه‌ی مدرن، ترجیح‌بند یک ترانه‌ی تودگانه بود.

۵. **سَنگاب** *fonts*، *fonts baptismaux* یا *cuve baptisemale* (نام‌های کامل رایج)، «سَنگابِ غسلِ تعمید» یا «سَنگابِ معمولیه»، شبیه سَنگاب‌های برخی از مسجدهای ایران (مثلاً مسجد شاه اصفهان) که همچون جامِ بزرگ پایه‌دار است، یا همچون حوضچه‌ای کوچک ساخته در زمین، در کلیساها که مسیحیان آب آن را «متبرک» می‌دانند و با پاشیدن آن بر نوزادان، یا غسل دادن‌شان در آن آب، به آنها «غسلِ تعمید» می‌دهند که بخشی از آیین ورودِ دینِ مسیحی است. این واژه از ریشه‌ی لاتین *font* است و *fontaine*، چشمه، نیز از همین ریشه.

۶. **پُتی و برُمُن** *Pautille* یا پوتی *Pontille* از روستاهای نزدیکِ شینن است، و برُمُن *Brehemond* یا *Bréhémont* روستایی با سبزه‌زارها در اُزی لو ریدو *Azay-le-Rideau* در مرکز فرانسه.

۷. **سُکات‌گرا** (سُکات‌گرا، طرفدارانِ دانس سُکات *Duns Scot* (۱۳۰۸ - ۱۲۶۶) یزدان‌شناسِ اسکاتلندی که رابله او را اینجا و در باشاگروئیل همچون نمادِ سیاهی‌های اسکولاستیک به ریش‌خند می‌گیرد. هم‌چنین نک. به کتیب به یادداشت‌های فصل ۱۲، «ژان اسکاتلندی».

*۸. **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** حذف در ۱۵۴۲؛ رابله «سورین» را در چاپ ۱۵۴۲ به سبب سانسور حذف کرده با «گفته شد» جایگزین‌ش کرد.

*۹. **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** افزودگی سال ۱۵۴۲: پستانانه ۱.

۱. **پستانانه** را ساخته ام برای *mammellement*، قیدی

که رابله خود از اسم *mamelle* به معنی پستان ساخته است. پستاناً.

۱۰. **ژان دنیو** ژان دنیو، *lean Denyau* (در متن) نامی رایج در شینن، شاید پیشه‌وری که رابله می‌شناخت.

۱۱. **بَلغمی** بَلغمی، *phlegmaticque* (در متن) رینو. در فصل ۲۱ گفته خواهد شد که گارگاتوآ [گران‌گاله]، «طبعاً بَلغمی» است. آمبرواز پاره *Ambroise Paré* (۱۵۹۰-۱۵۰۹) جراحِ فرانسوی در کتابِ مدخلی ب. جراحی (۱۵۷۹) می‌نویسد که بَلغمی‌ها

«کُنْدَهِن وِ بی‌ادب و ابله اند؛ سخت تبیل اند و خوابِ عمیق دارند. دُیله‌یِ بسیار استغراغ می‌کنند... و غالباً آبِ دهنِ بسیار تُف می‌کنند... سیری‌ناپذیر اند...».

۱۲ - **لهیده‌یِ مِه‌رگانی** (لهیده‌یِ مِه‌رگانی، purée septembrale (در متن) لهیده‌یِ انگورِ ماهِ سپتامبر برایِ ساختنِ شراب؛ شراب.

۱۳* - **ناهمسانی‌هایِ چاپ‌ها** (افزودگیِ سالِ ۱۵۴۲: سوگند خوران به ایمانِ خود.

۱۴ - **همی به آواز درآوردندی** (همی به آواز درآوردندی؛ به آواز درآوردنِ جام و تُنگ و ابزارهایِ دیگر برایِ شادیِ نوزادان در سده‌یِ پانزدهم نیز رایج بود.

چه گر نه گز گانتو آ را جامه درپوشاندند.

فصل ۷

چون بدین زاد^۱ بود، پدرش بفرمود تا او را جامگان از تبار جامه‌ی^۲ وی می‌کنند، و آن سپید و آبی بود. پس برین کار شدند و برگزارده آمد، بریده و دوخته، آن سان که پسند روز بود.

از دفتر دستک‌های کُهن^۳، که در دیوانِ آمارِ مُنسرو^۴ هستند، دریابم که او را جامه بدین گونه درپوشاندند که در زیر آید:

پیراهنِ او را نه صد گز^۵ پارچه‌ی شاتلرو^۶ گزیده شد، و دویست گز خشتچه‌های^۷ چارگوش‌گونه، نهادن در زیر بغل‌ها را؛ و نه چین‌دار^۸ بود، چون چینِ پیراهن بر ساخته نیامد مگر از آن زمان که زنانِ دوزنده را سرِ سوزن بشکست و آنان آغازیدند به کون^۹ کار کردن.

نیم‌تنه‌ی^{۱۰} او را هشت صد و سیزده گز پرنیانِ سپید گزیده شد و [ص. ۳۳] جامه‌بندها^{۱۱} را هزار و پانصد و نه و نیم پوستِ سگ^{۱۲}. آن‌گاه کسانِ آغازیدند شلوار^{۱۳} بر نیم‌تنه بستن، و نه نیم‌تنه بر شلوار، چون با سرشتِ جهان

ناسازگار بود، ^{۱۴*} همان‌گونه که اَلْکَم ^{۱۵} فراخ بنموده است اندر مَثَرَحِ
بِضَاحَاتِ ^{۱۶} استاد والائْتِبَانِ ^{۱۷}.

شلوارِ او را هزار و صد و پنج گَز و یک سِیمُ کُرکِ سپید گزیده شد، و
بُرَشُ همسانِ ستون‌های خیاره‌دار بدادند ^{۱۸}، و شکاف‌دار از پشت، تا او را کمر
گرمناک نگردد ^{۱۹}؛ و از میانِ چاک‌خوردگی‌ها، چندان که بایسته بود، پرنیانِ
آبی پُفیدی؛ و بدانید که او را پایان بس زیبا و سخت درخورد پیکر بود.

نَره‌پوش ^{۲۰} را شانزده گَز و یک چارک ^{۲۱} از همان پارچه گزیده شد، و
آن را ریخت همچون شمعکِ کمائی بود، ملوسانه به دو زُلْفین ^{۲۲} زرین زیبا
بسته، که دو سگکِ مینا نگاهش داشتندی و به هر یک اندر زُمُرْدی دَرَنشانده
چند نارنجی. چه (همان‌گونه که اُرفه ^{۲۳} اندر جَسْتِ سَنگ‌ها ^{۲۴}، و پُلین ^{۲۵} اندر
کتابِ دَیْسین می‌گویند ^{۲۶}) زُمُرْد را سودبخشی بُرکُننی اندامِ زادآوری و
توان‌بخشی به آن بود. درزِ ورق‌نبیدگی نَره‌پوش را درازا چند یکی دَسْتَوَار ^{۲۷}
بود، ریش‌ریش همانندِ شلوار، با پرنیانِ آبی و چنان‌که گفته آمد پُفیده. اما به
دیدنِ لبه‌های قلاب‌دوزیِ زیبایِ آن و نقش‌هایِ دلپذیرِ زربفت، [ص. ۳۴]
دَرَنشانده به الماس‌هایِ ناب، یاقوت‌هایِ ناب، فیروزه‌هایِ ناب، زُمُردهایِ ناب،
و مرواریدهایِ درشتِ ایرانی ^{۲۸}، بی‌گمان شما آن را با یکی شاخِ فراوانی ^{۲۹}
زیبا سنجیدیدی، از همان‌ها که بر بناهایِ باستانی بینید و از همان‌گونه که رَا ^{۳۰}
به دو پری‌زاد، اَدْرَاسْتَه آ و ایدا، دایگانِ ژوپِتر ^{۳۱} بداد. همیشه شاداب و پُرآب
و تَرآونده، همیشه سرسبز، همیشه شکوفان، همیشه بارآور، پُر شیر و پُر گُل
و پُر میوه، سرشار از همه‌ی شیرین‌کامی‌ها. گواهی بر خدا دهمی اگر ^{۳۲} دیدن‌ش
دلپذیر نبوده بودی. اما شما را گزارشِی از آن بخواهم آورَدنِ فراخ‌تر در کتابی
که اندر جِه نَبُویِ هانِشته‌ام. نیز آگاه‌تان گردانم که آن نَره‌پوش اگر چه نیک

دراز و نیک گشاد بود و اندرون آن گرچه سخت پُروپیمان و سخت پُربار و بُنه، به هیچ روی به برگه‌ی ریاکارانه‌ی نَره‌پوش‌های انبوهی از زن‌بارگان نمانستی که زیان بزرگِ زنان را مگر از باد انباشته نی‌اند.

کفش‌ها را چهارصد و شش‌گَزِ مخملِ زرشکی گُزیده شد، و سخت ملوسانه بُرش‌شان دادند ^{۳۳*} همچو ریشِ خرچنگ. تخت‌شان را هزار و صد پوستِ گاوِ قهوه‌ای در کار کردند بُریده همچون دُنبِ ماهی‌روغن ^{۳۴}.

قَبای ^{۳۵} او را هزار و هشت‌صد گَز از مخملِ آبی به رنگ‌دانه‌ی تابان گُزیده شد، لبه‌ها گُل‌دوزی به تاک‌های زیبای رَز و میان به سَبوی‌های سیمین، [ص. ۳۵] درهم بافته به زُلَین‌های زَر با مرواریدهای فراوان؛ و از آن این می‌خواستند که او سبُپرداز ^{۳۶} نیکوی زمانه‌ی خویش شود.

کمر بندش از سی‌صد گَز و نیم کورچشمه‌ی بهرامه بود، نیم سپید و نیم آبی. ^{۳۷*}

شمشیرش از والانس ^{۳۸} نبود، نه خنجرش از ساراگُس ^{۳۹}؛ چون پدرش بیزار بود از همه‌ی این بزرگ‌زادگان همیشه‌مستِ خوکِ بدکیش همچو شیطانان ^{۴۰}؛ بلکه شمشیرِ چوبی‌زیبا داشت و خنجر از چرمِ دِباغی، رنگین و زرین همان‌گونه که هرکس را آرزوی آن بود.

انباشش، که والا‌جاه پراگنتال ^{۴۱} فرمان‌دارِ لیبی او را داد، از خایه‌ی یکی پیل ^{۴۲} درست شد.

بالا‌پوش او را نه‌هزار و شش‌صد گَز و کم از دوسیم گَزِ مخملِ آبی همانند بالا گُزیده شد، همه سوزنی‌اُریب‌گونه زردوخت که بسته به سوک دید ^{۴۳} رنگی نام‌ناگرفته از آن دمیدی همچون که بر گردنِ قمری بینید، و بینندگان را چشمان به‌شگفتی شادان کردی.

کلاه او را سی صد و دو گز و یک چارک از مخملِ سپید گزیده شد و آن را ریخت پهن و گرد بود به گنجای سر؛ زیرا پدرش می گفتی که این کلاه های به سبک مغربی، که همانند چانه ای خمیر خشکیده ساخته آیند، شود که روزی بر کله های تراشیده ی آنان بلایی آرند.

همچون جقه ی کلاه خویش را [ص. ۳۶] یکی پر آبی بزرگ زیبا داشت، برکنده از ماهی خواری از سرزمین گُرگان جنگلی^{۴۴}، که ملوسانه بر گوش راست او می خمید.

همچون نشان کلاه^{۴۵} خویش را بر گرده ی زر، سنگ آن شصت و هشت مارک^{۴۶}، و هماهنگ با آن یکی نگاره ی مینا داشت، پیکر انسانی دوسر^{۴۷} بر آن برنگاشته، هریک روی کرده به دیگری، چهار دست و چهار پا و دو کون، چنان که می گوید افلاطون اندر بزج که مردم به آغاز افسانه ی خود آن گونه بوده بود، و بر گرد آنجا نبشته به حرف های یونانی

Η ΑΓΑΠΗ ΟΥ ΖΗΤΕΙ

ΤΑ ΕΑΥΤΗΣ.^{۴۸}

آویزه ی گردن را یکی زنجیر زر داشت، سنگ آن بیست و پنج هزار و شصت و سه مارک^{۴۹}، ساخته به ریخت دانه های بزرگ و در میان یشم های بزرگ سبز درنشانده، کنده و تراشیده به ریخت اژدها، همه دربر گرفته ی پرتوها و اخگرها آن گون که شهریار نسیپس^{۵۰} در گذشته بر گردن کردی؛ و تا گودی بالای شکم فرو افتادی و او در سراسر زندگی بهره ی آن بردی چنان که پزشکان یونانی^{۵۱} دانند.

دست‌کیش‌های او را شانزده پوستِ بچه‌جن^{۵۲}، و لبه‌دوزی‌شان را سه پوستِ گُرگ‌مردم^{۵۳} در کار کردند که به رهنمودِ کبالان^{۵۴} سنِ لوآن^{۵۵} مر او را بدین کالاها ساخته آمدند.

[ص. ۳۷] او را همچون انگشتی‌ها (که زنده نگاه‌داشتنِ نشانه‌ی باستانیِ بزرگ‌زادگی^{۵۶} را پدرش خواستی تا او در دست‌کند) یا قوتی سرخ به انگشتِ نشانه‌ی دستِ چپ بود چند تخمِ شترمرغی، سختِ ملوسانه در زرِ ناب درنشانده. به انگشتِ انگشتیِ همین دست، انگشتی داشت ساخته از چهار فلزِ هم‌نشسته به شگفت‌ترین گونه که هرگز هیچ دیده ندیده بود، بی‌از آن که پولاد له کند زر، بی‌از آن که سیم تباه کند مس. همه به دستِ ناخدا شپویی^{۵۷} و کارگزارِ نیکِ او الکُفرباس^{۵۸} ساخته شد. در انگشتِ انگشتیِ دستِ راست، یکی انگشتِ ماریچ‌گونه داشت، بهرامنِ نابِ درنشانده، با الماسی تیزنک و زُمردی از فیزن^{۵۹}، به بهایِ ارزیابی‌ناپذیر. چون هانس کارول^{۶۰}، گوهرتراشِ بزرگِ شاهِ ملند^{۶۱}، آنها را به بهایِ شصت و نه هزار هزار و هشت‌صد و نود و چهار هزار و هژده گوسپندِ بلندپشم^{۶۲} ارزیابی می‌کردی؛ هم‌چندان ارزیابی‌ش می‌کردندی بانک‌دارانِ آکسبورگ^{۶۳}.

یادداشت‌های فصل ۷

- ۱ - **بدین زاد** (بدین زاد، یعنی به همان سن یک سال و ده ماه فصل ششم).
- ۲ - **تبارجامه** (تبارجامه؛ «تبارجامه» را ساخته ام برای *livrée* (در متن) که معمولاً ترجمه می‌شود «لباس مخصوص»، «لباس مستخدم»، «اونیفورم»، و... که می‌توانند در موردهایی مناسب باشند. اما اینجا به معنی «لباس ویژه‌ی یک خاندان» است، به رنگ‌های پرچم و بیرق ویژه‌ی همان خاندان، که برای اعضا و نزدیکان و کارگزاران آن خاندان به شکل‌های گوناگونی که درجه و مرتبه‌ی آنها را نشان دهد، دوخته می‌شد. این لباس‌ها، همانند پرچم، نشان بیرونی تعلق به آن خاندان بزرگ بود.
- ۳ - **دفتردستک‌های کهن** (دفتردستک‌های کهن، *anciennes pantarches* (در متن). واژه‌ی *pantarche*، که رابله به کار برده است، در واقع تحریف‌شده‌ی واژه‌ی *pancharte* (املا‌ی فرانسه‌ی میانه، از واژه‌ی لاتین *pancharta*، املا‌ی مدرن *pancarte*) است که در فرانسه‌ی میانه به معنی «سند»، «قباله»، و «سند بایگانی»، و مجازاً به معنی «بایگانی» و «مخزن اسرار» است. *pancarte* در فرانسه‌ی مدرن یعنی «اعلان» و «پلاکارد».
- ۴ - **مُنسُرو**، مَنسُرو، *Montsoreau* شهر کوچکی نزدیک شینن، منطقه‌ی زادگاه رابله، که هرگز دیوان محاسبات نداشت.
- ۵ - **گُز**، گُز، *aune* (در متن)، *aune* (املا‌ی مدرن)، واحد اندازه‌گیری طول برابر با ۱۱۸ سانتی‌متر. هر «گُز» رسماً برابر با یک متر، یا بسته به مکان ۱۰۴ تا ۱۱۰ سانتی‌متر بود. پس اختلاف چندان زیاد نیست و به من امکان می‌دهد که بدون تبدیل «آن» به «گُز» عددهای رابله را دقیقاً نگه دارم. «آن» در ۱۸۴۰ کنار گذاشته شد.
- ۶ - **شاتلرو**، شاتلرو، *Chasteleraud* یا با املا‌ی امروزی *Châtelleraut* از شهرهای شهرستان وین *Vienne*، در جنوب شرقی فرانسه، که پارچه‌های کتف‌بافت آن معروف بود.

۷ - **خِشْتِجِه** (خِشْتِجِه) خِشْتِجِه، در زبانِ فارسیِ پارچه‌ی چهارگوشی‌ست که در زیرِ بغلِ جامه دوزند (لغت‌نامه، دهخدا). اینجا آن را برابرِ **gousset, coussons** آورده‌ام که گونه‌ی پُف‌کرده‌ی آن است و زیرِ بغلِ پیراهن می‌گذاشتند.

۸ - **چین‌دار** (چین‌دار)، پیراهنِ چین‌دار **chemise francée** در زمانِ فرانسوآیِ یکم پسندِ روز بود. چین‌دار با پلیسه **plissé** یا پلی‌دار یکی نیست. برایِ پلیسه پارچه را کاملاً تا می‌داده‌اند.

۹ - **به کون** (به کون)؛ البته مقصود از کون تهِ سوزن است که اصطلاحِ رایجِ زمانه‌ی رابله بود. اما شوخیِ رابله به آن سبب است که زنانِ دوزنده به عشوه‌فروشی معروف بودند؛ افزون‌بر این، پیراهنِ مردانه‌ی چین‌دار در زمانِ فرانسوآیِ یکم پسندِ روز بود.

۱۰ - **نیم‌تنه** (نیم‌تنه)، **pourpoint** قسمتی از جامه‌ی مردانه، از سده‌های میانه تا رنسانس، همانند کُت و حلیقه، یعنی گاهی با آستین و گاهی بی‌آستین، که تنه را تا زیرِ کمر می‌پوشانید و با جامه‌بند (نک) به یادداشتِ بعدی به شلوار وصل می‌شد.

۱۱ - **جامه‌بند** (جامه‌بند)؛ ساخته‌ام برایِ **agueillette** (در متن)، **aiguillette** (فرانسوی مدرن)، در اصل به معنی «سوزنِ کوچک»، تکه‌هایی فلزی‌ست که دو سرِ یک بند را با آن می‌پوشانند، مثلِ بندِ کفش. این بندها در سده‌های میانه و سده‌ی شانزدهم پارچه‌ای یا بافته بود و قسمت‌هایِ گوناگونِ جامه‌ها را، چه زنانه چه مردانه، با آنها به هم می‌پیوستند. این چین، مثلاً برایِ شست‌وشو، تنها همان تکه را از لباس جدا می‌کردند و می‌شستند. این بندها وقتی که در معرضِ دید قرار داشت، کارکردِ تزئینی می‌یافت و رویِ آنها کار می‌شد. **aiguillette** را معمولاً «واکسیل‌بند» ترجمه می‌کنند (نک). به **فِهَنگِ مَعَصِرِ فَرَنسَه - فِلَامِیِ مُحَمَّدِرِضَا** پارسایار) که به این معنی در لباسِ نظامیان کاربرد دارد و بر دوش و دورِ سینه می‌آویزند. اما اینجا قسمتی از لباسِ همگان در آن دوره بود. به عنوانِ نمونه، در پایینِ نیم‌تنه و بالایِ شلوار بندهایی می‌دوختند و پس‌از پوشیدنِ آنها هر بندی را با بندِ برابرِ آن گره می‌زدند، یا با سگ می‌بستند، و این چینِ نیم‌تنه و شلوار را به هم می‌پیوستند. این بندها در واقع به‌نوعی کارِ کمر‌بند را نیز می‌کردند و شلوار را نگه می‌داشتند، اما در بخش‌هایِ دیگرِ لباس‌ها مثلِ آستین هم استفاده می‌شد.

۱۲ - **پوستِ سگ** (پوستِ سگ) پوستِ سگ، بندهایِ نیکو از پوستِ سگ ساخته می‌شد.

۱۳ - شلوار) شلوار، *chausses* (در متن) پوشاکِ مردانه، اغلب از پارچای کِشِیاف، که از سده‌های میانه تا سده‌ی هفدهم پوشیده می‌شد و دو تکه بود: *haut-de-chausses* (بالا-شلوار، تا زیر زانو مثلِ تَبانِ ورزشکارانِ باستانیِ ما)، و *bas-de-chausses* (پایین-شلوار، مثلِ ساق‌بند و پاتاوه یا جورابِ ساق‌بلند تا زیر زانو). شوخیِ جنسیِ رابله در این عبارت روشن است که شلوار را به نیم‌تنه وصل می‌کند، نه نیم‌تنه را بر شلوار.

۱۴* - *ناهمسلی‌های چاپ‌ها*) افزودگیِ سالِ ۱۵۳۵: همیِ جمله‌ای که می‌آید و به پاراگراف پایان می‌دهد.

۱۵ - *اُلْکَم، اُلْکَم*؛ Olkam (در متن)؛ مقصود گیوم اُکامی *Guillaume d'Ockham* (به فرانسه)، ویلیام اُکهمی *William of Ockham* (به انگلیسی)، یزدان‌شناس و روحانی انگلیسی (۱۳۴۷ - ۱۲۸۵)، زاده در روستای اُکهم *Ockham* در چپل کیلومتریِ لندن، از فقه‌یِ فرنسیسکن، رقیبِ دان اسکات *Duns Scot*. رابله هر دو را به ریش‌خند می‌گیرد (نک. به یادداشت‌های فصل ۷، Olcam).

۱۶ - *ایضاحیات، ایضاحیات*، *Exponibiles* (در متن) *Exponibilia* (به لاتین)، مبحثی در منطقِ قرونِ وسطایی. ایضاحی‌ها؛ در منطق، نیازمندِ توضیحِ بیش‌تر، به‌ویژه در موردِ یک گزاره.

۱۷ - *والاُتَبانی، والاُتَبانی*، *Haultechaussade* (در متن، همچون اسمِ خاص) فیلسوفی ساخه‌ی تحلیلیِ رابله.

۱۸ - *بُرْشِ همسانِ ستون‌هایِ خیاره‌دار بدادند*) بُرشِ همسانِ ستون‌هایِ خیاره‌دار بدادند: در آن دوره برایِ شلوار آستر می‌دوختند؛ چاک‌هایی در پارچِیِ شلوار ایجاد می‌کردند، و مقداری از آستر را از آن چاک‌ها گذرانده برایِ تزئینِ پُف می‌دادند.

۱۹ - *تا او را کمرِ گرمناک نگردد*) تا او را کمرِ گرمناک نگردد؛ معنایِ جنسی می‌دهد. یعنی شهوتی نشود.

۲۰ - *نَرَه‌پوش، نَرَه‌پوش*؛ «نَرَه‌پوش» را برایِ «براگِت» *braguette* (در متن) ساخه ام که در فرانسه‌ی امروز به «زیپ» و چاکِ جلویِ شلوار گفته می‌شود، ولی در سده‌هایِ پانزدهم و شانزدهم جیب‌مانندی بود که چاکِ شلوار را می‌پوشانند. پارچایِ تقریباً مثلثیِ شکل که گوشه‌هایِ آن با دکمه یا بند به شلوار بسته می‌شد، و فراحورِ طبقه‌یِ اجماعی، می‌شد که

تزیین شده و کار شده باشد. در گلا گلا ۳۵، ژان، سرکرده‌ی بسیج روستایی، از «تره‌پوش» خود یک کتاب دعا در می‌آورد.

۲۱ - چارک) چارک، برابر است با یک چهارم گز، که یعنی تقویم ۲۶ ساتی متر.

۲۲ - زلفین) زلفین؛ «زلفین»، که به معنی «حلقه»ی در و صندوق است، در متن این ترجمه به معنای عام «حلقه» آمده است.

۲۳ - اُرفه) اُرفه، Orphée (به یونانی اُرفئوس Orpheus) شاعر و نوازنده و رامشگرِ اسطوره‌های یونانی، پسرِ موزِ کالی‌پُپ Calliope از اُگِر Cēagre شاه‌تراس (تراکیه، میان ترکیه و یونان امروز). او از آپولون Apollon چگی هدیه گرفت با هفت تار که خود نیز دو تار بر آن افزود تا با شمارِ موزهای هنر و فرهنگ یکی باشد، و با نواختنِش مردم‌آفسایی و جانورآفسایی می‌کرد. اُرفه عاشقِ اُریدیس Eurydice بود که در فرار از دستِ اُریسته‌ی Aristée‌ی متجاوز، ماری گزیش و او مُرد. اُرفه به جست‌وجوی او به «جهانِ مردگان» می‌رود، و با نواختنِ چگ می‌کوشد تا خدا و زنِ خدای آن جهان (هادِس Hades و پِرسِفون perséphone) را نرم کند، و بازگشتِ اُریدیس را به «جهانِ زندگان» بپذیرند. شرطِ آنها این است که تا هر دوی آنها از دوزخ بیرون نرفته اند، اُرفه برنگردد که به اُریدیس نگاه کند. اما زمانِ بیرون شدن، اُرفه که گمان می‌کرد دیگر از «جهانِ مردگان» بیرون رفته اند، نگرانِ این که آیا اُریدیس در پی او می‌آید، به پشتِ خود نگاه می‌کند در حالی که او هنوز یک پایِش در «جهانِ مردگان» بود. این چنین، اُریدیس باز می‌میرد، و اُرفه محبوبِش را باز از دست می‌دهد. از آن پس، نوا و آوایِ اندوهناکِ اُرفه زنانِ تراس (تراکیه) را سخت غم‌زده می‌کند، و عشقِ آن عاشقان چنان رشکی در آنها پدید می‌آورد که او را می‌کشند و این چنین اُرفه به اُریدیس می‌پیوندد. اما نوایِ ساز و آوایِ شعرِ اُرفه همواره در «جهانِ زندگان» شنیده می‌شود. از اُرفه روایت‌های بسیارِ دیگر هست. به‌ویژه در باره‌ی اسراری که او از دنیایِ مردگان به دست آورده بود، و نیز عشقِ او به کودکان که از همین‌رو گاهی همچون پدیدآورنده‌ی بچه‌بازی یا لواط [پدِراستی pédérastie] از او یاد می‌شود.

۲۴ - جُستارِ سنگ‌ها) جُستارِ سنگ‌ها، لِبِر دُ لاپیدِوبِی libro de lapidibus (به لاتین در متن)، یا زِ سَلَلِی الحَجَر، کتابِ منسوب به اُرفه (تک. به یادداشتِ پیشین، «اُرفه»)، چنین ویژگی‌ای برای زُمرّد در آن نیامده است.

۲۵ - پُلین) پُلین، نک. به یادداشت‌های فصل سوم، «پُلین».

۲۶ - کتاب واپسین) کتاب واپسین، یُبِرُ اُلْثِمُ *libro ultimò* (به لاتین در متن)، که مقصود کتاب تاریخ جیبی است، و چین ویژگی‌ای به زمره نسبت نمی‌دهد که در عبارت بعدی آمده است، بلکه گویا منبع‌هایی هستند که درست عکس آن را می‌گویند.

۲۷ - دَسْتَوار) دَسْتَوار، *canne* (در متن)، به معنی «چوب‌دست» و «عصا»، واحد اندازه‌گیری درازا هم بود در جنوب فرانسه و ایتالیا، بسته به منطقه بین یک‌ونیم تا سه متر.

۲۸ - مرواریدهای درشت ایرانی) مرواریدهای دشت ایرانی، *unions Persicques* (در متن)، مقصود مرواریدهای خلیج فارس است.

۲۹ - شاخ فراوانی) شاخ فراوانی، *corne d'abondance* (در متن) شاخ بارآوری؛ در اسطوره‌های یونانی-رومی شاخ اَمَالْتِه *Amalthée* است، بُز شیرده زئوس/ ژوپیتر که او آن را هنگام بازی شکست و سپس به دایه‌های او داده شد، و ویژگی‌اش این بود که همواره از میوه‌ها و خوراکی‌ها پر بود. نک. به یادداشت‌های بعدی. تکرارهای رابه نیز خود همین «فراوانی» را می‌رساند.

۳۰ - رَا، رَا) *Rhea* خدای باروری در اسطوره‌های یونانی، دختر اورانوس *Ouranos* (آسمان) و گائیا *Gaïa* (زمین)، و مادر خدایان از جمله زئوس *Zeus* شمرده می‌شود که خود خدای خدایان است. رَا فرزند خود را از پدر او ساتورن *Saturne* ربود و به دو پری‌زاد پادشده در متن سپرد. نک. به یادداشت بعدی.

۳۱ - اَدْرَاستَه‌آ و اَیْدَا، دایگان ژوپیتر) اَدْرَاستَه‌آ و اَیْدَا، *Adrastea, & Ida nourrices* (در متن) دو پری‌زاد *nymphe* در اسطوره‌های یونان اند که با هم خواهر اند، و از سوی رَا *Rhèa* به شیر دادن زئوس *Zeus* گماشته می‌شوند. اَدْرَاستَه‌آ و اَیْدَا با شیر بُزی به نام اَمَالْتِه *Amalthée* است که به او خوراک می‌دهند. زئوس روزی هنگام بازی شاخی از آن بُز را شکست، اما پس از آن‌که این توان را به آن بخشید که همواره پر از میوه‌ها و نوشیدنی‌ها باشد، آن را به دایه‌های خود بخشید. این، همان «شاخ فراوانی» است که رابه به وجود تصویر و مجسمه‌ی آن در بناهای باستانی اشاره می‌کند، که شاید هم از خاطرات سفرهای خود او به رُم بوده باشد. نک. به چند یادداشت بالاتر، «شاخ فراوانی» و «رَا».

۳۲ - **گواهی بر خدا دهمی اگر**) گواهی بر خدا دهمی اگر Je advoue Dieu si (در متن)، یعنی وجود خود را تأیید کنم اگر...، به وجود خدا شهادت دهم اگر... اَلْکُفْرِیاس سوگند رایج در روزگار رابله را وارونه کرده است. در اصل بوده است je renie Dieu Si یعنی «خدا را انکار کنم اگر...» که یعنی نمی‌کنم، که البته که چنین نخواهم کرد و از پادافراه چنین گناهی بیم دارم.

۳۳ - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها**) ناهمسانی: این جمله در چاپ ۱۵۴۲ چنین تغییر داده شد: آن را ملوسانه به خط‌های هم‌راستا برش داده به گونه‌ی استوانه‌های هم‌گون به هم پیوستند.

۳۴ - **دُنبِ ماهی‌روغن**) دُنبِ ماهی‌روغن؛ queues de merluz (در متن)، گویا مقصود در واقع ماهی مورو morue است (بنابر تعریف میری اوشن Mireille Huchon در گُلِ گُلِ ۹۷ ص. ۹۷) که به آن کابیو cabillaud نیز گفته می‌شود (این نام‌ها هیچ‌کدام علمی نیستند)، و از خانواده‌ی Gadus morhua (نام علمی) است، که در فارسی، سرانجام مرا به «ماهی‌روغن» رویِ دیکشنریِ فِلَاسی رسانید. در هر حال، «تختِ کفشِ بُرش‌زده همچون دُمِ ماهی»، یا «ماهی‌روغن»، یعنی پیش‌بینیِ چاکی با دو نوکِ تیز در قسمتِ پاشنه‌ی آن تکه پوست که به هم دوخته شود.

۳۵ - **قبا**) قبا، saye (در متن)، saie (املا‌ی مدرن) لباسی مردانه، مثل کُت و پالتو و قبا، اما تا سر زانو، که روی نیم‌تنه pourpoint می‌پوشیدند.

۳۶ - **سبوبرداز**) سبوبرداز fessepinthe (در متن) یا fesse-pinte (املا‌ی مدرن)، در پیش‌گفتارِ نگارنده همچون نام کتاب آمده است. نک. به یادداشت‌های پیش‌گفتارِ نگارنده، «سبوبرداز».

۳۷ - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها**) افزودگی ۱۵۴۲: «اگر نه، پس به راستی بلغزیده ام».

۳۸ - **از والانس**) از والانس، والانس Valentieune از شهرِ والانس Valence (در اسپانیا، که جگافزارهای آن معروف بود.

۳۹ - **از ساراگُس**) از ساراگُس، ساراگُسی Saragossoys از شهرِ ساراگُس Saragosse در اسپانیا، که همچون والانس جگافزارهای آن معروف بود.

۴۰ - **بزرگ‌زادگان همیشه مستِ خوگِ بدکیشِ همچو شیطانان**) بزرگ‌زادگان همیشه مستِ خوگِ بدکیشِ همچو شیطانان؛ Indalgos Bourrachous marranisez

comme diables (در متن): «ایدالگو» ها یا بزرگزادگان اسپانیا، برعکس ادعای این عبارت، اغلب خود را مسیحیان اصیلی می‌شمردند که هیچ آمیختگی با خون یهودی و عرب ندارند. Bourrachou (یا borrachos) «سیاه‌مست» و «همیشه‌مست» معنی می‌دهد. «مران» یا «مارانیز» marranise (در متن) از marrane، نامی بود که اسپانیایی‌ها داده بودند به عرب‌ها و یهودی‌های اسپانیایی که تازه به مسیحیت گرویده بودند، و این خود از marrano است در اسپانیایی به معنی «خوک». در ضمن واژه‌ی renégat هم در فرانسه به معنی «از دین برگشته» و «مرتد» از همین جا گرفته شده است. مران‌ها، یا «خوک‌ها» که اسپانیایی‌ها می‌گفتند، یعنی این نومسحیحی‌های اسپانیایی که با این حال به سنت‌های یهودی و آفریقایی خود وفادار مانده بودند و بسیاری از بزرگزاده‌های اسپانیایی نیز با آنها وصلت کرده بودند.

۴۱ - پراکنتال (پراکنتال، احتمالاً هامبر دو پراکنتال Humbert de Pracontal دریاوردی که در خدمت فرانسوآی یکم بود. نام خاندانی اشرافی از سده‌ی پانزدهم به بعد.

۴۲ - خایه‌ی پیل (خایه‌ی پیل، la couille d'un Oriflant (در متن) در دوران باستان از پوست خایه‌ی قوچ انبان می‌ساختند. رابله برای بالا بردن اندازه، «فیل» آورده است. در کتاب موه، فصل ۱۷، «خایه‌ی قوچ» آورده است.

۴۳ - سوک دید (سوک دید، زاویه‌ی دید.

۴۴ - سرزمین گُرگان جنگلی (سرزمین گُرگان جنگلی، pays de Hircanie la saulvaige (در متن)؛ هیرکانی وحشی. هیرکانی Hircanie، به معنی «گُرگستان»، منطقه‌ی تاریخی جنوب شرقی دریای خزر، به فارسی باستان Varkâna یا Verkâna (Verkâ، گرگ) نامیده می‌شد، به معنی «سرزمین گرگ‌ها»، «گُرگستان»، که همان «گُرگان» ما، مرکز استان گلستان در شمال ایران است. یونانیان این منطقه و ساکنانش را خودپسندانه وحشی می‌نامیدند و از آنجا به زبان فرانسه و متن رابله راه یافته است.

۴۵ - نشان کلاه (نشان کلاه، image (در متن)؛ تصویر یا نشانِ مدال‌گونه‌ای است که روی کلاه وصل می‌کردند، و نشان گارگاتوآ با مد سال‌های ۱۵۲۰ مطابقت دارد. انتشار کتاب نشان‌ها Emblemata نوشته‌ی آندره آلسیا André Alciat (۱۵۵۰ - ۱۴۹۲) در ۱۵۳۶ به این «مد» دامن زده بود. نک. به در یادداشت‌های فصل ۸، «نشان سرورم در یادار».

۴۶ - مارک) marc واحد قدیمی وزن، متفاوت بسته به منطقه؛ در پاریس برابر با ۲۴۴ گرم. هیچ واحد وزنی در حدود ۲۵۰ گرم در زبان فارسی نیافتیم که به من امکان بدهد عدد ۶۸ مارک رابله را هم نگه دارم. مدال متن اندکی بیش از ۱۶ کیلو، برابر با ۱ پوت (هر «پوت» اندکی بیش از ۱۶ کیلو) وزن دارد. البته «پوت» هم، اگرچه در فارسی کاربرد داشت، روسی است، نه فارسی، پس نه بهتر از «مارک».

۴۷ - پیکر انسانی دوسر) پیکر انسانی دوسر، اشاره‌ای است به گفتار آریستوفان در یوگ افلاطون در باره androgyne (از دو ریشه یونانی andro مرد، و gyne زن؛ زنامرد یا مردازن، متفاوت با hermaphrodite، «مادتر» ساخته خودم) که پدیده‌ای بیولوژیک است، نه ظاهری و حسی). آریستوفان آنجا می‌گوید: «در گذشته سرشت ما این نبود که اینک است، که دیگر بود. نخست سه جنس انسان بود، و نه همچون امروز دو: نر، ماده، [۱۸۹۴] و سیمی آمیزه‌ای از آن دو دیگر؛ نام مانده است تنها امروز، جنس خود ورافتاده است. زنامرد ἀνδρόγυνον به یونانی، androgyne به فرانسه] که ریخت و نام آن دو دیگر داشت، که ریخت از آنها گرفته بود؛ نیست دیگر امروز، یک نام است تنها که گفته می‌شود. نیز هر انسان گرد آمده در خود بود با پشت و پهلوهایی گردگونه، چهار دست، هم‌چندان پا، دو چهره، پاک همانند [۱۹۰] برآمده بر گردنی گرد، و بر این دو چهره رودررو یک سر تنها، چهار گوش، دو ابزار باروری، و بازمانده همه هم‌جور.» (افلاطون، یو. - ۱۹۱۸، ترجمه از فرانسه). اما «مادتر» [ερμαφρόδιτος به یونانی، hermaphrodite به فرانسه] در پزشکی کسی است که هم تخمدان دارد و هم خایه، و در گیاهشناسی گیاهی که نرینگی و مادینگی در آن جمع اند. در اسطوره‌های یونانی «هرم‌افروdit» [Hermaphrodite اسم خاص] شخصیتی است اسطوره‌ای که مادرش آفرودیت Aphrodite است و پدرش هرمس Hermès، و نام او از همین دو نام ساخته شده است. در باره یوگ افلاطون نک. به پیش گفتار نگارنده پانویست یو.

Η ΑΓΑΠΗ ΟΥ ΖΗΤΕΙ ΤΑ (Η ΑΓΑΠΗ ΟΥ ΖΗΤΕΙ ΤΑ ΕΑΥΤΗΣ - ۴۸

ΕΑΥΤΗΣ یا یونانی در متن، ἡ ἀγάπη οὐ ζητεῖ τὰ ἑαυτῆς [تَفَطْ نامطمئن: ای آگهی او زنی ت اَفْتیس]: نکوبی (عشق/مهر) نجوید بهره‌ی خویش. انجیل، رمالای اولی پولس رمبول به فُتیدان، باب سیزده، ۴ و ۵: محبت حلیم و مهربانست، محبت حسد

نمی‌ورزد، محبت کبر و غرور ندارد / اطوار ناپسندیده ندارد و نفع خود را طالب نمی‌شود...
نک. به یادداشت‌های فصل ۵۵، «کن آن چه خواهی».

۴۹ - مارک) مارک، marc، چنان‌که پیش‌تر نوشتیم، برابر با ۲۴۴ گرم بود. در نتیجه گردن‌بند گارگانتوا بیش از شش هزار گیلوگرم وزن دارد.

۵۰ - نِسپِسُس) نِسپِسُس، Necepsos فرعون مصر، سده‌ی هفتم پیش از میلاد، که جادوگر و ستاره‌شناس بود.

۵۱ - پزِشکانِ یونانی) پزِشکانِ یونانی، اشاره به نوشته‌های پلین در این باب، و خاصیت‌هایی که به یشم نسبت می‌دهد. برای پلین، نک. به یادداشت‌های فصل ۳، «پلین».

۵۲ - بچه جن) بچه جن؛ lutin (در متن)، شخصیت‌های کوچک افسانه‌ای در داستان‌های تودگانه. اینجا بی بار مذهبی چندان، چنان‌که در اسلام هست.

۵۳ - گرگِ مُردم) گرگِ مُردم؛ «گرگِ مُردم» یا «مردمِ گرگ» را ساخته ام برای loup guarou یا لیکاتروپ lycanthrope که در اسطوره‌ها و افسانه‌های اروپایی انسانی است که می‌تواند به اراده‌ی خود یا از پس حادثه‌ای به گرگ تبدیل شود. «گرگِ آدم» هم آورده اند.

۵۴ - کَبالان) Cabalistes (در متن)، قبّالان، یهودی‌های متخصص تفسیر و تأویل و رمزگشایی تورات. منظور رابله راهبان مسیحی حومه‌ی شهر شینن هم هست.

۵۵ - سَن لوآن) Sainlouand (در متن)، Saint-Louand (املا‌ی مدرن) دهکده‌ای نزدیک شینن، که دیری داشت به نام قدیس لوآن. بین نام این شهر و loup guarou لوگاوو جاس هست. نک. به چند یادداشت پیش‌تر، «گرگِ مُردم».

۵۶ - نشانه‌ی باستانی بزرگ‌زادگی) نشانه‌ی باستانی بزرگ‌زادگی؛ signe antique de noblesse (در متن) اشاره به حلقه‌ی طلای مظهر اشرافیت در روم باستان.

۵۷ - شپویی) شپویی، Chappuys (در متن)؛ برخی از رابله‌شناسان احتمال می‌دهند که رابله به دوست خود کلود شپویی Claude Chappuys (۱۵۷۵-۱۵۰۰) شاعر، و پیشکار و کتابدار فرانسوآی یکم، اشاره می‌کند؛ برخی دیگر از ناخدایی به نام میشل شپویی Michel Chappuis نام می‌برند. در هر دو حال گویا شپویی با خود رابله از همراهان ژان دُ بله

Jean du Bellay (۱۵۶۰-۱۴۹۲) روحانی و سیاستمدارِ فرانسوی در سفر به رُم بود و در یافتنِ پاره‌ای از اسناد و منابعِ باستانی به رابله کمک کرده است.

۵۸. **اَلْکُفْرِیاس** (اَلْکُفْرِیاس، Alcofribas (در متن)؛ این یگانه موردی است که این نام در متنِ گِذ گِثَوِ آمده است. بر سرِ این که آیا احتمالاً خودِ راوی است که در اینجا از خود نام می‌برد یا نه، بحث هست. در صفحه‌ی نام‌ونشانِ گِذ گِثَوِ چاپِ ۱۵۳۵ (نسخه‌ی حاضر، B)، رابله نامِ نویسنده‌ی کتاب را نیاورده و به «آهنجده‌ی آخشیج پنجم» بسنده کرده است، و در چاپِ سالِ ۱۵۴۲ (E) کتابِ خود را با نامِ مستعارِ «اَلْکُفْرِیاس» چاپ کرده است که شکلِ کامل‌ترِ آن «اَلْکُفْرِیاسِ نازیهِ» Alcofrybas Nasier است. او با این نام شناخته شده بود. نام‌هایِ مستعار در آن دوره رواج بسیار داشت. «اَلْکُفْرِیاسِ نازیهِ» از حروف‌بازی با نامِ خودِ فرانسوا رابله Francoys Rabelais (املا‌ی رایجِ قدیمی) ساخته شده است. اسمِ مستعارِ دیگرِ رابله، که آن هم از حرف‌هایِ نامِ خودِ او ساخته شده، سِرَافِنِ کالوبارسِی Seraphin Calobarsy است: از Phrancois Rabelays (املا‌ی دیگرِ قدیمی). در موردِ Alcofrybas گئی دِمِرِسون، رابله‌شناسِ به‌نام، پس از اشاره به حروف‌بازی یادشده، می‌نویسد: «یادآورِ نامِ کیمیاگرانِ عرب‌زبان». با توجه به این توضیح او، به نظر من دو تلفظ که در هیچ جایی ندیده‌ام اشاره‌ای به آن شده باشد، ممکن می‌شود: «الکو/فری/باس» Alco/fry/bas، و «ال/کُفری/باس» Al/cofry/bas. تلفظِ نخست است که رایج است و موردِ بحث هم قرار نمی‌گیرد. دومی تلفظی است که گویا تنها من ام که آن را «ممکن» و «محمل» می‌دانم. در واقع هجای آغازینِ این نام، به احتمالِ زیاد، حرفِ تعریفِ عربی است، «أل». گفته می‌شود که «کُفریاس» احتمالاً بر اساسِ کُرباداس، یکی از شاهانِ سارازنِ (عرب) اورشلیم، ساخته شده است؛ و نازیهِ نامِ غولی سارازن است، و او خود پسرِ غولی به نامِ مُراثیه. در ضمن، نامِ دیگری که در سنتِ مسیحی بی شباهت به اَلْکُفْرِیاس نیست، به گمان من باراباس است که مردمِ اورشلیم (یا شاید، به روایتی، فقط یهودی‌هایِ این شهر) خواهانِ آزادیِ او و مصلوب کردنِ مسیح شدند. دیده‌ام <https://emcivt.com/bible> که باراباس Barabbas را نامِ مرکبی آرامی می‌دانند و آن را به هجاهایِ بار/آب/باس bar-ab-bas تقسیم کرده معنایِ «پسرِ یک پدر» برای آن می‌آورند. با توجه به این که رابله به زبانِ عربی آشنایی داشته، امکانِ تفکیکِ «أل» و

«کفری» به معنای «کافر» وجود دارد که پسوند «باس» احتمالاً در کار بخشیدنِ آوای یونانی به این نام است که رابله، همچون یک انسانِ باور، به فرهنگِ آن گرایشِ بسیار داشت. می‌تواند هم‌چنین اشاره به فشارهایِ سورئی‌ها به او باشد که احتمالاً قیاس‌کردنی با آنهایی بودند که مسیح را مصلوب و باراباس را آزاد کردند. بیشتر اینها گمانه‌زنی‌هایِ شخصی است.

۵۹. - فیژن (فیژن، Physon) (در متن)، و دگرگشت‌هایِ آن پِشَن Pishon، فیژن Phison، فِیسَن Φίσων (به یونانی)، فیژون פִּיזוֹן (به عبری)، نامِ یکی از عدن‌رودانِ چهارگانه در بهشتِ عدن است؛ آن سه دیگر جیحون، حدقُل، و فرات است. نک. به تورات، مِغִידָיִשׁ، دو، ۱۱ تا ۱۴.

۶۰. - هانس کارول (هانس کارول Hans Carvel) در پاره‌ای از نسخه‌ها Hans Caruel؛ این شخصیت در فصل ۲۸ کتابِ مِوَم رابله نیز ظاهر می‌شود، در صفحه‌ای که به‌عنوان متخصص «حلقه»، به معنایِ جسی، معرفی می‌شود.

۶۱. - مِلَند (مِلَند، Melinde) یکی از شهرهایِ مهمِ زنگبار در ساحلِ شرقیِ آفریقا، در کنار اقیانوس هند، و نمونه‌ی شهرِ خارق‌العاده از زمانی که واسکو دو گاما در ۱۴۹۸ در آنجا توقف کرد.

۶۲. - گوسپندِ بلندپَشَم (گوسپندِ بلندپَشَم، moutons à la grand'laine) (در متن)، یا گوسپندِ بلندپَشَم‌نشان، سگه‌هایی بود طلا با نشانِ برّه‌ای که آتیوس دئی agnus dei (به لاتین) یعنی «برّه‌ی خدا» خوانده می‌شود، و مقصود از آن مسیح است. در انجیلِ یوحنا یک، ۲۹، آمده است: «و در فردایِ آن روز یحیی عیسی را دید که به جانبِ او می‌آید، پس گفت اینک برّه‌ی خدا که گناهِ جهان را برمی‌دارد.»

۶۳. - بانک‌دارهایِ آکسبورگ (بانک‌دارهایِ آکسبورگ، Auxbourg) با املايِ مدرنِ Augsburg شهرِ معروفِ آلمان. ثروتِ بانکدارهایِ آکسبورگ در عصرِ رابله شگفتی‌آفرین و زبان‌زد بود. اینجا هم‌چنین اشاره به بانکداری است به نامِ فوگر Fugger که از ثروتمندترین بانکدارهایِ آکسبورگ بود، و پاپ و شارل پنجم از بدهکارهایِ او شمرده می‌شدند.

رنگ‌ها^۱ و تبار جامه‌ی^۲ گارگانتوا

فصل ۸

رنگ‌های گارگانتوا [گران‌گاله]، چنان‌که در بالا توانسته اید خوانند، سپید و آبی بود؛ و پدرش ازین آن خواستی که همگان دریابند که او شادی آسمانی ست. چه، سپید وی را بر شادی، خوشی، شیرین‌کامی، و شادمانی دلالت داشت، [ص. ۳۸] و آبی بر چیزهای آسمانی.

نیک دریابم که به خواندن این واژه‌ها بر شراب‌خوارِ پیر ریش‌خند کنید و این گزارشِ رنگ‌ها شما را سخت ناهنجار و پوچ آید، و گویند که سپید را بر ایمان و آبی را بر استواری دلالت بود. اما بی‌ازآن‌که بر آشوبید و خشم و گرما گیرید، و نه در تشنگی افتید (چه بدین هوا زیان‌بار بود)، پاسخ‌م دهید اگر که شما را ارجی داردی. سختی دیگری بر شما ننهم، نه بر دیگران هر که باشند. تنها سُخنی از قُرابه^۳ با شما خواهم گفت. که می‌انگیزدِتان؟ که وامی‌داردِتان؟ که می‌فرمایدِتان؟ که سپید را دلالت بر ایمان باشد و آبی را بر استواری؟ کتابی (گویند) بازاری که دوره‌گردان و پله‌وران‌ش فروشدند با نامِ نندن‌شناسیِ رنگ‌ها^۴. آن کتاب کی کرده است؟ هر کس که باشد، تنها درین دوراندیش بوده

است که نامِ خویش بر آن نهاده است. وانگهی، ندانم تا از چه چیزِ وی نخست شگفتی گیرم، از خودپسندیِ وی یا از کاناییِ وی:

از خودپسندیِ وی، که بی بُرهان و بی چرایی و بی روشنی، به خواستِ خویشتنِ خویش، بُستاختی کرده فتوا داده است که بر چه چیزها دلالت بُودِ مر رنگ‌ها را. این خودِ آیینِ خودکامگان است که خواهند تا دل‌خواهِ آنان به جایِ خُرد نشینند، نه آیینِ دانایان و دانشوران که خوانندگان را به بُرهان‌هایِ روشن با خویشتن همراهی کنند.

از کاناییِ وی، که پنداشته است مردمان بی هیچ بازنمایی و بُرهانِ ارزنده، سَنجَق‌هایِ خویش با زورگویی‌هایِ نابخردانه‌یِ وی هم‌راستا کنند.

راستی آن است که او (چنان‌که [ص. ۳۹] ضرب‌المثل می‌گوید که تر زنده را کونِ همواره بُودِ پُر ز گُه) مُشتی پس‌مانده‌یِ هالویِ دورانِ کلاهِ بلند به بیافته است که مر نِبشته‌هایِ وی را باور کرده بر همان‌ها گزین‌گویی‌ها و گفته‌هایِ خویش را تراشیده اند، پَلاس بر اَستِراَن‌شان نهاده اند، به گماشتگانِ شانِ جامه درپوشانده شلوارهایِ خویش را چارِتَگَه کرده اند، دست‌کِش‌هایِ خود را گُل‌دوزی و بسترهایِ خود را منگوله‌کاری، و سَنجَق‌هایِ خود را رنگ‌آمیزی کرده اند، ترانه‌ها سروده، و (که بدتر است) نهانی کَلک‌هایِ پُر نیرنگ و بزدلانه در میانِ بانوانِ پُرآزرم سوار کنند.

در چنین تاریکی‌ها گنجیده اند این خودنمایانِ بارگاه‌ها *^۶ و جابه‌جاکنانِ نام‌ها که چون بر درفشِ خویش نشانِ امید خواهند، فرمایند که ناهید کِشند؛ رنجیده‌نال را اَنجیده‌بال کِشند؛ بنفشه‌یِ پژمرده به جایِ یِمَرِ افسرده ماهِ دو شَخ‌از بهرِ زَندِگِیِ فَوَاحِ کِشَتِی شکسته به جایِ پَتِیِ رَدِ شکسته نه و یکی جو‌مَش، از بهرِ نه به پو‌مَناکِ خَشْتِی *^۷ کَلِ مَش و آس به جایِ کَلِ مَش‌نای، که

هم آوایی‌هایی چنان نابخردانه، چنان خُتک، چنان زُمخت و نابه‌هنجار اند که دُنِبِ روباه بر گردنِ هر آن کس بیاید بست و چهرک از تپاله‌ی گاو بر چهره‌ی هر آن کس بیاید زد که بخواهد آنها را ازین پس در خاکِ فرانسه به کار بُرد

*۸

به همین برهان‌ها (اگر که برهان‌شان بیاید نامید و نه پنداربافی)، من نیز بفرمایم تا نگاره‌ای کِشند از گِج، نشانه‌ی آن که دهندم رنج و کوزه‌ای خردن، که یعنی دِن من خرد دَن؟ و شیشه‌ی شام بود یکی شرحِ شمع؛ و خشتی شولِ من، [ص. ۴۰] کشتی گوزآشتی بود؛ ز پوپنم خود نیامِ سیخ فانوُن استی؛ و سنده‌ی سگ همانا تَنده‌ی سگ باشد که بدان اندر جای دارد عشقِ جانانم.

یک‌سره دیگرگونه می‌کردندی اندر روزگار گذشته فرزاتگانِ مصری آن‌گاه که به حرف‌هایی می‌نگاشتندی که هیروگلیفی‌شان می‌نمیدندی؟ و کس نتوانستی خواند اگر نه دریافتی (و هرکس که خواندی، بدریافتی) مر سودبخشی و ویژگی و سرشتِ آن چیزها را که بدان حرف‌ها نگاریده شدی. اُروس آپلُن^{۱۱} اندر آنها دو کتاب به یونانی نیست، و پُلِیفیل^{۱۱} اندر روئیای عشق‌ها بیش‌تر هم از آنها بگفته است. در فرانسه بخشی از آن را بر نشانِ سرورم دریادار^{۱۲} بینید که نخست بر نشانِ اُکتاوین اوگوست^{۱۳} بود.

اما مرا کَرَجی بیش ازین برکشیده‌بادبان نخواهد بود اندر میانِ این گرداب‌ها و گذرگاه‌های نه خوش‌آیند؛ می‌بازگردم و لنگر کنم بدان بندر که خاستگاه من است. امید بسیار دارم که روزی ازاین‌باره فراخ‌تر بنیسم و بنمایم، هم به برهان‌های فلسفی و هم به باورِ استادانِ شناخته و پذیرفته‌ی سراسر روزگارِ باستان، که چه و چند رنگ به طبیعت اندر بود، و هر یک نشانِ چه

تواند بود؛^{۱۴*} اگر خدای زینهار دهدی مَرِ قَالِبِ کُلَاهَم را که همان کوزه‌ی
شراب استی، چنان‌که گفتی مادرِ بزرگِ من.

یادداشت‌های فصل ۸

۱ - **رنگ‌ها** (رنگ‌ها؛ «رنگ» از بحث‌های روزگارِ رابله بود و چند کتاب هم درین باره چاپ شده بود. او در این فصل به روشنی با پیش‌نهادهای آن کتاب‌ها در مورد معنی رنگ‌ها مخالفت می‌کند، و در این فصل و فصل بعدی در واقع از رنگ‌های پرچم‌ها، سنجق‌ها، و نشان‌های خاندان پادشاهی فرانسه، و بزرگان دیگری که از او پشتیبانی می‌کردند، دفاع می‌کند و معنایی برای آنها می‌آورد. موضوع رایج دیگر، بازی با واژه‌ها و ساختن واژه‌های نو به هدف بازی و شوخی و سرگرمی بود که رابله آن را با نام رنگ‌ها در اینجا دنبال می‌کند.

۲ - **تبار جامه** (تبار جامه؛ نک. به یادداشت‌های فصل ۷، «تبار جامه».)

۳ - **قَرابه** (قَرابه، bouteille (بطری، «شراب»). نک. به یادداشت‌های «پیش‌گفتار نگارنده»، «قَرابه».)

۴ - **نشان‌شناسی رنگ‌ها** (نشان‌شناسی رنگ‌ها Le blason des couleurs (در متن). blason (نک. به پایان همین یادداشت) اینجا مترادف hérauldique است به معنی «نشان‌شناسی» به‌ویژه جگ‌افزار در دوران فتودالی فرانسه. مایکل سکرچ (رابله شناس، و از مترجمان رابله به انگلیسی) می‌نویسد که هجو رابله در این مورد به مسئله‌ای هم‌روزگارِ خود او برمی‌گردد و تفسیرش دشوار است. به نظر او اشاره‌ی رابله به کتابی است پرفروش که گویا حدود ۱۵۳۰ چاپ شده است (نسخه‌ی الکترونیکی آن را دیده‌ام، و نیز پی‌دی‌اف چاپ ۱۸۶۰ آن را). عنوان کامل آن چنین است: نشان‌شناسی رنگ‌ها در جگ‌افزارها، تبار جامه‌ها و درخت‌ها Le Blason des couleurs en armes, livrées et devises. در

این کتاب دو رساله هست. رساله‌ی نخست، نوشته‌ی سیسیل Sicille (سده‌ی ۱۵ م). مشاور نظامی آلفونس پنجم، شاه آراگون (در اسپانیا)، با عنوان «نشان‌شناسی رنگ‌ها و ویژگی‌های آنها»؛ و دومی، بی نام نویسنده (گویا نوشته‌ی کسی به نام کارس Carroset)، با عنوان «اندر رنگ‌ها به گونه‌ی کلی و خاص». گویا اشاره‌ی رابله به این رساله‌ی دوم است، اما او متن آن را به دل‌خواه خود تغییر می‌دهد، و بیش‌تر نکته‌هایی که به این کتاب نسبت داده، اصلاً در آن وجود ندارد؛ هرچند که می‌توان در کتاب مورد نظر او خواند که رنگ سفید «در

نوشته‌های مقدس نمایان‌گر روشنی و حقیقت ایمان مقدس کاتولیک» است. **blason** در مجموع به این معنی‌هاست: «نشان‌های سلحشوری»، «دانش نشان‌های سلحشوری» (نک. به پارسیار)، و «علامت نسب» (نک. به گلستانی)، و نیز «نوعی شعر قافیه‌دار، مدیحه یا هجویه، به‌ویژه در سده‌ی شانزدهم» (نک. به روپر، و cnrtl).

۵ - **دوران کلاه بلند** دوران کلاه بلند، کنایه از دوره‌ای سپری‌شده، و پوشاکی از مد افتاده، اما پسند روز سده‌ی چهاردهم و پانزدهم.

۶* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** افزودگی سال ۱۵۳۵: «و جابه‌جاکان نام‌ها» **transporteurs de noms** (در متن). مقصود از «نام» اینجا «واژه» است. کنایه از «واژه‌بازان».

۷* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** افزودگی سال ۱۵۳۵: «کارشین و آس برای کارشناس» **un licit sans ciel, pour un licentié** (در متن).

۸* - **ناهمسلی‌های چاپ‌ها** افزودگی سال ۱۵۴۲: **bonnes lettres** «از پس بازسازی ادب و فرهنگ ۱».

۱ - مقصود از بازسازی **restitution** همان رُنسانس یا

نوزایی است. یادآوری می‌کنم که نام «رنسانس»

Renaissance سده‌ها بعد به دوره‌ای داده شد که رابطه نیز

از مهم‌ترین چهره‌های آن است. برای «ادب باستان»

bonnes lettres نک. به یادداشت‌های فصل ۲۶، «ادب

باستان».

۹ - **هیروگلیفی‌شان می‌نامیدندی** هیروگلیفی‌شان می‌نامیدندی؛ **ilz appelloyent s** (در

متن)؛ یعنی «نگاشته» به دست «هیروگلیف‌ها»، چون «هیروگلیف» در اصل به کسی گفته

می‌شد که «می‌نگاشت»، «نگارنده‌ها»، و بعدها نام خود «نگاشته‌ها» شد. اما این

«نامیدندی»، که در متن آمده، نه به مصریان، که قاعدتاً به یونانیان برمی‌گردد؛ چون زبان

فرانسه **hiéroglyphe** را از یونانی **ἱερογλύφος** گرفته است (۱۵۲۹) به معنی

«نگاشتار/نگارنده‌ی (نگاره‌های) مقدس» (**hierós** مقدس، با مشتقی از **glúphō** به معنی

نگاشتن، حک کردن)، و در زبان فرانسه، نخستین بار در کتاب **Champ fleury** گُلْدا

(۱۵۲۹) نوشته‌ی ژُفرِوا تُری Geoffroy Tory (۱۵۳۳ - ۱۴۸۰) ناشر و نویسنده و نقّاش انسان‌باور، آمده است. مصری‌های باستان «خط» خود را «ماتاو ناکار» «ma:t'aw na:car» به معنی «سخن ایزدی» می‌نامیدند. ژُفرِوا تُری در گُلُژ (احتمالاً منبعِ رابله) درباره‌ی «هیروگلیف» می‌نویسد: «چنین خیال‌پردازی‌ای [Resverie]، یعنی نوشته‌ی ساخته از نگاره‌ها [images]، نخستین بار از سویِ مصریان پدیدار آمد که آیین‌های خویش همه برمی‌نگاشتند، تا توده، و نادانان بتوانند دریابند / نهان‌ها و رازهای آنها به‌سادگی بدانند. این نگاشتارها به یونانی نامیده می‌شد. هی‌یرُگلیفیکا [Hieroglyphica]. یعنی. ساکرا سکرپیتا [Sacra Scripta]، نگاشتارِ مقدّس [Saintes escriptures]، که هیچ‌کس نتوانستی دریافت مگر آن‌که دانشور [Philosophe] بزرگ بودی.» (نک. به = Geoffroy Tory, *Champ fleury*, ۱۵۲۹, le tiers livre, pp. XLIII. ژُفرِوا تُری، گُلُژ، سال ۱۵۲۹، کتاب سوم، ص. ۴۳). نقطه‌گذاری برابر با اصل است.

۱۰ - اُروس اَپُلُن؛ اُروس اَپُلُن؛ Orus Apollon یا اَپُلُو Apollo یا هُراپُلُن Horapollon، فیلسوفِ سده‌ی پنجم م. اهل اسکندریّه که کتاب‌هایی در باره‌ی هیروگلیف دارد و در ۱۵۴۳ به فرانسه ترجمه شد. از این گونه کتاب‌ها، که رابله اشاره می‌کند، برای انتخابِ نقش و نشان‌های پرچم‌ها و دیگر نمادها استفاده می‌شد.

۱۱ - پُلِیفیل؛ پُلِیفیل Polyphile شخصیتِ داستانیِ رُمانِ نمادینِ رُویِ پُلِیفیلِ *Hypnerotomachia Poliphili* است. این کتاب، که آمیزه‌ای‌ست از زبان‌های یونانی و لاتین و ایتالیاییِ محلی، در سال ۱۴۶۷ نوشته شده، در ۱۴۹۹ در ونیز چاپ شده، و آن را به جدین نویسنده نسبت می‌دهند، از جمله به فرانچِسکو کُلّنا Francesco Colonna (۱۵۲۷ - ۱۴۳۳) راهبِ ایتالیایی؛ و نیز به آلدو مانوتُسیو Aldo Manuzio (۱۵۱۵ - ۱۴۴۹)، ناشر و چاپ‌خانه‌دار و دستورزبان‌نویسِ انسان‌باور و ونیزی. مانوتُسیو که خود ناشرِ کتاب نیز بوده، به خاطر نوآوری‌هایش در صنعتِ چاپ، از جمله حرف‌های ایتالیک، شناخته شده است. رُویِ پُلِیفیل، یعنی مبلّزده‌ی عاشقانه در رُویا، که او اندر آن نمایند که مردمانِ مَرگ خواب‌ها بی‌اند، و در آن میان از گاهی‌تینِ دانش‌ها یاد می‌کند = *La Hypnerotomachia di Poliphilo, cioè pugna d'amore in sogno dov'egli mostra che tutte le cose humane non sono altro che sogno & dove narra molt'altre cose digne di cognitione.* عنوان

کامل این اثر است که به سببِ درازی عبارت، بیشتر فقط رواییِ پوینفیل یا رواییِ عشق‌ها *songe d'amours* (در متن) نامیده می‌شود. این کتاب با ۱۶۹ گراور بر چوب، هم‌چنین توصیفِ هنرِ کنده‌کاری‌ست. «هیروگلیف»، تا آنجا که من آن را «تورقی» کرده‌ام، اغلب در آن به معنایِ عام و مجازیِ هرگونه نقشِ کنده‌کاری‌شده‌ی جانوران و گیاهان همچون نماد آمده است. در رابطه با رابله، این کتاب از اهمیتِ بسیار برخوردار است، به‌ویژه برای گِلْ گِئوآ در ارتباط با «دیرِ تلم» (نک. به یادداشت‌های فصل ۵۰، «تلم»)، و نیز کتابِ پنجم که تأثیرهای بسیاری از این کتاب در آن دیده‌اند. ترجمه‌ای از رواییِ پوینفیل در ۱۵۴۶ به فرانسه منتشر شد، از ژان مارتِن *Jean Matin*، مترجمِ هم‌روزگارِ شاهِ فرانسوای یکم، و او کتاب را به فرانچسکو کِلْنا نسبت می‌دهد. اما رابله، که با همه‌ی زبان‌های به‌کار رفته در این کتاب آشناییِ کافی و بلکه کامل داشت، پیش از این ترجمه نیز می‌توانست به نسخه‌ی اصلی دست‌رسی داشته باشد.

۱۲ - نشانِ سَرورَم در یادار *la devise de monsieur* نشانِ سَرورَم دریادار Admiral (در متن؛ سراسر: نشانِ آقایِ آدمیرال)؛ مقصود نشانِ گی‌یمِ گوئیهِ دو بون‌وه *Guillaume Gouffier de Boonvet* (۱۴۸۸-۱۵۲۵) از مهم‌ترین مشاورانِ فرانسوای یکم است که در ۱۵۱۶ دریادار شد، و در ۱۵۲۵ در نبردِ پاولی *bataille de Pavie* در لُمباردی (شمالِ ایتالیا) کشته شد، و جانشین او در همین مقام، فیلیپ شابو *Philippe Chabot* (۱۴۹۲ - ۱۵۴۳)، دوستِ شاهِ فرانسوای یکم، که ژان لو فُور کتابِ نشان‌ها *Emblemata* نوشته‌ی آندره آلسیا *André Alciat* (۱۵۵۰ - ۱۴۹۲) نویسنده‌ی ایتالیایی را از لاتین به فرانسه ترجمه کرد که در ۱۵۳۶ منتشر شد.

۱۳ - اُکْتاویِینِ اوگوست (اُکْتاویِینِ اوگوست، یا اُکْتاو، یا (به لاتین) کایوس اُکْتاویوس تورینوس *Caius Octavius Thurinus* (۱۴ پس از م. - ۶۳ پیش از م.)، امپراتور روم، که پیش‌تر با لقبش «اُگوست» شهرت دارد، خواهرزاده و پسرخوانده‌ی ژول سزار بود و به فرهنگ و هنرها توجهِ بسیار داشت. «نشان» او شعارِ *Festina lente* «کُندِ بشتاب» بر خود داشت با نقشِ «لنگر» و «دلفین». تصویرِ آن در کتابِ گِلْزِ نوشته‌ی ژُفروآ تری (نک. به چند یادداشت بالاتر، «هیروگلیفی‌شان می‌نامیدندی») آمده است.

۱۴* - ناهمگنی‌های چاپ‌ها) ناهمسانی : عبارت پایانی این فصل در A، ۱۵۳۴، چنین است :
اگر شهریار ۱ بخواند و فرمان دهد؛ او بی که به فرمان خویش، هم توانایی و هم دانایی بخشد.
۱- برخی از رایله‌شناسان می‌گویند که مقصود از prince
[پرنس، «شهریار»، «شاهزاده»]، شاه فرانسوای یکم نیست،
بلکه مقصود رایله ناشر او کلود نوری Claude Nourry
است که به «پرنس» معروف بود.

اندر آن دلالت که بود مر رنگ‌های سپید و آبی را.

فصل ۹

[ص. ۴۱] پس سپید بر شادی، سرخوشی، و شادمانی دلالت دارد، و این دلالت نه به‌ناروا که به‌سزا و به‌راستی کند. این را بتوانید دریافت اگر چنان‌چه پیش‌داوری‌های^۱ خویش کنار نهید و بخواهید شنود آن‌چه هم‌اکنون شما را بازنمایم.

ارسطو می‌گوید^۲ که چون دو چیز انگارید اندر گونه‌ی خود متضاد، مانند نیکی و بدی، فضیلت و رذیلت، سردی و گرمی، سپیدی و سیاهی، خوشی و درد، شادی و سوگ، و دیگرها ازین‌گونه، اگر چنان جفت هم نهیدی‌شان که متضادی از یک‌گونه به‌خرد برآزدی به متضادی از گونه‌ی دیگر، پیامد آن این باشدی که آن متضاد دیگر همانا فراخور متضاد بازمانده درآیدی. نمونه: فضیلت و رذیلت اندر گونه‌ای متضاد اند، نیز چنین اند نیکی و بدی. اگر یکی از متضادهای گونه‌ی نخست برآزدی به یکی از دومی، مانند فضیلت و نیکی — چه، دانسته است که فضیلت نیک بود — ایدون فرا یکدیگر آیندی دو بازمانده که همانا بدی و رذیلت اند؛ چه، رذیلت بد بود.

چون این آیین منطقی دریافته آمد، این دو متضاد را برگزید: شادی و اندوه. سپس این دو: سپیدی و سیاهی. چراکه به نهاد متضاد اند.^۳ اگر پس ایدون باشدی که سیاه دلالت بر سوگ داری، سپید به راستی بر شادی دلالت کند.

و این دلالت نه به واداشت مردم نهاده شد، که به همداستانی همگان در پذیرفته آمد که فیلسوفان یونانی جنتیوم^۴ نامندش، قانون [صد. ۴۲] جهانی در پذیرفتنی به هر مرزوبوم اندر.

چنان که خود نیک دانید، همه‌ی مردمان، همه‌ی ملتان (جدا کنم سیراکوزیان^۵ باستان و چند آرگوسی^۶ را که کج‌دل بودند)، همه‌ی تودگان^۷ چون خواهند که اندوه خویش آشکارا بنمایند، جامه سیاه کنند، و هر سوگ به سیاه گزارده آید.^۸ چنین همداستانی جهانی بنشود مگر آن که طبیعت آن را برهانی و دلیلی به دست دهد که هر کس در دم به سر خویش تواند دریافت بی‌از آن که به هیچ‌رو از کسی در آموخت، همان که قانون طبیعی‌ش خوانیم.

از سپید، به همین رهنمود طبیعی، همگان شادی، شادمانی، سرخوشی، خوشی، و سرمستی دریافته اند.

در روزگار گذشته، تراسیان^۹ و کرتیان^{۱۰} روزهای نیک‌بختی و خوشی به سنگ‌های سپید نشان کردند، و روزهای اندوه و شوربختی به سنگ‌های سیاه.

شب نه مگر ناخجسته و اندوه‌بار و مالیخولیایی استی؟ سیاه و تاریک استی از بی‌بهرگی. روشنایی نه مگر همه‌ی طبیعت را شادان کند؟ سپیدتر است از هر چه هست. درست کردن آن را بازگشت‌تان توانم داد به کتاب لُرنس واله^{۱۱} در ردِّ بارئیل^{۱۲}، اما گواهی انجیلی شمارا بس بود. در متی^{۱۳}، ۵۸ آمده

است که هنگامِ دگرگشتِ ریختِ خداوندِ ما، و سیمینا یوس فاکتا سونت آبا میگویند که کسی^{۱۳}، او را جامه سپید گردید همچون نور. او بدان سپیدی رَحشان مر سه تن از یارانِ خویش^{۱۴} را توانِ دریافتِ مثال و شکل^{۱۵} شادی‌های جاودانی بخشید. [ص. ۴۳] چون همه‌ی مردمان را به روشنایی شادی آید.

چنان‌که شما را گفته‌ی پیرزنی هست که هیچ دندان در دهان نداشت و باز گفتی بنادو کسی^{۱۶}؛ و بی^{۱۷}، باب پنج^{۱۸}، از پسِ آن‌که بینایی او را بشد، آن‌گاه که رافائل^{۱۹} او را درود گفت، پاسخ داد «مرا چه شادی تواند بود، منی را که نور آسمان نتوانم دید؟» فرشتگانِ رنگی چنین بر تن گواهی دادند بر شادیِ سراسرِ جهان به گاهِ رستخیزِ رهایی‌بخشِ ما، یوحنا بیست^{۲۰}؛ و به گاهِ معراجِ او، اعمالِ رسولان^{۲۱}. از همین‌گونه جامه بدید قدیس یوحنا ی انجیلی، مکاشفه^{۲۲} و^{۲۳}، بر تنِ باورمندان در اورشلیم آسمانی و خجسته.

بخوانید مر تاریخ‌های باستان را، اگر یونانیان و اگر رومیان، بخواهید یافت که شهرِ آلب^{۲۴}، شالوده‌ی نخستِ رُم، به یابیدنِ یکی ماده‌خوکِ سپید نهاده و ساخته و نامیده آمد.

بخواهید یافت که اگر کسی را از پسِ چیرگی بر دشمن فرمان رسیدی که پیروزگونه به رُم اندر آیدی، بر یکی ارابه که اسبانِ سپیدش کشیدندی به شهر اندر شدی؛ هم‌چنین هر اویی که خوش‌آمدگویی را سزیدی؛ چه، هیچ نشانه و هیچ رنگ مگر سپید شادی آمدنِ آنان را بی‌چون‌وچرا تر نتوانستی باز گفت.

بخواهید دریافت که پریکلس^{۲۵} سردارِ آتنیان خواست تا آن دسته از جنگ‌افزارمندان^{۲۶} که به‌قرعه لوبیاهای سپید برکشند، همه‌ی روز به شادی و سرخوشی و آرامش گذرانند، آن‌گاه که سربازانِ دسته‌ی دیگر به جنگ

روند. هزار [صد. ۴۴] نمونه و نیشته‌ی دیگر ازین باره توانم آورد، اما اینجا جای آن نیست.

بدین دانایی توانید مر چیستانی را گشود که الکساندر افردیزی^{۲۶} را ناگشودنی می نمود: از چی ست که شیر، که تنها به نعره و غرش خویش همه‌ی جانوران ترساند، خود تنها از خروس سپید ترسد و او را سر فرود آرد؟ همانا (چنان که پرکلو^{۲۷} می گوید، کتاب اندر قبایلی و جاذبه) از آن است که بودش سودمندی خورشید، که ابزار و انبار همه‌ی روشنایی زمینی و اختراعی استی، به خروس سپید نمادپذیرتر و شایان تر تا به شیر، هم مر این رنگ را، هم مر ویژگی و سامانمندی ویژه‌ی آن را. نیز می گوید که شیطانان بیش گاه به ریخت شیرگونه دیده آمده اند که رودرو با یکی خروس سپید، همی ناگاه ناپدید گشته اند.

این است چرایی آن که گالیان^{۲۸} (اینان فرانسویان اند که ایدون خوانندشان از آن که به سرشت سپید اند به سان شیر که یونانیان گالا^{۲۹} نامند) به جان پر سپید بر کلاه^{۳۰} خود نشانند. چه، به سرشت شاد اند و پاک دل و ناز و دوست داشتنی اند، و آنان را همچون نماد و نشان گلی ست که از آن سپیدتر دیگر نیست، و آن سوسن آزاده^{۳۱} است.

اگر پیرسیدی که طبیعت چه گونه ما را واداردی که از رنگ سپید شادی و شادمانی دریابیم، شما را پاسخ دهمی که به هم سنجی^{۳۲} و هم خوانی^{۳۳} ایدون باشدی. زیرا همان گونه که سپید دید را [صد. ۴۵]، به روشنی با ازهم پاشی جان های بینایی^{۳۴}، برونی پخشاند و پراکند (به باورداشت ارسطو در مسئله‌هایی^{۳۵} او، و آگاهان ژرف‌انمایی^{۳۶} نیز، که خود به آزمون بتوانید دریافت آن گاه که از کوهستان پوشیده از برف گذرید، آن چنان که گله آغاز

کنید که نتوانید نیک دید، چنان که گزنفون^{۳۷} نبیسد که همین کارگزاران او را پیش آمد، و چنان که جالینوس گسترده گزارش کند در کتاب ۱۰ از اندر کاژاچی اندامها^{۳۸}، قلب نیز از شادی بی اندازه درونی پراکند و از تلاشی آشکار جانهای زیستی^{۳۹} آسیب بیند؛ و پیش آید که این تلاشی چندان تندی گیرد که قلب از انگیزانندهی خویش بی بهره مانده زندگی در پی آن ازین شادی بی اندازه خاموش گردد، چنان که جالینوس می گوید، کتاب ۱۲، درون، کتاب ۵، جای گاه عاضقه ده و کتاب ۲، چوایی یملاهای؛ و از آنجا که این در روزگار گذشته رفته است، مارک تول^{۴۰} کتاب ۱ پرستش های توسکولانی^{۴۱}، وریوس^{۴۲}، ارسطو، تیت لیو^{۴۳}، پس از جنگ کن^{۴۴}، پلین^{۴۵} کتاب ۷، فصل های ۳۲ و ۵۳، ا. جلیوس^{۴۶} کتاب ۳، فصل ۱۵، و دیگران، گواهی دهند بر نمونه های دیاگراس^{۴۷} رُسی^{۴۸}، شیلو^{۴۹}، سوفوکل^{۴۹}، دیونیزیوس خودکامه ی سسیل^{۵۰}، فیلیپس^{۵۱}، فیلمن^{۵۲}، پلیکراتا^{۵۳}، فیلیستی^{۵۴} م. جیوانتیوس^{۵۵}، و دیگران، که از شادی بمردند؛ و چنان که پور سینا^{۵۶} اندر فائوده^{۵۶}، و اندر کتاب الادویه القبییه^{۵۷} می گوید از زعفران، که قلب را چنان شادان کند که اگر بی اندازه خورده آید، او را به تلاشی و گشادگی سخت کشاند، و از زندگی تهی گرداند.

^{۵۸*} ازین باره بیش از آن پیش رفته ام که در آغاز با خود پیمان نهادم. [ص.

۴۶] پس اینجا بادبان های خویش فرو کشم، و بازمانده را با کتابی واگذارم که سراسر بدان پردازد؛ و تنها به یک واژه گویم که آبی بی گمان بر آسمان و چیزهای آسمانی دلالت دارد، بنابر همان نمادگان^{۵۹} که سپید را دلالت بود بر شادی و خوشی.

یادداشت‌های فصل ۹

۱ - پیش‌داوری) پیش‌داوری؛ affection؛ نک. به یادداشت‌های «به خوانندگان»:
«تعصب».

۲ - ارسطو می‌گوید) ارسطو می‌گوید؛ ارسطو در سده‌های میانه کمابیش در همه‌ی زمینه‌ها مرجع مطلق بود. پژوهشگران «نشان‌ها» در روزگار رابله نیز پیشینه‌ی دانش خود را به ارسطو می‌رساندند. اما مایکل سکرپچ در مورد این «استناد» رابله، پس از بازگشت دادن به کتاب ارسطو، *Topiques* جست‌وجو فصل‌های پنج، ۶، و هشت، ۳، می‌نویسد: «اما او [رابله] با این‌همه اشتباهی می‌کند. سفید و سیاه در گونه متضاد اند، باشد. رابله می‌پندارد که مثالی و غم هم چنین اند. اما این اشتباه پیش‌تر برملا شده بود از سوی توماس داکن Thomas d'Aquin (۱۲۷۴ - ۱۲۲۵، قدیس کاتولیک) در *Summa theologiae* [به لاتین در متن؛ چکیده‌ی یزدان‌شاهی] بخش نخست بخش دوم بخش دوم، پرسش ۳۵، جستار ۴) که نشان می‌دهد که شادی و غم در *secundum speciem* [به لاتین در متن؛ گونه‌ی دوم] متضاد نیستند مگر آنگاه که مقصود دلیل یگانه‌ای باشد. آنگاه که شادی کنیم به دلیل نیکی، و غمگین شویم به دلیل بدی، شادی و غم *non sunt contrariae sed magis diversae* [به لاتین در متن؛ متضاد نیستند بلکه متفاوت اند]، و چنان. اگرچه دیدن دوم کوئو ایدو ات ییگود ن ایت میچیم اکس ایودین اد الیکوید اکسپویوس میکت دیکتاسین ات دیسیتیمیا، اوید ن ایت اادام راتسین *Ergo dicendum quo albedo et nigredo non habent speciem ex habitudine ad aliquid exterius sicut delectation et tristitia, unde non est eadem ratione* [به لاتین در متن؛ در نتیجه باید گفت که سفیدی و سیاهی پدیداری‌شان را همچون شادی و غم در پیوند با چیزی بیرونی نمی‌گیرند، پس دلیل یگانه‌ای نیست].»

۳ - به‌نهاد متضاد اند) به‌نهاد متضاد اند؛ *ilz sont contraires physicalement* (در متن)، نک. به چند یادداشت بالاتر، «ارسطو می‌گوید».

۴ - یوس جنتیوم (یوس جنتیوم، *jus gentium* (به لاتین در متن)، جن مودم (قانون همگانی یا فراگیر)؛ حقوق همگانی انسان‌ها جدا از پیوندهای اجتماعی و فرهنگی آنها. رابله خود در دنباله آورده است: «قانون جهانی در پذیرفتنی به هر مرزبوم اندر». *jus gentium* در حقوق رومی به قانون‌های نانوشته همگانی گفته می‌شد (یعنی شامل شهروندان رومی و دیگر مردمان امپراتوری)، در برابر یوس چویله *jus civile* که قانون ویژه شهروندان روم بود. یوس جنتیوم در کنار یوس ناتورا *jus naturae* قرار می‌گیرد که قانون طبیعی است و عقل و اخلاق حکم می‌کند که از آن پیروی شود. به نظر می‌آید که رابله یوس جنتیوم و یوس ناتورا را یکی می‌گیرد.

۵ - سیراکوزیان (Syracusans (در متن) مردم سیراکوزا Syracuse یا سیراکوز Syracuse، شهر و بندری در ساحل شرقی سیسیل (ایتالیا)، که مردمانش پیش‌تر مهاجرهای یونانی بودند که از سده هفتم پیش از میلاد در آنجا مستقر شده بودند. ژاکب ل'دوشا Jacob Le Duchat، رابله‌شناس سده هفدهم، برای همین مورد در گلا گئو (فصل ۱۰، صص. ۳۴ و ۳۵) می‌نویسد که پلوتارک درباره‌ی خاک‌سپاری تیمئون Timoléon (۳۳۷ پیش از م. - ۴۱۱ پیش از م.) سردار یونانی، نوشته است که سیراکوزی‌ها با جامه‌های سفید و پاکیزه‌ی خود در آن شرکت کردند؛ اما الکساندر ناپلی Alexandre le Napolitain یا الکساندر الکساندری Alexandri ab Genialium Alexandro (۱۵۲۳ - ۱۴۶۱)، نویسنده و حقوقدان ایتالیایی، در *dierum* روزهای درخشان (فصل ۷ از کتاب ۳) موقعیتی پیدا کرد که بنویسد که سیراکوزی‌ها با جامه‌ی سفید در آیین خاک‌سپاری او شرکت کرده بوده‌اند. او دو اشتباه کرده است که رابله نیز در اینجا عیناً «کپی» کرده است. یکی این‌که آورده است جامه‌ی سفید، درحالی‌که پلوتارک هیچ اشاره‌ای به رنگ نمی‌کند، بلکه تنها به پاکیزگی جامه‌ها اشاره می‌کند؛ دیگر این‌که خاک‌سپاری باشکوه سیراکوزی‌ها برای تیمئون را همچون رسم و آیینی پنداشته که در همه‌ی خاک‌سپاری‌ها انجام می‌شود.

۶ - آرگوسی (آرگوسی؛ آرژیو Argive (در متن) مردم آرگوس Argos شهر کهن پلپنز Péloponnèse که هومر آن را توانمندترین یونان توصیف می‌کند، گاهی به معنی «یونانیان» به کار می‌رفت. پلوتارک در پوستی‌های رومی *Roman Questions* (متن به

انگلیسی، ترجمه از همین زبان) می‌نویسد: «پرسش ۲۶: چرا زنان سوگ را ردای سپید و روسری سپید پوشند؟ پاسخ: آیا پیروی مغان کنند که چنان‌که آنان خود گویند ایستادگی در برابر مرگ و تاریکی را ردهای رخشان و باشکوه بر تن کنند؟ ... در آرگوس، آنان سوگ را جامه‌های سپید در آب شسته درپوشند، چنان‌که سقراط می‌گوید».

۷. **همه‌ی تودگان** همه‌ی تودگان؛ toutes langues (در متن): langue، که در فرانسه‌ی امروز «زبان» (عضو در دهان؛ سیستم نشانه‌ها) معنی می‌دهد، در فرانسه‌ی میانه، از ریشه‌ی لاتین lingua، به معنی «عضو در دهان»، و «مردم» و «ملت» بود (با دقت، مردم و ملت در ارتباط با زبان‌شان، و برای «سیستم نشانه‌ها»، از همین ریشه‌ی لاتین، واژه‌ی language (برابر langage در فرانسه‌ی امروز) به کار می‌رفت. (نک. به فُردِگِ فرانسه‌ی جدید، لاروس، ۱۹۹۲، زیر واژه‌های یادشده). رابله در همین گُلّ گَنُتَوَ (فصل ۱۴) می‌نویسد «languaige tant aorné & bien latin» یعنی «زبانی (یا سخنی) چنان آراسته و لاتین‌نیکو؛ البته در جای دیگر (فصل ۲۲) آورده است langue françoise به معنی «زبان فرانسه». اما باید توجه داشت که او در این پاراگراف برای همه‌ی نهاد دربرگیرنده‌ی «مردمان» و «ملّتان» و «تودگان»، تنها یک گزاره آورده است که نمی‌تواند مناسب «زبان» (سیستم نشانه‌ها) باشد، و آن گزاره این است: «portent habit de noir»، یعنی «جامه سیاه کنند» (لباس سیاه می‌پوشند؛ که «زبان» نمی‌تواند چنین کند). نمونه‌هایی را نیز که استثنا می‌کند، یعنی «سیراکوزیان» و «چند آرگُسی»، خود از جنس مردم و انسان اند نه زبانی که به آن سخن گفته می‌شود. «مردم» و «ملت» نیز، که به ترتیب برای peuple و nation آورده ام، هم‌چنان به معنی فرانسه‌ی میانه است که البته در فرانسه‌ی امروز نیز به همین معنی‌هاست با تعریف و تفسیر متفاوت. این انتخاب‌ها هم‌چنین هماهنگ است با گزارش‌ها یا ترجمه‌های برخی از رابله‌شناسان همچون ماری-مادلین فراگُتار (گُلّ گَنُتَوَ، گالیمار، ۲۰۰۷، چاپ دو زبانه) که برای toutes langues آورده است «همه‌ی ملّتان»، و گئی دیرسن (رابله، مجموعی آثار، سئ، ۱۹۷۳، چاپ دوزبانه) آورده است «مردمان همه‌ی زبان‌ها»، و آن را به‌سادگی با «همه‌ی زبان‌ها» به فرانسه‌ی مدرن ترجمه نکرده اند. با توجه به حوزه‌ی واژگانی دو واژه‌ی دیگر که در بالا آورده ام، به نظر من منطقی‌تر هم همین است که واژه‌ای به معنای «انسان» باشد نه «زبان». نخست از آن‌رو که می‌دانیم رابله تا چه

حد به «تکرار» و آوردن «مترادف»‌ها دل‌بسته است، و دوم این‌که رابله شاید می‌توانسته است از حالِ همه‌ی مردمانِ شناخته‌یِ زمانِ خود کمابیش خبری داشته باشد، اما نمی‌توانسته است چنین چیزی را با چنین قطعیت در موردِ «همه‌ی زبان‌ها» بگوید که شناختِ او از آنها نهایتاً به شمارِ انگشتانِ دست یا دست‌ها محدود بود. نانوشتنِ نمی‌گذارم که مایکل سکرپیچ، رابله‌شناسِ انگلیسی، ترجمه کرده است *tongues*، و نه *languages*، و دیگر مترجمانِ انگلیسیِ رابله و برخی از مترجمانِ فرانسوی با واژه‌ای برابرِ «زبان» ترجمه کرده اند.

۸ - هر سوگ به سیاه گزارده آید) هر سوگ به سیاه گزارده آید؛ این گزاره، به خلاف آن‌چه رابله می‌گوید، در میانِ «همه‌ی مردمان» صدق نمی‌کند. رنگِ پوشاکِ سوگواری در میانِ همه‌ی مردمان و در همه‌ی زمان‌ها یکسان نیست. در برخی از کشورهای آسیای شرقی و برخی از کشورهای آفریقایی برای سوگواری لباس سفید می‌پوشند. بوداییان و هندوان نیز در روزهای سوگواری بیشتر رنگ سفید بر تن می‌کنند. رنگِ سوگواریِ مردمانِ گوناگون در طولِ زمان دگرگونی می‌پذیرد. مثلاً در ایران جامه‌ی عزای همیشه سیاه نبود، و در دوره‌هایی از ایران باستان، چنان‌که پلوتارک نیز اشاره می‌کند (نک. به چند یادداشتِ پیش‌تر، «آرگُسی») سپید می‌پوشیدند، و چنان‌که ابوالفضل بیهقی نیز در تاریخِ خود (تاریخ بیهقی، علی اکبر فیاض، دانشگاه فردوسی، چاپ دوم، ۲۵۳۶، ص. ۱۵) می‌نویسد: «امیر دیگر روز بار داد با قبایی و ردایی و دستاری سپید و همه اعیان و مقدمان و اصناف لشکر به خدمت آمدند سپیدها پوشیده و بسیار جرع بود. سه روز تعزیتی ملکانه به‌رسم داشته آمد چنانکه همگان پسندیدند».

۹ - تراسی) تراسی Thrace مردم تراس یا تراکیه، در شمال شرقی یونان قدیم، و جنوب بلغارستان.

۱۰ - کَرَتی) کَرَتی؛ Crete مردم کَرَت، بزرگ‌ترین جزیره در جنوب یونان.

۱۱ - لُرنسِ والِه) لُرنسِ والِه Laurens Valle (در متن)؛ لُرنز دِلاّ والِه Lorenzo della Valle (۱۴۵۷-۱۴۰۷) انسان‌باورِ ایتالیایی، از سرسخت‌ترین منتقدانِ کلیسا، که به بارتُل (نک. به یادداشتِ بعدی) تاخته بود چون‌که او طلایی را والاترین رنگ می‌دانست نه سفید را.

۱۲ - بارتُل) بارتُل، بارتُلوس دِ ساکسوفِرات Bartolus de Saxoferrato (۱۳۱۳-۱۳۵۶) حقوق‌دانِ ایتالیایی.

۱۳ - وِستِیمَنُتِا اِیوس فاکسا سوُنُت اَلِبا سِیکوُت لوکس) وِستِیمَنُتِا اِیوس فاکسا سوُنُت اَلِبا سِیکوُت

لوکس، lux vestimenta eius facta sunt alba sicut alba (به لاتین در متن) النجی
مَنی، هفده، ۲. جمله‌ی بعدی متن را به ترجمه‌ی همین عبارت است. ترجمه‌ی رسمی همی
آیه‌ی مورد نظر: «و در نظر ایشان (یعنی پطرس، یعقوب، و برادرش یوحنا) هیئت او (عیسی)
متبدل گشت و چهره‌اش چون خورشید درخشنده و جامه‌اش چون نور سفید گردید».

۱۴ - سه تن از یارانِ خویش) سه تن از یارانِ خویش؛ مقصود پطرس، یعقوب و برادر او
یوحناست. نک. به النجی مَنی، هفده، ۱.

۱۵ - مثال و شکل) مثال و شکل، برابری برای idée و figure (در متن) بنابر تعریف‌های
فَهِدُگِ فَنَسَمَی میانه، لاروس، ۱۹۹۲، زیر همین سرواژه‌ها.

۱۶ - بُنا لوکس) بُنا لوکس، Bona lux (به لاتین در متن)، «نور نیکوست.»؛ از عبارت‌های
فصل سی و یک ستایشِ دیوانگی نوشته‌ی اراسم.

۱۷ - تُبی، ثوبی؛ Thobie (در متن)، طویا (به عربی). کُتابِ تُبی Le livre de Tobie،
در چهارده باب، که در کُتاب مقدس آورده نمی‌شود، داستان پدر و پسر مؤمن بیجاره‌ای از
قبیلۀ یهودی نفتالی را روایت می‌کند. آنها تُبی Tobie (پسر) و تُبیت Tobit (پدر) نام
دارند (در این نام‌ها اختلاف نظر هست و اغلب هر دو را تُبی می‌نامند). تُبیت تبعیدی و برده
بود و رفتنِ فضله‌ی پرنده‌ای در چشمانش او را کور کرده است و این رنجش می‌دهد. تُبی
برای به دست آوردن پول و پرداختِ بدهکاری‌ها به ماد (در ایران) می‌رود. در راه، یهوه فرشته
رافائل را سر راه او قرار می‌دهد که او را به اکباتان یا همدان می‌رساند. تُبی آنجا به توصیه‌ی
او ماهی‌گیری می‌کند و دل و جگر و صفرا‌ی ماهی را بیرون می‌کشد. او سپس برمی‌خورد به
سارا که شیطانی او را آزار می‌دهد. رافائل به تُبی می‌گوید که برایِ رهایی‌اش او، باید با او
ازدواج کند. تُبی سرانجام با سارا و رافائل به دیارِ خود برمی‌گردد و با صفرا‌ی ماهی کوری
چشمِ تُبیت را درمان می‌کند. نک. به یادداشتِ بعدی.

۱۸ - بابِ پنچ) بابِ پنچ؛ دقیق‌تر: بابِ پنچ، ۱۱ و ۱۲، از کُتابِ تُبی: «(رافائل) چون اندر
آمد، بر تُبی سلام داد و گفت: شادی همراه با تو باد. / تُبی پاسخ داد: مرا چه شادی تواند
بود، منی را که در تاریکی ام و روشنیِ آسمان نتوانم دید.» (از متنِ فرانسویِ کُتابِ تُبی
ترجمه کرده ام). نک. به یادداشتِ پیشین.

۱۹ - رافائل Raphael، یا رفاتیل، «اسرافیل» به عربی، نام فرشته‌ای در مذهب‌های ابراهیمی. عبری آن רפאל گویا مرکب از רפה «رِفا» به معنی «درمان کردن»، و ریشه‌ی ל «ل» به معنی «خدا» است: خدا درمان می‌کند.

۲۰ - یوحنا، بیست) یوحنا بیست: انجیل یوحنا باب بیست، ۱۲: «دو فرشته را که لباس سفید در بر داشتند یکی به طرف سر و دیگری به جانبِ قدم در جایی که بدنِ عیسی گذارده بود نشسته دید.»

۲۱ - أعمال رسولان، یک) اعمال رسولان، یک؛ باب اول، ۱۰: «و چون به سوی آسمان چشم دوخته می‌بودند هنگامی که او می‌رفت ناگاه دو مرد سفیدپوش نزد ایشان ایستاده، گفتند...»

۲۲ - مکاشفه، ۴ و ۷) مکاشفه، ۴ و ۷؛ مکاشفه یوحنا رسول، باب چهار، ۴: «و گرداگرد تخت بیست و چهار تخت است و بر آن تخت‌ها بیست و چهار پیر که جامه‌ی سفید دربر دارند نشسته دیدم...»، و باب هفت، ۱۳: «و یکی از پیران متوجه شده به من گفت این سفیدپوشان کیان اند و از کجا آمده اند.»

۲۳ - آلب، آلبه Albe (در متن) شهری کهن در ۱۹ کیلومتری رُم، ایتالیا. در اسطوره‌های رومی، پایه‌گذاران رُم، رومولوس و رموس، از این شهر اند. این شهر در مکانی ساخته شد که ماده‌خوکی سفید در آنجا یافته شده بود. معنی Albe «سفید» است.

۲۴ - پریکلِس) پریکلِس Périclès (۴۲۹-۴۹۵ پیش از م.) سپاهی و سیاستمدار و سخنور آتنی. پلوتارک در زندگي پودیکس Vie de Périclès، ۲۷ (Hachette، ۱۸۹۳، ص. ۱۵۴)، روایت می‌کند که پریکلِس در مدت محاصره‌ی جزیره‌ی ساموس Samos سربازان خود را به قید قرعه با لوبیای سفید (fève blanche در متن، مهربی سفید هم می‌تواند معنی بدهد) به جگ یا به استراحت می‌گماشت. در واقع فقط یک هشتم جگ‌افزارمندان خود را مرخص می‌کرد، باقی باید به جگ می‌رفتند. او هم چنین می‌گوید که به همین خاطر به روزی که به شادی گذشته باشد، «روز سفید» می‌گویند.

۲۵ - جنگ‌افزارمند) جنگ‌افزارمند؛ «جگ‌افزارمند» را ساخته ام برای gendarme (در متن)، gendarme (فرانسوی ملرن)، واژه‌ای مرکب از gens «کس»، «نفر»، و arme «جگ‌افزار»، «سلاح»، به معنی «جگ‌افزارمند»، «فرد مسلح».

۲۶ - الکساندرِ اَفرُدیزی) الکساندرِ اَفرُدیزی؛ الکساندرِ اَفرُدیزی Alexandre Aphrodise (در متن) الکساندرِ اَفرُدیزی Alexandre d'Aphrodise، به یونانی Ἀλέξανδρος ὁ Ἀφροδισιεύς (سده‌ی دوم م.). فیلسوفِ یونانی که آثارِ ارسطو را شرح کرده، و ارسطوی دوم نامیده شد. او فهرستی نیز از مسئله‌های ناگشودنی فراهم آورد، و مسئله‌ای که رابله به آن اشاره می‌کند، در فهرستِ او هست، اما الکساندرِ اَفرُدیزی از رنگِ خروس سخنی نمی‌گوید. اَفرُدیزی یا اَفرُدیزیاس به یونانی Ἀφροδισιάς شهری در جنوبِ غربیِ ترکیه‌ی امروز است. نامِ این شهر از نامِ زنِ خدایِ عشقِ آفرودیت (به یونانی: Ἀφροδίτη) گرفته شده است.

۲۷ - پَرُکلوس) پَرُکلوس Proclus به یونانی Πρόκλος (۴۸۵ - ۴۱۲) فیلسوفِ نو افلاطونیِ آتن، یونان. از کتاب‌هایِ اوست: *De sacrificio et magia*.

۲۸ - گالِیان) گالِیان؛ Galli (در متن) گالی‌ها، گُل‌ها، Gallia (به لاتین)، گُل‌ها Gaulois (به فرانسه‌ی مدرن) مردمانی اند که فرانسویان آنها را نیاکانِ خود می‌دانند. در فرانسه‌ی کهن و میانه هم‌چنین به معنایِ «خروس» است و ریشه‌ی هندواروپایی دارد، و به همین معنی در فارسی نیز هست (نک. به لغت‌نامه‌ی دهخدا، زیرِ «گال» و «خروس»).

۲۹ - گالا) گالا، واژه‌ی یونانی برای شیر (نوشیدنی): γάλα.

۳۰ - پَرِ سپید بر کلاه) پَرِ سپید بر کلاه، مَدِ روز بود.

۳۱ - سوسنِ آزاده) سوسنِ آزاده، Lys (در متن)، Lilium (به لاتین)، گونه‌ای سوسن که سفید است. این گُل از نمادهایِ فرانسه است. این بخشِ گُلِ گُلِ آتمایانِ گرِ ملی‌گراییِ آشکارِ رابله و راوی است. رابله این گُل را در فصلِ ۲۵ بر دسته‌ی صلیبِ برادرِ ژان حک می‌کند که مهم‌ترین جگافزارِ او در دفاع از تاختستانِ دیر است. نک. به یادداشت‌هایِ فصلِ ۲۵، «گُلانِ سوسنِ آزاده».

۳۲ - هم‌منجی) هم‌منجی، analogie (در متن).

۳۳ - هم‌خوانی) هم‌خوانی، conformité (در متن).

۳۴ - جان‌هایِ بینایی) جان‌هایِ بینایی، esperitz visifz (به فرانسه‌ی میانه در متن، ترجمه‌ی سرراست)، ارواحِ بصری، که جزءِ «ارواحِ حیوانی»، «جان‌هایِ/ارواح‌هایِ حیوانی»

یا «جان‌های حیث‌مند» esprits animaux در نظریه‌های ارسطویی شمرده می‌شود. «جان‌های بینایی» از چشم‌ها ساطع می‌شوند و با برخورد با چیزهای جهان دیدن آن چیزها را شدنی می‌کنند. نک. به پایین‌تر، «جان‌های زیستی».

۳۵ - مسئله‌ها) مسئله‌ده پروبلِماتا *Προβλήματα* (به یونانی)، پُربِلِماتا فیزیکا *Problemata physica* (به لاتین)، مجموعه‌ای از پرسش و پاسخ در باره‌ی پزشکی و اخلاق و فلسفه و طبیعت که به ارسطو نسبت داده می‌شود. متن مورد نظر رابله: در سی‌ویک، ۲۰.

۳۶ - آگاهانِ ژرف‌فلمی) آگاهانِ ژرف‌فانمایی؛ des perspectifz (اسم مذکر جمع در متن) یا کارآزمودگانِ چشم‌اندازها و دورنماها، perspectifs (به فرانسه‌ی مدرن)؛ «علمِ مناظر و مَرایا»، و نیز به معنای کسی (مثل نقاش و پژوهش‌گر رشته‌های دیداری) که این دانش را به‌نیکی فراگرفته است. نک. به فُجِدِگِ فُئِسه‌ی میانه‌ی لازوس، ۱۹۹۲.

۳۷ - گزنِفون) گزنِفون Xénophon، به یونانی Ξενοφών (۳۵۵ پیش‌از میلاد - ۴۲۶ یا ۴۳۰ پیش‌از میلاد) فیلسوف و تاریخ‌نویس معروف یونانی.

۳۸ - اندر کارآیِ اندام‌ها) اندر کارآیِ اندام‌ها *de usu partium* (در متن) Galien، فی منافع الاعضاء (به عربی)؛ جالینوس، ده، ۳.

۳۹ - جان‌های زیستی) جان‌های زیستی، esperitz vitaulx (به فرانسه‌ی میانه در متن، ترجمه‌ی سرراست) یا ارواح حیاتی. نک. به بالاتر، «جان‌های بینایی».

۴۰ - مارک تول) مارک تول Marc Tulle (در متن)، سیسِرُن Cicéron (به فرانسه، و فارسی)، مارکوس تولیوس چیچِر (به لاتین) Marcus Tullius Cicero (۴۳ پیش‌از میلاد - ۱۰۶ پیش‌از میلاد) فیلسوف و سیاستمدار معروف رومی.

۴۱ - پرسش‌های توسکولانی) پرسش‌های توسکولانی *questio. Tuscul.* (کوتاه‌شده در متن)، *les Questions tusculanes* (به فرانسه)، بحث‌های توسکولانی *Tusculanae Disputationes* (به لاتین)، از جمله آثار فلسفی سیسِرُن است. توسکولوم Tusculum یا توسکولان Tusculane، نام شهری (ویران‌شده در سال ۱۱۹۱) بود که سیسرون در آن خانه‌ای داشت. مقصود گفت‌وگوها یا دیالوگ‌های خیالی‌ست که در این شهر صورت گرفته است و سیسرون با پیش کشیدن آرا و اندیشه‌های

پیشینیان خود، به بحث درباره‌ی جاودانگی جان (روح)، و نیک‌بختی مبتنی بر فضیلت می‌پردازد. پومپونیوس توماسکاتی دربرگیرنده‌ی پنج کتاب است، و اشاره‌ی رابله به کتاب نخست، بخش‌های ۳۴ و ۴۶ است.

۴۲ - **ورئوس** (وریوس) Verrius، ورئوس فلاکوس Verrius Flaccus (۲۰ میلادی - ۵۵ پیش‌از میلاد) فیلسوف، تاریخ‌نویس، و دستور زبان‌نویس لاتین، نگارنده‌ی جُگی از مرگ‌های بی‌همتا.

۴۳ - **تیت لیو** (تیت لیو) Tite Live، تیتوس لیویوس (به لاتین) Titus Livius (۱۷ پس‌از میلاد - ۵۹ پیش‌از میلاد) تاریخ‌نویس رومی.

۴۴ - **جنگِ کن** (جنگِ کن Bataille de Cannes از جنگ‌های مهم روم و کارتاژ در شهر کن (ایتالیا) در ۲۱۶ پیش‌از میلاد. مقصود رابله گویی این است که تیت لیو می‌گوید که موردی هم از مرگ به سبب شادی پس‌از جنگِ کن روی داد.

۴۵ - **پلین** (پلین) پلین، نک. به یادداشت‌های فصل ۳ «پلین».

۴۶ - **۱. جلیوس** (جلیوس) A. Gellius (به لاتین در متن)، آلوژل، نک. به یادداشت‌های فصل ۳. «آ. ژل».

۴۷ - **دیاگراسِ رُدسی** (دیاگراسِ رُدسی) Diagoras Rodius (در متن)، Diagoras de Rhodes (سده‌ی پنجم پیش از م.) از مهم‌ترین ورزشکاران یونان باستان، قهرمان المپیک ۴۶۴ پیش‌از م. به روایت آلوژل (نک. به یادداشت‌های فصل ۳. «آ. ژل») او به دریافتِ خیرِ پیروزیِ پسرانِ خود در المپیک ۴۸۸ از شادی مُرد.

۴۸ - **شیلو** (شیلو) Chilo (در متن) یا شیلون اسپارتی Chilon de Sparte یکی از هفت خردمند پیش‌مقراطی که به روایت پلین از شادی مُرد.

۴۹ - **سوفوکل** (سوفوکل) Sophocles (در متن)، به یونانی سوفوکلس Σοφοκλῆς (۴۰۵ یا ۴۰۶ پیش‌از میلاد - ۴۹۵ یا ۴۹۶ پیش‌از میلاد) نمایش‌نامه‌نویس بزرگ یونانی که به روایت پلین با دریافتِ خیرِ پیروزیِ خود در مسابقه‌ی تراژدی مُرد.

۵۰ - **دیونیزیوسِ خودکامه‌ی سیسیل** (دیونیزیوسِ خودکامه‌ی سیسیل) Dionysius tyrans de Sicile (در متن)، به یونانی Διονύσιος (۳۶۷ پیش‌از میلاد - ۳۳۱ پیش‌از میلاد) خودکامه‌ی یونانی سیراکوز Syracuse در سیسیل، ایتالیا.

- ۵۱ - فیلیپیدس (Φιλιππίδης) Philippides (در متن) به یونانی کمدی‌نویس یونانی سده‌ی چهارم پیش‌از میلاد.
- ۵۲ - فیلمُن (Φιλήμων) Philemon (در متن) به یونانی (۲۶۲ پیش‌از میلاد - ۳۶۲ پیش‌از میلاد) کمدی‌نویس یونانی.
- ۵۳ - پلیکراتا (Πολυκράτα) Polycrata (در متن)، گفته می‌شود که نام درست او پلیکریتا Polycrita است. زنی که با نیرنگ خود توانست هم‌میهنانش را در جگه‌ی به پروزی برساند، و از پس دریافتِ خبرِ پروزی آنها از شادی مُرد. برخی از رابله‌شناسان از این اشتباه رابله در مورد نام این زن چنین نتیجه می‌گیرند که او همه‌ی این بخش را نه از منبع‌های دستِ اوّل لاتین و یونانی، بلکه از راویسیوس تکستور (Ravisius Textor ۱۴۸۰-۱۵۲۴) دانشگاهی انسان‌باورِ فرانسوی گرفته است، چراکه گویا دقیقاً همین اشتباه در نوشته‌ای از او دیده می‌شود.
- ۵۴ - فیلیستیُن (Φιλίστιν) Philistion (در متن) شاعر و بازیگرِ یونانی (خبرِ بیش‌تری از او نیافتیم).
- ۵۵ - م. جووانتیوس؛ M. Iuventus (در متن) مارکوس جووانتیوس Marcus Juventius احتمالاً سیاستمدارِ رُمی سده‌ی دوم پیش‌از میلاد که گفته می‌شود از شادی بسیار مُرد.
- ۵۶ - پورِ سینا (پورِ سینا، اویسن Avicenne) (در متن، نام رایج او در غرب) ابن سینا، ابوعلی سینا (همدان ۱۰۳۷ م. - بخارا ۹۸۰ م.). رابله در همین‌جا از دو کتاب او نام می‌برد: قانون و الادویه القلییه (این‌یک با نامی دیگر). نک. به یادداشت بعدی.
- ۵۷ - الادویه القلییه (الادویه القلییه؛ دی‌ویوس کُردیس de viribus cordis) (به لاتین در متن) از پور سینا نوشته‌ی نخستین سال‌های سده‌ی پنجم هجری است. عنوانی که رابله از این کتاب به لاتین آورده، اندر توان‌های قلب، در واقع عنوان ترجمه‌ی آرنو د ویلنو (۱۳۱۱ - ۱۲۴۰) از کتاب پور سینا به لاتین است. رسالة فی الادویه القلییه در ۱۶ فصل است که فصل‌های نخست آن در باره‌ی فیزیولوژی قلب و تأثیر هیجان‌ها بر آن، و فصل‌های بعدی در باره‌ی داروهای گیاهی و تأثیر آنها بر قلب است.

۵۸* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی ۱۵۴۲: ازین‌باره نگاه کنید به الکساندرِ اُفروِدی‌ی ۱، کتابِ نخستِ مسائل، فصل ۱۹. و به دلیلی روشن. اما شگفتا.

۱ - الکساندرِ اُفروِدی‌ی؛ نک. به یادداشت‌های فصل ۳۷، «الکساندر اُفروِدی‌ی».

اندر نوبادو گي گار گانتوآ.

فصل ۱۰

گارگانتوآ [گرانگاله] از سه تا پنج سالگی به فرموده‌ی پدرش در همه‌ی رشته‌های فراخور پرورده آمد و آموخته، و این زمان را مانند بچگان کشور بگذرانید؛ یعنی به نوشیدن و خوردن و خوابیدن؛ به خوردن و خوابیدن و نوشیدن؛ به خوردن و نوشیدن و خوردن.

همیشه در لجن می‌غلطیدی^۱ و دماغ سیاه می‌کردی و خرچنگ‌قورباغه بر چهره همی‌نگاشتی؛ پوزارهای خود می‌فرسودی و بیش‌گاه هاج‌وواج‌گونه بر مگسان زل همیزدی؛ به‌جان می‌دویدی بر پی پروانگان که پدرش بر ایشان پادشاهی کردی؟ بر پوزارهای خویش می‌شاشیدی و در پیراهنش می‌ریدی،^۲ و فین اندر کاسه‌ی آشش می‌کردی. همه‌جا تلوتلو همی‌خوردی. اندر دمپایی^۳ خویش می‌نوشیدی، و بیش‌گاه شکم به سببی مالیدی، دندان‌های خویش به کتله^۴ تیز کردی، دستان به شوربا شستی، موی به لیوان شانه کردی.^۵ سگان^۶ کوچولوی پدرش از دوری او می‌خوردندی و او نیز با ایشان می‌خوردی؛ [صد.

۴۷] گوشانِ شانِ گاز گرفتگی و ایشان دماغ او خراشیدندی، در کونِ شان دیدی و لب‌های او لیسیدندی.

تازه، دَنیدی چیه جَعَلان؟ هو خومه درد شَمَه رَ گِیجَه بوکونه،^۶ این عیاشکِ خُردگونه همواره پرستارانِش را دست‌مالی می‌کردی، از رو و از زیر، از پیش و از پس، اَهَن می‌کوچی اولاغ^۷؛ و به همین زودی آغازید نَره‌پوشِ خویش را به کار کردن، همانی که پرستارانِش هر روز به دسته‌گُلانِ زیبا، نوارهای زیبا، گُلانِ زیبا، ریسِگانِ زیبایِ گُل می‌آراستندی، و روزگارِ خویش به این می‌گذرانَدندی که آن را^۸ همچون موم‌جامه^۹ لایِ دستانِ خویش ورز دهنَدی، و سپس فَهَقاه می‌خندیدندی آن‌گاه که ورآمدی، که گفتی آن بازی آنان را خوش آمدی.

یکی آن را توپی کوچولویِ من نامیدی، دیگری سنجاقِ من، دیگری شاخِ مرجانِ من، دیگری سَرخُمَره‌یِ من، چوب‌پنبه‌یِ من، پَرماهِ من، تُفکِ من، بَرَمه‌یِ من، زَوَنجِ کوچولویِ پشتِ گُلیِ من، خایه کوچولویِ سرخورده‌یِ من^{۱۰}:

— مالِ من نه (یکی گفتی).

— نه مالِ من نه (دیگری گفتی).

— پس من چی (گفتی یکی)، نرسد به من هیچ‌چی؟ به خدا به دو نیمِش کنم.

— اُه به دو نیم (گفتی آن یکی)، دَرَدش آید بانویِ من. دادارودودورِ بچگان را می‌بُرد؟^{۱۱}

و تا همچون بچگانِ کشورِمان ورجه وورجه کند، مر او را یکی فِرِفره‌ای ساختند قشنگ، از پره‌هایِ یکی آسیاب‌بایِ میربله^{۱۲}.

یادداشت‌های فصل ۱۰

- ۱ - در **لحن می‌غلتیدی** در لحن می‌غلتیدی؛ همه‌ی توصیف‌های این بخش، گارگانتوا را با دلقک نمایش‌های شادی‌آور همانندی می‌دهد.
- ۲ - **پدرش بر آنان پادشاهی کردی** پدرش بر آنان پادشاهی کردی؛ گرانگوزیه [گران‌گلوگاه]، پدر گارگانتوا، شاه پروانه‌هاست.
- ۳* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** افزودگی ۱۵۴۲: به آستین‌های خویش دماغش را گرفت،
- ۴ - **کُتله**، گیلکی است، برای sabot «دمپایی چوبی»، «کفش چوبی». پاپوش چوبی قرون وسطایی و روستایی. البته sabot رو بسته است و «کُتله» روباز همچون دمپایی. کُتله تا پنجاه سال پیش در گیلان بسیار رایج بود.
- ۵* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** افزودگی ۱۵۴۲ (توضیح: عبارت‌هایی که بیش‌ترشان ضرب‌المثل‌های رایج زمان رابله بودند و او آنها را اغلب به معنای سرراست آنها به کار برده است. همه‌ی اینها برای رساندن این نکته است که کودک بی‌بهره از آموزش درست بنابر غریزه‌ی خود می‌تواند هر کار ناروایی انجام دهد. در ضمن برای خواننده‌ی هم‌روزگار رابله، همه‌ی اینها یادآور **هَمْتَلِ اِراسم** بود.) : میان دو چهارپایه کون بر زمین نشست، ۱، خود را به جوالِ نخیس پوشاندی، ۲، آتش خوران نوشیدی و کلوچه بی نان خوردی، ۳، خدان نیش زدی و نیش‌زنان خدیدی، بیش‌ترگاه تُف اندر کشکول کردی، ۴، چرب گوزیدی، به خورشید شاشیدی، ۵، از باران پنهان شدی اندر آب، ۶، سردامرد کوفتی، ۷ و پندار خام بافتی، ۸، فروتنی می‌نمودی، پوست از روباه برکنیدی، ۹، نیایش را همانند میمون لُندیدی، به سر رشته‌ی خود بازگشتی، ۱۰، ماده‌خوک‌ها را پیش یونجه بردی، ۱۱، سگ را در پیشگاه شیر چوب زدی، ۱۲، خیش در پیش گاو نهادی، جایی را که نخاریدی خاراندی، کرم از دماغ بیرون کشیدی، ۱۳، کوهی برداشتی گاهی نگه‌داشتی، ۱۴، نان سفیدش را نخست خوردی، ۱۵، زنجره نعل کردی، ۱۶، تا بخندد خود را غلغلک دادی، در آتش‌خانه سخت نیک لُنباندی، کاه پیش‌کِش خدایان کردی، ۱۷، نیایش مریم عذرا را بفرمودی در بامدادان خواندن و به گمانش بس به‌جا آمدی، ۱۸، کَلَم خوردی و آتش ریدی، مگسان در شیر بازشناخی و پاهای بر آنان گُم کردی، ۱۹،

کاغذ تراشیدی و پوست آلودی ۲۰، پا به فرار گذاشتی ۲۱، با مشک سر کشیدی ۲۲، چشم مهمان دور دیدی و تنها دُنگِ خود پرداختی، به درخچه‌ها زدی بی‌از آن‌که جوجه‌ها او بگیرفی ۲۳، بر آن بودی که ابرها تابه‌ی مفرغی و پیشابدان فانوس است ۲۴، صدرنگ ز یک خُم برآوردی و وانمودی که خر است تا سیوسش دهند، مُشت بر سندان کوفتی ۲۵، به جَسْتِ نخست درنا گرفتی ۲۶، خواستی زره زلفین به زلفین بافته آید، همیشه دندان‌های اسبِ پیشکشی را بشمردی، از خروس به خر پریدی ۲۷، میان دو خام پخته‌ای نهاده‌ی ۲۸، به خاک گودال ساختی ۲۹، ماه را از گرگان در پناه گرفتی ۳۰، اگر آسمان فروافزادی وی را امید گرفتن چکاوک‌ها بودی ۳۱، از نیاز فضیلت ساختی، آگوشْت درخورد نان پختی، سترده و تراشیده او را یکسان بودی، هر بامداد پوست از روباه بر کندی ۳۲.

۱ - ضرب‌المثلی قدیمی، مانند پیاده رفتن در کنارِ الاغ بی بار و بی سوار (مانند ملاً نصرالدین). عبارات‌های بعدی نیز ضرب‌المثل‌های اند، گاهی دستکاری شده، که خواننده‌های هم‌روزگار رابله به‌خوبی درمی‌یافتند.

۲ - ضرب‌المثلی به معنایِ عذرِ بدتر از گناه آوردن.

۳ - آن‌چه «نان» و «کلوچه» را از هم متمایز می‌کند، روغن و شکر و موادِ دیگری است که برایِ کلوچه به کار می‌برند. پس، بی‌گمان نمی‌توان «کلوچه» را بی نانِ آن خورد. مگر این‌که مقصودِ راوی خوردنِ محوِیاتِ نانِ کلوچه باشد بی خوردنِ خمیرِ آن، یا رساندنِ طنزآمیزِ امری ناشدنی. در موردِ «کلوچه» fouace نک. به یادداشتِ فصلِ ۲۳، «کلوچه»، «کلوچه‌پر».

۴ - تلویحاً کشکول‌گدایان و خیرات‌خواهان.

۵ - دوستانش را می‌آزرد؛ اعتباری برایِ هیچکس قائل نبود.

۶ - از باران به ناودان گریختی.

۷ - تلویحاً «آهن» را.

۸ - مرکبِ سودا دوانیدی.

۹. *escorchoyt le renard* (در متن) استفراغ می‌کرد

چنان‌که گویی پوست از لاشه‌ی گندیده‌ی روباه برمی‌کنده است.

۱۰. در اصل «به گوسپندان‌ش برمی‌گشت»، اصطلاحی بسیار رایج در زبان فرانسه به معنی بازگشتن به موضوع اولیه‌ی مورد بحث پس از دور شدن موقت از آن. نک. به یادداشت‌های فصل ۱، «تا با سر سایدن کشک خویش شویم».

۱۱. به جای بردن یونجه پیش ماده‌خوک‌ها؛ همه چیز را عوضی انجام می‌داد، یا موضوع بحث را عوض می‌کرد.

۱۲. تلویحاً سگ بی‌تقصیر را نزد شیر مقصر یا زیردست بی‌تقصیر را نزد بزرگی مقصر تنبیه می‌کرد.

۱۳. معنی آن روشن نیست. شاید برابر است با: بخیه بر روی افکندی. راز فلاش می‌کرد.

۱۴. ضرب‌المثلی رایج در سده‌ی چهاردهم.

۱۵. دوراندیش نبود.

۱۶. کلوخ خشک در آب جُستی. کنایه از کار ناشدنی.

۱۷. تلویحاً «به جای گندم»؛ یعنی فریب‌شان می‌داد.

۱۸. به جای عصر.

۱۹. مگس‌های سیاه را بر سفیدی شیر بازشناختی و آنان را دنگ و گیج کردی.

۲۰. پوست را برای نوشتن دوباره بر آن می‌تراشیدند نه کاغذ را، که شدنی نیست.

۲۱. تلویحاً در مقابل دشمن.

۲۲. بسیار نوشیدی. تلویحاً شراب را.

۲۳. رنج او بردی و گنج دیگران؛ تکاندن درخت او را بودی و خوردن میوه‌ها دیگران را.

۲۴ - ساده لوح بود.

۲۵ - سرراست: مُشْتَش پُتْکَش بود. سندان به مُشت شکستی.

۲۶ - یعنی دست به کارهای ناشدنی می زد.

۲۷ - از این شاخ به آن شاخ پریدی.

۲۸ - تلخ و شیرین به هم آمیختی.

۲۹ - کاری ناشدنی، چراکه به خاک تنها تَل توان ساخت نه

گودال. نقش بر آب بستی. گاوِ نر دوشیدی.

۳۰ - کاری بیهوده. ماه را چه بیم گُرگان.

۳۱ - از آبِ گلِ آلود ماهی گرفتی.

۳۲ - نک. به همین جا، شماره ی ۹.

۶ - تازه، دنیایِ چیه جَعَلان؟ هو خومه درد شَمَه رَ گِیجَه بوکونه، تازه، دانیدی چیه جَعَلان؟

Et savez quey hillotz, que mau de pie هو خومه درد شَمَه رَ گِیجَه بوکونه؛

vous vyre (به زبانِ گاسکونی در متن)، ترجمه به گیلکی ست: تازه، می دانید چی ست

بچه ها؟ دردِ همان خُم (بشکه ی شراب) گیج تان کناد.

۷ - اَهَن می کوچی اولاغ) اَهَن می کوچی اولاغ، harry bourriquet (در متن، به

زبانِ دُک، گویشِ فرانسه یِ جنوبی) ترجمه به گیلکی ست، هین الاغ کوچولویِ من. harry

bourriquet، به همین معنا، از یک ترانه یِ عامیانه یِ سده هایِ میانه است.

*۸ - ناهمسانی هایِ چاپ ها) ناهمسانی؛ این عبارت در A چین بود: comme la paste

dedans la met، همچون خمیر اندر تغار.

۹ - موم جامه) موم جامه، magdaleon d'entraict (در متن) موم مَشَمَّاسازی که به

شکلِ استوانه ساخته می شد (قیاس کتید با نَره)، و به پارچه می زدند و هم چین مصرفِ پزشکی

و جر آن داشت.

*۱۰ - ناهمسانی هایِ چاپ ها) افزودگیِ ۱۵۴۲: آویزه یِ من، اسباب بازیِ شق و تُدوتیزِ من،

قطره چکانِ من.

*۱۱ - ناهمسانی هایِ چاپ ها) افزودگیِ ۱۵۴۲: آن گاه سَرورِ بی دُم شود.

۱۲ - میربله (Myrebalais امروزه میربو Mirebeau در منطقه‌ی پواتو Poitou،
در غرب فرانسه، هست که آسیاب‌های بادی آن معروف بود.

اندر اسب‌هایِ ساختگیِ کارگانتوآ.

فصل ۱۱

[ص. ۴۸] سپس، تا در همه‌ی زندگانیِ خویش سوارکارِ نیکو بود، مر او را یکی نغز اسبِ چوبینِ بزرگ بساختند که وی به جَسْت و خیز و جهش و پرش و جُفتک و رقص با هم واداشتی، به چابک‌پایی و یورتمه و بلندگامی، به چارنعل‌روی و یُرغه و تیزتگی، سکندری و شُتردوی و گوراسب‌رفتاری؛ و نمدزین‌ش بگردانیدی همان‌گونه که راهبانِ فراخورِ جشن‌ها لباده بگردانند: کَهراخرایی، کُرند، خاکی‌اِبلقی، پشم‌موشی، گوزنی، رَحش‌دودی، گاوی، داس‌رگین، رنگارنگ، زاغی، سپید^۱.

او خود به یکی دیرکِ ستبرِ اسبی دیگر ساخت شکار را و یکی دیگر نیز از غَنگِ انگورِ فُشتری بهر همه‌ی روزها را، و نیز بهرِ اتاق را به بلوطی کلان یکی ماده‌استر ساخت با سُرین‌پوش. وانگهی، ده یا دوازده سُر اسبِ جای‌گزين

او را بود و هفت سر نیز از بهر چاپارخانه داشت؛ و همگان را بر خویشتن می خوابانندی.

روزی خواجه پَن آن سَک [نان به آنبان]^۲ با چاکران بسیار و شکوه فراوان به دیدار پدر او آمد؛ همان روز سردار فرآنرُپا [نیک مُفت خوار]^۳ و امیر مویوان [باده کش رو]^۴ نیز به دیدار او آمده بودند. سرای آن همه مردمان را به راستی اندکی تنگ گونه بود، به ویژه آخورها؛ ازین رو خوان سالار و آخور سالار خواجه پَن آن سَک [نان به آنبان] یاد شده^۵، تا بدانند که در جای دیگری از خانه آخور خالی هست، روی به پسرک جوان گارگانتوآ [گران گاله] آورده [صد. ۴۹] بدین اندیشه که بچگان هماره همه چیز لو دهند، نهانی وی را پرسیدند تا آخور اسبان بزرگ کجاست.

پس آن گاه او آنان را از تالار دویم اندر گذاشته از راه پلکان بزرگ کاخ به دالانی فراخ برد و از آنجا به بُرجی ستبر در شدند، و چون از پلکانی دیگر بر شدند، آخور سالار خوان سالار را گفت:

— ما را فریید این بچه، چون که آخورها هرگز فراز خانه نباشند.

— بزرگا لغزشا (گفت خوان سالار)، چه من خود بسا جای ها شناسم به لیون^۶ و بامت^۷ و شین^۸ و دیگر جای ها که آخورها همه در بالاترین جای سرای اند؟ پس شاید که آن پشت برون رفتی به سوی بالا باشد. ولیکن آسوده دلی بیش تر را من ازو بازپرسم.

پس، از گارگانتوآ [گران گاله] پرسید:

— کوچولوی ملوسِ من، به کجا بریدمان؟

— به آخورِ اسب‌هایِ گندهَم (گفت گارگانتوا [گران‌گاله]). به‌زودی
بدان‌جا باشیم، تنها ازین پله‌ها بر بالا شویم.

سپس آنان را از یکی تالارِ بزرگِ دیگر اندر گذاشت و به اتاقِ خود برد
و هنگامِ بازکردنِ در گفت:

— این هم آن آخورها که خواستید. این پاکوتاهِ اسپانیاییِ من است، این
هم یُرعِیِ انگلیسیِ من، و این یکی گاسکونیِ سکندریِ خورِ من.
و یکی اهرمِ سترگِ بارِ آنان کرد و گفت:

— این فریزیِ خپله^{۱۰} شما را دهم، از فرانکفورت مرا رسیده است، اما
شما را خواهد بود، کوچکِ اسبِ نیکویی ست، و سخت به‌نیرو؛ با قوشی نر
و یک دوجینِ سگِ اسپانیایی و دو [ص. ۵۰] تازی، پس آن‌گاه پادشاهی
کبکان و خرگوشان شما را شود همه‌ی این زمستان.

— یا حضرتِ یوحنا^{۱۱} (گفتند آنان)، ما را کار پاک زار است، راهب
داریم در ساعت^{۱۲}.

— راست نیست، گفت گارگانتوا [گران‌گاله]. او سه روز است تا در
اینجا نیست.

گمانه برید اکنون که آنان را چه راهِ بهتری ازین دو بود: پنهان شوند از
شرم، یا یخندند سرگرمی را؟

آن‌گاه که آنان سراسیمه پایین رفتندی، پرسید:

— یکی اُبنه آله^{۱۳} می خواهید؟

— چی ست؟ (پرسیدند)

— پنج سنده (پاسخ داد) که خویشتن را پوزه بندی کُنید.

— اگر امروز کباب شویم (گفت خوان سالار)، هرگز به آتش نسوزیم،

چون انگارم که نیک روغن مال شده ایم. ای کوچولویِ ملوس، علف به شاخ
ما بستی^{۱۴}. زین سان که بینمَت، دارم گمان که شوی روزی تو پاپ.

— خود ایدون اندیشم (گفت گارگانتوا [گَران گاله]). اما شما آن گاه

پاپی پروانه بخواهید شد، و این پاپاخ شِکرشِکنِ نیک نیز پاک پاپاسِ پُر دو
رَنگ^{۱۵} بخواهد شد.

— بی گمان، بی گمان، گفت آخور سالار.

— اما (گفت گارگانتوا [گَران گاله]) گمان برید که پیراهنِ مادرَم را چند

سوزن کاری بُود؟

— شونزده (گفت آخور سالار).

— شما (گفت گارگانتوا [گَران گاله]) نه انجیل گوید^{۱۶}. چه، سی پیش

هست و سی پس^{۱۷}، و بس ناخوب بشمرده اید.

— کی؟ گفت آخور سالار.

— آن گاه که (گفت گارگانتوا [گَران گاله]) از دماغ تان تویی خُمره

کردند تا یک موئی^{۱۸} گُه از آن بیرون کشند، و از گلوتان قیفی تا که آن را
اندر آوندی دیگر ریزند، زیرا که تَه‌ها بادناک بود^{۱۹}.

— لامسَب (گفت [صد. ۵۱] خوان سالار) گیرِ یکی پُرچانه افتاده ایم.
ای سَرورِ پُرجفتار، که خدا شما را از بدی دور دارد، چه چانه‌ی گرمی ست
مر شما را.

هم‌چنان که سخت تفت زیرِ طاقِ پله‌ها پایین رفتندی، آن اهرمِ بزرگ که
او بارِشان کرده بود، از دستِ‌شان بیفتاد و پس گارگانتوا [گَران‌گاله] گفت:
— شگفتا سوارکارانِ بس بدی که شما اید، پاکوتاه‌تان بدهنگام غالی‌تان
گذاشت. اگر خواهیدی که از اینجا به کُتیزک^{۲۰} رَویدی، کدام‌یک را برتری
دهیدی: جوجه‌غاز راندن یا ماده‌خوکِ قلاّده‌بسته تازاندن؟

— من (گفت آخور سالار) شراب خوردن برتری دهمی.
و برین سخن‌ها به تالارِ پایینی اندر آمدند که دارودسته همه آنجا بودند،
و با بازگفتنِ این داستانِ نو، همگان را بخندانیدند به سانِ گله‌ای مگس.

یادداشت‌های فصل ۱۱

۱ - سپید) سپید، و رنگ‌ها و شکل‌های پیش از آن: نام برخی از این رنگ‌ها و شکل‌ها از ساخته‌های رابله و وام‌گرفته از یونانی است، و گاه در غیر مورد استفاده اصلی خود به کار برده شده است. به عنوان نمونه zencle (در متن)، از یونانی ζάγγλον، داس، که من «داس‌زُگین» را برای آن ساخته ام، یعنی «منقش به نشان‌های داسی شکل».

۲ - پَن‌آن‌سَک) پَن‌آن‌سَک، Painensac، نان‌به‌آنیان: نامی مرکب از واژه‌های «نان»، «در» و «کیسه»، ساخته رابله به معنای ناخن‌خشک.

۳ - سردار فرآن‌رُپا [نیک‌مُفت‌خوار] سردار فرآن‌رُپا [نیک‌مُفت‌خوار] Francrepas، اسمی ساخته رابله، به معنی دوست‌دارِ خوراکِ خوب رایگان.

۴ - امیر موی‌وان [باده‌کش‌رو] امیر موی‌وان [باده‌کش‌رو] Mouille vent، اسمی ساخته رابله، گویا به معنی انگل و سربار و نوشنده شراب رایگان.

۵ - یادشده) یادشده؛ ledit و دگرگشتی‌های دستوری آن (ladite, lesdits, lesdites) به معنی «یادشده»: من گاهی ترجمه سرراست عبارت‌های رابله را ترجیح داده‌ام تا شیوه روایت‌گری و نثر او دست خواننده بیاید. وگرنه آسان است حذف کردن بیشتر «یادشده»هایی که او، ظاهراً بدونِ ضرورت، در متن خود می‌آورد.

۶ - لیون) لیون، Lyon شهر بزرگِ جنوب شرقی فرانسه که گُلّا گنْوَ برای نخستین بار در آنجا چاپ و منتشر شد.

۷ - باِمِت) باِمِت Basmette (در متن) امروزه بُمِت Baumette دیری نزدیکِ آنژه Angers در غرب فرانسه که رابله احتمالاً در آنجا طلبه بوده است.

۸ - شینُن) شینُن Chaisnon (در متن) یا Chinon، که رابله در کتاب پنجم خود (فصل ۳۴) اشتقاق آن را از Cain [کَن]، قایل، می‌داند، نام شهری است که ملک خانوادگی رابله و زادگاه او، دُوی‌نیر Devinière، واقع در دهکده سنی Seuilly، نزدیک آن است.

۹ - آخورها همه در بالاترین جای سرای اند) آخورها همه در بالاترین جای سرای اند، ادعای درستیست اگر بنا روی سینه‌ی کوه و تپه تا قلعه‌ی آن ساخته شده باشد (ماسوله را به یاد بیاوریم، در گیلان). هنوز آثاری از چنین خانه‌هایی که رابله به آنها اشاره می‌کند، در جاهای هست. در هر حال او لیون را خوب می‌شناخت چون گلا گاتو آرا در همین شهر نوشت.

۱۰ - فریزی خپله) فریزی خپله phryzon اسب چاق فریزلند هلند که در بازار فرانکفورت فروخته می‌شد.

۱۱ - یا حضرت یوحنا) یا حضرت یوحنا، قدیس ژان Saint Jean از یاران مسیح، یوحنا، که التجیل یوحنا به او منسوب است.

۱۲ - راهب داریم در ساعت) راهب داریم در ساعت؛ ترجمه‌ی سرراست à ceste heure avons nous le moine (در متن)، شاید به معنی «آکنون ریش‌خند شده ایم». گویا اصطلاحی بوده است در زمان رابله که آیل لُفران، رابله‌شناس، در پانویس گلا گاتو تی خود (ص. ۱۲۶) آن را با Nous sommes bernés توضیح می‌دهد، یعنی «دست‌مان انداخته است/ ریش‌خند شده ایم». اما مشکل اینجاست که رابله چندین بار دیگر هم چنین اصطلاح‌هایی با واژه‌ی «راهب» به کار می‌برد که نمی‌توان اسم «راهب» را در ترجمه نیاورد. عبارت‌هایی همچون avoir le moine (سرراست: راهب داشتن)، bailler le moyne (سرراست: راهب را دادن/ گرفتن)، laisser le Moyne à quelqu'un (سرراست: راهب را به کسی واگذاشتن) که به نظرم همه ترجمه‌ناپذیر اند چون رابله آنها را هم‌زمان به معنای حقیقی و مجازی به کار برده است، و در مجموع به این معنی‌ها هستند: «فریب دادن»، «گول زدن»، «دست انداختن»، «خر کردن»، «ریش‌خند کردن»، «سر کسی کلاه رفتن»، «بخت کسی برگشتن»، حتی گاهی گویا «اجل کسی رسیدن» و «اشهدمان را بخوانیم» نیز از آن فهمیده می‌شود، و غیره. اینجا، پس از این عبارت «راهب داریم در ساعت»، گارگاتو آ [گِران‌گاله] که آن را به معنای سرراست می‌گیرد، پاسخ می‌دهد: «راست نیست، او (راهب) سه روز است تا در اینجا نیست». در فصل ۴۳ نیز این دیالوگ آمده است:

— گرانگوزیه [گران گلوگاه] از روزگارِ راهب پرسید. اما
گارگاتوآ [گران گاله] او را پاسخ داد که راهب را بی گمان
دشمنان دارند.

— پس (گفت گرانگوزیه [گران گلوگاه]) آنان را بخت
بخواهد برگشت. همانا سخت راست آمده بود. چه هنوز هم
زبانزد همگان است راهب را به کسی وا گذاشتن.

پس در ترجمه‌ی فارسی گریزی از ترجمه‌ی سراسرست و نگهداشتن واژه‌ی «راهب» در این
عبارت‌ها نیست. این را هم بنویسم که در ضمن عقیده بر آن بود که دیدارِ راهبان بد شگون
است، یا بدیاری می‌آورد. نک. به یادداشت‌های فصل ۴۱، «آنان راهب را دارند»؛ و متن
و یادداشت‌های فصل ۴۳ «راهب را بی گمان دشمنان دارند»، و «راهب را به کسی
وا گذاشتن».

۱۳ - اُبَهِ‌آله (ابه‌آله، aubeliere (در متن)، از ساخته‌های رابله، که کسی معنای آن را
به‌درستی نمی‌داند. معنای این هم که من ساخته ام، کمایش روشن است. گفته می‌شود که
aubeliere کلمه‌ی مرکبی است و باید «افسار» و «پوزه‌بند» از آن فهمید، یا «سپیدار» و
حی «کون»؛ و از واژه‌های مورد بحث در چند شماره‌ی «جُگِ پژوهش‌های رابله‌شناسی»
بوده است. نیز گفته می‌شود که در سده‌ی شانزدهم کودکان و نوجوانان خود واژه می‌ساختند
و آنها را، با استفاده‌ی مداوم، رواج می‌داده‌اند، و امروزه کسی از معنای آنها آگاه نیست.

۱۴ - علف به شاخِ ما بستی) علف به شاخِ ما بستی؛ شاخِ گاوها را با علف یا کاه می‌پوشانند
تا نشان دهند که آنها خطرناک اند. گفته می‌شود که رابله این اصطلاح را از هُراس Horace
گرفته است. اینجا یعنی ما را خلع سلاح کردی یا حسای دست انداختی.

۱۵ - پُر دو رَنگ) پُر دو رَنگ؛ گارگاتوآی کودک شوخی آنها را بر نمی‌تابد، و با بازی با
واژه‌های «پاپ» و «طوطی»، آنها را به «دو رویی» و «لامذهبی» متهم می‌کند. «پاپاخ

شکرشکن»، یعنی کلاه پوست خوش‌زبان، کنایه از «طوطی»؛ «پاپاس» به معنی «کشیش»؛ و «پُر دو رَنگ»، بسیار نیرنگ‌باز.

۱۶ - شما نه انجیل گویند؛ شما نه انجیل گویند؛ Vous ne dictez pas levangile
(در متن)، «حقیقت» را نمی‌گویند. L'Évangile یا انجیلها Les Évangiles
(املاهای مدرن)، همچون نماد و منبع «حقیقت»، از پایه‌های ایمان مسیحی است.

۱۷ - سی پیش هست و سی پشت) سی پیش هست و سی پشت؛ در متن اصلی بازی شده
است با واژه‌ی cent «صد» و sens به معنی «سو» و «بو». اینجا «سی» هم به معنی
عدد آمده است و هم به معنی «برای»، «مال».

۱۸ - موئی) موئی؛ نک. به یادداشت‌های فصل ۴.

۱۹ - ته‌ها بادناک بودی) ته‌ها بادناک بودی؛ گارگاتوآ برای دست انداختن آنها ته خمره و
خشتک شلوار را همانندی می‌دهد.

۲۰ - کُئیزَک) کُئیزَک Cahusac، نام ملکی در منطقه‌ی لُت و گارون Lot-et-
Garonne که از آن خانواده‌ی ژُفروآ دِستیساک Geoffroy d'Estissac، از حامیان
رابله، بود.

گَرانگوزیه چه گونه بی بُد به هوشِ شکفتِ گار گانتوآ از
آفرینشِ یکی کونپاک کی!

فصل ۱۲

در پایانِ پنجم سال، گرانگوزیه [گران گلوگاه] در بازگشتن از شکستِ کاناریان^۲، با پسرِ خویش گارگانتوآ [گران گاله] دیدار کرد و از آن شادمانه شد چنان که همچین پدری تواند شد چون همچین فرزندی از آن خود بازبیند؛ و او را بوسه زنان و در آغوش گیران به هر دست از گفته های شیرینِ کودکانه پرسیدن گرفت و پایه پای او و پرستارانش بنوشید و در میانِ پرسش های دیگر با مهرِ بسیار ازیشان پرسید که آیا وی را پاک و پاکیزه نگه داشته بوده اند. گارگانتوآ [گران گاله] [ص. ۵۲] بدان پاسخ داد که این کار چنان به هنجار به جای آورده بود که پسرِ پاکیزه تر از او در سراسر کشور نبوده بود. — زه، چه گونه؟ (گفت گرانگوزیه [گران گلوگاه]).

— من (پاسخ داد گارگانتوا [گَران‌گاله]) به آزمون‌هایِ دیرنده و ژرف‌نگر، پاک کردنِ کونَم را ابزاری بازیافتَم که از آن ^۳ شاهانه‌تر، خواجه‌گانه‌تر، والاتر، و کارآتر، هرگز هیچ دیده ندیده است.

— کدام؟ گفت گرانگوزیه [گَران‌گلوگاه].

— ایدون که (گفت گارگانتوا [گَران‌گاله]) هم‌اکنون آن را به شما گزارش کنم. یک‌بار خویشتن را به بدگیِ پوشِ ^۴محمل ^۵دوشیزه‌خانمان شما پاک کردم و مرا از آن خوش آمد؛ چه، نرمیِ ابریشم نشئه‌ای بسیار در بُنِ من برانگیختی. یک بارِ دگر به کلاهِ محملیِ ایشان، و یکسان بود. دگر بار به یکی شالِ گردن و باری دگر به گوش‌پوش‌هایِ اطلس زرشکی. اما زران‌دودکاریِ بسی مُنحوقِ گُهِ که بر آن بود، مرا تَه همه زخم‌وزیل کرد. آتشِ قدیسِ آنتوان ^۶ بسوزاناد مر سوراخِ کونِ آن زرگر را که بساختِ شان، و هم از آن دوشیزه خانم را که بر گوش می‌نهادِ شان. این درد بنشست با پاک کردنِ کونَم به کلاهِ سختِ پُرپرِ سویسی‌وارِ گماشته‌ای. سپس، رینان پسِ پشتِ پوته‌ای، یکی گریه‌ی بهاره ^۷ بیافتم و خود را بدان پاک کردم؛ اما چنگول‌هایِ او میان‌دوراه ^۸ من همه زخم کردند. این را دیگرروزِ این روز با پاک کردنِ خویش به دست‌کش‌هایِ مادرَم، که سخت بویِ خُس ^۹ می‌داد، درمان کردم. سپس خود را به سلوی، به رازیانه، به شوید، به مرزنگوش، به گلِ سرخ، به برگ‌هایِ کدو، [ص. ۵۳] به کلم‌پیچ، به کلم‌برگ، به برگِ مو، به ختمی، به گلِ ماهور (که کُند کونِ سرخِ ناسور ^{۱۰})، به کاهو و به برگ‌هایِ اسفناج پاک کردم. زین همه پای‌هایِ مرا خوش گذشت. به فرفیون، به جعفری، به گزنه، به گاوزبان؛ اما ازین، اسهالِ خونیِ لُمباردی ^{۱۱} بگرفتم که با پاک کردنِ خویش به نَره‌پوشَم درمان کردم. سپس خود را به ملافه پاک کردم، به پتو، به پرده‌ها، به شادگونه،

به فالیچه، به ماهوتِ سبز، به سفره، به دستمالِ سفره، به دستمال، به حوله. زین همه نیز مرا بیش از جَرَبی ها، آن گاه که قشوشان کنند، خوشی دست دادی. — باشد، امّا (گفت گرانگوزیه [گران گلوگاه]) مر کدامین کون پاک را نیکوترین یافتی؟

— برسم به آن (گفت گارگانتوا [گران گاله])، و دیری نکشد که بَرکاتُه^{۱۲} بدانید. پاک کردم خود را به علف، به کاه، به پس ریخته ی رشته ها، به کُرک، به پشم، به کاغذ؛ امّا

هرآن کس که کونِ پلیدش به کاغذ می کند پاک
گذارد همیشه یکی طعمه از بهرِ تخمانِ آن چاک

— چی؟ (گفت گرانگوزیه [گران گلوگاه])، یعنی تو، خایه کوچولوی من، دُمی به خمره زده ای که درجا قافیه همی سازی؟

— آره ها (داد پاسخ گارگانتوا [گران گاله]) به راستی ای شه من، بس و بس تر سازم قافیه من؛ هاویه سازم قافیه سازان؛ بشنوید از مستراح مان که چه می گوید به ریدمان کاران^{۱۳}:

دِیخو

تَو

گوزو

ریدی به مون

از کونَت چوبو

[ص. ۵۴] بیرون بامو^{۱۴}

پخشه بو^{۱۵}

رومون.

گُهمان

چسمان

ریدمان.

آتشِ قدیس آتوآن به تن ت:

اگر همه را

تنگ‌ها را

گشاده را

نکی پاک پیش از رفتن ت.

بیش ازین خواهید؟

— آره ها (گفت گرانگوزیه [گران‌گلوگاه]).

— بفرمایید پس (گفت گارگانتوا [گران‌گاله]):

^{۱۶*}واگردان.

به هنگام ریدن پیروز دریافتم

که باید دهم مالیاتی به کونم.

چنان بویی نبود هر گز به یادم.

که خود زان بو سراپا بو گرفتم.

وَهْ که گَر کَسْ پذیرفته می آردش
آن زنی را که چشم بود بر راهش
رینان.

چه من بی گمان برایش نیک می ساختم
سولاح شاشش جوری که می خواستم.
پس آنگه به انگشت هاش او می توانست
ز سولاح گه من هم نگهبانی نمایست.
رینان.

پس اکنون بگویید که چیزی سرم نمی شود. خودا مار به سر شاهیده^{۱۷}، من
خود اینها را نساختم، بلکه از خانم بزرگی که اینجا بینید شنیده ام آنها را بخواند
و من هم در چنته ی یاد خویش نگاه داشتم.

— برگردیم (گفت گرانگوزیه [گران گلوگاه]) بر سر سخن خود.

— کدام؟ (گفت صد. ۵۵) گارگانتوا [گران گاله] ریدن؟

— نه (گفت گرانگوزیه [گران گلوگاه])، بلکه پاک کردن کون.

— اما (گفت گارگانتوا [گران گاله]) اگر درین سخن شما را منتر کُمنی،

پذیریدی که مرا یک چلیک^{۱۸} شراب برتن^{۱۹} دهیدی؟

— آری به راستی (گفت گرانگوزیه [گران گلوگاه]).

— نیاز نیاید هیچ (گفت گارگانتوا [گران گاله]) به پاک کردن کون،

مگر که پلیدی بر آن باشد. پلیدی بر آن نباشد، اگر که نریده باشیم؛ ریدن باید
پس ما را پیش از پاک کردن کون.

— زه (گفت گرانگوزیه [گران گلوگاه])، چه خرد نابی تراست، پسرکِ کوچولو. همین روزها می گذارمَت از سوربن درجه‌ی اجتهاد بگیری ^{۲۰*} به خدا سوگند، چون که بیش از سالِ خود خرد داری. اما این سخنِ کون پاک کُنانه پی گیر خواهش می کنم؛ و به ریشم سوگند که به جایِ یک چلیک، شصت بشکه ترا بخوام دادن. همانا از همان شرابِ برتن که نه در برتانیه، بلکه در همین خاکِ پاکِ ورن ^{۲۱} به بار آید.

— سپس خود را (گفت گارگانتوا [گران گاله]) به یکی عمّامه، به یکی شادگونه، به یکی دَم پایی، به یکی همیان، و به یکی سبد پاک کردم، اما اوخ، ناخوشایند کون پاک کُنا. سپس به یکی کلاه؛ و بدانید که کلاه‌ها برخی بی پشم و برخی دیگر با پشم اند، برخی مخملی و برخی دیگر تافته، برخی هم از دیبا. نیکوترین همه پشمالو بود. چرا که مر مایه‌ی کُهن را بس نیک همی زُداید. سپس پاک کردم به یکی مرغ، به یکی خروس، به یکی جوجه، به پوستِ یکی گوساله، به یکی خرگوش، به یکی کفتر، به یکی باکلان، به یکی کیفِ وکیلان، به یکی باشلق، به یکی سربند، به یکی چرمین مرغِ بر ساخته از بهرِ شکار را. اما برآیندگیران، گویم و پا فشرم [صد. ۵۶] که یکی جوجه غازی پُروشیر نه انباز داری به کون پاک کُنی، اگر که مر سرِ او را لایِ پای‌هایِ خویشتن گیری؛ و از من باورش کنید به آبرویَم؛ چرا که به سوراخِ کون اندر یکی خوشی شگفت انگیز می دریابید، اگر از نرمیِ پوشِ پرها، اگر از گرمایِ ولرمِ جوجه غازی، که ره برد به آسانی از روده‌ی کون و دیگر روده‌ها تا به کرانه‌هایِ قلب و مغز؛ و نیندیشید که خجستگیِ جاودانیِ پهلوانان و

نیمه‌خدایان، که در بوستان‌هایِ الیزه^{۲۲} بباشند، از گُل‌هایِ سوسن^{۲۳} آنان بُود
یا که از خوراکِ بهشتی^{۲۴} و شرابِ بی‌مرگی‌شان^{۲۵} چنان‌که پیرزن‌هایِ اینجا
گویند؛ بل (به باورِ من) درین است که آنان کونِ خویشان به یکی جوجه‌غاز
پاک کنند،^{۲۶*} و ایدون بُود باورِ استاد ژان اسکاتلندی^{۲۷}.

یادداشت‌های فصل ۱۲

۱ - آفرینش یکی کونپاک‌کن آفرینش یکی کونپاک‌کن؛ فصل ۱۲ ی گلا گلا گلا گفته می‌شود که نقیضه‌ای است بر تابلوی لدا و *Léda et le cygne* کار لئونارد داوینچی (۱۵۱۹ - ۱۴۵۲). موضوع آن از اسطوره‌های یونانی گرفته شده است. بنا بر روایت هومر، زئوس شبانه در پیکر قویی با لدا Leda هم‌خوابه می‌شود، و او تخمی می‌گذارد که از آن هلن و پلوکس به جهان می‌آیند، در حالی که از تخم او با شوهر خودش تیدار Tyndare شاه اسپارت، کاستر و کلیمنسز زاده می‌شوند. داوینچی این تابلو را برای فروش به شاه فرانسوآی یکم در سال ۱۵۳۱ به شهر لیون می‌برد، و تابلو تا سالی بعد چنان مورد استقبال قرار می‌گیرد که کپی‌های بسیاری از آن تولید می‌شود. این تابلو در سال ۱۹۶۲ گم شد و از آن پس تنها کپی‌های آن مانده است. زن و پرند در اندیشه‌ی نوافلاطونی می‌تواند نماد نیکویی باشد. نک. به هم‌چنین به گلا گلا گلا فصل ۷: ΗΑΓΑΠΗ ΟΥ ΖΗΤΕΙ ΤΑ ΕΑΥΤΗΣ به یونانی در متن: نکویی نجوید بهره‌ی خویش.

۲ - کاناریان کاناریان؛ کاناری‌ها Canariens (در متن ۱۵۳۵، گاناری‌ها Ganarriens در چاپ ۱۵۴۲)؛ در پانتاگروئل نیز (فصل‌های ۱۱ و ۲۳)، به «کانار» Canarre اشاره می‌شود که سرزمینی افسانه‌ای است، به‌رغم شباهت نام با îles Canaries «جزایر قناری» اسپانیا.

۳* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها حذف: «شاهانه‌تر» از چاپ‌های پس از سال ۱۵۳۷ در هیچ جایی دیده نمی‌شود، و در نسخه‌ی ۱۵۴۲ و پس از آن هم نیست.

۴ - بدگلی‌پوش بدگلی‌پوش؛ cachelet (در متن هم‌آوا و شکل پیوسته‌ی cache laid است (که این‌یک در کتاب پنجم، فصل ۲۶ آمده است) به معنی «زشتی‌پوش» یا «زشت‌روی‌بند»، از ساخته‌های رابله بر نمونه‌ی واژه‌ی مرکب رایج chache-nez به معنی سرراست «بینی‌پوش»، «برقع» یا «روبند»، ماسک نیمه‌ی پایینی چهره که امروزه گاهی همچون مترادف cache-col، شال گردن، به کار می‌رود.

۵* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) ناهمسانی: در نسخه‌ی ۱۵۴۲ «یک دوشیزه خانم» جای‌گزین «دوشیزه‌خانم‌های شما» شد که در نسخه‌های دو چاپ پیشین آمده است.

۶ - آتشِ قدیسِ آنتوان) آتشِ قدیسِ آنتوان؛ قدیسِ آنتوان saint Antoine (سده‌ی سوم - چهارم میلادی) معروف به آنتوانِ بزرگ، و آنتوانِ مصری Antoine d'Égypte چون که در مصر زاده شد، پایه‌گذارِ رُهبانی‌گری در مسیحیتِ شمرده می‌شود. آتشِ قدیسِ آنتوان Le feu de saint Antoine نفرینی بوده است رایج در سده‌ی شانزدهم، و رابله در پیش‌گفتارِ یادگاری نیز آن را آورده است. در واقع تصویرِ قدیسِ آنتوان را با شعله‌هایی بر دست‌ها و پاهای او می‌کشیدند. این عبارت دو بیماری را نیز می‌رسانده است، یکی بیماریِ ناشی از زنگِ چاودار ergotisme (مسمومیتِ درازمدت از مصرفِ زنگی که در چاودار تولید می‌شود)، و یکی هم بیماریِ غانغرایا و شقاقولوس.

۷ - گربه‌ی بهاره) گربه‌ی بهاره؛ chat de Mars (در متن) گربه‌ی ماهِ مارس؛ احتمال می‌دهند که گربه‌های زاده‌شده در ماهِ مارس (به نامِ خدایِ جگ) پرخاشگرِ شمرده می‌شدند؛ یا شاید چون گمان می‌رفت که گربه‌های بهار نیرومندتر از گربه‌های پاییز اند.

۸ - میان‌دوراه) میان‌دوراه؛ perinée (در متن)، برابرِ «عِجان» عربی، قسمتِ میانِ سکس (زن یا مرد) و کون.

۹ - بویِ خُس) بویِ خُس؛ parfumez de mauioin (در متن)، بویِ خوش و بویِ کُس، بازی با کلمه یا یک جور اشتباه لُبی‌ست: دست‌کشِ معطر به benjoin (یا bien joint، سرراست: نیک پیوسته) نیست که مثلِ وانیل ماده‌ای خوشبو است، بلکه معطر است به maujoin (از mal joint متضادِ آن‌یک، بد/ناجور پیوسته) که به معنیِ کُس بود.

۱۰ - کونِ کندِ سرخِ ناسور) کونِ کندِ سرخِ ناسور، چون احتمال می‌دهند که از ساقه‌ی گُلِ ماهور همچون ترکه برای تنبیهِ کودکان استفاده می‌کرده اند.

۱۱ - اسهالِ خونیِ لُمباردی) اسهالِ خونیِ لُمباردی؛ احتمالاً اشاره به رواجِ اسهال در لشکرِ فرانسه که در لُمباردی Lombardie (منطقه‌ای در ایتالیا) می‌جگید.

۱۲ - بَرکائِه) بَرکائِه؛ تو آتوتَم tu autem (به لاتین در متن)، سرراست: تو نیز. اینجا مقصود در واقع «سخن‌پایانی» است در عبارتِ تو آتوتَم، دُمین، میزِرِرِ نُبیس (به لاتین) Tu autem, Domine, miserere nobis یعنی «اُمّا تو، خداوند، بر ما بیخشای» که

در پایان هر قرائت کتاب مقدس بر زبان آورند. چیزی شبیه «السَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ» [سلام و بخشایش و دهبش‌های الله بر شما باد] که در پایان نماز و سخن‌رانی‌های مذهبی شنیده می‌شود.

۱۳ - چه می‌گوید به ریدمان‌کاران) چه می‌گوید به ریدمان‌کاران، که در سطرهای بعد می‌آید، همچون دیوارنوشته مستراح‌هاست. ساختارش از هجونا‌های از کِلِمان مارو (نک. به یادداشت‌های فصل ۲، درباره‌ی فصل ۰۲) گرفته شده است برای زنی خیاط به نام لِنِت، و هجوئه با همین نام می‌آغازد.

۱۴ - بیرون بامو) بیرون بامو؛ گیلکی است: بیرون آمد.

۱۵ - پَخَشَه بو) پَخَشَه بو؛ گیلکی است: پخش شد.

۱۶* - واگردان) واگردان (ترجمه). این عنوان در چاپ یکم نیست و افزودگی سال ۱۵۳۵ و پس از آن است.

۱۷ - خودا مار به سر شاهیده) خودا مار به سر شاهیده، گیلکی است: مادر خدا (مریم مادر مسیح) را گواه می‌گیرم. la mer Dé (در متن)؛ رابله با «مادر خدا» چنان بازی کرده است که واژه‌ی برابر با «گَه» در زبان فرانسه merde به گوش می‌رسد.

۱۸ - چلیک) چلیک، اینجا معادل ۲۵۰ لیتر.

۱۹ - شراب برتن) شراب برتن، مقصود شراب تاک‌های معروف به «برتن» است که در منطقه‌ی زادگاه رابله تولید می‌شد. رابله خود این نکته را، چند سطر پایین‌تر، از زبان گرانگوزیه بیان می‌کند.

۲۰* - ناهمسلای‌های چاپ‌ها) حذف و جای‌گزینی؛ حذف «از سوربن» در E، ۱۵۴۲، و جای‌گزینی آن با «در رشته‌ی دانش شاد».

۱. دانش‌شاد: gaie science (به فرانسه در متن)، ترجمه‌ی

عبارت gay saber از زبان اُکسیستانی است که به gaie

savoir نیز ترجمه شده است. اُکستیان منطقه‌ی وسیعی از

جوب فرانسه‌ی امروز، و از مهم‌ترین شهرهای آن تولوز است.

چند تن از شاعران این منطقه در سال ۱۳۲۳ م. در این شهر

«بنیاد دانش‌شاد» را تأسیس کردند که به زبان اُکسیستانی

Consistori del Gay Saber نامیده می‌شد. این بنیاد

در واقع نوعی انجمن یا فرهنگستان ادبی بود و در حوزه‌ی شعر و هنر شاعری فعالیت داشت. Gay Saber که ترجمه‌ی سرراست آن «دانش شاد» است، رفته رفته در بسیاری از کشورهای اروپا نام در کرد. گُل گشتوئی رابله از نخستین متن‌های ادبی است که این اصطلاح به زبان فرانسه در آن آمده است. اصطلاحی که چون نام یکی از کتاب‌های نیچه است، ترجمه‌های گوناگونی از آن به دست داده می‌شود.

۲۱ - وِرُن(وَرُن) Verron منطقه‌ای در پیوستگاه رودهای لوآر Loire و ویِن Vienne در غرب فرانسه.

۲۲ - بوستان‌های الیزه) بوستان‌های الیزه؛ champs Elysiens (در متن) یا بوستان‌های الیزه‌ای؛ شانزلهیزه Champs Élysées (فرانسوی مدرن)؛ سرراست به معنی «کشتزارهای الیزه»، در اسطوره‌های یونانی و رومی به جهان مردگان گفته می‌شود که پهلوانان و نیکان در آنجا می‌آرامند. برابر یونانی آن Ἡλύσιον πεδίων از ریشه‌ی ἐνῆλυσιον است که گفته می‌شود به معنای «جای آذرخش‌زده» است، به نشانه‌ی غیر جسمانی بودن ساکنان آن.

۲۳ - گُل‌های سوسن) گُل‌های سوسن؛ آسفودِل asphodele (در متن)؛ آسفودِلوس Asphodelus، گیاه سریش، که تخت‌نمهی دهخدا زیر «اسفودالس» نام عربی آن را «برواق» آورده است، نام گیاهیست که در همین متن رابله برای نخستین بار در زبان فرانسه به کار برده شده است. گُلّی است از خانواده‌ی گُل‌های سوسن، و از گل‌های باغ اسطوره‌ای الیزه در اسطوره‌های یونانی. آن را بر گرد قبرها می‌کاشتند چون گمان می‌بردند که خوراکی نیکو برای مردگان است.

۲۴ - خوراکِ بهشتی) خوراکِ بهشتی، آمبرواز ambrosie (در متن)، به یونانی ἄμβροσία، در اسطوره‌های یونانی خوراکی ویژه‌ی خدایان اُلَمپ که از گُلّی به همین نام به دست می‌آید و بی‌مرگ می‌کند.

۲۵ - شرابِ بی‌مرگی) شرابِ بی‌مرگی، نِکتار Nectar (در متن)، نوشابه‌ی ویژه‌ی خدایان در اسطوره‌های یونانی و رومی که بی‌مرگ می‌کند.

۲۶* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی؛ عبارتِ پایانیِ این فصل (فصل ۱۲) در سال ۱۵۳۵ افزوده شده و در A نیست.

۲۷ - ژانِ اسکاتلندی) ژانِ اسکاتلندی، Jean Descosse (در متن)، ژان دِکُس Jean d'Escosse (به فرانسه) یا جان دانس سُکُوتُس (به انگلیسی) John Duns Scotus (۱۲۶۶-۱۳۰۸)، یزدان‌شناس «وحدت وجود»ی اسکاتلندی، از معروف‌ترین و اثرگذارترین فیلسوفان اسکولاستیک، که رابطه سخت به او می‌تازد. در فصل ۶ نیز به او اشاره می‌کند. نک. به یادداشت‌های فصل ۶، «سکات‌گرا».

چه گونه گار گانتوا از یکی ^{*۱} یزدان شناس اندر ادب لاتین^۲
آموزش بدید.

فصل ۱۳

گرانگوزیهی [گران گلوگاه] نیک مرد چون این سخنان بشنید و به خرد
والا و دریافت شگفت پسر خویش گار گانتوا [گران گاله] درنگریست، ستایش
او را در پوست می نگنجید، و پرستاران او را بگفت:
— فیلیپ، شاه مقدونی^۳، خرد ناب پسر خویش اسکندر^۴ را از راه بردن
تردستانهیی یکی اسب بشناخت. چون آن اسب چنان سهمگین و چموش بود
که هیچ کس برنشستن او نیارستی. چرا که سوارکاران خویش [صد. ۵۷] جنبان
کردی و برانداختی؛ گردن این یک و پای های آن یک، و جمجمهیی این دیگری
و آروارهیی آن دیگری در هم شکستی. به میدان سوارکاری اندر (آن کجا اسبان
را می گرداندندی)، اسکندر بدان اسب درنگریست و دریافت که خشم او مگر
از ترسی نباشد که از سایهیی خود خورد. پس بر او برنشسته روی به خورشیدش
برانگیخت، چنان که سایه در پس پشت افتاد، و بدین شگرد اسب را همی
گردن به خواست خویش نرم کرد. بدین، پدرش آن دریافت ایزدی که درو بود

باز شناخت و او را به نیکی آموخته‌ی ارسطو^۵ گردانید که بدان‌گاه سرآمد همه‌ی فیلسوفان یونان شمرده شدی. اکنون شما را گویم که تنها به همین گفت‌و شنود که هم‌اینک در برابر شما با پسرَم گارگانتوا [گران‌گاله] داشتم، دریابم که مر او را هوش از نیرویی ایزدی آید، بس که وی را تیزبین و نکته‌سنج و ژرف‌اندیش و آسوده‌دل بیافتم. ^۶* و چنان‌چه به نیکی آموزش ببندی، همانا روزی به رده‌ی والای فرزانیگی رسی. ازین‌رو به یکی مردِ دانشورش بخوام سپردن تا فراخور گنجایش وی او را آموزش می‌دهد، و درین کار چیزی بنخوام فرو گذاشتن. ازین‌رو او را ^۷* نشان از یکی آزموده‌ی بزرگ اندر یزدان‌شناسی بدادند، نام او استاد توبال هُلفرن [آشفته‌ی خودرای]^۸، که چندان نیکو القبا^۹ بدو آموخت که او آن را وارون ازبر همی خواندی، و پنج سال و سه ماه بدین کار بود.

سپس او را دُلّت^{۱۰} خوانانید، فِلِسْت^{۱۱}، تَوْدَه^{۱۲}، و آلانوس^{۱۳} را اندر تمثیل‌های^{۱۴} وی، و سیزده سال و شش ماه و دو هفته بدین کار بود. [صد. ۵۸] اما بدانید که درین میانه بدو می‌آموختی که گُتیکانه^{۱۵} بنبسد، و او همه‌ی کتاب‌های خود را رونبسی می‌کردی؛ چه، هنر چاپ هنوز نابوده بود.

و بیش‌گاه نبشت‌آبازدانی سِتِرگ با خود بردی سنگِ آن افزون‌از هفت هزار کُنتال^{۱۶} که قلم‌دانِ آن خود بزرگ و سِتِرگ چند ستون‌های سِتِرگِ انه^{۱۷} بود و دَوَات، به گُنجایِ یک بشکه کالا^{۱۸}، به یکی زنجیرِ آهنینِ بزرگ از آن آونگان بود.

سپس او را دِ مدیس مینیفیکانْدی^{۱۹} خوانانید با تفسیرهای اورته‌بیز [آباختر بادساران]، فِکَن [بارکش]، تَرْدیتو [بس‌ازونا]، گوآلو [شیشه‌آفرید]، ژان

لُ وُ [ژانِ گوساله]، بیلنی یو [پس مانده]، برلینگ نندس [کس لیسو]، و بسا کسانِ دیگر^{۲۰}؛ و افزون از هژده سال و یازده ماه بدین کار بود و او آن را چندان خوب دانستی که به گاهِ آزمون همه وارون از بر خواندی، و به مادرِ خود سرانگشتی باز نمودی که دِ مدیسِ سینیفیکاندی نِ داتِ شنسیا^{۲۱}. سپس کمپست^{۲۲} خوانانید و شانزده سال و دو ماهِ آزرگار بر آن بود که آموزگارِ یادگشته یِ وی آن گاه بُرد:

و سالِ هزار و چارصد و بیست بود،

از آن کوفت^{۲۳} کو خود بگرفته بود.

سپس او را آموزگاری دیگر بود پیرِ سرفهای، نامِ استاد ژبلنِ بریده [ابلهِ مهاربسته]^{۲۴}، که وی را هوگوئی یو^{۲۵} خواناند، و دلاگان یونانی از ابرار^{۲۶}، د ساله یِ نحو^{۲۷}، بخش ها^{۲۸}، چی ست^{۲۹}، سوپلمتو^{۳۰}. مازمته^{۳۱}، د مریوس این منسا سرواندیس^{۳۲}. سینکا^{۳۳} د کوآتوژ ویتوتیبوس کاردینالیوس^{۳۴}، پاساوانتوس^{۳۵} کوچِ کمنتو^{۳۶}؛ و دژمی مسکور^{۳۷} جشن ها را. چند تایی دیگر نیز از همین خمیرمایه^{۳۸} که به خواندنِ شان چنان دانا گردید که دیگر هیچ گاه همچو او به تنور اندر نپزاندیم.

یادداشت‌های فصل ۱۳

۱* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** ناهمسانی؛ رابله در چاپ ۱۵۴۲ واژهی *theologien*، یزدان‌شناس/عالم‌الهیات/فقیه، را در همه‌جای گزگاتوا به *sophiste* «سوفسطایی»، سفسطه‌گر» تغییر داد و از آن پس واژهی *theologien* تنها در دو چاپ A و B دیده می‌شود. این تغییر بسیار مهم، که زیر فشار سانسور «علمای سوربن، یا از ترس آنها، در گزگاتوا انجام گرفت، معنای اثر را دست‌خوش دگرگونی بنیادین کرده انتقادهای رابله را از حوزهی مسیحیت و فلسفه‌ی اسکولاستیک مسیحی متوجه بخشی از فلسفه‌ی یونان باستان می‌کند، و گاهی در تضاد با برخی از اندیشه‌ها و گرایش‌های خود او قرار می‌گیرد. این تغییر هم‌چنین در رابطه با جبهه‌گیری سقراط و افلاطون علیه سوفسطاییان در یونان باستان نیز می‌تواند توجیه شود. می‌دانیم که گرایش رابله به این دو چهره‌ی مهم فلسفه ابعاد بسیار گسترده دارد و در همین گزگاتوا نیز دل‌بستگی او به آنها به‌روشنی دیده می‌شود.

۲ - **ادب لاتین** ادب لاتین؛ *lettres latines* (در متن)، مقصود نوشتن و خواندن و دستور زبان است، و از آن نباید «ادبیات لاتین» به معنای امروزی درک کرد. نک. به یادداشت فصل ۲۱، «ادب درس»؛ و فصل ۲۶، «ادب باستان».

۳ - **فیلیپ، شاه مقدونیه** فیلیپ، شاه مقدونیه؛ *Philippe roy de Macedone* (در متن)، فیلیپوس *Φίλιππος* به یونانی (۳۳۶ - ۳۸۲ پیش از م.)، پدر اسکندر (نک. به یادداشت بعدی). مقدونیه *Macedoine* منطقه‌ی تاریخی یونان باستان. رابله داستان آمده در این پاراگراف را از پلوتارک گرفته است. نک. به پلوتارک، زندگی اسکندر، ۶.

۴ - **اسکندر اسکندر** *Alexandre* (در متن)، *Ἀλέξανδρος* (به یونانی)، معروف به اسکندر بزرگ و کبیر و ذوالقرنین (۳۲۳ - ۳۵۶ پیش از م.)، شاه مقدونی، پسر فیلیپ (نک. به یادداشت پیشین)، و شاگرد ارسطو، فرماندهی یکی از نیرومندترین ارتش‌های جهان باستان که در ۳۳۰ پیش از میلاد بر همه‌ی شاهنشاهی ایران چیره شده بیش از دو سده آن را در اشغال خود داشت. نام او به یونانی، *Ἀλεξανδρος*، به دو معنی «پشتیان مردمان» و «دشمن‌شکن» است. او شناخته‌تر از آنی‌ست که اینجا بیش از این از او بنویسم.

- ۵ - **آمُوخته‌ی ارسطو**؛ آمُوخته‌ی ارسطو؛ *endotriner par Aristotele* (در متن)؛ تعلیم‌یافته‌ی ارسطو (۳۲۲ - ۳۸۴ پیش از م.)، *Ἀριστοτέλης* (به یونانی)، فیلسوف به‌نام، از آموزگاران اسکندر. شناخته‌تر از آنی‌ست که اینجا بیش از این از او بنویسم.
- ۶* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها**؛ ناهمسانی، عبارت بعدی متن در A، ۱۵۳۴، چنین می‌آغازد: و بی هیچ گمان روزی به رده‌ای والا رسد ...
- ۷* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها**؛ ناهمسانی؛ رابطه این عبارت را در چاپ ۱۵۴۲ به *un grand docteur sophiste* «یکی آزموده‌ی بزرگ سوفسطایی» تغییر داد.
- ۸ - **توبال هُلُفرن**؛ توبال هُلُفرن؛ *Thubal Holoferne* (در متن)، «توبال»، به عبری به معنی «آشفته‌گی» و «ابهام»، از کتاب مقدس گرفته شده است: بنابر کتاب حزقیال نبی، ۳۸، ۲، جوج، دشمن خدا، شاه توبال (آشفته‌گی) است؛ «هُلُفرن» نام یکی از سرداران نبوکدنصر یا بخت‌النصر بود و به دست ژودیت یا یهودیت (یعنی زن اهل یهودیه) کشته شد، و نماد ستمگران است. آشفته‌ی خودرای.
- ۹ - **القبای**؛ *charte* (در متن) کاغذ و مقوایی بود که القبا را بر آن می‌چسباندند؛ توسعاً، القبا.
- ۱۰ - **دُنات**؛ *Donat* (در متن)، یا ایلئوس دُناتوس *Aelius Donatus* (سده‌ی چهارم م.) دست‌نویس زبان لاتین که کتابش در سده‌های میانه در مدرسه‌ها درس داده می‌شد. نک. به چند یادداشت پایین‌تر، «بخش‌ها».
- ۱۱ - **فاسِت**؛ *Facet* یا *Facetus* نام رساله‌ای بود در اخلاق و تربیت و انضباط جوانان.
- ۱۲ - **تئودولِه**؛ *Theodolet* یا *Theodoletus* که گویا به‌اشتباه منسوب به اسقف سده‌ی پنجم میلادی *Theodolus* است، رساله‌ای در دروغ بودن اسطوره‌هاست.
- ۱۳ - **آلانوس**؛ آلانوس *Alanus* (به لاتین در متن) یا آلن لیلی *Alain de Lille* (۱۱۲۸-۱۲۰۲) یزدان‌شناس و شاعر فرانسوی شهر لیل *Lille* (در شمال فرانسه)، مؤلف رساله‌ای در اخلاق است به رباعی، که ژُفرُوا تری *Geoffroy Tory* (۱۵۳۳ - ۱۴۸۰) گراوورساز و انسان‌باور فرانسوی آن را «سنگین» و «بی ظرافت ادبی» توصیف می‌کرد.

۱۴ - تمثیل‌ها) تمثیلاً؛ *Parabolis* (به لاتین در متن) کتابی از آلن لیلی *Alain de Lille* در اخلاق. نک. به یادداشت پیشین.

۱۵ - گُتیکانه) گُتیکانه؛ *Goticquement* (قید، به فرانسه‌ی میانه در متن)، *gothiquement* (املا‌ی مدرن) گُتیک‌گونه، به شیوه‌ی خطّ «گُتیک» یا «گوتیک»، که گونه‌ای از خطّ لاتین است (همان‌گونه که در فارسی «نسخ» و «نستعلیق» و جر آن هست). حرف‌های خطّ گُتیک دارای خطوطِ راست و زاویه‌های زیاد و انتهایی اندک است، و گاهی نقش‌هایی همچو چنگک به آنها می‌افزودند، زیبایی را. این خط در اواخر سده‌های میانه به جای خطّ رُمنِ *romane* به کار گرفته شد. انسان‌باورانِ دوره‌ی رُنسانس خطّ اِیتالیایی را ترجیح می‌دادند که مثلِ خط‌هایِ نستعلیق و شکسته‌ی مایِشترِ شکل‌هایِ منحنی و گرد و کشیده داشت.

۱۶ - کُنْتال) هر کُنْتال *quintal* برابر است با صد کیلوگرم.

۱۷ - ستون‌هایِ سِترِگِانه) ستون‌هایِ سِترِگِانه؛ *Enay* (در متن)؛ مقصود ستون‌هایِ بزرگ به سبک رومیِ سقفِ طاقیِ کلیسای سن مارتنِانه *Saint Martin d'Ainay* در محلّه‌ی شبه‌جزیره‌گونه‌ی انه‌ی لیون است. این کلیسا در سده‌ی دوازدهم میلادی در بنایی از دوره‌ی روم باستان ساخته شد و سپس آثاری از معماری‌هایِ دوره‌هایِ گوناگون به آن افزوده شد.

۱۸ - یک بشکه کالا) یک بشکه کالا؛ برابر با پنج متر مکعب کالا.

۱۹ - دِ مُدیسِ سینیفیکانندی) دِ مُدیسِ سینیفیکانندی؛ *De modis significandi* (به لاتین در متن) اندوِ شیوه‌هایِ دلالت. دستورِ زبانِ نظری یا شیوه‌هایِ دلالت *Grammatica speculativa ou De modis significandi* کتابی نظری در دستورِ زبان است، نوشته‌ی توماسِ درفورت *Thomas d'Erfurt* (سده‌ی چهاردهم م.) که تا ۱۹۲۱ به جان دانس سِکات (نک. به یادداشت‌هایِ فصلِ ۱۲، ژان اسکاتلندی) نسبت داده می‌شد. چندین تفسیر نیز بر آن نوشته شد، و اِراسم (۱۵۳۶ - ۱۴۶۶) بر آن ردیه نوشت. نکته‌ی دیگر این‌که، اگر حرفِ پایانیِ *s* (شناسه‌ی جمع) در *modis* [مُدیس] تلفّظ نشود، هم‌آوایِ *maudit* [مُدی] در زبانِ فرانسه می‌شود که به معنیِ «لعنتی» و «کوفتی» است. نک. به چند یادداشت پایین‌تر: دِ مُدیسِ سینیفیکانندی نُن اِراتِ شِنسیا.

- ۲۰ - بسا کسانِ دیگر) بسا کسانِ دیگر، و همه‌ی نام‌های پیش از آن، مفسرانِ ساخته‌ی خیالِ رابله اند و این از معنای نامِ برخی از آن‌ها، که در میانِ کروشیه ترجمه‌ای از آنها آورده ام، به‌خوبی پیداست. از میان این نام‌ها Heurtebise (در فرانسه‌ی امروز) یا Hurtebize (در متن) «اُرتِیز» [اَباخَرِبادساران]، به معنی «مکان در معرض بادِ شمالی»، نامِ رایجی در سده‌ی شانزدهم بود و هنوز هم وجود دارد، به معنای خانه‌ای یا مکانی در بلندی‌ها و در معرضِ بادِ شمالی. بنویسم که تنها در لغت‌نامه‌ی دهخدا دیده ام که «اَباخَر» (زیر همین درآیند) به معنی «شمال» آمده باشد. نام‌های آمده در متن: Hurtebize, Fasquin, Tropiciteulx, Gualchault, lehan le veau, Billonio, Brelingnandus
- ۲۱ - دِ مُدیس سیفی‌کندی نُن ارات شنسیا) دِ مُدیس سیفی‌کندی نُن ارات شنسیا، de modis significandi non erat scientia (به لاتین در متن)، «اندر شیوه‌های دلالت را با آموختن کاری نیست». نک. به چند یادداشت بالاتر: دِ مُدیس سیفی‌کندی.
- ۲۲ - کُمپُست) کُمپُست؛ compost (در متن)، سال‌نما، تقویم، برای نگه‌داشتِ حسابِ جشن‌های مذهبی و تودگانی.
- ۲۳ - کوفت) کوفت verolle در متن، برابرِ خودمانی سیفیلیس syphilis. نک. به یادداشت‌های «پیش‌گفتارِ نگارنده»، «شراب‌خوارانِ بس‌نامور، و شما کوفت‌گرفتگانِ بس‌گران‌مایه».
- ۲۴ - ژُبلَن بریده) ژُبلَن بریده [اَبلهِ مهاربسته]، Jobelin Bridé (در متن)، «ژُبلَن» که در اصل اسمِ خاص است، در فرانسه‌ی قدیم به هر «اَبله»‌ی گفته می‌شد. «بریده» به معنی «مهاربسته» است، «مهار»‌ی که در بینی شتر و پرندۀ کنند.
- ۲۵ - هوگوئی‌یو) هوگوئی‌یو Hugutio (سده‌ی سیزدهم) اُسقفِ هوگوئی‌یوی پیزی (پیز: شهری در ایتالیا) مؤلفِ یک لغت‌نامه‌ی لاتین که اِراسم آن را رد کرد.
- ۲۶ - اِبرار) اِبرار؛ اِبرارِ بَتونی Hebrard de Béthune (سده‌ی دوازدهم؛ بَتون Béthune شهری در شمالِ فرانسه)، کتابِ او گِرسیمِ Grecisme، واژگانِ یونانی، در باره‌ی واژگانِ لاتینی گرفته شده از یونانی است.

۲۷ - رسالہٴ نحو) رسالہٴ نحو *Doctrinal* کتاب دستور زبان نوشتہٴ الکساندر ویلیدیوی *Alexandre de Villedieu* (سدہٴ سیزدہم؛ ویلیدیوی *Villedieu* شہری در شمال غربی فرانسه است).

۲۸ - بخش‌ها) بخش‌ها *les pars*، مقصود می‌تواند یا *de octo partibus orationis* اندر هشت بخش گفتار، نوشتہٴ دُنات *Donat* (یا ایلوس دُناتوس *Aelius Donatus* دستورنویس سدہٴ چهارم میلادی زبان لاتین) باشد، یا *Dominus que pars* بخش‌ہای اصلی، شرحی از اُسقف رِمیجوس *Remigius* (یا رِمیدیوس *Remedius*، سدہٴ ہشتم م.) بر *Ars prima* ہن نخست از دُنات. نک. بہ چند یادداشت پیشتر، «دُنات».

۲۹ - چی ست) چی ست *quid est*، گویا کتابی درسی بہ شکل پرسش و پاسخ، اما بہ درستی دانستہ نیست چہ کتابی.

۳۰ - سوپلمنتوم) سوپلمنتوم *supplementum*، ممکن. دانستہ نیست چہ کتابی است.

۳۱ - مارمترہ) مارمترہ، *Marmotret* (در متن) تغییر طنزآلود *marmot* («میمون»)، کتابہ از کتاب *Mammotrectus super Bibliam* رافوئی بہ کتاب مقدس است نوشتہٴ حدود سال ۱۳۰۰، از جیووانی مارکیزینی دو رجیو *Giovanni Marchesini de Reggio* (سدہٴ چہاردهم م.)، مسیحی فرانسیسکن کہ با مجموعہ‌ای از جستارہا، ہمراہ با فرهنگ واژگان، راهنمای شناخت کتاب مقدس شمرده می‌شد. اِراسم و رابله کتاب و نویسندهٴ آن را بہ مسخرہ می‌گیرند.

۳۲ - دِ مریبوس این منسا سرواندیس) دِ مریبوس این منسا سرواندیس، *de moribus in mensa servandis* (بہ لاتین در متن) اندر آداب مہ میز، از جیووانی سولپیزو دِ وِرولی *Giovanni Sulpizio da Veroli* (۱۵۰۳ - ۱۴۴۴) انسان‌باور ایتالیایی دوران رنسانس. عنوان کامل این کتاب *De Moribus Puerorum in mensa praecipue servandis Carmen Elegiacum* اندر آداب مہ میز بہویژہ بوی کدکان است.

۳۳ - سِنِکا؛ Seneca (در متن) نامِ مستعارِ مارتِنِ براگایِ Martin de Braga (۵۷۹ - بین ۵۱۰ و ۵۲۰ م.) «اسقفِ اعظم» و نویسنده‌ی مسیحی. براگا Braga شهری در شمالِ پرتغالِ امروز. برایِ کتابِ او نک. به یادداشتِ بعدی.

۳۴ - دِ کِوَاتُورِ وِرتوتیبوسِ کاردینالیوسِ) دو کِوَاتُورِ وِرتوتیبوسِ کاردینالیوسِ؛ *de quatuor virtutibus cardinalibus* (به لاتین در متن) اندرِ چهارِ فضیلتِ اصلی، نوشته‌ی سنه‌کا یا مارتِنِ براگایی. نک. به یادداشتِ پیشین.

۳۵ - پاساوانتوسِ) پاساوانتوسِ؛ Passavantus (در متن)، جاکوپو پاساوانتی Jacopo Passavanti (۱۳۰۲-۱۳۵۷) راهب و نویسنده‌ی فلورانسِی (ایتالیا)؛ برایِ کتابِ او نک یادداشتِ بعدی.

۳۶ - کومِ کُمنتو) کومِ کُمنتو؛ *cum commento* (به لاتین در متن)، بتفسیر، نوشته‌ی پاساوانتوسِ؛ نک. به یادداشتِ پیشین.

۳۷ - دُرُمی سِکورِ) دُرُمی سِکورِ، *dormi secure* (به لاتین در متن) درِ آهستیِ بخواب، مجموعه‌ای از دعا‌های رایج در سده‌ی پانزدهم و شانزدهم برایِ موعظه‌گران.

۳۸ - از همین خمیرمایه) از همین خمیرمایه؛ *de semblable farine* (در متن) سراسر، از آردِ همانند؛ اندیشمندانِ انسان‌باورِ دورانِ رنسانس در مجموعِ همه‌ی کتاب‌هایِ یاد شده را رد کرده بودند.

[ص. ۵۹] چه گو نه گار گانتو آزیو دستِ آموزانند گانِ دیگر نهاده

شد.^۱

فصل ۱۴

آن‌گاه پدرش بدید که او گرچه به‌راستی بس نیکو درس خواندی و زمانِ خویش همه از بهرِ آن را نهادی، از آن هیچ بهره نبردی؛ بلکه بتر، بدان‌ها دیوانه و گول و پاک پندار باف و یاوه‌گو گشتی.

چون ازین باره پیشِ والاحاه فیلیپ دِ ماره^۲ [سوارِ مانداب‌ها] فرمان‌دارِ پاپلیگس^۳ گله‌همی کردی، از او بشنید که وی را بهتر بُود هیچ ناموزد تا چنین کتاب‌ها از چنان آموزگاران آموزد. زیرا که دانشِ ایشان مگر چرت و دانایی‌شان مگر پرت نباشد که جان‌های نیک و والا پپوچانند و گُلِ نوباوگی همه پپوسانند.

— پس ایدون کنید (گفت او)؛ یکی ازین نوباوگانِ این زمانه را بخوانید که تنها دو سال آموزش بدیده باشد؛ چنان‌چه او را در سنجش با پسرانِ توانِ بازشناسیِ بهتر و سخن‌هایِ بهتر نباشدی، گفتارهایِ بهتر و هم‌سخنیِ بهتر و

آداب‌دانی بهتر در انجمن، پس آن‌گاه مرا تا همیشه زونج‌فروش برین^۴ بشماریدی.

این گرانگوزیه [گران‌گلوگاه] را سخت خوش آمد و بفرمود تا ایدون کرده آید.

شب به هنگام خوردنِ شام، دِ ماره‌ی [مانداب‌های] یادشده یکی کارگزارِ جوانِ خویش از ویل‌گنژی^۵ را اندر آورد که او را اُدمُن [بخت‌آور]^۶ گفتندی؛ چنان نیک شانه‌زده و چنان نیک آراسته و چنان نیک پیراسته و چنان زینده در رفتار که بیش‌تر [صد. ۶۰] به فرشته‌گونه‌ای کوچک مانستی تا به مردم‌زاده‌ای. سپس به گرانگوزیه [گران‌گلوگاه] گفت:

— بینید مرا این کودکِ جوان را؟ او را هنوز^۷ شانزده سال نیست. اگر روا دانید، ببینم تا چه ناهم‌سانی باشد میانِ دانشِ پندارباغانِ بیهوده‌گوی^۸ زمانِ گذشته‌ی شما و جوانانِ امروزه. گرانگوزیه [گران‌گلوگاه] را این آزمون خوش آمد و بفرمود تا کارگزار سخن آغازد.

آن‌گاه اُدمُن [بخت‌آور] گزاردنِ این کار را از سَرورِ خویش، فرمان‌دارِ یادشده، فرمانِ خواست و کلاه در دست، گشاده‌رو، گلگون‌لب، با چشمانِ بی‌هراس و نگاهِ دوخته بر گارگانتوا [گران‌گاله]، و با فروتنیِ نوجوانی، بر پای‌هایِ خویش استوار بایستاد و آغازید او را ستودن و بزرگ داشتن؛ نخست فضیلت و منشِ نیکویِ او را، دویمِ دانشِ او را، سیمِ نیک‌نهادیِ او را، چهارمِ زیباییِ اندامِ او را؛ و پنجم را به‌نرمی به او سپارش کردی که پدرِ خویش را به پیرویِ بی‌کم‌وکاست بزرگ دارد؛ مر اوپی را که همی‌کوشد تا وی به‌نیکی آموزش ببند؛ و در پایان از وی درخواست تا همچون کم‌ترین چاکرِ خویش او

را نگه‌دارد، چراکه اکنون دِهشِ دیگری از آسمان‌ها درنخواهد جز این‌که بختِ نیکش ارزانی دارد تا مگر گزاردنِ کاری دل‌پذیرِ وی را پسندِ او شود.

این همه را با رفتاری چنان درخور، گویشی چنان شمرده، آوایی چنان رسا، و زبانی چنان آراسته و لاتینِ نیکو بانگ زد که بیش‌تر به گراکوس‌ها^۹ و سیسِرُن‌ها^{۱۰} و امیلیوس‌های^{۱۱} زمان‌های گذشته مانستی تا به جوانکی از این سده.

[ص. ۶۱] اما رفتارِ گارگانتوا [گران‌گاله] همه این بود که اشک ریختن گرفت همچو گاو^{۱۲} و روی به کلاه خویشت پپوشانید و نشد که از وی سخنی بیرون کشیده آید، چنان‌که نشود برکشید گوزی از خری مرده.

پدرش چنان از آن خشمگین شد که خواست تا استاد ژُبلن [ابله] را بکُشد. اما دِ ماره‌ی [ماندابی] یادشده، به نکوهش‌های زیبا که او را کرد، جلوی او را چنان بگرفت که خشمِ وی بازنشید. سپس بفرمود تا مزدِ وی را بدهند و او را^{۱۳*} یزدان‌شناسانه نیک شراب بنوشانند؛ و از پس این کار، برود به دَرک.

— کمینه (می‌گفت او) امروز میزبان‌ش را هزینه‌ای نخواهد داشت اگر چنان‌چه پیش‌آمد را چنین مست بمیرد همچون یکی انگلیسی^{۱۴}.

چون استاد ژُبلن [ابله] از خانه برفت، گرانگوزیه [گران‌گلوگاه] با فرمان‌دار رای زد تا کدام استاد توان بر او گماشت، و با هم نهادند که این کار را پُنکرات [پُرکار]^{۱۵}، آموزانده‌ی اِدْمِن [بخت‌آور]، گمارده آید و این‌که همگان با هم به پاریس روند تا دانسته شود که کدام است آموزشِ جوانانِ فرانسه درین دوران.

یادداشت‌های فصل ۱۴

۱ - درباره‌ی فصل ۱۴؛ پیش از هر چیز، توضیحی در موردِ گزینشِ «آموزاننده» برایِ پداگوگ pedagogue (در متن)، pédagogue (به فرانسه‌ی مدرن): «آموزاننده» کسی‌ست که کاری یا هنری به دیگری یاد می‌دهد (نُخت‌نامه‌ی دهخدا)، و به نظرِ بیش از «آموزگار»، آنسینِیِرُ enseigneur (به فرانسه‌ی میانه) و آنسینانِ enseignant (به فرانسه‌ی مدرن)، از پسِ «آموزش» برمی‌آید. او «آموزگار»ی‌ست که با شیوه‌هایِ خلاقانه و متناسب با «آموزنده» یا «یادگیرنده»، توانِ آموزشِ دادن و انتقالِ دانش و هنر دارد، و این خودِ «هنر»ی‌ست که هر «آموزگار»ی از آن بهره‌مند نیست. در زبانِ فرانسه می‌توان «آموزگار» بود و «آموزاننده» نبود. آموزشِ دادن به‌اصطلاحِ تویِ خونِ آموزاننده است، که در موردِ آموزگارِ لزوماً صدق نمی‌کند. البته این، معنایِ توسعیِ pédagogue در زبانِ فرانسه است که در اصل، از لاتینِ پداگوگوس paedagogus، گرفته از یونانیِ παιδαγωγός، در رومِ باستان به برده‌ای گفته می‌شد که مثلِ لَله فرزندِ ارباب را به مدرسه می‌برد یا هدایت می‌کرد، و بعدها همین معنایِ «هدایت کردن» و «راه بردن» است که برایِ این واژه باقی مانده است و از واژه‌هایِ مهم در آموزش و پرورش است. این فصل بیان‌گرِ آغازِ دورانی نوین در آموزشِ انسان‌باورانه است که یکی از جنبه‌هایِ بسیارِ مهمِ رُسنانسِ شمرده می‌شد. نامِ دِ مارِه Des Marays، که در این فصل می‌آید، می‌تواند حروف‌سازیِ نامِ اِراسم به لاتین، یعنی اِراسموس Erasmus، باشد؛ و بزرگداشتِ اِدْمُن همسو با آموزه‌هایِ سخنورِ یونانیِ سده‌ی چهارمِ میلادی آفْتِیوس Aphthonios است که موردِ تأییدِ اِراسم بود. فیلیپ دِ مارِه (نک. به یادداشتِ بعدی) با فیلیپِ ملانتشن Philippe Mélanchthon (۱۵۶۰ - ۱۴۹۷) فرانسوی‌شده‌ی نامِ Philipp Schwarzert، فیلسوفِ انسان‌باور و از «معترضان» (پروتستان‌های) بسیارِ مهمِ آلمانِ همانندی داده می‌شود که معروف به «سوارِ سرزمینِ سیاه» بود و برخی از مقام‌هایِ سیاسی و مذهبیِ انسان‌باورِ فرانسه می‌کوشیدند او را

به فرانسه بیاورند. از دیگر نکته‌های مهم این فصل این است که اُدمن Eudemone را با مسیح مقایسه می‌کند که در دوازده سالگی در معبد اورشلیم به آموختن می‌پردازد (نک. به انجیل یوحنا ۴، ۴۱ به بعد). اراسم عقیده داشت که باید او را همچون نمونه‌ای برای دانش‌آموزان در نظر گرفت. رابله برای نزدیک‌تر کردن اُدمن [بخت‌آور] به مسیح، در تصحیح‌های ۱۵۴۲، سن او را از شانزده سالگی (در اینجا) به دوازده سالگی، سن دقیق مسیح در انجیل یوحنا کاهش می‌دهد. نکته‌ی آخر این که این فصل به گونه‌ای بیانگر «آیین ورود» است.

۲ - فیلیپ دِ ماره) فیلیپ دِ ماره [سوارِ مانداب‌ها] Philippe des Marays شناخته نیست. فیلیپ، از لاتین philippus، به معنی «دوستدارِ اسب»، و «د» حرف جمع است. Maray را من شکل دیگری از marais (با تلفظ همانند، «ماره») به معنی باتلاق و مانداب گرفتم. پژوهش‌گرانی آن را حروف‌بازی با نام دزیدریوس اراسموس Desiderius Erasmus (نک. به یادداشت‌های پیش‌گفتارِ نگارنده، زیر توضیح پیش‌گفتارِ نگارنده، «اراسم») دانسته اند. همچنین نک. به یادداشتِ پیشین، درباره‌ی فصل ۱۴.

۳ - فرمان‌دارِ پاپلیگُس) فرمان‌دارِ پاپلیگُس؛ Viceroy de Papelygoffe (در متن): Papelygosse سرزمینی خیالی که پیش‌از رابله نیز، گاه به شکلِ پاپگُس Papegoce و Papagoce در داستان‌ها از آن نام برده شده بوده است. ژاکب لُ دوشا Jacob Le Duchat، رابله‌شناسِ سده‌ی هفدهم، آن را بر ساخته از فعلِ gausser به معنی «ریش‌خند کردن» می‌داند و آن سرزمین را جایی آزاد توصیف می‌کند که می‌توان بی‌نگرانی پاپ را ریش‌خند کرد. اما فعلِ یادشده از ۱۵۶۱ (نک. به فرهنگِ تاریخیِ زبانِ فرانسه، روبرو، ۲۰۰۶)، احتمالاً از اسپانیایی gozarse، در زبانِ فرانسه‌ی نوشتاری دیده می‌شود، و البته امکانِ استفاده‌ی آن در زبانِ گفتاری پیش از تاریخِ یادشده وجود دارد. Viceroy (به فرانسه‌ی میانه) به معنی نماینده‌ی مستقیمِ شاه در یک منطقه یا حتی کشور بود. مثل فرماندارِ مصر، فرماندارِ هند، که از سوی یک شاه به این کار گماشته می‌شد، مثل ساتراپ، خدیو. این واژه را، که در فرانسه‌ی مدرن vice-roi نوشته می‌شود، «نایب‌السلطنه» و «جانشین شاه» ترجمه می‌کنند و به نظرم درست نیست چون صاحبِ این عنوان در صورتِ مرگِ شاه جانشین او نمی‌شود. اینجا هم او نماینده‌ی شاه در پاپلیگُس است. فرهنگِ روبرو زیر همین سرواژه

می‌نویسد: «اویی که یک شاه، یا یک امپراتور، قدرت خود را به او واگذار کرده برای فرمان‌رانی بر یک قلمرو».

۴ - زَوْنِج‌فَرُوشِ بَرَن (زَوْنِج‌فَرُوشِ بَرَن؛ taillebacon de la Brene (در متن) ژامیون‌بُر بَرَن؛ بَرَن Brene منطقه‌ای در مرکز فرانسه؛ ژامیون‌بُر taillebacon، مجازاً یعنی آدم بی‌سروپا. زَوْنِج، نوعی سوسیس در آشپزی ایران.

۵ - وِیل‌گُژَوی (وِیل‌گُژَوی Villegongys شهر کوچکی در شاتورو Châteauroux در مرکز فرانسه.

۶ - اُدُمُن (اُدُمُن؛ Eudemon از یونانی ενδαιμων بنا به فرهنگ لیتره Dictionnaire le Littré واژه‌ای در ستاره‌شناسی است به معنی با اقبال، نیک‌بخت، بخت‌آور. اُدُمُن همچنین از شخصیت‌های پندنگ‌وایی است.

۷* - ناهمسنلی‌های چَل‌ها (ناهمسنلی؛ رابله در چاپ سال ۱۵۴۲ سنّ اُدُمُن [بخت‌آور]، را به ۱۲ سال کاهش می‌دهد، در حالی که در هر دو چاپ نخست، ۱۵۳۴ و ۱۵۳۵ (نسخه‌ی حاضر) سنّ او شانزده سال است. در واقع رابله سنّ او با التحیل لَوّاهماهنگ می‌کند. در این مورد، نک. به درباره‌ی فصل ۱۴.

۸ - بیهوده‌گو (بیهوده‌گو؛ mateologien (در متن) ماته‌ئولوژی‌ن از یونانی ματαιολόγι، واژه‌ای است که در التحیل، یموت‌ؤس (دُن، یک، ۶ و ۷، «بیهوده‌گو» (بیهوده‌گویی) ترجمه شده است، و اِراسم آن را در توصیفِ théologien، یعنی یزدان‌شناس، به کار می‌برد.

۹ - گِراکوس (گِراکوس؛ تیبریوس گِراکوس Tiberius Gracchus (۱۳۳ پیش‌از م. - ۱۶۸ یا ۱۶۳ پیش‌از م.)، و برادر او کلیوس گِراکوس (۱۲۱ پیش‌از م. - ۱۵۴ پیش‌از م.) گِراکوس‌ها را می‌سازند؛ سیاستمداران و سخنوران رومی.

۱۰ - سِیسِرُن (سِیسِرُن؛ مارکوس تولیوس سِیسِرُن Marcus Tullius Cicéron (۴۳ پیش‌از م. - ۱۰۶ پیش‌از م.) نویسنده و سخنور و سیاستمدار رومی.

۱۱ - اِمیلیوس (اِمیلیوس؛ لوسیوس اِمیلیوس پُلوس مقدونی Lucius Æmilius Paullus Macedonicus (۱۶۰ پیش‌از م. - ۲۳۰ پیش‌از م.) سپاهی و سیاستمدار رومی که سِیسِرُن او را در کتاب خود بَوَدَتُمِ Brutus، که تاریخ سخنوری در روم است، می‌ستاید.

- ۱۲ - اشک ریختن گرفت همچو گاو) اشک ریختن گرفت همچو گاو؛ il se print à pleurer comme une vache (در متن)، تلویحاً « شاشیدن گرفت همچو گاو».
- ۱۳* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) ناهمسانی؛ رابله زیر فشارِ سانسور theologalement sophistiquement (در متن) به معنی «یزدان‌شناسانه» را در نسخه‌ی سال ۱۵۴۲ به «سوفسطائانه» تغییر داد. یزدان‌شناسانِ سوربن به شراب‌خواری مشهور بودند.
- ۱۴ - مست بمیرد همچون یکی انگلیسی) مست بمیرد همچون یکی انگلیسی؛ مست مردن همچون یک انگلیسی، از مثل‌های رایجِ زمانِ رابله بود، چون انگلیسی‌ها به خوردنِ افراطی نوشیدنی‌های الکلی مشهور بودند.
- ۱۵ - پُنکرات) پُنکرات [پُرکار]؛ Ponocrates نامی ساخته از واژه‌های یونانی πόνος به معنی کار و کوشش، و κράτος به معنی نیرو و توان.

چه گو نه گار گانتو آبه پاریس فرستاده آمد، و اندر آن مادیانِ
 کوهِ پیکر^۱ که او را ببر د^۲، و چه گو نه آن مادیان با مکس های گاوی
 اینقشنگه آباد نبر دید.

فصل ۱۵

هم درین دوران، فیلِ چهارم^۲، شاهِ نومی دی^۳، گرانگوزیه [گران گلوگاه]
 را از سرزمینِ آفریقا مادیانی فرستاد کوه پیکرترین و [صد. ۶۲] بلندبالاترین که
 کس مانند آن یاد نداشت، و دیوگون ترین. خود نیک دانید که هر دم از آفریقا
 نوبری می رسد^۴. چه، سترگ بود چند شش پیل و او را سُمها شکافته بود
 انگشت گونه همچون اسبِ ژول سزار^۵، گوش ها آویخته همچون^۶ بزه های
 لانگ دُک، و شاخی کوچک داشت بر کون. افزون بر این، او را پوستِ کهر
 بوسخته^۷ بود با لک های خاکستری در هم؛ اما به ویژه دُنبی داشت ترس انگیز،
 چون کت و کلفت بود کمابیش چند برج سن مارس^۸ نزدیک لائزه^۹، و
 همان گونه چارگوش، با یال های هم چندان در هم تنیده، نه کم نه بیش، که
 خوشه های گندم.

اگر ازین به شگفت اید، شما را شگفت‌تر آید از دُنبِ قوچانِ سیتی^{۱۰} که افزون از سی لیور^{۱۱} سنگِ آن بود، و از آنِ گوسپندانِ سوریه که (اگر تنو^{۱۲} راست بگوید) بردنش را گاری به کونِ او باید بست از بس که دراز و سنگین است. شمایان را چنین چیزی نیست، ای شادخوارانِ زمین‌های صاف و صوف^{۱۳}. و از راه دریا آورده شد اندر سه کشتی بادبانی و یک ناوچه تا به بندرِ اُلن^{۱۴} در تالمندوآ^{۱۵}.

آن‌گاه که گرانگوزیه [گران‌گلوگاه] او را بدید، گفت:

— راستی را که همین است آن ره‌نورد از بهرِ بردنِ پسرَم را به پاریس. خدا را همانا این؛ همه چیز به‌راه است. بزرگا فرزانه‌ای که او بخواهد شد در آینده. اگر سَروَرانِ بی‌خردان نبودندی، همچون فرزندگانِ زیستیمی^{۱۶}.
 فرداروز [ص. ۶۳]، پس از خوردنِ شراب (چنان‌که خود نیک گمان برید)، گارگانتوا [گران‌گاله]، آموزگارِش پُنکرات [پُرکار]، و گماشتگانِش، به همراهِ کارگزارِ جوانِ اُدمن [بخت‌آور]، به‌راه افتادند. و چون هوا آرام و نیک خوش بود، پدرش بفرمود تا او را چکمه‌هایِ حنایی در پا کنند که باین^{۱۷} موزه‌شان^{۱۸} نامد.

این‌چنین، راهِ درازِ خویش شادمانه بپیمودند و همواره به شادخواری تا بالای اُرِلتان^{۱۹}، آن‌کجا جنگلی پهن‌آور به درازیِ سی و پنج لی‌یو^{۲۰} و پهنایِ هفده لی‌یو یا کمابیش گسترده بود. آنجا سهمگین بارخیز بود و انباشته از مگسانِ گاوی و زنبورانِ سرخ، چنان‌که مادیانان و خَران و اسبانِ تیره‌روز را به‌راستی شبیخون‌گونه بود. اما مادیانِ گارگانتوا [گران‌گاله]، از برایِ همه‌ی آن نابه‌کاری‌ها که بر جان‌دارانی همچون خود او در اینجا رفته بود، سربلند از آنان کین توخت به ترفندی که هیچ گمان نمی‌بردند. چه، همی چون به آن

جنگل درآمدند و آن زنبورهایِ سرخ بر وی تاختن گرفتند، دُم برکشید و تاخت و تاز کُنان چنان نیک مگس بپرانید که مر جنگل را نیز بدان برانداخت؛ چپ و راست، این سو و آن سو، اینجا و آنجا، به درازا و به پهنا، زیر و بالا، جنگل همه می برانداخت همچون آن دروگر که علف درود. تا بدان مایه کزان پس دیگر نه جنگل بماند و نه زنبورانِ سرخ، که آن مرزوبوم سراسر به یکی دشت بکاهید.

گارگانتوآ [گَرانگاله] چون این بدید، سخت خوشش آمد بی از آن که [ص. ۶۴] به هیچ رو از آن باد در سر کُند؛ و همراهانِ خود را گفت:

— گمانم این قشنگه ها.

از همین رو آن سرزمین را از آن سپس نامِ این قشنگه آباد^{۲۱} کردند.

^{۲۲} سرانجام به پاریس رسیدند، آن کجا روزی دو یا سه خُنک بنوشیدند و او با کارگزارانِ خویش شادخواری همی کرد، و پس پُرسان شد تا کدام دانشورانِ بدان گاه در شهر ببودند؛ و این که چه شرابی آنجا خوردندی.

یادداشت‌های فصل ۱۵

۱ - **مادیانِ کوه‌پیکر** (مادیانِ کوه‌پیکر؛ Grand Jument (در متن)، یا مادیانِ عظیم‌الجثه نه تنها در گلا گاتو، بلکه در دیگر داستان‌های تودگانه‌ی دوره‌ی رنسانس نیز دیده می‌شود.

۲ - **فیلِ چهارم** (فیلِ Fayoles، گمان می‌رود که مقصود فرانسوا دو فیل François de Geoffroy d'Estissac، حامیِ رابله، که در جنگی علیه ترک‌ها شرکت کرده بود.

۳ - **نومی‌دی** (نومی‌دی Numidie (یا نومی‌دی. املاي به کار برده در ترجمه برای پرهیز از خواندن آن به معنی «ناامیدی» است) سرزمین و تمدنِ بربری پیش از میلاد در شمال آفریقا، در الجزایر امروز، که سنگ‌های مرمر آن از زمان باستان زبان‌زد بود. معنی آن «کوچ‌نشین» است. رابله اغلب شخصیت‌های واقعی دوران خود را در زمان‌ها و مکان‌های ناهم‌ساز وارد داستان می‌کند.

۴ - **هر دم از آفریقا نویری می‌رسد** (هر دم از آفریقا نویری می‌رسد؛ Africque aporte tousiours quelque chose de nouveau (در متن) ضرب‌المثلی معروف است از دوران باستان که اِراسم نیز در کتابِ اُمَنایِ خود یاد می‌کند که از لاتین Semper Africa noui aliquid apportat گرفته شده است.

۵ - **اسبِ ژول سزار** (اسبِ ژول سزار، به روایت پلین Pline (۷۹ - ۲۳ م.) در تاریخ طبیعی (هشت، ۴۲)، پاهایِ جلوییِ اسبِ ژول سزار همانندِ پاهایِ انسان بود.

۶* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** (ناهمسانی؛ رابله در چاپ ۱۵۴۲ بُزهایِ لانگدُک Languedoc یا langue d'oc (به فرانسه‌ی مدرن) را به بُزهایِ لانگ‌گُت Languegoth تغییر داد که مرکب از Langue به معنی زبان، و goth با دو معنی مردم گُت و زبان آنها، و بُز است و در نتیجه «زبان بُزی» هم معنی می‌دهد. زبانِ گُت‌ها، به نمونه از لانگدُک (نامِ قدیمیِ منطقه‌ای در جنوبِ فرانسه، امروزه لانگدُک روسیون) ساخته شده است. دلیلِ دیگرِ این تغییرِ این بوده است که لانگدُک در اشغالِ گُت‌ها (مردمی از مردمانِ ژرمن) بود. در ضمن بُزهایِ گوشِ آویخته گونه‌ای از بُز است.

- ۷ - **بوسخته** (بوسخته، گیلکی است به معنی سوخته، گذاشته ام برای **toustade** که از زبان دُک **langue d'oc** است به همین معنی در توصیف رنگ.
- ۸ - **برج سن مارس** (برج سن مارس **pile Saint Mars** بنایی از سده‌ی دوم میلادی، احتمالاً آرامگاه، در سنک‌مارس‌لاپیل **Cinq-Mars-la-Pile** در منطقه‌ی تور **Tours** در مرکز فرانسه، برجی چهارپهلوی با پهنای پنج متر و ارتفاع سی متر که بر بام آن چهار ستون کوچک در چهارگوشه افراخته است.
- ۹ - **لانژه** (لانژه **Langest** یا **Langeais** شهری در مرکز فرانسه.
- ۱۰ - **سیتی** (سیتی **Scythie** سیری **Sibérie** فعلی است. پلین **Pline** (۷۹-۲۳ م.) در تاریخ صبی (هشت، ۱۹۸) به دُم دراز قوچ‌های آنجا اشاره کرده است.
- ۱۱ - **لیور** (لیور **livre** برابر با پانصد گرم است.
- ۱۲ - **تنو** (تنو **Tenaud**، ژان تنو **Jean Thenaud** (بین ۱۵۴۶ - ۱۵۴۲ - حدود ۱۴۸۰) روحانی و نویسنده و گردشگر، نویسنده‌ی کتاب **سفر آن سوی دریا و مسیر آن** **Voyage et itinéraire de oultre mer** (چاپ سال ۱۵۲۰ م.) که در ص. ۴۳ ی آن از گاری‌های کوچکی خبر می‌دهد که دُم سنگین گوسفندان را بر آنها می‌نهند.
- ۱۳ - **زمین‌های صاف و صوف** (زمین‌های صاف و صوف؛ کتاب‌های تحقیرآمیز از روستاهای فرانسه.
- ۱۴ - **الُن** (الُن **Olonne** در منطقه‌ی سابیل‌دُلُن **Sables-d'Olonne** در غرب فرانسه واقع است، و بر برخی از صخره‌های آن هنوز نام حک‌شده‌ی اسب‌ها و مادیان‌ها را می‌توان دید.
- ۱۵ - **تالمندوآ** (تالمندوآ **Thalmondoys** امروزه «تالمن» **Talmon**، در فرمانداری ژیروند **Gironde** در غرب فرانسه، بر ساحل دهانه‌ای که از پیوند رودهای گارُن **Garonne** و دُردنی **Dordogne** ساخته می‌شود.
- ۱۶ - **اگر سَروران بی‌خردان نبودندی، همچون فرزندان زیستیمی** (اگر سَروران بی‌خردان نبودندی، همچون فرزندان زیستیمی؛ دگرگشت ضرب‌المثل رایج آن زمان «اگر آقایان روحانیان نبودند، همچون حیوانات می‌زیستیم».
- ۱۷ - **بابُن** (بابُن **Babin** نام یک خانواده‌ی کَفَاش در شهر شِیْن، نزدیک زادگاه رابله.

۱۸ - موزه) موزه، بُردِکن brodequin (در متن)، در سده‌ی شانزدهم فرانسه نیم‌چکمه‌های سبک چرمی یا پارچه‌ای که خوش‌پوش‌ها حایلی‌رنگِ آن را پا می‌کردند.

۱۹ - اُریلِان) اُریلِان Orléans شهری در مرکز فرانسه، در ۱۲۰ کیلومتری جنوبِ پاریس که در تاریخ فرانسه از شهرهای بسیار مهم شمرده می‌شود.

۲۰ - لی‌یو) لی‌یو lieue، واحدِ طول، برابر است با تقریباً چهار کیلومتر.

۲۱ - اینقشنگه‌آباد) اینقشنگه‌آباد؛ لا بُوس la Beauce (در متن)، منطقه‌ی طبیعی و پربرابر بزرگی‌ست که پنج استانِ فلاتِ پاریس را در بر می‌گیرد. رابله نامِ آن را به دو واژه‌ی Beau (ب، زیبا) و ce (س، این) تقسیم کرده برای این نام ریشه‌ای احتمالاً خیالی یافته است؛ به معنی «این زیبا(ست)».

۲۲ - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگیِ سالِ ۱۵۴۲: اما همه‌ی شوربای آنها تنها دهن‌دره بود؛ به بزرگ‌داشتِ آن، حتی تا به اکنون، انسان‌های بزرگ‌منش اینقشنگه‌آباد به دهن‌دره شوربا کنند، و از آن نیک خوشنود اند، و حتی نیک‌تر به آن تُف کنند^۱.

۱- «تُف به آتش (سوپ) کردن» در زبانِ فرانسه به معنی

«نمک‌شناسی» و برابرِ «نمک خوردن و نمکدان شکستن»

است.

گار گانتو آنچه گونه پاریسیان را شادایانه‌ی پیشواز خود بگرد
و چه گونه نافوس‌های گنده‌ی کلیسای بانوی ما^۱ را بر بود.^۲

فصل ۱۶

از آن سپس که روزی چند بیاسودند، از شهر دیدار کرد؛ و همگان بس
ستایش‌وار بر او نگریستن گرفتند، چون که مردم پاریس به سرشت چنان خل
اند، چنان کانا و چنان گول، که یکی ترفندباز، یکی ترابرِ شندره‌های قدیسان^۳،
یکی آستر با زنگوله‌هاش، یکی کمانچه‌نواز اندر میانه‌ی یکی چهارراه، مردمان
بیش‌تری درین شهر گرد آورد تا یکی سخن‌رانِ خوب انجیلی^۴.
و چنان سمج‌گونه به دُم او رفتند که او ناچار شد تا بر برج‌های کلیسای
بانوی ما برآساید. آنجا که بود، و آن چندان مردمان که بر گردِ خود بدید،
دل‌آسوده بگفت:

— گُمان برم که این ناقلاها می‌خواهند تا من آنان را شادایانه‌ی پیشواز و
دشاباب^۵ بگرام. درست است. شراب‌شان دهم. اما کُنم به پاریسه^۶.

پس آن گاه خندان [صد. ۶۵] نَرَه پوِشِ زیبايِ خویش بگشود و نَره‌يِ خویش در هوا برافراخت و چندان به نیرو بر آنان بشاشید که از ایشان دویست و شصت هزار و چهارصد و هژده تن غرقه شدند، به جز زنان و کودکانِ خُردسال^۷.
تنی چند از آنان به بادپاییِ خویش ازین تُندشاش جان به در بردند و آن گاه که بر فرازِ تَلِ دانشگاه^۸ بودند، عرق ریزان و سرفه کنان و تُفاندازان، و از نفس افتاده، آغازیدند کُفر و ناسزا گفتن^۹ *۱۰:

*۱۱ — یا زخمایِ هُدا^{۱۲}.

— هُدا را ولِّش^{۱۳}.

— خونِ تو^{۱۴}، می بینی ش؟

— خودا ماره قَسَم^{۱۵}.

— به کَلَه‌يِ خودا^{۱۶}.

— داس دیش گوئس لِه‌دِن شِنِت^{۱۷}.

*۱۸ — یِ مارتَر شِنِت^{۱۹}.

— یا شکمِ قَدِیس کُنه^{۲۰}.

— عصمتِ را خدا.

— یا قَدِیس فیاکَرِ بریچی^{۲۱}.

— یا قَدِیس ترینیان^{۲۲}.

— پناه می برم به قَدِیس تیو^{۲۳}.

— یا رستاخیزِ مسیح.

— به روزِ خدا قسم.

— بروم به دَرک.

— اَجّی ماری، مَجّی مارا^{۲۴}.

*۲۵ — یا قدیس زویج.

— یا قدیس گوئودگرن^{۲۶} که شهید شد به سیب پخته^{۲۷}.

— قسم به قدیس بُکنِ حواری^{۲۸}.

*۲۹ — نه خودا، می خودا.

— یا مامی قدیسه.

— خیسِ مان کرد و کرد به پا ریشه.

— زین پس نام این شهر پاریس^{۳۰} نه.

که پیش‌ترها آن را اُسس^{۳۱} گفتندی، چنان‌که استرابن^{۳۲} می‌گوید، کتاب ۴؛ که آن را معنی به یونانی سپیدک باشد و از آن پروپاچه‌های سپیدِ زنانِ این شهر خواستندی؛ و از آنجا که هنگامِ این نام‌گذاریِ نوین هرکس از آن انجمن به قدیسانِ کلیسایِ کویِ خویش سوگند یاد کردی و پاریسیان نیز از همه‌گونه مردمان و همه‌گونه گونگان اند^{۳۳}، هم استادِ سوگند خوردن اند به سرشت، و هم استادِ سوگند دادن^{۳۴}، و نیز اندک‌گونه خودپسند. [ص. ۶۶] ازین است که ژانوس دو برانکو^{۳۵}، در کتابش اندرِ فزاینِ نَشانه‌هایِ درودگوییِ ایدون پندارد که آنان را به واژه‌ی گرفته از یونانی پاره‌زی^{۳۶}ین^{۳۶} خوانند، که یعنی سرفراز به بسیارگویی.

از پسِ این کار، ناقوس‌هایِ گنده‌یِ برج‌هایِ یادشده را درنگریست و نیک هماهنگ‌گونه به نواختن آورد. بدین کار بود که او را این براندیشه گذر کرد که آن ناقوس‌ها مر مادیانِ وی را زنگوله‌هایی نیک بر گردن بخواهند بود، و چون خواستی که او را با بارِ پنبیرهایِ بری^{۳۷} و شاه‌ماهی‌هایِ تازه به نزدِ پدرِ خود بازگرداند، پس ناقوس‌ها را به سرایِ خویش بُرد.

درین هنگام یکی سرکرده‌ی کاس‌گدایِ فرقه‌ی قدّیسِ آنتوان^{۳۸} بیامد، در یوزگیِ دانگِ خویش از لَحْمُ الْخِزْرِ^{۳۹} را، و تا صدایِ خویش از دور به گوش رساند و چربوها در سرداب^{۴۰} بلرزاند، خواست که آن ناقوس‌ها دزدانه با خود ببرَد. اما در ست‌کاری را بر جای‌شان بگذاشت، نه از آن‌که زیادی داغ بودند، بلکه بردن را اندکی زیادی سنگین بودند. البتّه او همویی نبود که در بور^{۴۱} زید؛ چه، این یک^{۴۲} مرا از دوستانِ بسیار نزدیک است.

همه شهر فتنه^{۴۳} برپای شد. چنان‌که دانید، پارسیان آسان بدان تن دردهند، و مردمانِ کشورهایِ بیگانه شگفتی گیرند از بُرداریِ^{۴۴} شاهانِ فرانسه که آن را فرو نشانند مگر با دادِ راستین، چراکه هر روز دشواری‌هایی از آن پدید آید. خدایِ کناد که من آن کانون‌ها، که این دودستگی‌ها و نیرنگ‌ها در آنها ساخته آید، بشناسم^{۴۵} تا دست‌شان را نزد انجمنِ کلیسایِ کوی‌م رو کُنم^{۴۶}.

باور کنید که آن‌کجا [صد. ۶۷] مردمان همه آشفته و نابه‌سامان گرد آمدند،^{۴۷} سوربُن بود که بدان‌گاه پیش‌گویِ لُسِس^{۴۸} آنجا بود، اکنون دیگر آنجا نیست^{۴۹}. آنجا بود که آن پیش‌آمد در میان نهاده شد و دشواریِ بردنِ ناقوس‌ها باز نموده آمد.

از پسِ آن‌که بر پُور ات کُتُو^{۵۰} نیک چک‌وچانه زدند، بنابر بلاالیقین^{۵۱} بر آن شدند که بازنماییِ زیانِ دهشتناکِ از دست دادنِ این ناقوس‌ها را پیرترین و آزموده‌ترین دانشکده‌ی^{۵۲} یزدان‌شناسی به سویِ گارگانتوا [گران‌گاله] گسیل کرده آید؛ و با همه‌ی خُرده‌گیری‌هایِ کسانی از دانشگاه، که پنداشتندی این کار مر یکی سخن‌ران را سزاتر تا یکی^{۵۳} یزدان‌شناس را، استادِ ما ژانتوسِ برآماردویی [دَبَنگِ گَرّری]^{۵۴} انجامِ آن را برگزیده آمد.

یادداشت‌های فصل ۱۶

۱ - کلیسای بانوی ما (کلیسای بانوی ما؛ l'église notre dame (در متن)، مقصود کلیسای جامع تُردام پاریس cathédrale Notre-Dame de Paris (به فرانسه‌ی مدرن) است. برای ترجمه‌ی «تُردام» به «بانوی ما» نک. به یادداشت‌های صفحه‌ی نام‌ونشان گذر گاتوآ «روبروی بانوی مای آسایش».

۲ - درباره‌ی فصل ۱۶ داستان ناقص‌های کلیسای بانوی ما (تُردام Notre-Dame) از رویدادنگاری‌های بزرگ و رزینی‌نیلینو گرفته شده است و رابطه پیش‌تر در پلناگر و نای، فصل ۷، به آن اشاره کرده است. در اینجا، داستان شاخ‌وبرگ بیش‌تری یافته به‌ویژه معنای سیاسی به خود می‌گیرد، و در واقع مبارزه‌ی نزدیکان شاه فرانسوآی یکم را علیه دانشکده‌ی یزدان‌شناسی سوربن نشان می‌دهد. در ضمن در دهه‌ی سوم و چهارم سده‌ی شانزدهم، میان برخی از نویسندگان، همچون اراسم Érasme و دوستان او، با یزدان‌شناس‌های سوربن، همچون نوئل بیدا Noël Bédaride (۱۵۳۷ - ۱۴۷۰)، یزدان‌شناس بنیادگرای سوربن، ضدیت بسیار وجود داشت. در ۱۵۳۳، در مدت روزه، واعظ‌های دانشگاه، و در رأس آنها بیدا، علیه موعظه‌های انجیل‌باوران اصلاح‌طلب دست به توطئه‌هایی زدند. سوربن در این سال‌ها حتی در کوشش ممنوع کردن نوشته‌های مارگریت دو ناوار Marguerite de Navarre (۱۵۴۹ - ۱۴۹۲) خواهر نویسنده و بسیار فرهیخته شاه فرانسوآ بود. شاه سرانجام ناگزیر به طرد بیدا شد که ناآرامی‌هایی نیز در شهر به بار آورد.

۳ - تَراپَرِ شندره‌های قَدیسان (تَراپَرِ شندره‌های قَدیسان، porteur de rogatons (در متن) یا porteur de reliquailles/reliques به کسی گفته می‌شد که یادگارهایی از شهیدان و قَدیسان مسیحی را در مراسم مذهبی (همچون پرچم/بیرق) حمل می‌کرد. نک. به یادداشت‌های فصل ۱، «تَراپَران شندره‌های قَدیسان و سیده‌ای انگورچینی».

۴ - سخن‌رانِ خوبِ انجیلی (سخن‌رانِ خوبِ انجیلی؛ مقصود واعظان اصلاح‌طلب سال‌های ۱۵۳۰ است که در برابر قدرت سازمانی پاپ‌ها خواهان بازگشت به پیام‌ها و سفارش‌های انجیل‌ها بودند).

۵ - **داشاپ** داشاب؛ پروفیسیا proficiat (در متن، به فرانسه‌ی میانه)، که در فصل ۳۲ نیز آمده است، هدیه‌ای بود که کشیش‌ها و راهب‌ها برای خوش‌آمدگویی به یک اسقف جدید می‌دادند. «داشاپ» و «داشاد» به معنی «هدیه» و «عطا» و «عیدی» است.

۶ - **کنم به‌پا ریسه** کنم به‌پا ریسه؛ رابله با نام شهر Paris (یعنی / پری. حرف پایانی S تلفظ نمی‌شود) بازی می‌کند، و با تقسیم آن به دو سیلابش، par rys (پَر / ری، و غی / ری)، که معنای «با خنده» را می‌رساند.

۷ - **به‌جز زنان و کودکان خُردسال** به‌جز زنان و کودکان خُردسال؛ به ریش‌خند گرفتن شیوه‌ی محاسبه در کتاب مقدس است که زنان و کودکان را به حساب نمی‌آورد. نمونه: انجیلی متی، چهارده، ۲۱: و خوردگانِ سوايِ زنان و اطفالِ قریب به پنج هزار مرد بودند.

۸ - **بالای تل دانشگاه** بالای تل دانشگاه؛ مقصود بالای تل سنت ژنویو Montagne Sainte-Geneviève است در محله‌ی پنجم پاریس، در کارته لاتن، که دانشگاه سوربن و پانته‌ئون بر آن بنا نهاده شده اند، و تپه‌ی کم‌ارتفاعی است در یکی دو کیلومتری رود سین و کلیسای نتردام پاریس.

۹ - **کُفر و ناسزاگفتن** کُفر گفتن و سوگند خوردن؛ renier et iurer (در متن) به تریب به معنی «انکار وجود خدا»، و «سوگند خوردن» و «ناسزا گفتن» است، و در روزگار رابله بسیار رایج بود. کفر و دشنام و ناسزاگویی و به طور کلی سوگند، به‌ویژه سوگند خوردن به خدا (که مسیح نیز چنین نامیده می‌شود)، و مسیح و مادر او مریم و روح‌القدس، ممنوع بود. این ممنوعیت به استناد کتاب مقدس انجام می‌شد: «نامِ یهوه خدای خود را به‌باطل مبر زیرا خداوند کسی را که اسم او را به‌باطل برد بی‌گناه نخواهد شمرد» (سفر خروج، بیست، ۷). کفرآمیزترین ناسزاها و سوگندهای ناروا، قایل شدن تن برای «خدا» بود، مثل «به تن / سر / شکم / خون خدا»، یا حتی «به مرگ خدا» و «به خدای مرحوم». سوگند با نام قدیسان ممنوع نبود اما به نظر مذهبی‌های انجیلی، یعنی اصلاح‌طلبان مذهبی، خرافات شمرده می‌شد. مردم، با تغییر دادن اصطلاح‌ها و عبارت‌های دشنام‌گونه، این ممنوعیت را به گمان خود «دور می‌زدند». مثلاً به جای Par Mère de Dieu یعنی «به مادر خدا (مریم)» که ممنوع بود، گفته می‌شد Par mer Dé که تازه هم‌آوا با merde درمی‌آمد که یعنی «گه».

شمار دشنام‌ها و سوگندهای ناروا و ممنوع در زبان فرانسه بسیار است و برگردان آنها برای

بیشتر خواننده‌های فارسی‌زبان ارجاع فرهنگی ندارد، چون سوگندهایی از این دست در فرهنگ شیعه ناروا شمرده نمی‌شود. به عنوان نمونه *Corps de Dieu* «تن خدا/مسیح» در فرانسه ناروا شمرده می‌شود، اما در ذهن خواننده‌ی فارسی‌زبان با «دو دست بریده‌ی حضرت عباس» قیاس که شود، نه‌تنها ممنوع نیست، بلکه قرار است گفته‌های گوینده را به مخاطب بیاوراند. نکته‌ی دیگر این‌که دشنام‌ها و ناسزاهای این فصل از زبان دانشجویان کارتیۀ لاتین است که سوربن نیز در آنجا قرار دارد، و به‌خوبی پیداست که این سوگندها ورد زبان دانشجویان بود. بیشتر این عبارتها امروزه می‌توانند با علامت تعجب نوشته شوند. علامت تعجب گرچه از سده‌ی چهاردهم در زبان فرانسه استفاده می‌شد، رابله آن را چندان به کار نمی‌گیرد. عبارتها پشت هم می‌آیند و اغلب تنها با خط مایل از هم جدا شده‌اند. چندزبانی بودن این گفت‌وشنودها، به فرانسه و آلمانی و زبان محلی، نشان‌دهنده‌ی حضور دانش‌جوها یا مردمان زبان‌های گوناگون در شهر دانشگاهی پاریس در آن دوره است.

۱۰* - **ناهمسلی‌های چاپ‌ها** (افزودگی سال ۱۵۴۲: تنی چند خشمگین و تنی چند خندان (باریسه)).

۱۱* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** حذف؛ از چایی به چاپ دیگر، رابله ناسزاها و سوگندها را از سر احیاط و از ترس سانسور کلیسا، که آنها را کُفر می‌شمرد، حذف می‌کند، چنان‌که در نسخه‌ی E چاپ ۱۵۴۲ تنها این عبارت‌ها ماند:

... تنی چند خشمگین و تنی چند باریسه.

— آجی‌ماری، مَجی‌مارا۱

— جان مامان قدیسه.

— خیس‌مان کرد و کرد به‌پا ریشه.

— نام این شهر زین پس پاریس ۲^۰ ۲^۱ ۲^۲ ۲^۳ ۲^۴ ۲^۵ ۲^۶ ۲^۷ ۲^۸ ۲^۹ ۲^{۱۰} ۲^{۱۱} ۲^{۱۲} ۲^{۱۳} ۲^{۱۴} ۲^{۱۵} ۲^{۱۶} ۲^{۱۷} ۲^{۱۸} ۲^{۱۹} ۲^{۲۰} ۲^{۲۱} ۲^{۲۲} ۲^{۲۳} ۲^{۲۴} ۲^{۲۵} ۲^{۲۶} ۲^{۲۷} ۲^{۲۸} ۲^{۲۹} ۲^{۳۰} ۲^{۳۱} ۲^{۳۲} ۲^{۳۳} ۲^{۳۴} ۲^{۳۵} ۲^{۳۶} ۲^{۳۷} ۲^{۳۸} ۲^{۳۹} ۲^{۴۰} ۲^{۴۱} ۲^{۴۲} ۲^{۴۳} ۲^{۴۴} ۲^{۴۵} ۲^{۴۶} ۲^{۴۷} ۲^{۴۸} ۲^{۴۹} ۲^{۵۰} ۲^{۵۱} ۲^{۵۲} ۲^{۵۳} ۲^{۵۴} ۲^{۵۵} ۲^{۵۶} ۲^{۵۷} ۲^{۵۸} ۲^{۵۹} ۲^{۶۰} ۲^{۶۱} ۲^{۶۲} ۲^{۶۳} ۲^{۶۴} ۲^{۶۵} ۲^{۶۶} ۲^{۶۷} ۲^{۶۸} ۲^{۶۹} ۲^{۷۰} ۲^{۷۱} ۲^{۷۲} ۲^{۷۳} ۲^{۷۴} ۲^{۷۵} ۲^{۷۶} ۲^{۷۷} ۲^{۷۸} ۲^{۷۹} ۲^{۸۰} ۲^{۸۱} ۲^{۸۲} ۲^{۸۳} ۲^{۸۴} ۲^{۸۵} ۲^{۸۶} ۲^{۸۷} ۲^{۸۸} ۲^{۸۹} ۲^{۹۰} ۲^{۹۱} ۲^{۹۲} ۲^{۹۳} ۲^{۹۴} ۲^{۹۵} ۲^{۹۶} ۲^{۹۷} ۲^{۹۸} ۲^{۹۹} ۲^{۱۰۰}

۱- آجی‌ماری، مَجی‌مارا، Carymary, Carymara (در

متن)، یک جور «آجی‌مَجی‌لاترَجی» است با دگرگشت‌هایی

از نام مریم مادر مسیح. این آمیزه‌ی ناسزا و جادو از لاغ پائین

د کیل گرفته شده است. نک. به یادداشت‌های فصل ۱۹،

«پائین».

۲- ریشه‌یابی برای نام «پاریس» در روزگارِ رابله رواج بسیار داشت.

۱۲ - یا زخمیِ هُدا؛ یا زخمایِ هُدا؛ les plaques bieu (در متن) هُدا bieu در متن دگرگشتِ dieu (خدا) است تا به خدا سوگند نخورده باشند چون که ممنوع بود. مقصود از plaques، واژه‌ی فرانسه‌ی میانه، زخم‌ها، و در اینجا زخم‌هایِ جدا/مسیح است.

۱۳ - هُدا را وِلِلش؛ هُدا را وِلِلش؛ le renye bieu (در متن)، سراسر است: هُدا (خُدا) را منکر ام.

۱۴ - خُونِ تو؛ فراندی‌ن؛ frandiene (در متن)، تعریف و توضیح‌های زیادی وجود دارد: vaindieu یا vain dieu به معنی «خدای نابوده/یهوده/بی‌کاره» است، یا Vingt Dieux یعنی «بیست خدا» (برای انکار یگانگی خدا)، یا حَی vindieu به معنی «خون خدا» یا «می/شراب خدا/مسیح». گاهی هم با حرفِ بزرگِ آغازین در متن می‌آورند Frandiene که از آن «اسم خاص» می‌سازد، شاید به همین معنی‌ها. توماس اورکارت، و مایکل سَکریچ، رابله‌شناسان و مترجمان انگلیسی رابله، به انگلیسی آورده اند Gollysblood که دگرگشتی است از holyblood «خون مقدس»، و مرکب از golly (عجب، عجباً) و blood (خون). آورده ام «خون تو» مثل «مستی تو».

۱۵ - خودا مارَه قَسَم؛ خودا مارا قَسَم؛ گیلکی است: به مادرِ خدا [«مریم» مادرِ «مسیح»] سوگند، برای Par la mer dé که شکل به اصطلاح رمزی Par la Mère de Dieu است. تلفظِ سریع la mer dé، شنیده می‌شود la merde که «گَه» معنی می‌دهد.

۱۶ - به کَلَهیِ خودا؛ به کَلَهیِ خودا؛ po cab de bious (در متن به زبانِ محلیِ گاسکَنیه) گیلکی است، به سرِ خدا سوگند.

۱۷ - داس دیش گوئس لیه دِن شِنِت؛ داس دیش گوئس لیه دِن شِنِت، das dich gots leyden schend (به آلمانی در متن، با املاهای اندکی متفاوت نسبت به زبان آلمانی امروز)، احتمالاً «عذابت بدهد خدا». گویا یک جور ناسزا در گویش سربازان پیاده نظام آلمانی که در سده‌های پانزده و شانزده به عنوان مزدور در فرانسه خدمت می‌کردند.

۱۸* - ناهمسانیِ هایِ چاپ‌ها؛ حذف؛ این عبارت pote de christo (به ایتالیایی در متن) تنها در A ۱۵۳۴ هست: «قدرتِ مسیح» یا «مسیحِ قادر/توانا».

۱۹ - **یَ مارتَرِ شِنت** (یَ مارتَرِ شِنت، Ja martre schend (به آلمانی در متن)، گویا سوگندی آلمانی، احتمالاً به معنی «آره شهیدت می‌کند». تنها در B، سال ۱۵۳۵، هست.

۲۰ - **یا شکمِ قدیس کُنه** (یا شکمِ قدیس کُنه؛ نک. به یادداشت‌های فصل ۴، «شکمِ حضرت صُراحی».

۲۱ - **قدیسِ فیاکِرِ بریچی** (قدیسِ فیاکِرِ بریچی؛ سن فیاکِرِ saint Fiacre (سدویِ ششم - هفتم میلادی) در اصل ایرلندی بود، و در شهرِ مو Meaux واقع در منطقه‌ی بری Brie، در شرقِ پاریس، دیری بنیاد نهاد و همان‌جا هم به خاک سپرده شده است.

۲۲ - **قدیسِ ترینیان** (قدیسِ ترینیان، Saint Treignan (در متن)، از سویی گفته می‌شود که از ساخته‌هایِ رابله است بر اساسِ نامِ قدیسِ اینانِ Saint Aignan (۴۵۳ - ۳۵۸)، و از سویِ دیگر این که تغییرِ شکلِ یافته‌ی نامِ قدیسِ رینانِ Saint Ringan یا نینیان Ninian (۴۳۲ - ۳۶۰ م.) است..

۲۳ - **قدیسِ تیبو** (قدیسِ تیبو، saint Thibaud، در ۱۲۴۷ مُرد. گفته می‌شود که شاه لویی نهم (۱۲۷۰ - ۱۲۱۴)، که خود از سویِ کلیسایِ کاتولیک در ۱۲۹۷ با نامِ saint Louis قدیسِ لویی نامیده می‌شود، در حالی که نمی‌توانست بچه‌دار بشود، با دعا به درگاهِ قدیسِ تیبو دارایِ یازده فرزند شد.

۲۴ - **ناهمسلایِ چاپ‌ها** (افزودگی در نسخه‌ی B، سال ۱۵۳۵، آجی ماری، مَجی مارا، Carymary Carymara (در متن)، یک جور «آجی مَجی لاترَجی» است با دگرگشت‌هایی از نامِ مریمِ مادرِ مسیح، ماری و مارا. این آمیزه‌ی ناسزا و جادو از لایحِ پاتلنِ دِکیِ گرفته شده است. (نک. به یادداشت‌های فصل ۱۹، «پاتلن». آجی ماری، مَجی مارا). این عبارت در نسخه‌ی ۱۵۴۲ به بعد نیز نگه داشته شد.

۲۵ - **ناهمسلایِ چاپ‌ها** (حذف؛ این چهار سوگند و ناسزا، یعنی «یا رستاخیزِ مسیح»، «به روزِ خدا قسم»، «بروم به درک/گیرِ شیطان بیفتم» و «به ایمانِ بزرگ‌زدگی (سوگند)» به ترتیبِ وردِ زبانِ این شاهانِ فرانسه بوده است: لوییِ یازدهم (۱۴۸۳ - ۱۴۲۳)، شارلِ هشتم (۱۴۹۸ - ۱۴۷۰)، لوییِ دوازدهم (۱۵۱۵ - ۱۴۶۲)، و فرانسوآیِ یکم (۱۵۴۷ - ۱۴۹۴). رابله از همین چاپ دوم، B، ۱۵۳۵، سوگندِ «به ایمانِ بزرگ‌زدگی (سوگند)» را، لابد به

ملاحظه‌ی شاه فرانسوای یکم، حذف کرد و آنهای دیگر را در چاپ E، ۱۵۴۲، همراه با تقریباً همه‌ی سوگندها و ناسزاهای دیگر، چنان‌که پیش‌تر نوشتیم.

۲۶ - گوئودگرن (گوئودگرن؛ Guodegrin (در متن)، گویا اشاره‌ی رابله به قدیس گُدگرن Godegrand یا Godégran است که در ۷۶۹، وقتی که از زیارت برمی‌گشت، به دست عضوی از خانواده‌ی خودش کشته شد. این نام احتمالاً به معنی جام بزرگ grand godet است. گویا معروف بود که او «چشم نابینایان، پای لنگان، پدر بی‌نویان، و پستی‌بان گرسنگان» است.

۲۷ - سیب پخته) سیب پخته؛ در مورد شهید شدن گُدگرن از سیب پخته، خواننده ام در Pierre d'Espezel, *L'île de France*, Paris, Editions Alpina, ۱۹۴۹ که «نیاید حرف این ریشخندوی بدجس (رابله) را باور کرد که می‌گوید او از سیب‌های پخته شهید شد».

۲۸ - قدیس بُکنِ حواری) قدیس بُکنِ حواری؛ قدیس فوتنِ حواری؛ saint Foutin l'apostre (در متن)؛ از سده‌ی چهاردهم میلادی در برخی از اثرهای ادبی از او نام برده شده است، اما قطعاً سابقه‌ی آن، شاید هم با نام‌های دیگر، به‌ویژه فوتینوس Foutinus، به سده‌های میانه می‌رسد. آیا بر اساس شخصیتی واقعی‌ست یا به‌کل تخیلی، گویا دانسته نیست. مهم‌ترین نکته در باره‌ی او این است که نامش «فوتن» به معنای «گاینده» است (احتمالاً از فعل foutre، گاییدن)، و در واقع نام‌گذاری جدیدی‌ست برای خدایان باروری باستانی در برخی از منطقه‌های فرانسه، از جمله شهر لیون، و هر ساله جشن‌هایی برای او می‌گرفتند و زنان در بازارهای آن شادمانه مِچاچگ می‌خریدند و با saint Foutin یا «قدیس بُکن» راز و نیاز می‌کردند. گزارش‌هایی از این‌گونه جشن‌ها تا اواخر سده‌ی هژدهم نیز وجود دارد.

۲۹* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) ناهمسانی و حذف. عبارت «نه خودا، می خودا» Né Diâ, Mà Diâ (در متن به زبان محلی تورن) فقط در نسخه‌ی B یعنی ۱۵۳۵ هست؛ ترجمه به گیلکی است به معنی «نه خدا، خدای من». عبارت «قدیس کیر» saint Vit (در متن A) که فقط در نسخه‌ی ۱۵۳۴ هست، برای همیشه حذف شد. Vit در فرانسه‌ی میانه به معنای «کیر» است. رابله آن را با حرف بزرگ آغازین همچون اسم خاص آورده است. شاید هم مقصود قدیس ویتالیس saint Vitalis یا ویتالِ راوِنی Vital de Ravenne (راوِن)

Ravenne شهری در ایتالیا) از قدیس‌های مسیحی باشد که در سده‌ی یکم میلادی زنده‌به‌گور و شهید شد.

۳۰ - **پاریس**؛ Paris، ریشه‌یابی نام پانتخت فرانسه از بحث‌های روزگار رابله بود و او در اینجا این بحث‌ها را به ریش‌خند می‌گیرد. نک. به چند یادداشت بالاتر، «کُتم به‌پا ریشه».

۳۱ - **لُمس**(لُمس)؛ Leucece (در متن)، که رابله در اینجا آن را از ریشه‌ی یونانی leukós یا λευκός، لُکُس، به معنی «سفید» ذکر می‌کند، و به روایت استرابُن (نک. به یادداشت بعدی)، در واقع یک ریشه‌یابی بذله‌گویانه برای نام پاریس است و استنادش هم به استرابُن، دانسته یا نادانسته، نادرست است. پاریس را رومیان لوتِسیا Lutetia یا لوتِیس Lutèce (املا‌ی فرانسوی امروز) می‌نامیدند و در اوایل سده‌ی چهارم م. همین اسم است که به پاریس تبدیل می‌شود. استرابُن نیز پاریس را به یونانی Λουκιτοκίαν می‌نامد که برابر لاتین آن همین Lutetia است. Lutèce لوتِیس می‌تواند از ریشه‌ی loth به معنای «باتلاق» باشد. گفته می‌شود که از ریشه‌ی گُلّی lut- به معنی marais یا باتلاق است. در مرکز پاریس کنونی نیز محله‌ای به نام Le Marais به معنی باتلاق وجود دارد. البته دیگرانی نیز ریشه‌ها و معنی‌های دیگری پیش می‌نهند.

۳۲ - **استرابُن**؛ Strabon به یونانی Στράβων (حدود ۲۰ پس از م. - حدود ۶۰ پیش از م.) جغرافیدان و تاریخ‌نویس یونانی.

۳۳ - **پاریسیان نیز از همه‌گونه مردمان و همه‌گونه گونگان اند** (پاریسیان نیز از همه‌گونه مردمان و همه‌گونه گونگان اند؛ اشاره به جهان‌شهری بودن پاریس است که از همان زمان‌های سده‌های میانه خارجی‌های بسیار در آن زندگی می‌کردند).

۳۴ - **هم استاد سوگند خوردن اند به سرشت، و هم استاد سوگند دادن** هم استاد سوگند خوردن اند به سرشت، و هم استاد سوگند دادن؛ par nature et bons iureurs et bons iuristes (در متن)، رابله با iureurs (تلفظ «ژورر»، سوگندخونده، ناسزاگو و دشنام‌گو) و iuristes (تلفظ «ژورست»، دادرسان و دادستانان که در دادگاه گواهان را سوگند می‌دهند) بازی می‌کند.

۳۵ - ژانوس دو برانکو (ژانوس دو برانکو loannus de Barranco (در متن)، و نیز کتاب او اندو فراوانی نشده‌های درودگویی خیالی اند.

۳۶ - پارهزیین (پارهایین) Parrhesiens (در متن) پاریسی‌ها، برای یونانی παρρησία [پاریسیا] به معنی آزادی گفتار (که رابله به‌شوخی آن را به موخوژا به دمیلا گویی ترجمه می‌کند) که قرار است در جلاس باشد با «پاریزیین» Parisiens به معنی پاریسی‌ها در زبان فرانسه.

۳۷ - بری (بری) Brie از معروف‌ترین پنی‌های فرانسوی است که از سده‌های میانه مشهور بوده و اصل آن منطقه‌ای در شرق پاریس به همین نام است که پنی‌های دیگر نیز تولید می‌کند.

۳۸ - سرکرده‌ی کاس‌گدای فرقه‌ی قدیس آنتوان (سرکرده‌ی کاس‌گدای فرقه‌ی قدیس آنتوان؛ iambonnier de saint Antoine (در متن): «کاس‌گدا» را ساخته ام برای iambonnier (در متن). قدیس آنتوان (۳۵۶ - ۲۵۱) پشتیبان کاس‌ها (خوک‌ها) شمرده می‌شد و نقاشی‌های قدیمی او را اغلب به همراه یک خوک یا کاس نشان می‌دهند. اعضای فرقه‌ی او مدعی بودند که خوک‌ها را درمان می‌کنند. آنها چون هم‌گدایی می‌کردند و هم به عنوان دست‌مزد خوراک و گوشت خوک نیز می‌گرفتند، ژامبیه jambonnier نامیده می‌شدند، به معنی خوک‌دریوزه‌گر یا کاس‌گدا. ژامین (ژامبون) jambon در اصل به معنی «ران خوک (کاس)» است. در باره‌ی قدیس آنتوان نک. به یادداشت‌های فصل ۱۲، «آتش قدیس آنتوان». نک. به چند یادداشت پایین‌تر، «این‌یک».

۳۹ - لَحْمُ الْخَنْزِيرِ (لَحْمُ الْخَنْزِيرِ؛ suille (در متن)، از suillus (لاتین) به معنی «از خوک»؛ لَحْمُ الْخَنْزِيرِ (به عربی) گوشت خوک.

۴۰ - سرداب (سرداب، charnier، هم به معنی مکانی برای نمک‌سود کردن گوشت است و هم به معنی سرداب و سردابه‌ی مردگان.

۴۱ - بور (بور) بور آن برس Bourg-en-Bresse در شرق فرانسه، نزدیک شهر لیون Lyon.

۴۲ - این‌یک (این‌یک)؛ گفته می‌شود که مقصود رابله آنتوان سخی Antoine du Saix (سده‌ی شانزدهم، زاده در روستای سه Saix در بورآن برس Bourg-en-Bresse شرق فرانسه) شاعر انسان‌باور و سرراهب، و دوست خود رابله است که خود سرکرده‌ی کاس‌گدا

و کشیشِ مخصوصِ دوکِ ساووا بود و چند کتاب نیز از خود گذاشته که در آنها خود را «کاسِ گدا» jambonnier یا «سرکرده‌ی کاس‌گدایِ فرقه‌ی قدیسِ آنتوان» می‌نامد. نک. به چند یادداشتِ بالاتر، «سرکرده‌ی کاس‌گدایِ فرقه‌ی قدیسِ آنتوان».

۴۳ - فتنه) فتنه؛ sedition (در متن) گناه شمرده می‌شد.

۴۴* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) حذف؛ عبارت ou (pour mieux dire) de la stupidité (یا بهتر بگوییم) از نابخردی که تنها در A هست، از B به بعد حذف شد.

۴۵* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) ناهمسانی؛ در A عبارتِ بعدی چنین بود: «تا ببینی چه اعلامیه‌های ریدمانی قشنگی که درست نمی‌کنی.» pour veoir si ie ne feroys pas de beaulx placquars de merde (فقط در متن A). نک. به یادداشتِ بعدی.

۴۶ - دست‌شان را نزد انجمنِ کلیسایِ کوی‌م رو کُنی) دست‌شان را نزد انجمنِ کلیسایِ کوی‌م رو کُنی؛ pour les mettre en evidence es confraries de ma paroisse (در متن)، این عبارت و پاراگرافِ آن بسیار بحث‌برانگیز شده است، چون نه تنها نظرگاهِ راویِ گلا گتوآ بلکه «نظم‌طلبی» خودِ رابله را در چارچوبِ نظامِ سلطنتیِ فرانسه می‌رساند. جمله‌ی آخرِ آن در چاپِ نخست، یعنی «تا ببینی چه اعلامیه‌های ریدمانی قشنگی که درست نمی‌کنی» (که در ۱۵۳۵ حذف شد) این اشکالِ بزرگ را داشت که واژه‌ی «اعلامیه‌ها» placquars (نک. به یادداشتِ پیشین) در آن آمده بود و رابله از سرِ احیاطِ ناگزیر آن را حذف کرد. چون در فاصله‌ی چاپ‌های یکم و دومِ گلا گتوآ دقیقاً در شبِ ۱۷ به ۱۸ اکتبر ۱۵۳۴ اتفاقی افتاد که در تاریخِ فرانسه به «قضیه‌ی اعلامیه‌ها» Affaire des Placards معروف شده است. مقصود اعلامیه‌هایی است، نوشته‌ی کشیشِ پروتستانِ فرانسویِ آنتوان مارکور Antoine Marcourt (۱۵۶۱ - ۱۴۸۵)، که با عنوانِ «سوءِ استفاده‌ی پاپ از آیینِ عشاءِ ربانی» در شبِ یادشده بر دیوارهایِ پاریس و چند شهرِ دیگر، و حتی نسخه‌ای از آن در دربار و بر درِ اتاقِ شاهِ فرانسوایِ یکم François Ier زده شد. شاهِ این عمل را توهین به خود و «اقدام علیه سلطنت» خواند و با اعتراف به ایمانِ کاتولیکیِ خود فرمانِ سرکوبِ اصلاح‌طلبانِ مذهبی و پروتستان‌ها را صادر کرد که پیش از این روی‌داد به دلیل‌هایِ سیاسی و تا حدی هم عقیدتی از آنها پشتیبانی می‌کرد. در پیِ دستورِ او سرکوبِ

شدیدی آغاز گردید، و چد تن از فعالانِ پروتستان در آتش سوزانده شدند. صفحای سیاه در زندگی این شاه که از حامیانِ حبش «انسان‌باوری» رنسانسِ فرانسه و پشتیبانِ هنرمندان و نویسندگانِ بزرگِ این مکتب از جمله رابله بود.

۴۷* - **ناهمسلی‌های چاپ‌ها** ناهمسانی؛ رابله در چاپ ۱۵۴۲ «نل» Nesle را جانشین «سوربن» کرد. «نل» برج و بنایی بود در ناحیه‌ی ششمِ پاریسِ امروز که شاهِ فرانسوای یکم هیأتی از سوی خود برای بررسی پرونده‌های قضایی دانشگاه در آنجا مستقر کرده بود. این برج، در محله‌ی مونه‌ی پاریس Le quartier de la Monnaie در یکی دو کیلومتری سوربن قرار داشت و در ۱۶۶۵ آن را ویران کردند و همان‌جا کتابخانه‌ی مازارن را ساختند که هنوز هست.

۴۸ - **پیش‌گوی لُسیس** پیش‌گوی لُسیس؛ پیش‌گوی پاریس (نک. به چد یادداشت بالاتر، «لُسیس» در همین فصل). گفته می‌شود که مقصود از «پیش‌گوی لُسیس» (که برای برخی از رابله‌شناسان شخصیتی نامعلوم است) نوئل بَدا Noël Bédaride (۱۵۳۷ - ۱۴۷۰) یزدان‌شناس بنیادگرای سوربن است که به دلیل مخالفتِ سرسختانه‌ش با حبش‌های انسان‌باور دورانِ رنسانس و اصلاحاتِ مذهبی شهرت دارد.

۴۹ - **اکنون دیگر آنجا نیست** اکنون دیگر آنجا نیست، اشاره است به تبعیدِ نوئل بَدا (نک. به یادداشتِ پیشین) در ۱۵۳۳ از پاریس به مَن سن میشل Mont-Saint-Michel در پی اتهام‌هایی که به شاهِ فرانسوای یکم می‌زد به خاطرِ حمایتِ او از «بی‌دینان».

۵۰ - **پرواِت کُترا** پرواِت کُترا، pro et contra (به لاتین در متن)، لَه و علیه، به‌سود و به‌زیان.

۵۱ - **بارالپُتن** بارالپُتن، baraliopten (در متن) از اصطلاح‌های منطق در سده‌های میانه که وجهِ پنجم از وجه‌های نه‌گانه‌ی قیاس را به آن می‌نامیدند.

۵۲* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** جذف؛ در چاپ ۱۵۴۲ «یزدان‌شناسی» از «دانشکده‌ی یزدان‌شناسی» حذف شد و تنها «دانشکده» ماند.

۵۳* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** ناهمسانی؛ سوفسطایی sophiste به جای «یزدان‌شناس» در چاپ ۱۵۴۲.

۵۴ - استادِ ما ژانُتوسِ بُراگماردویی) استادِ ما ژانُتوسِ بُراگماردویی؛ nostre maistre lanotus de Bragmardo (در متن، نام‌هایِ قلابیِ لاتین). nostre maistre «استادِ ما» عنوانِ رایجِ برایِ یزدان‌شناسانِ دانشگاهِ سوربن بود. ژانُتوس Janotus، از ژانو jeannot، یعنی «ابله»، «دَبَنگ»، و «ساده‌دل»؛ و بُراگماردو Bragmardo از Bragmarder یعنی «هرزگی کردن»، و از braquemart به معنیِ شمشیر، به‌مجاز «نره» [دَبَنگِ گزری].

چه گونه زانتوس بر آگمار دویی باز پس گرفتنِ ناقوس های گنده را
به نزد گار گانتوآ گسیل کرده آمد.^۱

فصل ۱۷

استاد زانتوس [دَبَنگ]، موی ها سزار گونه پیراسته^۲، تن^۳ یزدان شناسانه به
ردای باشلق دار پوشیده، و شکم نیک ته بندی کرده^۴ به نان و مربای تنوری به و
آب متبرک سردابه^۵، با سه کارگزار پوزه سرخ دادسرا^۶ که پیشاپیش خود
هُلاندی و پنج یا شش استاد بی هنر چلمن پاک چرک که در دُم خود کشاندی،
خود را به سرای گارگانتوآ [گران گاله] رسانید.

پُنکرات [پُرکار] در آستانه ی سرای با ایشان دچار شد و به دیدن شان در
خود هراسید که آن چنان جامه دگر کرده بودند، و نخست اندیشید که
چهرک هایی بی بهره از [صد. ۶۸] خرد اند. سپس از کسی از آن گروه استادان
چلمن باز پرسید که این سیاه بازی را انگیزه چی ست. به وی پاسخ داده شد که
درخواست دارند تا ناقوس ها به ایشان بازگردانده آید.

پُنکرات [پُرکار] همی چون این سخن بشنید، برفت که این خبرها را به
گارگانتوآ [گران گاله] گوید تا او پاسخ را آماده باشد و بی درنگ داوری زَنَد

که چه باید کرد. گارگانتوا [گران‌گاله] چون اندازه‌ی کار بدانست، آموزگارَش پُنکرات [پُرکار]، خوان‌سالارَش فیلتیم [بُرش‌دوست]^۷، سپردارش ژیمناست [چَم‌ورز]^۸، و اُدمن [یخت‌آور] را به خلوت فراخواند و با آنان گذرا رای زد تا چه باید کرد و چه پاسخ داد.

همگان بر آن بودند که ایشان را به خلوتِ شراب‌خانه بَرند و آنجا^۹ یزدان‌شناسانه شراب نوشانند، و تا این سُرْفَه‌زَنُ بر خیره باد در سر نَکند که ناقوس‌ها به درخواستِ او بازگردانده آمده اند، هنگامی که پیمانه پِشتِ پیمانه در کُشد، کَسان بر پی‌قاضی شهر و سرپرستِ آموزشیِ دانشکده و نایب‌کشیش کلیسا فرستاده آیند و پیش‌از آن که^{۱۰} یزدان‌شناسِ کارگزاریِ خویش با آنان در میان نهد، ناقوس‌ها آنان را سپارند. پس‌از آن، در پیش‌گاهِ همانان به سخن‌رانیِ نغزِ وی گوش فرا دهند.

پس ایدون کرده آمد و چون نام‌بردگان برسیدند،^{۱۱} یزدان‌شناس را به تالارِ بزرگ در آورَدند، و او این‌گونه که در زیر آید آغازید سُرْفَه‌زنان:

یادداشت‌های فصل ۱۷

- ۱ - درباره‌ی فصل ۱۷) این فصل را همچون به صفحه آوردن کارناوالی یک استاد سوربن و همراهان او توصیف می‌کنند (میخائیل باخین)، با استناد به کاربرد عبارت‌هایی همچون «جامه دگر کرده بودند»، «چهرک‌هایی بی‌بهره از خرد»، و «این چهرک‌بازی را معنی چی‌ست». نیرنگِ گارگانتوا نیز برای راه بستن بر مأموریتِ یزدان‌شناس توجه‌کردنی‌ست.
- ۲ - موها سِزارگونه پیراسته) موها سِزارگونه پیراسته؛ یا طاس است یا مثل مجسمه‌های یونانی موهای به‌اصطلاح «قیصری» دارد.
- ۳ - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) ناهمسانی؛ یزدان‌شناسانه theolgal، که در دو چاپ A و B آمده، در E چاپ ۱۵۴۲ شد «باستان‌گونه»، «به شیوه‌ی باستان» à l'antique.
- ۴ - ته‌بندی کرده) ته‌بندی کرده؛ antidoté (در متن)، «پادجو ع‌داده»؛ نک. به یادداشت‌های فصل ۱، «حُباب‌های پادزهری».
- ۵ - آبِ متبرکِ سردابه) آبِ متبرکِ سردابه؛ شراب. نان و شراب اشاره به تن و خون مسیح نیز دارد.
- ۶ - کارگُرازِ پوزه‌سرخِ دادسرا) کارگُرازِ پوزه‌سرخِ دادسرا؛ vedeaux à rouge muzeau (در متن). «کارگُراز» بازی با «گُزار» و «گُراز» در برابر بازیِ رابله با bedeau به معنی «کارگزارِ دادگستری»، و vedel به معنی «گوساله». «پوزه‌سرخ» اند چون‌که به سبب شراب‌خواری دماغ‌شان سرخ است.
- ۷ - فیلْتیم) فیلْتیم، Philotime (در متن)، فیلْتمی Philotomie (در چاپ سال ۱۵۴۲)، برگرفته از یونانی φίλος و τέμνω به معنی «دوستدارِ بریدن» یا «برش‌دوست» است. این تنها موردی است که اسم این شخصیت در کارهایِ رابله آمده است.
- ۸ - ژیمناست [چَم‌ورز]) ژیمناست، Gymnaste، از یونانی γυμναστής، به معنی «استاد ژیمناستیک»، «مرتبی»، و ماهر در حرکت‌هایِ بدنی‌ست. ریشه‌ی این واژه در لاتین به معنی «کشتی» است. «چَم‌ورز» از ساخته‌هایِ فرهنگستان است. در گِلا گِثَوّ «ژیمناست» اسم خاص و نامِ شخصیتِ رُمان است.

*۹ - **ناهمسلی‌های چاپ‌ها** ناهمسانی؛ در چاپ ۱۵۴۲: «دهاتیانه» به جای «یزدان‌شناسانه» یا «فقیهانه». نک. به یادداشت‌های فصل ۱۳، «ناهمسانی‌های چاپ‌ها» *theologien*، یزدان‌شناس/فقیه.

*۱۰ - **ناهمسلی‌های چاپ‌ها** ناهمسانی؛ در چاپ ۱۵۴۲: «سوفسطایی» به جای «یزدان‌شناس» یا «فقیه». «ناهمسانی‌های چاپ‌ها» *theologien*، یزدان‌شناس/فقیه.

*۱۱ - **ناهمسلی‌های چاپ‌ها** ناهمسانی؛ در چاپ ۱۵۴۲: «سوفسطایی» به جای «یزدان‌شناس» یا «فقیه». «ناهمسانی‌های چاپ‌ها» *theologien*، یزدان‌شناس/فقیه.

آن سخنرانی آتشین که استاد ژانتوس برآگماردویی کرد
مرگاز گانتو آرا از برای بازستاندن ناقوس‌ها.^۱

[ص. ۶۹] فصل ۱۸

— آهن، آهن، آهن، منادی‌یس^۲ سرورم، منادی‌یس. ات و ییس^۳ سرورانم.
مگر نیکو نخواهد بود که ناقوس‌های ما را بازپس دهید. چون که ما را
بدجوری بدان‌ها نیاز باشد. آهن، آهن، هَش. از بهر آنها را دست رد زدیم ما
در روزگاران پیشین به پول سرهی باشندگان لُندُغ در کاهُر^۴، و چنین کردیم
هم‌چنین با باشندگان بُردو در بُری^۵، که خواستندی خریدگری‌شان کردن از
برای درونانه‌چونی والای آمیزه‌های نخستینه‌ی آنها درنشانده در سرشت
زمینانگی ناقوسیت‌شان که به کار آید از بهر برون جهاندن هاله‌ها و تَدباده‌ها
بر تارکِ تاک‌های ما، نه از آن ما راستش، که تنها به نزدیکی اینجا. چون که
اگر دهیم می از کف، دهیم آنگاه همه‌چیز از کف، هم عقل و هم قانون^۶.
چنان‌چه به درخواست من شمایان به مایان بازگردانیدشان، من شش وجب
زونج و یک ازارپای گُریده گیرم آید از آن که بسی بهره خواهد رسانید به
پای‌های من، مگر آن‌که آنان پیمان‌شکنی کنند با من. آخ، خداوندا به‌خدا

نکوست جُفت لنگه‌های یکی شلوار؛ ات ویو سلی یس ن اوریس اتم^۷.^۸ آه،
 آه، ندارد جُفت لنگه‌ی شلوار هرآن‌کو که دلش بخواهد آن را؛ من این خود
 نیک می‌دانم. در نگر آرید خداوندا، که من روزی هژده است تا مخ خویشتن
 کرده ام همه زیروزیر از بهر این سخن‌رانی آتشین نغز را. ردینه کُنه سونت
 چواریس چواری، ات کُنه سونت دنی دتو^۹.^{۱۰} به ایمانم خداوندا، اگر خواهید
 در دهش سرا^{۱۱} شامکی با من بزید، به جان [صد. ۷۰] خدا، نس فاجیموس
 بنوم کروین. اگو اُکچیدی اونوم پو کو، ات اگو ایت بنوس وین^{۱۲}. اما به
 شراب خوب نتوان ساخت لاتین ناخوب^{۱۳}. پس هرآینه دپارت دنی، دانه نیس
 کلکس نُسو^{۱۴}. بفرمایید، شما را از سوی دانشکده یکی موعظه‌ی
 اوتینو^{۱۵} پیش‌کش کنم تا اوتینام^{۱۶} ناقوس‌های ما بازپس دهید. وونیس ایتام
 پاردنس^{۱۷} پو دیم وُس ایتیس،^{۱۸} نیل پیاپیتیس^{۱۹}. اُه سرور خداوندا، کشیدونا
 هیز نیس^{۲۰}. همانا بود بنوم اوریس^{۲۱}. همگان زان بهره برند. اگر آنها زبیدی
 مادیان شما را، زبیدی نیز دانشکده‌ی ما را، کُنه کپاراتا است ایومیتس
 این می‌یستیبوس. ات میمیلِس فاکتا است ایتس، پَسالمو نشی کُتو^{۲۲}، با
 این همه بر کاغذم یادداشتیده بودم ها.^{۲۳} اهن، اهن، اهن، هس. اکنون این
 درست کنم که باید به من‌شان بازپس دهید. اگو میک اگو متو^{۲۴}. اهنس
 کلکا کلکایلیس این کلکری بو کلکندو کلکانس کلکاتیو کلکار فاجیت
 کلکایلیتو کلکانتس. پاریوس ایت کلکس^{۲۵}. اگو گوک^{۲۶}، یخ‌یخ، زه.
 این است سخن گفتن. این ترمی پوپیم است در داری، یا جایی دیگر^{۲۷}. به
 جانم سوگند، یاد دارم که زمانی اندر آوردن برهان، دست شیطان از پشت
 همی بستمی. اما اکنون دیگر پندار باغم و بس؛ و زین پس دیگر مرا نسزد مگر
 شراب نیکو، بستر نیکو، بخاری‌م به پشت و شکم در پشت میز، و پیاله جانانه

گود. آی، خداوندا، درخواهم از شما این نمین پاتیس ات فیلی ای ات
 میپرتوس ساندکی، آم^{۲۶} که نافوس‌های ما بازپس دهید دیگر؛ و خدای
 دورتان دارد از بدی، و بانوی مای تن‌درستی^{۲۷} نیز، کوئی وی‌دیت ات رینات
 یو امینا سکولاسکولای، آم^{۲۸}، هن، هَش [صد. ۷۱] اهش، آخوتَهف. دردم
 اینم وِر کو آند کوئیدم دویی یو کول ادیل کوئیم اینا چوته متوس دتوس
 فیدپوس^{۲۹}، شهر بی نافوس ماند همانا به کور بی عصا، به خر بی گوزبان، گاو
 بی زنگوله. تا بدان‌گاه که به ما ندهید پس آنها را، نه کنیم بس که فریاد کشیم
 اندر دُمتان همچو کوری که کند گُم عصای خویش، عرعر کنیم همچو خری
 بی گوزبان، و برکشیم نعره همچو گاوی بی زنگوله. یکی یاروی لاتین‌دان،
 خانه‌ی او به نزدیک بیمارستان، یک بار گفتا، پیش‌کشان فرمایش یکی همچو
 تاپنوس^{۳۰} را، نه بلغزیدم، پُنتانوس^{۳۱} بود، آن شاعر دهری^{۳۲}، که دلش خواستی
 کاش نافوس‌ها ز پَر بودندی و چکش‌شان ز دُنبِ روباه^{۳۳}، از آن‌که صدای
 نافوس‌ها درد مزمن در هزارلای مغزش پدید آوردی^{۳۴} آن‌گاه که او شعرهای
 ترانه‌گونه‌ی^{۳۵} خویش می‌ساختی. اما دینگ دانگ دونگ، تَقی توقی شرق،
 بی‌دینش خواندند. چنین‌شان کنیم ما همچو موم^{۳۶}، و گواه می‌نگوید زین
 بیش^{۳۷}. وَاَلَّتِ ات پلاتودیت^{۳۸}. کالینوس رچنسوی^{۳۹}.

یادداشت‌های فصل ۱۸

۱ - درباره‌ی فصل ۱۸) سخنرانی استاد ژانوس براگماردوی [دَبَنگِ گَزَری]، از آیین‌های سخنوری پیروی نمی‌کند و بهروشنی پیداست که او سخنران خوبی نیست. گفتار به اصطلاح فلسفی و اسکولاستیک او می‌خواهد بفهماند که یگانه خاصیت ذاتی ناقوس‌های پاریس دور کردنِ هاله‌های مه و ماه، و باد و توفان از تاکستان‌های حومه‌ی پاریس است. اراسم در متلِبیِ دیوانگی، ۵۳، زبانِ یزدان‌شناس‌ها را به ریش‌خند می‌گیرد: «آن‌چه مرا گاهی همچنین می‌خنداند، این است که اینان (یزدان‌شناس‌ها/فقیه‌ها) خویشان را کامل‌ترین یزدان‌شناس پندارند آنگاه که با نابه‌هنجارتین و کثیف‌ترین زبان سخن می‌گویند». متن اصلی این فصل مخلوطی است از زبان فرانسه و لاتین اغلب نادرست، و گفته می‌شود که سبک آن شباهت‌هایی به نوشته‌های برخی از یزدان‌شناس‌های دوره‌ی رابله دارد.

۲ - مَنّا دِی‌یِس (مَنّا دی‌یس؛ Mna dies (به لاتین در متن)، تلفظ سریع، و تودگانه، و «مِن‌وِیِنی» بُنا دِی‌یِس bona dies، روز خوش؛ چیزی مانند «روز خَش»، مثلاً.

۳ - اِت وِیِس (اِت وِیس، Et vobis (به لاتین در متن)، و به شما نیز.

۴ - لُنْدُغ در کاهُر (لُنْدُغ در کاهُر؛ لُنْدُغ Londres (همچنین لندن است، پایتخت انگلستان) دهکده‌ای بوده است، امروزه شهری کوچک، از فرمانداری کاهُر Cahors در جنوب غربی فرانسه. شراب‌های کاهُر از جمله شراب‌های معروف فرانسه اند.

۵ - بُردو در بُری (بُردو در بُری؛ [به لهجه‌ی پاریسی «بُغدو آن بُغی»] Bourdeaulx en Brie دهکده‌ای در منطقه‌ی بُری Brie در شرق پاریس.

۶ - هم عقل و هم قانون (هم عقل و هم قانون؛ et sens & loy (در متن) شوخی‌ای بر اساس «آن‌که او دارایی خود از دست دهد، خرد خود از دست دهد». Qui perd le sien perd le sens.

۷ - اِت وِیر سَپِی‌یِنس نُن اُبِرِیِت اِئِم (اِت وِیر سَپِی‌یِنس نُن اُبِرِیِت اِئِم (به لاتین در متن): et vir sapiens non abhorrebit eam «و خردمند از آن نپرهیزد»، برگرفته از کتاب میوآک، هم‌چنین معروف به اِکلیسیاستیک Ecclésiastique یا کتاب بن میوآک

اِدِریسِی، نوشته‌ی فرزانه‌ی یهودی عیسی^۱ بن سیراک (عیسی^۱ پسر سیراک) Jésum Ben Sirach (سده‌ی دوم پیش از م.)، سی و هشت، ۴: (عبارت کامل به لاتین با ترجمه‌ای اندکی متفاوت با متن گِلا گوتل) Altissimus creavit de terra medicinam, et vir prudens (=sapiens) non abhorrebit illam. (ترجمه) «خداوند داروها از زمین بیافرید؛ و خردمند از آن نپرهیزد.» چنان که دیده می‌شود، استاد ژاتئوس [دبنگ] عبارتی را که به گیاهان دارویی بازگشت می‌دهد، برای لنگه‌های شلوار به کار می‌برد.

۸* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی؛ جمله‌ی «آه، آه، ندارد جُفت لنگه‌ی شلوار هرآنکو که دلش بخواد آن را» در چاپ یکم ۱۵۳۴ نیست و از افزوده‌های ۱۵۳۵ است.

۹ - رِدِیته کُته سونْت چزاریس چزاری، اِت کُته سونْت دِبی دِئو) رِدِیته کُته سونْت چزاریس چزاری، اِت کُته سونْت دِبی دِئو Reddite que sunt Cesaris Cesari, et que sunt dei deo (به لاتین در متن)، از انجی^۲ متی، بیست و دو، ۲۱: «مالِ قیصر را به قیصر دهید و مالِ خدا را به خدا.» مقصود استاد ژاتئوس [دبنگ] خدا، و سوربن و کلیسا همچون میانجی مردمان و خدا، و مرجع فتواهاست.

۱۰* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی ۱۵۴۲: ایبی یاچِت لپوس^۱.

۱ - ایبی یاچِت لپوس) ایبی یاچِت لپوس (به لاتین در متن) : Ibi jacet lepus: «خرگوشه اینجا خوابیده». اصطلاحی در میان فیلسوف‌های اسکولاستیک به معنی مجازی «این است نکته»، «این است مسئله»، و نیز عبارتی محاوره‌ای و مدرسه‌ای که اینجا به طنز پس از آیه‌ای از انجی آورده شده است تا درستی استدلال در مورد ناقوس‌ها را برساند.

۱۱ - دِهش سرا) دِهش سرا را ساختم برای لاتین کَمرا کاریتاتیس camera charitatis (در متن) به معنی سراسر «اتاق خیرات» یا «خیرات سرا» که در برخی از دیرها غذاخوری مهمانان بود.

۱۲ - ئُس فاجیموس بُنوم کِروین. اِگو اُکچیدی اونوم پُرکوم، اِت اِگو اِبِت بُنوس وِین ئُس فاجیموس بُنوم کِروین. اِگو اُکچیدی اونوم پُرکوم، اِت اِگو اِبِت بُنوس وِین nos faciemus bonum cherubin. Ego occidi unum porcum, et ego habet bonus vino (به لاتین دست و پا شکسته‌ی استاد ژاتئوس براگاردویی [دبنگ]

گزی] در متن)، «خوردنی خوب می‌سازیم. من خوکی بگشاند، و مرا شراب نیکو داشت. رابله در ۱۵۴۲ حقی صفت فرانسوی bon را به جای لاتین bone و bonus وارد جمله‌ی لاتین او می‌کند. فعل لاتین «داشتن» habere به جای اول شخص مفرد به سوم شخص مفرد صرف شده است (habet «دارد» به جای habeo «دارم»)، و صرف اسم «شراب» نیز از نظر دستوری نادرست آورده شده است (vino به جای vinum). گفته می‌شود که لاتین بسیاری از استادان یزدان‌شناس سوربن در آن زمانه به همین گونه‌ها بوده است. همچنین گفته می‌شود که عبارت نخست، در میان کشیش‌های سده شانزدهم هم چون «زبان ویژه‌ی آنها رایج بوده است. جالب است که cherubin [تلفظ لاتین: کروبن] در فرانسه با املا‌ی chérubin [تلفظ فرانسوی: شروبن] از عبری כְּרוּב [تلفظ عبری: کروف] است که همان «کروب» (کروبیان، الگروبیون در فارسی و عربی) است به معنی «نزدیک‌ترین فرشتگان به خدا» که مقصود، به گمان برخی، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است. نک. به سفر پیدایش، سه، ۲۴.

۱۳ - به شراب خوب توان ساخت لاتین ناخوب) به شراب خوب نتوان ساخت لاتین ناخوب؛ گفته‌های خود استاد ژانوس برآگمادویی [دینگ گزی] این عقیده را رد می‌کند، چون لاتین او با وجود شراب خوب ناخوب است.

۱۴ - دِ پارتِ دِی، داته نیس کلکس نُستراس) دِ پارتِ دِی، داته نیس کلکس نُستراس، de parte dei، date nobis clochas nostras (به لاتین در متن)، «خدای را، ناقوس‌های ما را دهید.»

۱۵ - اوتینو) اوتینو؛ لئونارد اودینی Léonard d'Udine (۱۴۷۰ - حدود ۱۴۰۰) حلیب ایتالیایی، که به Utino تغییر داده شده تا با واژه‌ی بعدی، utinam اوتینام (لاتین)، به معنی «خدای کساد که» بازی شده باشد. Udine شهریست در ایتالیا.

۱۶ - اوتینام) اوتینام، utinam (به لاتین در متن)، «خدای کساد که».

۱۷ - وولتیس اِتام پاردنُس؟ پَر دِیم وُس آبییتِس، اِت نییل پِیابییتِس) وولتیس اِتام پاردنُس؟ پَر دِیم وُس آبییتِس، اِت نییل پِیابییتِس (به لاتین در متن)، Vultis etiam pardonos? «نیز خواهانِ آمرزش اید؟ به خودا آمرزیده شوید، و از بهرِ آن هیچ نپردازید.» یعنی برخلاف رسمِ کلیسا که برایِ آمرزش

از مردم پول می‌گرفتند، برای شما رایگان خواهد بود. هم‌چنین با گفتن *per diem* «به خود» (به شیوه‌ی دانشجوهای سوربن)، از سوگند ممنوع *per Deum* «به خدا» پرهیز می‌کند.

۱۸ - *clodidonna minor nobis* (کلشیدونا مینر نیس)، لاتین در متن)، «اندکی ناقوسدهی کنید ما را».

۱۹ - *بنوم اوربیس* (بنوم اوربیس)، «دارایی شهر است»، «یت‌المال است».

۲۰ - *کُمه کُماراتا است ایومنتیس این‌سی‌پنتیپوس: ات سیمیلیس فاکتا است ایس، پُسالمو نشیی کُمو* (که کُماراتا است ایومنتیس این‌سی‌پنتیپوس: ات سیمیلیس فاکتا است ایس، پُسالمو نشیی کُمو، *que comparata est iumentis insipientibus: et similis facta est eis, psalmo nescio quo* (به لاتین در متن)، «که آنها را با مادیاتانی بی‌خرد بسنجیده اند: و به همان‌هائیز همانند شد، در نمی‌دانم کدام مومور». مومور چهل و نه، از ۱۲ بعد، که در باب بی‌خردی انسان است و در آنها انسان‌های به‌ویژه ثرومند به حیوانات تشبیه شده‌اند. استاد ژانتوس براگماردویی [دینگ‌گری] در واقع از سر نادانی نقل قولی علیه خود و سوربنی‌ها به کار می‌برد.

۲۱* - *ناهمسانی‌های چاپ‌ها* (افزودگی ۱۵۴۲: است اونوم بنوم آکیلِس).

۱- است اونوم بنوم آکیلِس *est unum bonum*

Achilles (به لاتین در متن)، «برهانی ست بحث‌ناپذیر».

سررامت: «آشیل خوبی‌ست». «آشیل»، نماد قدرت، در

اصطلاح اسکولاستیک به معنای استدلالِ خط‌ناپذیر بود.

۲۲ - *اِگو سیک آرگومنتُر* (اِگو سیک آرگومنتُر، *Ego sic argumentor* (به لاتین در متن)، «ایده‌ی بود استدلال من». عبارتی رایج در دفاع از یک دانشنامه در آن زمان.

۲۳ - *اُمَنیس کُلکا کُلکایلیس این کُلکری‌بو کُلکاندو کُلکانس کُلکاتیو کُلکارِ فاجیت کُلکایلیتر کُلکاتیس. پاریزوس اَبت کُلکاس*؛ اُمَنیس کُلکا کُلکایلیس این کُلکری‌بو کُلکاندو کُلکانس کُلکاتیو کُلکارِ فاجیت کُلکایلیتر کُلکاتیس. پاریزوس اَبت کُلکاس، *Omnis*

clocha clochabilis in clocherio clochando clochans clochativo clochare facit clochabiliter clochantes. Parisius habet clochas

(به لاتین در متن). «هر ناقوسِ ناقوس‌بدنی به ناقوس‌بدن در ناقوس به ناقوسیتِ ناقوسانه ناقوساً می‌ناقوساند هرچه ناقوس را. پاریس را ناقوس‌هاست.»

۲۴ - ارگو گلوک (ارگو گلوک، Ergo gluc (به لاتین در متن)، «نتیجه‌گیری را باش»، برای نتیجه‌گیری نامناسب.

۲۵ - این ترسیو پریم است در دارری، یا جایی دیگر (این ترسیو پویم است در داری، یا جایی دیگر؟ Il est in tertio prime en Darri ou ailleurs (به فرانسه و لاتین در متن)، اندر سوم از نخست است، در داری یا جایی دیگر؛ Darrii «همان‌گویی کردن» است، چون یکی از صورت‌های قیاس در منطق، خود «سوم از نخست» است، یعنی سومین وجه از شکل نخست قیاس. استاد ژانتوس براگماردویی [دبنگ گزری] نمی‌داند که این واژه تکرار همان چیزی است که خود در ابتدای همین جمله گفته است، و تازه گویی که آن را همچون کتابی فرض کرده است که ادامه می‌دهد «یا جایی دیگر». Darrii در واقع قسمتی از فرمولی است که برای آسان‌تر به ذهن سپردن انواع قیاس به کار می‌بردند. فرمول این است: Barbara, Celarent, Darri, Ferio, Baralippton, Celantes, Dabitis, Fapesmo, Frisesmo.

۲۶ - این نُمین پاتریس ات فیلی ای ات سپیریئوس سانکتی، آمِن (این نُمین پاتریس ات فیلی ای ات سپیریئوس سانکتی، آمِن؛ به لاتین در متن: in nomine patris et filii et spiritus sancti, Amen، «به نام پدر و پسر و روح القدس، آمِن». این عبارتی است که کشیشان مسیحی در آیین‌های مذهبی خود به زبان می‌آورند و با دست خود علامت صلیب می‌کشند.

۲۷ - بانوی مای تن درستی (بانوی مای تن درستی، Notre Dame de Santé (در متن)، ترجمه‌ی سرراست است. مقصود مریم مادر عیسی، و پشتیبان بیماران است. نک. به یادداشت‌های صفحی عنوان، «روپه‌روی بانوی مای آسایش».

۲۸ - کوئی وی ویت ات رِنیات پر اُمِنیا سِکولای، آمِن (کوئی وی ویت ات رِنیات پر اُمِنیا سِکولای، آمِن qui vivit et regnat per omnia secula seculorii, Amen (به لاتین در متن)، «که جاودانه هست و او را فرمان‌روایی جاودانه است بر همه چیز، آمِن». استاد ژانتوس براگماردویی [دبنگ گزری]، در دعاهای خود نه‌تنها از مریم مقلّس می‌خواهد که مخاطب او را از «سلامتی» در امان نگه‌دارد (!)، بلکه مرتکب

این اشتباهِ بزرگ شده است که زندگی و فرمان‌رواییِ جاودانی را، که خاصِ خدا است، به مریم نسبت می‌دهد.

۲۹ - وِروم انیم وُر کوانْدُ کوئیدِم دویی پُرکول اِدیل کوئِیام ایتا چَرته مِوس دِئوس فیدِیوس)
وِروم انیم وُر کوانْدُ کوئیدِم دویی پُرکول اِدیل کوئِیام ایتا چَرته مِوس دِئوس فیدِیوس،
Verum enim vero quando quidem dubio procul Edepol
quoniam ita certe meus deus fidius (به لاتین در متن)، «اما به راستی بی‌گمان
راستی را با نگرش به این‌که هرآینه به‌درستی چراکه به‌هرروی خدا و کیلی». نقیضه‌ی گفتارهای
یزدان‌شناسانِ سورین. استاد ژانتوس براگماردویی [دَبَنگِ گَزَری]، زبانِ آنها را به کار می‌برد
و به زور قیده‌ای لاتین در کوشش «استدلالِ منطقی» است.

۳۰ - تاپُنوس) تاپُنوس، Taponnus یادآورِ Tapon به معنی چوب‌پنبه.

۳۱ - پُنتانوس) پُنتانوس، Pontanus به لاتین، جیووانی پُتانو Giovanni Pontano
(۱۴۲۹-۱۵۰۳)، انسان‌باورِ ناپلی در متنی نفرتِ خود را نسبت به ناقوس‌های بیان کرده بوده
است.

۳۲ - شاعرِ دَهری) شاعرِ دَهری؛ poete seculier (در متن)؛ séculier در فرانسه‌ی
میان به این معنی‌هاست : ۱- روحانیِ مسیحی که دیرنشین نیست؛ ۲- بی‌دین؛ جدا از دین؛
مترادفِ «لایک» laïque؛ ۳- آن‌چه این‌جهانی‌ست. از مترادف‌های آن، واژه‌هایی با
معنی‌های «بی‌دین» و «این‌جهانی» است. نک. به cnrtl.fr

۳۳ - دُمِ روبا) دُمِ روبا، اشاره به مَبَسْتانِ دیوالگان La Nef des fous به آلمانی Das
Narrenschiff نوشته‌ی سِباستیَن برانت Sebastian Brandt (۱۵۲۱ - ۱۴۵۸)
شاعرِ طنز نویس و انسان‌باورِ آلمانی، فصلِ ۲۴، که فرانسوا ژوست، ناشرِ رابله، ترجمه‌ای از
آن را در ۱۵۳۰ منتشر کرده بود.

۳۴ - دردِ مَزن در هزار لایِ مَغْزَش پلیدِ آورَدی) دردِ مَزن در هزار لایِ مَغْزَش پلیدِ آورَدی؛
luy engendroient la chronique aux tripes du cerveau (در متن)،
به نظرِ ژاکوب لُ دوشا، رابله‌شناسِ سده‌ی هفدهم، مقصود از chronique در زبانِ
پزشکانِ روزگارِ رابله «میگرن» است.

- ۳۵ - شعرهای ترانه‌گونه) شعرهای ترانه‌گونه؛ vers carminiformes (در متن)؛ vers، شعر، نظم؛ carminiforme واژه‌ی کهنه‌شده‌ای مرکب از واژه‌های لاتین carmine به معنی ترانه و آواز و شعر غنایی، و formis (در متن) فرانسِه به معنی شکل و ریخت.
- ۳۶ - چنین‌شان کنیم همچو موم) چنین‌شان کنیم همچو موم؛ Nous les faisons comme de cire (در متن)، یعنی هر کاری که بخواهیم با آنها می‌کنیم، انگاری موم نرم و شکل‌پذیر. استاد ژانتوس براگماردویی [دَبَنگِ گَزَری] در اینجا گارگاتوآ [گُران‌گاله] را در صورت بازپس ندادن ناقوس‌ها به مرگ به اتهام بی‌دینی تهدید می‌کند.
- ۳۷ - و گواه می‌نگوید زین بیش) و گواه می‌نگوید زین بیش؛ Et plus n'en dict le deposant (در متن)، عبارتی که در پایان یک گزارش قضایی یا بازپرسی آورده می‌شد.
- ۳۸ - وَاَلِیَّ اِتْ پِلَاوِدِیْتُ) وَاَلِیَّ اِتْ پِلَاوِدِیْتُ، (به لاتین در متن)، بدروود و کف بزنید. عبارتی است که در پایان کمدی‌های لاتین به کار می‌بردند.
- ۳۹ - کالِپِنُوسِ رِچَسُوِی) کالِپِنُوسِ رِچَسُوِی، Calepinus recensui (به لاتین در متن)، من، کالپن، گزارش دادم. این عبارت لاتین از یک سو شبیه عبارتی است که آمارگرها و وکیل‌ها گزارش و دفاعیه‌ی خود را با آن پایان می‌بردند، و از سوی دیگر در رابطه است با پایان نمایش‌نامه‌های ترانس Térence (۱۵۹ - ۱۹۰ پیش از میلاد) نمایش‌نامه‌نویس لاتین، که کمدی‌های خود را با عبارت Calliopus recensui کالِپُوسِ رِچَسُوِی، «کالیوپ روایت کرد» به پایان می‌برد. در ضمن نام Calepin یادآور مؤلف یک فرهنگ معروف لاتین است. اینجا نشان می‌دهد که استاد ژانتوس براگماردویی [دَبَنگِ گَزَری] شناخت مغشوشی از زبان لاتین دارد، و هرگونه عبارت خاص نتیجه‌گیری را که در ذهن دارد، به کار می‌برد تا ارزش سخنان خود را نشان دهد.

- *^۱ یزدان‌شناس چه گونه جامه‌ی خویش بُرد و چه گونه از
 *^۲ سوربینان داوری به دادگاه بُرد. ^۳

فصل ۱۹

*^۴ یزدان‌شناس هنوز به پایان نبرده بود که پُنکرات [پُرکار] و اِدْمُن [بخت‌آور] فراخ بخندیدند چنان سخت که گمانیدند [ص. ۷۲] تا جان به جان‌آفرین خواهند سپرد، درست همانند کراسوس ^۵ آن‌گاه که بدید نرخری کنگر خورد، و هم‌چون فیلمُن ^۶ که از بسیاری خنده بمرد به دیدن خری گرم خوردن انجیرهایی که شام را نهاده بودند. استاد ژانتوس [دبنگ] نیز با آنان خندیدن گرفت؛ هِی این بخند هِی آن بخند، تا بدان‌جا که اندر چشمان‌شان اشک آمدی از انگیزش بسیارِ ماده‌ی مغزی که این مایه‌های اشکی از آن تراود و از پی‌های بینایی سرازیر شود. ^۷

چون این خنده‌ها فرو نشست، گارگانتوا [گَران‌گاله] با کسانِ خود رای زد تا چه بایست کرد. پُنکرات [پُرکار] بر آن بود که این سخنرانِ نیکو را باز بنوشانند و از آن‌جا که سرگرم‌شان کرده بود و بیش از آنی بخندانده که سُنْکرو [پندارباف] ^۸ خنداند، ده و جب زونج یادشده ^۹ در سخنرانیِ آتشینِ شادی‌بخش

او را دهند با شلوارِی و سی صد کُنده‌ی کُنده‌ی هیمه سوز، بیست و پنج چلیک شراب، یکی بستر سه لایه از پَرِ غاز، و پیاله‌ای نیک پُر گُنجا و گود، که او خود می گفت پیری وی را بایسته بودند.

چیزها همه آن گونه برفت که نهاده بودند، جز که گار گانتوآ [گَران گاله] گمان نکردی که پای‌های او را اندر ساعت یکی شلوارِ آسوده گونه بتوان یافت، و نیز دودل بود تا سخن‌رانِ یادشده را کدام گونه شلوارِ فراخورتر آمدی: آیا تسمه‌ی پاردُم گونه^{۱۰} که همچون پُلی جنبان بُود بر کون، ریدنِ آسان تر را، یا تُنکه گونه، آرامش [صد. ۷۳] قُلوگان را، یا سویسی وار، گرم داشتِ شکنبه را، یا دُم دار به سانِ ماهی روغن از ترسِ تیز کردنِ آتشِ کمر. باری، هفت گز پارچه‌ی سیاه بدو وا گذاردند و سه گز سپید آستری را؛ گنجشک‌روزیان هیزم‌ها را بردند و استادانِ هنر زونج‌ها و پیاله را. استاد ژانو خواست پارچه را ببرَد، یکی از استادانِ یادشده، نام او استاد ژوس باندوی [چُلْمَن شَقْمُبار]^{۱۱}، گوش‌زدِ وی کردی که^{۱۲} جای‌گاهِ یزدان شناس را نه زبید و نه برزد، و آن را به یکی از آنان باید سپرد.

— آه (گفت ژانئوس [دَبَنگ]) اولاغ اولاغ^{۱۳}، تو هیچ این مدّت فینگورا^{۱۴} برداشت نکنی. انگاره‌ها به همین کار آیند، و یارو^{۱۵} لوزیکالیا^{۱۵}. پانوس پو^{۱۶} کوئ سوپینت؟^{۱۶}

— کَنفُوز (گفت باندوی [شَقْمُبار]) وَ دِستویو پو^{۱۷}.

— من از تو نپرسم (گفت ژانئوس [دَبَنگ]) اولاغ، کوْهُد سوپوینت^{۱۸}، بلکه پو^{۱۹} کو^{۱۹}. اولاغ پو^{۲۰} تیسی میس^{۲۰} است؛ و ازین رو بخواهمش بردن اِگُمَتِ سیکوَت سوپوینت پورتات اَد پو ویتوم^{۲۱}.

این چنین زیر زیرک بُردش آن گونه که پاتلن^{۲۲} کُند با پارچه‌ی خویش.

نغز آن گاه بود که سُرُفِه گر^{۲۳*} در میانِ نشستِ سورِبنِ پیروزمندانهِ شلور و زوِیج‌هایِ خویش بازخواست. چون هرآینه بدو داده نشد، از آن که بنابر گزارش‌هایِ رسیده ازین باره^{۲۴} آنها را از گارگانتوا [گران‌گاله] گرفته بود. او گوش‌زدِ آنان کرد که این دِ گِزِئِسی^{۲۵} بوده بود و از گشاده‌دستیِ گارگانتوا [گران‌گاله]، و بدان از گزاردنِ پیمان‌هایِ خویش آزاد نبوده بودند. با این‌همه بدو پاسخ گفته شد که به فرمانِ خرد بسنده کند، و این که هیچ پاره‌ای از آن وی را نرسد.

— خرد؟ (گفت ژانتوس [دَبَنگ]) به کارش نگیریم اینجا. کژپیمانانِ [صد. ۷۴] بدبخت، به یکی ارزن می‌نیزید شمایان. زمین را بدنهادتر از شمایان مردمی نیست. خود نیک دادم این را. شل نزنید پیشِ شلان. من خود به همراهِ شمایان بدنهادی کرده‌ام. به سِپَرزِ خدا سوگند^{۲۶}، شاه را بی‌اگاهانم از ناهنجاری‌هایِ بزرگ که در اینجا کرده‌اید، به دستانِ شما و به انگیزِ شما؛ و خوره گیرم اگر او شمایان را زنده نسوزاند همچون بددینان و کژپیمانان و بدکیشان، و فریب‌کارانِ یزدان‌ستیزِ دشمنِ پارسایی.

از پسِ این گفته‌ها بزه‌نامه بر او نِشَند و او نیز از آنان داوری به دادگاه بُرد. باری، دادگاه آن پرونده پذیرفت، و هنوز آنجاست. ^{۲۷*} سورِبنِ چیان از آن پس پیمان نهادند که دیگر شوخ از خود باز نکنند^{۲۸}؛ استاد ژانو با پیروانِ خود پیمان نهاد که فین نکند تا بدان‌گاه که داوریِ فرجامین کرده‌اید. نگه‌داشتِ این پیمان‌ها را تا به اکنون چرک و هم مُفَنگی بمانده‌اند، چون که دادگاه هنوز همه‌ی برگه‌ها را نیک نَبیخته است. داوری هنگامِ گُلِ نی^{۲۹} کرده‌اید، یعنی هرگز. چنان‌که دانید، قاضیان برتر از طبیعت اند و در ناسازگاری با

آیین‌نامه‌هایِ خود. آیین‌نامه‌هایِ پاریس آواز کنند که تنها خداست که چیزهایِ پایان‌ناپذیر تواند ساخت. طبیعت هیچ چیز بی‌مرگ نسازد، چون پایان و دوران نهد هر چیز را که پدیدار کند. از آن‌که اَمِنِا لَدُنَا کَلَوْنَتْ^{۳۰} و جز آن. اما این بلعندگانِ مه و میغ^{۳۱} پرونده‌ها را آونگ‌گونه پیشِ رویِ خود نگاه دارند و بی‌پایان و بی‌مرگ کنند. چنین کُنانِ گواهِ درستی [ص. ۷۵] گفتارِ بزرگ‌داشته‌یِ کِلُنْ لاسِدِمُنِی^{۳۲} در دِلَف^{۳۳} شده اند که می‌گوید نگون‌بختی همزادِ دادرسی‌ست، و دادخواهانِ نگون‌بختان اند، چراکه به پایانِ زندگانیِ خویش زودتر رسند تا به ستاندنِ دادِ درخواستیِ خویش.

یادداشت‌های فصل ۱۹

- *۱ - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** ناهمسانی، در چاپ ۱۵۴۲: «سوفسطایی» به جای «یزدان‌شناس».
- *۲ - **ناهمسلی‌های چاپ‌ها** ناهمسانی، در چاپ ۱۵۴۲: «استادانِ دیگر» به جای «سوربُنی‌ها».
- ۳ - **درباره‌ی فصل ۱۸** آغاز این فصل با قافه‌های خنده‌ها و بردن پوشاک‌ها و سوسیس‌ها (زَوَنج) نشانگر جبهی کارناوالی صحه است، درحالی‌که در پایانِ فصل، محکوم کردنِ یزدان‌شناس‌های سوربُن از سوی یکی از خودِ آنها، به اهمیتِ محکومیتِ استادانِ واپس‌گرا می‌افزاید.
- *۴ - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** ناهمسانی، در چاپ ۱۵۴۲: «سوفسطایی» به جای «یزدان‌شناس».
- ۵ - **کراسوس** کراسوس؛ مارکوس لیچینیوس کراسوس Marcus Licinius Crassus (۵۳ پیش‌از م. - ۱۱۵ پیش‌از م.) سپاهی و سیاستمدارِ رومی. معروف است که او بلد نبوده بخندد یا به‌سختی می‌خندید، و آن‌چه در متن آمده، به روایتِ اِراسم تنها موردِ خنده‌ی او بوده است. رابله برای چنین کسانی، که بلد نیستند بخندند، یا نمی‌خندند و «طنز و شوخی سرشان نمی‌شود»، واژه‌ی *agelaste* (املا‌ی فرانسه‌ی مدرن: *agélaste*) [اژلاست]، را به کار بُرد (مرکب از اسمِ یونانی *ἄγλως* [اژلس]، خنده، و پیشوندِ نفی *a*): «آخذ» (صفتی که با پیشوندِ پهلوی «ا»، و اسمِ «خذ» ساخته ام)، یا آخذان (با همان پیشوند و صفتِ فاعلیِ «خذان»)، ناخذ، ناخذان. مقصود هم‌چنین کسانی است که خود را زیادی جدی می‌گیرند و حتی «خوش‌خنده»ها را «جلف» دانسته کاریکاتور و ماسک و بذله‌گویی را برنمی‌تابند.
- ۶ - **فیلِمُن** *Philémon*، به یونانی *Φιλήμων* (۳۶۱-۲۶۲ پیش‌از میلاد) شاعر و کمدی‌نویس یونانی. چنان‌که پیداست، صد سال عمر کرد.
- *۷ - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** افزودگی ۱۵۴۲: ازین‌رو آنها نمایش‌گرِ دمُکریّتِ هراکلیتیّیده و هراکلیتِ دمُکریّیده بودندی ۱.

۱- اشاره به خدۀ دِمُکْرِیت و گریه‌ی هراکلیت که نوعی ضرب‌المثل شده بود. اینجا هم عده‌ای از خدۀ می‌گیرند و استاد ژانئوس براگماردویی [دَبَنگِ گَزَری] به‌رغم بدبختی، می‌خدد. دِمُکْرِیت (Démocrite ۳۷۰ - ۴۶۰ پیش از م.) و Héraclite (سده‌ی پنجم پیش از م.) دو فیلسوف یونانی اند.

۸ - سَنُکِرُو (Songecreux) (در متن)، به معنی «پندارباف» و «تُه‌پندار»، نام مستعارِ شاعر و بازیگرِ معروفِ زمانِ رابله، ژان دو لِسپین دو پَنتاله Jean de L'Espine Du Pont-Allais است که در دربارِ شاهِ فرانسوآیِ یکم هنرنمایی می‌کرد و در سال‌های ۱۵۳۲ تا ۱۵۳۴ همواره از ملازمانِ دربار بود.

۹ - دَه وَ جِبِ زَوْنِجِ پادشده) دَه وَ جِبِ زَوْنِجِ یادشده؛ در فصل ۱۸ زَوْنِج‌ها شش وجب بود. در منابعِ خودم توضیحی برای این اختلاف پیدا نکردم.

۱۰ - تسمه‌ی پاردُم‌گونه) تسمه‌ی پاردُم‌گونه؛ مارتنگال martingualle (در متن)، martingale (املا‌ی مدرن)، بخشی از افسارِ اسب، و نوعی کمربند و خشتکِ چرمی متحرک.

۱۱ - ژوس باندوئی) ژوس باندوئی، Jousse Bandouille، چُلمِن شَقْمُبَار، ترجمه‌ی آزاد از این نام‌ها که یادآورِ نام‌های دو استادِ دیگرِ سورین Janotus de Bragmardo ژانئوس براگماردویی [دَبَنگِ گَزَری]، وَ جِبِ زَوْنِجِ پادشده) Jobelin Bridé ژُبَلِن بَریده [ابله مهریسته] است که حرف‌هایِ آغازینِ آنها نیز دو حرفِ J و B است. همه شخصیت‌هایِ خیالی اند.

۱۲* - ناهمسنی‌های چاپ‌ها) ناهمسانی؛ رابله در چاپِ ۱۵۴۲ «جایگاهِ یزدان‌شناس» را، به‌روشنی به دلیلِ سانسور، به «جایگاهِ او» تغییر داد.

۱۳ - اولاغ) اولاغ، گیلکی است برایِ اُلَاغ. Baudet (در متن) به زبانِ دُک (گویشِ فرانسویِ جویی در سده‌هایِ میانه) به همین معناست. این واژه مترادفِ bourriquet، کوچیِ اولاغ، است که در فصل ۱۰ آمده است. توجّه می‌دهم که این واژه در متن با حرفِ بزرگِ آغازینِ همچون اسمِ خاص و لقب آمده است.

۱۴ - این مُدَاتِ فِیْگُورَا) این مُدَاتِ فِیْگُورَا، in modo et figura (به لاتین در متن)، «در شیوه و شکل»، یعنی بنا بر قاعده‌های اسکولاستیک.

۱۵ - پاروَا لَوژیکَالِیا) پاروَا لَوژیکَالِیا، parva logicalia (به لاتین در متن)، «جزءهای منطقی» نامی است که در سده‌های میانه به زیرمجموعه‌های افزوده در بخش‌های گوناگون منطقی داده می‌شد.

۱۶ - پَانُوسُ پُرُ کُوئُو سُوپُنِیت؟) پَانُوسُ پُرُ کُوئُو سُوپُنِیت ؟ Panus pro quo supponit ? (به لاتین در متن)، «یک طاقه پارچه چه کسی راست؟»

۱۷ - کُنْفُوزِ وَ دِیْسْتْرِیْبُوتِیو) کُنْفُوزِ وَ دِیْسْتْرِیْبُوتِیو، Confuse et distributive (به لاتین و فرانسه در متن)، مبهم و توزیعی؛ مبهم و بدون در نظر گرفتن شخص. از اصطلاح‌های منطقی رایج در زبان اسکولاستیک‌ها.

۱۸ - کُوَامُدُ سُوپُنِیت) کُوَامُدُ سُوپُنِیت، quomodo supponit (به لاتین در متن)، «وجه این رابطه».

۱۹ - پُرُ کُوَا، پُرُ کُوَا، pro quo (در متن)، «کاربردش»؛ مقصد آن، برای کی.

۲۰ - پُرُ تِیْبِیسِ مِیْسِ) پُرُ تِیْبِیسِ مِیْسِ، pro tibiis meis (به لاتین در متن)، «برای درشت‌نی من» (درشت‌نی = استخوان ساق پا).

۲۱ - اِگْمِت، سِیْکُوتِ سُوپُزِتُومِ پُورْتَاتِ اَدِ پُروْفِیتُومِ) اِگْمِت، سِیْکُوتِ سُوپُزِتُومِ پُورْتَاتِ اَدِ پُروْفِیتُومِ، egomet, sicut suppositum portat ad profitum (به لاتین در متن)، «خودم، همان‌گونه که جوهر کُند حمل عَرَض را».

۲۲ - پَاتَلِنِ پَاتَلِنِ Patelin یا Pathelin، شَخْصِیَّتِ لُودِیِ نِمَایِشِ شَادِیْ اَوُرِ لَاحِظِ پَاتَلِنِ دِ کِیْ La Farce de Maître Pathelin، نوشته‌ی میانه‌های سده‌ی پانزدهم است که در ۱۴۸۹ در پاریس منتشر شد، و بعدها مولیر (۱۶۷۳-۱۶۲۲) نیز از آن استفاده کرد. متن آن اغلب به گیوم آلکسی Guillaume Alexis (سده‌ی پانزدهم) یا به فرانسوا ویلون François Villon (۱۴۶۳-۱۴۳۱) نسبت داده می‌شود. بی‌پر پاتلن، وکیل، که دیگر هیچ موکلی ندارد، در مضیقهِ مالی است و به توصیه‌ی همسرش می‌خواهد دست به کلاهبرداری بزند، و می‌کوشد برای خود یک دست لباسِ مجانی دست‌وپا کند. پارچه‌فروش، گیوم، نگرانِ پرداختِ قیمتِ پارچه، می‌خواهد پارچه را برای او تا خانه بیاورد، اما پاتلن

اصرار دارد که خودش پارچه را ببرد. وقتی که گی‌یوم برای دریافت پول به خانه‌ی او می‌آید، پاتلن خودش را به مریضی زده هذیان‌گویی می‌کند و حتی همسرش با وانمود کردن این که او مردنی است، برای او گریه می‌کند. گی‌یوم سرانجام ناگزیر خانه‌ی آنها را ترک می‌کند. آن وقت چوپانی به نام تیو از پاتلن می‌خواهد که علیه اربابش گی‌یوم که گوسفندهای او را سر بریده و کیلش بشود. پاتلن نیرنگی به تیو پیشنهاد می‌کند، و قرار می‌شود که او در دادگاه خودش را به دیوانگی بزند و در پاسخ هر پرسشی نَعْبَ کُند. گی‌یوم پارچه‌فروش آن وقت پاتلن را به‌جا می‌آورد و می‌کوشد که مسئله‌ی پارچه را در دادگاه مطرح کند. سرانجام این دو قضیه‌ی گوسفند و پارچه در دادگاه به هم می‌آمیزد، و قاضی که می‌خواهد مشکل گوسفندها را حل کند، مدام ناگزیر می‌شود بگوید *Revenons à nos moutons*، برگردیم به گوسفندهامان. این عبارت از آن به بعد به اصطلاحی تبدیل شد که برای «برگشتن به اصل مطلب» به کار می‌رود. رابله در *داستان گزنفیل* نیز از پاتلن یاد می‌کند. نک. به یادداشت‌های «پیش‌گفتار نگارنده»، «تا با سر ساییدن کشک خویشت شویم».

۲۳* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** ناهمسانی؛ رابله در چاپ ۱۵۴۲ به جای «در میان نشست سوربن» گذاشت «در میان نشست برگزار شده در محل ماتورنی‌ها». نشست‌های عمومی سوربن در محل دیر و کلیسای ماتورنی‌های پاریس *Mathurins* برگزار می‌شد. این نمونه‌ایست که نشان می‌دهد که سوفسطایی‌های چاپ ۱۵۴۲ در واقع همان سوربنی‌های چاپ‌های ۱۵۳۴ و ۱۵۳۵ اند. ماتورنی فرقه‌ای مسیحیست که تئلیثی *Trinitaires* نیز خوانده می‌شود. کلیسای آنها در پاریس در کنار نمازخانه‌ای هست که به قدیس ماتورن (سده‌ی سوم/چهارم میلادی) وقف شده است. این فرقه را همچنین *doctores* می‌نامند چون سوار شدن بر اسب را بر خود ممنوع می‌دانستند.

۲۴ - **بنابر گزارش‌های رسیده ازین باره** بنابر گزارش‌های رسیده ازین باره، به‌خوبی نشان‌دهنده‌ی اختناق حاکم بر جامعه‌ی زمانه‌ی رابله است. سوربنی‌ها استاد ژانتوس براگماریوی [دینگ گزری] را به خیانت و به همکاری با گارگاتوآ [گران‌گاله]، و پذیرش رشوه از او متهم می‌کنند.

۲۵ - **دِ گِراتیس** دِ گِراتیس؛ *de gratis* (به لاتین در متن)، به‌رایگان.

۲۶ - به سپهرِ خدا سوگند) به سپهرِ خدا سوگند؛ به طحالِ خدا/مسیح سوگند، کنایه از درخواستنِ خشمِ خداوندی‌ست. ژاتوس [دینگ] در این بخش از فصل ۱۹ توانِ سخن‌ران بودنِ خود را نشان می‌دهد و دیگر مین و مین نمی‌کند. بیفزایم که به نظر می‌آید رابله (یا راوی) عقیده‌ی خود را از زبانِ او بیان می‌کند

۲۷* - ناهمسلایِ چاپ‌ها) ناهمسانی؛ رابله در چاپ ۱۵۴۲ به جای Sorbonicoles «سوربن‌چیان» گذاشت magistres (در متن) «استادان».

۲۸ - شوخ از خود باز نکنند) شوخ از خود باز نکند؛ در رابطه با کثیف بودنِ یزدان‌شناسانِ سوربن، و اشاره به انجیل، کتابِ اعمالِ رسولان، بیست‌وسه، ۱۲: «... یهودیان با یکدیگر عهد بسته بر خویشتن لعن کردند که تا پولس را نکشند، نخورند و ننوشند.»

۲۹ - هنگامِ گل‌نی) هنگامِ گل‌نی؛ وقتِ گل‌نی، در اصل «غره‌ی یونانی» Calendes grecques (در متن)، که هنوز هم در زبانِ فرانسه کاربرد دارد، یعنی چیزی که نیست و هرگز نخواهد آمد. واژه‌ی لاتینِ Calendes، روزِ نخستِ ماه یا غره، مفهومی رومی و لاتین در گاه‌شماری، برای یونانیان ناشناخته بود.

۳۰ - اُمینا اُرُتا کادوُنِت) اُمینا اُرُتا کادوُنِت، omnia orta cadunt (به لاتین در متن)، «میرد هراَن چه زاد»، یک گرین‌گوییِ اپیکوری‌ست.

۳۱ - بلعندگانِ مه و میغ) بلعندگانِ مه و میغ avaleurs de frimars (در متن)، گویا به سببِ سحرخیز بودنِ یزدان‌شناسان است که چنین توصیف شده اند؛ سحرخیزان.

۳۲ - کیلُن لاسِدمُنِ) کیلون لاسِدمُنِ، Χίλων ὁ Λακεδαιμόνιος (به یونانی)، Chilon le Lacédémonien (به فرانسه در متن) یا کیلون اسپارتی (سده‌ی ششم پ. م.) از هفت فرازنگانِ یونانی پیش از سقراط است. آن‌چه در متن از او آمده (که رابله احتمالاً از پلین، کتاب ۷، فصل ۳۷، گرفته است)، یکی از سه گرین‌گوییِ اوست که بر معبدِ دلف نگاشته بوده است؛ آن دو دیگر اینها اند: «خود را بشناس»؛ «زیاده‌خواه مباش». گفته می‌شود که مرگِ او به سببِ شادیِ بیش از اندازه‌ی او از پیروزیِ پسرش در بازی‌های المپیک رخ داد. لاسِدمُنِ Lacédémone (به فرانسه)، لاکِدمِن Λακεδαίμων (به یونانی)، همان سِپارت Sparte است.

۳۳ - دِلَف) دِلَف Delphes، معبدِ پایِ کوهِ پارناس در منطقه‌ی فوسید در مرکزِ یونان.

آموزش ^{*۱} و روشِ زندگیِ گارگانتوا بنا بر دستورهای
^{*۲}آموز گرانِ سوربنِ چي او.

فصل ۲۰

چون روزهایِ نخستِ چنینِ اندرگذشت، و ناقوس‌ها به جایِ خود
بازنهاده آمد، سپسِ اینِ درست‌کاری را شهروندانِ پاریس به گردن گرفتند که
تا هرگاه که او خواهد، مادیانِ وی را تیمار کنند و خوراک دهند. گارگانتوا
[گران‌گاله] این را به‌جانِ بپذیرفت و پس او را به جنگلِ بی‌پر^۳ فرستادند تا
بزیَد. ^{*۴}

از پسِ این کار، گارگانتوا [گران‌گاله] بخواست تا به همه‌ی هوشِ
خویش با رهنمودِ پُنکرات [پُرکار] آموزش ببیند. اما پُنکرات [پُرکار] آغازِ کار
را بفرمود که بر شیوه‌ی همیشگیِ خود رَوَد تا دریافته آید که آموزگارانِ
پیشینش از چه راه در زمانیِ چندانِ دراز وی را چنین گول و دنگ و کانا
بساخته بودند.

پس او زمانِ خویش را بیش‌گاهِ بدین‌گونه بخش کردی که در ساعتِ هشت تا نه، روز برآمده بوده باشد یا نه، از خواب بیدار می‌شدی. وی را چنین فرموده بودند استادانِ یزدان‌شناس^{۵۰} که گفته‌ی داوود^۶ را گواه آورَدندی: *وَأَنَّهُ اسْتَأْتَهُ لَوِجَمٍ سَوْرَجٍ*^۷.

سپس زمانی چند در میانِ بستر چهاردست‌وپا می‌گشتی و جست‌وخیز می‌کردی و غلت می‌زدی تا جان‌هایِ جانوریِ خویش^۸ نیک‌تر شادان می‌کُند. جامه فراخورِ فصل می‌پوشیدی، [ص. ۷۶] اما بیش‌تر بالاپوشیِ بزرگ و بلند از پشمِ مرغولِ روباه بر تن می‌کردی. سپس موی‌ها به شانه‌یِ اَلْمَن [الدست]^۹، یعنی چهار انگشت و انگشتِ نَر، شانه می‌کردی. چون آموزگارانش می‌گفتندی که شانه کردن به گونه‌ای دیگر، و خود را شستن و پاکیزه کردن، تباه کردنِ روزگارِ خویش درین جهان بُود.

سپس می‌ریدی، می‌شاشیدی، می‌برگرداندی، آروغ می‌زدی،^{۱۰} عطسه می‌زدی، فین می‌کردی شمّس‌وار^{۱۱}، و شکستنِ نم و هوایِ بد را دُم به خُمِره می‌زدی، و ناشتایی می‌خوردی: شکنبه‌یِ سرخ‌کرده، کباب‌هایِ نیکو، ران‌هایِ خوبِ خوک، گوساله‌یِ روده کرده، و بسی تَریدِ سحری^{۱۲}.

پُنْکَرَات [پُرکار] گوش‌زدِ او می‌کرد که پس از برخاستن از بستر نبایست یکباره آن‌همه لُبّانَد، بلکه نخست اندکی ورزشِ بیایست کرد. گارگان‌توآ [گَران‌گاله] پاسخ داد:

— چی؟ مگر نیک ورزش نکرده‌ام؟ شش هفت بار پشتک زدم میانه‌یِ بستر از آن پیش که بر پا شوم. بس نباشد؟ پاپ الکساندر^{۱۳} چنین کردی به سپارشِ پزشکِ یهودیِ خویش^{۱۴}، و به کوریِ چشمِ رَشک‌بران تا مرگِ خویش بزیست^{۱۵}. این خویِ نخستینِ استادانِ مرا داده اند که می‌گفتند ناشتایی حافظه

را نیکو گرداند، ازین رو خود با خوردنِ شراب آغازیدندی. من بدان سخت سرخوش شوم، و نهار مگر نیکوتر نخورم. تازه استاد توبال [مستبد]^{۱۶} (که شاگرد نخست رشته‌ی خویش در پاریس بود) مرا می‌گفت که سودمندتر همه آن نیست که بس تند دوی، بلکه همانا سخت زود رهسپار گردی. ازین رو تن‌درستی بی‌کاستی ما مردم‌زادگان نه درین باشد که شراب را همچو ماده‌اردکان هورت، هورت، هورت کشیم، [صد. ۷۷] بلکه نیکو آن باشد که همانا خروس‌خوان نوشیم.

دبند در سوم^{۱۷}.

یگانه‌خیزی نه کاروایی باشد،

یگانه‌نوشی ست که بهترین باشد.^{۱۸}

پس از آن که تا خرخره ناشتایی می‌خوردی، به کلیسا می‌رفتی و او را یکی نیایش‌نامه‌ی گنده‌ی بقچه‌بند^{۱۹} اندر سیدی بزرگ می‌بردندی که سنگ آن، با چربی و پوست و پوست‌نیشته‌ها، کمی کمتر یا کمی بیش‌تر،^{۲۰}* یازده کانتال بود. آنجا به بیست و شش یا سی آیینِ عشای ربّانی گوش می‌دادی و درین هنگام نیایش‌خوانِ همیشگیِ او^{۲۱} می‌آمدی، شولاپیچ همچو هُده‌ی^{۲۲}، نفس به‌نیک‌ی گندزدوده به بسی افشردی تاک، و با او همه‌ی این روده‌درازی‌ها را تسبیح می‌گفتی و رورکنان و چنان به‌هوش که دانه‌ای از آن بر زمین نیفتادی.^{۲۳}

به گاه رفتن از کلیسا، او را بر یکی گاری گاوی پشته‌ای تسبیح سن کُلود^{۲۴} می‌آوردندی، هر دانه‌ی آن چند قالب کلاه نمدی، و او گردش‌کنان

اندر رواقها و نگارخانه‌ها، یا به باغ اندر، افزونِ شانزده گوشه‌نشینِ ورد می‌خواندی.

سپس یک نیم ساعتِ کوفتی درس می‌خواندی، چشم اندر کتاب و (چنان که لاغ‌نبیس^{۲۵} گوید) جان اندر آتش‌خانه.

پس، شاشدان لبالب انباشته، بر سرِ میز می‌نشستی؛ و چون به سرشتِ بلغمی بود، خوراکش را با چند دوجینِ رانِ خوک و زبانِ دودیِ گاو و اِشیل و زَوَنجِ خوک و این‌گونه پیش‌درآمدهای [ص. ۷۸] شراب می‌آغازیدی. درین میان چهار تن از گماشتگانِش یکی پس‌از دیگری با پاروهای پُر پیایِ خَرَدَل اندر دهان‌ش می‌ریختندی؛ آن‌گاه آرامشِ گُرده‌هایِ خویش را جرعه‌ی سهمگینی شرابِ سفید^{۲۶} می‌خوردی؛ سپس، از خوراک‌هایِ فصلِ هر اندازه که خواستی، می‌خوردی و از خوردنِ آن دَم دست می‌شُستی که پوستِ شکم‌ش کِش می‌آمدی.

شراب‌خواری را نه پایان و نه هنجار می‌شناختی؛ چون که می‌گفتی کران و مرزِ نوشیدنِ آن‌گاه بُود که تحتِ چوب‌پنبه‌ایِ دم‌پاییِ نوشنده هم‌چند نیم گام و رآید.

^{۲۷} سپس، سخت سنگین در کارِ جویدنِ یکی شکرانه‌ی شکسته‌بسته، دستان به شرابِ خُنک می‌شستی، دندان‌ها به پاچه‌ی خوکِ خلال می‌کردی، و با کارگزارانِش همی شادمانه گپ زدی. سپس رومیزیِ سبزِ افکنده گنجف‌هایِ بسیار و تاس‌هایِ بی‌شمار و پولک‌هایِ فراوان می‌گسترزدی. آن‌گاه او به بازی می‌پرداختی^{۲۸}،

به فُلُو [دستِ هم‌رنگ]^{۲۹}

^{۳۰} به پُریم [از همه رنگ]^{۳۱}

- به وُل [چپو] ۳۲
- به پی [تاراج] ۳۳
- به تری بُنف [پیروزی] ۳۴
- به پیکاردی [کُلگزن] ۳۵
- به سان [صد] ۳۶
- به اینه [خارکنی] ۳۷
- ۳۸* به ترانت اَن [سی ویک] ۳۹
- به پرا سِکانس [جفت و پیاپی] ۴۰
- به تروآ سان [سی صد] ۴۱
- به مالهر [نگون بخت (مذکر)] ۴۲
- به کُندامناد [تاوان] ۴۳
- به کارت ویراد [اگر گفتی چه ورقی] ۴۴
- به موکُتتان [ناخشنود] ۴۵
- ۴۶* به کُکو [کُکو] ۴۷
- به کی اَ سی پارل [گوید آر دارد] ۴۸
- به پی، ناد، ژک، فُر [بگیر، هیچ، بازی کُن، بَر] ۴۹
- به ماریاژ [عروسی] ۵۰
- به ژِی [دارم] ۵۱
- به اُیینیون [رای] ۵۲
- به کی فه کُن فه لُتر [آن که این کُند آن کُند] ۵۳
- به سِکانس [پیاپی] ۵۴
- به لوُت [زبونک] ۵۵

به تارو [تارو] ۵۶

به کُکبَر کی گائِن پَر [هالویی که بَرَد بازَد] ۵۷

به بَلینِه [جُفَت و کَلک] ۵۸

به تُرمان [شکنجه] ۵۹

به رُفُل [خُر خُر] ۶۰

به گُلیک [بخت] ۶۱

به اُنَر [سُرفَرازی‌ها] ۶۲

به مور [چند انگشت] ۶۳

به اِشه [شَتَرنگ] ۶۴

به رُنار [روباه] ۶۵

به مارِل [چَلپیا] ۶۶

به واش [گاو‌ها] ۶۷

به بَلانِش [سَفید] ۶۸

به شانِس [بخت] ۶۹

به تَرَواد [سِه تاس] ۷۰

به تَبَل [تخته‌ها] ۷۱

به نِیکُنک [نِیکُنک] ۷۲

به لورُش [تخته] ۷۳

به رُنِت [نرد] ۷۴

[ص. ۷۹] به بَرِی‌نِی‌ن [نرد] ۷۵

به تریک‌تراک [تخته نرد] ۷۶

به توت تَبَل [همه‌ی تخته‌ها] ۷۷

- به تَبَل رَتَبُو [تخته‌های خوابانده] ^{۷۸}
- به رُنیه‌بی یو [هَداتو] ^{۷۹}
- به فُرسه [زوری] ^{۸۰}
- به دام [مهره‌بازی] ^{۸۱}
- به بابو [بابو] ^{۸۲}
- به پویموس سَکُندوس [یکم دویم] ^{۸۳}
- به پیه دُ کوتو [پای چاقو] ^{۸۴}
- به کَله [کلیدها] ^{۸۵}
- به فران دو کارو [درست میانِ خِشتی] ^{۸۶}
- به پِر او نو [جفت یا نه] ^{۸۷}
- به کروآ او پیل [شیر یا خط] ^{۸۸}
- به پینگر [قاب] ^{۹۰}
- به بی [گوی] ^{۹۱}
- به ساواتیه [چارُق‌دوز] ^{۹۲}
- به ایبو [کوف] ^{۹۳}
- به دُرل دُ لی‌پور [خرگوشِ فریفته] ^{۹۵}
- به تیرلیتان‌تن [رَج] ^{۹۶}
- به کُشنِ وا دُوان [خو‌کچه پیش می‌رود] ^{۹۷}
- به پی [زاغ‌ها] ^{۹۸}
- به کُرن [شاخ] ^{۹۹}
- به بُف ویوله [گاوِ ویولونی] ^{۱۰۰}
- به شُوش [جغد] ^{۱۰۱}

۱۰۲* به پُریو [گفته] ۱۰۳

به ژو تو پَس سان ریر [می خندانم ت تو نخند] ۱۰۴

به پیکنه [فلقلکیدن] ۱۰۵

به دفره لان [نعل برداری از خر] ۱۰۶

به ای یوترو [هی هی] ۱۰۷

به بوری بوری زو [آهن اولاغ بوشو] ۱۰۸

به ژُ مَسی [می شینم] ۱۰۹

به برب دُریوس [ریش زردو] ۱۱۰

به بوسکین [چاموش] ۱۱۱

به تیر لا برُش [سیخو بکش] ۱۱۲

به بوت فوآر [بشکه ی ریدمونی] ۱۱۳

به کُمپر پرتَه موآ وُتر ساک [رفیق کیسه تو بهم قرض بده] ۱۱۴

به کو ی دو بلیه [دُنبلان] ۱۱۵

به بوت اُر [بندازش بیرون] ۱۱۶

به فیگ دو مارسی [انجیرای مارسی] ۱۱۷

به موسک [مگس کُش] ۱۱۸

به آرشه ترو [دزده رو بگیر] ۱۱۹

۱۲۰* به راماس [سورتمه] ۱۲۱

به کُرک مادام [سرشاخ بانو] ۱۲۲

به واندر لاووان [جو فروختن] ۱۲۳

به سوفله لُ شاربون [فوت کردن تو ذغال] ۱۲۴

به رِسپونسای [پاسخ گو] ۱۲۵

- به ژوژ ویف، و ژوژ مر [قاضی زنده، و قاضی مرده] ۱۲۶
- به تیره ل فر دو فور [آهن از کوره کشیدن] ۱۲۷
- به ف ویلن [زشت بدنهاد] ۱۲۸
- به کایتو [یه قل دو قل] ۱۲۹
- به بسو الیکن [فوزوی درباری] ۱۳۰
- به سن ترووه [قدیس پیداش شد] ۱۳۱
- به پنس مری [ویشگون ویشگون] ۱۳۲
- به پوآریه [درخت گلابی] ۱۳۳
- به پمپمیت [اردنگی] ۱۳۴
- به تری یری [سه گام] ۱۳۵
- به سرکل [زلفین] ۱۳۶
- به ترویی [چال] ۱۳۷
- به وانتر کُنتر وانتر [شکم به شکم] ۱۳۸
- به کُمب [دره‌ها] ۱۳۹
- ۱۴۰* به ورژت [ترکه] ۱۴۱
- به پاله [مهره سنگ] ۱۴۲
- به ژان سوئی [منم هستم] ۱۴۳
- به فوکه [فوت فوت فیتیله] ۱۴۴
- به کیل [میلها] ۱۴۵
- به راپو [گُلپا گُلپا] ۱۴۶
- به بول پلات [پنج گوی] ۱۴۷

- به پاله [مُهره سنگ] ۱۴۸
- ۱۴۹* به کورت بول [گوی کوتاه] ۱۵۰
- به گریِش [پرتوپ] ۱۵۱
- به رُککیِیت [پیچِ صدفی] ۱۵۲
- به کَس پو [کوزه شکن] ۱۵۳
- به مَن تالان [خواسِته یِ من] ۱۵۴
- به پیروئت [پیت گله بازی] ۱۵۵
- به ژُشنه [پاشیده] ۱۵۶
- به کور باتن [نیم چوب] ۱۵۷
- به پیروُله [چرخان توپ] ۱۵۸
- به کلین موزت [چشم هم بیار قایم شو] ۱۵۹
- به پیکه [تیرک] ۱۶۰
- به بلانک [یا بخت و یا اقبال] ۱۶۱
- به فورُن [راسو] ۱۶۲
- به سُگت [دونبال کونی] ۱۶۳
- به شاتلّه [آغوز تپّه] ۱۶۴
- به رانزه [رَج] ۱۶۵
- به فوست [لب گود] ۱۶۶
- به رنفلار [خرخرو] ۱۶۷
- به ترمپ [گردالو بازی] ۱۶۸
- به مُثین [گردالو] ۱۶۹
- [صد. ۸۰] به تَنبیری [بچه جن] ۱۷۰

- به اِسبِی [هاج و واج] ۱۷۱
- به سول [گولّه] ۱۷۲
- به ناوِت [لوتکا] ۱۷۳
- به فسار [کون گنده] ۱۷۴
- به بلّه [جارو سواری] ۱۷۵
- به سَن کُم زُت وِیَن اُدره [یا حضرت کُم پرستش تَرا آیم] ۱۷۶
- ۱۷۷* به شِن فُرشو [بلوط گشن] ۱۷۸
- به شُو فُندو [اسب وارفته] ۱۷۹
- به کُ اُلو [دُم گُری] ۱۸۰
- به پَت آن گِل [گوز بر پوز] ۱۸۱
- به گِیَمَن بای می ما لانس [گِیَمَن نیزهَم را بهم بده] ۱۸۲
- به براندِل [الاکلنگ] ۱۸۳
- به تَرزُ [سه گندم کوبان] ۱۸۴
- به بولُ [توس] ۱۸۵
- به موش [مگس] ۱۸۶
- به مِیْنِه مِیْنِه بُف [اُهی اُهی چه گاوی] ۱۸۷
- به پُر پُو [پچپچه] ۱۸۸
- به نُف مَن [نَه دست] ۱۸۹
- به شایفُو [کلاه بوقی] ۱۹۰
- به پُن شَز [پُل ریزان] ۱۹۱
- به کُلَن بَریده [خُل زنجیری] ۱۹۲
- به گُرُل [لی لی] ۱۹۳

- به کُکاتَن [پَر توپ] ۱۹۴
- به کُلَن مایار [گرگم به هوا] ۱۹۵
- به میرلی مُفل [حُب از کجا می آید، تپلی مُپل] ۱۹۶
- به موشار [سخن چین] ۱۹۷
- به کراپو [وزغ] ۱۹۸
- به کُرس [چوگان] ۱۹۹
- به پیسْتَن [دسته هاون] ۲۰۰
- به بی بوکه [گوی بر شاخ] ۲۰۱
- به رُین [شهبانوان] ۲۰۲
- به متیه [پیشه ها] ۲۰۳
- به تَت آتِت بِشُول [سربه سر ته به سر] ۲۰۴
- ۲۰۵* به لَو لا کوآف مادام [مو شویم شما را بانو] ۲۰۶
- به بُلُستو [آلک بازی] ۲۰۷
- به سُمه لاو وآن [جوپاشی] ۲۰۸
- به بریفو [شکمو] ۲۰۹
- به مُلینه [چرخک] ۲۱۰
- به دَفاندُ [پدافند] ۲۱۱
- به ویرُوت [چرخ چرخان] ۲۱۲
- به باکول [بیت بازی] ۲۱۳
- به لا بورر [شخم زن] ۲۱۴
- به شُوش [بوف] ۲۱۵
- به اسکوبلت آنرِزه [سرشاخ های خرکی] ۲۱۶

- به بت مُرت [مُردار] ۲۱۷
- به مُنت مُنت لَشَلت [برو بالا برو بالا از نبردبون کو چولو] ۲۱۸
- به پورسو مُری [خوک مُرده] ۲۱۹
- به کو سلّه [کون نمکی] ۲۲۰
- به پیژونه [کفترپَر] ۲۲۱
- به تی پَر [سومی] ۲۲۲
- به بوره [آتیش پری] ۲۲۳
- به سُو دو بویسن [بوته پری] ۲۲۴
- به کرو آزه [برخورد] ۲۲۵
- به کوت کَش [جوخوس بازی] ۲۲۶
- به مای بُورس آن کو [چننه پیشیز در کون] ۲۲۷
- به نی دو لا بوندره [اَلُغ خومه] ۲۲۸
- به پاساوان [به پیش] ۲۲۹
- به فیگ [انجیر] ۲۳۰
- به پتاراد [شیشکی] ۲۳۱
- به پیل موتارد [خردل شکن] ۲۳۲
- به کامبو [کمانه] ۲۳۳
- به رُشوت [لغزش دوباره] ۲۳۴
- به پیکاندو [پَرپیکان] ۲۳۵
- به کُرکُت [کله خور] ۲۳۶
- به گُرل [کلاغ] ۲۳۷
- به گرو [دُرنا] ۲۳۸

به تائی کو [بُرْشَرن] ۲۳۹

به نازارد [دماغ کوبان] ۲۴۰

به آلَوْتُ [دماغ شِکن] ۲۴۱

به شَنکُنْد [تلنگرها] ۲۴۲.

از ۲۴۳* پس نیک به بازی پرداختن و بیختنِ زمان، سزیدی کَمکی شراب خوردن؛ یازده پِگاد ۲۴۴ بود هر مرد را. درست از پسِ بَرَمیدن ۲۴۵، بر تختی زیبا یا در میانِ بستری نیکو بود که می‌لمیدی و دو سه ساعت می‌غنودی بی‌از آن که اندیشه‌ی بد کرد یا بد گفت.

چون از خواب بیدار شدی، [صد. ۸۱] گوشانِ خویش اندکی می‌جنباندى. این میان او را شرابِ خُنک می‌پیمودندی، و آن‌گاه او نیک‌تر از همیشه می‌خوردی.

پُنکَرَات [پُرکار] گوش‌زدِ وی می‌کردی که از پسِ خواب این چنین شراب کشیدن هرزه‌خواری بُود.

— زندگیِ راستینِ پدران (پاسخ داد گارگانتوا [گَران‌گاله]) چنین است. چون که من به سرشتِ خویش همی نمکین خوابم، و خوابیدن هم چندانِ رانِ نمک سودِ خوک مرا تشنه کرده است.

سپس می‌آغازیدی کَمکی درس خواندن، و پیشاپیشِ تسبیح ۲۴۶، که تا نیکوترگونه روانِ شان کند، یکی اَسْتَرِ پیر برنشستی که باربرداریِ نه شاه کرده بود؛ ایدون دهان به وِرور و سر به جنبش، می‌رفتی به تماشایِ به تور افکندنِ خرگوشی چند.

در بازگشت، تا می‌داند چه کبابی بر سیخ است، خود را به آش‌خانه می‌رساندی؛ و به وجدانِ شامِ بسیار نیک می‌خوردی و همواره شراب‌خوارانی

چند از همسایگانِ خویش فراخواندی که پایه‌پایِ هم شرابِ خوران از کهنه‌ترین روی‌داده‌ها تا نوترین‌ها را برشمردندی. خواجه‌گانِ فو^{۲۴۷}، گورویل^{۲۴۸}، گری‌نی‌یو^{۲۴۹}، و مارینی^{۲۵۰} از هم‌نشینانِ او بودند.

پس از شام، انجیل‌هایِ چوبیِ زیبا برپا شدی، یعنی بسی تخته‌هایِ بازی، خواه دستِ هم‌رنگ^{۲۵۱}، یک، دو، سه^{۲۵۲}، خواه سخن کوتاه سرِ داروندار؛ یا این‌که به دیدنِ دخترکانِ آن پیرامون می‌رفتندی، و بزم‌هایِ کوچک اندر میانِ چاشت‌ها و پشت‌بندِ چاشت‌ها. سپس یک‌سره می‌خوابیدی تا روزِ دیگر ساعتِ هشت.

یادداشت‌های فصل ۲۰

۱ - ناهمسانی‌های چاپ‌ها حذف؛ رابله در چاپ ۱۵۴۲ «و روش زندگی» را حذف کرد.
۲* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها ناهمسانی؛ رابله در چاپ ۱۵۴۲ به جای precepteurs Sorbonagres «آموزگاران سوربن‌چی» گذاشت precepteurs sophistes «آموزگاران سوفسطایی».

۳ - بی‌پر (بی‌پر، la forest de Bière (در متن؛ Bière مشتق از bruyère (خننگ نام قدیمی جنگل فوتن بلو forêt de Fontainebleau در شصت کیلومتری جنوب پاریس از مهم‌ترین جنگل‌های فرانسه است.

۴* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها افزودگی ۱۵۴۲: گمانم که دیگر آنجا نباشد.

۵* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها ناهمسانی؛ رابله در چاپ ۱۵۴۲ به جای «استادان یزدان‌شناس» گذاشت «آموزگاران گذشته».

۶ - داوود (داوود، David (در متن)، از شاهان و پیام‌گزاران کتاب مقدس.

۷ - وانوم است آنته لوچم سورجره وانوم است آنته لوچم سورجره؛ «یهوده بود پیش از سپیده بیدار شدن»، Vanum est ante lucem surgere (به لاتین در متن)، برگرفته از کتاب مزایم صد و بیست و هفت، ۲: «اگر خداوند خانه را بنا نکند، بناکنندگانش زحمت ییهوده می‌کشند، اگر خداوند شهر را نگهبانی نکند، نگهبانان بی‌فایده نگهبانی می‌کنند. / ییهوده است که شما برای امرار معاش، این همه زحمت می‌کشید، صبح زود برمی‌خیزید و شب دیر می‌خوابید؛ زیرا هنگامی که عزیزان خداوند در خوابند، او برای ایشان تدارک می‌بیند.» روشن است که داوود دیر پا شدن را سفارش نمی‌کند، و منظور او تنها تأکید بر خواست یزدی‌ست در انجام گرفتن آن چه او می‌خواهد. اما یزدان‌شناس‌های کوتاه‌بین گویا به سود خود آن را تفسیر می‌کردند.

۸ - جان‌های جانوری خویش جان‌های جانوری خویش؛ ses esperitz animaulx (در متن)، مقصود جریان‌ها یا احساس‌هایست که گمان می‌رفت جای‌گاه آن قلب است. نک. به کتاب سوم، فصل ۱۳.

- ۹ - اَلْمَن [الْدَسْت]، اَلْمَن؛ Almain (در متن)، ژاک اَلْمَن Jacques Almain (مرگ): ۱۵۱۵)، استادِ کلام و یزدان‌شناسی در دانشگاه سوربن، که کتابی نیز در منطق از او به جا مانده است. رابله با نام او، که از دو هجای Al (مشابه حرف تعریف عربی) و واژه‌ی فرانسوی main به معنی «دست» ساخته شده، بازی می‌کند و او را به ریش‌خند می‌گیرد، و در عبارت بعدی حتی توضیح می‌دهد که یعنی با پنج انگشت یک دست.
- ۱۰ * - ناهم‌سلی‌های چاپ‌ها) افزودگی ۱۵۴۲: می‌گزیدی، دهن‌دره می‌کشیدی، تُف می‌کردی، سُرْفه می‌کردی، ونگ می‌زدی،
- ۱۱ - شَمَّاس‌وار) شَمَّاس‌وار، en archidiacre (در متن)، به گونه‌ی شَمَّاسان، یعنی با شدت و سروصدای بسیار، و به طرزی کثیف. «شَمَّاس» رتبه‌ای در روحانیت مسیحی بود. گویا شَمَّاس‌ها به کثیفی معروف بودند، یا این‌که رابله می‌خواهد چنین برساند.
- ۱۲ - تَریدِ سحری) تَریدِ سحری، soupes de prime (در متن)؛ soupe در فرانسه‌ی میانه به معنی تکه‌های نان یا تَرید است (و به این معنی، دیگر در فرانسه کاربرد ندارد) که رابه‌ها در دیرها با آب گوشت بسیار رقیق (مثل آب مرغ) bouillon می‌خوردند، به‌ویژه ساعت شش صبح، هنگام یکی از نمازهای صبح به نام پَریم prime؛ سپس توسعاً به خود آن آب گوشت گفته شد soupe «سوپ» که در فرانسه‌ی امروز رایج است و به فارسی هم آمد. اینجا به هنگام نهار است که گارگانتوا آن را می‌خورد.
- ۱۳ - پاپ الکساندر) پاپ الکساندر، Le pape Alexandre (در متن)؛ رودریگو دِ بُرخا (به اسپانیایی) Rodrigo de Borja (۱۴۲۱-۱۵۰۳) یا بُرجیا Borgia (به فرانسه) که با نام الکساندر ششم از ۱۴۹۲ تا ۱۵۰۳ پاپ بود.
- ۱۴ - پزشکِ یهودی) پزشکِ یهودی، medicin luif (در متن) پزشک و ستاره‌شناس یهودی بُنه دو لَت Bonet de Lates (سده‌ی پانزدهم م.) که به مسیحیت گرویده پزشکِ پاپ الکساندر ششم بود.
- ۱۵ - تا مرگِ خویش بزیست) تا مرگِ خویش بزیست؛ vesquit iusques à sa mort (در متن)، یک شوخی رایج.
- ۱۶ - استاد توبال) استاد توبال هَلْفَرَن [آشفته‌ی خودرای]، نخستین آموزگارِ گارگانتوا [گران‌گاله]، ر.ک. گلا گانتوا، فصل ۱۳.

۱۷ - **اوندِ ورسوس** (اوندِ ورسوس، Unde versus (به لاتین در متن)، «ازان (است) ضرب‌المثل/آیه/شعر». عبارتی برای آوردنِ تضمین در تأییدِ آن‌چه پیش‌تر گفته اند.

۱۸ - **پگاه‌نوشی‌ست که بهترین باشد** (پگاه‌نوشی‌ست که بهترین باشد؛ Boire matin est le meilleur (در متن) ضرب‌المثلی که واژه‌ی نخستِ سطرِ دومِ آن را بسته به موقعیتِ تغییر می‌دهند، و رابله اینجا آغازِ سطرِ دومِ آن را مثلاً از «صبحانه» به «پگاه‌نوشی» تغییر داده است.

۱۹ - **یکی نیایش‌نامه‌ی گنده‌ی بقچه‌بند** (یکی نیایش‌نامه‌ی گنده‌ی بقچه‌بند، un gros breviaire empantouflé (در متن)، سرراست: کتابِ دعای پوشیده مانند پا در دمپایی/کفش (با اشاره به تعلینِ پاپ)، مقصود روپوش و جلد است. breviaire، املا‌ی جدید bréviaire، در اصل کتابِ دعای مسیحی است. معنای مجاری آن بطری بغلی و کتابی است که دورِ آن را با چرم، مثلِ جلدِ کتاب، می‌پوشانند و استفاده از آن در میانِ روحانی‌های مسیحی رایج بود.

۲۰ - **نامه‌سانی‌های چاپ‌ها** (افزودگی ۱۵۴۲: «یازده کانتال و شش لیور». هر «کانتال» ۱۰۰ صد کیلو است، و هر «لیور» نیم کیلو.

۲۱ - **نیایش‌خوانِ همیشگی** (او) نیایش‌خوانِ همیشگی او؛ diseur d'heures (در متن) یا «کشیشِ مخصوص»، که رابله عنوانِ تحقیرآمیزی برای او به‌کار برده با معنیِ سرراستِ «گوینده‌ی ساعت‌ها/دعاها» برابرِ «دعاخوان». گفته می‌شود که هم‌ای جمله اشاره دارد به شاه فرانسوآ‌ی یکم، که خود را مؤمن به مسیحیتِ معرفی می‌کرده، و نیز به کشیشِ مخصوصِ او که عنوانِ رایجش «ارائور رژیس»، Orator regis، «حلیبِ شاهی» بوده است.

۲۲ - **شولاپچ همجو هُدهُدی** (شولاپچ همجو هُدهُدی؛ empaletocqué comme une duppe (در متن)؛ رابله با واژه‌ی paletot (همان پالتو که به فارسی هم آمد) صفتی ساخته empaletocqué، که برایش «شولاپچ» را ساخته ام و «پالتوپچ» هم در زبانی دیگر شدنی‌ست. برابرِ هُدهُد در زبانِ فرانسه huppe است، اما در فرانسه‌ی میانه duppe نیز گفته می‌شد که به معنیِ «ابله» هم بوده است. رابله این واژه‌ی دومی را به کار برده که هم هُدهُد و هم ابله معنی می‌دهد. هُدهُد به کثیفی و بدبویی شهره است.

۲۳ - **دانه‌ای از آن بر زمین نیفتادی** (دانه‌ای از آن بر زمین نیفتادی، اشاره به «تجلی می»، سیزده، ۳-۹: «... و چون (برزگر) تخم می‌پاشید قدری در راه افتاد و ...». کنایه از بی بار و سترون بودن دعا‌های گارگانتوا).

۲۴ - **سَن کَلُود سَن کَلُود**، Saint-Claude، شهری در شرق فرانسه، به خاطر تسبیح‌های چوب شمشادش معروف بود.

۲۵ - **لاغ نویس** (لاغ نویس؟ Comicque (در متن)، کُمِدی نویس؛ مقصود شاعر و کُمِدی نویس لاتین ترانس Térence است. پوبلیوس تریتیوس آفر (به لاتین) Publius Terentius Afer (۱۵۹ پیش از م. - ۱۹۰ پیش از م.) نویسنده‌ی شش اثر به جا مانده. آن‌چه در متن آمده است، «چشم اندر کتاب و جان اندر آتش خانه»، از اِراسم گرفته شده (مثلاً *Adages*، ۲، ۱۸، متن فرانسوی) که او خود از ترانس (خواجه) *L'Eunuque*) گرفته است. اما یک کلمه هم در باره‌ی «لاغ نویس»: چنان‌که پیداست، فرض کرده ام که بشود گسترش داد معنی «لاغ» را و رساندنش به آنجا که برابر با «کُمِدی» بیاید، چون که «نمایش شادی‌آور» و «نمایش خنده‌دار» برای «کُمِدی» خود چنان «دراز» است که سخت بتوان در متن یک «نویس» هم به آنها چسباند. در هر حال «لاغ نویس» را آورده ام هم چون برابر «نمایش شادی‌آور نویس = کُمِدی نویس».

۲۶ - **شراب سفید** (شراب سفید؛ ظاهراً اشاره به خاصیت شاش‌آور شراب سفید، و آسان کردن کار گرده‌ها (کلیه‌ها)ست).

۲۷* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** (تغییر در شمار فصل‌های گِلاگِنتوا: از اینجا تا پایان همین فصل در چاپ سال ۱۵۴۲ به فصل جداگانه‌ی ۲۲ تبدیل شد با عنوان «بازی‌های گارگانتوا».

۲۸ - **به بازی می‌پرداختی** (به بازی می‌پرداختی؛ فهرست درازی که از بازی‌ها در اینجا آورده می‌شود، براساخته‌ی ذهن خلاق رابله نیست، بلکه بازی‌های رایج سده‌ی شانزدهم بوده است، و خواننده‌های آن دوره برخلاف خواننده‌های امروز (که گفته می‌شود اغلب از خواندن این فهرست چشم می‌پوشند)، آنها را به جا می‌آوردند و همراه با گارگانتوای کودک به یاد بازی‌های کودکی خود می‌افتادند. همه‌ی رابله‌شناسان امروز در شناخت و توضیح همه‌ی این بازی‌ها به ناتوانی و نادانی خود معترف اند. رابله در نهایت ای بازی‌ها را اتلاف وقت می‌داند، و در ادامه‌ی داستان گارگانتوا را با بازی‌های سودمند، که هم سرگرم کننده باشند و هم

آموزنده، سرگرم می‌کند. او را به هوای آزاد می‌برد و به ورزش و تماشای طبیعت و کار صنعت‌گران می‌برد. باید دانست که به گزارش برخی از نویسندگان هم‌روزگارِ رابله بازی‌های ورق و طاس و مانند آنها در مدرسه‌های فرانسه ممنوع بود، و شاعرانی، اغلب اخلاق‌گرا، بوده‌اند که در مذمت این بازی‌ها شعر گفته‌اند. اصولاً از سده‌های میانه بازی‌های بسیاری مانند قمار و لاتاری بارها ممنوع اعلام شد. گردانندگان کشور، چه شهرداری‌ها چه دربار، اغلب نه به خاطر قمار بودن و بُرد و باخت پول، بلکه بیشتر در ارتباط با نظم عمومی جامعه و جلوگیری از درگیری و فحش و ناسزا آنها را ممنوع می‌کردند. مقام‌های مذهبی نیز بازی‌های ممنوع خود را به فهرست آنها می‌افزودند که بیشتر دربرگیرنده انواع قمار و بحث‌آزمایی و شرط‌بندی بود. در ۱۵۳۹ شاه فرانسوآی یکم در مقابل دریافت مالیات سنگین به نوعی لاتاری یا بحث‌آزمایی به نام بلانک *blancque* (نک. به همین فهرست بازی‌های گارگاتوآ) رسماً اجازه داد. باید توجه داشت که ممنوعیت بازی‌ها بیشتر شامل مردمان طبقه پایین و متوسط جامعه، و خرده‌بورژوازی بود، و گرنه درباریان و اشراف خود را از این سرگرمی‌ها محروم نمی‌کردند. با این‌همه مردم اعتنایی به ممنوعیت‌ها و قانون‌های مربوط به آن نداشتند. ازین‌رو بازی‌های گارگاتوآ [گران‌گاله]، که در A و B با آموزگاران یزدان‌شناس او، و از E به بعد (سال ۱۵۴۲) با آموزگاران سوسفسطایی او انجام می‌گیرد، زیرمعنای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی دارد، و رابله در واقع در کوشش بر ملا کردن دورویی آنهاست که این بازی‌ها را ممنوع می‌کردند. فهرست «سرسام‌آور» این بازی‌ها را در چاپ ۱۵۴۲ در برگیرنده ۲۱۷ بازی نوشته‌اند. شمار آنها در چاپ یکم تقریباً ۱۴۰، و در متن حاضر، که چاپ سال ۱۵۳۵ است، دقیقاً ۲۰۳ بازی هست که البته دوسه تایی دو بار آمده است. افزوده بر شمار بازی‌ها، نظم و ترتیب بازی‌ها هم در این سه چاپ گاهی با هم فرق دارند و پس و پیش‌اند. شاید ساده‌تر آن بود که حدود ۲۰۰ نام بازی‌هایی را که در حوزه زبان‌های ایران (فارسی، ترکی، کردی، گیلکی، و لُری) یافته‌ام، بی‌توجه به واژه‌های متن، در اینجا می‌آوردم؛ اما بهتر دانستم که برای گزارش دقیق‌تر کتاب، و برای شناخت بهتر آن، راه دشوار و به‌ویژه وقت‌سوزی را پیمایم که حاصلش در این فصل و پانویس‌های آن خوانده می‌شود. باید توجه داشت که برخی از این بازی‌ها، با نام‌های متفاوت، چند بار تکرار شده‌اند، و به عنوان نمونه، هر یک از بازی‌های زیر با نام مشابه دو بار در فهرست‌ها آمده است:

cheveche، شویش [بوف]، grolle، گرُل [کلاغ]، propous، پُرُو [پچپچه]، نیز با املايِ - propos، پُرُو [پچپچه]. شمارِ بازی‌ها کمترین نقشِ ساخاری و معنایی در اثر ندارد، چون از چایی به چاپِ دیگر کم‌وزیاد شده است. رابله در ۱۵۴۲ این فهرست را چاق‌تر کرد. به‌نظر می‌آید که او فقط اصرار داشت تا حدِ امکان مجموعه‌ای کامل از بازی‌ها به دست بدهد. واقعیت این است که در موردِهای دیگر نیز، حتی در همین گُل گَنُتُو با شوق فراوان می‌کوشد تا فهرستی کامل و جامع از مسئله‌ی موردِ بحثِ خود بیاورد. این دل‌بستگی احتمالاً از این فکرِ ارسطویی می‌آید که برایِ مشخص کردنِ یک مفهوم، لازم است که مجموعه‌ی کاملِ آن موردِ مطالعه قرار گیرد. از همین رو است که رابله با استفاده از فرصتِ چاپ‌های جدیدِ کتاب‌هایِ خود به این‌گونه فهرست‌ها موردِهای تازه‌ای نیز افزوده است، و اگر کسی صد موردِ دیگر هم به او پیشنهاد می‌کرد، لابد آنها را نیز به متنِ خود می‌افزود. این بازی‌ها به‌ویژه نشان می‌دهد که گارگانتوا [گران‌گاله] چگونه و چقدر وقتِ خود را به بطالت می‌گذراند. در فهرستِ سالِ ۱۵۴۲، که کامل‌ترین فهرست است، ۳۵ بازیِ نخست، تا honneurs اثر [آبرو]، بازیِ ورق اند؛ سپس، از eschetz اشتس [شترنگ]، تا primus secundus پومپوس سکنْدوس [دوئی نَدوئی]، بازی‌هایِ رویِ میز و صفحه، و سپس بازی‌هایِ مهارت و دیگر بازی‌ها هستند. من چند بازی با نام‌هایِ محلی را به گیلکی ترجمه کرده ام، و در یادداشت‌هایِ مربوط به همان بازی‌ها برابرِ فارسی را همراه با توضیح آورده ام. در ترجمه‌ی این فهرست ابتدا نامِ بازی را به فارسی آوانویسی کرده ام، سپس ترجمه یا برابری به زبانِ فارسی یا عینِ همان اسم را بین دو کروشه □ آورده ام، و سپس برایِ هر بازی توضیحی در پانویس نوشته ام. یادآوری می‌کنم که رابله‌شناسان خودِ سردرگم اند از انبوهی این بازی‌ها و ناشناخته بودنِ بسیاری از آنها. ناهمسانی‌هایِ چاپ‌ها در پانویس‌ها آورده شده است. نکته‌ی دیگر این که این بازی‌ها در دو چاپِ نخست برخلافِ E، ۱۵۴۲، فصلِ جداگانه‌ای تشکیل نمی‌دهند. برایِ شرح و توضیح این بازی‌ها، افزوده بر شرح‌ها و توضیح‌هایِ رابله‌شناس‌هایِ فرانسوی در چاپ‌هایِ گوناگونِ گُل گَنُتُو یا در مجموعه‌هایِ آثارِ رابله، سود بسیار برده ام از Michel Pschiri, « Les jeux de Gargantua », in *Revue des Etudes Rabelaisiennes* (publication trimestrielle, Honoré ۱۹۰۸ consacrée à Rabelais et à son temps), Tome VI, Champion, Paris, ۱۹۰۸ = میشل پسیشاری، «بازی‌هایِ گارگانتوا»، در جَدِ

یوذهشی‌های رابله‌شناسی (فصل‌نامه، ویژه‌ی رابله و زمانه‌ی او)، جلد ۶، ۱۹۰۸، کتاب‌فروشی انجمن پژوهش‌های رابله‌شناسی، پاریس، ۱۹۰۸.

۲۹ - دستِ هم‌رنگ (flux، فلو [دستِ هم‌رنگ])، که هم نام بازی است و هم واژه‌ای که در بازی به کار برده می‌شد، یک بازی چهار نفره بود و به هر یک تعدادی ورق داده می‌شد، و اویی که بیش‌ترین دستِ هم‌رنگ را داشت، برنده می‌شد. این بازی، در اصل ایتالیایی، احتمالاً به سبب رواج بسیار آن در سده‌های ۱۵ و ۱۶ میلادی است که در صدر فهرست آمده است. گزارش‌هایی هست که از ممنوع بودن شدید این بازی از سوی کلیسا برای کشیش‌ها و راهب‌ها خبر می‌دهد. خود واژه‌ی flux در فرانسه‌ی میانه، افزوده بر نام این بازی، به معنی «اسهال»، «قاعدگی»، و در مجموع «جریان» است.

۳۰ - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) ناهمسانی : در چاپ A، ۱۵۳۴، در اینجا بازی cent (صد) آمده که رابله آن را در چاپ‌های بعدی به جای دیگری از فهرست برده. نک. به چند یادداشت پایین‌تر: «(صد) cent، سان [صد]».

۳۱ - از همه رنگ (prime، پَریم [از همه رنگ])، بازی بسیار رایج ورق در سده‌ی شانزدهم، در اصل ایتالیایی، با چهار بازی‌کن، و به هر کدام چهار ورق داده می‌شد که اگر به کسی از همه‌ی رنگ‌ها می‌رسید، می‌گفت پَریم، یا از همه رنگ، و برنده می‌شد. در نتیجه عکسِ فلو، یا دستِ هم‌رنگ، بود. گویا همین بازی است که بعدها با تعییرات بسیار تبدیل به «پوکر» می‌شود که خاستگاه این یک احتمالاً بازی‌های ایرانی «گنجفه» و «آسناس» است. prime در فرانسه‌ی میانه به معنی‌های «نخست»، «لطیف»، «نازک»، و به‌ویژه نام نخستین نیایش بامدادی مسیحی است.

۳۲ - چپو (vole، وُل [چپو])، در واقع یک بازی ورق نیست، بلکه واژه‌ای است که در گونه‌ای از بازی ورق هنگامی به کار می‌رفت که طرفی در یک حرکت دست برنده رو کرده از همه می‌برد و به اصطلاح «چپو» و «چاول» می‌کرد؛ آن وقت مثلاً می‌گفتند که او «چپو کرد». خود واژه در فرانسه‌ی میانه هم‌چنین به معنی «کف دست» است.

۳۳ - تاراج (pille، پی [تاراج])، بازی ورق، و واژه‌ای که در این بازی به کار می‌رفت، ولی از سده‌ی هفدهم در برخی از بازی‌های ورق، تنها به معنی اخیر استفاده شده است. بازی‌کن

می‌توانست در صورت داشتن «تک‌خال» یا «آس» همه‌ی ورق‌های هم‌رنگ آن را بردارد یا به اصطلاح «تاراج» کند. این واژه در فرانسه‌ی میانه هم‌چنین به معنی «غنیمت جنگی» است. ۳۴ - پیروزی) *triumphe*، تری‌یُف [پیروزی]، هم بازی با ورق است، هم واژه‌ای از بازی. مقصود از اسم آن، پیروزی، «برگ برنده» است. گفته می‌شود که مثل بازی دیگری به اسم «اکارته» *écarté* بوده است با سی‌ودو کارت که در آن هر بازی‌کن می‌توانست برگ ناخواسته را پس دهد و از دسته‌ی اصلی ورق‌ها برگ دیگری بکشد تا ورق‌ها را به نحوی جور کند.

۳۵ - کلنگ‌زن) *Picardie*، پیکاردی [کلنگ‌زن]، بازی ناشناخته، که چون در میان ۳۵ بازی نخست است (تک. به چند یادداشت بالاتر، «به بازی می‌پردازم»)، قاعدتاً باید نوعی بازی با ورق بوده باشد. پیکاردی *Picardie* پیش از هر چیز نام منطقه‌ای جغرافیایی و فرهنگی در شمال فرانسه است، و خود واژه به معنی «کلنگ‌زن» است که در واقع نامی بود که پارسی‌ها در سده‌ی یازدهم میلادی به روستایی‌های کشاورز شمال می‌دادند در برابر روستایی‌های منطقه‌های جنگلی نزدیک‌تر به پاریس که بیش‌ترشان هیزم‌شکن بودند. این نام توسعاً به همه‌ی آن منطقه داده شد. توماس اُرکُرت *Thomas Urquhart* (۱۶۶۰ - ۱۶۱۱)، نخستین مترجم انگلیسی گلا گُتوآ نام این بازی را ترجمه کرده است *At the prick and spare not* (زخم بزن رحم نکن). ژاکب لُدوشا *Jacob Le Duchat*، رابله‌شناس سده‌ی هفدهم، به ترجمه‌ی او اشاره می‌کند ولی از منطقه‌ی شمال فرانسه سخنی نمی‌گوید. او این اسم را بنا بر ترجمه‌ی اُرکُرت مرکب از دو واژه‌ی *pic* / *pique* [پیک] به معنی‌های «کلنگ»، «پیک» (یکی از چهار نقش ورق بازی)، «نیزه»، و *hardi* [آردی] به معنی «سخت»، «تیز» می‌داند، و یاد می‌کند از بازی‌ای که کودکان می‌کرده اند مثل «خرسواری»، که بچه‌ای روی کول بچه‌ی دیگر سوار شده با پا به او سیخونک می‌زند تا تندرست برود. مایکل سکرچ، رابله‌شناس و از مترجم‌های انگلیسی رابله، نام بازی را به نظر در رابطه با منطقه‌ی یادشده ترجمه کرده است: *Picardy spades* (ورق‌های پیک/بیل‌های پیکاردی)؛ *Picardy* املا‌ی انگلیسی منطقه‌ی *Picardie* است.

۳۶ - صد) *cent*، سان [صد]، همان بازی پیکه *piquet* یا شبیه آن است که ابتدا با ۳۶ ورق بازی می‌شد، و از سده‌ی هفدهم با ۳۲ ورق، و با سه یا چهار بازی‌کن که باید بیش‌ترین

شمار ورق‌هایِ هم‌رنگ را جمع کند. آس ۱۱ امتیاز، تصویرها ۱۰ امتیاز، و ورق‌هایِ دیگر به اندازه‌ی عددِ خود امتیاز دارند. هر بازی‌کن ورقی می‌کشد، و اویی که پایین‌ترین امتیاز را دارد، ورق‌ها را تقسیم می‌کند. مارگریت دُ ناوار Marguerite de Navarre (۱۵۴۹ - ۱۴۹۲)، خواهر فرهیخته‌ی شاه فرانسوآی یکم و نویسنده‌ی هم‌روزگار رابله، در مجموعه‌ی داستان‌هایِ خود، هپتامِرون *Heptaméron* (به یونانی، مرکب از ἑπτά به معنی «هفت»، و ἡμέρα به معنی «روز») یا هفت روز می‌نویسد: «پس از شام، (همسر یک اشراف‌زاده) از او (اشراف‌زاده‌ای که به همسرش خیانت می‌کند) پرسید که چطور وقت بگذرانند. به او جواب داد پیشنهادِ بهتری از بازیِ صد ندارد.» (*L'Heptaméron, contes de La Reine de Navarre, Paris Garnier Frères, ۱۸۶۶, piquet* sixième jour, Nouvelle LIX, p. ۳۹۰)، نامِ دیگرِ این بازیِ ورق پیکه

است که با صد امتیاز بازی می‌شود و هنوز هم رایج است.

۳۷ - خارکمی *espinay* اینبه [خارکمی]، بازیِ ناشناخته‌ای که اسمِ آن می‌تواند مشتق از *espiner* باشد در فرانسه‌ی میانه به معنی «خار کردن». مایکل سکرپیچ به انگلیسی ترجمه کرده است *spinets* خاراها.

۳۸ - ناهمسازیِ هلی چلپاها) افزودگی سال ۱۵۴۲ : به مالهرز [زنِ نگون‌بخت] ۱، به فوری [چاخان] ۲، به پَس دیس [دَآور] ۳،

۱. *malheureuse*، مالهرز [نگون‌بخت (مؤنث)]، بازی

با ورق که در آن می‌توان یکی از ورق‌ها را عوض کرد. این

بازیِ فرقی با بازی‌هایِ «مِکتان» [ناخشنود]، «مالهر»

[نگون‌بخت (مذکر)]، و «کُکو» [کوکو]، ندارد که به جای

خود توضیح داده شده اند.

۲. *fourby*، فوری [چاخان]، بازیِ ناشناخته‌ی ورق. اسم

آن به معنی «نیزنگ‌باز» و «چاخان» است.

۳. *passex*، پَس دیس [دَآور]، که در چاپ ۱۵۳۵

نیست، بازیِ ناشناخته‌ی ورق است. با ورق بودنِ بازیِ تنها

به این سبب گمان می‌رود که در گروه بازی‌هایِ با ورق آمده

است. گفته می‌شود که شاید هم بازیِ با سه تاس بوده که به

هر بار ریختن باید ۱۰ می‌آوردند تا برنده شوند. اگر هر سه تاس عددی مشابه را نشان می‌داد، «رافل» [چپاول] نامیده می‌شد که خود نام بازی دیگری نیز هست.

۳۹ - سی و یک (trente et un)، ترانت اَن [سی و یک]، بازی ورق که در آن باید ۳۱ امتیاز آورد، و اویی که از این حد تجاوز کند، می‌بازد.

۴۰ - جفت و پیایی (pair et sequence)، پراسیکانس [جفت و پیایی]، چندان روشن نیست. راندل گُنگراو Randle Cotgrave (مرگ ۱۶۳۴) در فُهدِکِ فُرنسِه به انگلیسی خود این بازی را برابر با بازی ورقِ Post and Pair نوشته که در سده‌های ۱۶ و ۱۷ در انگلستان رایج بود (برای توضیح Post and Pair نک. به ویکی‌پدیای انگلیسی). هم‌چنین بازی «پیایی» sequence را احتمالاً شبیه آن دانسته‌اند که پایین‌تر می‌آید. گاهی نیز گفته می‌شود که نام ترکیبی از کارت‌ها است تا نام یک بازی ورق. احتمالاً ترکیب دو کارت، «پر» [جفت]، نامیده می‌شده، و اگر تعداد کارت‌ها بیش‌تر بوده «سِکانس» [پیایی]، خوانده می‌شده است.

۴۱ - سی صد (troys cents)، تروآ سان [سی صد]، بازی با ورق. نام آن به معنی تعداد امتیاز لازم برای برنده شدن است. رابله سی صد و سه troys cens troys هم آورده است در کتاب چهارم، فصل ۱۴: Le seigneur Basché iouoit aux troys cents troys avecques sa femme. خواجه باشه با زنش سی صد و سه می‌زد.

۴۲ - نِگون‌بخت (malheureux (مذکّر)، مالهَرُ [نِگون‌بخت (مذکّر)]، این بازی با دو نام مذکّر و مؤنث آمده و گفته می‌شود که در واقع یکی‌ست. با نام‌های دیگر آن «مِکُتَنان» [ناخشنود]، مالهَرُز [نِگون‌بخت (مؤنث)] که پیش‌تر آمده، و «کُکو» [کوکو]، فرقی ندارد که به جای خود «توضیح» داده شده‌اند.

۴۳ - تاوان (condemnade)، کُدامناد [تاوان]، بازی ورق، در اصل ایتالیایی. بازی‌کننی که نه ورق می‌دهد و نه آن را بُر می‌زند، نام ورقی را می‌برد، و آن ورق به هر کس که برسد، او برنده است؛ و تا آن زمان ورق می‌دهند که ورق نام‌برده کشیده شود. هم‌چنین گفته می‌شود که بازی ورقی است با سه بازی‌کن، شبیه اِکارتِه écarté که امروزه رایج است و با ۳۲ ورق، و معمولاً دو نفره، بازی می‌کنند. در هر دُور، بازی‌کن‌ها می‌توانند ورق‌های خود را

پس از تقسیم و پیش از شروع بازی، کامل یا جزئی، عوض کند (که به همین کار می‌گویند اِکارته، یعنی کنار زدن، پس زدن).

۴۴ - اگر گفتی چه ورقی) carte virade (در متن B)، کارت ویراد [اگر گفتی چه ورقی]، از نسخه‌ی E به بعد charte virade، بازی ورق که چیزی از آن دانسته نیست. گفته می‌شود که مقصود حدث زدنِ ورقی است که زیرِ ورقِ دیگری باشد. virade در فرانسه‌ی میانه، از فعل virer به معنی «پیچیدن» و «چرخیدن» است. مایکل سکرپیچ به انگلیسی ترجمه کرده است guess-the-card، جلس بزَن چه ورقی.

۴۵ - ناخشنود) moucontent (در متن)، موکُتَن [ناخشنود]، مِکُتَن maucontent (در نسخه‌ی E)، مالکُتَن malcontent؛ و مِکُتَن mécontent در فرانسه‌ی مدرن، بازی ورق بود. اگر بازی‌کن از کارتِ خود «ناخشنود» بود، می‌توانست آن را با مالِ بغل‌دستیِ خود عوض کند به شرطِ آن‌که او «شاه» نداشته باشد. گفته می‌شود که مانند بازی‌هایِ مالهرُز malheureuse و مالهرُ malheureux است.

۴۶* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی در چاپ سال ۱۵۴۲: به لانسکُنه [پیاده‌ی مزدور]، ۱۰،

۱. lansquenet، لانسکُنه [پیاده‌ی مزدور]، بازی ورق. خودِ واژه، از ریشه‌ی آلمانی، به معنی «سربازِ کشور»، مرکب است از Land (سرزمین) و Knecht (سرباز، خادم)، نام سربازهایِ پیاده‌ی آلمانی که در سده‌هایِ پانزده و شانزده در طولِ جگ‌هایِ مذهبی همچون مزدور در خدمتِ فرانسه بودند، و این بازی را آنها واردِ فرانسه کردند که تا ۱۸۷۰ بسیار رایج بود و پس از آن به شکل‌هایِ ساده‌تری باز وجود داشت. این بازی با ۵۲ ورق، و ۴ تا ۱۲ بازی‌کن انجام می‌شد. بازی‌کن‌هایِ اصلی «بُرزن» نامیده می‌شدند و فقط اینها می‌توانستند وزق بدهند. بازی‌کن‌هایِ دیگری که موقتاً به بازی می‌پیوستند، کارابِن carabin (تفنگ‌دار) نام داشتند. از میان بُرزن‌ها، اوپی که به حکمِ قرعه برایِ دادنِ ورق برگزیده

می‌شد، «بانک‌دار» نامیده می‌شد. او ورق‌ها را بُر زده از سمت راست خود ورقی از رو به هر یک از بُرزن‌های دیگر می‌داد، و پس از یک دُورِ کامل، از جهتِ دیگر این کار را تکرار می‌کرد. این ورق‌ها «راست» نام داشت و پس از آن هر بُرزن مبلغ شرط‌بندیِ خود را که از پیش مشخص شده، رویِ ورقِ سمتِ راستِ خود می‌گذاشت. قواعدِ بازی را نمی‌آوردیم چون بسیار طولانی‌ست. شرح کامل‌ش به زبانِ فرانسه در *Dictionnaire des jeux* ریاضی

mathématiques در دست‌رس است، و نیز به نشانی

<https://salondesjeux.fr/lansquenet.htm> اینترنتی

۴۷ - *cocu* (کُکو)، کُکو [کُکو]، به‌ویژه با املایِ *coucou* کوکو، بازیِ ورق است، و گفته می‌شود که مانندِ بازی‌هایِ مالِهرُز *malheureuse* و مالِهرُز *malheureux* و مُکُتَن *moucontent* است: اگر بازی‌کن از کارتِ خود ناخشنود باشد، می‌تواند آن را با مالِ بغل‌دستیِ خود عوض کند به شرطِ آن‌که او «شاه» نداشته باشد، و در این صورت می‌گوید «کوکو». «کُکو» در زبانِ فرانسه افزون‌بر کوکو یا فاخته به مردی گفته می‌شود که همسرِ او با مردِ دیگر رابطه دارد (دِیوِت)، چون ماده‌ی فاخته در لانه‌هایِ پرنده‌هایِ دیگر تخم می‌گذارد. رابه است که به جایِ *coucou* (نامِ بازی) می‌نویسد *cocu* (دِیوِت).

۴۸ - *qui a si parle* (گوید آر دارد)، کی اُ سی پآرل [گوید آر دارد]، بازیِ ورق؛ هر بازی‌کن باید آن‌چه را در دست دارد، اعلام کند، هم‌چنین گفته می‌شود که نامِ دیگری است برایِ بازیِ ورقِ «مُکُتَن» [ناخشنود]، که در آن بازی‌کن اگر از کارتِ خود ناخشنود باشد، می‌تواند آن را با مالِ بغل‌دستیِ خود عوض کند به شرطِ آن‌که او «شاه» نداشته باشد. حُی گفته می‌شود که نامِ بازی نیست، بلکه اصطلاحی است که در بازی استفاده می‌شود. همچنین اجمال داده می‌شود که رابه خود این اسم را ساخته باشد.

۴۹ - *bigire*، هیچ، بازیِ کُن، پِر، *pille, nade, iocque, fore*، پیل/ناد/ژُک/فُر [بگیر، هیچ، بازیِ کُن، پِر]، چدان شناخته نیست. ژاکب لُ دوشا *Jacob Le Duchat* می‌نویسد که همان بازیِ تَتَن *toton* است که در واقع بازی با تاس است، و توضیح می‌دهد

که **pille** از ایتالیایی **pigliar** به معنی «گرفتن» است، و **nade** از اسپانیایی به معنی «هیچ»، **iocque** (در متن) هم از ایتالیایی **giuoco** به معنی «بازی کن»، و **fore** از ایتالیایی **foura** به معنی **totum** یعنی که بازی کن برنده همه چیز شده، پس «بِر» یا «بردی»، و بازی تمام شده است. هم چنین گفته می شود که شیه قماری بوده با نام معروفتر **toton** به معنی «فرفره»، و با فرفره تاس گونه ای بازی می شود که هر پهلوی آن با حرفی برای «بگیر»، «بده»، «هیچ» و «همه» علامت گذاری شده است. هم چنین شاید مانند بازی نُن **nain jaune** به معنی کوتوله ی زرد باشد که بازی با ورق بوده با استفاده کردن از ۵۲ ورق و یک سینی تقسیم شده به پنج خانه. این هم گفته می شود که شاید شیه بازی «کوکو» بوده.

۵۰ - **عروسی** **mariage**، ماریاژ [عروسی]، بازی با ورق. باید دو ورق شاه و بی بی مهرنگ را با هم داشت تا برنده شد. این بازی با همین نام برای نخستین بار در همین جای گزاشته در زبان فرانسه به کار رفته است و هنوز هم بازی می شود.

۵۱ - **دارم** **gay** (در متن، تلفظ: گی)، ژِی [دارم]، بازی ورق. گویا اسم این بازی در اصل **Géy** [ژِی] است و رابله آن را با تغییر یک حرف به کار برده است، و در همه ی نسخه ها یکسان است. این واژه در واقع همان جمله ی **j'ay** یا در فرانسه ی مدرن **j'ai** است به معنی «دارم»، چون که بازی کن وقتی که دو کارت مشابه دارد، می گوید «دارم».

۵۲ - **رای** **opinion**، اِیْنِیون [رای]، بازی ناشناخته. راندل گُگْراو **Randle Cotgrave** (مرگ ۱۶۳۴) در **فرهنگ فرانسه به انگلیسی** خود در باره ی این بازی می نویسد که همان بازی انگلیسی **purposes** (مقصودها، منظورها) است. در این صورت باید شیه بازی **propos** پْرُپو [گفته] باشد که پایین تر خواهد آمد. **opinion** در فرانسه ی میانه به معنی «مفهوم»، «تصمیم»، «رای»، و در فرانسه ی امروز به معنی «عقیده» است.

۵۳ - آن که این کُند آن کُند **qui faict l'un faict l'autre**، کی فِه لُن فِه لُتر [آن که این کُند آن کُند]، بازی ناشناخته است و احتمال می دهند که مانند بازی شناخته شده ی معمول در کازینوها باشد به نام باکارا **baccara** که در آن هر کس به نوبت ورق می دهد و بانک دار است.

۵۴ - پیایی) sequence، سِکانس [پیایی]، گویا واژه‌ای بود که در جد بازی ورق به کار می‌رفته، یا نامِ چند بازی ورق، یا نامِ کارت‌هایی، دستِ کم سه، به یک رنگ. آن را بسیار شبیه «فلو» [دستِ هم‌رنگ] دانسته اند.

۵۵ - زبونک) luettes، لوئت [زبونک]، خودِ واژه‌ی *luette*، از ریشه‌ی لاتین *uvitta* به معنی دانه‌ی انگور، به معنی «زبانِ کوچک» یا «ملاز» است که صورتِ جمع آن در متن آمده است. گویا دو نوع از این بازی وجود داشته. لُ دوشا زیر همین بازی می‌نویسد که شبیه *fossette* است (پایین‌تر می‌آید) که بچه‌ها در جد شهرستانِ فرانسه این بازی را می‌کنند. برخی‌ها می‌نویسند که شبیه بازیِ پاتای *bataille* است که دو نفره بازی می‌شد. بازیِ کودکانش این بوده که باید می‌توانستند سنگ یا سکه‌ای را از فاصله‌ای معین به درونِ چاله‌ای که در زمین کنده می‌شده بیندازند، مشابه یکی از بازی‌های گیلان که ما «لب‌گود» می‌گفتیم (اگر درست به یادَم مانده باشد). هم‌چنین گفته می‌شود که بازیِ چهارنفره با ورق بوده که امروزه آن را «آلوئت» *aluette* می‌نامند. *luette* را «زبونک» ترجمه کرده ام، و «لب‌گود» را برای فوسِت *foussete* به کار برده ام.

۵۶ - تارو) *tarau*، تارو [تارو]، همان ورق‌های معروفِ «تارو» *tarot* است که بیش‌تر برای «پیش‌گویی» استفاده می‌شود و از اختراع‌های ایتالیایی‌ها در سده‌ی پانزدهم است، و در زمانِ نوشته شدنِ گُلِ گشتوآهنوز در فرانسه وجود نداشت. رابله نخستین کسی است که این واژه را در زبانِ فرانسه به کار می‌برد، و در کتابِ پنجم، فصلِ ۲۲، نیز آن را به کار برده است.

۵۷ - هالویی که بُردِ بازَد) *coquinbert qui gagne perd*، کُکبِر کی گائِن پِر [هالویی که بُردِ بازَد]، احتمالاً بازیِ خاصی نیست، بلکه شیوه‌ای است برای بازیِ «اویی که بازَد بُرد»، و اینجا گویا برعکس است. *coquinbert* یا *coquebert* یعنی «هالو» و «ابهله».

۵۸ - جُفت و کَلک) *beliné*، بِلِنِه [جُفت و کَلک]، بازیِ ناشناخته‌ی ورق که احتمالاً شبیهِ «نگون‌بخت» است. این واژه *bêler* است به معنی بَیع کردن، و در فرانسه‌ی میانه هم‌چون اسم و صفت به معنی «گوسفندسان» است و فعلِ آن *béliner* به معنی «سرشاخ

شدن»، «گله کردن»، «دروغ گفتن»، «به همسر خیانت کردن»، و «جفت‌گیری کردن (به‌ویژه در مورد گوسفندسانان)» است.

۵۹ - شکنجه (torment، تُرمان [شکنجه]، ناشناخته. شاید همان tourment تورمان، به معنی رنج و عذاب و شکنجه.

۶۰ - خُرخُرخ (ronfle، رُنفل [خُرخُرخ]، نوعی بازی ورق که چیزی از آن دانسته نیست مگر معنی نام آن، و گفته می‌شود که شاید شبیه بازی پیکه piquet بوده است.

۶۱ - گُلِیک (glück، گُلِیک [بخت]، از glück آلمانی به معنی شادی و بخت، نوعی بازی ورق، و شبیه پوکر امروزی.

۶۲ - سرفرازی‌ها (honneurs، اَنُر [سرفرازی‌ها]، گفته می‌شود که نام بازی نیست، بلکه احتمالاً واژه‌ای است که در بازی به کار می‌رفت.

۶۳ - چند انگشت (mourre، مور [چند انگشت]، بازی‌ای در اصل ایتالیایی که در آن بازی‌کنی دست‌ش را با چند انگشت باز بالا می‌گیرد، و بازی‌کن دیگر باید بی‌درنگ تعداد انگشت‌های باز را، یا جفت و طاق بودن آن را، تشخیص داده بگوید. این بازی در اینجا بین بازی‌های ورق و بازی‌های روی صفحه‌ای یا تخته‌ای آمده است.

۶۴ - شترنگ (eschetz، اِشه [شترنگ]، بازی معروف شطرنج که از سده‌ی یازدهم در فرانسه شناخته است و در فرانسه‌ی مدرن «اَشیک» Échecs نام دارد.

۶۵ - روباه (renard، رُنار [روباه]، بازی‌ای با مهره و صفحه. مهره‌ای به نام «روباه» باید به دوازده مهره یا «مرغ» حمله کرده آنها را بگیرد. هم‌چنین با نام‌های «مرغ و روباه» یا «گرگ و گوسفند».

۶۶ - چلیپا (marrelles، مارِل [چلیپا]، یا marelles دو نوع بازی به این اسم هست: یکی که برابر رایج آن در فارسی بازی «اَکِرِ دوکِرِ» کودکان است؛ و دیگری با مهره، و روی صفحه‌ای تقسیم‌شده با دو ضرب‌در یا صلیب و چلیپا.

۶۷ - گاوها (vasches، واَش [گاوها]، نام دیگر بازی ورق لوت lulette که در بالا توضیح داده شد.

۶۸ - سفید (blanche، بلاتش [سفید]، دو نظر در باره‌ی «بلاتش» وجود دارد. یکی این‌که آن را با «بلانک» (blancque، نک. به پایین‌تر در همین فهرست) یکی می‌داند؛ و دیگری

که آن را مستقل دانسته، و «بلانش» را در واقع یک کارت کاملاً سفید در برخی از بازی‌های ورق توصیف می‌کند.

۶۹ - **بخت** (chance، شانس [بخت]، نوعی تاس‌بازی با دو یا سه تاس.

۷۰ - **سه تاس** (troys dez، تروآد [سه تاس]، نوعی تاس‌بازی با سه تاس.

۷۱ - **تخته‌ها** (tables، تَبَل [تخته‌ها]، نام عام برای مهره‌بازی و بازی‌هایی که روی یک «صفحه» یا «میز» انجام می‌گیرند. اینجا مقصود از «تخته» همان صفحه‌ی بازی تخته نرد است. هم‌چنین گفته می‌شود که نام برخی از مهره‌های بازی بوده است از چوب و عاج و جر آن، و به همه‌ی بازی‌هایی گفته می‌شده است که با این‌گونه مهره‌ها انجام می‌شده است. در ضمن رابله در این فهرست tables rabatues تَبَل رَبَتَو [تخته‌های خوابانده]، و toutes tables توت تَبَل [همه‌ی تخته‌ها] نیز آورده است.

۷۲ - **نیکنوک** (nicnocque، نیکنک [نیکنک]، املا‌ی دیگر آن niquenoque : نوعی بازی تاس.

۷۳ - **تخته** (lourche، لورُش [تخته]، نوع دیگری از بازی تاس، و شبیه tricotrac «تخته نرد». خود واژه در فرانسه‌ی میانه به معنی «گرفتار» است.

۷۴ - **نرد** (renette، رُنِت [نرد]، برخی آن را نوعی «مهره‌بازی»، و برخی دیگر شبیه tricotrac «تخته نرد» نوشته اند.

۷۵ - **نرد** (barignin، بَرِی‌نِیَن [نرد]، گفته می‌شود که نوعی بازی «تخته نرد» است شبیه بازی ایتالیایی sbaraglino.

۷۶ - **تخته نرد** (trictrac، تریک‌تراک [تخته نرد]، بازی معروف تخته شبیه backgammon، با دو تاس و پانزده مهره، که در فرانسه بسیار رایج بوده است.

۷۷ - **همه‌ی تخته‌ها** (toutes tables، توت تَبَل [همه‌ی تخته‌ها]، نوعی بازی «تخته نرد» با چش‌ مهره‌ها به شیوه‌ای ویژه بر تخته.

۷۸ - **تخته‌های خوابانده** (tables rabatues، تَبَل رَبَتَو [تخته‌های خوابانده]، باز نوعی تخته نرد است که dames rabatues یعنی «مهره‌های خوابانده» نیز نامیده می‌شود.

۷۹ - **هَداتو** (reniguebieu، رُنِی‌یِو [هَداتو]، خداتو، بازی ناشناخته، یا که اصلاً بازی نیست، بلکه ناسازی بوده که در دوره‌ی رابله به هنگام بازی بر زبان آورده می‌شده، و عبارت

آن در اصل چنین بوده: Je regnye bieu (ژ رُنْی بیو، به فرانسه‌ی میانه)، je renie dieu (ژ رُنْی دیو، به فرانسه‌ی مدرن). bieu «بیو» تغییر یافته‌ی dieu «دیو»، خدا. سرراست یعنی «خدا را منکر ام».

۸۰ - زوری (forcé، فرسه [زوری])، نام بازی نیست. احتمالاً می‌تواند اجبارِ زدن یک مهره‌ی رقیب باشد که در غیر این صورت به از دست دادنِ مهره‌ای از خود می‌انجامید.

۸۱ - مهره‌بازی (dames، دام [مهره‌بازی])، نوعی بازی با مهره‌های سگم‌مانند بر روی صفحه‌ای شطرنجی. هر بازی‌کن دوازده مهره به رنگ سیاه یا سفید دارد. هدف رساندن مهره‌ها تا آخرین خانه‌ی تخته است.

۸۲ - بابو (babou، بابو [بابو])، بازی روی صفحه یا تخته که دانسته نیست آیا مخصوص بچه‌ها بوده یا نوعی تاس بازی. رابله در کتاب چهارم، فصل ۵۶، باز آن را آورده است.

۸۳ - یکم دویم (primus secundus، پریموس سگندوس [یکم دویم])، به لاتین در متن، یک بازی ناشناخته است هرچند که در دانش‌گزینی، فصل ۱۸ نیز آمده است. شاید شبیه بازی un, deux, trois «یک، دو، سه» که در پایان همین فصل ۲۰ آمده است.

۸۴ - پایِ چاقو (pied du cousteau، پیه دُ کوَوتو [پایِ چاقو])، بازی قدیمی پرتاب چیزی مثل سگه و گلوله تا پای چاقویی که جایی در زمین یا روی میز می‌کاشتند.

۸۵ - کلیدها (clefz، کلِه [کلیدها])، گویا بازی‌ای مثل «پیه دُ کوَوتو» [پایِ چاقو] که به جای سگه از یک کلید استفاده می‌شد، یا این‌که روی میزی یک کلید پرت می‌کردند که باید هر چه بیشتر به لبه‌ی میز نزدیک می‌شد بی‌آن‌که بیفتند.

۸۶ - درست میانِ خِشتی (franc du carreau، فران دو کارو [درست میانِ خِشتی])، بازی‌ای که در آن می‌کوشند سگه‌ای یا چیزی را تا حد امکان به مرکز یک خِشتی، مثل کاشی یا چیزی شبیه آن، پرت کنند و سگه‌ی هر کس که به مرکز نزدیک‌تر بوده برنده می‌شود.

۸۷ - جفت یا نه (pair ou non، پِر او نو [جفت یا نه])، بازی حدس زدن جفت و تک بودن مهره‌ها، سگه‌ها، یا دانه‌هایی که در مشت پنهان می‌کردند، «جُفت یا طاق».

۸۸ - شیر یا خط (croix ou pille، کروآ او پیل [شیر یا خط])، سرراست «صلیب یا خط». امروزه گفته می‌شود «پیل او فُس» pile ou face خط یا چهره. pile خط یا عدد

مشخص‌کننده‌ی ارزشِ سکه، و face چهره‌ی شاه یا شخصیتی دیگر، حک شده بر روی دیگرِ سکه یا مدال. بازی آن احتمالاً در همه‌ی سرزمین‌ها وجود دارد.

۸۹* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی در چاپ سال ۱۵۴۲ : به مارتر [قاب‌بازی]، ۱۰،

۱. martres، به مارتر [مارتر]، نام استخوان‌های قاب بازی

در نرماندی. نیز گفته می‌شود که نام خود قاب‌بازی است.

۹۰ - قاب (pingres، پینگر [قاب]، این واژه که در زبان فرانسه «خسیس» معنی می‌دهد،

در فرانسه‌ی میانه نام استخوان‌های قاب‌بازی در آنژو Anjou واقع در غرب فرانسه بوده. نام

این بازی در پاریس jeu des osselets یعنی «قاب‌بازی» بود.

۹۱ - گوی (bille، بی [گوی]، بیلارد زمینی billard de terre؛ گوی‌ها را با

چوب‌دستی به شکلِ کُنگ بر زمینی صاف و محدود می‌غلطاند تا به هدف نزدیک کنند. این

بازی امروزه «کروکه» croquet نامیده می‌شود.

۹۲* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی: از چارُق‌دوز (savatier، ساواتیه، تا خودِ دره‌ها)

combes، کُمب، تنها در چاپ‌های ۱۵۳۵ و پس از آن هست و در چاپ نخست، ۱۵۳۴،

نیست؛ یعنی در سال ۱۵۳۵ رابله در اینجا ۴۵ بازی افزوده است.

۹۳ - چارُق‌دوز (savatier، ساواتیه [چارُق‌دوز]، چندین بجه دایره‌وار می‌نشینند و یکی در

میان میدان باید لنگه‌کفشی را پیدا کند که آنها از زیر زانوی خود به هم رد می‌کنند. نوع

دیگرِ آن این است که بجه‌ها ایستاده لنگه کفش را برای هم پرت می‌کنند و آن میانی باید آن

را بگیرد. در فرانسه‌ی میانه savate به معنی «چارُق» (نوع نامرغوبی از کفش)، و

savatier به معنی «چارُق‌دوز» است.

۹۴ - کوف (hybou، ایبو [کوف]، چیزی از این بازی دانسته نیست. گویا مانند «شوش»

[جغد] (جد سطر پایین‌تر)، تقلید صدای این پرندۀ بوده است.

۹۵ - خرگوش فریفته (dorelot du lièvre، دُرل دُلی پور [خرگوش فریفته]، سراسر است

«مرغول خرگوش». dorelot یا dorlot به معنی «موی مرغول» است. بازی‌ای که

قاعده‌ی آن ناشناخته است. پژوهشگران بر اساس ترجمه‌ی انگلیسی اورکارت می‌نویسند که

«تقلید از شکار خرگوش فریب‌خورده و در دام افتاده» است. در کتاب پنجم نام خوراکی

تخیلی است.

۹۶ - رَجَ tirelitantaine، تیرلیتانتین [رَجَ]، واژه‌ی مرکبی، احتمالاً محلی، که آن را دگرگشتی از *tire-le un tantinet* می‌داند به معنی «کمی بکُشش». اما میری اوشن، رابله‌شناس، در توضیح *tirelitantaine* نوشته است که همان بازی *la queue leu* است. در این صورت مقصود بازی کودکان است که پشتِ همدیگر صف می‌کشند و هریک دست در کمرِ جلوییِ خود می‌اندازد، یا دست بر شانه‌ی او می‌گذارد، و نفرِ اوّل صف چوپان شمرده می‌شود و نفرِ آخر برّه. یکی از بچه‌ها گُرگ می‌شود و به کتاری می‌ماند، و در حالی که که بچه‌ها به تقلید از چوپان ترانه‌ای می‌خوانند، گُرگ هم به آنها پاسخ می‌گوید.

۹۷ - *cochonnet va devant* - **خوکچه پیش می‌رود**، کُشنِ وا دوان [خوکچه پیش می‌رود]، نوعی بازی با گویِ یا سنگ در حالِ راه رفتن. گویِ یا سنگ را هر بار به سویِ هدفی پرت می‌کردند که باید به آن می‌خورد. به آن گویِ و سنگ می‌گفتند «خوکچه».

۹۸ - *pies* (پی)، پی [زاغ‌ها]، بازی ناشناخته.

۹۹ - *corne* (شاخ)، کُرَن [شاخ]، بازی ناشناخته.

۱۰۰ - *bœuf violé* (گاوِ ویولونی)، بُف ویوله [گاوِ ویولونی]، در روزهای مذهبی فطر که هفت روز طول می‌کشید، پیش از دوره‌ی نیایش و روزه، کارنوال راه می‌افتاد و در آن میان قصاب‌ها نیز گاوی را با نوایِ نوعی ویولون، که ویوله نام دارد، از کوچه و خیابان عبور می‌دادند. بچه‌ها بر اساس همین رسم یک نفر از خود را به شکلِ گاو در می‌آوردند، و سپس وانمود می‌کردند که او را قربانی می‌کنند.

۱۰۱ - *cheveche* (جُغد)، شُوش [جُغد]، *chevêche* (املاّیِ مدرن)، بازیِ آن ناشناخته است؛ گویا تقلیدِ صدایِ این پرنده بوده، احتمالاً مانندِ کوف، *hybou*، ایبو، که پیش‌تر آمده است.

۱۰۲ - *ppous* (پپوس)، *ppous* (پپوس)، حذف: *ppous*، پپوس [پپوس]، این بازی، در اینجا، متن، تنها در چاپ ۱۵۳۵، هست.

۱۰۳ - *ppous* (پپوس)، پپوس [پپوس]، احتمالاً همان *propous* [پچپچه] که شاید اشتباه چاپی هم بوده و در ۱۵۴۲ حذف شد. نک. به پچپچه، *propous*، پُرپو [پچپچه].

۱۰۴ - *je te pince sans rire*، ژو تو پَنس سان ریر [می‌خندانم‌ت تو نخند]، سرراست: نیشگون‌ت می‌گیرم بی‌خنده. یکی این که بازی‌کنی را می‌نشانند و تو نخند]

بازی‌کن دیگری با انگشت‌های آلوده به مرکب و ذغال جاهایی از صورت طرف مقابل را نیشگون می‌گیرد و می‌گوید «نیشگون‌ت می‌گیرم بی‌خده»؛ لگه‌های ذغال و مرکب ماسک‌گونه‌ای احتمالاً خده‌آور بر صورت می‌سازد. اویی که بخندد، می‌بازد و خود جای کسی را می‌گیرد که صورتش پرلکه شده است.

۱۰۵. قِلَقِلِکِیدن) picoter، پیکه [قِلَقِلِکِیدن]، بازی ناشناخته. به انگلیسی، توماس توماس اُرکُرت Thomas Urquhart (۱۶۶۰ - ۱۶۱۱) ترجمه کرده است At prickle me tickle me خارِش‌م ده قِلَقِلِک‌م ده، و مایکل سِکُریچ tickles قِلَقِلِک دهد.

۱۰۶. نعل‌برداری از خر) deferrer l'asne، دِفِرِه لان [نعل‌برداری از خر]، بازی ناشناخته. ترجمه‌ی سرراست است. در واقع اصطلاحی‌ست به معنی «پیاده رفتن».

۱۰۷. هِی هِی) iautru ای‌بوترو [هِی هِی]، از صوت‌هاست، لُی‌تو ترو laiaiu tru. شبان‌های منطقه‌ی شامپاین برای راه بردن گله به آغل بر زبان می‌آوردند.

۱۰۸. اَهَن اولاغ بوشو) bourry bourry zou، بوری بوری زو [اَهَن اولاغ بوشو]، در اصل به زبان لانگ‌دُک. اینجا به گیلکی به معنی «هین الاغ/احمق برو». بازی ناشناخته.

۱۰۹. می‌شینم) je m'assis، ژُ‌مسی [می‌شینم]، بازی ناشناخته.

۱۱۰. ریش‌زردو) barbe d'oribus، بَرَب دُریوس [ریش‌زردو]، بازی‌کنی وانمود می‌کرد که می‌خواهد برای بازی‌کن دیگر با ذغال و جوهر ریش و سیل بگذارد، ولی با چیزی کثیف مثل گُه و کثافت این کار را می‌کرد. در اصل اصطلاحی است به معنی تازه ریش و سیل در آوردن پسرهای نوجوان، و دانسته نیست که چگونه تبدیل شده است به بازی‌ای با «گُه». در سده‌های پانزده و شانزده داروهای بی‌خاصیتی می‌فروختند که مردم به آنها پودر دُریوس poudre d'oribus «گُرد بی‌خاصیت» می‌گفتند.

۱۱۱. چاموش) bousquine، بوسکین [چاموش]، بازی ناشناخته. خود واژه شاید به معنی «کفش از مُدافاده‌ی روستایی» باشد. دست کم معنی‌ای است که مترجم آلمانی رابله یوهان گاتلُوب ریگِس Johann Gottlob Regis (۱۸۵۴ - ۱۷۸۱) با این ترجمه Bundshuh, altmodischer Bauernschuh به آن داده است.

۱۱۲. سیخو بِکِش) tire la broche، تیر لا بُرش [سیخو بِکِش]، بازی ناشناخته.

۱۱۳ - بشکهِ ریدمونی) boutte foyre، بوت فوآر [بشکهِ ریدمونی]، بازی ناشناخته.
boute یا boutte بشکه است و foire یا foire بازارِ روز، اسهال. احتمالاً بازی‌ای
بوده شبیه ریش‌زردو. نک. به ریش‌زردو) barbe d'oribus، بارب دریوس.

۱۱۴ - رفیقِ کیسه‌تو بهم قرض بده) compere prestez moy vostre sac، کمپر
پرتِه موآ وُتر ساک [رفیقِ کیسه‌تو بهم قرض بده]، بازی ناشناخته.

۱۱۵ - دُنبلان) couille de belier، کوی دو بلیه [دُنبلان]، سراسرست، خایه‌ی قوچ.
بازی ناشناخته. احتمال می‌دهند که بازی کودکان، یا هم‌چین خدمت‌کارها و کارگزارها،
باشد با توپ، به سبب شباهتِ آن با خایه‌هایِ قوچ، یا به سبب استفاده از مثانه‌ی حیوان برای
ساختنِ توپ.

۱۱۶ - بندازش بیرون) boute hors، بوت اُر [بندازش بیرون]، نوعی بازی با توپ، مثل
پُلوت pelote که هم‌چین به پُلوتِ باسکی pelote basque مشهور است. خودِ واژه‌ی
pelote به معنی گوی و کلاف یا تویی است که با کلافِ پشم و چرم و جر آن ساخته
می‌شد. در بازی پُلوت توپ را با راکت به دیواری پرت می‌کنند که پس از برخورد با آن باید
در زمین بازی بیفتد. boute-hors در فرانسه‌ی میانه به معنی «اخراج» است. توماس
اُرکُرت Thomas Urquhart (۱۶۶۰ - ۱۶۱۱) به انگلیسی ترجمه کرده است
Thrust out the harlot، بندازش بیرون حمله رو.

۱۱۷ - انجیرایِ مارسی) figues de Marseille، فیگ دو مارسی [انجیرایِ مارسی]،
بازی ناشناخته. احتمال می‌دهند که بچه‌ها به هم انجیر پرت می‌کردند. مارسی شهر بزرگ
جوبِ فرانسه است و انجیرهایِ آن زبان‌زد بود.

۱۱۸ - مگس‌کُش) mousque، موسک [مگس‌کُش]، همان mouche در زبانِ
نُرمندی. گویا نوعی بازیِ تعقیب و گریز بود در آنجا، مانندِ بازیِ «مگس». نک. به مگس
mousche، موش [مگس]،

۱۱۹ - دزده رو بگیر) l'archer tru، آرشه ترو [دزده رو بگیر]، بازی ناشناخته‌ای که تنها
در همین‌جا از آن یاد شده است، اما ترو tru به‌تنهایی نوعی بازیِ ورق بوده که در متن‌هایِ
دیگر نیز آمده است؛ و گویا هر دو یکی باشند. با این‌همه احتمال هم می‌دهند که زدنِ توپ
بوده است با چوب‌دست. در فرانسه‌ی میانه archer به معنی hallegardier یعنی «سرباز

تبریزین‌دار»، و نیز «عشق» آمده است، و **tru** به معنی «باج» و «مالیات». ترجمه‌ی من از ترجمه‌ی انگلیسی مایکل سَکریچ است: **stop thief**.

۱۲۰* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** (افزودگی سال ۱۵۴۲: به اِکُرشه لُ رُنار [هَراشیدن] ۱، **escorcher le renard**، اِکُرشه لُ رُنار [هَراشیدن]، سرراست: پوستِ روباه را کندن. با این‌که رابه و دیگر نویسندگانِ هم‌روزگارِ او بارها این اصطلاح را به کار برده اند، و حتّی در همین گُلّ گُشتوآهم، معنایِ دقیقِ آن همچون بازی بر کسی روشن نیست (نک. به یادداشت‌های فصل ۱۰، «یادداشت‌های فصل ۱۰»، ناهمسانی‌های چاپ‌ها، افزودگی ۱۵۴۲، توضیحِ پانویس‌ها، «هر بامداد پوست از روباه برکندی» به معنای «استفراغ می‌کرد چنان‌که گویی پوست از لاشه‌ی گندیده‌ی روباه برمی‌کنده است»). شاید اصلاً بازی نباشد. این عبارت اصطلاحی است به معنی سیاه‌مست کردن و بالا آوردن.

۱۲۱ - **سورتمه** ramasse، راماس [سورتمه]، چیزی از این بازی دانسته نیست جز این‌که نامِ آن به معنی «سورتمه» است، و گمان برده می‌شود که کودکیِ کودکِ دیگر را بر سورتمه‌هایی ساخته از شاخه‌های درخت و جز آن می‌کشیده است، یا که بر شبی سرازیر می‌شده اند.

۱۲۲ - **سرشاخ بانو** **croc madame**، کرُک مادام [سرشاخ بانو]، **croc** اصطلاحی بود یا فتنی در کشتی در فضای باز، بر چمن شاید، چیزی شبیه «سرشاخ»، باز هم شاید. عکسش هم آمده است: **madame croc**.

۱۲۳ - **جُو فروختن** **vendre l'avoine**، وَاَنْدِرِ لاوَوَان [جُو فروختن]، دقیق‌تر «جُوِ دوسر فروختن». به نظر نمی‌آید که بازی باشد، چون معنای جنسی و هم‌آغوشی دارد. مثلاً در یک کمدی قدیمیِ فرانسوی، زنی که مردش مدتی‌ست با او نمی‌خواهد، می‌گوید شوهرم جُو نداشت که بفروشد: **Car le bon homme n'avet (n'avait) point / De bonne avesne (avoine) à vendre** آخرِ مردِ بی‌چاره را نبودش / جُوِ خوب

هیچ بهر فروش. (Ancien Théâtre François, Tome IX, p. ۱۶۴). این است

که برخی از پژوهشگران از خود می‌پرسند که این اصطلاح در میان بازی‌ها چه می‌کند.

۱۲۴. فوت کردن تو ذغال) souffler le charbon، سوفله لُ شاربون [فوت کردن تو ذغال]، گویا تکه ذغالِ فروخته‌ای را با بندی از سقف می‌آویختند و یکی از بازی‌کن‌ها می‌بایستی فوت‌کنان آن را به سمت بازی‌کن‌های گرداگرد خود می‌فرستاد.

۱۲۵. پاسخ‌گویی responsailles، رسپونسای [پاسخ‌گو]، نوعی بازیِ قایم‌پاشک. برخی‌ها هم آن را از لاتین sponsalia به معنی «ازدواج» و «تعهد» گرفته‌اند و تقلید از مراسم ازدواج تعریف کرده‌اند.

۱۲۶. قاضی زنده، و قاضی مرده) juge vif, et juge mort، ژوژ ویف، اژوژ مُر [قاضی زنده، و قاضی مرده]، بازیِ ناشناخته.

۱۲۷. آهن از کوره کشیدن) tirer les fers du four، تیره ل فر دو فور [آهن از کوره کشیدن]، بازیِ ناشناخته.

۱۲۸. زشت بدنهاده) faux villain، ف ویلن [زشت بدنهاده]، یا «زشت تقلبی» (faux در فرانسه‌ی میانه، هم «بدنهاده» و هم «تقلبی»، «ساختگی» معنی می‌دهد)، بازیِ ناشناخته. از شعرِ شاعری که آن را به کار برده، نتیجه گرفته‌اند که در هوای آزاد انجام می‌گرفته است.

۱۲۹. یه قُل دو قُل) cailleteaux، کایتو [یه قُل دو قُل]، فقط گفته می‌شود که بازیِ کودکان بود و در آن از سنگ‌ریزه استفاده می‌شده.

۱۳۰. قوزویِ درباری) bossu aulican، بُسو اُلِکَن [قوزویِ درباری]، بازیِ ناشناخته‌ای که احتمال می‌دهند با در آوردن ادایِ گوژپشت‌ها همراه بوده است. aulican از لاتین aulicus است به معنی «درباری».

۱۳۱. قدیس پیدلش شد) Saint Trouvé، سن ترووه [قدیس پیدلش شد]، سرراست «قدیس پیداشده»؛ بازیِ ناشناخته.

۱۳۲. ویشگون ویشگون) pinse morille، پَنس مری [ویشگون ویشگون]، بازی‌کن‌ها دایره‌وار می‌نشینند و یکی از میان خود انتخاب می‌کنند که باید حدود ده قدم از آنها دور شود. آن‌گاه دیگران هریک اسمی برای خود برمی‌گزینند و بر کاغذی می‌نویسند و به او می‌دهند که دورتر ایستاده. او از آن میان یکی را انتخاب می‌کند که می‌آید و او را کول می‌گیرد و

وسطِ حلقه‌ی دیگران ره‌اش می‌کند، و همه می‌افتند به جانِ او و بدجوری او را ویشگون می‌گیرند.

۱۳۳ - درختِ گلابی) *poirier*، پوآریه [درختِ گلابی]، بر دست‌ها و سر ایستادن و پاها را در هوا از هم باز کردن. شبیه *chesne forchu* که پایین‌تر می‌آید. نک. بلوطِ گشن *chesne forchu*، شنِ فروشو.

۱۳۴ - اُردنگی) *pimpompét*، پمپمپت [اُردنگی]، سه نفر به هم اُردنگی می‌زنند.

۱۳۵ - سه‌گام) *triori*، تری‌تری [سه‌گام]، گفته می‌شود که در اصل نامِ نوعی رقص است با سه گام و یک جهش در برتاین، منطقه‌ای در شمالِ غربی فرانسه، و چدان دانسته نیست که چرا رابله آن را در فهرستِ بازی‌ها آورده است. برخی نیز آن را نوعی قایم‌باشک می‌دانند.

۱۳۶ - زُلُفین) *cercle*، سرکل [زُلُفین]، بازی عبور از یک حلقه با پرش.

۱۳۷ - چال) *truye*، ترویی [چال]، بازی قرار دادنِ گوی در سوراخ با چوبی سرکج مثل چوگان. از خانواده‌ی گُلف.

۱۳۸ - شکم به شکم) *ventre contre ventre*، وانتر کُتر وانتر [شکم به شکم]، ظاهراً بازیِ دو بچه که رودرروی هم قرار گرفته می‌چند و خود را به هم‌دیگر می‌زدند؛ اما در واقع کنایه از عشق‌بازی‌ست.

۱۳۹ - درّه‌ها) *combes*، کُمب [درّه‌ها]، بازی ناشناخته. «درّه‌ها» فقط معنی واژه است.
۱۴۰* - ناهمسازی‌های چاپ‌ها) افزودگی: پایانِ افزودگی بازی‌ها در سال ۱۵۳۵: از چارُق‌دوز) *savatie*، ساواتیه، تا خودِ درّه‌ها) *combes*، کُمب، که تنها در چاپ ۱۵۳۵ و پس از آن هست و در چاپِ نخست نبود؛ یعنی رابله در سال ۱۵۳۵ در اینجا ۴۵ بازی افزوده است.

۱۴۱ - ترکه) *vergette*، ورژت [ترکه]، بازیِ کودکان با شاخه‌های کوچکِ درخت یا چوب‌دست‌ها. شاخه‌ها را مثل دو شمشیر به هم می‌کوبند و با فشار آوردن می‌کوشند که زیر آن دیگری قرار نگیرد، که در این صورت دارنده‌ی آن می‌بازد.

۱۴۲ - مُهره‌سنگ) *palet*، پاله [مُهره‌سنگ]، انداختنِ سنگی گرد و مسطح به نزدیکِ هدفی مشخص.

۱۴۳ - منم هستم) J'en suis, ژان سوی [منم هستم]، نوعی بازی با توپ، یا پلوت pelote [نک. بالاتر به بندایش بیرون] boute hors، بوت اُر] که در آن دو بازی کُن هست و سوّمی از راه می‌رسد و با راکتِ خود توپ را می‌زند و می‌گوید «من هم هستم».

۱۴۴ - فوت فوت فیتیله) foucquet، فوکه [فوت فوت فیتیله]، بازی خطرناکِ گذاشتن یک سرِ فیتله‌ای در یک سوراخِ بینی و شعله‌ور کردنِ سرِ دیگرش، و کوشش برای خاموش کردنِ آن با پُف کردن از راهِ سوراخِ دیگرِ بینی و تکرارِ مداومِ «فوکه، فوکه» (مثلِ فوت فوت) به این امید که این دو جریان هوا شعله را خاموش کند!

۱۴۵ - میله‌ها) quilles، کیل [میله‌ها]، همچون بازی، میله‌ای یا میله‌هایی چوبی را عمودی بر زمین می‌کارند و می‌کوشند تا از فاصله‌ای معین با پرتابِ گویِ بزرگی، یا چوبی دیگر، آن یا آنها را بیندازند؛ چیزی مثلِ بولینگ. اما در متنِ رابله چپسا معنایِ جسی دارد. نک. به یادداشت‌های فصل ۴، «میل‌بازان».

۱۴۶ - گُلپا گُلپا) rampeau، راپو [گُلپا گُلپا]، یا rapeau نامِ بازیِ «کیل» یا «میله» در منطقه‌ی پواتو Poitou در فرانسه (نک. به «میله‌ها»). «گُلپا گُلپا» بازیِ گیلانی است و به جایِ میله‌ی چوبی سنگ می‌گذارند و سعی می‌کنند با پرتابِ سنگ‌هایِ کوچک‌تر آن را بیندازند.

۱۴۷ - پَخ‌گویِ) boulle plate، بول پلات [پَخ‌گویِ]، نوعی بازیِ با مهره. پَخ‌گویِ ترجمه‌ی boulle plate است. این بازی را شبیه بازیِ پاله palet دانسته اند که پرت کردنِ مهره‌هاست هرچه نزدیک‌تر به یک هدف.

۱۴۸ - مهره‌سنگ) pallet، پاله [مهره‌سنگ]، این نام پیش‌تر با املایِ palet آمده است و احتمالاً به همین دلیل در ۱۵۴۲ حذف شد. شاید هم به سبب شباهت با بازیِ پیشین حذف شد. نک. به یادداشتِ پیشین، پَخ‌گویِ) boulle plate، بول پلات.

۱۴۹* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) حذفِ palet در ۱۵۴۲، و افزودگی در همین سال: به ویرتن [جرخان تیر] ۱، به پیکارُم [یک‌راست تا رُم] ۲، به روشمرد [گو جاوستن] ۳، به آنژنار [آنژنار] ۴،

۱. vireton، ویرتن [گَرْدالو]، یا نوعی تیر که وقتی از کمان

در می‌رفت، دورِ خود می‌گشت، یا مثلِ گَرْدالو (گیلیکی) که

چوبِ خراطی‌شده‌ی مخروطی‌شکل‌ست، وسیله‌ی بازیِ کودکان، که آن را با کوفتنِ بندیِ شلاق‌مانند بر سطحی صاف به گردش در می‌آورند، و در گیلان به آن «گردالوبازی» می‌گویند.

۲. picquarome، پیکارُم [یک‌راست تارُم]، یا پیک اَرُم picqu'à Rome، نوعی بازیِ پرتاب. چوبیِ نوکتیز را عمودی در زمین می‌کاشتند و بعد، وقتی که با چوبِ یکی از بازی‌کن‌ها از جا کنده می‌شد و می‌افتاد، به هر چه دورتر پرت‌ش می‌کردند، یعنی به اغراق به «رُم». «رُم» پاینختِ امپراتوریِ روم، و ایتالیا.

۳. rouchemerde روشمِرِد [گُو جاوَسْتَن]، فقط گفته می‌شود که اسمِ آن مرکب است از roucher به معنی «جویدن» به زبانِ محلیِ آنژو در غرب فرانسه. «جاوَسْتَن» در گیلکی، و merde به معنی «گُه»، «گُو» به گیلکی.

۴. Angenart، آنژنار [نیزه‌ی سخت]، بازیِ ناشناخته. املايِ دیگر angenard از آلمانی angilhard به معنی «نیزه‌ی سخت».

۱۵۰. گویِ کوتاه) courte boulle، کورت بول [گویِ کوتاه]، بازی با گوی. گفته می‌شود که در سده‌ی شانزدهم بسته به درازایِ زمینی که بازی در آن انجام می‌شده، دو نوع از این بازی وجود داشته است: گویِ کوتاه، گویِ بلند.

۱۵۱. پرتوپ) griesche، گری‌یش [گری‌یش]، از سویی گفته می‌شود که نوعی تاس‌بازی است، و از سوی دیگر، که بازی‌ای بوده است با توپِ پَردار مثلِ بدمیتون. «پرتوپ» را ساخته ام به معنیِ توپِ پَردار.

۱۵۲. پیچِ صدفی) Recoquillettte رُکُکِی‌پِت [پیچِ صدفی]، بازیِ ناشناخته‌ای که تنها نام و معنای آن بازمانده است. Recoquillettte از فعلِ recoquiller به معنی «به شکلِ

صدف در آوردن/ پیچاندن»، و «به خود پیچیدن (همچون صدف)». coquille به معنی صدف است.

۱۵۳ - کوزه‌شکن) cassepot، کَسِیو [کوزه‌شکن]، یک نوع آن: بازی‌کن‌ها کوزه‌ای به طرف هم پرت می‌کنند، و اویی که سبب شکستن کوزه شود، جریمه می‌پردازد؛ نوعی دیگرش: کوزه‌ای را با بندی از سقف می‌آویزند، و بازی‌کن‌ها با چشم‌های بسته و چوب‌دست در دست، می‌کوشند آن کوزه را بشکنند. برنده کسی است که موفق شود.

۱۵۴ - خواسته‌ی من) montalent، مُن‌تالان [خواسته‌ی من]، بازی ناشناخته. تنها معنای نام آن به فرانسه‌ی میانه (talent میل، خواسته) روشن است.

۱۵۵ - پیت‌گله بازی) pyrouete، پیروئت [پیت‌گله بازی]، pyrouete یا pirouette (املا‌ی مدرن) می‌تواند نام چند بازی محلی باشد. یکی این‌که اسباب‌بازی بچه‌ها بود، شبیه آسیاب بادی؛ یکی هم تاسی است چهار پهلوی، با عدد یا حرفی نوشته بر هر پهلوی آن، و محوری میله‌ای یا چوبی از آن عبور می‌دهند و می‌توان آن تاس را بر سطحی صاف به چرخش درآورد تا سرانجام بیفتد؛ و دیگری، تگه چوبی است که با چوبی دیگر در هوا پرت می‌کند و به هرچه دورتر می‌فرستند، شبیه «پیت‌گله بازی» در گیلان. «پیت» در گیلکی نام چوبی است که با آن می‌زنند به چوب دیگری که نامش «گله» است.

۱۵۶ - پاشیده) jonchées، ژُنشه [پاشیده]، از بازی‌های مهارتی است. چوب‌هایی بر زمین می‌باشند، با کبریت هم شدنی است، و بعد با انبری می‌کوشند یک به یک آنها را بردارند بی آن‌که چوب‌های دیگر تکان بخورند.

۱۵۷ - نیم‌چوب) court baston، کور باُتن [نیم‌چوب]، سراسر چوب‌دست کوتاه؛ برخی آن را یک بازی مخصوص بچه‌ها می‌دانند. دو کودک نشسته رودرروی هم دو سر چوبی را می‌گیرند و می‌کشند، هر کدام که دیگری را به سوی خود بکشد، برنده است. برخی نیز نوشته‌اند که چوبی کوتاه‌تر از چند چوب دیگر است که برای قرعه‌کشی به کار می‌رود، و اگر به کسی برسد، او انتخاب می‌شود تا کار معینی را انجام بدهد. این بازی، به معنای اخیر، به «کورت پای» معروف است: courte paille کاه یا نی کوتاه.

۱۵۸ - چرخان‌توپ) pyrevollet، پیروُله [چرخان‌توپ]، بازی‌ای بوده است احتمالاً با توپ پردهار مثل بدمیتون.

۱۵۹ - چشم هم بیار قایم شو) cline muzete، کلین موزت [چشم هم بیار قایم شو]، نوعی بازی «قایم‌باشک».

۱۶۰ - تیرک) picquet، پیکه [تیرک]، برخی نوشته اند که بازی ناشناخته‌ای است، و برخی دیگر آن را بازی‌ای دانسته اند با چوب‌های کوچک، مثل بازی «پیکا رُم»، «یک‌راست تارُم». تیرک معنی واژه است.

۱۶۱ - یا بخت و یا اقبال) blancque، بلانک [یا بخت و یا اقبال]، خودِ واژه به معنی «سفید» است و در اصل ایتالیایی. نوعی بازی بخت‌آزمایی بود که در ۱۵۳۹ با دستور شاه فرانسوآی یکم رسمی شد، و نام آن در زبان فرانسه برای نخستین بار در همین جا به کار رفته است.

۱۶۲ - راسو) furon، فورُن [راسو]، furet (به فرانسه‌ی مدرن)، راسو. بازی جمعی که در آن یکی از بازی‌کن‌ها در مرکز دایره‌ای قرار می‌گردد که دیگران ساخته اند و او باید چیزی را که آنها به سرعت دست به دست می‌کنند، به دست آورد.

۱۶۳ - دونبال‌کونی) sequette، سَگِت [دونبال‌کونی]، نوعی تیله‌بازی است و اسم آن به پواتویی [زبان منطقه‌ی «پواتو» در غرب فرانسه] به معنی «تعقیب» است. «دونبال‌کونی» در گیلکی به همین معنی است.

۱۶۴ - آغوزتَه) chastelet، شاتَلَه [آغوزتَه]، Châtelet (به فرانسه‌ی مدرن) به معنی «کاخ کوچک» است. نوعی گردوبازی است. بُرج یا در واقع هرم کوچکی از گردو می‌ساختند و با پرتاب چیزی یا گردویی دیگر، می‌کوشیدند آن را فرو بریزند. «آغوزتَه» گیلکی است و به معنی «کَه‌ی/پَه‌ی گردو».

۱۶۵ - رَج) rengée، رانژه [رَج]، ردیفی از تیله را با تیله‌ای دیگر زدن.

۱۶۶ - لَبْ‌گود) foussete، فوسِت [لَبْ‌گود]، بازی روانه کردن تیله به درون چالی کوچک که در زمین می‌کنند. Fossette (املاي مدرن) به معنی همین «چال کوچک» یا «چالک» است. «لَبْ‌گود» گیلکی است و همچون بازی به همین معنی است، ولی به جای تیله با سکه بازی می‌شود.

۱۶۷. **مُخْرُفَرُومفلارت**، رُفْلَار [خُرُخُر]، گفته می‌شود که بازی چرخ است و اسم آن از صدایی است که فرفره به هنگام چرخش ایجاد می‌کند. فعل این واژه، **ronfler** به معنی «خُرُخُر کردن» است.

۱۶۸. **گِردالوبازی** (**trompe**، تَرُمپ [گِردالوبازی]، بازی با فرفره و شلاق آن در آنژو **Anjou**، واقع در غرب فرانسه. «گِردالوبازی» گیلکی است. در گیلان «گِردالو» به چوب خراطی‌شده‌ای گفته می‌شود مخروطی (امروزه اغلب پلاستیکی) که آن را بر نوکش روی زمین و میز به گردش در می‌آورند و بعد با شلاقی پیاپی بر پایهِ آن می‌زنند و این‌چنین گردش آن را تندتر کرده مانع توقفش می‌شوند.

۱۶۹. **مِگردالو** (**moynes**، مِئین [مِگردالو]، نام «فرفره» در آنژو **Anjou**، واقع در غرب فرانسه. «مِگردالو» گیلکی است. نک. به «گِردالوبازی».

۱۷۰. **بِجِه‌جِن** (**tenebry**، تِئیری [بِجِه‌جِن]، بازی ناشناخته. اسم آن از خانواده‌ی **ténèbres** به معنی «تاریکی» و «ظلمات» است. در فرانسه‌ی میانه **tenebrion** به معنی «جِن» و «بِجِه‌جِن» آمده است.

۱۷۱. **هَاج‌رواج** (**esbahy**، اِیْی [هَاج‌رواج]، بازی ناشناخته. با این‌همه احتمال می‌دهند که مقصود بازی‌ای است با کُپهای آرد در یک بشقاب و سکه‌ای بر قلّه‌ی آن. بازی‌کن‌ها با قاشقی از دامنه‌های آن کُپهای تپه‌مانند چدانی از آرد برمی‌گیرند تا قلّه و سکه فرو ریزد. اویی که آن را فرو ریخته، باید سکه را با لب‌های خود از روی آردهای بازمانده بردارد. کاری که سبب می‌شود چهره‌ی او آردی شود. خود واژه از فعل **ébahir** است که «شگفت‌زده کردن/شدن» معنی می‌دهد.

۱۷۲. **گولّه** (**soulle**، سول [گولّه]، در زبان غرب فرانسه به معنی «توپ» است، و گویا نیای «فوتبال» بوده، چون به توپی چرمی گفته می‌شد پُر از کاه یا سیوس که دو گوره می‌کوشیدند با پا، یا دست، آن را به جای مشخصی از زمین رقیب برسانند. همچنین گفته می‌شود که بازی خشنی بوده و از جگ‌های صلیبی تا سده‌ی نوزدهم رایج بوده است.

۱۷۳. **لوتکا** (**navette**، ناوِت [لوتکا]، بازی ناشناخته. «لوتکا» در گیلکی به معنی قایق است. اسم این بازی در فرانسه‌ی میانه‌ی رسمی به معنای ظرفی است به شکل قایق که در کلیساهای برای نگهداری عود استفاده می‌شد، و نیز به معنای «ماکو» در دستگاه بافندگی دستی

هم آمده، اما احتمال داده می‌شود که زیرمعنای جنسی نیز داشته کنایه از سکس زن باشد و «بازی با لوتکا» به معنی «دختربازی».

۱۷۴ - **کون گنده** (fessart، فسار [کون گنده]، بازی ناشناخته. برابر «کون گنده» در فرانسه‌ی مدرن fessu فسو است. آشکارا زیرمعنای جنسی دارد.

۱۷۵ - **جارو سواری** (ballay، بله [جارو سواری]، بازی ناشناخته که اسمش balai (املائی مدرن) به معنی «جارو» است. احتمال داده می‌شود که کودکان با آن از اسب سواری تقلید می‌کرده اند.

۱۷۶ - **یا حضرت کُم پرستش ترا آیم** (saint Cosme ie te viens adorer، سن کُم ژُ ت وِین اَدُرِه [یا حضرت کُم پرستش ترا آیم]، چشم بازی کُی را به عنوان قدیس می‌بندند، و بازی کُی دیگر با گفتن «یا حضرت کُم پرستش ترا آیم»، شمع روشنی پیش روی او می‌گیرد. در لحظه‌ای که قدیس می‌خواهد آن هدیه را با دست بگیرد، چیزی آلوده به لجن و گُنه به دست او داده می‌شود. همین بازی را یا سیاه و سفید کردن چهره‌ی قدیس نیز روایت کرده اند. نوع دیگر آن در سده‌ی سیزدهم چنین بود که بازی کُن‌ها یکی پس از دیگری پیش قدیس می‌آمدند و هدیه‌های مضحکی برای او می‌آوردند، و قدیس با شکلک در آوردن می‌کوشید آنها را بخنداند. اگر موفق می‌شد، جا و نقش خود را به او واگذار می‌کرد. قدیس کُم Saint Cosme (املائی قدیمی در متن) یا Saint Côme (املائی مدرن)، عرب تبار بود و در سده‌ی سوم میلادی در شبه جزیره‌ی عربستان به دنیا آمد. گفته می‌شود که او و برادرش دامیَن Damien پزشک بودند و به‌رایگان مردم را در سوریه و آسیای صغیر (ترکیه‌ی امروز) درمان می‌کردند، و پشتیبان پزشکان و جراحان شمرده می‌شوند. در تقویم مسیحی روز بزرگداشت آنها ۲۶ سپتامبر و ۱ ژوئیه است. آنها در جریان سرکوب مسیحیان در دوره‌ی امپراتوری دی‌یوکلتیَن Dioclétien (سده‌های سوم - چهارم میلادی) در سال ۳۰۳ شهید شدند. این‌که چرا چنین قدیسی را از سده‌های میانه تا روزگار رابله دست می‌انداختند، بر من روشن نیست.

۱۷۷* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** افزودگی سال ۱۵۴۲: به اسکاربو ل بُرن [جُل اُخرایی]، ۱۰، به ژو وِیران سان ور [می‌گیرمَت ای بی‌سبز]، ۲۰، به بیین اب سان واکارم [دوره‌ی روزداری خوب و قشنگ می‌رود]، ۳،

۱. escharbot le brun، اسکاربو لُ برَن [جَعَلِ
اُخْرایی]، بازی ناشناخته. «جَعَلِ اُخْرایی» ترجمه‌ی نام بازی
است. escharbot املا‌ی محَلّیِ escharbot است.

۲. je vous prens sans verd، ژُ وو پْران سان وِر
[می‌گیرمَت بی‌سبز]، بازی سَتّیِ جریمه کردنِ کسی که در
ماه مه شاخه‌ای سبز با خود حمل نکند.

۳. bien et beau s'en va Quaresme، بِن اِبْ
سان وا کارِم [دوره‌ی روزه‌داری خوب و قشنگ می‌گذرد]،
نوعی بازی در روزهای روزه، به این صورت که هر کس
زودتر این جمله را به دوست و آشنای خود بگوید، برنده‌ی آن
چیزی است که از پیش مشخص کرده اند.

۱۷۸. بلوطِ گَشَن chesne forchu، شِن فُرشو [بلوطِ گَشَن]، بازی ایستادن بر دست‌ها
با باز کردن پاها. نک. تالوتر به درختِ گِلاهی) poirier، پواریه.
۱۷۹. اسبِ وارفته) cheveau fondu، شو فُنْدو [اسبِ وارفته]، بازیِ سواری خوردن بر
پشت یک همبازی.

۱۸۰. دُمِ گرگ) queue au loup، کُ اُلُو [دُمِ گرگ]، چند بچه صف می‌کشیدند،
اولی چوپان بود و آنهای دیگر گله‌ی او. بازی کُنِ دیگری گرگ بود و می‌کوشید که آخرین
نفر صف را بگیرد، و چوپان می‌بایست مانع آن می‌شد. تقریباً مثل «گرگ‌به‌هوا».
۱۸۱. گوز بر پوز) pet en gueulle، پِت آن گَل [گوز بر پوز]، کودکی ایستاده پاهای
کودک دیگری را در حالی می‌گیرد که او بر دست‌های خود ایستاده و پاها را هوا کرده
است، و خطرِ گوزیدنِ او می‌رود.

۱۸۲. گِیْمَن نِزَهَم را بهم بده) Guillemin baille my ma lance، گِیْمَن با‌ی می ما
لانس [گِیْمَن نِزَهَم را بهم بده]، بازی کُنی به عنوان شوالیه (شه‌سوار) تعیین می‌کند و چشم‌های
او را می‌بندند. او به نِزَه‌دارِ خود دستور می‌دهد: «گِیْمَن نِزَهَم را بهم بده»، و نِزَه‌دار نِزَه‌ای
به او می‌دهد که درست جای در دست گرفتن آن را کُهی یا کثیف کرده اند.

۱۸۳. اَلَاکَلَنگ) Brandelle براندِل [اَلَاکَلَنگ]، بازی اَلَاکَلَنگ و تاب خوردن.

۱۸۴ - سه گندم کوبان) trezeau، تُرِزُ [سه گندم کوبان]، بازی ناشناخته، که نام آن گویا به معنی سه مرد است که با هم گندم می‌کوبند.

۱۸۵ - (توس) bouleau، بولُ [توس]، بازی ناشناخته. اسم آن (betula به لاتین) به معنی درخت توس یا غان است.

۱۸۶ - (مگس) mousche، موش [مگس]، mouche (به فرانسه‌ی مدرن) نوعی بازی تعقیب و گریز است؛ هم‌چنین نوشته‌اند که بچه‌مدرسه‌ای‌ها یکی را به قید قرعه انتخاب می‌کردند و آن‌های دیگر او را می‌زدند انگار که بخواهند مگسی بکشند.

۱۸۷ - اُهی اُهی چه گاوی) migne migne beuf، مینیه مینیه بُف [اُهی اُهی چه گاوی]، گفته می‌شود که یا عبارتی است برای خارج کردن بازی‌کن از بازی، یا همان بازی «دست گرم» jeu de la main chaude است که در آن یکی با چشم‌های بسته و دست‌ها به پشت گذاشته خم شده سر خود را روی زانوی دیگری می‌گذارد. بازی‌کن‌ها ضربه‌هایی به دست او می‌زنند و او باید تشخیص دهد چه کسی به او دست زده است.

۱۸۸ - (پچ‌پچ) propous، پُرپو [پچ‌پچ]، چند بازی‌کن حلقه‌ای تشکیل می‌دهند، و هریک آهسته چیزی از بازی‌کن سمت راست خود می‌پرسد و همچنان آهسته به پرسش بازی‌کن سمت چپ خود پاسخ می‌گوید. سپس، وقتی که یک دور کامل تمام شد، هر بازی‌کن با بیان پاسخی که از سمت راستی خود دریافت کرده بود و پرسشی که از خود او شده بوده، به نزدیک کردن و جمع‌بندی آنها می‌پردازد. بالاتر هم آمده است، با املائی دیگر، احتمالاً با اشتباه چاپی: نک. به پپوس) ppous.

۱۸۹ - نه دست) neuf mains، نُف مَن [نه دست]، گویا این بازی را امروزه «پیه دُ بُف» [پاچه‌ی گاو] می‌نامند. چند کودک دست‌هاشان را روی هم می‌گذارند، و اویی که دستش از همه پایین‌تر است، می‌شمارد «یک»، و سپس دیگران به ترتیب عددهای مربوط به جای دست‌های خود را به زبان می‌آورند. اویی که می‌گوید «نه»، باید دست یک هم‌بازی را بگیرد و بکشد، و هم‌زمان بگوید: این هم پاچه‌گاو من. (در زبان فرانسه واژه‌های معادل «نه» و «گاو» هم‌قافیه‌اند: نهُ neuf [نُف]، گاو boeuf [بُف]).

۱۹۰ - کلاه‌بوفی) chapifou، شاپیفو [کلاه‌بوفی]، نوعی بازی colin-maillard «کلن مایار»، گرگ‌په‌هوا، که پایین‌تر نیز آمده است. این بازی در فُجُگِ فُاسمِی میله، لاروس،

۱۹۹۲، شاپُلُ chapefol ثبت شده است و مرکب از chape به معنی کلاه بارانی و باشُلُق، و fol، دیوانه. این کلاه در بازی باید چشم‌ها را پوشاند. تفاوت اصلی دو واژه به‌ویژه در هجای پایانی آنهاست. هر دو «دیوانه» و «بی‌عقل» معنی می‌دهند، اما fou «فو» مذکر است و fol «فُل» مؤنث.

۱۹۱ - پُل‌ریزان ponts chez، پُن شُر [پُل‌ریزان]، دو کودک با گرفتن دست‌های همدیگر پلی می‌سازند و بازی‌کن‌های دیگر که به اصطلاح قصد عبور از روی آن را دارند، با حمله‌ی خود سبب ریزش پل می‌شوند. نوع دیگر آن به این صورت است که بازی‌کن‌ها از زیر پل عبور می‌کنند ولی آنهایی که پل ساخته اند برای حمله به یکی از آنها در واقع پل را فرومی‌ریزند.

۱۹۲ - خُل زنجیری colin bridé، کُلن بریده [خُل زنجیری]، گفته می‌شود که شبیه بازی «کُلن مایار» colin-maillard «گرگم‌به‌ها» است که پایین‌تر آمده است. colin سده‌ی شانزدهم به معنی «خُل» بود، و bridé به معنی «مهار بسته» (شتر یا پرندۀ).
۱۹۳ - لُلی گِرُل grolle، گِرُل [لی‌لی]، گفته می‌شود که یا بازی «آکر دوکر» و «لی‌لی بازی» است یا بازی تیراندازی با کمان. grolle در برخی از زبان‌های محلی فرانسه به معنی «کلاغ» و «زاغ» است. رابله آن را به معنی «مرکز هدف» در تیراندازی هم به کار برده است؛ نک. به کتاب چهارم، فصل ۵۲.

۱۹۴ - پُرتوپ cocquantin، کُکانتِن [پُرتوپ]، نوعی بازی با توپ پردار مثل بدمیتون. نک. پایین‌تر به پیکاندو picandeau، پَریکان.

۱۹۵ - گرگم‌به‌ها collin maillard، کُلن مایار [گرگم‌به‌ها]، یا colin-maillard (املا‌ی مدرن) «بازی با چشم بسته» یا «بازی در تاریکی» است: چشم یکی از بازی‌کن‌ها را، که به قید قرعه انتخاب شده، می‌بندند و او باید دیگران را، که در اطراف او می‌گردند، پیدا کرده با لمس کردن‌شان آنها را به جا بیاورد. اسم این بازی از ژان کُلن مایار Jean Colin-Maillard، هم‌چنین معروف به «مایار بزرگ» Le Grand Maillard، یک جگجوی سده‌ی ده میلادی، گرفته شده است که در مبارزه‌ای از هر دو چشم کور شد و همچنان به مبارزه ادامه می‌داد. رابله است که برای نخستین بار اسم این بازی را در زبان فرانسه در همین جا به کار برده است.

۱۹۶ - خُب از کجا می‌آی، تپلی مُپُل (myrelimofle، میرلی مُپُل [خُب از کجا می‌آی، تپلی مُپُل]، بازی ناشناخته. moufle در فرانسه‌ی میانه معنی‌های بسیار می‌دهد، از جمله «صورت تپل»؛ و soufle از فعل souffler در فرانسه‌ی میانه به معنی «فوت کردن»، «نفس کشیدن»، «دروغ گفتن»، «از خود تعریف کردن» است. نام این بازی در ترانه‌ای آمده است که بچه‌ها در شهرِ روآن (Rouen شمال غربی فرانسه) می‌خواندند یا برای آنها خوانده می‌شد: Et dou venez-vous mire ly moufle ? / Je viens du marché, soufle ly soufle. خُب از کجا می‌آی، تپلی مُپُل / از بازار می‌آم، فوت کن بیش، فوت. نک. به La Friquassée crottestillonnée, commentée par Me Epiphane Sidredoulx, Rouen, ۱۸۶۳, page ۲۱ (۱۹۷۷ - سخن چین) mouschart، موشار [سخن چین]، mouchard (املائی مدرن) بازی ناشناخته.

۱۹۸ - وزغ (crapault، کراپو [وزغ]، بازی ناشناخته.
۱۹۹ - چوگان (crosse، کرس [چوگان]، چوب‌دست سرکج که گوی و توپ را با آن می‌زنند.

۲۰۰ - هاون (piston، پیستُن [دسته هاون]، بازی ناشناخته. فِهَنگُ [دسته‌ی میانه، لاروس، ۱۹۹۲، می‌نویسد که احتمالاً اشاره‌ی جسی دارد. در زبان فارسی که به گمانم آشکار است.
۲۰۱ - تیلَه‌بُزک (bille boucquet، بی بوکه [تیلَه‌بُزک]، bilboquet (به فرانسه‌ی مدرن) که برای نخستین بار در همین‌جا به کار رفته، از bille به معنی «تیلَه» و bouquet به معنی «بُزک» ساخته شده است. بازی مهارت است، و از میله‌ای چوبی که با بندی به یک گویِ سوراخ‌دار وصل است، ساخته می‌شود. باید با پرتابِ گویِ به هوا، سوراخِ آن را بر نوکِ میله‌ی چوبی (شاخ) نشانَد. از خانواده‌ی بازی توپ و فُجَنان است.

۲۰۲ - شهبانوان (roynes، رین [شهبانوان]، بازی ناشناخته.
۲۰۳ - پیشه‌ها (mestiers، متیه [پیشه‌ها]، بازی ناشناخته.
۲۰۴ - سر به سر تَه‌بِه‌سر (teste à teste bechevel، تَت اَتِ تِشُول [سر به سر تَه‌بِه‌سر]، گویا بازیِ چیدنِ چیزهایی در جهتِ درست و عکسِ آن در منطقه‌ی آنژو (Anjou در غرب فرانسه) بوده است. bechevel و شکلِ مدرنِ آن bêchevet به معنی «دو سر»، و فعلِ Bêcheveter «سروته گذاشتن» معنی می‌دهد.

۲۰۵* - ناهمسازی‌های چاپ‌ها) افزودگی سال ۱۵۴۲: به پینو [پینو]، ۱، به مال مُر [مرگِ شر]، ۲، به کرُکِنِل [تلنگرها]، ۳،

۱. pinot، پینو [ناک]، بازیِ ناشناخته.

۲. male mort، مال مُر [مرگِ جانانه]، بازیِ ناشناخته.

۳. croquinolles، کرُکِنِل [تلنگرها]، بازیِ ناشناخته.

۲۰۶ - مو شویم شما را بانو) laver la coiffe ma dame، لَوِ لا کوآف مادام [مو شویم شما را بانو]، بازیِ ناشناخته، با زیرمعنایِ جنسی.

۲۰۷ - آلک بازی) belusteu، بُلُوستو [آلک بازی]، دو بازی کُن دست‌هایِ همدیگر را می‌گیرند و به جلو و عقب می‌روند، و ادایِ آرد الک کردن را در می‌آورند. زیرمعنایِ جنسی دارد.

۲۰۸ - جوپاشی) semer l'avoyne، سُمه لاوَوآن [جوپاشی]، بازیِ کودکان. تقلیدِ حرکت‌هایِ دانه پاشیدن در کشتزار. زیرمعنایِ جنسی دارد.

۲۰۹ - شکمو) briffault، بریفو [شکمو]، بازیِ ناشناخته.

۲۱۰ - چرخک) molinet، مُلینه [چرخک]، بازیِ ناشناخته. خودِ واژه به معنیِ «چرخ کوچکِ آسیاب به عنوانِ اسباب‌بازی» است.

۲۱۱ - پدافند) defendo، دِفاندُ [پدافند]؛ این بازی در واقع ناشناخته است. گفته می‌شود که احتمالاً در رابطه است با بلند کردنِ انگشتِ شست در بازی‌ها از سویِ بازیکنی در میانِ بازی برایِ بیانِ این که فعلاً دیگر بازی نمی‌کند. خودِ این اسم، dēfendo، لاتین است و از فعلِ defendere به معنایِ «دفاع/پدافند کردن» است.

۲۱۲ - چرخ چرخان) virevouste، ویرُووت [چرخ چرخان]، بازیِ ناشناخته. احتمالاً نوعی رقص بوده است. در سده‌ی شانزدهم متأثر از ایتالیا به virevolter تبدیل شد که به معنیِ چرخیدن به دور خود است.

۲۱۳ - پیت بازی) baculle، باکول [پیت بازی]، بازی کُنی چوبی به هوا پرت می‌کرد و بازی کُن‌هایِ دیگر بایستی آن را می‌گرفتند، نوعی پیت بازی که در گیلان رایج است.

۲۱۴ - شخم‌زن) laboureur، لابورُر [شخم‌زن]، بازیِ ناشناخته.

۲۱۵ - بوف (cheveche، شُوش [بوف]، تقلید صدای جغد. این بازی پیش از این هم آمده است.

۲۱۶ - سرشاخ‌هایِ خرکی (escoubettes enraigées، اسکولِت آنرِژه [سرشاخ‌هایِ خرکی]، بازی ناشناخته. برخی احتمال می‌دهند که در این بازی بچه‌ها سرهایِ خود را مثلِ دو قوچ دیوانه‌وار به هم می‌کوبند.

۲۱۷ - مُردار (beste morte، بِت مُرت [مُردار]، بازی بر دوش گرفتنِ کودکی چنان‌که سر او همچون لاشه‌ای آویزان باشد.

۲۱۸ - برو بالا برو بالا از نبردبون کوچولر (monte monte l'eschelette، مُنت مُنت لِشِلِت [برو بالا برو بالا از نبردبون کوچولر]، گویا عبارتی بود که در برخی از بازی‌هایِ کودکان بر زبان رانده می‌شد.

۲۱۹ - خوک‌مُرده (pourceau mory، پورسو مُری [خوک‌مُرده]، بازی ناشناخته. احتمالاً شبیهِ مُردار (beste morte، بِت مُرت. نک. به کمی بالاتر.

۲۲۰ - کون‌نمکی (cul sallé، به کو سلّه [کون‌نمکی]، بازی ناشناخته.

۲۲۱ - کفترپُر (pigeonnet، پیژونه [کفترپُر]، مثلِ بازیِ «کلاغ‌پُر».

۲۲۲ - سومی (tiers، تیِر [سومی]، بازی‌کن‌ها حلقه‌ای می‌سازند که در آن دوبه‌دو رودررویِ هم می‌ایستند. دو بازی‌کنِ دیگر، یکی دیگری را تعقیب می‌کند، و تعقیب‌شونده پناه می‌برد به آن حلقه و جلویِ یکی از بازی‌کن‌ها می‌ایستد. سومی باید فرار کند و موردِ تعقیب قرار بگیرد تا او هم پناهنده شود. میری اوشُن Mireille Huchon نوشته است که tiers، تیِر [سومی] شکلِ قدیمیِ بازیِ بسته‌هایِ کوچکِ petits paquets بوده که امروزه رایج است. ولی این بازی با ورق است و هیچ ارتباطی با آن چه پیش‌تر توضیح داده ام، ندارد. در ضمنِ بازیِ با ورق در اینجا ی فهرستِ بازی‌هایِ گارگاتوآ نامناسب می‌آید چون بازی‌هایِ با ورق در ابتدایِ فهرست آمده‌اند. مایکل سکرچ Michael Screech ترجمه کرده است Barley-Break که نوعی بازیِ رایجِ تعقیب و گریز در سده‌هایِ ۱۶ تا ۱۸ بوده است.

۲۲۳ - آتیش‌پُری (bourrée، بوره [آتیش‌پُری]، بازیِ پریدن از مانع، به‌ویژه هیمه‌ی شعله‌ور، مثلِ چهارشنبه سوریِ خودمان.

۲۲۴ - **بوته‌پُری** (sault du buisson، سُدو بویسن [بوته‌پُری]، پرش از روی بوته‌ها).
 ۲۲۵ - **برخورد** (croyzer، کروآزه [برخورد]، بازی ناشناخته. احتمال داده اند که شبیه بازی «گره‌بی رادبسته» chat coupé باشد: گره موش را دنبال می‌کند، و اگر موش دیگری بین گره و طعمه‌ی او قرار بگیرد، گره باید او را تعقیب کند. معنای عنوان بازی، croyzer، «صلیب کشیدن»، «ضرب در زدن»، «علامت ضرب در کشیدن» و «برخورد کردن» است.

۲۲۶ - **جوخوس‌بازی** (cutte cache، کوت کَش [جوخوس‌بازی]، همان بازی «قایم‌باشک» است در اصطلاح منطقه آنژه در غرب فرانسه. «جوخوس‌بازی» گیلکی است.
 ۲۲۷ - **چنته‌پشیز در کون** (maille bourse en cul، مای بُورس آن کو [چنته‌پشیز در کون]، بازی ناشناخته. maille در فرانسه‌ی میانه به معنی «پشیز» یا «سکه‌ی خُرد» است. زیرمعنای جنسی دارد.

۲۲۸ - **اَلُغ خومه** (nic de la bonndrée، نی دو لا بوندره [اَلُغ خومه]، بازی ناشناخته. «اَلُغ خومه»، لانه‌ی عقاب، به گیلکی.

۲۲۹ - **به‌پیش** (passavant، پاساوان [به‌پیش]، بازی ناشناخته. با این حال، گفته می‌شود که فریاد حمله بوده است در جنگ و مبارزه؛ و این که احتمالاً همین واژه است که رابله در پدش‌گورن، فصل ۵، به شکل poussavant به کار برده که آنجا نوعی بازی با توپ یا تپله است.

۲۳۰ - **انجیر** (figue، فِیگ [انجیر]، به عنوان بازی ناشناخته است. اما به عنوان حرکت، «نشان دادن انجیر» یعنی دست را مُشت کند و سر انگشتِ شصت را از لای انگشت‌های نشانه و میانی بیرون بیاورند که به معنای «گلیدن» است. رابله این واژه را به همین معنا در کتاب چهارم، فصل ۴۵، به کار برده توضیح نیز می‌دهد.

۲۳۱ - **شیشکی** (petarrades، پتاراد [شیشکی]، ترجمه نیازی به توضیح ندارد.

۲۳۲ - **خَرَدَل شکن** (pillemustard، پیل موتارد [خَرَدَل شکن]، بازی ناشناخته.

۲۳۳ - **کمانه** (cambos، کامبو [کمانه]، بازی ناشناخته. مترجم‌های انگلیسی ترجمه‌های گوناگونی (بی توضیح) از این واژه کرده اند. مایکل سَکریچ به انگلیسی ترجمه کرده است mind your legs «پاهاتو پیا»؛ و دیگرانی out of school «بیرون از مدرسه». من

در جست‌وجوهای خودم بر خوردم به جستاری از پُل مارشو در «جُگِ بلژیکی زبان‌شناسی تاریخی و تاریخ» با عنوانِ نامِ مکانِ گُجِ (فَرنسوی) کابو، «منحی» : Marchot P. Le nom de lieu gaulois CAMBOS, «La courbe». In: Revue belge de philologie et d'histoire, tome ۱۹۲۲, ۲, fasc. ۱. در این جستار خوانده می‌شود که واژه‌ی cambos به معنی «منحی» یا «کمانی»، در دگرگشتی‌های خود، سرانجام به ham, hambo، و چند دگرگشتِ دیگر همانند تبدیل شده که همچون پیشوند در نامِ برخی از مکان‌های اروپایی وجود دارد با معنی «کُله» و «کومه» است به‌ویژه در زبان‌های ژرمنی.

۲۳۴. لغزشِ دوباره) recheute، رُشوت [لغزشِ دوباره]، rechute (املاّی مدرن) بازی ناشناخته.

۲۳۵. پَریپیکان) picandeau، پیکاندو [پَریپیکان]، واژه‌ی لیونی (لیون)، از شهرهای بزرگ فرانسه). شاید نوعی بازی باتوپِ پردار مثل بدمیتون. نک. بالاتر به پَرتوپ) cocquantin، کُکانتَن. یا شاید همان بازی‌ای که به انگلیسی dart «دارت» نام دارد. پَریپیکان را ساخته ام به معنی پیکانِ پردار.

۲۳۶. کَلَه‌خور) croqueteste، کُرُکتِت [کَلَه‌خور]، کول‌سواری یا پریدن از رویِ کولِ بازی‌کن‌هایِ دیگر. «کَلَه‌خور» را ساخته ام، مثلِ «مرده‌خور»، و ترجمه‌ی سرراستِ اسم است.

۲۳۷. کلاغ) grolle، گُرُل [کلاغ]، تکراری است و پیش‌تر هم آمده است. شاید بازی تیراندازی با کمان.

۲۳۸. دُرُنا) grue، گُرو [دُرُنا]، بازی ناشناخته.

۲۳۹. بُرش‌زن) taillecoup، تَی‌کُو [بُرش‌زن]، بازی ناشناخته.

۲۴۰. دماغ‌کوبان) nazardes، نازارد [دماغ‌کوبان]، گویا بازی‌ای است که در آن بینی را هدف می‌گیرند و به آن ضربه می‌زنند. نک. به یادداشتِ بعدی.

۲۴۱. دماغ‌شِکَن) allouettes، آلوئت [دماغ‌شِکَن]، گویا بازی‌ای است شبیه «نازارد» [دماغ‌کوب]، و «شِکَنْد» [تلگرها]. خودِ اسم، جمع «چکاوک» است. نک. به یادداشتِ قبلی.

۲۴۲. **تلنگرها** (chinquenaudes، شیکند [تلنگرها]، گویا بازی ای است شبیه «نازارد» [دماغ کوبان]، و «آلوت» [دماغ شیکن].

۲۴۳. * **ناهمسانی هلی چاپ ها** (افزودگی سال ۱۵۴۲؛ آغاز این پاراگراف به این گونه تغییر داده شد: از پس نیک به بازی پرداختن و گربالیدن و گذراندن و بیختن زمان،

۲۴۴. **پِگاد** - پِگاد (peguad (در متن) یا پِگا pega واحد اندازه گیری مایع بود در زبان منطقه‌ی گاسکونی، در جنوب غربی فرانسه. هر پِگاد تقریباً برابر با هشت لیتر بود. در نتیجه، آنها نفری تقریباً نود لیتر شراب می‌نوشتند.

۲۴۵. **بُرمیدن** - بُرمیدن (bancqueter (در متن)، banqueter (به فرانسه‌ی مدرن) شراب خوردن (نک. به فِردِگ فِرنسِی میانه، لاروس، ۱۹۹۲). رابله اینجا بازی می‌کند با واژه‌های bancqueter [بانکه] «بُرمیدن»، و banc [بان] «تحت»، «نیمکت». فعلِ bancqueter از اسمِ banquet (نام کتاب افلاطون، آمده در فصل «پیش‌گفتار نگارنده») است. اینجا هم گارگانتوا و اطرافیان‌ش مشغول نوشیدن اند نه خوردن. نک. به یادداشت‌های پیش‌گفتار نگارنده، «بُرم».

۲۴۶. **تسییح** (tsiich، patenostres (در متن)، patenôtres (املا‌ی مدرن)، از لاتین pater noster به معنی «پدر ما»، در فرانسه‌ی میانه، و امروز نیز، چدمعنایی‌ست: ۱- خطبه‌ی یک‌شنبه ۲. دعا در موارد دیگر ۳. حقیقت پذیرفته از سوی همگان ۴. ورورزی و بیهوده‌گویی ۵. تسییح، دانه‌های تسییح. در مجموع مفرد این اسم به معنی دعا و به‌ویژه دعای بسیار رایج مسیحیان مؤمن است: «ای پدر ما که در آسمان ای، نام تو مقدس باد. ملکوت تو بیاید. اراده‌ی تو چنان که در آسمان است، بر زمین نیز کرده شود...»، اما همچون اسم جمع اغلب به معنای تسییح است. گارگانتوا در اینجا تسییح‌زنان احتمالاً چنین دعایی را می‌ورورد. در زبان فارسی نیز «تسییح» هم به معنی «نیایش» است، هم «رشته‌ای از دانه‌های گرد».

۲۴۷. **فو** - فو، شاید مقصود ژاک دو فو Jacques du Fou (مرگ، ۱۵۲۶) مشاور و خوان‌سالار شاه لویی ۱۲ در سال ۱۵۱۴ باشد که صاحب کاخ لوزینیان Château de Lusignan در غرب فرانسه بود.

۲۴۸ - **گورویل** (گورویل، شاید مقصود ژان گورویلی Jean de Gourville باشد که ویکت ماچو Machaut واقع در شمال شرقی فرانسه بود. گورویل Gourville شهری بسیار قدیمی در غرب فرانسه است.

۲۴۹ - **گری‌نی‌یو** (گری‌نی‌یو، شاید اشاره‌ای باشد به حاکم گری‌نی‌یو Grignaux که از نزدیکان و سلحشوران شاه فرانسوای یکم بود.

۲۵۰ - **مارینی** (مارینی، شاید ژاک شاتیونی Jacques de Châtillon باشد که ارباب مارینی Marigny (واقع در شمال شرقی فرانسه) بود.

۲۵۱ - **دستِ هم‌رنگ** (دستِ هم‌رنگ؛ فلو [دستِ هم‌رنگ]، از سرگیری نخستین بازی از فهرستِ درازِ بازی‌های گارگانتوا در همین فصل.

۲۵۲ - **یک، دو، سه** (یک، دو، سه؛ بازیِ ناشناخته، شاید شبیه «یکم دویم». نک. به فهرستِ «بازی‌های گارگانتوا» در همین فصل ۲۰: یکم دویم) primus secundus، پریموس سِکُندوس.

چه گونه گار گانتوآ از پُنکرات به چنان هنجاری آموزش^۱ دید
که ساعتی از روز تباه می نکردی.

فصل ۲۱

[صد. ۸۲] پُنکرات [پُرکار] چون روالِ تباهِ زندگیِ گارگانتوآ
[گَران‌گاله] را بداندست، بر آن شد تا او را ادبِ درس^۲ به شیوه‌ای دیگر آموزد؛
اما با این نگرش که طبیعت بی‌تندی بسیار دگرگونیِ ناگهانی برنتابد، در
روزهای نخست چشم از آن خواباندی.

تا کارِ خود نیک‌تر آغازد، در دامنِ پزشکِ دانشورِ آن زمانه آویخت، نام
او ^{۳۳}استادِ تمودُر [خداداده]، که او موی کافد تا شود آیا که گارگانتوآ
[گَران‌گاله] را به نیکوتر راهی درآورد. او وی را با خَرَبِقِ آنتیسیر^۴ به هنجار
پاک‌سازی کرد و بدین دارو تباهی و گرایشِ تباه همه از مغزِ او بُشُست.
پُنکرات [پُرکار] بدین شیوه هرآن‌چه او از آموزگارانِ پیشینِ خود درآموخته
بود، از یادِ وی بُرد همان‌گونه که تیمته^۵ کردی با شاگردانِ خویش که پیش‌تر
زیر دستِ موسیقی‌دانانِ دیگر آموزش بدیده بودند.

تا این کار نیکوتر راست آید، او را به انجمنِ آن دانش‌اندوختگان که آنجا بودند اندر بُرد که در هم‌آوردی با آنان وی را دریافت و دل‌بستگی به آموختنِ دیگرگونه فزونی گیرد و ارزشِ خویش بازنماید.

سپس او را به چنان روالِ آموزشی اندر نهاد که هیچ ساعتی از روز تباه نکردی و بلکه زمانِ خویش همه در کارِ ادبِ درس و دانشِ سودمند هزینه می‌کردی.

گارگانتوا [گران‌گاله] این چنین نزدیک به ساعتِ چهار بامداد از خواب بیدار می‌شدی^۶، و در همان هنگام که او را مالش می‌دادندی، برگی چند از نبشتارِ ایزدی به آوای بلند و روشن، و با گویشی [صد. ۸۳] بایسته‌ی بُن‌مایه، او را می‌بازخواندندی؛ و گمارده‌ی این کار کارگزاری جوان بود زاده‌ی باشه^۷ که او را اناگنوست [خواننده]^۸ گفتندی. فراخور زمینه و درون‌مایه‌ی این درس، بیش‌تر زمان‌ها به بزرگ‌داشت و ستایش و نیایشِ خدایِ مهربان و فریادخواهی از وی آورَدی که آن نبشتارِ شکوه و داوریِ شگفتِ او را باز نمودی.

سپس بُرون‌داد^۹ گواریده‌هایِ طبیعی را به نهان‌جای^{۱۰} می‌رفتی. آنجا، آموزگارِ وی از سرگرفتی آن‌چه پیش‌تر خوانده آمده بود، و گنگ‌ترین و دشوارترین نکته‌ها بدو باز نمودی.

در راهِ بازگشت، به چگونگیِ آسمان درنگ‌ریستندی تا آیا همان‌گونه بود که در ایوارِ روزِ پیشین بدیده بودند، و این‌که در آن روز خورشید و نیز ماه به کدامین پیکرِ آسمانی اندر آمدند.

از پسِ این کار، او را جامه درپوشانده، موی‌ها شانه و مرغول کرده، آراسته و خوش‌بوی می‌کردندی، و درین میان دوباره درس‌هایِ پیشین‌روز بلو می‌بازگفتندی. او خود همه از بر می‌گفتی و بر آنها کارکردهایی کُنشی اندر

حالتِ انسان می‌آوردی که گاهی تا دو و سه ساعت بازِشان کردی؛ اما هماره به پایان می‌بردی آن‌گاه که جامه همه بپوشیده بودی.

سپس سه ساعتِ آزرگارِ نیشته‌هایی بر وی می‌خواندندی. پس از آن بیرون می‌رفتندی، همواره گفت‌وشنودکُنان بر بُن‌مایه‌ی آن خواننده‌ها، و خود را به بُراک^{۱۱} یا سبزه‌زار رسانده به توپ‌بازی یا به بازی پُم^{۱۲} *^{۱۳} می‌پرداختندی و تنِ خویش نیک‌منشانه می‌ورزیدندی همان‌گونه که پیش‌تر خَرَدِ خویش پورزیده بودند^{۱۴}.

بازی‌هایِ ایشان همه مگر آزادانه نبود، چراکه آن دستِ فروگذاشتندی هر آن‌گاه که دل‌شان خواستی، و بیش‌تر آن‌گاه که خوی^{۱۵} بر تن برآوردندی یا که [ص. ۸۴] سخت خسته شدند. پس ایشان را نیک‌خشک کرده مالش‌شان می‌دادندی؛ پیراهن می‌گرداندندی و آرام‌گونه و گردش‌کنان می‌رفتندی تا آیا نهار آماده بود. آن‌گاه شکبیا گُزین‌گویه‌هایی چند از به یاد سپرده‌هایِ آن درس را روان و شیوا آواز می‌دادندی.

درین میان سرورِ شکم‌خوار می‌آمدی، و درست به‌هنگام بر سرِ میز می‌نشستی.

در آغازِ خوراکِ داستانی دل‌انگیز از دلاوری‌هایِ کُهن^{۱۶} خوانده می‌آمدی تا بدان هنگام که او شراب‌ش را بخورده باشد. آن‌گاه (اگر خوب آمدی) پیِ خواندن را می‌گرفتندی، یا آغازیدندی شادمانه گپِ زدن؛ و در نخستین ماه‌ها سخن گفتن از سودبخشی و ویژگی و کارآیی و سرشتِ همه‌ی آن‌چه بر سرِ میز مر آنان را فراهم می‌آوردندی: از نان، از شراب، از آب، از نمک، از گوشت‌ها، ماهی‌ها، میوه‌ها، سبزی‌ها، ریشه‌ها، و آماده کردن‌شان. بدین کار در زمانی کوتاه بیاموختند همه‌ی بخش‌هایِ این زمینه‌ها را اندر

پلین^{۱۶}، آتنوس^{۱۷}، دی‌یُسکُریس^{۱۸}، ^{۱۹}*جالینوس^{۲۰}، پُرفیریوس^{۲۱}، اُپیانوس^{۲۲}، پُلَبیوس^{۲۳}، هَلِیودُروس^{۲۴}، اَرسطو، اِلِیانوس^{۲۵}، و دیگران. به هنگام این گفت‌وشنودها، تا دل‌بی‌گمان دارند، کتاب‌های یادشده را بیش‌گاه بر سر میز آورَدندی، و او چیزهای گفته را چنان نیک و درست به یاد می‌گرفتی که هیچ پزشکِ بدان زمان نبود که نیمی از دانسته‌های او بدانستی.

سپس اندر درس‌هایی سخن می‌کردندی که در بامداد بخوانده بودند؛ و چون خوراک‌شان را با آمیزه‌ای از مربای به انجامیدندی، [ص. ۸۵] دندان‌های خویش به یکی شاخ درخت بنه^{۲۶} پاکیزه می‌کردندی^{۲۷}، دستان و چشمان به آب روشن‌خنک می‌شستندی، و با سرودی چند زیبا^{۲۸} در بزرگ‌داشتِ دهش و نیکی‌ایزدی مر خدای را سپاس داشتندی. از پس این کار، گنجفهِها می‌آورَدندی اما نه بازی را، که بهر درآموختنِ هزار نازکی و نوآوری را که همه از دانش حساب^{۲۹} برآمدندی.

ازین راه، دلِ درسرِ این دانش‌شمارگان کرد و هرروز، از پسِ نهار و بای شب، هم‌چندان شادمانه زمانِ خویش هزینه‌ی آن می‌کردی که با تاس و گنجفهِ خو گرفته بود. چنان شناختی، خواه اندیشگی و خواه کاربردی^{۳۰}، از آن بیافته بود که تَنستالِ انگلیسی^{۳۱}، که خود ازین باره پُر دامنه پَنیشته بود، خَسْتُو آمد که در هم‌آوردی با وی به‌راستی ازین دانش هم‌چندان دریابد که از زبانِ آلمانی کُهن^{۳۲}.

و نه تنها در این‌یک، که به دیگر دانش‌های ریاضی همچون هندسه و نجوم و موسیقی^{۳۳} نیز. چون تا زمانِ گوارش و گذارِ چَره‌ی وی، هزار کاردستی و ریختِ هندسی شادی‌انگیز نیز می‌ساختندی، و حتیِ هنجارهایِ اخترشناسی را

به کار می‌داشتندی. سپس به خواندن آهنگی در چهار یا پنج بخش، یا بر مایه‌ای سازگار با حنجره، رامش همی‌کردندی.

و اما اندر سازهای موسیقی، نواختنِ عود، اینت^{۳۴}، چنگ، نیِ چوپانی^{۳۵} و نیِ لبک^{۳۶} نه سوراخ، ویول^{۳۷}، و ساکبوت^{۳۸} را درآموخت.

چون ساعتی این‌چنین به کار کرده آمدی، گوارش [صد. ۸۶] که به پایان رسیدی، سرگینِ طبعی از خویشتن می‌پالودی. سپس سه ساعت یا بیش‌تر به درس‌های بنیادیِ خویش می‌بازگشتی اگر با از سرگیریِ خواننده‌های بامدادی، اگر با دنبال کردن کتاب در دست خواندن، و اگر با نبشتن و نیکو کشیدن و خوش‌نویسیِ حرف‌های کهن و رومی.

از پس این کار، از سرای‌هایِ خویش بیرون می‌رفتندی، و همراه ایشان نیک‌مردی از تورن^{۳۸}، نام وی سپردار ژیمناست [چَم‌ورز]^{۳۹}، که او را هنرِ شه‌سواری درآموختی.

پس جامه گردانده بر یکی ارغونِ بادپا، بر یکی باره‌ی جنگی، بر یکی سمندِ اسپانیایی،^{۴۰} بر یکی اسبِ راهوار برنشستی و به صدبارش گرداندی، به هوا اندرَش جهان‌دی، از گودالِ اندرگذاشتی، از فرازِ راه‌بند پراندی و بر چنبرِ میدانِ دُورهایِ کوچک‌گونه زدی هم‌چندان به راست که به چپ.

آن‌گاه، نه نیزه درشکستی^{۴۱}؛ چون بزرگ‌ترین دیوانگیِ جهان بود گفتنِ «من آن‌ام که ده نیزه درشکسته‌ام اندر آزمونی یا که اندر نبردی»؛ یکی درودگر این به‌نیکی بتواند کرد. هنرِ ستودنیِ همانا آن بود که به یک نیزه ده دشمنِ خویش درشکنند. پس به نیزه‌ی پولادسَرِ سرسخت و خشکِ خود یکی دروازه درشکستی، یکی زره دریدی، یکی درخت برانداختی، نیزه از یکی

پرهون درگذراندی، به نیزه یکی زین سپاهی، یکی جوشن، یکی دست کَش زرهی از جای برداشتی. این همه را از سر تا به پا زره پوش همی کردی.

در اسب رانی به نوای شیپور، و در چرخ و واچرخ زدن های خُرد بر اسب، کَس نیک تر از او نکردی چون برنشستی. در سنجش، اسب دوانِ فراره^{۴۲} میمونی بیش نبود. به ویژه در آموخته بود که چُست از اسبی بر اسب دیگر پَرَد بی از آن که [صد. ۸۷] پای بر زمین نهد. این اسبان را جُولانی می نامیدند، و او از هر دو سو و نیزه اندر دست و بی رکاب و بی افسار برنشستی و به دل خواه خویش اسب همی راندی. چراکه این چیزها به کار آیین سپاهی گری آید.

دیگر روز، ورزش به تبرزین کردی و چنان ش نیک فرو لغزاندی و چندان به نیرو بدان تُندکوبه زدی، و چنان نرم با بُرش های گردش فروکوفتی، که گفتی یکی گرد جنگ افزارمند اندر میدان کارزار و همه ی آزمون ها استی.

سپس نیزه افراختی، شمشیرِ دو پَنج^{۴۳} آهیختی، شمشیرِ دو دَم^{۴۴}، پیاله^{۴۵}، خنجر و دشنه، زره پوش یا بی زره، با سپَر، با خود، با سپَرک.

می دویدی بر پی گوزن، آهو، خرس، مَرال، گراز، خرگوش، کبک، قرقاول، هوبره. بازی می کردی با توپِ بزرگ و می جهانیدی ش اندر هوا اگر به پا و اگر به مشّت.

کُشتی می کردی، می دویدی، می پریدی، نه پَرش به سه گام همچو لی لی، نه پَرش آلمانی^{۴۶} — چه (می گفتی ژیمناست [چَم ورز]) این گونه پَرش ها بیهوده اند و بی هیچ سود اندر جنگ — بلکه می گذشتی به پَرشی از گودالی، می پریدی از زَبَر پرچینی، شش گام می بر شدی بر سینه ی دیواری و ایدون می خزیدی تا به یکی پنجره ای در بلندایی چند یکی نیزه ای.

در آبِ ژرف شنا می‌کردی، به رو، به پشت، به پهلوی، به همه‌ی تن یا تنها به پایان، دستی به هوا که بدان یکی کتاب گرفت و ^{۴۷}رودِ سن همه بیمودی بی‌از آن که نمی به آن رسیدی، [صد. ۸۸] بالاپوشِ خویش به دندان کِشان هم‌آن‌چنان که ژول سِزار ^{۴۸}کردی؛ سپس به یک دست بس توان‌مند به یکی کِشتی اندر شدی، از آنجا شیرجه رفتی، ژرفایابی کردی و رخنه اندر کاواکِ تخته‌سنگ‌ها کردی، ^{۴۹}غوطه خوردی در گرداب‌ها و مغاک‌ها. سپس آن کِشتی به‌راه انداختی، راندی، بُردی تند کُند، هم‌سویِ روندِ آب و وارویِ روندِ آن، نگاه داشتی اندر میانِ یکی آب‌بند، رامش بردی به دستی و با پاروییِ بزرگ شمشیر زدی به دستِ دیگر، بادبان برافراختی، به ریسمان‌ها برشدی بر دکل، دویدی بر بازوهایِ دکل، سوئما به سامان نهادی، بادبان‌ها پشت بر باد کردی، فرمانِ استوار بستی.

چون از آب بیرون شدی، تفتِ رو به کوهستان بالا رفتی و آزادگونه پایین آمدی؛ درختان را همچو یکی گربه بالا خزیدی، از یکی به دیگری جهیدی همچو یکی سنجاب، شاخه‌هایِ بزرگ همه در هم شکستی همچو میلویی دیگر ^{۵۰}؛ با دو دشنه‌ی تیز و دو درفشِ کارآ به بالایِ یکی خانه شدی همچو یکی موش و پس با اندام‌هایِ چنان گردآمده از فراز بر نشیب پریدی که ازین اُفت هیچ زخم نخوردی.

زوبین و میل و سنگ و نیزه و پیکان و تبرزین پرتابیدی، کمان کشیدی و مر کشیدنِ چله‌ی کُشکنجیرهایِ سترگِ دژگیری ^{۵۱} را به زورِ کمر میان بربستی، شمشال در دست گرفته نشانه رفتی ^{۵۲}، توپ بر پایه نهاده به آماج ایستا زدی، به آماجِ جُنبان، از پایین به بالا، از بالا به پایین، به روبه‌رو، از کنار، به پشتِ سر، همچو پارتیان ^{۵۳}.

[صد. ۸۹] او را ریسمانی بر یکی برج بلند بستندی تا به زمین آویخته، و او به دو دست بدان بالا رفتی و پس چنان تفت و چنان آسوده فرود آمدی که شما به چمن‌زاری همه هموار نیز نیکوتر از آن نتوانید.

او را یکی تیرکِ سترگ نهادندی لمیده بر دو درخت و او به دستان از آن آویختی، و چنان تفت رفتی و آمدی، بی‌از آن که پای بر جایی نهادی، که شما دوان‌دوان نیز به گردش رسیدن نتوانستندی.

و ورزیدنِ سینه و شش‌های خویش را هم‌چون همه‌ی دیوان فریاد برآوردی^{۵۴}. من خود شنیدم^{۵۵} به یک بار که اُدْمُن [بخت‌آور] را^{۵۶} از دروازه‌ی سَن وِیکتور^{۵۷} تا مَن مارتِر^{۵۸} ندا درداد. سَنْتَر^{۵۹} را نیز به هنگامه‌ی جنگِ تروآ^{۶۰} چنان صدایی نبود.

توان‌بخشیِ ماهیچه‌ها را دو توده‌ی بزرگِ سُرُبی از بهرِ وی ساخته بودند، سنگِ هر یک هشت هزار و هفت‌صد کنتال^{۶۱}، که او آلترِشان^{۶۲} نامیدی و به هر دستی از زمین برداشتی و بر فرازِ سر در هوا بالا بردی، و بی‌از آن که بجنبید، این‌چنین سه چهارمِ ساعت و بیش‌تر نگاه‌شان داشتی که نیرویی شکست‌ناپذیر بود.

با نیرومندترین‌ها بازیِ مرزبندی^{۶۳} کردی و چون زمانِ رویارویی رسیدی، چنان استوار بر پای‌هایِ خویش بر جای ماندی که آماده بودی به بی‌پرواترینِ آنان گردن نهدی تنها اگر چنان‌چه وی را از جایِ جنبانیدی، همان‌گونه که در روزگارِ گذشته میلو^{۶۴} کردی؛ نیز به پیروی از هموارانی^{۶۵} اندر دست گرفتی و آن را به هر کس دادی که از جنگِ وی به‌در آوردن توانستی.

چون زمان‌ش را چنین در کار کردی، وی را مالش می‌دادندی، پاکیزه می‌کردندی، جامه می‌گردانیدندی، آرام [صد. ۹۰] آرام می‌برگشتندی و گذران

از چمنزارها، یا دیگر جای‌های سرسبز، از درختان و گیاهان دیدار می‌کردندی، و آنها را با کتاب‌های پیشینیانی هم‌چون تفوفاست^{۶۶}، دی‌یُسکُردیس^{۶۷}، مارینوس^{۶۸}، پلین^{۶۹}، نیکاندر^{۷۰}، ماچِر^{۷۱}، و جالینوس، که اندر آنها نبشته اند، می‌سنجیدندی؛ نمونه‌هایی هم از آنها با آغوش‌های پُر به سرای می‌بردندی، و نگاه‌داری آنها و نیز کج‌بیل‌ها و کلنگ‌ها و چنگک‌ها و بیل‌ها و بُرش‌گرها و دیگر کاروکاچارهای بایسته از بهر گردآوری درست گیاهان^{۷۲} در گردن گماشته‌ای جوان بود نام او ریزُتم [ریشه‌بر]^{۷۳}.

چون به سرای بازرسیدندی، تا شام آماده شود، از خوانده‌ها بخش‌هایی را بازگو می‌کردندی و سپس بر سر میز می‌نشستندی.

اکنون همی‌دانید که نه‌ارش ساده و اندک بود، چون چندان می‌خوردی که جلوی واق‌واق‌های شکم^{۷۴} را بگیرد، اما شام فراوان و فراخ بود. چون توان‌بخشی و خوراک‌رسانی به خویشان را چندان می‌خوردی که او را دریابستی. برنامه‌ی درست خوراک نیز همین است که از سوی هنر پزشکی نیک و بی‌گمان سپارش کرده آید، هرچند که بسی پزشکان نابخردان گولان از آموزشگاه‌های^{۷۵*} عربان و اروان آن سپارش کنند.

در هنگام این خوراک، دنبال درس نیم‌روز داشتندی آن چندان که می‌خواستندی، و زمان بازمانده به سخن‌های نیک سپری شدی همه دانشی و سودمند.

از پس شُکرانه، دل بر ترانه‌خوانی نهادندی، بر نواختن سازهای خوش‌نوا، یا بر این سرگرمی‌های کوچک که با گنجفه پیش گیرند، با تاس و لیوان؛ و آنجا می‌ماندندی به شادخواری و خوش‌خوارگی، [ص. ۹۱] گاه تا گاه خواب؛

و گاهی به دیدارِ انجمنِ فرهیختگان می‌رفتندی یا به دیدارِ آن کسان که جهان‌دیده بوده باشند^{۷۶}.

اندر میانِ شب، پیش‌از آن‌که از هم جدا شوند، دیدارِ رخسارِ آسمان را به بازترین جایِ سرایِ خویش می‌رفتندی، و آنجا به اخترانِ دنباله‌دار، اگر چنان‌چه بودند، و نیز به پیکرهایِ آسمانی، سامانه‌ها، جای‌گاه‌ها، و روبرویی‌ها و هم‌آیش‌هایِ ستارگان^{۷۷} می‌نگریستندی.

گارگانتوا سپس به شیوه‌ی فیثاغورسیان چکیده‌ی فهرست‌واری از هرآن‌چه در همه‌ی روز بخوانده و بدیده و بدانسته و بکرده و بشنیده بود، با آموزگارِ خود بازگفتی^{۷۸}.

آنگاه خدایِ جهان‌آفرین را ستایش‌گیران نیایش می‌کردندی، بر باورِ خویش به او گواهی می‌دادندی، مر نیکی بی‌کرانِ او را بزرگش می‌داشتندی، و از برایِ همه‌ی زمانِ گذشته سپاسِ او می‌گفتندی و خویشتن را از برایِ همه‌ی آینده به نیکی ایزدی او می‌سپردندی. از پسِ این کار، به غنودن اندرشدندی.

یادداشت‌های فصل ۲۱

۱ - آموزش، در سال‌های پیش از انتشارِ گِلا گِثوآ از موضوع‌های بسیار موردِ علاقه‌ی اندیشمندانِ انسان‌باور همچون اِراسم بود.

۲ - ادبِ درس ادبِ درس، lettres (در متن)، به معنی خواندن و نوشتن و دستورِ زبان است. «ادبِ درس» یعنی آن‌چه از راهِ آموزش به دست می‌آید، و مقابلِ «ادبِ نفس» است به معنی اخلاق و صفاتِ پسندیده‌ی ذاتی (نک. به فِهنگِ سخن، زیرِ «ادب»). نک. به یادداشت‌های فصل ۱۳، «ادبِ لاتین»؛ و فصل ۲۶، «ادبِ باستان».

۳* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) ناهمسانی؛ در A، ۱۵۳۴: سِرَافِن کَالْبِرِسی Seraphin Calobarsy، نامی که از تغییرِ نامِ خودِ فرانسوآ رابله phranCoyS rabelais ساخته شده است و از نام‌های مستعارِ او بود، در اینجا به استادِ تِودِر Theodore تبدیل شد.

۴ - خَرَبَقِ آنتِیسیر) خَرَبَقِ آنتِیسیر؛ «خَرَبَقِ» ellébore یا hellébore گیاهی علفی، از خانواده‌ی آلاله، که قی‌آور است و در گذشته گمان می‌کردند درمان‌گرِ دیوانگی است. حَقّی اِراسم بر همین باور بود (هتل، ۱، هشت). آنتِیسیر Anticyre از شهرهای مرکزِ یونان است و معروفیتِ آن تنها به سببِ همین گیاه است که به فراوانی در آنجا می‌رویده است.

۵ - تیمُته) تیمُته‌ی میله‌ای Timothée de Milet (حدود ۳۵۷-۴۴۶) شاعر و موسیقی‌دانِ سده‌ی پنجمِ پیش از میلاد. Milet از شهرهای یونان باستان است. جالب است که مارکوس فابیوس کوئین‌تیلیانوس Marcus Fabius Quintilianus سخنورِ سده‌ی یکمِ میلادی در باره‌ی او می‌نویسد: «آورده اند که فلوت‌نوازِ پُرآوزه تیمُته از کسانی که پیش‌تر نزدِ دیگران آموزش دیده بودند و پیش او می‌آمدند، دو برابرِ بیشترِ حقّ تدریس می‌گرفت تا از آنهایی که هیچ نمی‌دانستند (آه‌زنیِ سخنور، Institution oratoire، (سرراست: بنیادِ سخنوری) کتاب ۲، فصل سه؛ به فرانسه است)». البته گویا تنها اوست که چنین ادعایی در باره‌ی تیمُته کرده است.

- ۶ - چهار بامداد بیدار می‌شدی) چهار بامداد بیدار می‌شدی؛ ساعت معمول بیداری دانش‌آموزان و دانشجویان. گارگانتوا [گران‌گاله] با آموزگاران پیشین خود حدود ساعت هشت از خواب بیدار می‌شد. اراسم نیز در نوشته‌های خود سحرخیزی را سفارش می‌کند.
- ۷ - باشه) باشه Basché یک ملک اربابی نزدیک شینن Chinon بود. ارباب این ملک از شخصیت‌های کتاب چهارم رابله (فصل‌های ۱۲ تا ۱۶) است.
- ۸ - اناگنوست) اناگنوست Anagnostes واژه‌ای یونانی Anagnōstēs به معنای «خواننده» (متن خوان) است. گفته می‌شود که اشاری احمالی رابله به شاه فرانسوای یکم است که گویا در متن خوانی چیرگی ویژه‌ای داشت.
- ۹ - بُرون‌داد) بُرون‌داد؛ excretion (در متن)، excrétion (املاي مدرن)، نخستین بار در همین‌جا در زبان فرانسه به کار رفته است به معنی «دفع»، «دفع فضولات».
- ۱۰ - نهان‌جای) نهان‌جای؛ lieux secretz (در متن)، مستراح.
- ۱۱ - بُراک) بُراک Bracque (اسم خاص)، یا بُراک بزرگ، جایگاه بازی پُم jeu de paume (نک. به یادداشت بعدی، «بازی پُم») در ساحل چپ رود سن بود، بر تپه سنت ژنویو، در میدان و خیابان استرایاد Estrapade در ناحیه پنجم پاریس امروز. کارته لاتن، پاتنتون، و سوربن نیز در این ناحیه اند. نام این جایگاه احتمالاً از تابلوی ورودی آن گرفته شده بود که تصویر یک سگ بُراک braque (گونه‌ای از سگ) را بر خود داشت، یا شاید از نام صاحب آنجا که احتمالاً خانواده‌ی ثروتمند و با نفوذ بُراک در سده‌ی چهاردهم و پس از آن بود.
- ۱۲ - بازی پُم) بازی پُم jeu de paume یک نوع بازی هزار ساله‌ی فرانسوی است با توپ که ریشه در جهان باستان دارد و شبیه تینیس است. این بازی در فرانسه ابتدا با کف دست انجام می‌شد و به همین سبب پُم paume (یا paulme در فرانسه‌ی میانه) نام گرفت که به معنی «کف دست» است، و بعدها وقتی که از راکت استفاده شد، نام اصلی خود را همچنان نگه‌داشت. این بازی مثل تینیس در دو سوی یک تور، و با دو بازی‌کن در برابر هم انجام می‌شود و تعداد آنها می‌تواند تا چهار بازی‌کن در برابر چهار بازی‌کن افزایش یابد.
- ۱۳* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی سال ۱۵۴۲: و به توپ‌بازی سه‌تته.

۱۴ - تنِ خویش نیک‌منشله می‌ورزیدندی همان‌گونه که پیش‌تر خردِ خویش بورزیده بودند)
تنِ خویش نیک‌منشانه می‌ورزیدندی همان‌گونه که پیش‌تر خردِ خویش بورزیده بودند، از
سفارش‌های انسان‌باورانِ آن روزگار است.

۱۵ - دلاوری‌های کهن) دلاوری‌های کهن، اشاره به داستان‌های سلحشوری که در زمانِ رابله
رایج بود.

۱۶ - پلین) پلین، و همه‌ی کسانی که نام‌شان پس‌از او می‌آید، نویسنده‌ی آثاری در باره‌ی تاریخ
طبیعی اند. برای پلین نک. به یادداشت‌های فصل سوم.

۱۷ - آتنوس) آتنوس Atheneus (در متن) یا آتنی نکراتیسی Athénée de Naucratis، به یونانی Ἀθήναιος Ναυκρατίτης (سده‌ی دوم - سوم م.)، متولّد
شهر بندری نکراتیس (بانوی ناوها) در مصر، طبیعی‌دانِ یونانی-مصری سده‌ی دوم میلادی،
نویسنده‌ی مهمانی سوفسطائیان *Le Banquet des sophistes* (به فرانسه) است که
روایتِ گفت‌وگوهای شرکت‌کنندگانِ آن مهمانی‌ست، و هر یک داستان و خبری روایت
می‌کنند. رابله در سال ۱۵۳۵ برای نام‌های لاتین کتاب او معادل‌های فرانسوی گذاشت.

۱۸ - دی‌سکوریدس) دی‌سکوریدس Dioscorides (در متن)، یا دی‌سکورید
Dioscoride، به یونانی Διοσκορίδης، پزشکِ یونانی سده‌ی نخستِ میلادی. کتابی
از او در سده‌ی شانزدهم آموزش داده می‌شد.

۱۹* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی سال ۱۵۴۲: ژولیوس پلوکس

۱- ژولیوس پلوکس Jullius Pollux، سخن‌دانِ یونانی

سده‌ی دوم میلادی، نویسنده‌ی *ῥῆγαν σκῆζα* و *σῆζα*.

۲۰ - جالینوس) جالینوس، نک. به یادداشت‌های پیش‌گفتار.

۲۱ - پورفیریوس) پورفیریوس Porphyrius (در متن) یا پورفیر تیری Porphyre de Tyr،
به یونانی Πορφύριος، (۳۰۵ - ۲۳۴ م.) فیلسوفِ نوافلاطونی سده‌ی سوم میلادی،
مؤلفِ رساله‌ی *پوین* (از گوشتِ حیوانات در شهر تیر در لبنان به دنیا آمد).

۲۲ - آپیانوس) آپیانوس Opianus (در متن) یا آپیان سیلیسی Oppien de Cilicie، به
یونانی Ὀππιανός، شاعرِ یونانی - رومی سده‌ی سوم میلادی.

۲۳ - پلیبیوس (Polybieus) (در متن)، یا پلیب Polybe، به یونانی Πολύβιος، مرد نظامی و سیاسی، و تاریخ‌نگار یونانی سده‌ی دوم پیش از میلاد.

۲۴ - هلیودوروس (Heliodorus) (در متن) یا هلی‌یُدُر Heliodore. چنین شخصیت به این نام هستند و به‌درستی دانسته نیست که مقصودِ رابله به کدام یک بوده است. هلی‌یُدُر، سوفسطایی سده‌ی چهارم و نویسنده‌ی رمانِ اثیوپی‌ها یا داستانِ نکلان و مثلیکه، یا هلی‌یُدُر (سده‌ی چهارم میلادی) اسقفِ تریکا Tricca شهری در یونان، یا جراحی که اطلاعِ جدانی از او در دست نیست؟

۲۵ - اِلِیانوس (Aelianus) (در متن)، یا کلود الِیَن Claude Élien (به فرانسه)، کلودیوس الِیانوس Claudius Aelianus (به لاتین)، Κλαύδιος Αἰλιανός (به یونانی)، (۱۷۵-۲۳۵ م.)، نویسنده‌ی اثر طبیعتِ جانوران *De natura animalium* . اشاره‌ی رابله نیز به همین کتاب اوست.

۲۶ - درختِ بَنَه (در متن) Lentisque (در متن) lentisque (در فرانسه‌ی مدرن)، المصطکی در عربی، با نام‌های لاتین Pistacia lentiscus، Lentisco. «دانش‌نامه‌ی جهان اسلام» از «بنیاد دائرة المعارف اسلامی» می‌نویسد که «چائلاقوش» نیز نامیده می‌شود با نام علمی «پیستاسیا آتلانتیکا» Pistacia atlantica. گویا رابله این درخت را به این سبب برگزید که به روایتِ اراسم از آن خلال دندان درست می‌کردند.

۲۷ - پاکیزه می‌کردندی (پاکیزه می‌کردندی؛ این فعل، و فعلِ بعدی (می‌شستندی)، در متن به سوم شخص مفرد آمده اند: se lavoit و s'escuroit؛ جوری که انگار تنها گارگاتوآ نهاد این جمله‌هاست، و نه او و هم‌راهانش. اما بیشتر مترجمان، چه فرانسوی چه انگلیسی، این فعل‌ها را متناسب با فعل‌های قبل و بعد این پاراگراف به سوم شخص جمع آورده اند.

۲۸ - سرودی چند زیبا (سرودی چند زیبا، quelques beaux cantiques) (در متن)؛ کانتیک cantique (از لاتین کانتیکوم canticum) در فرانسه‌ی میانه پیش از هرچیز تک‌های متن است که در روم باستان به آواز خوانده می‌شد، همراه با نوای نی، و بازیگری هم بر صحنه پانتومیم اجرا می‌کرد. سپس به سرودهای مذهبی یا به نیایش‌نامه‌ها گفته می‌شد که در ستایش خدا می‌خواندند. اینجا به این معنی دوم است همان‌گونه که از متن بهروشنی برمی‌آید. رابله صفتِ فاعلی cantiqueur را در دانتاگروئی (فصل ۴۷) به معنی «سرودخوان» و

«آوازخوان» به کار برده است: «این شراب... او را سرودخوان کرد». کانتیک *Cantique* یا شان دُ سَلْمُن *Chant de Salomon* «مزمور/سرود سلیمان» همچون اسم خاص، به *Le Cantique des cantiques* یعنی عَزْلِ عَزْلِ هَیِ سلیمان گفته می‌شود که کتابی ست منسوب به سلیمان پسر داوود در کتاب مقدس.

۲۹ - *دانش حساب* دانش حساب؛ *Arithmetique* (در متن)، املاي مدرن *Arithmétique*؛ علم حساب، که انسان‌باوران برای ورزیدن ذهن به کار می‌گرفتند.
۳۰ - *اندیشگی و کاربردی* اندیشگی و کاربردی؛ آورده ام برای «نظری و عملی»، *theoricque et practique* (در متن).

۳۱ - *تَنَسْتال* کاتبرت تَنَسْتال *Cuthbert Tunstall* (۱۴۷۴-۱۵۵۹) اسقف انگلیسی، نویسنده کتاب هِنّ محاسبه‌ها *De arte supputandi* (۱۵۲۲) در علم حساب به لاتین که در ۱۵۲۹ در پاریس نیز چاپ شد.

۳۲ - *زبان آلمانی کُهن* زبان آلمانی کُهن، کتابه از زبانی دشوار.
۳۳ - *موسیقی* موسیقی؛ در دوران رابله هفت رشته‌ی آموزشی را مهم می‌پنداشتند: سه‌گانه‌ها، دربرگیرنده‌ی دستور زبان و آیین سخنوری و گفت‌و شنود، و چهارگانه‌ها دربرگیرنده‌ی حساب و هندسه و اخ‌شناسی و موسیقی. درون‌مایه‌ی موسیقی در آثار رابله دارای اهمیت است، و آموزش آن به گارگانتوا این نکته را نشان می‌دهد.

۳۴ - *اِپینِت* اِپینِت *espinette* (در متن)، *épinette* (املاي مدرن) از سازهای سیمی کلیددار، کوچک‌تر از کلاو سن *clavecin*.

۳۵ - *نِی چوپانی* نِی چوپانی، *flutte de Alemant* (در متن) فلوت آلمانی، همان فلوت تراورسی پر *flûte traversière* است که سربازان مزدور آلمانی در زمان شاه فرانسوآی یکم آن را در فرانسه رواج دادند. «نِی چوپانی»، شکلی بسیار ساده‌ی آن، ترجمه‌ی آزاد است.
۳۶ - *ویول* ویول *viole* سازی شبیه ویولون سل که دارای پنج تا هفت سیم است و بر زانو یا میان زانوها می‌گیرند و با آرشه می‌نوازند.

۳۷ - *ساکبوت* ساکبوت *sacqueboute* (در متن)، *saqueboute* (املاي مدرن) یا نوعی ساز بادی شبیه به ترومبون *trombone*.

۳۸ - *تورِن* تورِن *Touraine* منطقه‌ای در مرکز فرانسه.

۳۹ - نام او سپردار ژیمناست نام او سپردار ژیمناست؛ از «ژیمناست [چم‌ورز]» پیش‌از این در فصل ۱۷ نام برده شده است.

۴۰* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها افزودگی سال ۱۵۴۲: بر یکی اسب مغربی ۱.

۱- اسب مغربی (شمال آفریقا) barbe؛ یا بربر. با اسب تازی

یا عربی اشتباه نشود.

۴۱ - نه نیزه در شکستی) نه نیزه در شکستی؛ La rompoyt non la lance (در متن)؛ «نیزه/ نیزه‌ها شکستن/ در شکستن» اصطلاحی‌ست در زبان فرانسه به معنی سرراست «شکستن نیزه (در مبارزه با کسی)»، و معنی مجازی جانبداری کردن از یا مخالفت کردن با کسی/ چیزی. تقریباً مثل «شاخ/ تیغ کسی را شکستن».

۴۲ - اسب‌دوانِ فرار) اسب‌دوانِ فرار؛ voltigeur de Ferrare (در متن)؛ فرار Ferrare (به فرانسه)، فرار (به ایتالیایی)، شهری‌ست در ایتالیا که مهارتِ بندبازان و اسب‌دوانان آن زبان‌زد بود. نه تنها رابله خود در فاصله‌های سال‌های ۱۵۳۴-۱۵۳۳، و سپس در ۱۵۳۵ از آن شهر دیدن کرده بود، بلکه اسب‌دوانِ مورد نظر او، که گویا نامش دانسته نیست، در فرانسه‌ی آن زمان شناخته بود. ولتیزر voltige به معنی «اسب‌دوانی» (نک. به فِهنِگِ مخی، زیر «اسب‌دوانی») و انجام «آکروباسی و ژیمناستیک» بر اسب است؛ و ولتیزر voltigeur آکروبات‌باز است.

۴۳ - شمشیرِ دوپنج) شمشیرِ دوپنج، l'espée à deux mains (در متن)؛ «دوپنج» را ساخته ام برای شمشیرِ بلند و پهن با جایِ اغلبِ مشخصِ دو دست یا دو پنجه در دسته‌ی آن، و آن شمشیری‌ست که به هر دو دست گرفته می‌زدند.

۴۴ - شمشیرِ دو دم) شمشیرِ دو دم؛ l'espée bastarde (در متن) l'épée bâtarde (فرانسه‌ی مدرن)، ترجمه‌ی سرراست، شمشیرِ مول. شمشیری که می‌توان هم با هر دو لبه و هم با نوکِ تیز آن ضربه زد، و دسته‌ی آن برای دو دست جا دارد.

۴۵ - پیاله) پیاله؛ مقصود در واقع ترکیب «شمشیرِ پیاله» است که ساخته ام برای espagnole (در متن)، به معنی «اسپانیایی»، که مقصود از آن «شمشیرِ اسپانیایی» بلند و باریک و تیزدم است که میانِ دسته و تیغه سپری کوچک به شکل «پیاله» دارد برای محافظتِ دست از شمشیرِ رقیب.

۴۶ - پرشِ آلمانی) پرشِ آلمانی، گویا آلمانی‌ها را چین به ریش‌خند می‌گرفتند که تنها بلد اند از تختِ خواب به میزِ غذاخوری بپزند.

۴۷* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) ناهمسانی؛ در A، ۱۵۳۴، به جای «رودِ سن ۱» آمده است: «رودِ لوآر ۲ در مَن‌سُرو». این یکی از نمونه‌هایی است که نشان می‌دهد که گارگانتوا در داستان اصلی احتمالاً به پاریس سفر نمی‌کرد و آموزش او هم در همان منطقه‌ی تورِن Touraine انجام می‌شده است. هم‌چنین نشان می‌دهد که چاپِ نخستِ گلِ گانتوا احتمالاً شتاب‌زده و چپسای نظارتِ کافی از سویِ رابله انجام گرفته بوده است.

۱- سن Seine، در جلگه‌ی پاریس روان است و به دریایِ مانش می‌ریزد.

۲- لوآر Loire، درازترین رودِ فرانسه که به اقیانوسِ آتلانتیک می‌ریزد.

۳- مَن‌سُرو Montsoreau، شهری در مَنِ اِ لوآر Maine-et-Loire در غربِ فرانسه.

۴۸ - ژول سِزار) ژول سِزار؛ Jules César (۴۴ پیش از م. - ۱۰۰ پیش از م.)، سپاهی و سیاستمدار و نویسنده‌ی رومی. این آب‌بازی‌های نمایشی را پلوتارک در باره‌ی او روایت می‌کند، در کتابِ خود زندگیِ ژولِ سِزار (جنگِ اسکندریه)، ۴۹، ۴: «چون مصریان از همه سو در دریا او را محاصره کردند، خود را به دریا افکند و با زحمتِ بسیار و به‌دشواری شنا کردن آغازید. گویند که چند کتابِ کوچک نیز در دست داشت و در حالی که شنا می‌کرد و غوطه می‌رفت، آنها را رها نمی‌کرد، بلکه با یک دست آنها را بلند کرده بیرونِ آب نگاه می‌داشت و با دستِ دیگر شنا می‌کرد.»

۴۹* - ناهمسالی‌های چاپ‌ها) ناهمسالی؛ عبارت «غوطه خوردی در گرداب و مغاک» در A، ۱۵۳۴، چنین است: «صخره‌ها و مغاک‌های گودالِ ساوینی ۱ را کاویدی.»

۱- fosse de Savigny احتمالاً گودالی در رودِ لُ لوآر Loir در مرکز و غربِ فرانسه.

۵۰ - میلویِ دیگر) میلویِ دیگر، un autre Milo (در متن) اشاره دارد به میلویِ کرتنی Milon de Crotone، ورزشکارِ یونانیِ سده‌ی ششم پیش از میلاد، که گفته می‌شود

هنگام شکافتن تهی درختی طعمه‌ی آن درخت شد و مُرد. رابله چند سطر پایین‌تر نیز از او یاد می‌کند، و همچنین در فصل دوم کتاب موع خود. کُرتُن Crotone شهر و منطقه‌ای در جنوب ایتالیاست.

۵۱ - **کُشکنجیرهای سترگی دژگیری** (کُشکنجیرهای سترگی دژگیری، arbalestes de passe (در متن)، یا arbaleète de siège سلاحی بزرگ و سنگین با کمائی که درازای آن گاهی تا به ۲۰ متر می‌رسید و چله‌ی آن را به کمک چرخ‌شیبه چرخ چاه («تُرُی» treuil به فرانسه، «وینچ» winch به انگلیسی) می‌کشیدند.

۵۲ - **شمخال در دست گرفته نشانه رفتی** (شمخال در دست گرفته نشانه رفتی؛ تفنگ شُمخال arquebuse، تقریباً ۲۰ کیلو وزن داشت و برای به کار گرفتنش آن را روی پایه می‌گذاشتند، در حالی که گارگاتوآ آن را همچو ابزاری سبک در دست می‌گرفت.

۵۳ - **همچو پارتیان** (همچو پارتیان؛ comme les Parthes (در متن) اشاره به تودستی پارتی‌ها در تیراندازی و کمان‌گیری. به‌ویژه گریزشان از دشمن و سپس آنان را زیر تیرهای خود گرفتن، زبانزد بود.

۵۴ - **فریاد برآوردی** (فریاد برآوردی؛ فریاد کشیدن برای ترساندن دشمن از ترندهای جگ به شمار می‌رفت و آن را می‌آموختند.

۵۵ - **من خود به یک بار شنیدمَش** (من خود به یک بار شنیدمَش؛ راوی خود شاهد روی‌دادهای زندگی گارگاتوآ است.

۵۶ - **ناهمسلی‌های چاپ‌ها** (ناهمسانی؛ مکان‌های این عبارت در A، ۱۵۳۴، چنین بودند: از دروازه‌ی پس ۱ تا چشمه‌ی نارصی ۲.

۱- دروازه‌ی پس Besse در محله‌ای از شینن.

۲- نارصی Narsay دهکده‌ای در شینن. به‌گونه‌ای رایج‌تر،

«نارسی» باید نوشت. اما شاید بازی با واژه بوده باشد (نک.

به یادداشت‌های فصل ۱، نارصی).

۵۷ - **دروازه‌ی سن ویکتور** (دروازه‌ی سن ویکتور؛ در پاریس نزدیک سوربن بود. همان‌گونه که در یادداشت پیشین آورده ام، در چاپ یکم به جای آن «دروازه‌ی پس» آمده است که دروازه‌ی ورودی یکی از محله‌های شینن، زادگاه رابله، بود.

۵۸ - **مُن مارتُر** مُن مارتُر، Mont martre (در متن)، Montmartre (املاي رایج)، به معنی «شهیدکوه»، در بلندی‌های شمال پاریس تقریباً در چهار کیلومتری دانشگاه سوربن است که کلیسای سن پی‌یر **église Saint-Pierre** در سده‌ی ششم میلادی بر آن بنا شد و بعدها، در سده‌ی نوزدهم، یکی از مهم‌ترین بناهای فرانسه، کلان‌کلیسای ساکِر کُر مُن مارتُر **La basilique du Sacré-Cœur de Montmartre** در آنجا ساخته شد.

۵۹ - **سَنَتُر** سَنَتُر، Stentor (در متن) Στέντωρ (به یونانی)، جارجی ارتش یونان در جنگِ تروآ که به خاطر توانِ ریه‌هاش در فریاد کشیدن معروف بوده در ایلیاد هومر، سرود ۵، از آن یاد شده است. این نام از فعلی به معنی «نعره کشیدن» و «غوغا بر آوردن» است. اراسم در اثنال، ۲، سه، ۳۷، جارجی پو غوغه از او یاد می‌کند، و خودِ رابله نیز در کتاب چهارم، فصل ۴۸، باز از او نام می‌برد. نک. به یادداشت بعدی.

۶۰ - **جنگِ تروآ** جنگِ تروآ، la bataille de Troye (در متن) La guerre de Troie (نام رایج) جنگِ افسانه‌ایِ اسطوره‌های یونانی‌ست. تروآ شهری باستانی در غرب ترکیه‌ی امروزی‌ست. در اسطوره‌های یونانی، شاهزاده‌ای از این شهر به نام پاریس **Pâris** هِلِن **Hélène**، همسر میناس **Ménélas** شاه سِپارت، را می‌رباید، و جنگ در می‌گیرد. نک. به یادداشت قبلی.

۶۱ - **کَنَتال** کَنَتال، quintal، واحد وزن، برابر با صد کیلوگرم.

۶۲ - **آلتِر** آلتِر، alteres (در متن)، haltère (در فرانسه‌ی مدرن، تلفظ «آلتِر»)، که در زبان فرانسه برای نخستین بار همین‌جا به کار رفت، از یونانی **ἀλτήρες** است و در سده‌ی نوزدهم است که رواج می‌یابد، و سپس با املاي «هالتِر» به زبان فارسی نیز می‌آید.

۶۳ - **بازیِ مرزبندی** بازیِ مرزبندی؛ این عبارت را ساخته ام برای بازیِ میله‌ها/تیرک‌ها **louoyt aux barres** (در متن) یا **Jeu de barres** (به فرانسه‌ی مدرن)، از بازی‌های مسابقه‌ای قدیمی در فرانسه که در فهرستِ بازی‌های گُل گُلِتوآدر فصل ۲۲ نیامده است. دو گروه، معمولاً هر یک دربرگیرنده‌ی شش بازی‌کن، زمینی را با میله‌ای چوبی یا فلزی، یا حتی با شاخه‌های درخت یا بند و ریسمان، یا فقط به خطی، مرزبندی می‌کردند و بنابر قاعده‌هایی هر گروه می‌بایست از گروه دیگر، یعنی در سوی دیگر آن مرز، زندانی می‌گرفت. شبیه این بازی با نام‌های گوناگون در ایران هم بوده و شاید هنوز هم هست. در متن، حریفان نیرومند

گارگاتوآ [گرانگاله] نه تنها نمی‌توانند او را زندانی کنند، بلکه او حاضر است خود را شکست خورده اعلام کند اگر که آنها فقط بتوانند او را از جا تکان بدهند.

۶۴ - میلون؛ میلوی کرتی Milon de Crotone، در پلین، ۷، نوزده. نک. به هم چنین به چند یادداشت بالاتر در همین فصل، «میلوی دیگر».

۶۵ - انار، anar، pomme de grenade (در متن) سرراست، سیبِ انار (به خاطر شباهت اندازه و شکل آن به سیب)، grenade (رایج‌تر در فرانسه‌ی امروز)، نمادِ وحدت (دانه‌های بسیار گردآمده با هم) در امپراتوری فرانسه. در نقاشی‌های دیواری کاخ فُنْتِنِلو Château de Fontainebleau (در شصت کیلومتری جنوب پاریس) تصویری از فرانسوآی یکم هست با اناری در دست، و از شارل پنجم نیز نقاشی‌ای با انار وجود دارد.

۶۶ - تئوفراست؛ Theophraste (در متن)، Théophraste (املاي مدرن)، Θεόφραστος (به یونانی)، فیلسوف یونانی سده‌ی چهارم پیش از میلاد، جانشین ارسطو در ادراهِی مدرسه‌ی او در آتن. نویسنده‌ی دو رساله در باره‌ی گیاهان.

۶۷ - دی‌یُسکُریدس؛ Dioscorides (در متن)، نک به چند یادداشت بالاتر در همین فصل.

۶۸ - مارینوس؛ Marinus (در متن) گفته می‌شود که نام او همچون کالبدشناس از نوشته‌های جالینوس به ما رسیده و کتابی از او نامانده است. آبل لُفران Abel Lefranc می‌نویسد (در گُل گاتو، ص. ۲۳۳، پانویس شماره‌ی ۱۷۱ برای «مارینوس»): «رابله اشتباه کرده است که از مارینوس همچون پیشینیانی یاد کرده است که در باره‌ی "درخان و گیاهان" نوشته اند. نوشته‌های او اصلاً به ما نرسیده است. جالینوس، که از او نام می‌برد، او را احیاکننده‌ی کالبدشناسی می‌داند؛ هیچ رساله‌ی گیاه‌شناسی‌ای از او یاد نمی‌کند...»

۶۹ - پلین؛ Plin، (در متن)، نک. به یادداشت‌های فصل سوم.

۷۰ - نیکاندر؛ Nicander (در متن) نیکاندر کَلْفَنی Nicandre de Colophon، به یونانی Νίκανδρος ὁ Κολοφώνιος شاعر و فزیک‌دان یونانی سده‌ی دوم پیش از میلاد. کَلْفَن Colophon شهر یونان باستان که امروزه در غرب ترکیه نزدیک ازمیر است.

۷۱ - **ماچر**، **ماچر**، **Macer** (در متن)، **آمیلیوس ماچر** **Æmilius Macer** (سده‌ی یکم پیش از م.) طبیعت‌شناس و شاعر لاتین، دوست ویرژیل و اُوید. او شعرهایی با مضمون تاریخی طبیعی داشته که برجا نمانده است و با این حال شعرهایی در همین زمینه به او نسبت می‌دهند.

۷۲ - **گردآوری درست گیاهان** **گردآوری درست گیاهان**؛ **bien arborizer** (در متن)؛ **bien herboriser** (املا‌ی مدرن)؛ رابله خود به **گردآوری گیاهان** و پژوهش در باره‌ی آنها، که فعل آن **herboriser** است، علاقه‌ی بسیار داشت.

۷۳ - **ریزتم** **ریزتم**، **Rhizotome** (در متن) که همچون اسم خاص آمده است، مرکب از دو واژه‌ی یونانی **ρίζα** به معنی ریشه، و **τέμνω** به معنی بریدن است؛ ریشه‌بر.

۷۴ - **واق واقهای شکم** **واق واقهای شکم**؛ **les haboys de l'estomach** (در متن)، **les abois de l'estomac** (املا‌ی مدرن)، قاروقور شکم. رابله در جاهای دیگر نیز این استعاره را برای «گرسنگی» به کار برده که در واقع از **اراسم** گرفته است (نگ. به **اراسم**، **هتال**، سه، هشت، ۱۲، زیر عنوان **Non interpellandus famelicus** (به لاتین) **بازنداشتن گشنگان را (از خوردن)**)).

۷۵ - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** **ناهمسانی‌های چاپ‌ها**؛ رابله در چاپ ۱۵۴۲ «عربان» را هم به «سوفسطایان» تبدیل کرد و این چین شاید می‌خواسته باز به سربنی‌ها کتابه بزند. اشاره‌ی او به «مکتب عربان» احتمالاً همان مکتب پور سینا است که در دانشکده‌های پزشکی فرانسه درس داده می‌شد. پیش‌تر، در **دانش‌گزینی**، فصل ۸، آنجا که باز هم به کتاب‌های پزشکی «پزشکان عرب» اشاره می‌شود، به نظر نمی‌آید که رابله نگاهی چین منفی به آن مکتب داشته است. احتمالاً در فاصله‌ی این سال‌ها مکتب پزشکی پور سینا برای او بی که در نوشته‌های یونانی و رومی بسیار پژوهش می‌کرده، تا حدودی «پیش پا افتاده» شمرده شده است. در هر حال در این مورد خاص به نظر می‌آید که پزشکی مدرن برخلاف نظر رابله خوردن شام سبک را سفارش می‌کند و صبحانه و ناهار را مهم‌تر از آن می‌داند.

۷۶ - **جهان‌دیده بوده باشند** **جهان‌دیده بوده باشند**؛ **eussent veu pays estranges** (در متن) سراسر: کشورهای شگفت دیده بوده باشند. اما مقصود از **estrange** (املا‌ی فرانسه‌ی میانه) در اینجا نه «شگفت» که «خارجی» است: از کشورهای خارجی دیدن کرده باشند.

۷۷ - روبرویی‌ها و هم‌آیش‌های ستارگان روبرویی‌ها و هم‌آیش‌های ستارگان oppositions & conjunctions des astres (در متن) از اصطلاح‌های اخ‌شناسی. «روبارویی» را برای opposition آورده‌ام که در نجوم ترجمه می‌شود «مقابله»؛ و «هم‌آیش» را آورده‌ام برای conjunction «قران». «قران» در یک بُرج ... است.

۷۸ - با آموزگارِ خود می‌بازگفتی) با آموزگارِ خود می‌بازگفتی؛ به باورِ اراسم، آموختن با تکرار بسیار شدنی‌ست. تأکید بر تکرار در این فصل از همین روست و فعل‌های به کار آمده در آن بیان‌گر همین روش است.

گار گانتو آنچه گونه از زمان بهره گرفتنی آن گاه که هوا بارانی

بود.

فصل ۲۲

اگر بودی که هوا بارانی و بورانی بودی، از همهی زمان پیش از نهار همچون همیشه بهره گرفتندی، جز این که دل خواه کردن اندازهی نم هوا را آتشی زیبا و رَحشان افروختن فرمودی. اما پس از نهار به جای ورزش ها در سرای بازماندندی،^۱ و [ص. ۹۲] اندر هنرهای نگارگری و پیکرتراشی پژوهش کردندی؛ یا گرم بازی کُهن شتالنگ شدند، آن چنان که لئونیکوس^۲ از آن نبیسد و دوست نیک ما لاسکاری^۳ به آن پردازد؛ و بخش هایی از نَبشته های نبیسانگان گذشته را که بدان ها اندر ازین بازی یاد شدی یا استعاره های آمدی، بازی کُنان بازخوانی کردندی.

یا رفتندی دیدن تا گوهرها چه گونه می گذازند و ریخت گری جنگ افزارها چه گونه می کنند؛ یا رفتندی به دیدار گوهریان و زرگران و سنگ تراشان، یا کیمیاگران و سکه سازان، یا فرشینه بافان و پارچه بافان و مخمل بافان، ساعت سازان و آینه گران، چاپ زنان، ارگ سازان، رنگ رزان، و دیگر پیشه وران

ازین دست، و اندر همه جا دِهشِ شراب کردند و هنر و آفرینندگیِ پیشه‌ها نگرِیستندی و آموختندی. رفتندی درس‌هایِ همگانی شنودن، فرمان‌هایِ دیوانی، دادخواست‌ها، سخن‌گزارِی‌ها^۴، دادخواهی‌هایِ نمایندگانِ برجسته، اندرزهایِ سخن‌رانانِ انجیلی.

به تالارها و جای‌گاه‌هایی اندر شدی که شمشیربازی را راست کرده بودند، و آنجا در رویارویی با استادانِ همه‌گونه جنگ‌افزار را آزمودی و به‌روشنی بدیشان می‌نمودی که وی را کاردانی هم‌چندانِ ایشان و همانا بیش از ایشان است.

و به جایِ گردآوردنِ گیاهان، دوکان‌هایِ داروگران و دَم‌نوش‌فروشان و داروسازان را بازدیدندی، و میوه‌ها و ریشه‌ها و برگ‌ها، انگم‌ها و تخم‌ها و نوش‌داروهایِ آمده از دوردست‌ها، و چگونگیِ آمیزش دادنِ آنها را ریزبه‌ریز بررسیدندی.

به دیدارِ ترفندبازان رفتندی، تردستان و [صد. ۹۳] حقّه‌بازان^۵، و رفتارهایِ ایشان درنگریستندی، ترفندهایِ شان، جهش‌هایِ ناگهانی و چرب‌زبانی‌شان، به‌ویژه آنان که از شُنی^۶ بودند در پیکاردی^۷، چراکه به‌سرشتِ پُرچانه‌هایِ دوآتشه و زبان‌فروشانِ پرت‌ویلاگو اند^۸.

چون شام را برگشتندی، کم از روزهایِ دیگر خوردندی؛ خوراک‌هایی خشک‌تر و کم‌چرب‌تر تا نمِ نابه‌نجارِ هوا، که ناگزیر از پیرامون به تن‌شان راه یافتی، این‌چنین تراز یابد و ایشان را هیچ‌گزند نرسد از واهستنِ ورزش که خوکرده‌ی آن بودند.

ایدون آموزش دید گارگانتوا [گران‌گاله]، و این روندِ روزبه‌روز پی‌گرفتی و بهره‌ی آن همی بُردی چنان‌که شما خود می‌دریابید که مردِ جوانی

بِخَرْد بهره تواند برد ^{۹*} از آموزشی چنین پی گیر که در آغاز هرچندان هم که دشوار می نمودی، در دنباله بس شیرین بود و سُبک و گوارا، و بیش تر به سرگرمی شاهانه مانستی تا به آموزش دانش آموزی.

با این همه پُنگرات [پُرکار]، تا مر او را ازین تنش پرشور جان آسایش دهد، هر ماه روزی نیک روشن و آرام برگزیدی که بامدادش از شهر بیرون شدند، و به ژانتی بی ^{۱۰} رفتندی یا به بولنیه ^{۱۱}، به مَنروژ ^{۱۲}، پل شارانتن ^{۱۳}، وانو ^{۱۴}، یا به سَن کلو ^{۱۵}، و آنجا همه ی روز را به نیکوترین شادخواری گذراندندی که پنداشتن آن توانستندی؛ لاغان و شادان و نوشان همگان پابه پا، بازی کنان و آوازخوانان و پای کوبان، غلتان [ص. ۹۴] بر سبزه زاری زیبا، بی لَمان کُنان مر جُغوکان را و شکار کُنان مر کبکان را و صید کُنان مر قورباغان و خرچنگان را.

اما این روز گرچه بی کتاب و کتاب خوانی گذشتی، هیچ بی سود سپری نگشتی؛ چون در سبزه زار زیبا چکامه های دل پذیر از کشت و دزدی هئی ویرژیل ^{۱۶}، از هزیود ^{۱۷}، و در مستیک هئی پلیسی ^{۱۸} به یاد آوردندی، و خود هجویه های ^{۱۹} شادناک به لاتین نداشتندی که سپس آنها را به رُندو ^{۲۰} و بَلد ^{۲۱} زبان فرانسوی برگرداندندی.

بزم سازان، به جام چوب پیچک ^{۲۲} آب از شراب ناسره جدا کردند، آن گونه که کاتو ^{۲۳} آموزد در اندر چیز درستی، و پلین نیز: شراب اندر لگن پُر آب آب ناک کردند، پس شراب به نگاو برکشیدندی، آب از لیوانی به لیوان دیگر کردند؛ یا چندین دستگاه کوچک خود جُنب ^{۲۴} ساختندی، یعنی خود به خود جُنبیده.

یادداشت‌های فصل ۲۲

۱* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی سال ۱۵۴۲: «و نیروبخشی تن را با دسته کردن علف خشک، شکستن و آره کردن چوب، و کوبیدن خوشه‌های گندم در انبار غله به حب و جوش می‌پرداختند. سپس».

۲ - لُئیکوس (لُئیکوس؛ Leonicus (در متن)، نیکلو لُئیکو تُمئو Nicolò Leonico Tomeo (به ایتالیایی)، (۱۵۳۱ - ۱۴۵۶)، نیکلاس لُئیکوس تُمائوس Nicholas Leonicus Thomaeus (به لاتین) استاد انسان‌باور ویزی (ایتالیا) که همچنین کتابی در باره احتمالات در قلابازی و تلس بازی به نام *De ludo talario* در ۱۵۲۴ از او در لیون چاپ شده بود.

۳ - لاسکاری (لاسکاری؛ Lascaris (در متن)، یانوس لاسکاریس Janus Lascaris (به لاتین)، ژان لاسکاری (به فرانسه)، (۱۵۳۵ - ۱۴۴۵) دانشور یونان‌شناس رُنسانس، یکی از رواج‌دهندگان پژوهش‌های یونان‌شناسی در فرانسه، کتابدار شاه فرانسوآی یکم، و همچنین دوست اراسم Érasme (۱۵۳۶ - ۱۴۶۹)، و استاد زبان یونانی گیوم بوده Guillaume Budé (۱۵۴۰ - ۱۴۶۷) است. او در قسطنطنیه به دنیا آمد و پس از پیروزی ترک‌ها به ایتالیا پناهنده شد. از ۱۴۸۹ در فلورانس از پشتیبانی خاندان مدیسی برخوردار می‌شود، و کتاب‌های خطی بسیاری در یونان به دست می‌آورد که آنها را در ایتالیا به چاپ می‌رساند، از جمله تراژدی‌های اُریپید Euripide (۴۰۶ پیش از م. - ۴۸۰ پیش از م.). در ۱۴۹۵ از پشتیبانی شاهان فرانسه برخوردار شده چند سالی سفیر فرانسه در ویز می‌شود (۱۵۰۹ - ۱۵۰۴). این از کمیاب‌ترین موردهایی است که رابطه شخصیتی هم‌روزگار خود را «دوست» توصیف می‌کند.

۴ - سخن‌گزاری) سخن‌گزاری؛ آورده ام برای declamation (در متن) «دیکلامسیون»، déclamation (املائی مدرن). «سخن‌گزاری» در اصل به معنی «سخنوری» است.

۵ - حقّه‌بازان) حقّه‌بازان؛ «تریاکلر» theriacleur (در متن)، یا triacleur (املائی دیگر فرانسه‌ی میانه)، به معنی «تریاک‌فروش» vendeur de thériaque و «شارلاتان»

است. «تریاق»، خمیری سفت‌تر از عسل که ترکیب بسیار پیچیده‌ای از چندین ماده از جمله «تریاق» است، از دوران باستان تا آغاز عصر مدرن مصرف دارویی داشت و پادشاه شمرده می‌شد. در سده‌های میانه، فروشندگان «تریاق» آن را با تبلیغات پر سروصدا و با چرب‌زبانی همچون اکسیر درمان هر درد بی‌درمانی در بازارها می‌فروختند. از رنسانس به بعد، با پیشرفت پزشکی، این فروشندگان «شارلاتان» یا «حقه‌باز» شمرده شدند. جالب است که «حقه»، در فارسی، هم به معنی «نیرنگ» و «تردستی» است، هم به معنی «ظرف سفالی کوچکی که برای تریاق کشیدن بر سر وافور نصب می‌کنند؛ و نیز ظرفی که شعبده‌باز، هنگام انجام شعبده‌بازی از آن استفاده می‌کند (نک. به فرهنگ سخن، زیر «حقه»).

۶ - شنی) شنی Chauny از شهرهای پیکاردی Picardie است. شعبده‌بازها و معرکه‌گیرهای این شهر در آن زمان به تردستی زبان‌زد بودند.

۷ - پیکاردی) پیکاردی Picardie منطقه‌ای در شمال فرانسه است.

*۸ - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی سال ۱۵۴۲: اندر میمون‌های سبز

۱ - مقصود حیوان‌های شگفت‌آور و موهوم است. گویی در

زمان رابله از وجود «میمون‌های سبز» در آفریقایی خبر بودند

که از این عبارت همچون کنایه‌ای از «سراب» و چیزی

ناموجود استفاده می‌کردند.

*۹ - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی سال ۱۵۴۲: در خورد سال خود

۱۰ - ژانتی‌بی) ژانتی‌بی Gentilly شهر و منطقه‌ای است در جنوب پاریس.

۱۱ - بولنیه) بولنیه Boulogne شهر و منطقه‌ای است در جنوب شرقی پاریس.

۱۲ - من‌روز) من‌روز Montrouge شهر و منطقه‌ای است در جنوب پاریس.

۱۳ - پل شارانتن) پل شارانتن؛ pont Charenton (در متن)، یا شارانتن ل پُن

Charenton-le-Pont شهر و منطقه‌ای است در جنوب غربی پاریس.

۱۴ - وانو) وانو Vanves شهر و منطقه‌ای است در جنوب پاریس.

۱۵ - سن‌کلو) سن‌کلو Saint-Cloud شهر و منطقه‌ای در غرب پاریس. همه‌ی شهرهای

یادشده در این پاراگراف مورد علاقه‌ی دانش‌جویان و محل رفت‌وآمد آنها بود.

۱۶ - کِشت‌ورزی‌ها) کِشت‌ورزی‌ها *agriculture* (در متن)، کشاورزی؛ مقصود ژُرژیک *Géorgiques* (جمع، از واژه‌ی لاتین *georgicum*، کشاورزی) است که به معنی سرود و شعر اندر کِشت و کار طبیعت است؛ ژُرژیک‌ها یا کِشت‌ورزی‌ها نام شعرِ بلندِ آموزشی ویرژیل Publius Vergilius Maro (۱۹ - ۷۰ پیش از میلاد) است، نوشته‌ی دهه‌ی چهل پیش از میلاد، الهام گرفته از کلاهای روزهای هزیود، در چهار دفتر در باره‌ی:

- ۱- گندم و گاه کِشت؛ ۲- تاکستان و زیتون‌زار؛ ۳- دام‌پروری؛ ۴- کندو. نک. به یادداشت بعدی. این کتاب به سفارشِ کایوس کلیئوس مائِسناس Caius Cilnius Mæcenas (۸۰ پیش از م. - ۷۰ پیش از م.) سیاستمدارِ رومی برای آموزشِ کِشتِ گیاه و پرورشِ دام نوشته شد.

۱۷ - هزیود *Hésiode*، به یونانی *Ἡσίοδος* (سده‌ی هشتم پیش از میلاد)، شاعرِ یونانی که کتابِ کلاهای روزها *"Ἔργα καὶ Ἡμέραι"* (به یونانی)، *Les Travaux et les Jours* (به فرانسه) از اوست. او در این کتاب توصیفی از کارِ کِشت بر زمین‌های خشک به دست می‌دهد. نک. به یادداشتِ قبلی.

۱۸ - پلیسی‌ین) آنژ پلیسی‌ین Ange Politien (به فرانسه)، یا آنی‌یِلو پلیسیانو Agnolo Poliziano (به ایتالیایی)، (۱۴۹۴ - ۱۴۵۴)، انسان‌باورِ ایتالیایی که کتابِ شعرش *Rustice* (در متن) *Rusticus* (به لاتین) به پیروی از کِشت‌ورزی‌های ویرژیل و کلاهای روزهای هزیود نوشته شده است. نک. به دو یادداشتِ پیشین.

۱۹ - هجویه) هجویه؛ *epigramme* (در متن)، *épigramme* (به فرانسه‌ی مدرن) در آغاز گونه‌ای شعرِ کوتاه بود که بر سنگِ گور می‌نوشتند؛ سپس شعری شد، هم‌چنان کوتاه، در باره‌ی کسی یا چیزی، طنزآلود و اندکی گزنده.

۲۰ - رُنْدُو؛ *rondeau* (در متن) گونه‌ای از شعرِ فرانسوی با شکلِ ثابتِ سه بند و دو قافیه، و با تکرارِ اجباریِ واژه یا واژه‌های آغازینِ مصرعِ یکم در پایانِ بندهای دوم و سوم. رُنْدُو ساده سیزده مصرع دارد، و رُنْدُو مضاعف بیست مصرع.

۲۱ - بَلَد؛ *balade* (در متن)، *ballade* (به فرانسه‌ی مدرن) در زمانِ رابله به شعرِ فرانسوی‌ای گفته می‌شد شبیهِ ترجیع‌بند که گاهی آن را به آواز می‌خواندند و می‌رقصیدند.

۲۲ - به جامِ چوبِ پیچک) به جامِ چوبِ پیچک؛ avecques un goubelet de Lyerre (در متن)؛ پلین Pline در دفتر شانزدهم تاریخ طبیعی خود، بخش ۳۵، به این عقیده اشاره می‌کند که تگاوی (قیف) از چوبِ پیچک می‌تواند آبِ آمیخته به شراب را از خود گذر داده شرابِ بی‌غش یا سره را در خود نگه دارد. توضیح آن در عبارتهای بعدی رابله آمده است. رابله در کتاب سوم، فصل ۵۲، نیز باز به این نکته اشاره می‌کند، و بر درستی این «افسانه» پا می‌فشرد.

۲۳ - کاتو) کاتو، Cato (در متن)، مارکوس پُرجیوس کاتو Marcus Porcius Cato (۱۴۹ - ۲۳۴ پیش از میلاد) نویسنده و سیاستمدار و سپاهی رومی، نویسندهی اندر کشاورزی *De agri cultura* یا اندر چرّ درمستی *De re rustica*، که این نکته را در بخش ۱۱۱ مطرح می‌کند.

۲۴ - خودجُب) «خودجُب» را ساخته ام برای automate (خودکار) که رابله خود آن را از یونانی اُتوماتوس *αὐτόματος* گرفته برای نخستین بار در همین جا در زبان فرانسه به کار برده است. دلیل این «نوسازی» فعل بعدی عبارت است: *soy movens* (به فرانسه‌ی میانه در متن)، به معنی «خودجُب»، «خودبه‌خود جُبیده». مانند غروسک‌های برخی از ساعت‌ها.

چه گونه میانِ کلوچه‌پزانِ لرنه^۲ و مردمانِ سرزمینِ گار گائوآ
گفت و گو در گرفت سخت که از آن جنگ‌های بزرگ پیوستند^۳.

فصل ۲۳

بدان زمان که گاهِ انگورچینی بود در آغازِ پاییز، چوپانانِ آن دیار در کارِ
نگاه داشتنِ تاکستان‌ها بودند و بازداشتنِ [صد. ۹۵] ساران که تا انگورها را
نخورند.

در همان زمان کلوچه‌پزانِ لرنه از چهارراهِ بزرگ^۴ برگزشتندی، و ده یا
دوازده بار کلوچه^۵ به شهر بردندی.

آن چوپانان از ایشان به نرمی درخواستند تا به پولِ سره و به بهایِ بازارِ
آنان را کلوچه می‌فروشند.

زیرا بدانید که انگور با کلوچه‌ی تازه به ناشتایی خوردن، به‌ویژه انگورهایِ
یاقوتی، انجیرمزه، مُشک، دانه‌درشت، و شکم‌ران^۶، خوراکِ بهشتی بود مر آن
کسان را که شکمِ خشک استی؛ چراکه ایشان را به درازیِ یکی نیزه برآوند،
و بیش‌گاه چون اندیشند که بگزوند، بر خود رینند، و ازین است که ایشان را
نامِ اندیشه‌دارانِ انگورچینی‌ها کرده اند.

کلوچه‌پزان خود پروای درخواستِ ایشان نداشتند، بلکه (بتر) سخت ناسزا بارشان کردند، و آواز دردادند که ای پس‌افتاده‌های پس‌مونده‌ها، بی‌دندونا، اُشتر‌فامایِ خنده‌دارا، هرزه‌ها، دَرِیَسْتَرینا، ^{۸*} ^{۷*} دورنگا، لُشا، شکم‌چرونا، شکم‌گنده‌ها، دارامب‌ودرومبیا، بی‌سروپاها، زُمختا، نُخاله‌ها، انگلا، قَدّاره‌بندا، جوجه‌زن‌باره‌ها، لوده‌میمونا، کون‌گُشادا، کولکاپیسان، لاره‌توربان، گَمَجان^۹، چُلَمنا، لیچارگوها، قُمپُزوها، گداگودوله‌ها، تاپاله‌چرونا، آن‌چوپونا و دیگر فروزه‌هایِ این‌چنین ناروا، افزایان برآن که به‌هیچ‌روی ایشان را نزد که از آن کلوچه‌هایِ نیکو خورند، بلکه بایدشان بسنده کردن به نانِ زُمختِ سَبوس و گِردِیِ کُماچ.

بدین ناسزا، یکی از میانِ ایشان، نامِ او فرُزیه [بارآورد]^{۱۰}، مردِ درستکار [صد. ۹۶] برازنده و جوانِ شناخته، به‌نرمی پاسخ داد:

— از کی شما را شاخ برآمده است که چنین خودپسند شده اید؟ به، شما که آیین‌تان بود از آن به دستِ باز ما را دهید، اکنون دریغ کنید؟ همسایگانِ خوب چنین نکنند و ما چنین نکنیم با شما آن‌گاه که به اینجا آید مر خریدنِ گندمِ نیکویِ ما را که شیرینی‌ها و کلوچه‌هایِ خودِ بدان کنید؛ تازه افزون‌بر این چه‌بسا از انگورهایِ خودِ شما را دادیمی. اما هو خودا مارا قَسَم^{۱۱} همی شاید که از کارِ خودِ پشیمانیِ خورید؛ روزی کارِتان با ما خواهد افتاد و آن‌گاه ما نیز با شما چنین کنیم؛ پس یاد دارید.

آن‌گاه مارکه [نشان‌خورد]^{۱۲}، سَرَباهودار^{۱۳} انجمنِ کلوچه‌پزان، او را گفت:

— خروسِ جنگی شده‌ای تو پاک امروز، ارزن فراوانِ بخورده‌ای دیشب. بیا اینجا، اینجا بیا تُرا از کلوچه‌یِ خودم دَهم.

آن‌گاه فرژیه [بارآورد]، پاک با ساده‌دلی، یک اُنْزَن^{۱۴} از پَرِ کمر بندِ خود بیرون‌کشان، نزدیک رفت برین گمان که مارکه [نشان‌خورد] او را از کلوچه‌های انبانِ خود بخواهد داد، اما او به تازانه‌یِ خود چنان سخت بر پای‌هایِ وی زد که گرهِک بر تنِ او نمایان می‌شد؛ سپس خواست که تا گریختن گیرد، اما فرژیه [بارآورد] فریاد برآورد که های کُشتارگر، و هم‌زمان با همه‌ی نیرو یکی چوب‌دستِ سترگ، که زیرِ بغل با خود می‌برد، به سوی وی پرتاب کرد که بر درزِ حجمه و سرخ‌رگِ گیجگاهیِ راستِ وی آمد چنان‌که مارکه [نشان‌خورد] از اَسْتَرِ خویش فروافتاد، و خود [ص. ۹۷] به مردی مرده مانند‌تر بود تا زنده.

درین میان، برزیگرانِ بهربر^{۱۵} که اندر آن نزدیکی گردوها از درختان فروریزانند، با چوب‌دست‌هایِ بزرگِ خویش بدویدند و برین کلوچه‌پزان همی‌کوفتند چنان‌که بر چاودارِ سبز^{۱۶}. دیگر چوپانان، از مرد و زن، به شنیدنِ فریادِ فرژیه [بارآورد] با فلاخُن‌ها و سنگ‌اندازهایِ خود به آنجا آمدند و بر پیِ آنان برفتند با پرتابِ سنگ‌ها، چندان انبوه که گفتی که نگرگ باریدی. سرانجام به آنان رسیدند و چهار یا پنج دوجین کم یا بیش از کلوچه‌هایِ آنان برداشتند و با این‌همه بهایِ همیشگیِ بدیشان دادند و یک‌صد گردو هم دادند با سه سبد انگورِ سپید^{۱۷}.

از پسِ این کار، کلوچه‌پزانِ مارکه [نشان‌خورد] را که چندی‌آور زخمی بود، یاری دادند تا برنشیند، و بی‌ازآن‌که راهِ پاریه^{۱۸} گیرند، به لَرْنِه بازگشتند و گاوداران و چوپانان و برزیگرانِ بهربرِ سیه و سینه^{۱۹} را سخت و سفت بترسانیدند.

از پسِ این کار، چوپانان، از زن و مرد، همه شادان آن کلوچه‌ها با
انگورهای شاداب بخوردند و همگی به نوایِ خوشِ نیا بان شادمانی کردند و
کلوچه‌پزانِ لاف‌زنِ گران‌سر را به ریش‌خند گرفتند که در هیچل بیافتاده بودند
پادافراهِ آن که در بامدادان به دستِ درست^{۲۰} صلیبِ نکشیده بودند؛ و پای‌های
فرُزیه [بارآورد] به انگورهای دانه‌درشتِ شُنن^{۲۱} نرم‌نرم شست‌وشو بدادند چنان
نیک که او زودا درمان شد.

یادداشت‌های فصل ۲۳

۱ - **کلوچه‌پزان** (کلوچه‌پزان؛ *fouaciers* (در متن) به فرانسه‌ی میانه، کسی که کلوچه می‌پزد یا می‌فروشد. از میان این دو امکان، مایکل سَکریچ، رابله‌شناس و مترجم انگلیسی رابله، ترجمه کرده است «کلوچه‌پزان» *fouace-bakers*، و من از او پیروی کرده‌ام. کلوچه، فوآس *fouace* (از لاتین *focacia* به معنی «تنوری» یا «زیر خاکستری»، و *focus* به معنی «تنور»، «آتش»؛ *focacius panis* «نانِ تنوری» مثل «نانِ کماچ» و «نانِ کِلوا»ی مازندران پیش‌تر زیر خاکستر پخته می‌شد. ترجمه‌ی «فوآس» به «کلوچه» و «کلیچه» و جر آن، ساده کردن کار است. *fouace* دست کم از سده‌ی دوازدهم در زبان فرانسه وجود دارد. رابله خود در همین گُل گِئَوْدَه فصل ۳۰، توضیح اندکی برای آن آورده است: «بفرمود تا پنج گاری از آنها (فوآس) در همان شب بسازند و یکی از گاری‌ها کلوچه‌های ساخته از کره‌ی خوب با زرده‌های نیک و زعفران نیکو و ادویه‌های خوش باشد بازبخشیدن به مارکه را». این نان در ایتالیا و اسپانیا و شاید در جاهای دیگر اروپا نیز با نام‌های مشابه پخته می‌شود. خواننده ام که گرده‌ی نان سفید بود و نانواهای شهر دیژن *Dijon* (شهری در سی صد کیلومتری جنوب شرقی پاریس) برای نوئل می‌بختند، و به مقدار زیاد. چراکه حی فقیرترین کسان نیز به مناسبت این جشن خواهان خوردن این نان بودند. از همین خانواده، نان «فوگاس» *fougasse* هست، از همان ریشه‌ی لاتین، که از سده‌ی شانزدهم در زبان فرانسه وجود دارد و هنوز هم نانوایی‌های فرانسه به دو صورت شیرین و نمکین می‌پزند و می‌فروشند. گونه‌ی شیرین آن تا حدی مانند «کلوچه» و «نانِ روغنی» است. گونه‌ی نمکین آن را با پُر کردن درون نان از پیاز، زونج (سوسیس)، گوشت، یا پنیر و جر آن می‌سازند. در گُل گِئَوْدَه فوآس یا کلوچه، همچون گونه‌ای از «نان»، به همراه شراب، که جگ بر سر آنها درمی‌گیرد، نماد تن و خون مسیح است و کشایه از دشمنی‌های فرقه‌های مسیحی.

۲ - **لِرَنه** (لِرَنه *Lerné* شهری تقریباً در غرب فرانسه (در استان مرکزی)، در یک کیلومتری ملک خانوادگی رابله دوی‌نیِر *Devinière*، که کلوچه‌های آن در همه‌ی منطقه زبان‌زد بود و هست. پدر رابله مقام قضایی همین شهر بود.

۳ - **جنگ‌هایِ بزرگ پیوستند** جنگ‌هایِ بزرگ پیوستند؛ صحنه‌ی این جنگ‌هایِ «هم‌ری»، که بیش از نیمی از گز گشتو آرا می‌سازد، دُوی‌نی‌یر، نزدیکِ شینُن، زادگاهِ رابله است. این جنگ، معروف به جنگِ پیکروکُلی، از یک سو روایتِ طنزآلودی از رقابت‌ها و جنگ‌هایِ خونینِ شارل پنجم و فرانسوای یکم است، و از سوی دیگر کشمکش‌ها و زدوخوردهایِ روستاهایی‌هایِ همسایه و اربابانِ آنها، و استعاره‌ی جنگ‌هایِ احمقانه. هم‌چنین نک. به «یادداشت‌هایِ پیش‌گفتارِ نگارنده»، زیر «دریا نوردند و جنگ آوردند».

۴ - **چهارراهِ بزرگ** چهارراهِ بزرگ؛ grand quarroy (در متن) را بیشتر تفسیرگران «چهارراهِ بزرگ» ترجمه کرده‌اند و برخی احتمال می‌دهند که اشاره به مکانی است به نام «صلیبِ دُوی‌نی‌یر» La Croix de la Devinière (دُوی‌نی‌یر Devinière ملکِ خانوادگیِ رابله در شینُن Chinon) که گویا تا سده‌ی هژدهم شناخته شده بوده است. فُژنِگِ گنجینه‌ی زبانی فُژنسه cnrtl.fr آن را با املا‌ی مدرنِ carroi «مکانِ وسیع»، «مکانِ عمومی»، و «چهارراه» معنی می‌کند.

۵ - **کلوچه** کلوچه؛ fouace (در متن). نک. به چند یادداشت بالاتر، «کلوچه‌زان».

۶ - **شکم‌ران** شکم‌ران foyrars، که آن را به فرانسه‌ی امروز foireux و foirards ترجمه می‌کنند، به معنی «اسهال‌آور» است. شبیهِ چینِ انگوری شاید «انگورِ سیاه» باشد، یا «انگورِ کولی» که در گذشته به آن «خامان سیاه» یا «آقایی سیاه» می‌گفتند.

۷ - **ناهمسانی‌هایِ چاپ‌ها** افزودگی ۱۵۴۲: ناکِسا،

۸ - **ناهمسانی‌هایِ چاپ‌ها** افزودگی ۱۵۳۵ که در چاپِ یکم نیست: دورنگا، لُشا، شکم‌چرونا، شکم‌گنده‌ها، دارامب‌ودرومبیا،

۹ - **کولکاپِسان، لاره‌توربان، گم‌جان** کولکاپِسان، لاره‌توربان، گم‌جان؛ واژه‌هایِ جمعِ گیلکی: «کولکاپِس» به گیلکی نامِ پرنده‌ای است، اما در فرهنگِ تودگانیِ گیلان چنین گفته می‌شود که بُلُلُ هفت تخم می‌گذارد و یکی‌ش «کولکاپِس» از آب در می‌آید، یعنی «به‌دردنخور»، «ناکام»، «هدررفته»؛ «لاره‌تورب» یعنی تُرُبِ پوک، مجازاً پوک‌مغز، که به دردِ کاری نمی‌خورد؛ «گم‌ج»، ظرفِ سفالیِ معروفِ گیلان، مجازاً «خیلی خگ» و «بی‌عُرضه» معنی می‌دهد. برخی از واژه‌هایِ این فهرستِ ناسزاها در متنِ اصلی به زبانِ گاسکویه است.

۱۰ - **فُرُژیه** (فُرُژیه [بارآورد] Frogier (در برخی از چاپ‌ها فُرُژیه Forgiere)، در زادگاه رابله نام رایجی بود. فُرُژیه فُرُژیه سده‌ی نوزدهمی گودفروآ Godefroy آن را «بار/میوه دادن» معنی می‌کند. در گُل گاتو برای این شخصیت، در چاپ‌های متفاوت، یک بار Frogier «فُرُژیه» و پنج بار Forgiere «فُرُژیه» آمده است که در این صورت همان معنا را نمی‌دهد، و می‌تواند در رابطه با فعل forger «آهنگری کردن» باشد. با این همه Frogier را اصل می‌گیرند، چون کسی به این نام، ژاک فُرُژیه Jacques Frogier، یافته شده است که بین ۱۵۴۹ و ۱۵۵۶ در دیر سوئی Seuilly بوده، و احتمال می‌دهند که رابله از اسم او استفاده کرده است. در همه‌جای این ترجمه تنها فُرُژیه آورده ام.

۱۱ - **هو خودا مارا قَسَم** هو خودا مارا قَسَم، گیلی است؛ به همان مادر خدا سوگند (یعنی «مریم» مادر «مسیح») برای Par la mer dé (در متن) که شکل به اصطلاح رمزی par la Mère de Dieu، «قسم به مادر خدا = مسیح» است. سوگند خوردن ممنوع بود و مردم با این همه با تغییر شکل دادن آن سوگندها همچنان از آنها استفاده می‌کردند.

۱۲ - **مارکه** مارکه [نشان خورد] Marquet، می‌تواند از marquer «نشان کردن» و marqué «نشان خورده» باشد. او در گُل گاتو از کارگران پیکروکل [خشم گیر] است، و جنگ‌های پیکروکلی با اشتباه او در همین فصل می‌آغازد و در زدو خورد های نخستین زخمی می‌شود. هم چنین نام سرداری در نمایش کارنوالی سده‌های میانه بَرِد مَن پَنَد [قدیس بی خیال] در ردیادی باروژه La Bataille de Saint Pensard à l'encontre de Caresme، که در ۱۴۸۵ در شهر تور Tours اجرا شد، و نویسندگی آن تنها با نام مستعارش ژهانس دابوندانس Jehan d'Abundance شناخته شده است که در نیمه‌ی نخست سده‌ی شانزدهم می‌زیست. نیز نام سکه‌ای در ونیز.

۱۳ - **سَرَباهودار** سَرَباهودار، grand bastonnier (در متن) عضوی از یک فرقه که کارش حمل باهو یا چوب‌دست در مراسم بود.

۱۴ - **اُنزَن** اُنزَن unzain سکه‌ای پول خرد، رایج در آن زمان، برابر با ۱۰ تا ۱۲ دینار.

۱۵ - **برزیکران بَهریر** برزیگران بَهریر؛ «برزیکر بَهریر» را ساخته ام برای mestaier (در متن) métayer (به فرانسه‌ی مدرن)، مزارعه‌کار؛ کشاورزان قراردادی (گاهی نسل اندر نسل) که روی زمین مالک به کشاورزی می‌پرداختند و محصول را بنابر قرارداد با هم تقسیم

می کردند. نظام‌الملک توسی (۱۰۹۲ - ۱۰۱۸ م.) در می‌دانست‌نامه می‌نویسد: «دخل آن (درآمد آن) هر سال چندان بودی که حصّی (سهم، بهره) پادشاهی بدادی و برزیگر نصیب [سهم، بهره] خویش برداشتی.» (تصحیح محمد قزوینی، انتشارات زوار، ۱۳۴۴، فصل چهارم، ص. ۳۷).

۱۶ - چاودارِ سبز چاودارِ سبز؛ seigle verd (در متن) seigle vert (به فرانسه‌ی مدرن) را گویا باید محکم‌تر از خشکیده‌ی آن کوید تا مغزش بیرون بیاید.

۱۷ - انگورِ سفید انگورِ سپید؛ فران اُیه Francs aubiers (در متن) نام قدیمی گونه‌ای انگورِ سفید دانه درشت شیرین است که برابرِ دقیقی به فارسی برای آن نیافتم. aubier از لاتین albus به معنی «سفید» است، و در اصل به «برون‌چوب» (بخش پیرامونی ته‌ی درخت، میانِ حلقه‌های میانی و پوست، که اغلب سفید است) گفته می‌شود؛ franc چندمعنایی‌ست، و از میانِ آنها شاید معنی «ناب» و «خالص» آن بوده که سبب شده نوعی انگورِ سفید را با آن نام‌گذاری کنند.

۱۸ - پارِیه پارِیه؛ Pareillé (در متن)، پاری‌ای Parilly (املا‌ی مدرن)، دیرِ کوچکی نزدیک شینن بود.

۱۹ - سیّه و سینه سیّه و سینه؛ Seuillé & Synays (در متن)، برای هر دو نام نک. به یادداشت‌های فصل ۴.

۲۰ - دستِ درست دستِ درست؛ la bonne main در اینجا «دستِ راست» است؛ گمان می‌بردند که صلیب کشیدن با دستِ چپ بدبختی می‌آورد.

۲۱ - انگورهای دانه‌درشت شُنن انگورهای دانه‌درشت شُنن؛ gros raisins chenins (در متن) نوعی انگور پُرطرفدارِ منطقه‌ی تورن Touraine، زادگاهِ رابه. روستایان گمان می‌بردند که آب انگور درمانِ زخم است، حال آن‌که الکلی تولید شده از آن است که زخم را خوب می‌کرد.

[ص. ۹۸] چه گونه مردمانِ لرنه به فرمانِ شاهِ خود پیکرِ کُلی^۱
بی هوا به چوپانانِ گار گانتوا تاختن بردند.

فصل ۲۴

چون کلوچه‌پزان به لرنه بازگشتند، پیش از نوشیدن و نه خوردن، بی درنگ
خود را به فرمان‌گذاری^۲ رسانیدند و آنجا در پیشگاهِ شاه‌شان، نام او پیکرِ کُل
[خشم‌گیر]، سیمی بدین نام، با نشان دادنِ سبدهایِ در شکسته و ^۳*کلاه‌هایِ
مُچاله و جامه‌هایِ دریده‌شان، و کلوچه‌هایِ تاراج‌رفته و به‌ویژه مارک‌هایِ
[نشان‌خورد] سخت زخمی، دادخواهیِ خویش باز نمودند و گفتند که این‌همه
چوپانان و برزیگرانِ بهربرِ گرانگوزیه [گران‌گلوگاه] با آنان بکرده اند به
نزدیکِ چهارراهِ بزرگ، آن سویِ سیه^۴.

و او همی ناگاه در خشمِ خروشان شد و بی‌از آن‌که بیش‌تر پُرسد که چرا
و چه‌گونه، در سراسرِ سرزمینِ خویش فراخوانِ مهتران و کِهتران^۵ ندا کردن
بفرمود و این‌که همگان با جنگ‌افزارهایِ خویش به نیم‌روزان در میدانِ بزرگِ
جلویِ کاخِ گرد آیند، و گرنه کیفر را بر دار کنند.

استواریِ نیکوترِ کارزارِ خویش را کسانِ گسیل کرد تا گرداگردِ شهر
کوس فروکوبند، و آن‌گاه که وی را نهار آماده می‌کردند، به تنِ خویش رفت
و فرمود تا توپ‌ها بر گردونه‌ها گذارند و درفش‌ها و پرچم‌هایِ وی بگشایند
و ساز و برگِ فراوان بار کنند مر خوراکِ [ص. ۹۹] جنگ‌افزارها را و هم
دهان‌ها را.

فرماندهی‌ها را نهارخوران وا گذاشت، و خواجه ^{۶*} گریپ‌مینو [گرُبَه‌نَره] ^۷
را به جلوداری ^۸ سپاه گماشت که در آن ^{۹*} شمخال‌داری شانزده هزار و پیاده‌ای
^{۱۰*} سی و پنج هزار دل‌انگیز شمار گرفتند.

فرمان‌دهی توپ‌خانه را سپردارِ بزرگِ توکدییُن [خالی‌بند] ^{۱۱} فرمان
بگرفت که نُه‌صد و چهارده جنگ‌افزارِ بزرگِ مفرغی از توپ‌ها، توپ‌هایِ دو
لول، باسیلیقون‌ها ^{۱۲}، افعی‌ها، مارها، بُمباردها، شاهین‌ها، توپ‌هایِ کوچک
ارابه‌ای، زنبورک‌ها و جنگ‌افزارهایِ دیگر در آن شمار کردند. پشتیبانی به
دوکِ راکدُنار [کِنس] ^{۱۳} سپرده آمد. شاه و شاهزادگانِ پادشاهیِ او اندر میانِ
لشکر جای گرفتند.

پیش‌از آن‌که با بسیجی چنین ساده‌گونه به‌راه افتند، سی‌صد سوارِ
سَبک‌افزار ^{۱۴} به فرمان‌دهیِ سردارِ آن‌گول‌وان [مگس‌خوار] ^{۱۵} گسیل کرده آمد
تا آن سرزمین بشناسند و چنان‌چه کمینگاهی در آن مرزوبوم استی بیابند. اما
از پسِ آن‌که هُشی‌وار بازجُستند، همه‌ی دیارِ پیرامون در آرامی و خموشی
بدیدند بی هیچ‌گونه انجمن.

پیکرکُل [حشم‌گیر] چون این بشنید، بفرمود تا همگان تفت به زیرِ پرچم
او گام زنند.

پس آن‌گاه، بی آرایش و نه سامان، لشکر کشیدن گرفتند درهم و برهم، و از هرجا که گذشتندی، چیزها همه ویران و نابود کردند؛ نه از نادر گذشتندی نه دارا، نه از جای مقدس نه نامقدس؛ و جانوران همه بردندی: ورزایان و گاوان و گاومیشان، گوسالگان و گاوبچگان و برگان، گوسپندان و ماده‌بُزان و نرَبُزان، مرغان و خروسان و جوجگان، جوجه‌غازان و [صد. ۱۰۰] نرغازان و ماده‌غازان، نرخوکان و ماده‌خوکان و خوک‌بچگان؛ همه گردوها ریزاندندی، همه انگورها چیدندی، همه تاک‌ها با خود بردندی؛ درختان همه تکانده، بارشان همه بارانده. یکی نابه‌سامانی بی‌مانند بود از آن‌چه آنان می‌کردندی^{۱۶}.

و کس نیافتند که در برابرشان بایستادی، بلکه همگان به آنان گردن نهاده‌ندی و ازیشان درخواستندی که رفتار مردمی‌تر کنند به پاسِ آن‌که همواره آنان را همسایگانی نیک و دوست‌روی می‌بودند و هرگز در برابر آنان نه تندروی کرده‌اند و نه درشت‌خویی تا که چنین ناگهانی از آنان آزار بینند، و نیز این‌که دیر نباشد که خدای آنان را پادافره‌کند. به این سرزنش‌ها هیچ پاسخ ندادندی مگر این‌که خواستندی بدیشان آموختن تا کلوچه چه‌گونه می‌خورند.

یادداشت‌های فصل ۲۴

۱ - پیکرُکُل (پیکرُکُل، Picrochole (در متن) یا دقیق‌تر، چنان‌که در متن آمده است، پیکرُکُل سوم [خشم‌گیر سوم] نام شاه‌لرنه، و رقیبِ گرانگوزیه است. رابله این نام را از یونانی πικρός به معنی «تلخ» و «گزنده»، و χολή به معنی «صفرا» یا «تلخ‌صفرا» ساخته است که می‌شود آن را به «سفرای تلخ»، «تلخ‌زداب»، «تلخ‌مزاج»، «تندخو»، «خشم‌گیر»، و «زهر مار» ترجمه کرد. خط‌های چهارگانه، در پزشکی سنتی، خون و بلغم و صفرا و سودا است. پیروکُل در گِل گَنُتَوَ نمونه‌ی شاه و فرمان‌روایِ تندمزاج، تندخو، خشم‌گیر، و کینه‌جو است در برابر شاه و فرمان‌روایِ خوبِ ملایم و نرم و خوش‌خو، که نمونه‌ی آن گرانگوزیه [گران‌گلوگاه]، پدرِ گارگانتوا [گران‌گاله] است. جگِی که پیکرُکُل [خشم‌گیر] علیه گرانگوزیه [گران‌گلوگاه] راه می‌اندازد، در زبانِ فرانسه به «جگ‌های پیکروکولی» guerres Picrocholines معروف است به معنایِ جگِ پوچ و بی‌پایه و ناروا برای هیچ. پیکرُکُل [خشم‌گیر] همچنین نمادِ کسی است که برنامه‌های بزرگ دارد بی‌آن‌که بتواند آنها را عملی کند. همه‌ی گفت‌وگوهایِ ضدِ جگِ فصل‌هایِ گِل گَنُتَوَ تأثیر پذیرفته از نوشته‌هایِ اراسم در باره‌ی این «بله» است. گفته می‌شود که شخصیتِ پیکرُکُل [خشم‌گیر] بر اساس یک اربابِ منطقه‌ی لرنه Lerné (امروزه در استانِ مرکزیِ فرانسه) ساخته شده است به نام شارل دُ سنت مارت Charles de Sainte-Marthe معروف به چپ‌دستِ سنت مارت Gaucher de Sainte-Marthe که پسرِ یکی از پزشکانِ شاهِ فرانسوایِ یکم بود. گفته می‌شود که این ارباب با بیش‌تر مردمِ آن منطقه، از جمله با خانواده‌یِ رابله، بر سرِ زمین و حقوقِ مالکیتِ اختلاف‌هایی داشت.

۲ - فرمان‌گذاری (فرمان‌گذاری، Capitoly (در متن) capitoile (فرانسویِ مدرن)، در اصل نامِ یکی از هفت تپه‌ی رُمِ باستان بود (از caput به معنایِ «سر»، «رأس») که معبدِ ژوپیتر و سنای روم بر آن بود و معنایِ آن «محلِ گردآمدنِ فرماندهانِ شهر»، «مرکزِ اداریِ شهر»، «فرمانداری»، و «شهرداری» است. در رومِ باستان هر شهر یک «کاپیتل» داشت. در فرانسه نیز برخی از شهرداری‌ها چنین نامیده می‌شده‌اند، به‌ویژه شهرداریِ شهرِ تولوز، در

جوبِ فرانسه، هنوز «کاپیتل دو تولوز» Capitoile de Toulouse، فرمان‌گذاری تولوز، خوانده می‌شود، و اشاره‌ی رابله هم احتمالاً به همان است. نمونه‌ی دیگر، بنای کنگره‌ی ایالت‌های متحد آمریکاست که به آن نیز «کاپیتل» می‌گویند. در متن رابله، این واژه بیشتر تقلیدی است از امپراتوری روم، چراکه پیکرکُل [خشم‌گیر]، یا پیکرکُل سوم، شخصیت داستان گز گشتوآ خود را هم چون «فرمان‌گذار» جانشین امپراتوران روم می‌پندارد.

۳* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** افزودگی: عبارت «کلاه‌های مُچاله» در A نیست و افزوده‌ی سال ۱۵۳۵ است.

۴ - **سُیه** (سُیه، نک. به یادداشت‌های فصل ۴.

۵ - **فراخوانِ مهتران و کِهتران** (فراخوانِ مهتران و کِهتران، ban et arriere ban در متن)، یا le ban et l'arriere-ban، اصطلاح نظامِ فئودالی فرانسه که به هم‌ی رعیت‌های یک فئودال گفته می‌شد و در زمانِ جنگ به معنی بسیج هم‌ی فرماندها و زیردستان آنان بود. این اصطلاح در فرانسه‌ی امروز به معنی مجازی «اعوان و انصار» و «ایل و تبار» به کار می‌رود، مثلاً در جمله‌ی «هم‌ی ایل و تبارش را خیر کرد».

۶* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** ناهمسانی: رابله در چاپ ۱۵۴۲ به جای اسم Grippeminaud گریپ‌مینو [گُربه‌نَره]، گذاشت Trepelu تره‌پِلو [ژنده‌پوش].

۷ - **گریپ‌مینو [گُربه‌نَره]** گریپ‌مینو [گُربه‌نَره]؛ Grippeminaud. در حالی که یارانِ گارگاتوآ [گران‌گاله] نام‌هایی با معنی‌های مثبت و اغلب از ریشه‌ی یونانی دارند، آدم‌های پیکرکُل [خشم‌گیر] دارای نام‌هایی با معنی‌های منفی اند.

۸ - **جلودار** جلودار؛ آرایش سپاهیان در جنگ‌های سده‌ی شانزدهم همواره چنین بود: جلودار، یگانِ میانی نبرد (قلب)، و پشتیبان.

۹* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** ناهمسانی: در چاپ ۱۵۴۲ «شانزده هزار و چهارده».

۱۰* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** ناهمسانی: در چاپ ۱۵۴۴ «بیست و پنج هزار»، و در چاپ ۱۵۴۲ «سی و پنج هزار و یازده».

۱۱ - **توکدی‌ین** (توکدی‌ین [حالی‌بند] Toucquedillon (به زبانِ فرانسه‌ی جوبی) یا «توش دُ لوآن» Touche de loin (به فرانسه‌ی مدرن)، به معنی «کسی که از دور می‌زند»، یعنی «دلیرنما» و «احالی‌بند».

۱۲ - باسیلیقون) باسیلیقون، یا بازلیک baselic (در متن)، بازلیک basilic (املاي مدرن، امروزه بیشتر به معنی رایج «ریحان»)، نام ماری زهرآگین در فلسطین و صحرای سیناست که مردم دوران باستان گمان می‌بردند با نگاه خود سبب مرگ می‌شود (همچنین نک. به لغت‌نامهی دهخدا، زیر همین واژه و «بازلیک»). نام همین مار را به گونه‌ای توپ بسیار قوی داده بودند. نام‌هایی نیز که پس از این در متن می‌آیند، انواع توپ و خمپاره‌انداز است.

۱۳ - راکدنلار، راکدنار Racquedenare (در متن)، راکل دُنیه racle-dénier یعنی «دینار اندوز»، «مال‌اندوز»، و «کس».

۱۴ - سبک‌افزار) سبک‌افزار؛ chevaux legiers (در متن)، سراسر است «اسب‌های سبک»، مقصود سوارهای با سلاح‌های سبک است. «سبک‌افزار» را ساخته ام برابر سبک‌فراق و سبک‌سلحه. این صفت چه به سپاهی برگردد چه به اسب، یعنی بی جامه‌های جنگی مثل زره و کلاه‌خود و غیره. در واقع، با پیشرفت فن‌آوری و ساخته شدن توپ و تفنگ، «سبک» کردن جنگ‌جویان و اسب‌ها برای جابه‌جایی سریع به جامه‌های سنگین سده‌های میانه ترجیح داده شد.

۱۵ - آنگول‌وان) آنگول‌وان Engoulevent (در متن)، سراسر است به معنی «بادخوار» و «بادبلعنده»، نام پرندۀ «مگس‌خوار» در زبان فرانسه است، و همچنین نام یکی از نیاکان پانتاگروئل [شاه‌تشنگان] (نک. به پانتاگروئل، فصل یکم).

۱۶ - یکی نابه‌سامانی‌بی‌مانند بودی از آن‌چه آنان می‌کردندی) یکی نابه‌سامانی‌بی‌مانند بودی از آن‌چه آنان می‌کردندی؛ اشاره به جنگ و بیانگر مخالفتِ رابله با جنگ است. او در این مورد با اراسم هم‌عقیده است و گاهی عبارت‌ها و اصطلاح‌های او را در این مورد به کار می‌برد. نک. به «توضیح درباره‌ی پیش‌گفتار نگارنده» زیر یادداشت‌های «پیش‌گفتار نگارنده»، «اراسم».

چه گونه راهی از سیه^۱ دیوار بستِ دیر از تاراج دشمنان
برهائید.^۲

فصل ۲۵

چندان بیمودند و بتاختند تاراج زنان و چپاول کنان که به سیه رسیدند، و مردان و زنان را بجاییدند و هرچه توانستند بستاندند؛ هیچ چیز آنان را نه بس سوزان و نه بس سنگین بود. گرچه اندر بیش‌تری از خانه‌های آنجا طاعون^۳ بود، به همه جا اندر شدند، [صد. ۱۰۱] و هرآن‌چه اندر آنجا بود، دررُبودندی؛ هرگز هم بر هیچ‌یک گزندى از آن نیامدی، که خود جای بسی شگفتی‌ست. چراکه کشیشان و کشیش‌یاران و اندرزگویان و پزشکان و جرّاحان و داروفروشان که به دیدار بیماران رفتندی و مرآنان را تیمار و درمان و اندرز کردندى و بدیشان دل دادندی، همگان از آن مرگامرگ بمردند و این اهریمنان تاراج‌گر و کُشتارگر هرگز گزند ندیدند. از چی‌ست این، سروران؟ درین اندیشه کنید، از شما درخواست کنم.

چون شهر چنین چپاول شد، خود را با غوغای هراس‌انگیز^۴ به دیر رسانیدند، اما آن را در همه بسته و فراز یافتند. پس پیکره‌ی ارتش دورتر بر

سوی گُدارِ وِد پیش رفت مگر جوخه‌ای هفت از پیادگان و نیزه‌داری دویست که آنجا بماندند و دیوارهای دیواربستِ دیر در شکستند تا تاک‌ها سراسر تباه کنند.

بی‌چاره راهبانِ شیطان ندانستندی بر دامنِ کدامین قدیسِ شان نشینند؛ هرچه باداباد زنگ نواختند که اَدَ کَیستولوم کَیستولَنتس^۴؛ آن‌گاه نهادند که یکی دسته‌ی آیینی نیکو راه اندازند و آن را کارآتر کنند به نیایش‌ها و سرودخوانی‌های زیبای کتو^۵ هوسیتوم^۶ اینسیدیس^۷ با دم‌گیری‌های زیبای پو^۸ پاچ^۹.

بدان‌گاه در دیرِ یکی راهبِ گوشه‌نشین^{۱۰} بیود، نام او برادرِ ژانِ آنتامران [برادرِ ژانِ کوفتگان]^{۱۱}، جوان، نیک‌رفتار، زبرورنگ، شادان، سخت‌تردست، تترس، هنگامه‌جویِ پای‌بند^{۱۲}، بلندبالا، میان‌لاغر، سرزبان‌دار، به دماغِ بلندآختر^{۱۳}، تُندخوانِ جانانه‌ی نیایش‌های بامدادی، لگام‌گسلِ جانانه‌ی عشاها^{۱۴}ی ربّانی،^{۱۵} سَمیل‌کُنِ جانانه‌ی نمازِ مرده؛ سخن همه کوتاه، یکی راهبِ راستین، اگرکه هرگز [ص. ۱۰۲] یکی کَس ایدون بوده باشد از آن زمان که جهانِ راهب‌سازِ راهبی همی‌راهبید. وانگهی، کشیش تا بنِ دندانِ اندر کتابی‌خوانی^{۱۶}.

او چون آن غوغا بشنید که دشمنان در دیواربستِ تاکستانِ شان انگیزختندی، بیرون شد تا می‌بیند چه می‌کنند؛ و چون نگرید که انگورهایِ دیواربستِ شان می‌چینند که شرابِ همه‌ی سالِ شان بدان باز بسته بود، به جای‌گاهِ هم‌سرایِ کلیسا می‌بازگردد که راهبانِ دیگر در آنجا بودند، همگان در شگفت همچون ریخته‌گرانِ ناقوس‌ها^{۱۷}، و ایشان را می‌بیند که می‌خوانند^{۱۸} اِیم، اِیم، پ، پ، پ، پ، پ، پ، توم، اوم، این، ای، نی، ای، می، کُ،
 تُ، تُ، تُ، تُ، تُ، روم، اوم^{۱۹}.

— چه خوش (گفت او) آوا به عوعو کنید. مسبتان را، پس از چه
نخوانید:

الوداع ای سبدا، کانگورچینی بشدا؟^{۱۶}

گرفتارِ شیطان آیما اگر که آنان در دیواربست ما نباشند؛ و چندان نیک بُرند،
هم تاکُن‌ها و هم انگورهای ما، که به تنِ خدا تا سالی چهار مگر پس‌مانده
ما را به تاکستان اندر نخواهد ماند. یا اشکمِ قدیس ژاک، پس این میان چه
بنوشیم ما، ما لعنتی‌هایِ هیچی‌ندار؟ ای خداوندِ خدا ۱۵ میهی پتُم^{۱۷}.

آن‌گاه دیرانی دیواربست گفت:

— این مست چه کند اینجا؟ به زندانش کنید. آیینِ ایزدی را بر هم زَند
چنین؟

— اما (گفت راهب) آیینِ شراب را دریابیم که بر هم نخورد؛ چرا که
شما خود، ای سرورِ دیرانی، خوش‌تان آید که از نیکوترین‌ش بخورید و همانا
چنین کُند هر مردِ درست. مردمِ بزرگ‌زاده بیزاری نگیرد هرگز از شرابِ نیکو
^{۱۸}*. اما این دَم‌گیری‌ها که اینجا آوازید، فصل‌ش اکنون نیست به‌خدا. از
چی‌ست که نبایش‌خوانی ما به گاهِ درو و انگورچینی [ص. ۱۰۳] کوتاه و به
آوان^{۱۹} و سراسرِ زمستان دراز است؟ از دست‌رفته‌ی زنده‌یاد، برادرِ ماسه
پُلُس^{۲۰}، مذهبِ ما را مبلغِ راستین — و گر نه گردن به شیطان نهما — گفتَم و
یاد دارم که چرایی آن این بُود که بدین فصل انگورهایِ چیده آریم و شراب
کنیم، و این که در زمستان‌ش هورت کشیم. گوش سپرید شمایان سروران،
هر که شراب دوست دارد، تنِ خدا را به‌دَم من بیاید؛ چون بی‌رودربایستی، بادا

که قدیس آنتوان^{۲۱} بسوزاندمی اگر بگذارمی لب به شراب زنند آنان که به دادِ تاکستان^{۲۲} نرسیده باشند. شکمِ خدا را، دارایی‌هایِ کلیساست. وای نه نه. لاکِردار، قدیسِ توماسِ انگلیسی^{۲۳} از بهرِ آن بخواست پاکِ مردن. اگر از بهرِ آن بمیرمی، قدیسِ نشومی من هم؟ با این همه من بدین بنخواهم مُرد، چون من ام که دیگران بمیرانم.

چون این می‌گفتی، جامه‌یِ سبَرِ خویش بیفکند و چنگ بیازید به دسته‌یِ صلیب^{۲۴} که از مغزِ بارانک^{۲۵} بود، دراز هم‌چندِ یکی نیزه و گردگونه چندِ مُشت، و خُردکی نگاریده به گُلانِ سوسنِ آزاده^{۲۶} همه اندک و بسیار زدوده^{۲۷}. چنین بیرون شد با لَباده‌یِ زیبا و جامه‌یِ رُهبانیتِ حمایل کرده؛ و سخت ناگهانی به دسته‌یِ صلیبش کوفتن گرفت بر آن دشمنان که بی سامان و بی پرچم، بی شیپور و بی دهل، به تاکستان اندر انگور می‌چیدند؛ چراکه درفش‌داران و پرچم‌دارانِ درفش‌ها و پرچم‌هایِ خویش پایِ دیوارها نهاده بودند و دهل‌نوازان یک سویِ دُهل‌هایِ خویش بدریده بودند تا به انگورها پُرشان کنند، و شیپورها پُربار بودند [ص. ۱۰۴] از خوشه‌ها. همگان پیراکنده بودند. او چندان تفت بی هشدار بر آنان بتاخت که سرنگون‌شان می‌کردی همچون خوکان، همواره کوبان به شیوه‌یِ کُهنِ شمشیرزنی^{۲۸} از چپ و راست.

برخی را مغز له‌و‌لورده می‌کردی، برخی را دست و پا خُرد و خاکشیر، برخی دیگر را مُهره‌هایِ گردن لق‌و‌لُق، برخی را کمرِ درب‌وداغان؛ دماغِ پَخ می‌کردی، پایِ چشمِ کبود و فکُ پیاده و دندان‌ها در دهان خُرد؛ و استخوان‌هایِ کت می‌گسستی و پای‌ها آتش‌ولاش و لگنِ تَهی‌گاهِ ناکار و رَش دستِ پارپار می‌کردی.

اگر کسی خواستی که خویشتن را لایِ انبوه‌ترین کُنده‌هایِ تاک
دردزدی، این‌یک را استخوان‌هایِ پشتِ همه شکستی و کمرِ خُرد کردی
همچون یکی سگ.

اگر دیگری خواستی گریزان خویشتن را برهاندی، این‌یک را کاسه‌یِ سر
از پیوندگاهِ استخوان‌هایِ پَسین و آهیانه پارپار کردی.

اگر یکی از درختی برشده گمان‌بران که آنجا در پناه استی، با
چوب‌دستِ خویش وی را از بُن به سیخ کشیدی.

اگر یکی از آشنایانِ دیرینِ او بانگ برآوردی که

— های برادرِ ژان دوستِ من، برادرِ ژان گردنِ دهم من.

— تُرا (او گفتی) از آن چاره نیست. اما جان به همه‌یِ شیطانان خواهی

سپرد.

و همی ناگاه وی را زدن گرفتی.

و اگر کسی چندان گرفتارِ گستاخی شدی که در برابرِ او خواستی
پایست، نیرویِ ماهیچه‌هایِ خویش آن‌گاه بدو باز نمودی. چون که ایشان را
سینه از میان‌پرده و از قلب شکافتی؛ دیگرانی را بر تَهی‌گاه کوفتی و [صد.
۱۰۵] شکم ترکاندی، و در دمِ مردندی؛ دیگرانی را چنان گران‌سر به ناف
اندر کوفتی که آنان را دل و روده بیرون ریختی؛ دیگرانی را خایه‌ها از میانِ
روده‌هایِ کون دریدی. باور کنید که چنَدش‌آورترین نمایش بود که دیده هرگز
بدیده بود.

برخی فریاد برآوردندی که یا قدیسِ بارَب^{۲۹}،

برخی دیگر که یا قدیسِ رُزُر^{۳۰}،

برخی دیگر که یا قدیسِ نیتوش^{۳۱}،

برخی دیگر که یا بانوی مای کون^{۳۲}، یا بانوی مای لُرت^{۳۳}، بانوی مای
مژده‌های خوب^{۳۴}، بانوی مای لُنو^{۳۵}، بانوی مای رودبار^{۳۶}.

ایشان پناه گرفتندی به قدیس ژاک^{۳۷}، او شان به کفن مقدس شامبری^{۳۸}—
اما این چندان بسوخت سه ماه سپس‌تر که نتوانستند تاری از آن برهانند—
اینان دیگر به کادوئن^{۳۹}، آنان دیگر به قدیس ژان آنزلی^{۴۰}، و اینان دیگر به
قدیس اُتُرپ گزنت^{۴۱}، قدیس مم شینن^{۴۲}، قدیس مارتین کاندی^{۴۳}، قدیس کلود
سینه^{۴۴}؛ به یادگارهای ژورزه^{۴۵}؛ و هزار قدیسک نیک دیگر.

^{۴۶} برخی بی سخن گفتن مردندی، برخی دیگر فریاد برآوردندی به بانگ
بلند: «اعتراف؛ اعتراف^{۴۷}. کی فی تودو. میزِره. این مائوس^{۴۸}.»

فریاد زخمیان چندان بلند بود که دیرانی و راهبان همه بیرون شدند و
چون آن مردمان بی‌چاره را آن‌چنان در میانِ تاکستان بدیدند به خاک فروغلتیده
و تا به مرگ زخمی، تنی چند اعتراف کردن گرفتند. اما همان هنگام که
کشیشان سر [صد. ۱۰۶] به اعتراف گرم کردند، راهبکان جوان دوان به
آنجا رفتند که برادر ژان بود، و او را پرسیدند تا چه کمک خواهد که به وی
رسانند.

بدان پاسخ داد که گردن زند آنان را که به خاک اندر افتاده بودند. پس
ایشان باشلق‌های گل‌وگشادِ خویش پای نزدیک‌ترین کُنده‌ی تاکستان بنهادند
و آغازیدند گردن زدن و آسوده کردنِ آنانی را که او پیش‌تر زخم کرده بود.
دانید به کدام ابزار آهنین؟ به کوله‌چاقوهای کوچولوی قشنگ^{۴۹} که
نیم‌کاردهای کوچک اند و کودکانِ دیارِ ما بدان‌ها مغز از گردو برآورند.

سپس با دسته‌ی صلیبش راه‌گذری گرفت که دشمنان ساخته بودند، و
تنی چند از راهبکان نیز پرچم‌ها و درفش‌ها به اتاق‌هایِ خویش بردند تا بدان‌ها

بندِ جوراب و شلوار می‌کنند. اما آن‌گاه که آن کسان که اعتراف کرده بودند، خواستند که از همان گذر بیرون شوند، راهب آنان را زدن و کُشتن گرفتگی و گفتی که اینان اعتراف کردگان و توبه‌کاران اند و آمرزش یافته اند، خود راست به بهشت روند، به همان راستی یکی داس، و آن‌گونه که راهِ ایمان آباد^{۵۰} راست بود.

ایدون شکست آمد، به دلاوری او، بر همه‌ی آن کسان از آن ارتش که به دیواربستِ دیر اندر شده بودند^{۵۱} تا مردی سیزده هزار و شش صد و بیست و دو.

هرگز مُژی رُهبان^{۵۲} با چوب‌دستِ زواری^{۵۳} خویش این چنین دلاورانه به مسلمانان^{۵۴} تناخت، چنان‌که اندر آوردنامه‌ی^{۵۵} چهار پسرِ اَیمن^{۵۶} نبشته شده است، که این راهب بکرد در رویارویی با دشمنان با دسته‌ی صلیب.

یادداشت‌های فصل ۲۵

- ۱ - **سُیه**، **Seuillé** (در متن)، نک. به یادداشت‌های فصل ۴، سیه.
- ۲ - **درباره‌ی فصل ۲۵** فصل ۲۵ یادآورِ جنگ‌های صلیبی (۱۲۹۱ - ۱۰۹۵)، و چاول رُم است در ۶ می ۱۵۲۷ به دست اسپانیایی‌ها و ایتالیایی‌ها و مزدورهای آلمانی در خدمت شارل پنجم. ورود یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های رُم، برادر ژان کوفنگان، در این فصل روی می‌دهد. پژوهشگران رابطه‌ها و شباهت‌هایی میان او و ژان تِنو **Jean Thenaud** (بین ۱۵۴۶ و ۱۵۴۲ - ۱۴۸۰) نویسنده و روحانی فرانسسکن یافته‌اند که آموزگارِ شاه فرانسوای یکم بود. ژان تِنو نخستین مترجم کتاب متدین دِیوَدِگی نوشته‌ی اِراسم (۱۵۱۷) است به زبان فرانسه. این فصل هم‌چنین، به پیروی از اِراسم، جدصدایی و مرده‌پرستی و شفاعت‌گری قدیسان را محکوم می‌کند. در ضمن، این فصل از این نظر بسیار مهم است که در آن یک راهب مسیحی مبارزه با دشمن را «تازشگران» به «میهن» که «تاکستان» استعاریِ آن است) به یک رفتارِ ایمانی (اعتراف کردنِ برخی از راهبان برای درخواستِ آمرزش از کشته شدن دشمنان) ترجیح می‌دهد، و راهبانِ خست‌آمده را خائن شمرده به مرگ می‌رساند. یعنی «باور مذهبی» در برابرِ «میهن‌پرستی» به هنگام «مبارزه با دشمن» رنگ می‌بازد.
- ۳ - **طاعون**؛ **peste** (در متن)، یا مرگ‌مرگ، در باورهای سده‌های میانه کارِ شیطان بود.
- ۴ - **آد کاپیتولوم کاپیتولاتنس** **ad capitulum capitulantes** (به لاتین در متن)، «رای‌زنان به رای‌زنی»، یا توضیحی‌تر: «بشتابید به شورای مذهبی هر آن کس که او را حقِ ابراز عقیده است.»
- ۵ - **کُنْترا هوسْتیوم اینْسیدِلیاس** **contra hostium insidias** (به لاتین در متن)، «علیه دام دشمن».
- ۶ - **پُر پاچ**، **pro pace** (به لاتین در متن)، «از بهر صلح را». پاسخی که گروه همسرایان پاپی به دعا‌های خوانده شده می‌دهد.

۷ - گوشه‌نشین) گوشه‌نشین، claustrier (در متن)، cloître (به فرانسه‌ی مدرن)، سرراست «کسی که در چهاردیواری زندگی می‌کند»، راهبِ گوشه‌نشین.

۸ - برادرِ ژانِ آنتامُران [برادرِ ژانِ کوفگان] (برادرِ ژانِ آنتامُران [برادرِ ژانِ کوفگان] Frère Jean des Entommeures (در متن). برادرِ ژان، راهبِ مسیحیِ فرقه‌ی بندیکتینِ bénédictin (پیروِ قدیس بنوآ Saint Benoît ۵۴۷ - ۴۸۰) که بیشتر «راهب» نامیده می‌شود، «لقب»ی دارد که چندمعنایی‌ست: آنتامُر entommeure (اسم، مفرد، اما با حرفِ بزرگِ آغازین در متن) از entamure (اسم، مفرد) در منطقه‌ی آنژو Anjou (در غربِ فرانسه، مرکزِ آن شهرِ آنژه) به معنی «زخم» و «برش» بوده در زبانِ فرانسه‌ی میانه نیز از ریشه‌ی entame (اسم، مفرد) دانسته شده که به معنی «زخم» است، و sans entamure به معنی «بی لکه» و «پاک» است که برایِ مریمِ مقدس به کار می‌رفت (نک. به فونجکِ فُاسِبیِ میانه، لاروس، ۱۹۹۲، زیر entame)، احتمالاً به معنی «دست‌نخورده». به این معنی‌ها، لقبِ برادرِ ژان را به «زخم‌وزیلیان»، «له‌ولُوردگان»، و «قیمه‌خورمگان» نیز می‌توان ترجمه کرد. با این‌همه، رابله Entommeures را در کتابِ چهارمِ خود (فصلِ ۶۶) در دیالوگی از همین برادرِ ژان (که از گلا گُتوآ به بعد از شخصیت‌هایِ همه‌ی کتاب‌هایِ رابله است) به معنایِ «کوپیدگان» یا «کوپیده‌ها» و «کوفگان» (جمع «کوفته») آورده است. آن عبارت، این است: Va ladre verd, respondit frere Jan, a tous les millions de Diables, qui te puissent anatomizer la cervelle, & en faire des entommeures
«برو جذامی چرکین (پاسخ داد برادرِ ژان) لا دستِ هزار هزار شیطانان، که مَحَت بتوانند شکافت و از آن کوفگان سازند». پس اینجا روشن می‌شود که انگار نامِ خوراکیِ مثلِ «کوپیده» و «قیمه» و «کوفته»ی خودِ ما باشد. در هر حال، به این معنی، گوشتِ چرخ‌کرده و قیمه‌ای است. برخی از رابله‌شناسان و مترجمان برایِ آن معادل‌هایِ گوناگون می‌آورند به معنی‌هایِ «زخم»، «کوپیده»، «لهیده»، و به‌تفسیر «دوستِ گوشت‌چرخ‌کرده‌ی قصّایی»، «کسی که دشمنانِ خود را به گوشتِ کوپیده کاهش می‌دهد»، یا خلاصه «دشمن‌له‌کن»، «دشمن‌کوب» یا «دشمن‌شکن»، و حتّی، در یک مورد، «شکم‌پرست»، و موردی هم «قیف‌وجام» (احتمالاً به اشتباه در رابطه با entonnoir که به معنی «قیف» است و به کُلِ واژه‌ی دیگری‌ست). حتّی می‌گویند که مرکّب از دو فعلِ فرانسویِ entamer است به

معنی‌های «تکه‌ای از چیزی برداشتن، از چیزی مصرف کردن»، و *meure* از فعل *mourir* به معنی «مردن»، با معنای نهایی «وارد آوردنِ مرگ» یا «مرگ‌آور بر دشمنان». شخصیتِ برادر ژان آتامران [برادر ژان کوفگان] ابهام‌آمیز است. او گرچه برخلاف کشیش‌های دیگر از خرافات می‌پرهیزد، از عیب‌های دیگر آنها همچون نادانی و تعصب و شراب‌خواری و شوخی‌های هرزه‌وار برکنار نیست. از مهم‌ترین ویژگی‌های او دفاع از «تاکستان دیر» است که استعاره‌ای از «مپن» به نظر می‌آید، و نیز خواست او برای بنیاد دیری که برعکس همه‌ی دیرهای دیگر باشد، انزجار او را از هرچه دیر مسیحی نشان می‌دهد. در هر حال، او از مهم‌ترین شخصیت‌های گلاگتو آست و گارگاتوآ دیر آرمانی تلم [خواست] را در پایان این رمان برای او می‌سازد که دیری بیش‌تر «گیتیانه» است.

۹ - **هنگامه جوی پای‌بند** هنگامه جوی پای‌بند؛ ماجراجوی مصمم.

۱۰ - **به دماغ بلندآخر** به دماغ بلندآخر، *bien advantagé en nez* (در متن) سرامست «حسابی بهره‌مند از دماغ»، «دماغ‌گنده» که از سویی، بنابر باور ارسطویی، نشانه‌ی دلاوری بود و از سوی دیگر، در قیافه‌شناسی، نشان‌دهنده‌ی داشتن همه گونه اشتها. در ضمن شاه فرانسوآ یکم نیز دماغ بسیار بزرگ داشت.

۱۱ - **ناهمسلی‌های چاپ‌ها** ناهمسانی: عبارت «سَمِل کُن جانانه‌ی نمازِ مرده» در A نیست و از افزودگی‌های ۱۵۳۵ است.

۱۲ - **کتابی خوانی** کتابی خوانی؛ *breviare* (در متن) یعنی «نیایش‌خوانی»، «دعاخوانی»، اما *breviaire* یا *bréviaire* (املا‌ی مدرن) افزون‌بر این‌که به کتاب دعای مسیحی گفته می‌شود، توسعاً برای بطری بغلی یا کتابی به کار می‌رفت که روی آن را با چرم، مثل جلد کتاب، می‌پوشاندند. استفاده از این گونه بطری‌ها در میان روحانی‌های مسیحی رایج بود. رابله در حال بازی با این معنی‌هاست: کتاب‌دعاخوانی و کتابی خواری و کتابی خوانی.

۱۳ - **همگان همچون ریخته‌گرانِ ناقوس‌ها** همگان همچون ریخته‌گرانِ ناقوس‌ها، اصطلاحی رایج در سده‌ی شانزده. مقصود از آن تعجبِ ریخته‌گرهای ناقوس‌هاست در لحظه‌ای که قالب را باز کند و بر حسب تصادف ناقوسی در آن نییند. جا تر است و بچه نیست.

۱۴ - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** ناهمسانی: تغییر آوانویسی و تقطیع در E، ۱۵۴۲ (البته بین A، ۱۵۳۴، و B، ۱۵۳۵ نیز اندک تفاوتی هست). به گونه‌ای کیش‌دارتر و نامفهوم‌تر؛ اینی،

از کرده‌ی خود پشیمان کرد. نمایشنامه‌ی کشتن در کلیسا *Murder in the Cathedral* (۱۹۳۵) از تی. اس. الیوت (۱۹۶۵ - ۱۸۸۸) در دو پرده و یک میان‌پرده بر پایه‌ی این روی‌داد تاریخی نوشته شده است. این رویدادها بی‌شابهت به کشته شدن تامس مُر Thomas More (همروزگار رابله و از دوستانِ اِراسم) در ۱۵۳۵ نیست. او نیز سرانجام در ۱۹۳۵ قدیس اعلام شد.

۲۴ - **دسته‌ی صلیب** (دسته‌ی صلیب؛ baston de la croix (در متن): bâton (املا‌ی مدرن)، که با تلفظِ نادرستِ «باطوم»، به جای «باتُن»، و به معنایِ چوب‌دستِ کوتاهِ پاسبان‌ها به فارسی آورده شد، در متنِ رابله کارکردِ «اسلحه» را دارد، و به همین سبب نیز درازای آن با «نیزه» توصیف شده است، و جسِ آن از چوبِ درختِ بارانک است که به سبب استحکام برای ساختِ برخی از سلاح‌ها به کار می‌رود. در باره‌ی این دسته‌ی صلیب برادر ژان گفته می‌شود که نمادِ انجامِ عملیِ این جهانی است در تقابلِ با نمادهایِ دیگری که در پایین‌تر داستان خواهیم خواند. گفته می‌شود که نقش‌هایِ گُلِ سوسن بر این دسته‌ی صلیب به معنایِ آن است که در جهتِ منافعِ شاه عمل خواهد کرد. دسته‌ی صلیبِ برادر ژانِ آتامُرانِ کاری‌ترین سلاحِ اوست، همانندِ ردایِ او که سپروار از وی محافظت می‌کند. نک. به دو یادداشتِ بعدی.

۲۵ - **مغزِ بارانک** (مغزِ بارانک؛ cœur de cormier (در متن): cormier با نامِ رایجِ sorbier از ریشه‌ی لاتینِ sorbere به معنیِ «نوشیدن» است. میوه‌ی به شکلِ انگورِ جده‌ی بارانک مصرفِ دارویی دارد و چوبِ آن در خراطی استفاده می‌شود. مقصود از «مغزِ بارانک» مغزِ چوبِ تنه و شاخه‌هایِ آن است.

۲۶ - **گُلانِ سوسنِ آزاده** (گُلانِ سوسنِ آزاده؛ fleurs de lys (در متن)، رابله پیش‌تر، در فصلِ ۹ از این گُلِ همچون نمادِ فرانسویان یاد می‌کند، و اینجا آن را بر دسته‌ی صلیبِ برادر ژان حک کرده که مهم‌ترین جگ‌افزارِ او می‌شود. نک. به یادداشت‌هایِ فصلِ ۹، «سوسنِ آزاده».

۲۷ - **نگاریده به گُلانِ سوسن همه اندک‌وبسیار زدوده** (نگاریده به گُلانِ سوسن همه اندک‌وبسیار زدوده؛ semé de fleurs de lys toutes presque effacées (در متن)؛ این چوب‌دست، چنان‌که گفته می‌شود، نمادِ مهمی از تمایلِ پاپ به جگ‌هایِ صلیبی‌ست: در دسامبرِ ۱۵۱۵ پاپ لئونِ دهم برای تشویقِ شاهِ فرانسوآیِ یکم به در پیش

گرفتنِ جگِ صلیبیِ نگه‌ای از یک صلیب را به او هدیه می‌کند که در رابطه با گرویدنِ امپراتور کُستانتین (۳۳۷ - ۲۷۲) به مسیحیت بود. افسانه‌ای درین باره می‌گوید که کُستانتین، پیش‌از آخرین نبردِ خود، صلیبی در آسمان می‌بیند که بر آن به لاتین نوشته شده بوده *in hoc signo vinces*، «درین نشانه پیروز شوی». سپس مادرِ کُستانتین آن صلیب را در اورشلیم می‌یابد. صلیبی که در افسانه به کارِ کشتارِ مسلمان‌ها در جگ‌هایِ صلیبی آمد، در گارگاتوآ دسته‌صلیبِ برادرِ ژانِ کوفتگان می‌شود که مسیحی‌هایِ تاراجگرِ تاختستانِ دیر را لت‌وپار می‌کند. در ضمن احتمالاً به سببِ همین هدیه‌یِ پاپ است که فرانسوآیِ یکم را اغلب با دسته‌صلیبِ نقاشی کرده اند.

۲۸ - شیوهِیِ کُهنِ شمشیرزنی) شیوهِیِ کُهنِ شمشیرزنی، *à la vieille escrime* (در متن، در تقابل با «شیوهِیِ نوینِ شمشیربازی» است که با مربی‌هایِ نظامیِ ایتالیایی، که شیوهِی‌هایِ نظامیِ جدید داشتند، به فرانسه آورده شده بود (نک. به پدناگودن، فصل ۲۹).

۲۹ - قدیسِه بارِب) قدیسِه بارِب، *sainte Barbe* (در متن) یا قدیسِه باربارا، *sainte Barbara* (نیمهِیِ دومِ سده‌یِ سومِ میلادی تا اوایلِ سده‌یِ چهارم)، از شهیدهایِ مسیحیت، در غرب آسیایِ صغیر (ترکیهِیِ امروز) زندگی می‌کرد. او را حامیِ سربازانِ توب‌تخانه می‌دانند. در شرحِ شهادتِ او گفته می‌شود که پدرش، که دین‌دار نبود، برایِ حفظِ باکریگیِ او، یا برایِ دور نگه داشتنِ او از مبلغانِ مسیحی، او را در برجی با دو پنجره حبس می‌کرد. پزشکیِ مسیحی، یا کشیشی در لباسِ پزشک، در غیابِ پدر واردِ برج شده او را غسلِ تعمید می‌دهد. پدر که از سفر بر می‌گردد، دختر با نشان دادنِ پنجرهِیِ سومی که داده بود در برج بسازند (نمادِ تثلیث)، به او می‌فهماند که به مسیحیت گرویده است. پدر برج را به آتش می‌کشد و دختر فرار می‌کند اما چوپانیِ مخفی‌گاهِ او را به پدر لو می‌دهد و دختر باز به چگِ پدر می‌افتد. پدر او را به محاکمه می‌کشاند و دادگاهِ رومی رأی می‌دهد که خود او سرِ دخترش را برید. گفته می‌شود که ابتدا باربارا را سخت شکنجه کردند و اندام‌هایِ او، از جمله پستان‌هاش را، بریدند اما او ایمانِ مسیحیِ خود را انکار نکرد. سرانجام پدرش سرِ او را برید. گفته می‌شود که پدرش پس‌از آن به غضبِ الهی دچار شد و صاعقه او را کشت، و آن چوپان سنگ شد و گوسفندانِش ملخ.

۳۰ - **قدیس ژرژ** (قدیس ژرژ، saint Georges (در متن) یا saint Georges (سده‌ی سوم و چهارم میلادی)، از شهیدهای مسیحیت، حامی سواره نظام شمرده می‌شود. در خانواده‌ای مسیحی در کاپادوس (ترکیه‌ی امروز) زاده شد و افسر ارتش روم بود. گفته می‌شود که روزی بر اسب سفید خود از شهر سیلشا یا سیلن در لیبی می‌گذشت. اژدهایی شهر را تهدید می‌کرد و هر روز خواهان دو جوان برای خوراک خود بود که به قرعه انتخاب می‌شدند. ژرژ هنگامی به شهر می‌رسد که قرعه به نام دختر شاه افتاده بود. ژرژ با اژدها مبارزه می‌کند و به یاری صلیب و مسیح با نیزه‌ی خود سینه‌ی اژدها را سوراخ می‌کند و دختر را از چنگ او آزاد می‌کند. اژدها همچون سگی تا شهر به دنبال او می‌رود و همه‌ی مردم شهر به مسیحیت می‌گروند. او سرانجام در امپراتوری روم به دست مسیحی‌ستیزان با زجر و شکنجه کشته می‌شود. بر اساس این افسانه است که او را همواره در نقاشی‌ها و مجسمه‌ها سوار بر اسب سفید در مبارزه با اژدها نشان می‌دهند.

۳۱ - **قدیس نیتوش** (قدیس نیتوش؛ «سنت نیتوش» Sainte Nytouche (در متن)، Sainte qui n'y touche pas (املا‌ی مدرن)، کوتاه‌شده‌ی sainte nitouche، سرراست «قدیس‌ه‌ای که بهش دست نمی‌زند»، یعنی «لا آن کلا هانسی کده»، قدیس پارسانما. به تمسخر به دختر یا زنی گفته می‌شود که تظاهر به «ایمان» و «عفت» می‌کند. به این اصطلاح رایج تمسخرآمیز، که از ساخته‌های رابله است، در کنار نام مقدسان مسیحیت توجه شود.

۳۲ - **بانوی مای کون** (بانوی مای کون، notre Dame de Cunault (در متن)، کلیسای مریم مقدس کون؛ کلیسای رومی و گئیک مریم مقدس کون - L'église Notre-Dame de Cunault در منطقه‌ی آنژو Anjou در غرب فرانسه. ابتدا دیری بود ساخته‌ی سده‌ی چهارم میلادی در شهر قدیمی کون (امروزه شنهوت ترو کون - Chênehutte-Trèves-Cunault در مارن و لوآر Maine-et-Loire در غرب فرانسه)، و از مکان‌های زیارتی بود. خود کلیسا از سده‌ی یازدهم به بعد ساخته شد. نام‌های بعدی متن، همه نیایشگاه‌هایی به نام مریم مقدس اند. نک. به یادداشت‌های صفحه‌ی عنوان، «روبروی بانوی مای آسایش».

۳۳ - بانوی مایِ لُرت (بانوی مایِ لُرت، de Laurette (در متن)؛ دو احتمال داده می‌شود: یا Notre Dame de Lorette، کلیسای بانوی مایِ لُرت، که همان کلیسای لُرتو Loreto در ایتالیا است، که در دهکده‌ای به همین نام، که به معنی «پیچک» است، ساخته شده است. روایت می‌کنند که در سده‌های میانه مردی از این دهکده در حالی که گله‌ی گوسفندانِ خود را چرا می‌داده، مجسمه‌ای از مریم مقدس یافته که به «باکروی سیاه» معروف است. رفته‌رفته در همان محل زیارتگاهی بر پا می‌شود که امروزه کلیسای بزرگ «مریم مقدس لُرتو» است. مونتینی Montaigne (۱۵۹۲ - ۱۵۳۳) و دکارت Descartes (۱۶۵۰ - ۱۵۹۶) به زیارت این مکان رفتند. احتمال دیگر، نمازخانه‌ی بانوی مایِ لُرت Chapelle Notre-Dame de Lorette است در آندر و لوآر Indre-et-Loire تقریباً در مرکز فرانسه که در سده‌ی پانزدهم در دلِ صخره و سنگ کنده و ساخته شد.

۳۴ - بانوی مایِ مزده‌های خوب (بانوی مایِ مزده‌های خوب؛ de bonnes nouvelles (در متن) که مقصود Notre Dame de Bonnes Nouvelles است. چد کلیسا به این نام در فرانسه هست. اشاره دارد به مریم مقدس همچون پشتیبان دریانوردان.

۳۵ - بانوی مایِ لُنو (بانوی مایِ لُنو؛ la lenou (در متن)، Notre Dame de la Lenou گفته می‌شود که نام کلیسایی قدیمی میان شین Chinon و ریشلیو Richelieu بوده است.

۳۶ - بانوی مایِ رودبار (بانوی مایِ رودبار؛ de rivière (در متن)، Notre Dame de Riviere بانوی مایِ ریویِر (رودبار/ رودخانه)، کلیسایی است در شهر ریویِر، رودبار/ رودخانه، نزدیک شین Chinon، که در فاصله‌ی سده‌ی یازدهم و دوازدهم ساخته شد.

۳۷ - قدیس ژاک (قدیس ژاک؛ saint jacques (در متن)، ژاکوب یا یعقوب، مقصود ژاک بزرگ، از یاران مسیح و برادر بزرگ یوحناست که به ژاک پسر زبده Jacques fils de Zébédée شهرت دارد. در کتاب اَعمالِ رسولان (دوازده، ۱ و ۲) در التحیل به قتل او به دست هرود Hérode اشاره شده است: «و در آن زمان هیرودیس پادشاه دستِ تطاول بر بعضی از کلیسا دراز کرد / و یعقوب برادرِ یوحنا را به شمشیر کُشت». مسیحیان

چنین باور دارند که او در شهر کُموستِل Compostelle در اسپانیا دفن است و کلیسای او در این شهر در سده‌های میانه از مهم‌ترین زیارتگاه‌ها بود، و مقصود رابله همین کلیساست. ۳۸ - کفنِ مقلّسِ شامبری (کفنِ مقلّسِ شامبری) saint Suaire de Chambéry (در متن)؛ کفنِ مبارک Saint-Suaire دستمال و کفنیست بنابه روایتِ انجیلِ یوحنا (بیست، ۷-۱) چهره و تنِ مسیح را با آنها پوشانده بودند و پس از ناپدید شدنِ او از آن گور، آنها را جدا از هم در گور یافته‌اند. گویا چند تایی از این پارچه‌ها، ساخه‌ی سده‌های میانه، وجود دارد که یکی هم در شهر تورِن Turin در ایتالیاست، و مدتی در شهرِ فرانسویِ شامبری Chambéry نگهداری می‌شد. گفته می‌شود که در پی یک آتش‌سوزی در سال ۱۵۳۲ صندوقِ محافظِ کفنِ سوخت، اما خودِ آن «معجزه‌آسا» به جا ماند و تنها اثرهایی از سوختگی بر آن دیده می‌شود. اشاره‌ی رابله به همین کفن و آتش‌سوزی یادشده است. گویا رابله نمی‌دانست که این کفن کاملاً نَسوخه و فقط صندوقِ آن در این آتش‌سوزی از بین رفته است؛ یا شاید اصلاً افسانه‌ی بازماندنِ این کفن پس از روزگارِ رابله ساخته شد. اصالتِ این پارچه‌ها به طور رسمی از سوی کلیسای کاتولیک تأیید نشده است. نکته‌ی مهم این‌که با تاریخ این آتش‌سوزی می‌توان زمانِ دقیقِ «جگ‌های پیکرکُلی [جگ‌های زهرماری]»، در گلا گُتوآ را مشخص کرد.

۳۹ - کادوئِن Cadouyn (در متن)، Cadouin (املاي مدرن)، مقصود دیري‌ست به این نام، ساخه‌ی سالِ ۱۱۱۵ میلادی در دُردُنه dordogne (تقریباً در جنوبِ غربیِ فرانسه)، که در روزگارِ رابله از آن حامی او ژُفروآ دِستیساک Geoffroy d'Estissac (۱۵۱۸ - ۱۵۴۲) بود و از سده‌های میانه در آنجا دستمالی نگهداری می‌شود به نامِ کفنِ مقلّسِ کادوئِن Saint Suaire de Cadouin که گفته می‌شد سرِ مسیح را می‌پوشانده است، اما آزمایش‌های علمی سالِ ۱۹۳۴ این ادعا را رد کرد.

۴۰ - قَدیس ژانِ آنژلی قَدیس ژانِ آنژلی؛ saint lean d'Angely (در متن)، Saint-Jean-d'Angély (املاي مدرن) یا قَدیس یوحناي آنژلی نامِ دیري‌ست در منطقه‌ی شارانتِ ماریتیم Charente-Maritime در غربِ فرانسه که به نامِ یوحنايِ تعمیردهنده در ۸۱۷ میلادی بنا نهاده شد، و بنابر افسانه‌ای سرِ بریده‌ای در آنجا نگهداری می‌شود که باور دارند سرِ یوحناست.

۴۱ - قدیس اُترُپِ گُرنُت) قدیس اُترُپِ گُرنُت saint Eutrope de Xainctes (در

متن)، قدیس اُترُپِ سَنُت Saint-Eutrope de Saintes (املا و تلفظ مدرن) مقصود کلان کلیسای سَن اُترُپِ Basilique Saint-Eutrope de Saintes شهر سَنت Saintes در غرب فرانسه است که ساختن آن به سبک رومی - گئیک در سده‌ی یازدهم شروع شد و تا سده‌ی پانزدهم ادامه داشت.

۴۲ - قدیس مِمِ شینُن) قدیس مِمِ شینُن، saint mesmes de Chinon (در متن)، Saint-Mexme de Chinon (املا‌ی مدرن با تلفظ همانند)، مقصود کلیسایی بسیار قدیمی در شهر شینُن Chinon زادگاهِ رابله است که نخستین بخش‌های آن را قدیس مِمِ Saint Mesme (املا‌ی دیگر همان نام با تلفظ همانند، همه از ریشه‌ی ماکسیموس Maximus لاتین به معنی «برترین») در سده‌ی پنج میلادی ساخت. مدفن او در همان‌جاست و از زیارتگاه‌های مهم آن دوره بود.

۴۳ - قدیس مارتِنِ کاندِی) قدیس مارتِنِ کاندِی، saint Martin de Candes (در متن)، قدیس مارتِنِ saint Martin اسقف شهرِ تور Tours بود و در ۳۹۷ در شهر کاند Candes، نزدیک شینُن Chinon، مُرد و یادگارهای او نیز در همان‌جانه‌داری می‌شود.

۴۴ - قدیس کلودِ سینه) قدیس کلودِ سینه، saint Clouaud de Sinays (در متن)، قدیس کلو Saint Cloud (۵۶۰ - ۵۲۲)، شاه‌زاده، نوه‌ی کلویس Clovis شاه فرانسه، که پس از کشته شدن دو برادرش از تاج و تخت چشم پوشید و راهب شد. مجسمه‌ی او در کلیسای دهکده‌ی سینه Cinais، در نزدیکی دُوی‌نی‌یر Devinière، مَلِکِ زادگاهِ رابله، زیارتگاهِ کاتولیک‌های مؤمن بود. این کلیسا دیگر وجود ندارد.

۴۵ - یادگارهایِ ژورِزه) یادگارهایِ ژورِزه، reliques de laurezay (در متن)؛ ژورِزه Javrezay، امروزه ژورِزاک Javrezac، شهری در غرب فرانسه است. کاردینالی در آغاز سده‌ی شانزدهم شمار زیادی یادگارِ قدیسان را از رُم به کلیسای این شهر Eglise Saint-Chartier de Javarzay آورده بود و بسیاری به زیارت آنها می‌رفتند.

۴۶ - ناهمسانی‌هایِ چاپ‌ها) افزودگی و ناهمسانی: رابله عبارتِ بعدی را در سال ۱۵۴۲ چنین تغییر داد: برخی بی سخن گفتن مردندی، برخی دیگر سخن گفتندی بی‌از آن که بمیرند. برخی سخن‌گویان مردندی، برخی دیگر میران سخن گفتندی.

۴۷ - اعتراف؛ اعتراف) اعتراف؛ اعتراف؛ Confession. Confession (در متن) اقرار به گناه در میان کاتولیک‌ها، به‌ویژه نزد کشیش، بسیار رایج بوده است. اینجا تقریباً مثل «توبه» است در اسلام: توبه، توبه؛ یا به عربی اَسْتَغْفِرُاللهَ، آمرزش می‌خواهم از خدا.

۴۸ - کُنْ فِی تَعُور. میزِرِره. این مانوس. Confiteor. Miserere. In manus (به لاتین در متن)، «اعتراف کنم. ببخشا. گردن نهَم.» خطاب به خدا، و مثل «اشهد خواندن» است. هم چنین نک. به یادداشت پیشین.

۴۹ - کوله‌چاقوهای کوچولوی قشنگ) کوله‌چاقوهای کوچولوی قشنگ؛ beaux gouetz (در متن)، کاردهای کوچک زیبا. «کوله‌چاقو» گیلکی است، یعنی «چاقوی کُند». gouetz (در متن)، gouet (فرانسه‌ی مدرن)، در اصل یک واژه‌ی محلی منطقه‌ی پواتو Poitou (در غرب فرانسه) است. صفت «کول» افزوده‌ی من است. (چون بنا به توضیح رابله در عبارت بعدی، من این چاقوها را بسیار شبیه به کاردهای کوچکی تصور کردم که در تعطیلی‌های تابستان‌های کودکی من در لشت‌نشای دَندَشتین (در شرق رشت) عمومی مهربان من (قناد و بازرگان و باغدار آنجا) به دست بچه‌ها و زنها می‌داد تا دانه‌های به و مغز گردوی باغ‌های او را دریاورند برای فروش. این چاقوها همه‌شان سخت «کول» یا «کُند» بودند تا لابد دست‌ها را نبرند. اینجا قرار است با آنها سر بپرند!).

۵۰ - راه ایمان‌آباد) راه ایمان‌آباد؛ در اصل راه فی، le chemin de Faye (در متن)، مقصود جاده‌ی شهر کوچی‌ست که نام امروزی آن فی-لاوینز Faye-la-Vineuse است نزدیک شینن Chinon، و لابد در روزگار رابله به ناصافی و پُریچ و خمی مشهور بوده که به او امکان داده تا در رابطه با واژه‌ی «فوآ» [fwa] Foi به معنی «ایمان»، که در فرانسه‌ی میانه چیزی در حدود «فی، فی» تلفظ می‌شده، بازی کند. (البته «ایمان‌آباد» در خرم‌آباد لُرستان هزاران ساله‌ی ماست، و امیدوار ام که راه‌هاش، اگر هم پُریچ، همه هموار و همیشه بی‌دست‌انداز باشد).

۵۱* - ناهمسلای‌های چاپ‌ها) افزودگی سال ۱۵۴۲: بی‌زنان و کودکان ۱، که همانا همواره دانسته است

۱. به ریش‌خند گرفتن شیوه‌ی محاسبه در کتاب مقنّس که زنان و کودکان را به شمار نمی‌آورد. نمونه: انجی می، چهارده،

۲۱ : «آنانی که غذا خورده بودند، کمایش پنج‌هزار بودند،

بی محاسبه کردن زنان و کودکان.»

۵۲ - **مُؤی رُهبان** (مُؤی رُهبان، Maugis hermite (در متن)، شخصیتِ راهب - سربازِ یک افسانه‌ی تودگانه که نقیضه‌ی حماسه و داستان‌های سلجوقیِ فرانسوی است، و چهل و پسونِ آیمُن *Les Quatre Fils Aymon* نام دارد. داستان‌ش در زمانِ شاه شارلمانیه Charlemagne (سده‌ی هشتم میلادی) می‌گذرد و قدیمی‌ترین نسخه‌ی به دست آمده‌ی آن به سده‌ی سیزدهم برمی‌گردد. این داستانِ تخیلی در طولِ زمان شاخ‌وبرگ‌های بیش‌تری به خود گرفت. آیمُن، پدرِ این چهار برادران، پسرعمویِ شارلمانیه است و مُؤی رُهبان هم پسرعمویِ آن چهار برادر. او در هم کوبنده‌ی مسلمانان است که در داستان با عنوانِ سارازن‌ها Sarrasins (نک. به دو یادداشتِ پایین‌تر، «مسلمانان») از آنها یاد می‌شود.

۵۳ - **چوب‌دستِ زواری** (چوب‌دستِ زواری، bourdon (در متن)، واژه‌ای چندمعنایی‌ست: چوب‌دست، عصای زائران، نوعی نیزه، به‌مجاز نره. «چوب‌دست» نیز همچون هم‌معنایِ «چماق» می‌تواند در فارسی کم‌ویش به همه‌ی این معنی‌ها باشد: عصا، چماق، نره (مجازاً).

۵۴ - **مسلمانان** (مسلمانان؛ «سارازن‌ها» Sarrasins (در متن) یا Sarrazins، از لاتینِ «ساراجوس» Sarracenus است که خود از عربیِ «شرقیون» (شرقی‌ها) گرفته شده است، و از دورانِ بیزانس به همه‌ی مردمانِ مسلمانِ آفریقا و اسپانیا و مشرق گفته شد، و سرانجام برای همه‌ی مسلمانانی به کار رفت که پیروِ خلافتِ اسلامی بودند. البته همچنین گفته می‌شود که در اصل نامِ مردمی عرب بود و تا پیش از دوره‌ی بیزانس به مردمِ فلسطین، و بعدها به همه‌ی مسلمانان گفته شد. در سده‌ی پانزدهم به گندمِ سیاه نیز، که از شرق وارد می‌کردند، احتمالاً به سببِ رنگش، همین نام را داده بودند.

۵۵ - **آوردنامه** (آوردنامه، «آوردنامه» را ساخته ام برای *chanson de geste* که به معنیِ «مجموعه‌ی شعرهای حماسی سده‌های میانه، به‌ویژه از سده‌ی یازدهم به بعد، در توصیفِ فتوحاتِ یک دلاور» است.

۵۶ - **چهار پسرانِ آیمُن** (چهار پسرانِ آیمُن؛ نک. به چند یادداشتِ بالاتر، مُؤی رُهبان، Maugis hermite .

[ص. ۱۰۷] چه گو نه پیکر کُی بر لارش کَلِرمو^۱ تاختن بُرد، و آن
افسوس و بیزار ی که گر آنگوزیه باز نمودی مر ساختن جنگ را^۲.

فصل ۲۶

آن گاه که راهب در گیرودار بود چنان که گفتیم با آنان که در دیوار بست
دیر در رفته بودند، پیکر کُل [خشم گیر] به شتاب بسیار با کسانِ خویش از گُدار
وَد بگذشت و بر لارش کَلِرمو^۳ تاختن کرد، جایی که به هیچ گونه روی ایستادن
در برابر وی نبود؛ و چون دیگر شب بود، بر آن شد تا با کسانِ خویش در آن
شهر ماند و تیزخشمی خویش فرو نشانَد.

بامدادان باروها و کاخ به زور بگرفت و آن را نیک سنگر بست و به
سازوبرگ بایسته برخوردار کرد بدین اندیشه که آنجا پناه گیردی اگر از سویی
دیگر بر وی یورش آورندی. چراکه به جای گاه و به زیر ساخت جایی استوار
بود، اگر به هنر و اگر به طبیعت.

اکنون آنان را آنجا فرو گذرایم و به گارگانتوآی [گران گالهی] نیک مان
باز گردیم که در پاریس است و سخت کوشا اندر فراگیری فرهنگ باستان^۴
و ورزش های پهلوانی، و نیز به آن نیک مرد پیر، پدرش گرانگوزیه

[گَران‌گلوگاه]، که پس از شام خایه‌ها به یکی آتشِ بزرگِ زیبا و رَحشان گرم همی‌کُند، و تا بلوط‌ها را بِبَرِشند، با یکی چوبِ سرسوخته، که بدان آتش تیز کنند، بر آتشدان نیبسد [ص. ۱۰۸]، و مر زن و خانواده‌ی خویش را داستان‌های زیبایِ زمان‌های گذشته آورد.

از آن شبانان که نگهبانیِ تاکستان کردند، یکی نامِ وی پیلو [سَرچُنبان]^۵ در آن هنگام خود را به پیش‌گاهِ او رسانید و باز نمود آن تندروی‌ها و تاراج‌ها که پیکرُکُل [خشم‌گیر] شاهِ لَرنه می‌کردی در زمین‌ها و دارایی‌های او، و این‌که چه‌گونه همه‌ی سرزمینِ تاراج و ویران و چپاول کرده است به‌جز دیواربستِ سیه که برادرِ ژانِ آنتامُران [برادرِ ژانِ کوفتگان] با سربلندی برهانیده است، و نیز این‌که شاهِ نام‌برده اکنون در لارُش کَلِرمو^۶ بوده به سخت‌کوشی بسیار با کسانِ خویش در آنجا سنگر گرفته است.

— دردا و دریا (گفت گرانگوزیه [گران‌گلوگاه])، چی ست این ای نیک‌مردان؟ خوابِ بینم یا راست است این‌چه مرا گویند؟ پیکرُکُل، دوستِ دیرینِ همیشگیِ من به‌نژاد و به‌پیمان، بر من تاختن کرده است؟ که انگیزانَدش؟ که وادارَدش؟ که راهش برَد؟ که ایدون راهش نموده است؟ وای، وای، وای، وای. ای خداوندِ من ای رهایی‌بخشِ من، یاری‌م ده، مرا به دلِ دَم، رهنمونِ کُن بدان‌چه باید کرد. بر زبانِ آرم و در پیش‌گاهِ تو سوگند خورم، ایدون تو پشتِ من باش، که من هرگز نه او را ناحوش، نه کسانِ او را زیان‌مند، و نه در سرزمین‌هایِ او چپاول کرده‌ام، بلکه درست وارونِ آن یاری‌ش دادم به کسان، به پول، به گذشت، به اندرز هر بار که سودِ او بتوانستم دریافت. این‌که او تا بدین مایه خوارم کُند، مگر از بدسیگال^۷ نتواند بود. خدایِ من، تو دلَم شناسی، چه از تو هیچ نهان نتوان کرد. اگر از پیشامدِ را [ص. ۱۰۹]

دیوانه گشته تو از بهر درمان مغزش را به اینجا فرستاده ای، مر مرا توانایی و هم دانایی ده تا وی را به گوش مال جانانه اندر یوغ خواست خجسته ی تو^۸ باز آرم. وای، وای، وای. مردمان نیک من و یاران من، کارگزاران وفادار من، بیايد آیا که بازتان دارم تا یاریم دهید درین کار؟ دردا، پیرانه سری من زین پس مگر آرامش نخواستی، و در سراسر زندگانیم هیچ چیز به اندازه ی صلح نجستمی. اما اکنون باید، نیک می بینمش، جنگ افزار بر در مانده شانه های سست و خسته ی خویش بار کنم، و نیزه و گرز در دستان لرزانم بگیرم تا مردمان بی چاره ی خویش را یاری رسانم و پاسبانی کنم. خرد ایدون خواهد، چرا که من به کار سخت آنان در آسایش ام، و به خوی تن آنان است خوراک من و فرزندان من و خانواده ی من. با این همه، جنگ بنخواهم ساخت تا هنرها و راه های صلح همه نیازموده باشم. این است خواست من.

آن گاه انجمن رای زنان خویش را فراخواندن بفرمود و داستان، چنان که بود، با آنان در میان نهاد. پس بر آن نهادند که مردی دوراندیش به نزدیک پیکروکل [خشم گیر] فرستاده آید تا دانسته شود که او از چه چنین ناگهان از آرامش خویش به در شد و آن زمین ها بگرفت که وی را هیچ حق بر آنها نبود. افزون بر این، کسان فرستند فراخواندن گارگانتوا [گران گاله] و کارگزاران او را، تا کشور پاس می دارند و چاره جویی این چالش می کنند.

گرانگوزیه [گران گلوگاه] را این همه خوش آمد و بفرمود کایدون کرده شود.

پس اندر زمان نوکرش [صد. ۱۱۰] باسک^۹ را گسیل کرد تا سخت تفت به دنبال گارگانتوا [گران گاله] رود، و نامه ای به او نبشت که در دنباله آید:

یادداشت‌های فصل ۲۶

- ۱ - **لارش کلمو** (لارش کرمو)، نک. به یادداشت‌های فصل ۴.
- ۲ - **جنگ ساخن** جنگ ساخن؛ یزاری گرانگوزیه [گران گلوگاه] از «جگ» با اندیشه‌های اراسم در این مورد هم‌خوانی کامل دارد: جگ «راه حل ناگزیر نهایی» ست، یعنی آن‌گاه که همه‌ی راه‌های صلح‌آمیز برای حل اختلاف‌ها آزموده شده‌اند و طرفی به طرف دیگر حمله می‌کند. در نتیجه، جگ باید «دفاعی» باشد نه «تهاجمی». بر پایه‌ی آموزه‌هایی از این دست که دیگر کمتر کشوری «وزارت جگ» دارد، و «وزارت دفاع» به جای آن به کار برده می‌شود که شوربختانه تغییری تنها در سطح «زبان» بوده است و آز و برتری جویی انسان‌ها و در نتیجه جگ‌ها را پایانی نیست. نک. به «توضیح درباره‌ی پیش‌گفتار نگارنده» در یادداشت‌های «پیش‌گفتار نگارنده»، «اراسم».
- ۳ - **لارش کلمو** (لارش کرمو)، نک. به یادداشت‌های فصل ۴.
- ۴ - **ادب باستان** ادب باستان؛ *bonnes lettres* (در متن) یا *Belles-lettres*، به‌رغم معنای سراسر است و آن‌چه امروز از آن درمی‌یابیم، که یعنی «ادبیات/ادب نیکو/زیا»، و شاید «سره»، و سرانجام کمایش برابر «ادبیات» *littérature*، در دوران رنسانس و روزگار رابله معنای رایج دیگری داشت، و به «مجموع فرهنگ باستان همچون سرنمون یا سرمشق هنر نوشتن و نوشتار و سخن» گفته می‌شد، یا در مورد «شناخت حاصل از خواندن کتاب‌ها» به کار می‌رفت، مثل «ادب درس» (نک. به فرهنگ سخن، زیر «ادب»)، نه «ادبیات» به معنای امروزی (نک. به فرهنگ فرانسوی میانه، لاروس، ۱۹۹۲، زیر *lettre*، و ویکی‌پدیای فرانسوی، زیر *Belles-lettres*). طرفدار و مبلغ این اصطلاح به‌ویژه گیوم بوده ۱ بود. او در کتاب خود به نام *De Philologia* (به لاتین) *التر فیلولوژی* (زبان‌شناسی تاریخی) که در ۱۵۳۰ در پاریس منتشر شد، می‌خواهد که به گسترش ادب باستان *bonnes lettres* بیشتر پرداخته شود. در فرانسه‌ی میانه، اصطلاح *lettres humaines* مثلاً، به معنای مجموعه‌ی دانشی است که در باره‌ی انسان در کتاب‌ها می‌توان یافت. واژه‌ی *littérature* گرچه از سده‌ی دوازدهم در زبان فرانسه به کار رفته، به معنای «نوشته» و «حروف‌نویسی»

بوده و سپس به معنای «شناخت به دست آورده از کتاب‌ها» (یا «ادب درس») معنی داد و این معنی‌ها را حتی تا سده‌ی هفدهم نگه‌داشت. در نتیجه در زمان رابله واژه‌ی «ادیات» به معنای امروزی به کار نمی‌رفت و این معنای مدرن از سده‌ی هژدهم به واژه‌ی *littérature* داده شد. در روزگار رابله لیتراتور *littérateur* به کسی می‌گفتند که خواندن و نوشتن و دستور زبان درس می‌داد (نک. به فرهنگ تاریخی زبان فرانسه، ۲۰۰۶، زیر *littérature* و *lettre*). یادآوری می‌کنم که در زبان فارسی نیز واژه‌ی «ادیات» به معنای امروزی عمر چندان ندارد. نک. به یادداشت‌های فصل ۱۳، «ادب لاتین».

۱. گیوم بوده Guillaume Budé (۱۵۴۰ - ۱۴۶۷)

نویسنده و زبان‌پژوه انسان‌باور فرانسوی است. پدرش مشاور شاه و مردی فرهیخته بود، و کتاب‌های بسیار داشت. گیوم تا ۲۴ سالگی بیشتر وقت تلف می‌کرد، اما از آن پس از خود پشتکار نشان داد و به آموزش زبان یونانی و حقوق و دانش‌های دیگر پرداخت، و از همان آغاز پادشاهی فرانسوای یکم به دربار نزدیک شد و به تبلیغ فرهنگ یونان باستان *belles lettres*، زبان‌شناسی تاریخی *philologie*، و زبان یونانی پرداخت که آن برتر از لاتین می‌دانست، و در سال ۱۵۳۰ شاه را به راه اندازی بنیادی برای آموزش و پژوهش زبان یونانی و زبان‌پژوهی واداشت که امروزه با نام *Le Collège de France* یکی از مهم‌ترین بنیادهای فرهنگی و علمی فرانسه است. بوده، که از ۱۵۲۲ تا زمان مرگ دارای عنوان افتخاری کتابدار شاهی بود، در همه‌ی زمینه‌های علمی و یزدان‌شناسی و حقوق و ریاضیات و زبان‌شناسی به زبان‌های لاتین و یونانی مطالعه و پژوهش می‌کرد و در این زمینه‌ها کتاب می‌نوشت یا از یونانی به لاتین و فرانسه ترجمه می‌کرد. او با تامس مِر، اِتی‌پِن دُلِه، فرانسوآ رابله، و اِراسم آشتانی داشت. اِراسم گرچه از سبک نگارش او خشنود نبود، در باره‌ی او

نوشته است «من با بوده اصلاً آشتی ندارم؛ هرگز از دوست داشتن او دست برنداشته ام»، و او را «اعجوبه‌ی فرانسه» می‌نامید. گیوم بوده هم‌چنین سفیر شاه فرانسوای یکم در نزد پاپ لئون دهم (۱۵۲۱ - ۱۴۷۵) بود.

۵ - پیلو (پیلو) [سرْجُبان] Pilot (در متن) یا Pilot در فرانسه‌ی میانه جدمعنا‌ی است: «کرجی‌بان» و «قایق‌ران» که واژه‌ی برابر «خطبان» در زبان فرانسه، pilote، نیز با آن ساخته شده است، و فعلِ piloter به معنی «راندن» و «هدایت کردن». معنای دیگر آن «رهبر گروه» است و به این معنی می‌تواند مثلاً برای «پاپ» نیز به کار برود، و رابله احتمالاً به این معنی است که نام این «چوپان» را «پیلو» [سرْجُبان] یا «رهبر» و «سردسته» گذاشته است. جالب این است که در این عبارت «شبانان» که باید مراقب «گله» باشند، از «تاکستان» که «شراب» از آن به دست آید، نگهداری می‌کنند. معنای دیگر آن، که میری اوشن Mireille Huchon (در گز گشتوآه ص. ۲۷۶)، آن را تنها معنی درست این واژه در متن دانسته، «پشته» است، مثل «پشته‌ی کاه» مثلاً.

۶ - لارش کَلِرمو (لارش کَلِرمو)، نک. به یادداشت‌های فصل ۴.

۷ - بدسِگال (بدسِگال؛ esperit maling (در متن)، رابله به «نیک‌سِگال» و «بدسِگال» (نام دیگری برای شیطان که بر خواست انسان چیره می‌شود) باور دارد که می‌توان در کتاب موبه، فصل ۷ نیز دید.

۸ - خواست خجسته‌ی تو (خواست خجسته‌ی تو؛ ton saint vouloir (در متن)؛ این‌چنین، گرانگوزیه [گران‌گلوگاه] مجری خواست و مشیت الهی برای بازگرداندن بره‌ی راه‌گم‌کرده به گله‌ی مؤمنان است.

۹ - باسک (باسک Basque، نام مردمی در شمال اسپانیا که مهارت و سرعت آنها در دوندگی زبان‌زد بود.

جان‌مایه‌ی آن نامه که گرانگوزیه نبشت به گار گانتوا.^۱

فصل ۲۷

شور دانش‌اندوزی تو بازجستی که دیرزمانی ترا ازین برآسودگی فلسفی^۲ فرانخوانمی، اگر چنانچه اکنون خودپسندیِ دوستان و هم‌پیمانانِ دیرینه‌ی ما آرامشِ پیری من برنیاشوبیدی. اما چون چنین است این سرنِیشتِ ناگزیر که از آنانی دل‌نگران باشم که بیش از همه دل از همانان گرم می‌کردم، مرا چاره نیست از خواندنِ تو به یاری‌گریِ مر این مردم و دارایی‌ها را که بنابر حقّ طبیعی با تو سپرده آیند. چه، همان‌گونه که جنگ‌افزارها همه سست اند در بُرون، آنگاه که هیچ انجمن نیست در درون^۳، دانش‌اندوزی نیز بیهوده و رای‌زنی همه بر خیره‌اشدی، اگر در زمانِ بایسته با دلیری به کار اندر نیایدی، و به دستاوردِ خود نینجامدی.

مرا خواستْ آغالش نیست، که آرامش؛ آفند نیست، که پدافند؛ کشورگشایی نیست، که نگاه‌داشتِ مردم و فادارِ من و سرزمین‌های نیایی که پیکرُکل [خشم‌گیر] بی‌خود و بی‌جا دشمن‌گونه پدان‌ها درآمده است و روزگارزارِ دیوانه‌وارِ خویش با تندرویِ دنبال‌کند که مردمانِ آزاده آن را نَشکینند.

خود را پای‌بند کردم [صد. ۱۱۱] که فرونشاندنِ خشمِ ستمگرگونه‌ی
وی را پیش‌کشِ او کنم هرآن‌چه گمان می‌بردم خشنودش تواند کرد؛ و تا
دانسته‌آید که از چه، از که، و چه‌گونه خواری بُرد، چندین بار دوستانه کسان
به نزدیکِ وی فرستادم؛ اما از وی پاسخی نرسیدم مگر خواستِ چالش، و
این‌که وی را اندر زمین‌هایِ من هرآینه حقّ بر خورَداری ست هرگونه که خواهد.
بدین بدانستم که ایزدِ جاوید وی را به سَکّانِ خواسته و دریافتِ وی وانهاده
است، که مگر بدکردار نتواند بود چنان‌چه پرتو ایزدی پیوسته او را راه ننماید،
و همواره نگاه‌داشتِ وی را در پای‌بندی به پیمان و بازگرداندنِش را به شناخت،
با پرچم‌هایِ دشمنی به سویِ من بدین جا گسیل کرده است.

ازیرا، پسرِ جانانِ من، چون این نامه بدیدی، تا توانی زودازود یاری را
بباید شتافت؛ نه چندان از بهرِ من (که مِهَرِ فرزندیِ بدان ناگزیرت کند
به سرشت)، که از بهرِ دودمانِ ت که به‌خرد توانی رهانید و پاس داشت. این
کارِ بزرگ به کم‌ترین خون‌ریزشِ شدنی برگزاده‌آید؛ و اگر به ابزارهایِ
کاراتر و دستان‌ها و نیرنگ‌هایِ جنگی شدنی باشدی، جان‌هایِ همگان
رهانیمی، و آنان را شادان به خانه‌هاشان فرستیمی.

پسرِ بس‌گرامی، آرامشِ رهایی‌بخشِ ما مسیح با تو بادا.
دروود گو از من به پُنکرات [پُرکار]، ژیمناست [چَم‌ورز]، و اُدْمُن
[بخت‌آور].

بیستمِ سپتامبر.

پلرَت،

گِرانگوزیه [گِران‌گلوگاه].

یادداشت‌های فصل ۲۷

۱ - در باره‌ی فصل ۲۷) رابه در عنوان این فصل «نامه» را جمع آورده است، *des lettres* (در متن)، یا *des lettres* (املا‌ی دیگر و مدرن)، «نامه‌ها»؛ اما مقصود تنها یک نامه است و میری اوشن، رابه‌شناس، با تأکید به یگانه بودن «نامه»، این صورت جمع را لاتین‌گرایی توصیف می‌کند. «نامه» و «نامه‌نگاری» در سده‌ی شانزدهم به عنوان گونه‌ای از آیین سخنوری اهمیت بسیار داشت. چند کتاب مجموعه‌ی نامه‌ها، به‌ویژه ترجمه شده از لاتین، در نیمه‌ی نخست این سده انتشار یافته بود. ایراسم در ۱۵۲۱ کتاب کوچکی اندر نوشتن نامه *Libellus de conscribendis espistolis* (به لاتین) را در باره‌ی انواع نامه‌ها و متناسب بودن آنها با موقعیت‌ها چاپ می‌کند. برای او «نامه» شبیه گفت‌وشنود است و باید از مطمراق نمایشی پرهیزد. نامه‌ی گرانگوزیه به گارگانتوا، در طبقه‌بندی ایراسم، از گونه‌ی نامه‌های اتهام و دادرسی شمرده می‌شود. این نامه، نمونه‌ای از رفتار شاهانه برای صلح و مذاکره، فراتر از بیان وظیفه‌ی شهریار مسیحی در دفاع از رعیت‌های خود، مسئله‌ی «اراده‌ی آزاد» را در چارچوب اندیشه‌های ایراسم و آگوستین مطرح می‌کند که بنابر آن «اراده‌ی آزاد» نیازمند «رحمت» است. خدا انسان را در ارتکاب به گناه آزاد می‌گذارد، و شری که نتیجه‌ی آن است، به انسان امکان می‌دهد که به ارزش ویژه‌ی خویش پی ببرد. در ۱۵۲۴ ایراسم کتابی علیه لوتر منتشر می‌کند که در آن از «اراده‌ی آزاد» دفاع کرده می‌نویسد که عمل مؤثر اراده‌ی انسانی به انسان امکان می‌دهد که در پیوند با آن چیزی باشد که او را یا به رهایی جاودانه یا به برعکس آن هدایت می‌کند، و در باره‌ی چگونگی رحمت و رابطه‌های آن با اراده‌ی آزاد می‌نویسد: «نظریه‌ی آنهایی را تأیید می‌کنم که نقش اندکی برای اراده‌ی آزاد و نقش بزرگی برای رحمت قابل اند». برای ایراسم نک. به «توضیح درباره‌ی پیش‌گفتار نگارنده؛ «پیش‌گفتار نگارنده».

۲ - برآسودگی فلسفی) برآسودگی فلسفی *philosophicque repous* (در متن) در واقع به معنی فرصت دانش‌جویی و یادگیری است: در زبان لاتین واژه‌ی *otium* به معنی «فراغت از کار و سیاست» در برابر *negotium* به کار می‌رود که به معنی «زمان کار و

معامله» است. فرانسه‌ی میانه برای *otium* بیشتر واژه‌ی *repous* (استراحت)، و فرانسه‌ی مدرن بیشتر واژه‌ی *loisir* (تفریح) را به کار می‌برد، اما این یک در اصل به معنی «فراغت» مجال، فرصت» است، و نه «استراحت و بیکاری». مثلاً عبارت لاتین *otium litteratum* به معنی «فراغت ادبی» یا «فراغت اختصاص داده به ادب» است. در گذشت «برآسودگی» یا «فراغت» بیان‌کننده‌ی زمان مناسب «یادگیری» و توسعاً «جوانی» گارگاتوآ [گران‌گاله] است در برابر «مسئولیت کاری و شغلی» و «پیری» پدر او گران‌گوزیه [گران‌گلوگاه].

۳ - جنگ‌افزارها همه سست اند در برون، آن‌گاه که هیچ انجمن نیست در درون) جنگ‌افزارها همه سست اند در برون، آن‌گاه که هیچ انجمن نیست در درون؛ ضرب‌المثلی است برگرفته از سیسرون (۴۳ پیش از م. - ۱۰۶ پیش از م.)، رساله‌ی *De officiis* (به لاتین) اندر ویلیف، کتاب یکم، بخش ۲۲: *parvi enim sunt foris arma, nisi est consilium domi*. توضیحی‌تر: چه برآید از ارتش‌ها در بیرون مرزها، آن‌گاه که بی‌بهره اند از انجمن‌رایی‌زنان در درون مرزها؟

[ص. ۱۱۲] چه گو نه^۱ اولریش گاله^۲ به نزدیک پیکر^۳ کُی فرستاده آمد.

فصل ۲۸

نامه^۳ نیسانده و دستینه بر نهاده، گرانگوزیه [گران گلوگاه] بفرمود تا اولریش گاله [شاه خروس]، کار گزارِ دادرسی های وی^۴، مردی بخرد و سنجیده که فرزانی و رای نیک او را در کارهای گوناگون و دادخواهی ها بیازموده بود، به نزدیک پیکر^۳ [خشم گیر] رود تا فرموده ی آنان بدو باز نماید. گاله ی [خروس] نیک مرد در ساعت برداشت و پس از گذر از گُدار آسیابان را پرسید تا پیکر^۳ [خشم گیر] به چه کار است. او پاسخ داد که کار گزاران وی او را نه خروس گذاشتند و نه مرغ، و در لارش کَلِرمو^۵ پنهان شده اند، و این که بیم کمین را به او سپارش کند تا پیش تر نرود، چراکه دیوانگی آنان بس بزرگ است.

او آسان بپذیرفت و آن شب را در نزد آسیابان بماند. دیگر روز بامدادان خود را با مُنادی به دروازه ی کاخ رسانید و از نگهبانان بخواست تا مر نیکی شاه را بگذارند با او سخن گوید.

چون این سخنان به شاه رسانیده آمد، به‌هیچ‌روی سر در نیاورد که دروازه
برو گشایند، اما به تن خویش به برج برآمد و فرستاده را گفت:
— تازه چی ست؟ چه خواهید گفت؟
آن‌گاه فرستاده سخن چنین کرد که در دنباله آید:

یادداشت‌های فصل ۲۸

۱ - **درباره‌ی فصل ۲۸** این فصل کوتاه که در آن اولریش گاله Ulrich Gallet (در متن) همچون «سفیر» برگزیده می‌شود، در رابطه است با توسعه‌ی ساختارهای سیاسی و ایجاد سفارت در نخستین نیمه‌ی سده‌ی شانزدهم. شاه فرانسوآی یکم ده سفیر در کشورهای خارجی دارد، و افزون بر آن در موقعیت‌هایی هم به سفیرهای ویژه مأموریت‌های موقت می‌دهد. این چنین گیوم بوده (نک. به یادداشت‌های فصل ۲۶، زیر یادداشت «ادب باستان») به نزد هانری هشتم، و سپس به نزد شاهزادگان ژرمنی فرستاده می‌شود. در این فصل، هم چنین از ویژگی‌های یک سفیر خوب یاد می‌شود: «مردی بخرد و سنجیده که فرزاندی و کاردانی نیک وی را [گرانگوزیه] در کارهای گوناگون و ناسازگاری‌ها بیازموده بود.»

۲ - **اولریش گاله** Ulrich Gallet (در متن) احتمالاً در رابطه است با ژان گاله Jean Gallet که وکیل عرایض شاه در منطقه‌ی شین بود و از منافع بازرگانان آنجا در برابر شارل دو سنت مارث Charles de Sainte-Marthe معروف به چپ‌دست سنت مارث Gaucher de Sainte-Marthe دفاع می‌کرد. این یک خود پسریکی از پزشکان شاه فرانسوآی یکم بود و خانواده‌ی رابله نیز با او اخلاف‌های طولانی داشت. در باره‌ی معنای نام‌های «اولریش» و «گاله»: اولریش Ulrich نامی ژرمنی (آلمانی) است از واژه‌ی آلمانی odal به معنی «میهن»، و rik به معنی «شاه» و «توانمند»، و در سده‌های میانه رایج‌تر بود. در مجموع می‌توان از آن معنای «شاهی که بر میراث حکمرانی می‌کند» فهمید. برای این نام صفت‌های «وظیفه‌شناس»، «مخاط»، و «دوراندیش» هم آورده می‌شود. گاله Gallet چدمعنایی است و برابری «خروس» و «شادمان» و «مردم گُل» برای آن آورده می‌شود بسته به این که مصغّر gall (خروس) باشد که خود ریشه‌ی نام مردم گُل یا فرانسوی‌ها نیز هست، یا از galer (شادمانی کردن)، یا از واژه‌ی لاتین Gallus باز به معنی «مردم گُل»، پشتیبان مفروض فرانسوی‌های امروز. در فرانسوی کهن به معنی «همراه شادمان» است. «خروس» از نمادهای فرانسویان است.

-
- ۳ - نامه) نامه؛ Les lettres (در متن) نامه‌ها، مقصود همین یگانه نامه‌ی گرانگوزیه به پسرش گارگانتوا است. نک. به یادداشت‌های فصل ۲۷، درباره‌ی فصل ۲۷.
- ۴ - کارگزارِ دادرسی‌هی او) کارگزارِ دادرسی‌های او، maistre de ses requestes (در متن)، یا «وکیلِ عرایض»، کارگزارِ بسیار بلندپایه و صاحب‌منصبِ قضایی که درخواست‌های مردم و شکایت‌های آنها را به شاه می‌رسانید.
- ۵ - لارُش کَلِرمو) لارُش کَلِرمو، نک. به یادداشت‌های فصل ۴.

[ص. ۱۱۳] آن سخن را آن آتشین که گاله کرد پیکر کُل ر ۱.

فصل ۲۹

— سزاترین انگیزه‌ی پدید آمدن رنج اندر میان مردمان مگر این نتواند بود که از آن کجا به راستی بخشاینده‌گی و نیک‌خواهی امید می‌دارند، آنان را رنجگی و بدخواهی در رسد؛ و بی‌خود نیست (ارچه ناروا) که بسا کسان به چنین پیش‌آمدی، این ننگ را کم‌تر از زندگی خویش بر تافتنی پنداشته‌اند، و چون نه به زور و نه به دست‌آویزی دیگر گرداندن آن نتوانستندی، خود خویشان را ازین روشنایی بی‌بهره کرده‌اند.^۱ پس شگفت نیست اگر سرور من شاه گرانگوزیه [گران‌گلوگاه] از تازش دیوانه‌وار و دشمن‌گونه‌ی تو به ناخوشنودی بزرگ و آشفتگی اندیشه گرفتار است، بلکه شگفت آن بودی که این بیدادهای بی‌مانند، که به دست تو و کسان تو اندر زمین‌های او و بر مردمانش رفته است، و نمونه را از هیچ نامردمی دریغ کرده نیامد، بر و بر کارگر نیفتادی. این خود بر او، که همواره مردمان خویش را به مهر برآمده از دل بناوخته است، چندان گران آید که زین بتر با هیچ میرنده نتوان کرد؛ با این‌همه او را گران‌تر نیز آید، فراتر از سنجه‌ی انسانی، از آن که این آزارها و زیان‌ها از تو و کسان

تو او را رسیده است. شما، تو و پدرانت، که از دیرباز و تا ما را بر یاد است، [صد. ۱۱۴] با او و همه‌ی نیاکانش دوستی گرفته بودید و همگان آن را تا اکنون همچون پیمانی نهاده بی‌چون و چرا پاس داشته از آن نگاهبانی و نگاهداری کرده بودید، چنان که نه تنها او و کسان او را، بلکه مردمان بیگانه، پوآتویان^۲، برتئیان^۴، مانیان^۵، و آنان را که در فراسوی آبخوست‌های کانار^۶ و ایزابلا^۷ زندگی کنند، همواره آسان‌تر آن بودی که سپهر را آسمانه شکافند و گرداب‌ها بر ابرها بر استوار گردانند تا این که همبستگی شما را در هم شکنند؛ و چنان بیم‌ناک آن دوستی بودندی که در کارزارهای خویش از ترس این یک هرگز دلیری نکردندی که آن یک را برانگیزانند و به خشم آرند و به وی آسیب رسانند. فزون‌تر همی. این دوستی خجسته آسمان را چندان آکنده است که امروز از مردمان همه‌ی خشکی‌ها و آبخوست‌های دریابار کمتر کسانی بلندپروازانه همی در سر نپروانند که به این پیمان‌های به سامان شده به دست شما در پذیرفته آیند؛ و سرزمین‌های هم‌پیمانان را هم چندان زمین‌ها و قلمروهای خویش ارج نهند؛ چنان که تا ما را بر یاد است، نه شهریاری بوده است و نه هم‌پیمانی چندان خودپسند یا گران‌سر که دلیری کرده بر زمین‌های شما چه گویم که بر زمین‌های هم‌پیمانان بتازد؛ و اگر هم با رای‌زنی شتاب‌زده بر ایشان نیرنگ‌های نوین ساخته اند، تنها به شنیدن نام و پیمان‌نامه‌ی شما به یکباره از کار خود روی گردانده اند. پس اکنون چه خشمی ترا انگیزد، همه پیمان شکسته، همه دوستی پیخته، [صد. ۱۱۵] همه حق تباهیده، زمین‌های او دشمن‌گونه فرو گرفته، بی‌از آن که او، و نه از کسان او، به هیچ‌روی بر تو گزند رسانده ترا جوشی کرده یا برانگیخته باشد؟ کو ایمان؟ کو قانون؟ کو خرد؟ کو مردمی؟ کو خداترسی؟ همانا گمانی که این خوارداشت‌ها پوشیده ماند بر

جان‌های جاودان و بر خدایِ فرمند که پاداش‌دهنده‌ی دادگرِ کارهایِ ماست؟^۸ اگر ایدون گُمانی، لَغزی؛ چراکه چیزها همه به دادوریِ او خواهند رسید. آیا این سرنبشت‌هایِ چاره‌ناپذیر اند، یا کارآمدی‌هایِ ستارگان، که خواهند تا آسایش و آرامشِ تو به پایانِ برند؟ ایدون مر چیزها را همه پایان و دوره است، و آن‌گاه که به فرازگاه‌شان رسند، به فرود افتند شکسته، چه نتوانند بدان‌گونه دیرزمانی پایست. این سرانجامِ آنانیست که بخت‌ها و شکوفایی‌هایِ خویش به خرد و میانه‌روی به سامان نتوانند کرد.

اما اگر سرنبشت چنین بود و نیک‌بختی و آرامشِ تو بایستی که به پایان رسیدی، آیا سزیدی که با آزرَدنِ شاهِ من باشدی که هموییست که تو نشانده یِ او بودی؟ اگر خانه‌یِ تو بایستی که ویران گشتی، آیا سزیدی که در ویران شدنش بر آتشدانِ هموییِ فرو ریزی که آن خانه بیاراسته بودی؟ داستانِ چندان از مرزهایِ خَرَد بیرون است، چندان گریزان از دریافتِ همگانی، که سخت می‌شاید که به هوشِ مردم دریافت‌ه آید، و ایدون باور نکردنی بازماند مر بیگانگان را تا آن‌گاه که نمودِ بی‌گمان و گواهِ آشکار [صد. ۱۱۶] ایشان را بی‌گاهانَد که هیچ چیز نه مقدس و نه منزّه است آنان را که خویشان از خدایِ و از خَرَد برهانیده اند تا هیجان‌هایِ تباهِ خویش پی گیرند. اگر از ما بر مردمان و زمین‌هایِ تو گزند آمده بودی، اگر از ما به بدخواهانِ تو نیکویی رسیده بودی، اگر در کارهایِ تو یاریت نداده بودیمی، اگر نام و آبرویِ تو از ما به ننگ برآمده بودی، یا به سخنِ بهتر، اگر اندیشه‌اندازِ دروغ‌زن^۹، که کوشد تُرا به نابه‌کاریِ فراکُند، با نمودهایِ فریب‌ناک و پنداربافی‌هایِ بی‌پایه در جانِ تو نشانده بودی که ما کارهایی نه شایسته‌یِ دوستیِ دیرینه‌مان با تو کرده بودیمی، تو می‌بایستی نخست دل اندر پژوهشِ حقیقت می‌کردی پس آن‌گاه به

بازخواستِ ما می‌آمدی؛ و ما خواستِ تو چنان برآورَدیمی که تو انگیزه بهرِ
 خشنودی می‌یابیدی. اما (ای خدایِ جاوید) تو آخر به چه کار ای؟ تو آیا
 می‌خواهی همچون خودکامه‌ای نابه‌کار چنین چپاول کنی، و پادشاهیِ خداوند
 من نبود گردانی؟ تو آیا او را این‌چندان پست و ناتوان پنداشته ای که نخواهد،
 یا این‌چندان بی‌کس و بی‌چیز و بی‌بهره از انجمن و هنرِ ارتشتری که نتواند در
 برابرِ تازش‌هایِ بیدادگونه‌یِ تو بایستد؟ اکنون رختِ پیرداز ازینجا، و فردا
 همیشه را در زمین‌هایِ خویش کناره گیر، بی‌ازآن که بر راهِ هیچ آشوب و ستم
 کنی؛ و هزار بُزان^{۱۰} زر بُگزار آن ویرانی‌ها را که درین زمین‌ها بکرده ای؛
 نیمی فردا گزاری، نیمی در نیمه‌یِ [صد. ۱۱۷] می که در پیش است؛ و تا آن
 زمان دوک‌هایِ تورن‌مول [آسیاب‌گردان]، بُدُفس [لُمبرپاین]، و مُنوَای
 [ناکس]^{۱۱} را همراه با شاه‌زاده‌یِ گراتل [گرگرفته] و وِیکُنِت مُربی‌ای
 [شپش‌خوار]^{۱۲} به گروگان به ما یله کن.

یادداشت‌های فصل ۲۹

۱ - درباره‌ی فصل ۲۹) این سخنرانی، که هدف آن قانع کردن شنونده برای انجام کاری خاص است، گفتاری پُرزرق و برق از نوع سخنرانی‌های قضایی شمرده شده آن را در رابطه با کتاب *De duplici copia verborum ac rerum* (به لاتین) اثر دو چندان فوآنی واده‌ها و مفهومی‌ها نوشته‌ی اراسم می‌دانند. این کتاب نخست در ۱۵۱۲، و سپس در ۱۵۳۰ در پاریس چاپ شد. خوانندگان هم‌روزگار می‌توانستند در آن نمونه‌هایی ببینند از منصرف کردن پاپ ژول دوم Jules II (۱۵۱۳ - ۱۴۴۳) از جنگ کردن علیه ویزی‌ها، یا منصرف کردن شاهی از دست زدن به جنگ علیه شاه فرانسه. خواننده‌ی آگاه رابله نیز متوجه رابطه‌ی این فصل با کتاب اراسم بود. هم‌چنین نک. به درباره‌ی فصل ۴۸، «آن سخن که گارگاتواژاوند شکست خوردگان را».

۲ - خود خویش را ازین روشنی بی‌بهره کرده اند) خود خویش را ازین روشنی بی‌بهره کرده اند؛ *se sont eux mesmes privez de ceste lumière* (در متن)؛ واژه‌ی *suicide* «خودکشی» در سده‌های میانه و دوره‌ی رنسانس وجود نداشت، و از ساخته‌های سده‌ی هژدهم، یا دقیق‌تر، ساخته‌ی سال ۱۷۳۴ از ریشه‌های *sui* «خود» و *cide* «کشتن» بر الگوی *homicide* به معنی «آدم‌کشی» یا «قتل» است. سازنده‌ی آن آنتوان فرانسوا پرو Antoine François Prévost (۱۷۶۳ - ۱۶۹۷) کشیش رمان‌نویس است که رمان *Manon Lescaut* ی او از رمان‌های مهم سده‌ی هژدهم شمرده می‌شود.

۳ - پواتویان) پواتویان؛ پواتویی‌ها، Poictevins (در متن)، Poitevin (املا‌ی مدرن)، مردم منطقه‌ی پواتو Poitou در غرب فرانسه.

۴ - برتئیان) برتئیان، Bretons (در متن)، مردم برتانیه Bretagne منطقه‌ی تاریخی نسبتاً بزرگی در شمال غربی فرانسه.

۵ - مانیان) مانیان؛ مانی‌ها، Manseaux (در متن)، Manceaux (املا‌ی مدرن، جمع مذکر)، (با Mancelles، جمع مؤنث) مردم شهر لُ مان Le Mans در غرب

فرانسه. اشاره‌ی رابله به پیروزی شارل هشتم (۱۴۷۰-۱۴۹۸) است در سن این دو کُمیّه Saint-Aubin-du-Cormier و الحاقِ منطقه‌ی بُرتانیّه Bretagne به فرانسه.

۶ - آبخوست‌هایِ کانار (آبخوست‌هایِ کانار، les isles de Canarre (در متن)، نک. به یادداشت‌هایِ فصلِ ۱۲، «کاناریان».

۷ - ایزابلا (Isabella نامِ نخستینِ شهری است که کریستف کُلمب Christophe Colomb (۱۴۵۱-۱۵۰۶) در ۱۴۹۳ در آمریکا، در شمالِ هایتی Haïti، بنا نهاد. رابله واقعیت‌هایِ تاریخی را به سرزمین‌هایِ افسانه‌ای می‌پیوندد، و با آوردنِ چین نامی ابعادِ جهانی به مسئله می‌دهد.

۸ - خدایِ فرمند که پاداش‌دهنده‌یِ دادگرِ کارهایِ ما استی) خدایِ فرمند که پاداش‌دهنده‌یِ دادگرِ کارهایِ ما استی. au dieu souverain, qui est iuste retributeur de nos entreprises (در متن)؛ نک. به انجیل، رومیان، دو، ۶. ترجمه‌ی رسمی: «که به هر کس بر حسبِ اعمالش جزا خواهد داد.»

۹ - اندیشه‌اندازِ دروغ‌زن) اندیشه‌اندازِ دروغ‌زن؛ esperit calumniateur (در متن)، esprit calomniateur (فرانسه‌یِ مدرن)، شیطان.

۱۰ - بُزان) بزان bezan (در متن) یا «بیزان»، واحدِ پولِ امپراتوریِ رومِ شرقی، بیزانس، قسطنطنیه (استانبول)، که در فرانسه‌یِ سده‌هایِ دوازدهم و سیزدهم رایج بود و در سده‌یِ شانزدهم دیگر از دور افتاده بود.

۱۱ - مُنوایِ مُنوای، Menuail (در متن)، از menu «ریزه، ریزنقش، پیش‌پا افتاده» با پسوندِ ail؛ «چیزهایِ بی‌ارزش»، «مردمانِ پست». مُنوایِ [ناکس]، از سردارانِ پیکرکُل [خشم‌گیر] است.

۱۲ - تورن‌مول [آسیاب‌گردان]، بُدُفس [لُمبِرباین]، و مُنوایِ [ناکس] ... شاهزاده‌یِ گراتل [گرگرفته] ... وِیکُنْتِ مُربِی‌آی [شپش‌خوار]؛ تورن‌مول [آسیاب‌گردان] Tournemoule، بُدُفس [لُمبِرباین] Basdefesses، و مُنوایِ [ناکس] Menuail ... شاهزاده‌یِ گراتل [گرگرفته] prince de Gratelles ... وِیکُنْتِ مُربِی‌آی [شپش‌خوار] viconte de Morpaille، همه‌یِ این نام‌ها ریشخندآمیز اند و ترجمه‌یِ آنها به اندازه‌یِ کافی این نکته را روشن می‌کند. آن‌چه باید به‌ویژه به آن توجه داشت،

به پایان بردنِ مسخره‌گونه‌ی سخن‌رانی‌ای است که همه‌ی متنِ آن سخت جدی، و دارایِ سبکی ادبی با گزین‌گویی‌های حکیمانه است.

چه گره نه گرانگوزیه خریدن صلح را کلوچهها بازپس داد.^۱

فصل ۳۰

آن گاه گاله‌ی [خروس] نیک‌مرد دم درکشید، اما پیکرُکل [خشم‌گیر] به
همه‌ی سخنان او پاسخی نداد مگر:

— بیایید بگیرِیدشان، بیایید بگیرِیدشان؛ خایه‌ها و دسته‌هاون‌های نیک و
نرم دارند؛ کلوچه‌تان هاون کنند.^۲

پس به نزدیک گرانگوزیه [گران گلوگاه] بازگشت و او را بدید زانو زده،
سر برهنه، بر خود خمیده به کُنجی از دیوانش، که از خدای درخواستی تا
خشم پیکرُکل [خشم‌گیر] را نرم کُندی، و او را با خرد گرداندی بی‌از آن که
زور در کار آیدی.

چون بدید که آن نیک‌مرد بازگشته است، او را پرسید:

— ها دوست من، دوست من، مرا چه خبرهایی آورده اید؟

— کار به سامان نرفت (گفت گاله [خروس])؛ این مرد خود بیرون از

خرد و رانده‌ی خداست.

— باشد اما (گفت گرانگوزیه [گران گلوگاه]) دوست من، او این تندروی
را انگیزه چه پیش کشد؟

— با من (گفت گاله [خروس]) از انگیزه هیچ گونه در میان ننهاد؛ جز
این که سُخنی چند به خشم از کلوچه‌ها با من بگفت [صد. ۱۱۸]. ندانم مگر
ناشایستی بر کلوچه‌پزان وی روا داشته اند.

— خواهم که نیک دریابم (گفت گرانگوزیه [گران گلوگاه]) پیش تا رای
دیگری اندازم که ازین باره چه باید کرد.

آن‌گاه کسان بداشت دانستن این داستان را، و دریافت که بهراستی از
مردمان او به‌زور کلوچه‌هایی بسته‌ده بوده اند، و این که مارکه [نشان‌خورد] را
یکی کوبشِ چوب‌دست رسیده بوده است بر سر؛ ولیکن بهای همه به‌درستی
گزارده آمده بوده است و این مارکه‌ی [نشان‌خورد] یادشده بوده است که
نخست پایانِ فرژیه [بارآورد] به تازیانه‌ی خویش زخم کرده بوده است؛ همه‌ی
انجمن‌ش را نیز رای آن بود که او را با همه‌ی توان پدافند از خویشتن بایستی.
— با این همه (گفت گرانگوزیه [گران گلوگاه])، چون سخن از کلوچه‌ای
چند بیش نیست، خوشنودی وی را بکوشم، زیرا سخت ناخوشم آید که جنگ
آورم.

آن‌گاه بازجست تا چند کلوچه ستانده بوده اند، و چون بشنید که چهار
یا پنج دوجین، بفرمود تا پنج گاری از آنها در همان شب بسازند و یکی‌شان
از کلوچه‌های ساخته از کُره‌ی خوب با زرده‌های نیک و زعفران نیکو و
ادویه‌های خوش باشد بازبخشیدن به مارکه [نشان‌خورد] را، و این که از بهر
تاوان هفت صد هزار و سه فیلیپوس^۳ به وی واگذارند گزاردنِ حقِ سلمانی‌ها^۴
را که تیمار او می‌داشتند، و افزوده برین بهربری از کشت و کار بر پماردی^۵

همیشگی بدو داد باجُ بخشوده برای او و کسانِ او. سرپرستی و ترابری همه را گاله [خروس] فرستاده آمد و او در راه، به نزدیک بیدستان، بسی شاخه‌های بزرگ [صد. ۱۱۹] نی و خیزران بُردن فرمود آراستنِ دُورِ گاری‌ها را، و هر یک از گاری‌چیان و او خود نیز از آن شاخه‌ها یکی اندر دست گرفتند، و از آن این خواستی که بیاگاهاند مگر صلح نخواهند و مر خریدنِ آن را بیامده اند. چون به دروازه رسیدند، درخواستند تا از سویِ گرانگوزیه [گران‌گلوگاه] با پیکرُکل [خشم‌گیر] سخن گویند.

پیکرُکل [خشم‌گیر] نحواست که ایشان اندر آیند، و به گفت‌وگو با آنان نیز نرفت و ایشان را آگاهانید که وی را کاری باشد، اما آن‌چه گفتنی دارند سردار توکدی‌ن [خال‌بند] را گویند که ابزاری بر دیوارها کار گذاشتی. پس آن نیک‌مرد او را گفت:

— سرور، *تا از هرگونه بگومگو برکنارتان داریم و هرگونه دست‌آویز از میان برداریم که از پیمانِ نخستینِ مان بنگردید، هم اکنون آن کلوچه‌ها که ناسازگاری برانگیخت، شما را بازپس دهیم. مردمِ ما پنج دوجین از آن بستدند، بهایِ بسیار خوب بدادند؛ ما چنان دوست‌دارِ صلح ایم که آن را به پنج گاری بازپس دهیم، و از آن میان این‌یک مار که [نشان‌خورد] را خواهد بود که بیش‌تر مُستی کند. افزون‌بر این، خُشنودیِ بی‌کم‌وکاستِ او را، این هم هفت‌صد و سه فیلیپوس که بدو واگذارم، و از بهرِ توانی که تواند گرفت، بهرِبریِ پُماردیِیر را همیشگی بدو سپرم، او را و کسانِ او را، از آنِ او و باجُ بخشوده؛ این هم پیمان‌نامه‌ی این دادوستد. و خدایُ را زین پس به‌صلح سرکنیم و شادمانه به زمین‌هایِ خویش بازگردید و این جای‌گاه واگذارید که [صد. ۱۲۰] شما را هیچ‌گونه حقّی بر آن نیست چنان‌که خود نیک دانید؛ و دوست همچون پیش.

توکدی‌ن [خالی‌بند] این همه را به پیکرُکُل [خشم‌گیر] باز نمود و دلِ وی
بیش از پیش زهر آگین کرد آنگاه که او را گفت:

— این چارواداران ترس دارند ترسیدنی. به خدا گرانگوزیه [گران‌گلوگاه]
به خود می‌ریند؛ شراب‌خوارِ بدبخت، او را هنر نه جنگ آوردن، که قَرابه‌ها را
تَه در آوردن است. مرا رای این است که این کلوچه‌ها و پول‌ها نگاه داریم و
سپس به ساختنِ سنگر در اینجا شتاییم تا بختِ خویشتنِ پی گیریم. مگر اندیشند
که کارشان با گولی بیفتاده که شما را بدین کلوچه‌ها بچرانند؟ هرآینه چنین
نیز شود؛ آن رفتارِ خوش و یکرنگیِ گراف که ازین پیش آنان را نمودید، شما
را به چشم‌شان خوارمایه کرده است. فرومایه را نازِ کش، نیش‌ت زَنَد؛ فرومایه
را نیش زن، نازت کشد.

— اُهی، اُهی، اُهی (گفت پیکرُکُل [خشم‌گیر])، به سَن ژاک سوگند
بخواهند دید. ایدون کنید که گفته اید.

— می‌خواهم (گفت توکدی‌ن [خالی‌بند]) شما را از چیزی آگاه کنم.
ما را در اینجا توشه بس اندک است، و از چَره‌ی دهان نه بسنده برخوردار
ایم. اگر گرانگوزیه [گران‌گلوگاه] ما را در بندان کُندی، در ساعتِ برومی
دندان‌هایِ خویشتن همه بر کِشمی جز سه تا که مرا بماندی، هم‌چندان سربازانِ تان
را که مرا، به همین‌ها نیز در خایشِ توشه‌ها مان مگر تُند پیش‌روی نکنیم.

— از چریدنی‌ها (گفت پیکرُکُل [خشم‌گیر]) زیاد هم داریم. بزمیدن را
اینجا ایم [صد. ۱۲۱] یا رزمیدن را؟

— بهراستی رزمیدن را (گفت توکدی‌ن [خالی‌بند]). اما ز شکم آید
پای‌کوبی. آن‌کجا گشنگی فرمان برآند، توان را زود بیرون برآند.

— پرچانگی بس (گفت پیکرُکُل [خشم‌گیر]). بگیرد آن‌چه آورده اند.

پس پول‌ها و کلوچه‌ها بگرفتند، هم گاوان و گاری‌ها، و آنان را باز فرستادند بی‌از آن که چیزی گویند جز این که دیگر هرگز چندان نزدیکِ آنجا نشوند و چرایی آن فردا روز آنان را گفته آید. این چنین، کاری نارفته، به نزدیکِ گرانگوزیه [گران‌گلوگاه] باز گشتند و چیزها همه با او باز گفتند و افزودند که هیچ امید نباشد که به صلح درآیند مگر به زورِ جنگِ سخت.

یادداشت‌های فصل ۳۰

- ۱ - در باره‌ی فصل ۳۰ این فصل در باره‌ی دست‌یابی به صلح از همه‌ی راه‌های ممکن است که اراسم در *Querrela pacit* متکوه‌ی صلح (۱۵۱۷) مطرح می‌کند.
- ۲ - خایه‌ها و دسته‌هاون‌های نیک و نرم دارند. **کلوچتان هاون کنند** خایه‌ها و دسته‌هاون‌های نیک و نرم دارند. کلوچتان هاون کنند؛ در اصل بازی با واژه‌هاست با معنای جسی. مقصود از سوم‌شخص جمع، لایند «سربازان پیکرکُل [حشم‌گیر]» است. *molle*، با همین املا، به معنی «نرم، شُل، سست، ضعیف، و بی‌عرضه» است، اما آن را دگرگشتی از *meule* نیز می‌دانند که به معنی «سنگ آسیاب» است؛ و *couille* را، که به معنی «خایه» است، می‌توان به معنی *mortier* نیز گرفت که یعنی «هاون». پیکرکُل [حشم‌گیر]، که گویا دارد به «خایه‌دار» بودن سربازان خود می‌نازد، آن خایه‌ها را در ضمن «نرم» توصیف می‌کند که در این صورت، هم‌زمان، به معنای *couilles molles* می‌شود که یعنی «بی‌خایه، بی‌عرضه، و بی‌جرات». توضیح‌ها و احتمال‌های دیگری هم خواننده ام، ولی مسئله را روشن‌تر نمی‌کنند.
- ۳ - **فیلیپوس** فیلیپوس، *Philippus* (در متن) سکه‌ای گویا طلا که به‌درستی شناخته نیست، و دانسته نیست که آیا سکه‌ای فرانسوی بوده به نام فیلیپ پنجم، یا با نقش فیلیپ مقدونی، یا حتی سکه‌های فیلیپ دوم هلند. گویا به هرگونه سکه‌ی طلا نیز «فیلیپوس» می‌گفته‌اند.
- ۴ - **سلمانی‌ها** سلمانی‌ها، *barbiers* (در متن) یا آرایشگرها، کارِ درمانی و جراحی نیز انجام می‌دادند. سلمانی‌ها در ایران نیز در گذشته دندان می‌کشیدند و ختنه می‌کردند.
- ۵ - **پُماردی‌یر** پُماردی‌یر *Pomardiere* (در متن) مزرعه‌ای بود از آن خانواده‌ی رابله در *Seuilly* یا *Suilly*.
- ۶* - **ناهمسلی چاپ‌ها** تغییر: عبارت «تا از هرگونه بگومگو برکنارتان داریم» در متن ۱۵۳۵ چنین است: *pour vous rescinder toute ance (de) debat*، «تا شما را همه‌ی محال بگومگو فسخ شود/برآفتد» که گویا از لاتین گرفته شده بوده است، و در چاپ سال ۱۵۴۲ چنین تصحیح شد: *pour vous retirer de tout ce debat*، «برکنار داشتن‌تان را از همه‌ی این بگومگو».

چه گونه برخی از فرماندهان پیکر کُلی، رای اندازان بهشتاب، وی را اندر هچلی فرمان جابین انداختند.^۱

فصل ۳۱

کلوچه‌ها که چاپیده شد، دوک مُنوَای [ناکس]^۲، کُنت اسپاداسن [شمشیرکش]^۳، و سردار مردای [گهلوله]^۴ به پیشگاه پیکر کُلی [خشم‌گیر] بار یافتند و او را گفتند:

— مَهستا^۵، ما امروز شما را نیک‌بخت‌ترین و پیکار جوت‌ترین شهر یاری کنیم که از مرگ اسکندر مقدونی^۶ هرگز نبوده است.
— ^۷پوشانید، سرهاتان را پوشانید (گفت پیکر کُلی [خشم‌گیر]).

— سپاس بسیار مَهستا (آنان گفتند)، بایستی به‌جا آریم. راه‌کار آن ایدون بُود: یکی سرهنگ در اینجا [صد. ۱۲۲] بخواهید گماردن مر پدافند را با گروهی کوچک از کسان تا نگاهبانی اینجا می‌دارند که ما برین گمان ایم جای‌گاهی بس استوار است، اگر از طبیعت و اگر از سنگرها که بر نوآوری شما ساخته آمد. ارتش خویش به دو بخش بخواهید کردن، آن‌گونه که نیک‌تر بینید. بخشی ریختن بر سر این گرانگوزیه [گران‌گلوگاه] و مردمانش را

بخواهد رفتن؛ با همین بخش، به تازشِ نخست، آسان بر او شکست آید. آنجا پول بخواید یافتن به‌انبوه. ^{۸*} چون این فرومایه را نقدینه بود؛ فرومایه گویم ما، چراکه شهریارِ فرامایه را هرگز پشیزی نیست؛ گنج را فرومایه آرد پدید. بخشِ دیگر همان‌گاه بخواهد کشیدن سویِ انیس^۹، سَنَتْز^{۱۰}، آنْگُمَو^{۱۱}، و گاسْکُنیَه^{۱۲}؛ هم‌چنین پریگو^{۱۳}، مِدْک^{۱۴}، و اِلان^{۱۵}. شهرها و کاخ‌ها و دژها همه بی پایداری بخوانند گرفتن. در باین^{۱۶}، در سَن ژان دُلوک^{۱۷}، و فونتارابی^{۱۸} ناوها همه بخواید گرفتن، و روان بر کرانه بر سویِ گالیس^{۱۹} و پرتغال، جای‌هایِ دریاکنار همه بخواید تاراج زدن تا به اولیسین^{۲۰}، آن‌کجا بسی از همه‌گونه چاکرانِ بایسته‌ی یک جهان‌گشا مر شما را بخوانند بودن. خودا تنا قسم، ایسپانیا تسلیمِ خواجه بوسْتَن^{۲۱}، چراکه مگر مشتی چاروادار نی‌اند. از تنگه‌ی سیبیل^{۲۲} بخواید گذر کردن و بدان‌جا اندر از بهر نام جاودانه‌ی خویشتن را دو ستون بخواید افراشتن باشکوه‌تر از آن‌که مر هرکول^{۲۳} راست؛ و آن تنگه دریایِ پیکرُکُل [خشم‌گیر] بخواهد نام گرفتن. چون از دریایِ پیکرُکُل [دریایِ زهرمار] گذر کنید، پس اینک بارباروس^{۲۴} که شما را برده شود.

— من (گفت پیکرُکُل [خشم‌گیر]) بر او بخوام بخشیدن.

— نیک آمد [صد. ۱۲۳] (گفتند)، کاشکی غُسلِ تعمید کُندی. سپس بخواید تاختن به سرزمین‌هایِ تونس^{۲۵}، هیپ^{۲۶}، ^{۲۷*} و سراسرِ دَدِستان^{۲۸}. چون فراتر رَوید، بر سرِ راه‌تان ماژُرک^{۲۹} و مینُرک^{۳۰} و ساردین^{۳۱} و کُرسیک^{۳۲} و دیگر آبخوست‌هایِ دریایِ لیگوستیک^{۳۳} و باله‌آر^{۳۴} همه بخواید گرفتن. روان بر کرانه‌ی چپ، سراسرِ کُلِ نارُبنی^{۳۵} و پروانس^{۳۶} و اَلْبُرُژ^{۳۷} و

ژن^{۳۸} و فلورانس و لوک^{۳۹} بخواید رام کردن و، زنده‌بادا خدایا، رُما کار ساخته بوبسته^{۴۰}. سرکار پاپ بی‌چاره^{۴۱} در دَمِ همی‌میرد از ترس.

— به ایمانم سوگند (گفت پیکرُکل [خشم‌گیر]) من نعلینِ او نبوسم.
— چون ایتالیا گرفته آید، پس اینک ناپل^{۴۲} و کالابری^{۴۳} و آپول^{۴۴} و سیسیل، به چپاول؛ مالت^{۴۵} نیز رویِ آنها. سخت خوش‌آمد که این سوارکارانِ خنده‌آور، که پیش‌ترها رُدسی^{۴۶} بودند، در برابرِ شما ایستادگی کنند تا از شانش‌شان همی‌بینم^{۴۷}.

— به‌جان (گفت پیکرُکل [خشم‌گیر]) بخوادم رفتن به لُرت^{۴۸}.
— هیچ هیچ (گفتند)، این در بازگشت بخواهد بودن. از آن سپس کاندی^{۴۹} را بخوایم گرفتن، قبرس و رُدس^{۵۰} و جزیره‌های سیکلاد^{۵۱}، و بخوایم تاختن به مُره^{۵۲}. هرآینه بگرفتیمش. یا سن ترَنیان^{۵۳}، خدا اورشلیم را بدارد، چون سلطان نه سنجیدنی بُود با شما به توان.

— پس من (گفت او) هیکلِ سلیمان^{۵۴} ساختن بخوادم فرمودن.
— نه به این زودی (گفتند آنان)، کمی خویشتن‌دار باشید. هرگز ایدون مشتایید در کارهایِ خویش. دانید که چه می‌گفتی اُکتاویِ نِ اگوست^{۵۵}؟ فَنسِینا^{۵۶}. شما را نخست داشتنِ آسیایِ کوچک^{۵۷} سزد، [حص. ۱۲۴]
کاری^{۵۸}، لِسی^{۵۹}، پامفیل^{۶۰}، سیلیسی^{۶۱}، لیدیهِ^{۶۲}، فریژی^{۶۳}، میزی^{۶۴}، بتون^{۶۵}، شارازی^{۶۶}، ساتالی^{۶۷}، ساماگاری^{۶۸}، کاستامِنا^{۶۹}، لوگا^{۷۰}، ساواستا^{۷۱}، تا به فُرات^{۷۲}.

— آیا (گفت پیکرُکل [خشم‌گیر]) بابل^{۷۳} و کوهِ سینا^{۷۴} را بخوایم دیدن؟

— بدان (گفتند) نیاز نباشد اکنون. به راستی مگر بس نیست گرفتاری
 پیمودن^{۷۵*} دریای هیرکانی^{۷۶} و تاخت و تاز بر دو ارمنستان^{۷۷} و سه عربستان^{۷۸}؟
 — راستی را (گفت) از پا درآمدیم. آه مردم بی چاره.
 — چی؟ (گفتند).

— چه بخواهیم نوشیدن بدین بیابانها؟^{۷۹*}
 — کارها (گفتند) همه از پیش به سامان کرده ایم. شما را به دریای
 سوریه^{۸۰} اندر نه هزار و چهارده ناو بزرگ است انباشته از نیکوترین شرابهای
 جهان که به ژاف^{۸۱} رسیدند. آنجا دو هزار هزار و دویست هزار شتر، و هزار
 و شش صد پیل بُوند که شما بگرفته اید اندر شکار به پیرامون سیحلم^{۸۲} آن گاه
 که به لیبی^{۸۳} اندر آمدید؛ وانگهی کاروانهای مکه^{۸۴} همه شما را بوده است.
 مگر شما را بسنده شراب نرسانده اند؟
 — درست، اما (گفت او)، خُنک که ننوشیدیم هیچ.
 گفتند:

— مَسَبِّ نه حتی یکی کولی ماهی را^{۸۵}. آخر یکی دلاور و کشورگشا،
 یکی خواهان و خواستار فرمانروایی جهان که همیشه همه ی آسایشها را
 نمی تواند داشت. سپاس خدای را که خود و سپاهان تان تن در دست و درسته تا
 به رود دجله^{۸۶} رسیده اید.

— اما (گفت او) چه کُند بدین هنگام آن بخش دیگر ارتش ما که [صد.
 ۱۲۵] به این گرانگوزیه ی [گران گلوگاه] فرومایه ی مست شکست آورد؟
 — بی کار نباشند (گفتند)، زودا که آنان را بخواهیم دیدن. بر تانیه^{۸۷}،
 نُرماندی^{۸۸}، فُلاندر^{۸۹}، اِنو^{۹۰}، باربان^{۹۱}، آرتوا^{۹۲}، هلند^{۹۳}، و سِلانْد^{۹۴} همه از
 بهر شما را بگرفته اند. از راین^{۹۵} بر روی شکم سویسیان^{۹۶} و لانسکُتِیان^{۹۷}

بگذشته اند و بخشی از آنان لوکزامبورگ، لُرِن^{۹۸}، شامپَنِیه^{۹۹}، و ساووا^{۱۰۰} را رام کرده اند تا لیون^{۱۰۱}، آن کجا با سپاهان در بازگشت از پیروزی‌های دریایی مدیترانه دیدار کرده اند؛ و از پس آن که سوئو^{۱۰۲}، ویتِمِرِگ^{۱۰۳}، باویِر^{۱۰۴}، اُستَریش^{۱۰۵}، مُراوی^{۱۰۶}، و سَتیری^{۱۰۷} را چپاول کردند، در بُهَم^{۱۰۸} گردِ هم آمده اند؛ سپس با هم بر لوبِک^{۱۰۹}، نُرورژ^{۱۱۰}، سوئند^{۱۱۱}، ریچ^{۱۱۲}، دَس^{۱۱۳}، گُتی^{۱۱۴}، اُگرن‌لاند^{۱۱۵}، و اِستِرلِن‌ها^{۱۱۶} تاختن گرفته اند سربلند تا به دریابار یخ‌پسته‌ی شمالگان^{۱۱۷}؛ و از پس این کار، آبخوست‌های اُرکاد^{۱۱۸} را برگشودند و اسکاتلند^{۱۱۹} و انگلستان^{۱۲۰} و ایرلند^{۱۲۱} را به زانو درآوردند. از آنجا ناوَرانان در دریای شِن‌کران^{۱۲۲}، و گذران از میان سَرمتستان^{۱۲۳}، پروس^{۱۲۴}، لهستان^{۱۲۵}، لیتوانی^{۱۲۶}، روسیه^{۱۲۷}، والاک^{۱۲۸}، ترانس‌سیلوان^{۱۲۹}، مجارستان^{۱۳۰}، بلغارستان^{۱۳۱}، و ترکیه^{۱۳۲} را شکست داده زیر فرمان آورده اند، و در قسطنطنیه^{۱۳۳} اند.

— برویم (گفت پیکرُکُل [خشم‌گیر]) زودازود خود را به آنان رسانیم، چون می‌خواهم که شاهنشاه تَرِیزُنْد^{۱۳۴} نیز باشم. مگر همه‌ی این سگانِ تُرک و محمدی^{۱۳۵} بنخواهم کُشتن؟

— پس چه غلط (گفتند) [صد. ۱۲۶] بنخواهم کردن؟ و دارایی‌ها و زمین‌های‌شان به کسانی بنخواهید دادن که به‌راستی بندگی شما کرده بوده اند. — خرد (گفت) همین خواهد. داد است. قره‌مان^{۱۳۶}، سوریه^{۱۳۷}، و همه‌ی فلسطین^{۱۳۸} شما را دهم.

— ها (گفتند)، مَهستا، نیکویی شما بُود. سپاس بسیار. خدا فراوانی بسیارِ تان دهداد.

آنجا نیک‌مردی بود پیر، گرم‌وسرد آزموده و راه‌های جنگ همه پیموده،
نام او اِجْفَرُن^{۱۳۹} [دوراندیش]، که به شنیدن این سخنان گفت:

— سخت ترسم که این لشکرکشی‌ها همه راست به آن لاغ کوزه‌ی شیر
مانند شود که کفشگری به پندارِ خویشتن را بدان همی توانگر گمانیدی. سپس
کوزه بشکست و هیچ نداشت تا نهار می‌خورد. چه خواهید بدین
کشورگشایی‌های شکوهمند؟ سرانجام این همه کارها و کارزارها چه بخواند
بودن؟

— این بخواند بودن (گفت پیکرُکُل [خشم‌گیر]) که از پس بازگشتن،
به دل‌خواه خویشتن بخوانیم آرامیدن.

که اِجْفَرُن [دوراندیش] در پاسخ به آن گفت:

— ^{۱۴۰*} و اگر پیش‌آمد را هرگز بازنگردیدی چه؟ چون که سفر دراز و
پُربیم استی. بهتر آن نباشد که از هم‌کنون بیارامیم بی‌آن‌که خود را به این
هنگامه‌ها سپریم؟

— ای خدای من (گفت اسپاداسن [شمشیر‌کش])، این هم یکی پندارِ باف
دوآتشه؛ رویم و گوشه‌ی هیمة‌سوز پنهان شویم پس، و آنجا زمان و زندگی
خویش با زنان گذرانیم به نخ کردنِ مروارید یا تابیدنِ نخ، همچون
سارداناپالوس^{۱۴۱}. ^{۱۴۲*} آن‌که او نه خطر کرد، نه اسب و نه آستر پیدا کرد، این
سلیمان^{۱۴۳} گفت.

— آن‌که او (گفت اِجْفَرُن [دوراندیش]) بس خطر کرد، هم اسب و هم
آستر گُم کرد، پاسخ گفت مالکُن [زن‌وش]^{۱۴۴}.

[ص. ۱۲۷] — بس است (گفت پیکرُکُل [خشم‌گیر]، بگذریم. من خود مگر از شیطانانِ لشکرِ گرانگوزیه [گران‌گلوگاه] نیندیشم؛ آن‌گاه که ما به میان‌دورودان^{۱۴۵} باشیم، اگر آنان بر دُم ما بتازندی، چه چاره کنی؟

— یکی چاره‌ی نیکو (گفت مردای [گهلوله])؛ مر مُسکویان را یکی پیامکِ زیبا فرستید و هم اندر زمان شما را چهارصد و پنجاه هزار پیکارگر گزیده به کارزار فرستند. اوه، اگر مرا جانشینِ خویش کنید،^{۱۴۶*} یکی شانه از برای شانه‌فروشِ بکُشمی^{۱۴۷}. خایم، دَرَم، زَنَم، قاپم، کُشم^{۱۴۸*}.

— به‌پیش، به‌پیش (گفت پیکرُکُل [خشم‌گیر])، چیزها را همه تفت گسیل کرده آید، و هر که دوست‌دارِ من است، به‌دُم من بیاید^{۱۴۹}.

یادداشت‌های فصل ۳۱

۱ - درباره‌ی فصل ۳۱) این فصل، که کشورگشایی‌های پادشاهان را در لشکرکشی‌های برق‌آسای تحلیلی به ریشخند می‌گیرد، در رابطه است با سیاست‌های شارل پنجم در ۱۵۳۵، و گفت‌ووشنود پیروس Pyrrhus با مشاورش سینِآ Cinéas در کتاب زندگی پیروسی Vie de Pyrrhus نوشته‌ی پلوتارک، بخش ۱۴. هم‌چنین پاسخی است به بخشی از آلمان‌شهر Utopia (۱۵۱۶) نوشته‌ی تآمَس مُر Thomas More (۱۴۷۸ - ۱۵۳۵) درباره‌ی آژ کشورگشایی و مشاوران شاه فرانسه.

۲ - مَنوای، مَنوای، Menuail (در متن)، نک. به یادداشت‌های فصل ۲۹.

۳ - اسپاداسِن، اسپاداسِن، Spadassin (در متن) «شمشیرکش» معنی می‌دهد. این اسم بر واژه‌ی ایتالیایی spadaccino ساخته شده که به معنای کسی است که به آسانی دست به شمشیر می‌برد. Espade در ایتالیایی به معنی «شمشیر» است.

۴ - مردای، مردای، Merdaille (در متن)، اسم مرکب از merde «گُه» و پسوند ail یا aille، «گُه‌لوله»، «تُفالِه»، «آت‌و‌آشغال».

۵ - مَهَسِت، مَهَسِت؛ Cyre (املايِ فرانسه‌ی میانه در متن)، Sire (املايِ مدرن)، [تلفظِ هر دو: «سیر»]؛ به معنی «سُرور»، «مِهتر»، «اعلی‌حضرت»، عنوانی برای مخاطب قرار دادن «شاه»، از واژه‌ی لاتین senior به معنی «سُرور» و «خداوند». املايی که رابله به کار برده، این واژه را از یک سو در رابطه با واژه‌ی یونانی κύριος به معنی «سُرور» و «خداوند» قرار می‌دهد، و از سوی دیگر در رابطه با نام شاه کوروش هخامنشی (سده‌ی ششم پیش از م.)، با املايِ Cyrus [تلفظِ فرانسوی، «سیروس»]. برخی از رابله‌شناسان بر این باور اند که رابله احتمالاً به سبب همین شباهت این واژه را در اینجا به کار برده و نیتش اشاره به شاه ایران و کشورگشایی‌های او بوده است.

۶ - اسکندرِ مقدونی، اسکندرِ مقدونی، نک. به یادداشت‌های فصل ۱۳، «اسکندر».

۷* - ناهمسنلی‌های چاپ‌ها) افزودگی سال ۱۵۳۵: از «پوشانید» تا «به‌جا آریم» در A، ۱۵۳۴، نیست.

- ۸* - ناهمسازی‌های چاپ‌ها) افزودگی سال ۱۵۳۵ : از «چون که این فرومایه» تا «گنج را فرومایه آرد پدید» در A، ۱۵۳۴، نیست.
- ۹ - اُنیس(اُنیس Onys (در متن)، Aunis (املائی مدرن)، از شهرهای قدیمی غرب فرانسه در فرمانداری شارانت Charente. این اسم احتمالاً شکلی از واژهی aulne است به معنی «درخت توبه».
- ۱۰ - سن‌تُنژ(سن‌تُنژ Sanctonge (در متن)، Saintonge (املائی مدرن)، از شهرهای غرب فرانسه در فرمانداری شارانت ماریتیم Charente-Maritime.
- ۱۱ - آنگُموا(آنگُموا Angomoy (در متن)، Angoumois (املائی مدرن)، از شهرهای بسیار قدیمی غرب فرانسه در فرمانداری شارانت Charente.
- ۱۲ - گاسکُنیه(گاسکُنیه Gascoigne ؛ نک. به یادداشت‌های فصل ۱، «گاسکُنیه».
- ۱۳ - پریگو(پریگو Perigot (در متن)، یا پریگُرد Périgord (نام امروزی)، در جنوب غربی فرانسه، منطقه‌ی آکیتن Aquitaine، امروزه فرمانداری دوردونی Dordogne، که رود دوردونی از آن می‌گذرد. غار لاسکو grotte de Lascaux متعلق به دوره‌ی پالئوتیک در این منطقه هست.
- ۱۴ - مِدُک(مِدُک Medoc (در متن) Médoc (املائی مدرن)، در جنوب غربی فرانسه، منطقه‌ای در گاسکُنیه Gascogne در فرمانداری ژیرُند Gironde، و پرآوازه به خاطر شرابِ خوبش.
- ۱۵ - اِلان(اِلان Elanes (در متن)، احتمالاً همان لِ لاند les Landes فرمانداری‌ای در در جنوب غربی فرانسه.
- ۱۶ - بایِن(بایِن Bayonne (در متن) شهری در جنوب غربی فرانسه، هم‌مرز منطقه‌ی باسکِ basque اسپانیا.
- ۱۷ - سن ژان دُ لوک(سن ژان دُ لوک Saint Jean de Luc (در متن)، امروزه سن ژان دو لوز Saint Jean de Luz، در جنوب غربی فرانسه، سر مرز با اسپانیا.
- ۱۸ - فونتارابی(فونتارابی Fontarabie (در متن)، از شهرهای منطقه‌ی باسکِ اسپانیا، بر سر مرز با فرانسه.

۱۹ - گالیس (Galice) (در متن)، در شمال غربی اسپانیا، امروزه منطقه‌ی خودمختاری کوچک.

۲۰ - اولیسین (Ulisbone) (در متن)، همان Lisbonne لیسبون یا لیسبون، پایتخت پرتغال.

۲۱ - خودا تنا قسم، اسپانیا تسلیم خواهیه بوستن (خودا تنا قسم، اسپانیا تسلیم خواهیه بوستن؛ گیلکی است: به تن خدا (مسیح) سوگند، اسپانیا تسلیم بخواهد شدن Par le corbieu Hespaigne se rendra (در متن).

۲۲ - تنگه‌ی سیبیل (تنگه‌ی سیبیل، estroict de Sibyle) (در متن)، شکل دیگر تنگه‌ی سویل etroit de Séville، همان تنگه‌ی طارق است. آبراهی که دریای مدیترانه را به اقیانوس اطلس می‌پیوندد، و اسپانیا و مراکش در دو سوی آن اند.

۲۳ - هرکول (هرکول، Hercules) (در متن)؛ اشاره به تخته‌سنگ‌های دو سوی تنگه‌ی طارق و اسطوره‌ی هرکول و ستون‌های فرو ریخته به دست او که از نشان‌های یرق شارل پنجم Charles V (۱۵۵۸ - ۱۵۰۰) شاه پرقدرت و توسعه‌طلب خاندان هابسبورگ بود.

۲۴ - بارباروس (بارباروس، Barberousse) (در متن)، بارباروس خیرالدین پاشا، Yakub Barbaros Hayreddin Paşa (به ترکی)، با نام اصلی یعقوب اوغلو حضر oğlu Hızır [حضر پسر یعقوب] (۱۵۴۶ - حدود ۱۴۷۸)، در یاسالار عثمانی، فرماندار الجزیره، که مدت‌ها بر مدیترانه تسلط دریایی داشت.

۲۵ - تونیس (تونیس، Tunic) (در متن)، Tunisia (املائی مدرن)، پایتخت کشور تونس (تونیسی Tunisie به فرانسه) در شمال آفریقا. مایکل سکرپیچ در جستاری می‌نویسد که از طریق این رویدادهای تاریخی می‌توان تاریخ دقیق ماه و سال چاپ‌های A و B ی گز گنوا را (۱۵۳۴ یا ۱۵۳۵) به دست آورد. در صورت نیاز نک. به M. Screech, «Some Reflexions on the Problem of Dating Gargantua, A and B» in *Etudes rabelaisiennes*, XI, ۱۹۷۴, p. ۱۵-۲۴.

۲۶ - هیپ (Hippes) (در متن)، همان بیزرت Bizerte یا بنزرت Banzart (به عربی) است، شهری بندری در شمال تونس.

۲۷* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها (افزودگی سال ۱۵۴۲: الجزیره ۱، بن ۲، کورن ۳،

۱ - الجزیره Argiere (در متن)، Alger (به فرانسه)
مدرن)، پایتخت الجزایر.

۲ - بُن Bone، امروزه عَنابَه Annaba از شهرهای شمالی
الجزایر.

۳ - کورُن Corone، یا سیرِن Cyrène، شهر باستانی
یونانی در لیبی امروز، که ویرانه‌های معبد زئوس هنوز در آنجا
باقی است.

۲۸ - سراسر دَدِستان) سراسر دَدِستان، toute Barbarie (در متن)، همه‌ی شمال آفریقا.
Barbarie از ریشه‌ی لاتین barbarus به معنی «بیگانه» و «خارجی» است اما کاربرد
آن به این معنی‌ها محدود نماند. «دَدِستان» را ساخته ام برای Barbarie (سرزمین بی‌تمدن‌ها/
وحشی‌ها/ دَد‌ها) چون در واقع عنوان تحقیرآمیزی بود که اروپاییان در فاصله‌ی سده‌های
شانزده تا نوزده به تمدن‌های کشورهای شمال آفریقا می‌دادند و مردمان آنها را «بی‌تمدن»،
«وحشی» یا «دَد» می‌نامیدند. هنوز هم گاهی به همین معنی‌ها برای بیان «دَدخویی» به کار
می‌رود. یونانی‌ها نیز از دوران باستان به مردم غیر یونانی «بَربر» یا «باربار» می‌گفتند، و
مقصودشان به سادگی «بینگانگان» و «خارجیان» نبود و زیرمعنای بسیار پررنگ «وحشی»
و «بی‌تمدن» از آن فهمیده می‌شد.

۲۹ - ماژُرک) ماژُرک Majorque (در متن)، به معنی «بزرگ‌ترین (جزیره)»، بزرگ‌ترین
جزیره‌های خودمختار باله‌آر Baléares در دریای مدیترانه که امروزه از آن اسپانیاست.

۳۰ - مینُرک) مینُرک Minorque (در متن)، به معنی «کوچک‌ترین (آبخوست)»، مقصود
کوچک‌تر از جزیره‌ی ماژُرک، و امروزه از آن اسپانیا است. نک. به یادداشت پیشین.

۳۱ - ساردین) ساردین Sardaine (در متن)، ساردینیه Sardaigne (املا و تلفظ مدرن)،
از جزیره‌های دریای مدیترانه، امروزه از آن ایتالیا.

۳۲ - کُرسیک) کُرسیک Corsicque (در متن)، کُرسُ Corse (نام امروزی)، از
جزیره‌های مدیترانه که امروزه از آن فرانسه است.

۳۳ - آبخوست‌های دریای لیگوستیک (آبخوست‌های دریای لیگوستیک isles de la mer Ligustique (در متن)، جزیره‌های خلیج ژن Golfe de Gênes یا ژنوا El golf de Gênova در دریای مدیترانه، در ساحل‌های شمال ایتالیا.

۳۴ - باله‌آر باله‌آر Balear (در متن)، Îles Baléares (املاي مدرن) جزیره‌های خودمختار در مدیترانه، از آن اسپانیا، که جزیره‌های مازرک و مینرک، یادشده در یادداشت‌های پیشین، جزء آن است.

۳۵ - گُلِ نارِبنی، گُلِ نارِبنی Gaule Narbonique (در متن) یا Gaule narbonnaise (فرانسه‌ی مدرن)، منطقه‌ای از جنوب فرانسه که از آن امپراتوری روم بود. مقصود از گُلِ Gaule سرزمین مردم گُل است که نیاکانِ فرانسوی‌های امروز شمرده می‌شوند.

۳۶ - پروانس (پروانس Provence (در متن)، منطقه‌ی جنوب شرقی فرانسه.
۳۷ - آلبرژ (البرژ) Allobroges (در متن)، سرزمین گروهی از مردمان گُل به همین نام در جنوب شرقی فرانسه.

۳۸ - ژن (ژن) Genes (در متن)، به ایتالیایی جنوا Genova، از شهرهای شمالی ایتالیا بر ساحل مدیترانه.

۳۹ - لوک (لوک) Lucques، به ایتالیایی لوکا Lucca، از شهرهای شمالی ایتالیا بر ساحل مدیترانه.

۴۰ - رُما کار ساخته بوبوسته (رُما کار ساخته بوبوسته؛ گیلکی است: کار رُما ساخته شد؛ à dieu seas Rome (به زبان گاسکونی در متن)، «الوداع قدرت رُما»، «بای بای رُما».

۴۱ - سرکار پاپ بی‌چاره (سرکار پاپ بی‌چاره؛ Le pouvre monsieur du pape (در متن)، آقای پاپ بی‌چاره، اشاره‌ی ریش‌خندآمیز به پاپ‌ها که از زمان چاول رُما در سال ۱۵۲۷ به دست گروه‌های مزدوری که برای شارل پنجم Charles Quint (۱۵۰۰-۱۵۵۸) کار می‌کردند، دیگر توان مقابله با او را نداشتند.

۴۲ - ناپل (ناپل) Naples، شهر معروف ایتالیا.

۴۳ - کالابَر Calabre، منطقه‌ای در جنوب ایتالیا.

- ۴۴ - آپول (آپول) Appoulle (در متن)، پوی Pouilles (به فرانسه‌ی امروز)، پویا Puglia (به ایتالیایی)، منطقه‌ای در جنوب شرقی ایتالیا.
- ۴۵ - مالت (مالت) Malthe، (در متن)، Malte (به فرانسه‌ی مدرن)، جزیره‌ای در مدیترانه، امروزه جمهوری مالت، از کشورهای اتحادیه‌ی اروپا.
- ۴۶ - رُدسی (رُدسی) Rhodiens (در متن)، مردم رُدس Rhodes، از جزیره‌های یونان. مقصود در واقع سپاهیانِ سواره‌نظامِ فرقه‌ی قدیس ژان (یوحنا) اورشلیم (مربوط به جنگ‌های صلیبی) ordre de Saint-Jean de Jérusalem است که از ۱۳۱۰ میلادی در رُدس مستقر بودند و سلطان عثمانی سلیمان اول (۱۵۶۶ - ۱۴۹۴) آنها را از جزیره‌ی رُدس بیرون کرده شارل پنجم Charles Quint (۱۵۵۸-۱۵۰۰) در ۱۵۳۰ در جزیره‌ی مالت مستقر کرده بود.
- ۴۷ - از شاف‌شان همی (بنم) از شاف‌شان همی بینم؛ veoir de leur urine (در متن)، معنای دقیق این عبارت دانسته نیست: از سویی گفته می‌شود که یعنی بینم از ترس به خودشان می‌شاشند، و از سوی دیگر این‌که چون با آزمایش ادرار بیماری‌ها را تشخیص می‌دادند، با بررسی ادرار آنها بدانند که به اصطلاح «چند مرده حلاج اند».
- ۴۸ - لُرِت (لُرِت) Laurette (در متن)؛ کلیسای «مریم مقدس لُرِت» Notre Dame de Lorette در ایتالیا. نک. به یادداشت‌های فصل ۲۵، «بانوی مای لُرِت».
- ۴۹ - کاندی (کاندی) Candie (در متن)، از «خندق» عربی، نام قدیمی جزیره‌ی یونانی کَرِت Crète، یا Kρήτη (به یونانی).
- ۵۰ - رُدس (رُدس) Rhodes (در متن)، Ρόδος (به یونانی)، از جزیره‌های یونان. نک. به چند یادداشت بالاتر، «رُدسی».
- ۵۱ - سیکلاد (سیکلاد) Cyclades (در متن)، کیکلادِس Κυκλάδες (به یونانی)، آبخوستگان یونانی در جنوب دریای اژه، مدیترانه.
- ۵۲ - مَرِه (مَرِه) Morée (در متن) نامی است که در سده‌های میانه به جزیره‌ی یونانی پِلِپَنَز Pélaponnèse (به فرانسه)، پِلِپِنِس Πελopónνησος (به یونانی)، داده می‌شد.
- ۵۳ - سَن تَرِنیان سَن تَرِنیان، Saint Treignan (در متن)؛ Treignan از ادغام دو نام رینگان Ringan و نینیان Ninian ساخته شده که هر دوی آنها نام یکی از قدیس‌های

سده‌ی چهارم یا پنجم است که پیش‌تر به نام سنِ نینیان Saint Ninian شناخته است. به‌ویژه در اسکاتلند است که او را سنِ رینگان، قدیس رینگان، نیز می‌نامند. گفته می‌شود که «سنِ ترِنیان» همچنین سوگندِ ناروایِ رایج در نزدِ سربازهایِ اسکاتلندی بوده.

۵۴ - **هیکلِ سلیمان** (هیکلِ سلیمان؛ le temple de Solomon (در متن)، Le temple de Salomon، نیایشگاه / معبدِ سلیمان، بنابر روایتِ توراتِ نخستین پرستشگاه اورشلیم بود و سلیمان نبی آن را بنا نهاد. این پرستشگاه در ۵۸۶ پیش‌از میلاد به دستِ شاه بابل نبوکدنصر دوم (سده‌ی ششم پیش از م.) ویران شد.

۵۵ - **اُکٔاویِینِ اُگوست** (اُکٔاویِینِ اُگوست، Octavian Auguste (در متن) نک. به یادداشت‌هایِ فصل‌هایِ ۳ و ۸، «اُکٔاویِینِ اوگوست».

۵۶ - **فِستینا لِنْتِه** (فِستینا لِنْتِه، Festina lente (به لاتین در متن)، «کُند بشتاب». نک. به یادداشت‌هایِ فصل‌هایِ ۳ و ۸، «اُکٔاویِینِ اوگوست».

۵۷ - **آسیایِ کوچک** (آسیایِ کوچک؛ l'Asie minour (در متن)، آسیایِ صغیر، آناتولی، ترکیه‌ی امروز.

۵۸ - **کاری** (کاری، Carie (در متن)، کاریا Caria (به فرانسه‌ی مدرن)، Kapria (به یونانی) منطقه‌ای در آسیایِ کوچک، جنوبِ غربیِ ترکیه‌ی امروز.

۵۹ - **لیسی** (لیسی، Lycie (در متن) منطقه‌ای در آسیایِ کوچک، جنوبِ غربیِ ترکیه‌ی امروز.

۶۰ - **پامفیل** (پامفیل، Pamphile (در متن)، یا پامفیلی Pamphylie نامی‌ست که در دورانِ باستان به منطقه‌ای در جنوبِ آسیایِ کوچک، در ترکیه‌ی امروزی، داده شد.

۶۱ - **سیلیسی** (سیلیسی، Cilicie (در متن) منطقه‌ای در آسیایِ کوچک (ترکیه).

۶۲ - **لیدیِه** (لیدیِه، Lydie (در متن) منطقه‌ای در آسیایِ کوچک (ترکیه).

۶۳ - **فریژی** (فریژی، Phrygie (در متن) منطقه‌ای در آسیایِ کوچک (ترکیه).

۶۴ - **میزی** (میزی، Mysie (در متن) منطقه‌ای در آسیایِ کوچک (ترکیه).

۶۵ - **بتون** (بتون، Betune (در متن)، بیتونی Bithynie، منطقه‌ای در شمالِ آسیایِ کوچک (ترکیه).

۶۶ - شارازی) شارازی، Charazie (در متن)، یا کارازی Carrasie، احتمالاً همان سارد Sardes پایتخت لیدیه است. امروزه در غرب ترکیه.

۶۷ - ساتالی) ساتالی، Satalie (در متن) یا اتالیا Attalia نام‌های قدیمی منطقه‌ی آتالیا Antalya است در جنوب غربی ترکیه.

۶۸ - ساماگاری) ساماگاری، Samagarie (در متن) شناخته نیست، اما با توجه به متن قاعدتاً باید شهر یا منطقه‌ای در آسیای کوچک (ترکیه) بوده باشد.

۶۹ - کاستامنا) کاستامنا، Castamena (در متن)، Kastamonu (نام کنونی)، منطقه‌ای بر ساحل دریای سیاه و شهری به همین نام در ترکیه.

۷۰ - لوگا) لوگا، Luga (در متن) شناخته نیست. قاعدتاً باید شهر یا منطقه‌ای در آسیای کوچک (ترکیه) بوده باشد.

۷۱ - ساواستا) ساواستا، Savasta (در متن)، سیاست Sébaste یا سیوا Sivas نام رایج امروزی شهری در مرکز آسیای کوچک، (ترکیه).

۷۲ - فُرات) فُرات، Euphrastes (در متن)، Euphrate (املاي مدرن، تلفظ: اُفُرت) با دجله Tigre (تِگر، به فرانسه) دو رود بزرگ منطقه‌ی تاریخی میان‌دورود (بین‌النهرین) است. بیشتر در عراق روان‌اند و پیش از ریختن به خلیج فارس به هم و به رود ایرانی کارون پیوسته مرز ایران و عراق را می‌سازند با نام‌های اروندرود (ایرانی) و شط العرب (عراقی و عربی).

۷۳ - بابل) بابل، Babylone شهر معروف جهان باستان در میان‌دورود (بین‌النهرین)، امروزه شهر باستانی بسیار مهم عراق.

۷۴ - کوه سینا) کوه سینا، le mont Sinay (در متن)، Le mont Sinaï (املاي مدرن) جَلّ موسی^۱ (به عربی)، حار سینای הר סיני^۲ (به عبری)، در جنوب صحرائ سینا، از مکان‌های مهم کتاب مقدس است. اینجاست که موسی^۱ خدا را برای نخستین بار می‌بیند، و «ده فرمان» را دریافت می‌کند.

۷۵* - ناهمگنی‌های چاپ‌ها) حذف؛ «کوه‌های کاسپین»، که در A (۱۵۳۴) هست، در B (۱۵۳۵) حذف شد.

۷۶ - دریایِ هیرکانی) دریایِ هیرکانی، la mer Hircane (در متن)، دریاچیِ خزر، در شمالِ ایران.

۷۷ - دو ارمنستان) دو ارمنستان، deux Armenies (در متن)، مقصود تقسیم‌بندیِ جغرافیائی‌وسانِ قدیم است: ارمنستانِ شرقی یا بزرگ (بخشی از ایران)، و ارمنستانِ غربی یا کوچک (بخشی از روم).

۷۸ - سه عربستان) سه عربستان، trois Arabies (در متن)، مقصود تقسیم‌بندیِ جغرافیادانانِ قدیم از شبه‌جزیره‌ی عربستان است به سه بخش با نام‌های لاتین: عربستانِ سنگی Arabia Petraea در شمال، عربستانِ بیابانی Arabia Deserta در میان، و عربستانِ خوش (سعودی) Arabia Felix در جنوب.

۷۹* - ناهمسازیِ هایِ چاپ‌ها) افزودگیِ سالِ ۱۵۴۲: زیرا چنان‌که گویند ژولی‌ینِ اُگوست ۱ و همه‌ی لشکرِ او در آنجاها بمردند از تشنگی.

۱ - ژولی‌ینِ اُگوست، یا فلاویوس کلودیوس ژولیانیوس Flavius Claudius Julianus (سده چهارم پس از م.) امپراتورِ روم. اشاره‌ی رابله به لشکرکشیِ او به ایران است در ۳۶۳ میلادی در زمانِ پادشاهیِ شاپور دومِ ساسانی، کشته شدنش در سامرا (ایرانِ آن زمان، عراقِ امروزی)، و شکستِ رومیان به دستِ ایرانیان.

۸۰ - دریایِ سوریه) دریایِ سوریه، la mer Siriace (در متن)، بخشیِ شرقیِ دریایِ مدیترانه.

۸۱ - ژاف) ژاف، Japhes (در متن)، ژافا Jaffa (فرانسه‌ی مدرن)، یافا Yaffa (به عربی) و ۱۹) (به عربی)، در شصت کیلومتریِ جنوبِ تل‌آویو (فلسطینِ تاریخی - اسرائیلِ امروز).
۸۲ - سیجلم) سیجلم، Sigeilmes (در متن)، سیجلمس Ségelmesse (فرانسه‌ی مدرن)، سیجلماسه (به عربی)، شهریِ بسیارِ قدیمی در صحرا، مراکش، که در سده‌هایِ میانه معروف بود و ویرانه‌هایِ آن باقی‌ست. دهخدا در لغت‌نامه‌ی خود با املا‌ی «سیجلماسه»، و به نقل از منتهی‌الآداب، می‌نویسد که «پای‌تختِ ولایتی است به مغرب (مراکش)»...

۸۳ - لیبی) لیبی، Lybye (در متن)، از کشورهایِ شمالِ آفریقا.

- ۸۴ - مکه (مکه)، la Mecha (در متن)، La Mecque (املاي مدرن) شهر معروف حجاز يا عربستان سعودی، زادگاه محمد پیام‌گزار اسلام.
- ۸۵ - مسب نه حتی یکی کولی ماهی را) مسب نه حتی یکی کولی ماهی را؛ par la vertus non pas d'un petit poisson (در متن)؛ «کولی» یا «کولی‌ماهی» به گیلکی نام نوعی ماهی کوچک دریای خزر و رودخانه‌های شمال ایران است. در متن، «ماهی کوچک» در واقع جانشین نام مسیح شده که آوردن آن در سوگندها ممنوع بود.
- ۸۶ - دجله) دجله، تیگر Tigre (در متن)، نک. به چند یادداشت بالاتر، «فُرات».
- ۸۷ - بروتییه) بروتییه، Bretagne (در متن)، برتانیه Bretagne (املاي مدرن)، منطقه‌ای تاریخی در غرب فرانسه.
- ۸۸ - نُرماندی) نُرماندی، Normandie منطقه‌ای در شمال غربی فرانسه.
- ۸۹ - فُلاندر) فُلاندر، Flandres منطقه‌ای در بلژیک و فرانسه.
- ۹۰ - اِنو) اِنو، Haynault (در متن)، Hainaut (املاي مدرن)، منطقه‌ای در بلژیک امروز.
- ۹۱ - باربان) باربان، Barband (در متن، احتمالاً اشتباه چاپی)، برابان Brabant (در E)، منطقه‌ای در بلژیک امروز با تلفظ املاي اخیر.
- ۹۲ - آرتوآ) آرتوآ، Artoys (در متن)، Artois (املاي مدرن) منطقه‌ای در شمال فرانسه‌ی امروز.
- ۹۳ - هلند) هلند، الَند Hollande (به معنی «جنگستان»)، کشور اروپایی.
- ۹۴ - سیلاند) سیلاند، Selande (در متن)، زِلَند Zélande (فرانسه‌ی مدرن)، Zeeland (به هلندی)، منطقه‌ای در هلند امروز.
- ۹۵ - رایِن) رایِن، Rhein (در متن)، رَن Rhin (املا و تلفظ مدرن)، رودخانه‌ی معروف اروپای مرکزی که از چندین کشور می‌گذرد با همین نام، اما با تلفظ‌های منطقه‌ای.
- ۹۶ - پِر شکم سویسیان) پِر شکم سویسیان، le ventre des Suices (در متن)، مقصود مزدورانِ سویسی است که از سده‌ی پانزدهم در خدمتِ فرانسویان بودند. (املاي Suisse) مدرن کشورِ معروفِ اروپایی.

۹۷ - لانسکِتیان (لانسکِتیان، Lansquenetz یا lansquenettes، از لاندسکِشت Landsknecht (به آلمانی، مرکب از Knecht به معنی «خادم» و «نوکر»، و Land به معنی «سرزمین») که ترجمه‌ی سرراست آن «نوکرستان» است؛ یا شاید مرکب از Lanze به معنی «نیزه»، «سرزمین نیزه‌داران». در هر حال به نیزه‌دارهای مزدور آلمانی گفته می‌شد که اغلب روستایی، و از پایانه‌های سده‌ی پانزدهم در خدمت فرانسویان بودند.

۹۸ - لُرن، لُرن، Lorraine (در متن)، Lothringen (به آلمانی)، منطقه‌ی تاریخی و فرهنگی در شمال شرقی فرانسه، هم‌مرز با بلژیک و لوکزامبورگ و آلمان، که مورد اختلاف و جنگ این کشورها بوده بارها میان آنها دست‌به‌دست شده امروزه از آن فرانسه است.

۹۹ - شامپینیه (شامپینیه، Champagne (در متن)، Champagne (املائی مدرن)، منطقه‌ای در شمال شرقی فرانسه.

۱۰۰ - ساووا (ساووا، Savoie (در متن)، Savoie (املائی مدرن)، منطقه‌ای در شرق فرانسه، هم‌مرز با ایتالیا و آلمان.

۱۰۱ - لیون (لیون، Lyon نک. به یادداشت‌های فصل ۱۱، لیون.

۱۰۲ - سوئو (سوئو، Soueve (در متن)، سوآب Souabe (به فرانسه‌ی مدرن)، شوابن Schwaben (به آلمانی)، منطقه‌ای در جنوب غربی آلمان.

۱۰۳ - وِیتِمِبرگ (وِیتِمِبرگ، Vuitenberg (در متن)، وُرتِمِبرگ Wurtemberg (به فرانسه‌ی مدرن)، وُرتِمِبرگ Württemberg (به آلمانی)، منطقه‌ای بزرگ در جنوب غربی آلمان امروز، هم‌مرز با فرانسه و سوئیس، که شتوتگارت Stuttgart مرکز آن است.

۱۰۴ - باوایِری (باوایِری، Bavieres (در متن)، Bavière (املائی مدرن)، بایرن Bayern (به آلمانی)، منطقه‌ای بزرگ در جنوب شرقی آلمان امروز که مونیخ Munich مرکز آن است.

۱۰۵ - اُستَریش (اُستَریش، Austriche (در متن)، اُتریش Autriche (تلفظ و املائی مدرن به فرانسه)، اُستَرایش Österreich (به آلمانی)، کشور اروپای مرکزی.

۱۰۶ - مُراوی (مُراوی، Moravie (در متن)، مُراوا Morava (به چک)، منطقه‌ای تاریخی در اروپای مرکزی، امروزه بخش شرقی جمهوری چک، که رودخانه‌ی مُراوا در آن جاری‌ست.

- ۱۰۷ - **سُتیری** (سُتیری، Stirie (در متن)، یا Styrie، شتایرمارک Steiermark (به آلمانی)، منطقه‌ای که امروزه در حوبِ اتریش است.
- ۱۰۸ - **بُهِم** (بُهِم، Boheme (در متن) Bohême (املای رایج)، چِخی Čechy (به چک) منطقه‌ای تاریخی، امروزه در جمهوری چک.
- ۱۰۹ - **لوِبِک** (لوِبِک، Lubek (در متن)، Lübeck (املای آلمانی)، شهر و منطقه‌ای در شمالِ آلمانِ امروز.
- ۱۱۰ - **نُروِرژ** (نُروِرژ، Norvverge (در متن)، Norvège (به فرانسه‌ی مدرن)، نُرگِ Norge (به نُروژی) کشورِ اروپای شمالی.
- ۱۱۱ - **سوئِد** (سوئِد، Svveden (در متن)، Suède (به فرانسه‌ی مدرن)، سوِری Sverige (به سوئدی) کشورِ اروپای شمالی.
- ۱۱۲ - **ریچ** (ریچ، Richz (در متن ۱۵۳۴)، فقط در نسخه‌های A و B آمده است. Rich در نسخه‌ی رابله‌شناسِ سده‌ی هفدهم لُ دوشا Le Duchat. او توضیح می‌دهد، زیر همین نام، که یا ریگا Riga (پایتختِ لیونی) است در لیونی Livonie در دریای بالتیک Baltique، یا جزیره‌ی رُگن L'île de Rügen که بزرگ‌ترین جزیره‌ی آلمان است در همین دریا. در نسخه‌ها و ترجمه‌های دیگر، چه فرانسوی چه انگلیسی، یا حذف شده است، یا توضیحی برای آن نوشته اند. . (نک. به لُ دوشا، گُلا گُتوآ زیر همین واژه).
- ۱۱۳ - **دَس** (دَس، دَس، تلفظ، نامطمئن؛ شاید هم دِیس)، Dace (در متن)، دانمارک Danemark، از کشورهایِ اروپایِ شمالی. لُ دوشا Le Duchat می‌نویسد که پاپ پی دوم Pie II یعنی اَنه‌آ سیلویو پیکولومینی Enea Silvio Piccolomini (۱۴۰۵ - ۱۴۶۴) که در زمینه‌های ادبی با نامِ لاتینِ آئناس سیلویوس Æneas Sylvius از او یاد می‌شود، در فصل ۳۳ کتابِ خود تَوَصِیفِ لاوِیدَه از دانمارک با نامِ دَسیا Dacia یاد می‌کند که دگرگشتی از دَنیَا Dania یعنی دانمارک است. . (نک. به لُ دوشا، گُلا گُتوآ زیر همین واژه).
- ۱۱۴ - **گُتی** (گُتی، Gotthie، یا یِتی، یِت‌لَند Götland (به سوئدی)، در منطقه‌ی وِستِرِیَت‌لَند Västergötland در سوئد است که پِتِیُری Göteborg، یا گوتنبرگ (به

فارسی) مهم‌ترین شهر آن است. دِمِرسون Dérnerson برای Gotthie می‌نویسد که همان Goetaland است، در جنوب سوئد. (نک. به دِمِرسون، گذر گشت‌آه زیر همین واژه). ۱۱۵. اُگِرُن‌لَند اُگِرُن‌لَند، Eugroneland (در متن)، گرُن‌لَند Greenland (به فرانسه‌ی مدرن)، گرِن‌لَند (به فارسی رایج از انگلیسی گرِن‌لَند Greenland، همه به معنی «سرزمین سبز»)، کالایت/کلاشیت نونات (تلفظ‌های احتمالی، گویا به معنی «سرزمین سبزستانی‌ها») Kalaallit Nunaat (به گرُن‌لَندی)، گرُن‌لَند Grønland (به دانمارکی)، جزیره‌ی خودمختار بزرگی در شمال شرقی قاره‌ی آمریکا در اقیانوس منجمد شمالی، از آن دانمارک.

۱۱۶. اِسْتِرِلِن‌ها اِسْتِرِلِن‌ها Estrelins (در متن)، نام اتحادیه‌های شهرهای بازرگانی اروپای مرکزی و شمالی در سده‌های میانه است که در زبان فرانسه لیگ آنسِاتیک Ligue hanséatique به معنی اتحاد آنسی/ هانسی نام دارد. اینها شهرهایی بودند که با هم پیمان‌های بازرگانی و دفاعی داشتند، و به آلمانی هانس hanse نامیده می‌شوند. در شهرهایی مانند پاریس و لندن، یا میان چند شهر از کشورهای گوناگون، هم‌چنین با کشورهای اروپای شمالی، «هانس»هایی وجود داشت. مثلاً یکی از این هانس‌ها از بازرگانان شهرهای آلمانی برَم Brème، هامبورگ Hamborg، و لوِبِک Lübeck تشکیل شده بود، و بندر لوِبِک در دریای بالتیک، شمال آلمان، «ملکه‌ی هانس» لقب دارد.

۱۱۷. درِیابارِ یخ‌بستِ شمالگان درِیابارِ یخ‌بسته‌ی شمالگان، la Mer Glaciale (در متن)، اقیانوس منجمد شمالی.

۱۱۸. آبخوست‌هلی اُرکاد آبخوست‌های اُرکاد les isles Orchades (در متن)، Les îles Orcades (به فرانسه‌ی مدرن)، دِ اُرکِنی آیلند the Orkney Islands (به انگلیسی)، جزیره‌های شمال اسکاتلند، از آن بریتانیا (انگلستان).

۱۱۹. اسکاتلند اسکاتلند، اُکس Escosse (در متن) نام فرانسوی اسکاتلند Scotland (به انگلیسی) بخش شمالی بریتانیا Britannia (از ریشه‌ی لاتین، به معنی «سرزمین برتن‌ها») است که بخش‌های دیگرش انگلستان England و ایرلند شمالی Northern Ireland است.

۱۲۰ - انگلستان) انگلستان، Angleterre (در متن، آنگل‌تر) ترجمه‌ی انگلیسیِ انگلند England. کشور معروف و مهم اروپای غربی. نک. به یادداشت‌های قبلی و بعدی.

۱۲۱ - ایرلند) ایرلند، Irlande (در متن) آیرلند Ireland (به انگلیسی)، مقصود همه‌ی جزیره‌ی ایرلند در غرب بریتانیا و از جزایر بریتانیایی در اقیانوس آتلانتیک شمالی است. امروزه بخشی از شمال این جزیره به نام ایرلند شمالی با مرکزیت بلفست Belfast در اختیار بریتانیا است و بخش بزرگ‌تر این جزیره کشور مستقل ایرلند است که پایتخت آن دابلن Dublin (به انگلیسی) یا دوبلن Dublin (به فرانسه) است. جگ‌های مذهبی-سیاسی (میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها) آمیخته به امپریالیسم انگلیسی، در این جزیره هم پیدادا کرده است.

۱۲۲ - دریای شِن‌کِران) دریای شِن‌کِران؛ دریای سابُلز la Mer sabuleuse (در متن)، سراسمات، دریای شِنی؛ احتمالاً دریای بالتیک. مایکل سکرپیچ به روشنی ترجمه کرده است the Baltic Sea، دریای بالتیک.

۱۲۳ - سَرَمَتستان) سَرَمَتستان، les Sarmates (در متن)، مقصود سرزمین سَرَمَت‌هاست، مردمانی کوچ‌نشین که گویا از نظر مردم‌شناسی و زبان‌شناسی شاخه‌ای از مردمان زبان‌های ایرانی شمرده می‌شوند، و در گذشته‌های دور میان رودهای دُن Don و اورال Oural زندگی می‌کردند. نک. به یادداشت‌های فصل ۵۳، سَرمتان.

۱۲۴ - پروس) پروس، پروسی Prussie (در متن)، پروس Prusse (به فرانسه‌ی مدرن، و به فارسی)، پُریسن Preußen (به آلمانی)، نام سرزمینی گسترده و تا حدودی پراکنده در شمال شرقی اروپا، در کرانه‌های دریای بالتیک، و هم‌مرز لهستان و روسیه‌ی امروزی بود. گرچه بخش عمده‌ی آن زیر نفوذ فرهنگ آلمانی بود، به امپراتوری ژرمنی تعلق نداشت تا این‌که در سده‌ی شانزدهم به تصرف شاخه‌ای از خاندان آلمانی هُتسِن‌لُرن Hohenzollern در آمد. پروس در سده‌های هُزدهم و نوزدهم از قدرت و اهمیت بسیاری در اروپا برخوردار بود، و پس از جگ جهانی اول، در ۱۹۱۸، امپراتوری آلمان که به جمهوری وایمار Weimarer Republik (به آلمانی) تبدیل شد، پروس نیز جمهوری مستقلی شد. در جگ جهانی دوم، آلمان پروس را به قلمروی خود ملحق کرد و یکی از ایالت‌ها یا لَندهای Land آن بود. پس از جگ جهانی دوم بخش شرقی پروس به اتحاد جماهیر شوروی و لهستان الحاق شد و بخش عمده‌ی آن به آلمان پیوست، و از آن پس در تقسیم‌بندی‌های جدید «حل» شده دیگر سرزمین

مستقلی به این نام باقی نماند. نام «پروس» دگرگشتی از بُروس Borusse یا Borussi (به لاتین) است به معنی «شبه روس» یا «روس‌مانند»، و پروسی‌ها از نظر زبان‌شناسی مردمانی هندواروپایی بوده‌اند.

۱۲۵ - لهستان لهستان، پُلنی Polonie (در متن)، پُلنیه Pologne (به فرانسه‌ی مدرن)، پُلسکا Polska (به لهستانی) از کشورهای اروپای مرکزی. لهستان یا لهستان (به فارسی) در واقع از نام قدیمی و «شاعرانه»ی این سرزمین له، لَش، یا لِخ Leh یا Lech (مثل نام کوچک فعال کارگری لهستان و سپس رئیس جمهور آن، لِخ وائوتسسا، لَش والا) گرفته شده است که در اصل، بنابر افسانه‌ای در اسطوره‌های اسلاو، نام یکی از سه برادران بوده است به نام‌های له، چه، مه، Leh, Čeh, Meh، گویا لهستان، چک، و روسیه، یا چیزی در این حدود.

۱۲۶ - لیتوانی(لیتوانی) Lithuanie (در متن)، Lituanie (به فرانسه‌ی مدرن) امروزه از کشورهای اروپای شمالی بر کرانه‌های دریای بالتیک.

۱۲۷ - روسیه روس Russe (در متن)، روسی Russie (به فرانسه‌ی مدرن)، کشور پنهانور همسایه‌ی شمالی‌ی ماء، ایران، به واسطه‌ی دریای خزر؛ فدراسیون روسیه از ۱۹۹۱. ۱۲۸ - والا(ک) والا(ک)، Valache (در متن)، والاکی Valachie (به فرانسه‌ی مدرن) نام منطقه‌ی جنوبی کشور رومانی که مردمانش والا(ک) Valaques خوانده می‌شوند.

۱۲۹ - ترانس‌سیلوان(ترانس‌سیلوان، Transsilvane (در متن)، ترانس‌سیلوانی Transylvanie (به فرانسه‌ی مدرن)، از لاتین trans-silvam به معنی «فراسوی جگل»، نام بخش غربی رومانی است.

۱۳۰ - مجارستان(مجارستان، اُنْگری Hongrie (در متن)، ماجرُرساک Magyarország (به مجاری)، کشور اروپای مرکزی.

۱۳۱ - بلغارستان(بلغارستان، بولْگری Bulgarie (در متن)، کشور جنوب شرقی اروپا. ۱۳۲ - ترکیه(ترکیه، تورکی Turquie (در متن)، کشور همسایه‌ی شمال غربی ایران که نامش از لاتین تورکیا Turquia یا Turchia، بر اساس نام فارسی آن، از ۱۳۶۹ میلادی در زبان فرانسه به کار می‌رود.

۱۳۳ - قسطنطنیه) قسطنطنیه، عربی شده‌ی کُستانتینیپل Constantinople (در متن)، شهر کُستانتین (کُستانتین یکم، ۳۳۷ - ۲۷۲ م.، امپراتور روم) پایتخت بیزانس، امپراتوری روم شرقی، تا سقوط آن به دست ترک‌های عثمانی در ۱۴۵۳ که از آن پس استانبول نامیده شد. این روی‌داد تاریخی در گسترش رُسانس اروپا اهمیت فراوان دارد.

۱۳۴ - تَرَبِیزَنْد) تَرَبِیزَنْد، Trebizonde (در متن)، تَرَبِیزون، طرابوزان، منطقه و شهری در شمال شرقی ترکیه‌ی امروز بر کرانه‌های دریای سیاه. گفته می‌شود که خود واژه، از ریشه‌ی یونانی τράπεζα، به معنی «میز» است به سبب شکل کوهی که بالاسر شهر هست. از امپراتوری تَرَبِیزَنْد Empire de Trébizonde در رُمان‌های سلجشوری به‌فراوانی یاد شده است. در اینجا گویی پیکرکُل [حشم‌گیر] همانند شخصیت دُن‌کیشوت (که سروانتس چند دهه بعدتر در اسپانیا می‌آفریند) از این‌گونه داستان‌ها زیاد می‌خوانده و خواسته‌های خود را واقعی می‌پنداشته است.

۱۳۵ - محمّدی) محمّدی، مَهْمَتِیست Mahumetiste (در متن) محمّدگرا، مسلمان، شکل قدیمی دیگر آن مَهْمَت mahométan، محمّدی (مثل موسوی و عیسوی). شاید بد نباشد اشاره‌ای کنم به نظر اِراسم در برابر جنگ با ترک‌ها که او در کتاب خود دَکُونِ اَنُو آوَرْدِن جنگ علیه تُوکَن Consultatio de bello turcico inferendo (به لاتین) نوشته‌ی ۱۵۳۰ به آن می‌پردازد، و روشن‌بینی و دلاوری او را نشان می‌دهد. ژاک شُمارا Jacques Chomarat (۱۹۹۸ - ۱۹۲۵)، استاد زبان و ادبیات لاتین دوران رنسانس در دانشگاه سوربن) در جستاری به نام یک دشمن جنگ: اِراسم می‌نویسد: «در ۱۵۳۰، چهار سال پس از جنگ مُهاک (در ۱۵۲۶ میان ارتش عثمانی و ارتش مجارها در منطقه‌ی مُهاک Mohács مجارستان) که در جریان آن ۲۵۰۰۰ مجار با شاه‌شان لویی دوم Louis II (۱۵۲۶ - ۱۵۰۶) کشته شدند، ترک‌ها این‌بار اطریش را تهدید کردند. لوتر، که در پیش‌روی آنها مکافات الهی می‌دید، اعلام می‌کند که مقاومت در برابر آنها مخالفت با اراده‌ی خداست. هنگامی که بر سر این یزدان‌شناسی سیاسی از اِراسم نظرخواهی می‌شود، او در پاسخ خود می‌کوشد که دل‌بستگی به صلح و پس زدن صلح‌جویی مطلق را با هم آشتی دهد... اِراسم می‌پذیرد که مسیحان علیه مهاجمان احتمالی جنگی دفاعی در پیش گیرند، اما به‌شدت رد می‌کند که این جنگ دلیل‌هایی مسیحی به خود ببندد، و به خاطر گرواندن کافران به مسیحیت در پیش گرفته شده باشد.

خلاصه این که او هرگونه ایده‌ی جنگِ صلیبی را رد می‌کند. اِراسم فریبِ تبلیغات را نمی‌خورد که بر تابلوها نمایش داده می‌شد و هدفِ آن خشمگین کردنِ اروپا علیهِ فجایعِ تُرک‌ها بود. او می‌گوید «ما فجایعِ نمایش داده بر تابلوها را لعنت می‌کنیم، اما فجایعِ بدتری در واقع صورت پذیرفت، نه از سویِ تُرک‌ها، بلکه از سویِ مسیحی‌ها، که بیش‌ترشان از دوستانِ ما هستند...» نک. به:

Jacques Chomarat, « Un ennemi de la guerre : Érasme ». In: *Bulletin de l'Association Guillaume Budé : Lettres d'humanité*, n°۳۳, décembre ۱۹۷۴. pp. ۴۴۵-۴۶۵.

۱۳۶ - قره‌مان) قره‌مان، کارمینیه Carmaigne (در متن)، کارامانی Caramanie (فرانسوی مدرن)، کارامان ایالت Karaman Eyaleti (به ترکی)، به منطقه‌ای بزرگ در جنوب ترکیه‌ی امروز در کنارِ دریایِ مدیترانه گفته می‌شد که در سده‌ی پانزدهم شهرِ کُنا Konya (به ترکی)، قونیه (به فارسی)، مرکزِ آن بود.

۱۳۷ - سوریه) سوریه، سوری Surie (در متن)، سیری Syrie (به فرانسوی مدرن)، بر کرانه‌های شرقیِ دریایِ مدیترانه، از قدیمی‌ترین سرزمین‌هایِ آبادِ غربِ آسیا، با شهرهایِ خود دمشق و حلب، در روزگارِ رابله از مهم‌ترین مرکزهایِ بازرگانی بودند.

۱۳۸ - فلسطین) فلسطین، پالستین Palestine (در متن) منطقه‌ی تاریخی و جغرافیاییِ غربِ آسیا بر کرانه‌هایِ شرقیِ مدیترانه. در نوشته‌هایِ هردوت (سده‌ی پنجم پیش از م.) به همین نام از آن یاد شده است.

۱۳۹ - اِچِفِرُن) اِچِفِرُن Echephron (در متن)، Εχέφρων (به یونانی) به معنی «عاقل» و «محاط»، در اِدیسیِ هومر نامِ پسرِ نِستَر Nestor شاهِ پیلُس Pylos است. در گِل گِثَوّ او تنها مشاورِ پیکرکُل [خشم‌گیر] است که نامی یونانی دارد. بخشی از گفته‌هایِ او احتمالاً اشاره‌هایی به لشکرکشیِ شارل پنجم به تونس است.

۱۴۰* - ناهمسلی‌هایِ چاپ‌ها) افزودگیِ سالِ ۱۵۳۵: عبارتِ «و اگر پیش‌آمد را هرگز بازنگردیدی چه؟ چون که سفر دراز و پُریم استی.» در A نیست.

۱۴۱ - سارداناپالوس) سارداناپالوس Sardanapalus (در متن)، سارداناپال Sardanapale (به فرانسوی مدرن)، آشوربانپال Aššur-ban-] Assurbanipal apli به معنی «آشور (خدا) پسر/جانشینیِ آفرید» [۶۲۷ - ۶۶۹ پیش از میلاد] است. آشوربانپال شاهیِ بافرنگ بود، اما بنابر روایت‌هایِ نامطمئنِی که تاریخ‌نویسِ یونانیِ سده‌ی

چهارم پیشاز میلاد کُتسیاس Ctésias (به فرنسه)، Κτησίας (به یونانی) از او به دست داد، به نماد شاه زنبارهی عیاشی تبدیل شد که بیشتر وقت خود را با زنان سر می‌کرد. حتی کاربرد دیگر کهنه‌شده‌ای در زبان فرانسه از نام او هست که برای توصیف هر هرزه و عیاشی به کار می‌پردند. نمونه: فلان ساردانپال بی‌غیرت...

۱۴۲* - ناهمسلای‌های چاپ‌ها) افزودگی سال ۱۵۳۵: از «آن که او» تا «پاسخ گفت مالکن» در A نیست.

۱۴۳ - سلیمان) سلیمان، سلُمن Salomon (در متن)، شَلْمُ שְׁלֹמֹה (به عبری)، شاه اسراییل، و از پیام‌گزاران کتاب مقدس و فزان است. کتاب او غزل و غزل‌ها در تورات دربرگیرنده‌ی گزین‌گویی‌های شاعرانه است و از سلیمان در سده‌های میانه نمونه‌ی انسان‌فرزانه ساخت و گفته‌های او رهنمون خرد شمرده می‌شد. ضرب‌المثل آمده در متن گز گشت آرا نیز به سلیمان نسبت می‌دهند. درین زمینه خواننده‌ی فارسی‌زبان لابد بیت حظه‌ی بادغیسی (سوم هـ.) را به یاد می‌آورد که می‌گوید: مهتری گر به کام شیر در است / شو خطر کن ز کام شیر بجوی. نک. به یادداشت بعدی، مالکن.

۱۴۴ - مالکن) مالکن، Malcon (در متن)؛ مارکول Marcoul، مارکُلفوس Marcolfus، مارکولف Marcoulf، و جز آن، نام شخصیت دلقک داستان شادی‌آوری به نام دیالوگ‌ی سالمنیس ات مل کلفی Dialogus Salomonis et Marcolfi (به لاتین) است که با دگرگشتی‌هایی در متن و عنوان بارها در سده‌های میانه منتشر شد. نام ترجمه‌ی فرانسوی آن Dialogues de Salomon et Marcolf گفت‌وَمَنودِهی سلیمان و مل کلف است. از این داستان، که در سده‌های میانه هواخواه بسیار داشت، گویا در فهرستی از کتاب‌های ممنوع سده‌ی ششم میلادی نیز یاد شده است، اما آنجا نام شخصیت مقابل سلیمان ساتورن Saturne یا ساتورنوس Saturnus است. گفته می‌شود که نام مالکن Malcon (در متن) احتمالاً به وسیله‌ی خود رابله از یونانی مالاکُوس μαλακός به معنی «سست»، «زن‌صفت»، و «ضعیف» یا از مالکو μαλκω به معنی «سرمانی»، «سرمازده»، و «چاییده» ساخته شده و ربطی به مارکولف داستان گفت‌وَمَنودِهی سلیمان و مل کلف ندارد؛ و این که چه‌بسا مقصود اصلاً مالکُم Malcolm شاه اسکاتلند در سده‌ی یازدهم باشد. افزوده بر اینها، گفته می‌شود که این ضرب‌المثل و پاسخ آن در واقع از خود

رابله است و در غزبِ غزلباو هیچ یک از نسخه‌های گفت‌و مشوده‌ی سلیمان و مازکلف یافت نشده است. نک. به یادداشت پیشین، سلیمان.

۱۴۵ - میان‌دورودان) میان‌دورودان؟ می‌توانی Mesopotamie (در متن)، Mésopotamie (املا به فرانسه‌ی مدرن)، بین‌النهرین، منطقه‌ی تاریخی میان‌دورود دجله و فرات در عراق امروز که از نظر تمدنی نه فقط به میان‌این دورود، بلکه به همه‌ی کرانه‌های دیگر آنها، که بخش‌هایی از کشورهای امروزی عراق و ایران و ترکیه و سوریه و کویت و اسرائیل فلسطین را در بر می‌گیرد، گفته می‌شود.

۱۴۶* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) حذف در ۱۵۳۵؛ حذف جمله‌ی «زنم زیر تن، مرگ، خون» که تنها در A، ۱۵۳۴، هست، و مقصود از آن بهروشنی «زدن زیر (انکار) تن و مرگ و خون مسیح» است.

۱۴۷ - یکی شانه از برای شانه‌فروش بکشمی) یکی شانه از برای شانه‌فروش بکشمی؛ بردای [گلوله] در اینجا گویی تپق زده است. او احتمالاً می‌خواست بگوید: «شانه‌فروش از برای یکی شانه بکشمی»، ضرب‌المثل رایج زمان رابله، که یعنی: به خاطر یک شانه، شانه‌فروش را کشتن.

۱۴۸* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی سال ۱۵۴۲: زیرش زنم.

۱۴۹ - هرکه دوست‌دار من است، به‌دُم من بیاید) هرکه دوست‌دار من است، به‌دُم من بیاید؛ پیکرکُل [خشم‌گیر]، با به کار بردن این عبارت، که گزنفون (سده‌ی پنجم - چهارم پیش از میلاد) آن را به شاه کوروش نسبت داده، خود را با شاه ایرانی همانندی می‌دهد. این عبارت منسوب کوروش به این صورت نیز آورده شده است: «هرکه دوست‌دار خویش است، به‌دُم من بیاید.» (لابد یعنی وگرنه ترتیبش داده خواهد شد).

چه گونه گار گانتوآ یاری دادن مر سرزمینش را شهر پاریس
بگذاشت، و چه گونه ژیمناست با دشمنان روبه‌رو آمد.^۱

فصل ۳۲

در همین هنگام گارگانتوآ [گران‌گاله] که از پاریس بیرون شده بود
همین‌که نام‌های پدرش را خوانده بود، آیان سوار بر مادیان بزرگش، دیگر از
پل نُن^۲ گذاره کرده بود؛ و پُنکرات [پُرکار] و ژیمناست [چَم‌ورز] و اُدْمَن
[بخت‌آور] نیز رفتن بر پی او را اسبان چاپارخانه بگرفته بودند؛ دیگر همراهان
او، با روزیمایی همیشگی، می‌آمدند و کتاب‌ها و سازوبرگ‌های دانش‌اندوزی
وی می‌آوردند.

او [صد. ۱۲۸] چون به پاریه^۳ رسید، بزرگتر بهر بر گوگه^۴ وی را آگاه
کرد که چه‌گونه پیکر کُل [خشم‌گیر] در لارُش کَلِرمو^۵ سنگر گرفته سردار تریه
[پِیاله]^۶ را با سپاه انبوه گسیل کرده بوده است مر تاختن به جنگل ود و
وُگْدِری^۷ را، و این‌که آنان مرغ‌دانی‌ها همه تاراج زده بوده اند تا به افشردگاه
بیار^۸؛ و آن تندروی‌ها که آنان در آن دیار کرده بوده اند، چیزی شگفت بوده
بود و باورکردن آن سخت؛ چندان که او را ترسانیده بود و خود درست

ندانستی چه گوید و چه کند. اما پُنگرات [پُرکار] به او سپارش کرد که خود را به نزدیکِ بزرگ و گیون^۹ رساند که از همیشه دوست و هم‌پیمانِ آنان بوده است و این که چه بسا بدو از همه‌ی کارها نیک‌تر آگاه شوند. کاری که بی‌درنگ کردند و بدانستند که او را خواست به‌راستی یاری دادن است مر ایشان را؛ و رای‌ش چنان افتاد که شناساییِ آن سامان را پنهان‌پژوهی از کسانِ خود گسیل کند تا می‌دریابد دشمنان به چه کار بُوند و بر چند و چون همان رای زنند و دست در کار کنند. ژیمناست [چَم‌ورز] رفتن را پا پیش نهاد، اما تا کار راست‌تر آید، بر آن نهادند که او کسی همراهِ خود کند که راه‌ها و کورمه‌راه‌ها و رودخانه‌های آنجاها همه بشناسد.

پس برفتند، او و پرلنگان [ترگُل‌ورگُل]^{۱۰} سپردار و گیون، و بی‌هممه به هر سو پژوهیدن گرفتند. درین هنگام، گارگانتوا [گَران‌گاله] همی خُنگ نوشید و با کسانِ خود چیزی خورد و مادیانش را جیره‌ای جو فرمود که هفتاد [صد. ۱۲۹] و چهار موئی^{۱۱} و سه بوآس^{۱۲} بود.

ژیمناست [چَم‌ورز] و همراهش چندان اسب براندند که با دشمنان دچار شدند همگان پراکنده و بی‌سامان، به دزدی و چپاولِ هر چیز که توانستندی، و از همان دور که وی را بدیدند، لُخت کردنِ او را به‌انبوه بر وی شتافتند. پس او به سویِ آنان فریاد کرد:

— سروران، من شیطانِ بی‌چیز ام^{۱۳}، از شما درخواستم که بر من بخشایش آید. هنوزم پیشیزکی چند است و با هم بنوشیمش،^{۱۴*} چرا که ائورو م پتایله^{۱۵} است و این اسب نیز اکنون فروخته آید گزاردنِ خوشامدگویی مرا؛ چون این کرده آید، مرا با خود نگاه دارید، چرا که هرگز مردی نتوانسته است به از من که اینجا ام، مرغی فراچنگ آورد، چربش کند، کبابش کرده خوردن را

آماده سازد و هرآینه، خدای را، اندام‌های آن از هم گسلیده بُلَنبَند؛ و مرداشاب^{۱۶} خوشامدگویی را، بنوشم به شادی همه‌ی همپایانِ نیک.

آن‌گاه آوندش^{۱۷} را رو کرد و بی‌آزان که دماغ اندر آن کُند، سخت به‌نیکی آزان بخورد. آن ناهنجاران بدو درنگریستندی، دهان‌ها گُشایان هم‌چند گامی و زبان‌ها بیرون اندازان همچون سگانِ تازی، به امید آن‌که از پس او آزان شراب خورند؛ اما تریپه‌ی [پیاله‌ی] سردار درین هنگام پیش رفت تا می‌بیند چی‌ست. پس ژیمناست [چَم‌ورز] قَرابه‌ی خویش سوی او پیش می‌برد که گفت:

— بفرمایید، سردار، بی‌پروا بنوشید، خود آن را آزموده‌ام، شرابِ لا فی مُنْثُ^{۱۸} است.

— وه (گفت تریپه [پیاله])، این زنده‌دل دست‌مان انداخته است. تو دیگر که ای؟

— من (گفت ژیمناست [چَم‌ورز]) شیطانِ بی‌چیز.

— ها، (گفت تریپه [پیاله]) اکنون که تو شیطانِ بی‌چیز ای، سزد که بگذری ازینجا، چه [صد. ۱۳۰] شیطانانِ بی‌چیز همه می‌گذرند از همه‌جا بی‌گذرِ باج و کالا باج. اما آیینِ جهان بر آن نباشد که شیطانانِ بی‌چیز چنین نیک برنشینند؛ ازین‌رو، ای سَرورَم شیطان، پیاده شوید تا این سُهْرَاسَب مرا باشد، و اگر مرا نیک سواری ندهدی، شما خود، ای استاد شیطان، سواری‌م بدهیدی. چون مرا سخت خوش آید که یکی شیطان‌م ایدون ببرد با خود^{۱۹}.

یادداشت‌های فصل ۳۲

- ۱ - درباره‌ی فصل ۳۲) این فصل گارگانتوا را، با توجه به کتاب‌هایی که او با خود دارد، همچون شاهزاده‌ای فرهیخته و انسان‌باور معرفی می‌کند. افزون‌بر این، اشاره دارد به یکی از سازمان‌هایی که شاه فرانسوآی یکم بازسازی کرده گسترش داد، و آن دستگاه جاسوسی او است. در ضمن در زندگی‌نامه‌های خود رابله نیز اغلب آورده می‌شود که او برای حامیان خود گاهی جاسوسی می‌کرده است.
- ۲ - پلِ نُنْ (پلِ نُنْ، pont de la nonnain (در متن))، پلی بین لارُش کَلِرمو و شینُنْ، منطقه‌ی زادگاه رابله، که عوارض آن به راهبه‌های دیری در همان منطقه می‌رسید.
- ۳ - پاریه (پاریه، Parillé (در متن))، Parilly (به فرانسه‌ی مدرن)، دهکده‌ای نزدیک سِئِی Seully، در شینُنْ Chinon، منطقه‌ی زادگاه رابله.
- ۴ - گوگه (گوگه، Gouguet (در متن)) دقیقاً شناسایی نشده است. گویا نام آبادی یا مزرعه‌ای در زادگاه رابله بود. در هر حال این نام، و شکل دیگر آن Goguet، به عنوان نام خانوادگی در آن منطقه تقریباً رایج است.
- ۵ - لارُش کَلِرمو (لارُش کَلِرمو، نک. به یادداشت‌های فصل ۴).
- ۶ - تریپه (تریپه، Tripet (در متن)) در فرانسه‌ی میانه به معنی Gobelet است که در فرانسه‌ی امروز «آبخوری» و «لیوان» معنی می‌دهد، [بیاله].
- ۷ - وُگُدری (وُگُدری، Vaugaudry (در متن))، دهکده‌ای در شینُنْ، نزدیک دُوی‌نی‌یر Devinière ملک زادگاه رابله.
- ۸ - آفشره‌گاه بیار (آفشره‌گاه بیار، Billard (در متن)) نزدیک دُوی‌نی‌یر Devinière ملک زادگاه رابله، جای تولید شراب.
- ۹ - وُگِیون (وُگِیون، Vauguyon (در متن)) ملکی در پاری‌ای Parilly که امروزه بخشی از شینُنْ Chinon شهر نزدیک زادگاه رابله است.
- ۱۰ - پِرِلینگان (پِرِلینگان، Prelinguand (در متن)) از esperlingant در زبان فرانسه‌ی جوبی languedoc به معنی «تروتمیز» و «ظریف».

۱۱ - موئی)؛ موئی mui (در متن) واحد وزن؛ نک. به یادداشت‌های فصل ۴، «موئی».

۱۲ - بوآس)؛ بوآس، boisseau (در متن) پیمانه‌ای بود برای سنجش کالاهای خشک مثل حبوبات. گویا هر «بوآس» حدود ۱۲ لیتر بوده است. نوشته می‌شود که آنچه جیره‌ی مادیان گارگانتوا [گران‌گاله]، است، تقریباً معادل ۱۳۰۰ هکتولتر است (هر هکتولتر معادل صد لیتر است). رابله با گزینش چین عددهای شگفت نه تنها گندگی مادیان را می‌رساند، بلکه بهروشنی خودش هم از آن «کیف» می‌کند.

۱۳ - من شیطان بی چیز ام) من شیطان بی چیز ام؛ ie suis pauvre diable (در متن) در واقع اصطلاحی است خودمانی که باید ترجمه شود «مرد بی چیز ام»، «آدم مغفل / بدبخت / فقیر ام»، اما رابله در اینجا با واژه‌ی «شیطان» بازی می‌کند و ناگزیر باید آن را نگه‌داشت.

۱۴* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی سال ۱۵۳۵: عبارت «چراکه اُورو پُتایله است» در چاپ نخست نیست. نک. به یادداشت بعدی.

۱۵ - اُورو پُتایله) اُورو پُتایله، aurum potabile (به لاتین در متن) «زر نوشیدنی»، بازی با کلمه است: مقصود این است که این «سکه» امکان خریدن «شراب» را می‌دهد، حال آن‌که در آن دوره چیزی به نام «شربت زر» یا «طلای قابل نوشیدن» or potable هم وجود داشت که مخلوطی از روغن و کلورو طلا بود و ادعا می‌شد که با عملیات کیمیاگری به‌دست آمده «کیمیای جوانی» است. ثروتمندها از این شربت گران‌قیمت می‌خوردند و احتمالاً از همان هم می‌مردند، چون تحقیق‌های انجام شده بر استخوان‌های برخی از اشراف آن دوره، نشان داده است که در صید طلای استخوان‌های آنها به حد مرگ‌آوری بالا بوده است.

۱۶ - داشاب) داشاب، proficiat (در متن به فرانسه‌ی میانه). نک. به یادداشت‌های فصل ۱۶، «داشاب».

۱۷ - آوند) آوند؛ ferriere (در متن)، هم‌خانواده‌ی fer (آهن) است (نک. به فُرنجُ فُرنسِی میله، لاروس، ۱۹۹۲، زیر fer): آوندی (پس قاعدتاً فلزی) با گردن بلند و باریک برای سفر (پس شبیه قمع‌ه برای شراب و آب)؛ مترادف آن gourde است که می‌توان آن را به «کدو» ترجمه کرد؛ «کدوی شراب»، که دهخدا در لغت‌نامه‌ی خود، زیر «کدو»، با استناد به اقتراح و انجمن آذی‌ناهی برای آن می‌نویسد: «کوزه‌ی شراب را نیز گویند یعنی

در همان کدویِ خشک نیز گاهی شراب کنند». رابله خود در چند سطر پایین‌تر با واژه‌ی «قَرابه» (شیشه، بطری) از این آوَنَد یاد می‌کند.

۱۸ - شرابِ لا فِی مُنْژُ شرابِ لا فِی مُنْژُ La Faye Monjau (در متن)، La Foye- Monjault لا فوآ مُنْژُ (فرانسه‌ی مدرن) از شراب‌های معروفِ منطقه‌ی نیور Niort در استانِ پوآتو شارانت، Poitou-Charentes، در غربِ فرانسه.

۱۹ - یکی شیطانم ایدون پُرد با خود) یکی شیطانم ایدون پُرد با خود؛ در زبانِ فرانسه «شیطان کسی را بردن» اصطلاحی است که در عصبانیتِ علیه کسی گفته می‌شود، مثلِ «رفتن به جهنم»، «مرده‌شورش بردن».

چه گونه ژیمناست سردار تریپه و دیگر کسانِ پیکرِ کُی را
تَدستانه بکشت.^۱

فصل ۳۳

چون این سخنان بشنیدند، برخی از آنان هراسیدن گرفتند و چلیپا بر خود می‌کشیدند به هر دو دست^۲ برین گمان که او یکی شیطانِ جامه بگردانده استی، و از آنان یکی، نام او بُن ژان [ژان نیک]^۳،^۴ سرکرده‌ی بسیجیانِ روستایی^۵، نیایش‌نامه‌ها از نَره‌پوشِ خویش^۶ بیرون گرفت و بانگِ سخت کرد: — اِیس هِ نَشْ^۷. گر از خدا ای، سخن گو، و گر ز آن دیگری^۸، دور شو.

و او نمی‌رفت و تنی چند از آن دسته چون این بدانستند، همی جدا شدند از گروه.

ژیمناست [چَم‌ورز] این همه را دیدی و وانگریستی. با این همه وانمود که از اسب فرود آید، و آن‌گاه که آویخته بود در سویِ برنشستن، نرم بر رکاب بچرخید، شمشیرِ دو دَم^۹ بر کنار، و از زیرِ اسب بگذشت و پرش کرد اندر

هوا و به دو پا بایستاد بر زین، کون گردانده به سوی سر اسب. [صد. ۱۳۱]
پس گفت:

— مرا کار وارونه رود.

آن گاه، بر همان جای که بود، بر پایی بجستی چرخان به چپ، و هرگز لغزش نکردی که پای بر جاپای پیشین خویش بگذارَدی بی هیچ کج روی.
که تریپه [پپاله] ازین باره گفت:

— من که اکنون چنین نخواهم کرد و روشن است که چرا^{۱۰}.

— آه (گفت ژیمناست [چمورز])، بلغزیدم، این پرش از سر گیرم.

آن گاه با بسی توان و چُستی، گردان به راست همچون پیش و پای ها به هم کوبان، بجست. از پس این کار، انگشتِ نَرِ دستِ راست بر کوهه‌ی زین بگذاشت و تن همه در هوا برافراشت، همه‌ی سنگِ تن بر پی‌ها و ماهیچه‌های آن انگشت نهاده، و این چنین سه بار بچرخید و چهارم بار، تن همه باژگون کرده بی‌از آن که دست به جایی زَنَد، میانِ دو گوشانِ اسبِ راست بایستاد، همه تن برافراشته در هوا بر انگشتِ نَرِ دستِ چپ، و بدین سان فرفره گونه چرخ بزد؛ سپس کوبان به کفِ دستِ راست بر میانه‌ی زین، چنان جهشی به خود داد که بر پَرخَشِ اسب بنشست آن گونه که دوشیزگان برنشینند. از پس این کار، سخت ساده پایِ راست از روی زین گذاره کرد و به سانِ یکی جابک سوار درآمد، بر پَرخَش.

— اما (گفت) نیک تر آن بُود که میانِ کوهه‌های زین جای گیرم.

آن گاه تکیه کنان بر دو انگشتانِ نَرِ نهاده بر پَرخَشِ اسب در جلوی خود، سر و کون باژگونه کرد در هوا، و سخت استوار اندر میانِ دو کوهه‌ی زین جای گرفت. سپس به خیزی تن همه در هوا برافراشت و این چنین [صد. ۱۳۲]

پای‌ها جفتِ هم در میانِ کوه‌ها جای گرفت و آنجا، دست‌ها چلیپاگونه گشوده، افزون از صد بار گردِ خود بچرخید و هم‌زمان به آوای بلند بانگ برزد:

— خشمگین ام شیطانانِ خشمگین، خشمگین، بگیردم شیطانان بگیردم بگیرید.

در آن هنگام که او چنین پرش کردی، آن ناهنجاران، سخت در شگفت، با یکدیگر می‌گفتندی:

— یا خودا مار^{۱۱}، جنّ است یا شیطان که این‌جور جامه بگردانده. ابّ اُسْتَه مَالِیْنِی یُ پِرِو نَسْ دَمِیْنِ^{۱۲}.

و شکست‌خورده گریختندی و به پشتِ خود نگرستندی همچو سگی که بالِ غازی به دندان بُرد.

آن‌گاه ژیمناست [چَم‌ورز]، آگاه از برتریِ خویش، از اسب فرود آید و شمشیر از نیام بیرون کشد؛ و به کوبش‌های سنگین بر سرکش‌ترینان بکوفت و آنان را چپ‌وراست‌لت‌وپار و زخمی و ناکار کرد بی‌از آن‌که کسی در برابر او ایستادن توانست، چون گمان داشتندی که او یکی شیطانِ گرسنه باشدی، خواه از آن پرش‌های شگفت که او بکرده بود، خواه از آن گفته‌ها که تربیه

[پیاله] بر زبان آورده وی را شیطانِ بی‌چیز بخوانده بود. جزین که تربیه [پیاله] خواستی تا نابه‌کارگونه مُخ وی به شمشیرِ لانسکُنتِی^{۱۳} خویش بشکافدی، اما او را خود^{۱۴} بر سر بود و آن زَنَش وی را مگر کوبه‌ای نمود نکرد، و همی‌ناگاه بچرخید و تربیه [پیاله] را به نیشِ شمشیر زد، و آن‌گاه که او سرِ خویش می‌پوشاندی، شکم و روده و نیمی از جگرِ وی را به زَنَشی درید و او بر زمین

بیفتاد و افتان چهار کاسه و بیش تر آش از خود پس داد و [ص. ۱۳۳] هم جان داد در میانِ آش.

چون این کار می‌رود، ژیمناست [چَم‌ورز] پا پس می‌کشد، آگاه ازین که بخت‌هایِ پیش‌آمده را هرگز نباید تا به پایانِ پی گرفت، و این که همه‌ی پهلوانان را سزد که ارج بختِ نیکِ خویش شناسند، بی‌ازآن که به آن لگد زنند و نه تباَه‌ش کنند. پس بر اسب‌ش برنشست و او را مهمیز کرد، در پیش‌گیرانِ راهِ خود را راست سویِ وُگی‌یُن^{۱۵}؛ و پرلینگان [ترگُل‌ورگُل] نیز با او.

یادداشت‌های فصل ۳۳

- ۱ - درباره‌ی فصل ۳۳) در این فصل ژیمناست [چَم‌ورز] در هماهنگی با نام خود چان با مهارت حرکت‌های ژیمناستیک انجام می‌دهد که با شیطان یکی گرفته می‌شود.
- ۲ - چلیپا بر خود می‌کشیدند به هر دو دست) چلیپا بر خود می‌کشیدند به هر دو دست؛ به شتاب، دست و پا گم کرده. صلیب به دست راست می‌کشند و چون به دست چپ بکشند، گفته می‌شود که بدبختی می‌آورد.
- ۳ - بُن ژان بُن ژان [ژان نیک]؛ Bon Ioan (در متن)، Bon Jean، نامی که به هر روستایی می‌شد داد؛ مثل حسن آقا، صمد....
- ۴* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی سال ۱۵۳۵ : عبارت «سرکرده‌ی بسیجیان روستایی» در A نیست.
- ۵ - بسیجیان روستایی) بسیجیان روستایی، Franc Topins (در متن)، francs taupins (امای مدرن)، گروه‌های شبه نظامی‌ای که شارل هفتم (۱۴۰۳-۱۴۶۱) در ۱۴۴۸ از روستایی‌ها راه انداخته بود و چندان جگاور نبوده حتی به ترسو بودن شهرت داشتند، و کارشان پیش‌تر کندن سنگر بود. این واحد شبه نظامی در دوره‌ی لوئی دوازدهم (۱۴۶۲-۱۵۱۵) منحل شد. اینجا هم سرکرده‌ی بسیجیان روستایی از ترس به کتاب دعا پناه می‌برد.
- ۶ - از نَره‌پوشِ خویش) از نَره‌پوشِ خویش؛ نَره‌پوش همچون جیب بود و می‌شد چیزهایی در آن گذاشت. برای تعریف «نَره‌پوش» نک. به یادداشت‌های پیش‌گفتار نگارنده، «جاه نَره‌پوش‌ها».
- ۷ - آئِس هُ ئِئِس) آئِس هُ ئِئِس، Agios ho Theos (به یونانی در متن) Ἅγιος ὁ Θεός؛ آغاز نیایشی به یونانی به معنی «خدا خجسته است»، یا پاک و مقدس، که برای دور کردن شیطان بر زبان می‌آوردند. نشانه‌ی این که سربازان پیکرکُل [خشم‌گیر] خرافاتی اند.
- ۸ - زان دیگری) زان دیگری؛ یعنی «شیطان»، که جن‌گیرها جرئت نمی‌کردند نام او را به زبان بیاورند.

- ۹ - شمشیرِ دو دَم) شمشیرِ دو دَم، نک. به یادداشت‌های فصل ۲۱، «شمشیرِ دو دَم».
- ۱۰ - روشن است که چرا) روشن است که چرا، یعنی به خاطرِ شرابی که از آوند یا قمقمه‌ی ژیمناست [چَم‌ورز] خورده که سرش را به دوار انداخته است.
- ۱۱ - یا خودا مار) یا خودا مار؛ Par la mer dé (در متن)، ناسزایی از دگرگشت Par la mère de Dieu، یا مادرِ خدا، مادرِ مسیح، که با تلفظِ سریع شنیده می‌شود «یا گُه».
- «یا خودا مار» گیلکی است.
- ۱۲ - آب اُسته مالینی لیرِ نُس دُمین) آب اُسته مالینی لیرِ نُس دُمین، Ab hoste maligno libera nos Domine (به لاتین در متن)، «خداوندا از دشمنِ بد نهاد برهانمان.» وردی که برای دور کردنِ اجّه و شیطان می‌خواندند.
- ۱۳ - شمشیرِ لانسکُنتی) شمشیرِ لانسکُنتی، espee lanschquenette (در متن)، Epée Lansquenet (املاّی مدرن)، شمشیری پهن و کوتاهِ سده‌های شانزدهم و هفدهم که لانسکُنت‌ها Lansquenetz یا lansquenettes، نیزه‌دارهایِ مزدورِ آلمانی استفاده می‌کردند.
- ۱۴ - خود) خود؛ کلاه‌خود (یادداشتی برایِ جلوگیری از سردرگمیِ آن یک خواننده‌ای که آن را با ضمیر اشتباه بگیرد).
- ۱۵ - وُگی‌ین) وُگی‌ین Vauguyon (در متن) ملکی در پاری‌ای Parilly که امروزه بخشی از شینن Chinon زادگاهِ رابله است.

چه گونه گار گانتوآ کاخ گذارِ ود را ویران کرد، و چه گونه
گذاره کردند از گذار.^۱

فصل ۳۴

چون بیامد، داستان باز نمود که دشمنان به چه روز بودند و آن نیرنگ‌های
جنگی^۲ که به‌تنهایی بساخته بود بر همه‌ی دارودسته‌ی آنان؛ و بیگاهانید که
آنان مگر ولگردان و چپاول‌گران و تاراج‌گرانِ ناآشنا با هرگونه هنجارِ
سپاهی‌گری نیستند و باید که خود دلیرانه به‌راه افتند، چون‌که بر ایشان بس
آسان بخواهد بود همه‌شان را گردن زدن همچون دد و دام.

آن‌گاه گارگانتوآ [گران‌گاله] بر مادیانِ بزرگ‌ش برنشست و همراهان‌ش
نیز دُما دُمِ او، چنان‌که پیش‌تر بگفتیم؛ و چون بر راهِ خویش درختی بدید بلند و
بزرگ (که همگان‌ش درختِ قدّیسِ مارتِن^۳ گفتندی چون چنین باورشان شدی
که قدّیسِ مارتِن چوب‌دست^۴ خویش در گذشته [صد. ۱۳۴] آنجا بکاشت)،
گفت:

— این است آن‌چه مرا می‌بایست، این درختِ مرا کارِ چوب‌دست و نیزه
بخواهد کرد.

و آسان‌گونه از زمین‌ش بکند و شاخ از او بگیرد و به‌دل‌خواه خویش پیراست‌ش.

درین میان مادیانش سُبک‌باری شکم را بشاشید و اما چندان فراوان بود که تا به هفت آبادی^۵ سیل در رسید و آن شاش همه بر بسترِ گُدارِ وِد بریخت و آب از فرازِ آن چندان آهنگِ بالا داد که این گروه دشمنان با ترسِ بسیار همه بدان اندر بغرغیدند مگر تنی چند که راهِ بلندی‌هایِ کرانه‌یِ چپ در گرفته بودند.

چون گارگانتوا [گَران‌گاله] به جنگلِ وِد در رسید، اُدمُن [بخت‌آور] او را آگاه کرد که بازمانده‌ای از دشمنان در کاخ اند و گارگانتوا، [گَران‌گاله] تا این به‌درستی بدانند، آن‌چه توانست فریاد برآورد:

— آنجا اید، یا آنجا نی‌اید؟ اگر آنجا اید، دیگر آنجا نباشید. اگر آنجا نی‌اید، مرا سخنی نیست.

اما یکی توپ‌چیِ چپاول‌گر که پایِ مَزْغَل بود، یکی توپِ سویِ او پرانید که سخت‌گونه به گیجگاهِ راستِ وی خورد. با این‌همه بر او بیش ازین آسیب نزد که اگر یکی آلوِ سویِ او افکنده بودی.

— این دیگر چی‌ست؟ (گفت گارگانتوا [گَران‌گاله]) دانه‌هایِ انگور پرانید ما را اینجا؟ انگور‌چینی را هزینه‌یِ سنگین بخواهید کرد.

چه به‌راستی ایدون اندیشیدی که آن گلوله دانه‌یِ انگور بود.

آنان که به کاخ اندر گرمِ چپاول بودند، چون آن هیاهو بشنیدند، سویِ برج‌ها و باروها بدویدند و افزون از نُه هزار و بیست و پنج توپِ جوجه‌شاهین^۶ [ص. ۱۳۵] و شَمخال^۷ سویِ او پرانیدند، آماج همه سرِ وی، و چنان پیاپی سویِ او برریختندی که او فریاد زد:

— «پُنْکَرَات [پُرکار]، دوستِ من، این مگس‌ها اینجا کورم کنند، شاخه‌ای چند از این درخت‌های بید به دستم ده تا بتارانم همه‌شان را. اندیشیدی که آن سُرَب‌ها و سنگ‌های توپ‌خانه مگس‌های گاوی بوند. پُنْکَرَات [پُرکار] او را آگاه کرد که آنها نه مگس که رگبارهای توپ‌خانه اند که از کاخ پرتاب کنند.

آن‌گاه به درختِ بزرگِ خویش بر کاخ کوفت و به کوبه‌های استوار برج‌ها و هم باروها بریزانید و همه با خاک راست کرد. این‌چنین در هم شکستند و خُرد شدند آنان که در اندرونِ کاخ بودند.

چون از آنجا برفتند، به پلِ آسیاب رسیدند و گُدار همه پوشیده از تن‌های مرده دیدند چندان بی‌شمار که مر آبِ آسیاب را بنداب بودند، و اینان همانان بودند که در سیلِ شاشِ مادیان بگذاشته بودند. آن‌گاه اندیش‌ناک بودند تا از راه‌بندانِ مُردگان چگونه توانند گذاره کرد. اما ژیمناست [چَم‌ورز] گفت:

— اگر شیطانان از اینجا گذاره کرده باشند، من نیز سخت نیکو بخواهم گذاره کرد.

— شیطانان (گفت اُدْمُن [بخت‌آور]) از اینجا گذاره کرده اند تا جان‌های گجسته با خود ببرند.

— یا قَدِیسِ ترینیان^۸ (گفت پُنْکَرَات [پُرکار])، پس او نیز بی‌گمان از اینجا بخواهد گذاره کرد.

— بی‌گمان، بی‌گمان (گفت ژیمناست [چَم‌ورز])، یا که در راه بخواهم ماند.

و اسبِ خود را مهمیز کرده تیز از فرازِ آنها گذاره کرد بی‌از آن‌که اسبش هرگز از [ص. ۱۳۶] تن‌های مرده بهراسید، چون که او را خوی بداده بود

(بنابر آموزه‌ی ایان^{۱۰} تا نه از *^{۱۱} جنگ‌افزارها بترسد نه از تن‌های مرده^{۱۲}؛ همانا نه با کُشتنِ مردمان آن‌گونه که دی‌یومید^{۱۳} تراس‌ها^{۱۴} را کُشتی یا که اولیس^{۱۵}، چنان‌که هومر گزارش کند، تن‌های مرده‌ی دشمنانش را به پای اسبانِ خویش افکندی، بلکه با گذاشتنِ یکی تندیس‌واره در میانِ یونجه‌ی او، و همواره او را از رویِ آن گذراندی هرگاه که او را جو دادی.

آن سه تن دیگر نیز بی ناکامی از پی او برفتند، جز اُدمن [بخت‌آور] که اسبش پایِ راست را تا به زانو فرو بُرد اندر شکنبه‌ی یکی ناهنجارِ چاق و چلّ، که بغرقیده بود به پشت، و بیرونش نتوانستی کشید و این چنین فرومانده بود تا این‌که گارگانتوا [گران‌گاله] به نوکِ چوب‌دستِ خویش بازمانده‌ی شکنبه‌ی آن ناهنجار به آب اندر فرو کرد هم‌آن‌گاه که اسب پایِ بلند می‌کرد.

و (چیزی که بس شگفت است اندر دام‌پزشکی) اسبِ یادشده را یکی دُژیّه‌ای که بر همان پای بود، به سودنِ بر دل‌وروده‌ی این ناهنجارِ چاق درمان شد.

یادداشت‌های فصل ۳۴

۱ - درباره‌ی فصل ۲۴) این فصل به‌ویژه نمایان‌گر تناوری گارگاتوآ است. اگر برادر ژان با دسته‌صلیب خود به مبارزه با دشمنان پرداخته از تاکستان دیر دفاع کرد (فصل ۲۵)، اینجا گارگاتوآ با درخت بسیار بزرگ قدیس مارتن به مبارزه با دشمنان می‌پردازد و کاخی را به یک ضربه‌ی این چوب‌دست خود ویران می‌کند.

۲ - نیرنگ‌های جنگی) نیرنگ‌های جنگی، Stratagème (در متن) از یونانی stratagémata یک واژه‌ی فنی نظامی است. رابله با «جگ» آشنایی کامل داشت، و حتی در ۱۵۳۹ گویا کتابی هم به لاتین منتشر کرده بود که تنها نام آن باز مانده است: *Stratagemata* آنتوان دو وردیه Antoine du Verdier (۱۶۰۰ - ۱۵۴۴)، کتاب‌شناس انسان‌یاور، از عنوان کامل این کتاب که در ۱۵۴۲ به فرانسه ترجمه و در لیون منتشر شد، خبر می‌دهد: *Stratagèmes, c'est-à-dire prouesses et ruses de guerre du preux et très célèbre chevalier Langey au commencement de la tierce guerre Césarienne, traduit du Latin de Fr. Rabelais par Claude Massuau, Lyon. Sébastien Gryphe, ۱۵۴۲*: *Gryphe*: یونگ‌های جنگی، یعنی کارهای یونگ‌های جنگی دلاور و نام‌آور بس نام‌دار، منہسوار لائزه [یعنی: گیوم دُ بله، ۱۵۴۳ - ۱۴۹۱، تاریخ‌نویس، سپاهی، و سیاستمدار]، در آغاز جگ سوم می‌آید [یعنی جگ سوم علیه شارل پنجم در ۱۵۴۱]، ترجمه [ی فرانسه] از لاتین فرانسوا رابله کار کلود ماسوآ، لیون. سیاست‌بین گریف [۱۵۵۶ - ۱۴۹۲ ناشر]، ۱۵۴۲. اما از این ترجمه‌ی فرانسوی هم گویا نسخه‌ای نمانده است. آناتول فرانس Anatole France (۱۹۲۴ - ۱۸۴۴)، رمان‌نویس فرانسوی، در کتاب خود رابله، از آن یاد می‌کند (انتشارات کالمن لوی، ۱۹۲۸، ص. ۱۲۶).

۳ - قدیس مارتن) قدیس مارتن Saint Martin (۳۱۷-۳۹۷ یا ۳۱۶) از مهم‌ترین قدیسان مسیحیت. برای چوب‌دست او، نک. به یادداشت بعدی.

۴ - چوب‌دست) چوب‌دست؛ bourdon (در متن) واژه‌ای چندمعنایی‌ست: چوب‌دست، عصای زائران، نوعی نیزه، تَره، و ... چوب‌دست نیز در فارسی کم‌وبیش به همه‌ی این

معنی هاست: گُزُر، چوب‌دست، نره (مجازاً). افسانه‌ی «عصای درخت شده»ی قدیسِ مارتِن رایج بود، اما در واقع قدیسِ بریس Saint Brice، که در ۴۴۴ میلادی مُرد و از یارانِ قدیسِ مارتِن بود، چوب‌دستِ او را کاشته بود.

۵ - آبادی) آبادی، ترجمه‌ی آزاد است برای «لی‌یو» lieue (در متن) به معنی واحدِ مسافت برابر با تقریباً چهار کیلومتر که بسته به منطقه و شهر متغیر بود.

۶ - جوچه‌شاهین) جوچه‌شاهین، ترجمه‌ی سراسر است فُکُنْ faulconneau (در متن)، نوعی توپِ سبکِ نظامی در سده‌های شانزدهم تا نوزدهم به درازای تقریباً دو متر، و کالیبر پنج سانتی‌متر که گلوله‌ی آن حدود نیم کیلو وزن داشت. نوعِ بزرگ‌ترِ آن فُکُنْ faucon شاهین نام داشت با قدرتی تقریباً دو برابر. این توپ‌ها را به‌ویژه فرانسوی‌ها و اسپانیایی‌ها در نیروهای زمینی و دریایی به کار می‌بردند.

۷ - شَمَخال) شَمَخال، آرکبوز arquebuse (در متن)، نوعی جگافزارِ انفرادی نسبتاً سنگین شبیه تفنگ‌های قدیمی که یا بر دوش می‌گرفتند یا با پایه‌ای بر زمین می‌نهادند و شلیک می‌کردند، و بُردِ آن کمتر از پنجاه متر بود.

۸ - قدیسِ ترینیان) قدیسِ ترینیان؛ نک. به یادداشت‌های فصل ۱۶.

۹ - الیان) الیان، نک. به فصل ۲۱.

* ۱۰ - ناهمسنلی‌های چاپ‌ها) ناهمسنلی: در نسخه‌ی ۱۵۳۵ (که اساسِ کارِ من است)، و نیز در چاپِ پیش‌از آن (۱۵۳۴) آمده است armes، جگافزارها، در حالی که از ۱۵۴۲ به بعد آمده است ames، جان‌ها/روح‌ها. نک. به یادداشتِ بعدی.

۱۱ - تا نه از جنگ‌افزارها بترسد نه از تن‌هایِ مرده) تا نه از جگافزارها بترسد نه از تن‌هایِ مرده؛ اینجا مشکلی هست که مربوط می‌شود به دو روایت از یک جمله‌ی رابله: ۱. à ne craindre les armes, ny corps mors [تا نه از جگافزارها/سلاح‌ها بترسد نه از تن‌هایِ مرده/جازه‌ها]؛ ۲. à ne craindre les ames ny corps mors [تا نه از جان‌ها/روح‌ها بترسد نه از تن‌هایِ مرده/جازه‌ها]. متنِ موردِ استفاده‌ی رابله، کتابِ التوحید جانورانِ نوشته‌ی الیان، گویا عبارتی به این صورت دارد: corps armés، جگافزارمندان/تن‌هایِ مسلح. بیشترِ متن‌ها، از جمله ترجمه‌هایِ انگلیسی، عبارتِ شماره‌ی ۲۱ این یادداشت را درست دانسته اند چون متنِ موردِ استفاده‌ی آنها نسخه‌ی سال ۱۵۴۲

است. ترجمه‌ی من مطابق است با چاپ ۱۵۳۵ که عبارت شماره‌ی ۱ در آن آمده است و در چاپ سال ۱۵۳۴ نیز به همین صورت بوده است.

۱۲ - دی‌یومِد (دی‌یومِد Diomedes (در متن)، Diomède (به فرانسه‌ی امروز)، دیومِدِس Διομήδης (به یونانی)، از اسطوره‌های یونانی، شاه تراس Thrace، نک. به یادداشت بعدی) که از گوشت انسان، دوست و دشمن، به اسب‌های خود خوراک می‌داد.

۱۳ - تراس‌ها Thraces (در متن)، تراکیه‌ای‌ها، مردم تراس Θράκη (به یونانی)، تراکیه، منطقه‌ی تاریخی بخش‌شده میان بلغارستان و یونان و ترکیه.

۱۴ - اولیس (اولیس Ulysses (در متن)، اُدیسُس Odysseus یا اُویسِفُس Ὀδυσσεύς (به یونانی)، که اولیسِس و اولیس دگرگشت‌های رایج آن اند، شاه جگاورِ ایتاک Ithaque (به فرانسه)، از مهم‌ترین اسطوره‌های یونانی است. او از شخصیت‌های ایلِیاد Iliade و قهرمان اُدیسسه Odyssee، حماسه‌های هومر Homère (سده‌ی هشتم پیش از میلاد)، است و به خاطر «زیرکی» و «نیرنگ‌انگیزی»ی خود در اسطوره‌های یونانی یگانه است. نیرنگ او در ساختن اسبی برای نفوذ به شهر تروآ در جریان جگ‌های افسانه‌ای تروآ زبان‌زد است.

چه گو نه گار گانتوآ شانه کنان از موی های خویش گلوله های
توپ می فرو ریختی.^۱

فصل ۳۵

چون از کرانه های ود بیرون شدند، پس از یک زمان در رسیدند به کاخ
گرانگوزیه [گران گلوگاه] که با آرزومندی بسیار چشم بر راه ایشان داشت.
[ص. ۱۳۷]

به آمدن او همگان وی را جشن از پی جشن ساختند، چه هرگز مردمانی
شادتر کس یاد نداشت. چون سوپلمنتوم سوپلمنتی کروینکروم^۲ می گوید که
گارگامل [گران گولی] در آن میان از شادی بمرد^۳؛ من خود چیزی از آن
ندانم،^{۴*} و نگران نه او ام چندان، نه هر زن دیگری که باشد.^۵

راست آن بود که گارگانتوآ [گران گاله] نوکنان جامه و بر سر زنان
شانه (که درازی آن صد کن^۶، و دندانهای آن از دندانهای درسته ی پیل
بود)، به هر بار کشیدنش بیش از هفت فال گلوله فرو می ریختی که به گاه
ویرانی جنگل ود در میان موی های وی بمانده بودند.

پدرش گرانگوزیه [گران‌گلوگاه] چون این بدید، برین گمان که شپش باشند، او را گفت:

— به، پسرِ نیکَم، تو قرقی‌های مُتنگو^۷ را از بهرِ ما تا به اینجا آورده‌ای؟
من که خواهانِ آن نبودم تو آنجا بمانی.
پُنکرات [پُرکار] پاسخ گفت:

— سَرورَم، مبدا که بیندیشید من او را در آن دیبرستانِ شپشو بگذاشته‌ام که مُتنگو نامند. بهتر آن دیدمی که او را در میانِ گدایانِ قدّیسانِ معصوم^۸ بگذارم؛ از آن‌که من خود ستمگری و فرومایگیِ سهمگینِ آنجا را چشیده‌ام. چون که بردگان در میانِ عربان و تاتاران رفتارِ بس خوش‌تر بینند و کُشتارگران نیز در زندانِ تبه‌کاران، و حتّی سگان در خانه‌ی شما، تا آن بی‌نویانِ اندر آن دیبرستانِ یادشده؛ و اگر من شاهِ پاریس بودمی، به دوزخ اُفتم اگر آنجا را به آتش نکشیدمی، و [ص. ۱۳۸] سرپرست و هم‌دیرانِ آنجا را سوزاندنِ نفرمودی^۹ که دیدنِ این نامردمی را در پیشِ چشمانِ خویش می‌برتابند.
آن‌گاه یکی از آن گلوله‌ها را بلند کنان گفت:

— اینها گلوله‌هایِ توپ اند که اندکی پیش، به هنگامِ گذر از جلوی جنگلِ ود، از دشمنانِ پیمان‌شکنِ شما پسرانِ گارگانتوا [گران‌گاله] را رسیده است. اما چنان پاداشی از برایِ آن بیافند که همگی در فروریزیِ کاخِ جان بدادند همانندِ فلسطینیان به نیرنگِ سانسُن^{۱۰}، و همانندِ آنان که برجِ سیلوئه^{۱۱} در هم شکست‌شان که دِ ۱۳۱۳^{۱۲} از آنان نبیسد. ازین‌رو من برین باور ام که تا بخت با ماست، دنبال کنیم. چراکه بختِ نیک را موی‌ها همه بر پیشانی‌ست و چون بگذرد، دیگر نتوانید که بازش گردانید؛ کچل است از پسِ سر، و دیگر می‌برنگردد هرگز^{۱۳}.

— راستی را (گفت گرانگوزیه [گران گلوگاه])، کار اکنون نخواهد بود؛ چراکه امشب شما را جشن خواهم ساخت، و همگان بسیار خوش آمدید.

چون این بگفت، شام نهادند و کباب کردند افزون بر آن شانزده نرگاو و سه ماده گاو و سی و دو گوساله، شصت و سه بزغاله‌ی شیری و نود و پنج گوسپند و سی صد بچه‌خوکِ شیریِ خوابانده در دو شابِ شراب، دوست و بیست کبک و هفت صد آبیا و چهار صد خروسِ اخته‌ی لودَنستان^{۱۴} و کُرُنوآی^{۱۵}، شش هزار مرغ و هم‌چندان کبوتر و شش صد تیهو، و هزار و چهار صد بچه‌خرگوش و سی صد و سه هوبره و هزار و هفت صد جوجه‌خروسِ اخته. نشد که از گوشتِ شکار [صد. ۱۳۹] زودازود به دست آرند مگر یازده گراز که کشیشِ تورپنه^{۱۶} بفرستاد، و هژده نخجیر که خواجه‌ی گران^{۱۷} من بداد، همراه با صد و چهل تن‌رو که خواجه‌ی اسار^{۱۸} برسانید، و چند دوجین گاو کبوتر و مرغِ روباری و خوتکا و بوتیمار و گیلان‌شاه و مرغِ باران و تورنگ و غازِ بیابانی و یلوه و^{۱۹*} تنجه و کفچه‌نوک و غم‌خورکِ حال‌مخالی و جوجه‌غم‌خورک و مرغِ دریایی و غم‌خورکِ کاکلی و لک‌لک و هوبره،^{۲۰*} و آش‌های بسیار. بی هیچ گمان خوراک‌ها فراوان بود، و به دستِ فریپ‌سُس [آب‌خورش‌لیس] و هُشپو [آبگوشت‌یز] و پیلورژو [دوشابگر]^{۲۱}، خورشگرانِ گرانگوزیه [گران گلوگاه]، نیکو فراهم بیامده بود.

ژانو میکِل^{۲۲} و ورنِت [پیاله‌حالی‌کن] سخت نیکو نوشیدنی بساختند.

یادداشت‌های فصل ۳۵

۱ - درباره‌ی فصل ۳۵) رابله همچنان بر ناهمسانی جهانِ غول‌ها و انسان‌ها تأکید می‌کند. گرآنگوزیه گلوله‌های توپ را، که به سوی گارگاتوآ شلیک شده اند، به جای شیش می‌گیرد. این تقابل‌ها گرچه خنده‌آور است، نشان می‌دهد که غول‌ها از درکِ جهانِ انسان‌ها ناتوان اند. آیا رابله در کوشش به نقد کشیدنِ برخی از شیوه‌های آموزشیِ زمانه‌ی خود است؟ انبوهی خوراکی‌ها نیز یادآورِ بزم‌های شاهانه در دربارهای سده‌ی شانزدهم است.

۲ - **سوپلمنتوم سوپلمنتی کرونیگروم** (سوپلمنتوم سوپلمنتی کرونیگروم، Supplementum Supplementi Chronicorum) (به لاتین در متن)، «پی‌افزودِ پی‌افزوده‌ی روی‌دادنامه‌ها»، مقصود در واقع کتابی از ژاک فیلیپ فرُستی Jacques-Philippe Foresti (۱۵۲۰ - ۱۴۳۴)، راهب و یزدان‌شناس ایتالیایی، معروف به برگامی de Bergame (شهری در شمال ایتالیا) است که در ۱۵۰۳ در ونیز منتشر شد. هم‌چنین به ریش‌خند گرفتنِ عبارتی است که تحلیل‌گران و مفسران به هنگام استناد به متنی به کار می‌بردند.

۳ - **گار گامِل [گران گولی]** در آن میان از شادیِ بمرِد) گار گامِل [گران گولی] در آن میان از شادیِ بمرِد؛ در موردِ زمانِ مرگِ او نک. به یادداشت‌های فصل ۵، «چون بزاد».

۴* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها**) ناهمسانی: عبارتِ بعدی در A، ۱۵۳۴، چنین است: نگرانِ نه او ام نه هیچ زنِ دیگری.

۵ - **نگرانِ نه او ام چندان، نه هر زنِ دیگری که باشد**) نگرانِ نه او ام چندان، نه هر زنِ دیگری که باشد؛ عبارتی مهم در گُلز گاتوآ که بحث‌های «فمینیستی» برانگیخته است. برخی‌ها این عبارت را تنها به راوی نسبت می‌دهند و برخی‌ها خودِ رابله را هم وارد این «آبروریزی» می‌کنند. آیا رابله به‌راستی به زنان اهمیتی نمی‌دهد، یا باز در کوشش طعنه زدن به کتاب مقدس است که شمارِ زنان و کودکان را در محاسبه‌ها نادیده می‌گیرد؟ (نک. به یادداشت‌های فصل ۱۶، «به‌جَرِ زنان و کودکانِ خردسال»). «زن در آثارِ رابله» موضوع پژوهشی مهمی است که در یک «پانویس» ساده نمی‌توان از پسِ آن برآمد. همین‌قدر می‌نویسم که تا آنجا که به

رُمانِ گلِ گُلّو\مربوط می‌شود (چون که این موضوع در رُمان‌های بعدیِ رابله، به‌ویژه کتابِ موج، ابعادِ دیگری دارد)، با توجه به فصل‌های پایانی در موردِ دیرِ تِلَم، بی‌توجّهیِ رابله به زنان «چدان» درست نمی‌نماید. او در این فصل‌ها زنان و مردان را به‌روشنی برابر می‌خواند، هرچند که «خشکِ مقدّسه» بر «زنانِ پاک‌دامن» تأکید ویژه دارد. در موردهایی هم (مثلاً انتخابِ لباسِ مردان از سویِ زنان)، زن را بر مرد برتری می‌دهد، اما در موردِ ازدواج کردنِ زنان و مردان تفاوت می‌گذارد، که این نیز نشان می‌دهد که او از آن آن نسلی‌ست که هنوز از اندیشه‌هایِ سده‌هایِ میانِ رهایی نیافته است. اینجا، رابله شاید از زبانِ راوی در حالِ بازنماییِ گرایشِ عمومیِ جامعه‌یِ سده‌یِ شانزدهم فرانسه، و جایگاهِ زنان در این جامعه باشد، و کاملاً به‌طِنز است که از مرگِ گارگامل [گِران‌گولی] به‌سرعت رد شده به روایتِ شانه‌زنیِ موهایِ گارگانتوا می‌پردازد. در برابر، هم‌دردیِ رابله با زنان در فصل ۵ در موردِ دشواری‌هایِ بارداری و زایمان کاملاً روشن است، و بی‌توجّهیِ گِرانگوزیه [گِران‌گلوگاه] به این دشواریِ همسرش (با تنها گذاشتنِ او برایِ بالا کشیدنِ پیاپیِ دیگر) مگر انتقادِ روشن از این رفتارِ او نیست. شوخی‌هایِ جنسیِ گارگامل [گِران‌گولی] با شوهرش گِرانگوزیه [گِران‌گلوگاه] در بیانِ این که خواسته‌هایِ جنسیِ مردان است که زنان را گرفتارِ دشواریِ بارداری و زایمان می‌کند، نمونه‌یِ دیگری‌ست به توجّهِ رابله به موقعیتِ زنان آنگاه که به «ماشینِ تولیدِ نسل» کاهش داده می‌شوند.

۶ - کَن، canne (در متن)، واحدِ درازا در جوبِ فرانسه و ایتالیا، بسته به منطقه بین یک متر و هفتاد سانتی‌متر و سه متر. پیش از هر چیز به معنیِ «نی»، و توسعاً چوب‌دست و عصا.

۷ - قِرَقی‌هایِ مُتِگُو قِرَقی‌هایِ مُتِگُو؛ esperviers de Montagu (در متن، املا‌یِ مدرنِ éperviers)، مقصود در واقع شپش‌هایِ آموزشگاهی به نامِ «مُتِگُو» در پاریسِ سده‌یِ شانزدهم است که به کثیف بودن مشهور بود. اِراسم، که مدتی در آنجا درس خواند، در نوشته‌هایِ خود به کثیفیِ آنجا و شپش‌هاش اشاره کرده از شیوه‌هایِ آموزشیِ خشنِ آن نیز انتقاد می‌کند. دیالوگِ پُنگِرَت نیز که پس‌از این می‌آید، از حمله‌هایِ شدیدِ اِراسم به این آموزشگاه گرفته شده است. نوئلِ بِدا Noël Bédà (۱۵۳۷ - ۱۴۷۰) یزدان‌شناسِ بنیادگرایِ سوربن، از ۱۵۰۴ تا ۱۵۱۳ مدیرِ آموزشگاهِ مُتِگُو بود.

۸. **قدیسانِ معصوم** (قدیسانِ معصوم، saint Innocent (در متن، مفرد)، مقصود گورستانِ قدیسانِ معصوم cimetière des Saints-Innocents یا کوتاه‌تر «گورستانِ معصومان» cimetière des Innocents است که رابله در فصل‌های ۷ و ۱۶ پدشاکوئی نیز آورده است. این گورستانِ سده‌های میانه که تا سال ۱۷۸۰ درست در مرکزِ پاریسِ امروز بود و در ۱۷۸۶، پس از ۶ سال تعطیلی، برای همیشه برچیده شد، محلّ تجمعِ گدایان و بی‌پیزان بود و هرگونه پنهان‌فروشی در آن رایج بود. رابله در فصل ۷ پدشاکوئی می‌نویسد که گداهای آنجا کونشان را با سوزاندنِ استخوان‌هایِ مردگان گرم می‌کنند.

۹. **سوزاندنِ نفرمودمی** (سوزاندنِ نفرمودمی، ne ... faisoyz brusler (در متن)؛ مجازات و وحشیانه‌ی اعدام، که در فرانسه‌ی آن زمان سوزاندن در آتش نیز بود، برای همگان هم چون تنبیهی معمولی و موجه پذیرفته شده بود.

۱۰. **نیرنگِ سانسُن** (نیرنگِ سانسُن؛ سانسُن Sanson (در متن)، سانسُن یا سامسون Samson یا شیمشون Chimchon، شمشون در ترجمه‌ی رسمی کتاب مقدس به فارسی، همه از عبری שִׁמְשׁוֹן به معنی خورشید یا شمس، شخصیت افسانه‌ای تورات، کتاب داوران، باب‌های چهارده تا شانزده است، که شاید بر پایه‌ی رویدادی واقعی به آن شاخ و بال داده شد. در باب شانزده، ۲۵.۳۱، سامسون در معبدی که سه هزار فلسطینی و همه‌ی اشراف در آن گرد آمده بودند، خود را در میانِ دو ستونِ معبد قرار داده از خدا می‌خواهد که توان از دست رفته‌ی او را یک بارِ دیگر به او بازگرداند. سپس از دو سو چنان بر ستون‌ها فشار آورد که آنها را از جا به در کرد و معبد را بر سرِ حاضران ویران کرد و خود نیز زیر آوار مُرد. مقصود از نیرنگِ سامسون در این متن این است که سامسون را برای سرگرمی و بازی از زندان به آنجا آورده بودند، ولی او از این فرصت استفاده کرده خود را در میانِ دو ستون قرار داد و انتقام خود را از آنان گرفت.

۱۱. **برجِ سیلوئه** (برجِ سیلوئه la tour de Siloé (در متن) یا برجِ سلوام، سلوام، سلوان؛ برجی در جنوبِ اورشلیم بود که بنابر انجیلِ لوقا سیزده، ۴، در زمانِ مسیح فرو ریخت و هژده نفر زیر آن مردند. مسیح این حادثه را برای یارانِ خود نمونه می‌آورد که بگویند مرگ در انتظارِ همه است و توبه تنها راهِ نجات است. نک. به یادداشتِ بعدی.

۱۲. **لوقا ۱۳** (لوقا ۱۳، Luce xiii) (در متن) مقصود انجیل لوقا سیزده، ۴ است: «یا آن هجده نفری که برج در سلوام بر ایشان افتاده ایشان را هلاک کرد گمان می‌برد که از جمیع مردمان ساکن اورشلیم خطاکارتر بودند؟» به عنوان نمونه‌ای برای عبرت گرفتن و توبه کردن. نک. به یادداشت پیشین.

۱۳. **کچل است از پس سر، و دیگر می‌برنگردد هرگز** کچل است از پس سر، و دیگر می‌برنگردد هرگز؛ استعاره از بخت و فرصت مناسب (occasion) در متن) است که به انسانی کچل تشبیه شده است که هرچه مو دارد بر پیشانی‌ست و پس از رفتن دیگر بر نمی‌گردد که به پشت سرش نگاه کند تا بشود کاکلش را گرفت و او را برای خود نگهداشت. مثلی که گویا در زمان رابله رایج بوده.

۱۴. **لودنستان** لودنستان؛ لودنوا Loudunoy (در متن)، Loudunois (املائی مدرن) در تقسیم‌های قدیمی فرانسه به معنی سرزمین لودن Loudun است، و شهری در غرب فرانسه. Loudun مرکب از دو ریشه‌ی lou و dun احتمالاً به معنی «کلاغ‌کوه» است در زبان‌های سلتی.

۱۵. **کرنوآی** کرنوآی، Cornouaille (در متن) نام تاریخی منطقه‌ی کمپر Quimper در برتانیه Bretagne در غرب فرانسه، احتمالاً به معنی «شیرشاخاب».

۱۶. **تورپنه** تورپنه، Turpenay (در متن)، نام دیری پندیکتن (فرقه‌ی قدیس بنوا ordre de Saint-Benoît) نزدیک شین، زادگاه رابله، که در ۱۱۲۷ بنیاد نهاده شد.

۱۷. **گران‌من** گران‌من، Grandmont (در متن)، نام ملکی در شین، زادگاه رابله، به معنی «کلان‌په».

۱۸. **اسار** اسار، Essars (در متن)، شهری نزدیک شین، زادگاه رابله. احتمالاً به معنی «زمین بازکشت‌شده» یا «زمین بازیافته».

۱۹. * **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** افزودگی سال ۱۵۴۲: خروس‌کولی‌ها.

۲۰. * **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** افزودگی سال ۱۵۴۲: مرغ‌آتش‌های دُم‌سُرخ (که از ققنوسیان اند) و تریگل‌ها ۱ و بوقلمون‌ها و کوفته‌های بسیار،

۱- *terrigo*le را رابله‌شناسان پرنده‌ای ناشناخته می‌دانند که نامش تنها در همین متن رابله آمده است و بیرون از این متن نشانی از آن نیافته اند.

۲۱- **فریپ‌سُس، هُشپو، و پیلورژو** (فریپ‌سُس، هُشپو، و پیلورژو؛ فریپ‌سُس [آب‌خورش‌لیس] Fripesaulce (در متن)؛ هُشپو [آبگوش‌یز] Hoscopot (در متن)؛ پیلورژو [دوشابگر] Pilleverjus (در متن)؛ آشپزهای گرانگوزیه [گران‌گلوگاه] با نام‌های ساخته‌ی رابله.

۲۲- **ژانو میکِل** (ژانو میکِل؛ *lanot Micquel* (در متن) دانسته نیست که مقصود دو نفر است به نام‌های «ژانو» و «میکِل» که رابله یادش رفته میان آنها ویرگول بگذارد، یا یک نفر. البته چون در هیچ‌یک از چاپ‌های ۱۵۳۴، ۱۵۳۵، و ۱۵۴۲ ویرگول نیست، برخی از رابله‌شناسان با این استدلال که رابله بارها امکان تصحیح آن را داشته و ویرگول نگذاشته است، احتمال می‌دهند که یک نفر باشد. معنی نام ژانو، از عبری **יהו חנן**، به معنی «یهودی بخشنده» است. میکِل نیز همان نام توراتی میکائیل **מיכאל** (به عبری) است که «ماننده‌ی خدا» معنی می‌دهد.

چه گره نه گار گانتوآ زائوی شش همچون سبزیانه بخورد.^۱

فصل ۳۶

داستان را بایسته است که بیاوریم چه پیش آمد مر آن شش زائران را که از سن سباستیین^۲ نزدیک نانت^۳ می آمدند، و تا آن شب را از بیم دشمنان پناه گیرند، به پالیز اندر پای ساقه های نخودان در میان کَلَمَان و کاهوان پنهان شده بودند.

گارگانتوآ [گران گاله] اندکی تشنه شد [ص. ۱۴۰] و پرسید که آیا ساختن سبزیانه را کاهو توان یافت؛ و چون بشنید که نیکوترین و بزرگترین کاهوان کشور در آنجا باشد - چه، هم چند درختان آلو و گردو بودند - خواست تا به تن خویش بدان جارود، و آن را که نیکوتر یابد، به دست خویش بیاورد؛ و با آنها شش زائران را نیز بیاورد که چندان سخت بترسیده بودند که زهره نداشتند نه سخن گویند نه سُرُفه کنند.

پس آن گاه که کاهوان را نخست در چشمه می شست، آن زائران آهسته با یکدیگر می گفتند:

— چه باید کرد؟

— ما اینجا لایِ این کاهوان غرقه شویم؛ چیزی بخواهیم گفت؟

— اما اگر چیزی بگویم، همچون پنهان‌پژوه بخواهد مان کُشت.

و چون چنین رای زدندی، گارگانتوا [گران‌گاله] ایشان را با کاهوانش اندر یکی دُوری سرایِ چندِ خُنبِ سیتو^۴ بگذاشت و با روغن و سرکه و نمک می‌خورد تا پیش‌از شام گلو تر می‌کند؛ و دیگر زائری پنج فرو برده بود و ششمی اندر دُوری بود و پنهان زیر کاهویی، جز چوب‌دستِ وی که آن رو نمایان بود.

گرانگوزیه [گران‌گلوگاه] چون این بدید، گارگانتوا [گران‌گاله] را گفت:

— گمان برم که یکی شاخ حلزون باشد آن آنجا، نخوریدش.

— چرا؟ (گفت گارگانتوا [گران‌گاله]). خوش‌مزه اند در همه‌ی این ماه.

و چوب‌دست را بکشید و بدان زائر را بلند کرده سخت نیکو بخورد.

سپس یکی قُلپِ دهشتناک از شرابِ پینو^۵ بخورد؛ و چشم داشتند که [ص. ۱۴۱] شام آماده کنند.

زائرانِ چنین بُنابنده، تا جایی که توانستندی، از آسیاسنگ‌های دندان‌هایِ وی کناره بگیرفتند و می‌اندیشیدند که آنان را اندر چه سیاه‌چالِ زندان‌هایی بینداخته اند؛ و آن‌گاه که گارگانتوا [گران‌گاله] آن قُلپِ کلان را بخورد، گمانیدند که در دهان او می‌غرقند، و سیلِ شرابِ بیش‌وکم تا به پرتگاهِ شکم وی بُردشان. با این‌همه، شلنگ‌اندازان با چوب‌دست‌هایِ خویش، آن‌گونه که می‌شلیان^۶ کنند، اندر کناره‌هایِ دندان‌ها پناه گرفتند. اما بختِ بد را یکی از ایشان که چوب‌دست‌زنان به شناساییِ آن سرزمین بود تا می‌داند که آنان را جایِ هیچ بیم نیستی، به پوسیدگیِ یکی دندانِ پوک بکوبید سخت که پی‌هایِ

آرواره‌ی پایینی را بی‌آزرد و دردی پُر زور در گارگانتوا [گران‌گاله] انگيخت و او فریاد کردن گرفت از درد دندان که می‌برد.

پس آرام کردنِ دردش را بفرمود تا خلال دندانش را بیاوردند و بیرون‌روان سویِ آغوزدارِ کلاچی^۷، سرکارانِ زائران را از نهان‌گاه‌شان نیک بیرون کشید. چراکه یکی را از پایانِ وی گیر انداختی، دیگری را از شانه‌ها، دیگری را از خورجینِ او، دیگری را از همیان‌ش، و آن دیگری را از دستار، و آن نگون‌بخت بی‌چاره را که به چوب‌دستِ خویش او را زده بود، از نَره‌پوشش به چنگ آورد. با این‌همه، این وی را نیک‌بختی بزرگی شد، چراکه او وی را آبسه‌ای خوره‌ای بترکانید که از زمانی که از آنسُنی^۸ بگذشته بودند، وی را شکنجه می‌کردی.

این‌چنین، زائرانِ بیرون‌کشیده به تاختِ نیکو از میانِ کِشت‌زار بگریختند و درد آرام بگرفت.

در آن ساعت [ص. ۱۴۲] اُدْمُن [بخت‌آور] وی را برای شام بخواند چون همه آماده بود:

— پس می‌روم (گفت) دردِ خویش بشاشم.

آن‌گاه چندان فراوان بشاشید که شاشِ راهِ زائران بپُريد و آنان ناگزیر به گذاره کردن از آن جویبارِ بزرگ شدند. در گذار از آنجا، بر کناره‌ی بیشه‌ی کوچک، در میانِ راه، همگان جز فورنیلیه [تغار]^۹ به یکی چاهک اندر افتادند که کنده بودند مرگرفتنِ گرگ‌ها را به تور، و با کاردانیِ همان فورنیلیه [تغار] از آن برهیدند که بندها و ریسمان‌ها همه او بدرید.

از آنجا که بیرون شدند، بازمانده‌ی شب را در کلبه‌ای نزدیکِ کودره^{۱۰} بگذرانیدند و آنجا اندر بدبختیِ خویش آرامشی بیافتند از سخنانِ نیکوی یکی

از همراهانِ شان، نامِ او لاداله [خسته‌ی ره‌روی]^{۱۱}، که یادِ آنان بیاورد که این پیشامدشان پیش‌گویی شده بوده است اندر مزایر داود^{۱۲}: کوم اکسورِ جِنت اهنسِ این نُس، فُته وِیوسِ دِگلویتسنت نُس^{۱۳}، این آن‌گاه بود که همچون سبزیانه با دانه‌هایِ نمک خورده شدیم؛ کوم اِوِشوتور فورِ اُوروم این نُس، فورِ میتن اکو اِکسورِ بوئی ست نُس^{۱۴}، این آن‌گاه که او آن قُلپِ سختِ بزرگ را بنوشید؛ تورِ نتمِ پوتانسِ ویت اِنما نُس^{۱۵}، این آن‌گاه که از جویبارِ بزرگ گذاره کردیم؛ فورِ میتانِ پوتانسِ است اِنما نُس^{۱۶} اکوام اِستو اِیلِم^{۱۷}، از شاشِ وی که ما را بدان راه ببرد؛ بندیکوسِ دومینوس، کوئی نِ ددیت نُس این کاپیتونمِ دنیبوسِ اوروم، اِنما نُس^{۱۸}، سیکوتِ پاسِ اِپتا است دِ لاکوته وِناستی‌یوم^{۱۹}؛ آن‌گاه که [صد. ۱۴۳] بیفتادیم اندر چاهک؛ لاکوئسِ کنتیوس است^{۲۰} به دستِ فورنلیه [تغار]، ات نُس لیبواتی سوموس. اَدیتوری‌یوم نُس‌وروم^{۲۱}، و جز آن^{۲۲}.

یادداشت‌های فصل ۳۶

- ۱ - درباره‌ی فصل ۳۶) گرچه بلعیدن از درون مایه‌های رایج تقریباً همه‌ی داستان‌های غول‌هاست، رابطه از آن برای به ریش‌خند گرفتن زیارت و زائران استفاده کرده تا به استناد کردن به متن‌های مقدس پیش می‌رود.
- ۲ - سن سباستیئن) سن سباستیئن، saint Sebastian (در متن)، مقصود کلیسای قدیس سباستیئن Saint Sébastien (به فرانسه‌ی مدرن) است در شهر نانت Nantes است و در گذشته از زیارتگاه‌های مهم بود، به‌ویژه برای درمان مارگزیدگی.
- ۳ - نانت) نانت، Nantes شهری در غرب فرانسه، بر کناره‌های رود لوآر Loire، و نزدیک اقیانوس آتلانتیک، امروزه مرکز استان پی دو لا لوآر Pays de la Loire.
- ۴ - خنپ سیتو) خنپ سیتو، tonne de Cisteaux (در متن) خمره‌ی سیتو (سیتو، تلفظ دقیق؛ خمره‌ی بزرگ دیر سیتو L'abbaye de Cîteaux که بنای تاریخی بزرگی است، بنیان‌گذاشته در ۱۰۹۸ م. در استان بورگنیه Bourgogne در شرق فرانسه.
- ۵ - پینو) پینو؛ نک. به یادداشت‌های فصل ۴، پینو.
- ۶ - میشلیلان) میشلیلان؛ micquelotz (در متن)، مقصود سن میشللی‌ها یا زائران سن میشل است؛ کلیسای تاریخی و باشکوه کوه قدیس میشل Mont-Saint-Michel در فرمانداری مانش la Manche، در استان نورماندی پایینی Basse-Normandie، در غرب فرانسه، که با بناهای دیگر، مسکونی و بازرگانی، بر همه‌ی یک کوه ساخته شده است. قدمت دهکده‌ی بالای این کوه به ۷۰۹ میلادی می‌رسد، و دیر و کلیسای آن از شاهکارهای معماری سده‌های میانه است.
- ۷ - آغوزدار کلاچی) آغوزدار کلاچی؛ noyer grollier (در متن)؛ ترجمه‌ی سرراست به گیلکی؛ grolle در لهجه‌ی غرب فرانسه به معنی «کلاغ» و «زاغ»، و به گیلکی «کلاچ» است؛ و «آغوزدار» به گیلکی درخت گردو noyer است. به این درخت‌های گردو به این دلیل grollier می‌گویند که گردوهای آنها سخت‌پوست اند و تنها کلاغ‌ها و زاغ‌ها از پس درآوردن مغز آنها برمی‌آیند.

۸ - آنسنی (آنسنی، Ancenys (در متن)، Ancenis (املاي مدرن)، شهری هزار ساله در غرب فرانسه، نزدیک Nantes، که امروزه جزء استان پئی دو لا لوآر Pays de la Loire است. Ancenis به معنی «تنگ آبخوست» است، چون این شهر در آغاز بر یکی از جزیره‌های رود لوآر Loire ساخته شده بود که گویا باریک و تنگ بود.

۹ - فورنیله (فورنیله، Fournillier (در متن)؛ این نام، که در غرب فرانسه رایج بوده است، از ریشه‌ی فرانسه‌ی قدیم فورن fourن (فرانسه‌ی مدرن four «تور» است، خود از ریشه‌ی لاتین فورنوس furnus، «تور». فورنیله fournillier به «تغار» گفته می‌شد چون نزدیک «فور» یا «تور» بود. فورنیه fornier، به معنی «توری» یا «تودار» به «نانوا» گفته می‌شد، و فورنیل fornیل به معنی «تورگاه» یعنی «نانوایی».

۱۰ - کودره (کودره، Couldray یا Coudray (هر دو در متن)، کاخ کودره میناسیه Château du Coudray-Monpensier، بر سر راه شینن به سئی، نزدیک دوی‌نی‌یر Devinière، ملک خانوادگی رابله.

۱۱+ - لاداله (لاداله، Lasdaller (در متن)، نام این زائر پیاده، سراسر است به معنای «خسته از رفتن»، در فرانسه‌ی امروز به معنی «تبل» است: las d'aller. رابله همین نام را در کتاب چهارم، فصل ۱۲۴، به یک آشپز می‌دهد.

۱۲ - مزامیر داوود (مزامیر داوود، David ps. (در متن)، Psalms de David؛ کتاب مقدس، کتاب مزامیر، مزمور ۱۲۴، درباره‌ی بخشاینده‌ی یهوه است که مؤمنان خود را از یاد نمی‌برد، و در دشواری‌ها یاری‌شان کرده رهائی‌شان می‌بخشد. رابله، با آیه‌هایی که در ادامه از این مزمور به لاتین می‌آورد، آن را سخت به ریش‌خند می‌گیرد.

۱۳ - کوم اکسورجرت امینس این نُس، فرته ویوس دِ گلوتیسنت نُس (کوم اکسورجرت امینس این نُس، فرته ویوس دِ گلوتیسنت نُس، Cum exurgerent homines in nos, forte vivos deglutissent nos (به لاتین در متن)، آن‌گاه‌که مردمان بر ما افتادند / چپسا زنده فرومان می‌بردند. کتاب مزامیر، صدویست و چهار، ۲ و ۳.

۱۴ - کوم ایرشیرتور فورر ائروم این نُس، فورسیتن اکوآ آبسوریوئی ست نُس (کوم ایرشیرتور فورر ائروم این نُس، فورسیتن اکوآ آبسوریوئی ست نُس، cum irasceret furor eorum in nos, forsitan aqua absorbuisset nos (به لاتین در متن)،

آن‌گاه‌که خشم‌شان بر ما زیانه زد / آب بی‌گمان غرق‌مان می‌کرد. کتاب مزایه، صدویست و چهار، ۳ و ۴.

۱۵ - **تورنتم پرترانسیویت آنیما نُسترا** (تورنتم پرترانسیویت آنیما نُسترا، torrentem pertransivit anima nostra (به لاتین در متن)، تُندآب‌ها بر جان‌مان گذاره می‌کردند. کتاب مزایه، صد و بیست و چهار، ۴.

۱۶ - **فورسیتان پرترانسیست آنیما نُسترا اکوام ایتولرابیلم** (فورسیتان پرترانسیست آنیما نُسترا forsitan pertransisset anima nostra aquam ایتولرابیلم، (به لاتین در متن)، آب‌های برتاقتی از جان‌مان گذاره می‌کردند. کتاب مزایه، صد و بیست و چهار، ۵.

۱۷ - **بندیکوس دومینوس، کوئی نُن ددیت نُس این کاپتیونم دنتیوس ائوروم. آنیما نُسترا، سیکوت پاسر اریتا است د لاکوه وناتیوم** (بندیکوس دومینوس، کوئی نُن ددیت نُس این کاپتیونم دنتیوس ائوروم. آنیما نُسترا، سیکوت پاسر اریتا است د لاکوه وناتیوم، Benedictus Dominus qui non dedit nos in captionem dentibus eorum. Anima nostra sicut passer erepta est de laqueo venantium (به لاتین در متن)، خجسته باد خداوند که ما را شکار دندان‌های ایشان نساخت / جان‌مان‌رهایی یافت همچو پرنده از دام شکارگران. کتاب مزایه، صد و بیست و چهار، ۶-۸.

۱۸ - **لاکوس کُنتریوس است** (لاکوس کُنتریوس است، laqueus contritus est (به لاتین در متن)، دام بدرید. کتاب مزایه، صد و بیست و چهار، ۷.

۱۹ - **ات نُس لیبراتی سوموس. آدیتوریوم نُستروم** (ات نُس لیبراتی سوموس. آدیتوریوم نُستروم، et nos liberati sumus. Adjutorium nostrum (به لاتین در متن)، و ما‌رهایی یافتیم. ما را یآوری. کتاب مزایه، صد و بیست و چهار، ۸.

۲۰ - **و جز آن و جز آن**؛ etc (در متن، کوتاه‌شده‌ی et cetera (لاتین)، و دنباله‌ی آن، و غیره؛ چون رابله، پساز «ما را یآوری»، دنباله‌ی مزموِر صدویست و چهار از کتاب مزایه داوود را نیآورده است که چنین است: Adjutorium nostrum in nomine Domini qui fecit caelum et terram (به لاتین، که در متن نیامده)، ما را یآوری اندر نام خداوند است که آسمان و زمین را بیافرید.

چه گونه گار گانتو آراهب را جشن ساخت، و آن سخنان زیبا
که او گفت شام خوران.

فصل ۳۷

آن گاه که گار گانتو آ [گران گاله] بر سرِ میز بود و سرگُلِ خوراکی‌ها
لُبَّانده آمد، گرانگوزیه [گران گلوگاه] آغازید سرچشمه و چرایِ جنگِ
در گرفته میانِ او و پیکرُکُل [حشم گیر] را گزارش کردن، و به آنجا رسید که
بازگوید برادرِ ژانِ آنتامُران [برادرِ ژانِ کوفتگان] چه گونه در پدافند از
دیواربستِ دیر پیروز آمد، و او را بستود از برایِ دلیری‌هایِ سرتر از کامی^۱،
سی‌پی‌یُن^۲، پُمپه^۳، سِزار^۴، و تِمِیسْتُکُل^۵. پس گار گانتو آ [گران گاله] بخواست
که در ساعتِ پی او فرستند تا با وی رای زنند که چه باید کرد. به خواستِ
آنان خوان سالارش پی او برفت و او را بازآورد به خوشی با دسته‌ی صلیبش
نشسته بر استرِ گرانگوزیه [گران گلوگاه]. هنگامی که بیامد، مر او را هزار
نوازش، هزار آغوش، هزار درود ارزانی داشتند:

— هی برادر ژان، دوستِ من.

— برادر ژان، کاکویِ من^۶.

— برادر ژان لامسب من. [صد. ۱۴۴]

— بغلت گیرم، دوستم.

— بگذار ببوسم.

— آها خایه دار. بیا همچنین بغلت زنم که ناکارت کنم.

و برادر ژان به خندیدن. هرگز چنو خوش خو و ناز خود مردم نتواند بود.

— اینجا، اینجا (گفت گارگانتوا [گران گاله])، یکی چارپایه اینجا،

نزدیک من، این سر میز.

— به جان (گفت راهب)، از آن که خوشایند شماست. گماشته. آب. بریز

فرزندم بریز، جگرم را خنک کند. بده ببینم، که غرغره کنم.

— دِپُیتا کِلا^۷ (گفت ژیمناست [چمورز])، این جامه‌ی رهبانیت

بکشید.

— وه خدای را (گفت راهب) نیک مرد من، فصلی ست اندر ستاتویس

لادینیس^۸ که این کار نپسندد.

— تَفُو (گفت ژیمناست [چمورز])، تَفُو بر آن فصلِ تان. این جامه‌ی

رهبانیت شانه‌های شما را در هم شکند. برگیرید.

— دوست من (گفت راهب)، بگذار تنم باشد که خدای را با این مگر

نیکوتر نوشم. تنم را سخت شادمان می‌کند. اگر آن را بکشمی، گماشتگان

گرامی از آن بند شوار و تنبان کُندی، همان گونه که یکبار در کولن^۹ این کار

با من کردند. افزون بر این، هرآینه از اشتها بخواهم افتاد. اما اگر درین جامه بر

سر میز نشینمی، خدای را شراب خواهی خورد هم به نوش باد تو، هم به

نوش باد اسب تو؛ و شادمانه. خدای این انجمن را از بدی دور دارد. شام

بخورده ام، با این همه نه کمتر بخواهم خورد. چون مرا شکمی ست سنگ‌فرش

و گود همچون خمره‌ی^{۱۰} قدیسُ بنوآ^{۱۱}، همواره گشاده همچون کیسه‌ی وکیلان^{۱۲}. ز ماهی‌ها همه جز لای‌ماهی خورید^{۱۳}، پس آن‌گاه یکی بالِ کبکی خورید. [صد. ۱۴۵] ^{۱۴*}این رانِ بیجهرگوشِ نقرسیان را خوب است^{۱۵}؛ راستی ماله‌کشی^{۱۶}؛ از چی ست که مر دخترکان را همواره رانان خُنک بود؟ — این مسئله (گفت گارگانتوا [گران‌گاله]) نه در ارسطو^{۱۷} باشد، نه در الکساندرِ افرودیزی^{۱۸}، نه در پلوتارک^{۱۹}.

— به سه روی (گفت راهب) یکی جایِ خودبه‌خود خنک بود: یکم، از آن‌که آب در کنارِ او روان باشد؛ دویم، از آن‌که جایی بود سایه‌ناک، تیره، و تاریک، که خورشید بر او نتابد هرگز؛ و سیم، از آن‌که پیوسته باد خورَد به بادهایِ سوراخ کون و پیراهن و وانگهی نَره‌پوش.

— پیش آ، پیاله‌گردانا؛ پیاله‌گردانا؛ قُلُب، قُلُب، قُلُب؛ وه چه نیک است خدایِ کین شرابِ نیکومان دهد. خدای را خستو آیم؛ اگر در زمانه‌ی عیسی^۱ مسیح بودمی، جهودان را به‌نیرو بازداشتمی از گرفتنش در باغِ زیتون^{۲۰}؛ و نیز شیطان از من دست بشوید اگر دست شُستی از بریدنِ بندِ زانوانِ سَرورانِ حواریون که آن‌همه بزدل‌گونه بگریختند از پسِ آن‌که نیک شام بخوردند^{۲۱}، و آموزگارِ نیک‌شان را وا گذاشتند به‌نیاز^{۲۲}. مرا بیش از زهر از مردی بیزاری آید که گریزد بدان‌گاه که تیغ‌ها باید برکشید. دریغا که من هشتاد صد سالی شاه فرانسه نی‌ام. به‌خدا سگانِ دُم‌وگوش‌بریده کردمی مر فراریانِ پاوی^{۲۳} را. تب‌شان چهارمُ بادا^{۲۴}. از چه همان‌جا نمی‌مردندی به جایِ آن‌که [صد. ۱۴۶] شهریارِ نیک‌شان^{۲۵} را بدان تنگنا اندر واگذارندی؟ نه مگر بمرْد دلیرانه جنگ‌آوران، به و به‌آبروتر تا بزیستنِ زبوانه‌گُریزان^{۲۶}؟ جوجه‌غازِ چندانِ نخواهیم خورد امسال. هی دوستِ من، از آن خوک به من ده. شیطانا، شیرهی

انگور^{۲۷} دیگر نیست. جو میناویت رادیکس جسمی^{۲۸}. نفرین به زندگی من، مردم از تشنگی^{۲۹}. این شراب نه از بدترین هاست. چه شرابی می خوردید به پاریس؟ گردن به شیطان دهمی اگر آنجا، یک زمانی، بیش از شش ماه در خانه‌ی خود بر همگان باز نگذاشته باشمی.^{۳۰} برادر کلود بالاباروآیی^{۳۱} را می شناختید؟ وه که چه یارِ نیکی ست. اما چه ککی به تنبانش افتاده است؟ از نمی دانم کی مگر دانش اندوزی نکند. من یکی که دانش نیندوزم هیچ. ما در دیرمان دانش نیندوزیم هرگز، از بیم گوشکها^{۳۲}. دیرانی شادر وان مان همواره می گفت که دیدن راهب دانشور هراسناک چیزی بود. خدا را، سرور و دوست من، مجیس مینوس بکرایکس فی سونت مجیس مینوس سلی پنتس^{۳۳}. هرگز این چندان خرگوش ندیده اید که امسال به هم رسد. به هیچ جای جهان نتوانسته ام طرلان^{۳۴} بیابم، نه ماده نه نر. خواجه‌ی بلونی^{۳۵} با من یکی لاجین^{۳۶} پیمان کرده بود، اما مرا نبشت که او به تازگی از دم بیفتاده است^{۳۷}. کبکها امسال گوش مان را خواهند بُرد. از شکار کردن به تور خوشی نیابم، چون می چایم. اگر ندومی، اگر پی جانور نویمی، خوشنود [صد. ۱۴۷] نیستمی. البته از روی پرچینها و بوته‌ها که می‌پریم، جامه‌ی رهبانیت من پشم ریزد آنجاها. یکی سگ شکاری نژاده یافته ام. به شیطان دهمی اگر خرگوش از چنگش در رودی. نوکری می‌بردش برای خواجه‌ی ملوریه^{۳۸}، از چنگش به‌در بردم. بد کردم؟ — نع، برادر ژان (گفت ژیمناست [چم‌ورز])، نع، به همه‌ی شیطانان که نع.

— پس (گفت راهب) به شادی این شیطانان، تا سایه‌شان بر سر ماستی. ای خدای بخرد، این مرد لنگ^{۳۹} آن تازی از بهر چه می‌خواست؟ به تن خدا او را خوش‌تر آیدی هرگاه که جفتی گاو او را بخشندی.

— شگفتا (گفت پُنگرات [پُرکار])، شما سوگند خورید برادر ژان^{۴۰}؟
— جُز از برای (گفت راهب) آرایشِ سخنم نیست. آب‌ورنگ‌هایِ آیینِ
سخن‌وریِ سیسِرُنی اند^{۴۱}.

یادداشت‌های فصل ۳۷

- ۱ - کامی (کامی) Camille، (در متن)، مارکوس فورئوس کامیلوس Marcus Furius Camillus، سپاهی رومی سده‌ی پنجم - چهارم پیش از میلاد که رُم را از حمله‌ی گُل‌ها Gaulois (نیاکانِ فرانسویان) در امان نگه‌داشت. او پنج بار دیکتاتورِ روم شد.
- ۲ - سی‌بی‌یُن (سی‌بی‌یُن) Scipion، (در متن)، پولبیوس کُرنلیوس سی‌پیو آفریکانوس Publius Cornelius Scipio Africanus، معروف به سی‌بی‌یُن آفریقایی، سپاهی و کنسولِ رومی سده‌ی سوم و دوم پیش از میلاد.
- ۳ - پُمپه (پُمپه) Pompée، (در متن)، نیایوس پُمپئوس مانئوس Gnaeus Pompeius Magnus، سپاهی رومی سده‌ی یکم پیش از میلاد که از نقش‌آفرینانِ تبدیلِ جمهوریِ روم به امپراتوری بود.
- ۴ - سِزار (سِزار) Cesar، (در متن)، گایوس یولیوس کِیزَر Gaius Julius Caesar (۴۴ پیش از م. - ۱۰۰ پیش از م.)، امپراتورِ روم. او از مهم‌ترین سپاهیانِ رومی‌ست که به چیرگی در فن‌های سپاهی‌گری معروف است.
- ۵ - تِمِستُکل (تِمِستُکل) Themistocles، (در متن)، Thémistocle (املائی مدرن)، تِمِستُکلِیس Θέμιστοκλῆς (به یونانی، به معنی «افتخارِ قانون»)، سپاهی و سیاستمدارِ آتنی (یونان)، سده‌ی ششم - پنجم پیش از میلاد.
- ۶ - کاکویِ بزرگ (کاکویِ بزرگ) grand cousin، (در متن)، در اصل به معنی پسرخاله/دایی/عمه/عمویِ بزرگ است. چون گزینشِ دقیق به فارسی شدنی نبود، گذاشته ام «کاکو» که به مازندرانی خاله و دایی (نک. به لغت‌نامه‌ی دهخدا)، و به کُردی و شیرازی به معنی «برادر» و «برادرِ بزرگ» است و می‌توان برای «دوستِ خیلی خوب» هم به کار بُرد.
- ۷ - دِپُزِتا کاپا (دِپُزِتا کاپا، Deposita cappa (به لاتین در متن)، ردا بکشید (ردا را درآورید). عبارتی که اشاره دارد به لحظه‌ای از مراسمِ عشاءِ ربّانی، آن‌گاه که اجراکننده‌ی مراسمِ ردایِ باشلق‌دارِ خود را درمی‌آورد. کاپا cappa (به لاتین در متن) یا شاپا chappa و cape (در فرانسه) به معنی این ردایِ اغلب باشلق‌دار است که روحانی‌هایِ مسیحی به‌ویژه

در اجرای آیین‌های خود بر تن می‌کنند، و توسعاً به معنی «بارِ گرانِ اخلاقی بر دوش کشیدن» است.

۸ - **سُتاتوتیس اُردینیس** (سُتاتوتیس اُردینیس، *statutis Ordinis* (به لاتین در متن)، آیین‌نامه‌ی فرقه.

۹ - **کولِن، کولِن، Coulaines** (در متن)، دهکده‌ای بود (نزدیکِ شِیْن، زادگاهِ رابله)، امروزه شهری کوچک، که کاخی به همین نام، *Château de Coulaine*، از اواخر سده‌های میانه دارد.

۱۰ - **خُمره، خُمره، botte** (در متن)، خُمره‌ی دیر بُنواپی (بندیکتن) شهر بَلْنِه *Bologne* در ایتالیا است. از جمله معنی‌های این واژه در فرانسه‌ی میانه «خُمره» و «چکمه» است (به این معنای دوم با املای «بوت» به زبان فارسی آمده است).

۱۱ - **قُدیس بُنوا، قُدیس بُنوا Saint Benoît** (۴۸۰-۵۴۷) پایه‌گذارِ فرقه‌ی بُنواپی (بندیکتن) است. رابله مدتی عضوِ این فرقه بود و برادرِ ژانِ آتامُران نیز از این فرقه است.

۱۲ - **کیسه‌ی وکیلان** کیسه‌ی وکیلان، استعاره از آرز وکیل‌ها.

۱۳ - **ز ماهی‌ها همه جز لای‌ماهی خورید** ز ماهی‌ها همه جز لای‌ماهی خورید، بازی با ضرب‌المثلی که بیان‌کننده‌ی خوراکی‌های مجاز در ماهِ روزه است. در چاپ‌های ۱۵۳۴/۳۵ تنها بخشِ نخستِ ضرب‌المثل آورده شده است، اما در چاپ ۱۵۴۲ رابله با بخشِ دوم آن بازی می‌کند، و در ادامه بخشِ تازه‌ای به متن می‌افزاید. اصلِ ضرب‌المثل: *De tout poisson, fors que la tanche / prend le dos et laisse la panche*
: ز ماهی‌ها همه جز لای‌ماهی بخور / شکم بگذار و تنها پشتش بخور.

۱۴* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** افزودگی سال ۱۵۴۲ :

یا رانِ یکی راهبه. شنگول نمیرد آیا آن‌که او کیرشَق بمیرد؟ سرپرستِ دیرِ ما بس دوست‌دارِ سپیدسینه‌ی اخ‌خروسان است.

- ازین باره (گفت ژیمناست [چَم‌ورز])، او را هیچ همانندی به رویاهان نباشد، چون آن اخ‌خروسان و مرغان و جوجگان که رویاهان گیرند، سپیدسینه‌ی آنان هرگز می‌نخورند.

- از چه؟ (گفت راهب).

- ازان که (پاسخ داد ژیمناست [چمورز]) آشپز ندارند تا آنها را پزد، و اگر به‌نیکی پخته نیابندی، سرخ بُوندی نه سپید. سرخیِ گوشت‌ها نشانه‌ی آن است که نه نیک پخته اند، مگر خرچگِ آبِ شور و خرچگِ آبِ شیرین، که اینان را به هنگام پخت می‌کاردینالند ۱.

- به روزِ خدا گوید بایار ۲ (می‌گوید راهب). پس پرستارِ دیرِ ما را سرِ نیک پخته نیست، چون که او را چشمانی‌ست سرخ همچون پیاله‌ای از چوبِ توسکا...

۱. «می‌کاردینالند» [کاردینالیدن]، را برای «cardinalize» فعلِ ساختگیِ رابله ساخته ام. مقصود سرخ کردنِ مثلِ کاردینال (روحانیِ بلندپایه‌ی مسیحی) است چون لباس‌شان، به‌ویژه کلاه، معمولاً سرخ است.

۲. بایار؛ مقصود قسم خوردن به شیوه‌ی بی‌ترایِ دو بایار Pierre Terrail de Bayard (۱۴۷۵-۱۵۲۴) معروف به سلحشور بایار chevalier Bayard و «سلحشورِ بی‌باک و بی‌نقص» است که از بزرگ‌ترین سردارانِ فرانسوی بود و کاخِ او در پُن‌شارا Pontcharra در جنوبِ شرقیِ فرانسه، امروزه موزه‌ای است در بزرگداشتِ او و زندگیِ سپاهی او.

۱۵ - رانِ بچه‌خرگوشِ نفرسیان را خوب است) رانِ بچه‌خرگوشِ نفرسیان را خوب است؛ پُلین Pline (سده‌ی یکم میلادی)، در تَرایجِ جیبِیِ خود گمان می‌کند که لَنگِ خرگوش با خود داشتن درد را آرام می‌کند.

۱۶ - راستیِ ماله‌کشی) راستیِ ماله‌کشی؛ A propous truelle (در متن)، سراسر است، «درباره‌ی ماله» یا «راستیِ ماله»، اصطلاحی بود که به گوینده امکان می‌داد موضوعِ سخن را عوض کند. ترجمه‌ی کمابیش سراسر است. در متن، واژه‌ی «ران» (رانِ بچه‌خرگوش) عبارت‌ها را تداعی کرده به هم پیوند می‌دهد.

۱۷ - ارسطو) ارسطو؛ Aristote، مقصود کتابِ او مسئله‌ها Problemata است.

۱۸ - الکساندرِ آفرودیزی) الکساندرِ آفرودیزی، فیلسوفِ سده‌ی دومِ میلادی، و مقصود کتابِ او مسئله‌ها *Problemata* است. نک. به یادداشت‌های فصل ۹.

۱۹ - پلوتارک) پلوتارک، Plutarque، مقصود کتابِ او اندرِ بزم‌ها Συμποσιακά (به یونانی)، یا سمپوزیاک‌ها *Les Symposiaques* (به فرانسه از یونانی *symposion*، بزم، نام کتابِ افلاطون) یا سخن‌بزم‌گاه *Propos de table* (به فرانسه) است.

۲۰ - باغِ زیتون) باغِ زیتون، lardin de Olivet (در متن)، le Jardin des Oliviers (فرانسه‌ی مدرن)، زیتون‌زارهایِ کوهِ زیتون در اورشلیم، القدس (به عربی)، که بنا بر انجیلِ متی، بیست‌وشش، ۳۰ به بعد، مسیح یارانش را در آنجا گرد هم آورده برای‌شان موعظه می‌کرد، و در همین باغ او را گرفتند و سرانجام به صلیب کشیدند. هم‌چنین نک. به انجیلِ یوحنا هژده.

۲۱ - نیک شام بخوردند) نیک شام بخوردند؛ اشاره به شامِ آخرِ مسیح با یارانش؛ نک. به انجیلِ لوقا بیست‌ودو.

۲۲ - آموزگارِ نیکِ خویش را واگذاشتند به‌نیاز) آموزگارِ نیکِ خویش را واگذاشتند به‌نیاز؛ *laissèrent leur bon maistre au besoing* (در متن) اشاره دارد به مسیح و «کم‌کاری»ی یارانِ مسیح در برابرِ بازداشت و زندان کردنِ او. این گفته را به کلویس Clovis (۵۱۱ - ۴۶۶) شاهِ فرانسه (از ۴۸۱ تا ۵۱۱) نسبت می‌دهند. *besoing* (در متن، به فرانسه‌ی میانه)، *besoin* (به فرانسه‌ی مدرن)، نیاز، احتیاج، اینجا به معنی «کمبود» (یاری)، «نیازمند» (کمک) است. *au besoing*، به‌نیاز، تلویحاً نیازمند (یاری).

۲۳ - فراریانِ پاوی) فراریانِ پاوی، *les fuyars de Pavye* (در متن) اشاره به شکستِ فرانسوی‌ها از ایتالیایی‌ها، و فرارشان در سال ۱۵۲۵ در جنگِ پاوی *Pavie*، پاویا *Pavia* (به ایتالیایی، شهری در لُمباردی *Lombardie*)، در شمالِ ایتالیا.

۲۴ - تب‌شان چهارمِ بادا) تب‌شان چهارمِ بادا؛ *Leur fiebvre quartaine* (در متن)، یا *la fièvre quarte*، یا تب‌هایِ نوبه *Les fièvres intermittentes* اصطلاحی در پزشکیِ قدیم است که در برابرِ تبِ مداوم به کار می‌رفت، و خطرناک‌ترین نوعِ آن در بیماریِ مالاریا دیده می‌شود که «تبِ نوبه» نیز نام دارد. این تبِ متناوب چون در روزِ چهارم

با شدت بیشتری آشکار می‌شود، هم‌چون نفرین به کار می‌رفت و رابطه در متن‌های دیگر نیز آن‌را به کار برده است، و نیز مولیر Molière (۱۶۷۳-۱۶۲۲) در زنانِ دانشمند (۱۶۷۲).
 ۲۵ - **شهریارِ نیک‌شان**، شهریارِ نیک‌شان؛ اشاره به فرانسوآی یکم François Ier که در جنگِ پاوی از شارل پنجم Charles V شکست خورد و به دست او زندانی شد. نک. دو سه یادداشت بالاتر، «فراریانِ پاوی».

۲۶ - نه مگر بمردنِ دلیرانه جنگِ آوران، به و به‌آبروتر که بزیستنِ زبونانه گُریزان (نه مگر بمردنِ دلیرانه جنگِ آوران، به و به‌آبروتر که بزیستنِ زبونانه گُریزان؛ گزین‌گویی که مهم‌ترین فضیلتِ خودِ برادر ژان آتامران، یعنی دلاوری او را بیان می‌کند).

۲۷ - **شیره‌ی انگور**، شیره‌ی انگور، moust (در متن) mouût (فرانسوی مدرن)، تلفظِ هر دو «مو»، آبِ انگور و لهیده‌ی انگور (یا سیب) برای تهیه‌ی شراب که هنوز کاملاً تخمیر نشده و الکلی چدانی ندارد. گونه‌ای دوشاب. در ضمنِ ابهامِ جسی هم گویا هست میانِ دو معنایِ moust، یعنی «شراب» و «نرم» (mou در فرانسوی مدرن).

۲۸ - **جرمیناویتِ رادیکسِ جسی**، جرمیناویتِ رادیکسِ جسی، germinavit radix Jesse (به لاتین در متن)، «نهالی از تنه‌ی یسی^۱ بیرون آمده...»، کتابِ مقدس، کتابِ اشعیا^۲ بنی، یازده، ۱: «و نهالی از تنه‌ی یسی بیرون آمده شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت.» (ترجمه‌ی رسمی کتابِ مقدس)

۱- یسی، یسه، جسی Jessé، به عبری ایشای^۳ !ישׂای، پدر داوود است.

۲۹ - **مُردم از تشنگی**، مردم از تشنگی؛ همه‌ی عبارتِ «شیطانا، شیره‌ی انگور دیگر نیست. جرمیناویتِ رادیکسِ جسی. نفرین به زندگی من، مردم از تشنگی» به این معناست که مَثَابِ دیگر نیست، ریشه‌ی جسی تازه نهال داده، کو تا شراب بشود؛ و اشاره دارد به تشنگیِ مسیح بر صلیب.

۳۰* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** تغییر نام در ۱۵۳۵؛ در A (۱۵۳۴) به جای frere Claude des Haulx Barrois «برادر کلود بالاباروآیی» آمده است frère Claude de saint Denys «برادر کلود سن دنی‌ای». باروآ Barrois نام منطقه‌ای کوچک در شمال شرقی فرانسه است. «بالاباروآیی» ترجمه‌ی des Haulx Barrois

است که این کشیش یا راهب اهل آنجاست. سن دنی Saint-Denis شهریست در شمال پاریس، که نام خود را از saint Denis قدیس دنی (سده‌ی سوم م.) گرفته که از شهیدان و حامی شهر پاریس شمرده می‌شود. او نخستین اسقف پاریس بود.

۳۱ - برادر کلود بالابروآیی) برادر کلود بالابروآیی، frère Claude des Haulx Barrois، شخصیتیست که شناخته نشده. نک. به یادداشت پیشین.

۳۲ - گوشک‌ها) گوشک‌ها؛ اُریپو auripeaux (در متن)، بنابر توضیح لُ دوشا Le Duchat، رابله‌شناس سده‌ی هفدهم، واژه‌ای بوده است در منطقه‌ی تاریخی آنژو Anjou (در غرب فرانسه) که برابر پارسی آن Grillons است، همانی که رابله آن را در کتاب سوچ خود parotides (غده‌های بناگوش) با «دردهای شریان‌ها» douleur aux artères می‌نامد. میری اوژن Mireille Huchon، رابله‌شناس معاصر، برای اُریپو auripeaux فقط برابر فرانسه‌ی «گوشک» یعنی اُریئین oreillons (از oreille به معنی گوش) را آورده که نوعی بیماری ویروسی و اگیردار گوش است با التهاب شریان‌ها و غده‌های پیرامون این عضو. البته همه‌ی این‌ها ربطی به دانش‌آموزی و دانش‌پژوهی ندارد. اما لُ دوشا در توضیح خود بازگشت می‌دهد به فصل ۳۱ در کتاب سوچ، آنجا که پانورژ Panurge (از مهم‌ترین شخصیت‌های داستان) نظر پزشک رندیبیلیس Rondibilis را می‌پرسد که آیا ازدواج کند یا نه. رابله در آنجا از زبان این پزشک می‌نویسد که پنج چیز، بنابر نتیجه‌گیری‌های افلاتونیان باستان، بازدارنده‌ی «شهوت‌پرستی جسمانی/ نفسانی» concupiscence charnelle اند: ۱- شراب (برادر ژان با گفتن این‌که وقتی شراب می‌خورد، خواب می‌رود، این نکته‌ی او را تأیید می‌کند)؛ ۲- برخی از داروها و گیاهان (که می‌توانند انسان را سترون کنند)؛ ۳- کار سخت و بسیار (که خستگی آورده خون دیگر امکان رسیدن به آلت تناسلی را ندارد)؛ ۴- مطالعه‌ی پرشور (که اندام‌ها را کرحت کرده میل جنسی باقی نمی‌گذارد)؛ ۵- رابطه‌ی جنسی (که پزشک یادشده با پیشنهاد ازدواج به پانورژ توصیه می‌کند). در متن ما، ریش‌خند برادر ژان (با عبارت «من یکی که دانش نیندوزم هیچ. ما در دیرمان دانش نیندوزیم هرگز، از بیم درد‌های گوشک») احتمالاً اشاره به مورد چهارم دارد؛ یعنی «مطالعه» و «دانش‌اندوزی»، که از بازدارنده‌های «شهوت‌پرستی جسمانی/ نفسانی» شمرده شده است، در دیرشان جایی نداشته

تا بدین‌گونه مانع «شهوت‌پرستی نفسانی» آنها نشود، و بیشتر و بهتر و راحت‌تر به شهوت‌پرستی ادامه دهند.

۳۳ - *مَحِیس مَنیوس کلَریکُس نُن سونت مَحِیس مَنیوس سابی_یتس* (مَحِیس مَنیوس کلَریکُس نُن سونت مَحِیس مَنیوس سابی_یتس، *magis magnos clericos non sunt magis magnos sapientes* (به لاتین در متن)، «بزرگ‌ترین دین‌داران نه فرزانه‌ترینان اند.» ضرب‌المثل بود رایج در میان مذهبی‌های زمان رابله.

۳۴ - *طَرلان*؛ *طَرلان*؛ یا باز سپید، که نر آن یک‌سوم کوچک‌تر از ماده‌ی آن است.

۳۵ - *پِلونی_یر* (بلونی_یر، Bellonniere (در متن) گویا باغ و خانه‌ای اربابی بوده در کراوان Cravant (فرمانداری یون Yonne، استان بورگنیه Bourgogne) در مرکز فرانسه.

۳۶ - *لا چِن* (لا چِن)؛ پرندۀ شکاری، از شاهین‌ها.

۳۷ - *او از دَم بیفتاده است* (او از دَم بیفتاده است؛ بیماری تنفسی گرفته است، که پرندۀهای شکاری به آن دچار می‌شوند.

۳۸ - *خواجهی مُلوریه* (خواجهی مُلوریه، monsieur de Maulevrier (در متن) گویا نام اربابی بود در لرنه، منطقه‌ی زادگاه رابله. جزء آخر این نام، levrier، به معنی سگ تازی / سگ شکاری است که در عبارت پیشین از آن سخن رفت.

۳۹ - *لَنگ* (لَنگ)؛ دانسته نیست که مقصود از آن کی‌ست. احتمال می‌دهند که همان ارباب مُلوریه باشد. نک. به یادداشت پیشین.

۴۰ - *سوگند خورید برادر ژان* (سوگند خورید برادر ژان؛ همان‌گونه که بارها در این یادداشت‌ها نوشته ام، سوگند خوردن ممنوع بود و مردم با تغییر دادن اصطلاح‌ها آن را «دور می‌زدند». اینجا مقصود سوگند le cor dieu (در متن) است، دگرگشت le corps de Dieu یعنی تن مسیح. نک. به یادداشت‌های فصل ۱۶، «کُفر گفتن و سوگند خوردن».

۴۱ - *آیین سخن‌وری سِیسِرُنِی* (آیین سخن‌وری سِیسِرُنِی، rhetorique Ciceroniane (در متن)؛ آثار سِیسِرُن Cicéron (سدۀ یکم پیش از م.) در باره‌ی آیین و آداب سخنوری بارها در سدۀ شانزده به چاپ رسیدند. این گفته‌ی راهب، برادر ژان آتامران، با گفته‌های پیشین او در همین فصل در باره‌ی آموزش ندیدن و مطالعه نکردن ناسازگار است، و نشان

می‌دهد که او چندان هم که وانمود می‌کند «بی‌سواد» نیست. برایِ سِیِرُن، هم‌چینِ نک. به یادداشت‌هایِ فصلِ ۱۴، «سِیِرُن».

چو راهبان رانده‌ی مردمان اند، و چو برخی را دماغ گنده‌تو
از دیگران است.^۱

فصل ۳۸

— به ایمانِ مسیحی^م (گفت اُدمُن [بخت‌آور])، سخت در شگفت مانم،
به این راهب که درنگرم. چون او همه‌ی ما را در اینجا شاد می‌کند. پس
چه‌گونه است که راهبان را از همه‌ی انجمن‌های یکرنگ پس زنند و
جشن‌تبه‌شان نامند، درست همچون زنبورانِ عسل که زنبورانِ سرخ را از
پیرامونِ [صد. ۱۴۸] کندوهایِ خود بپراکنند؟ اینادوم فو کسِ پِکوم (می‌گوید
مار^۲) پِوزِیبوس دِ چنت^۳.

که گارگانتوا [گران‌گاله] بدان پاسخ داد:

— هیچ‌چیز راست‌تر از این نیست که جامه‌ی رُهبانیت و باشلقِ مر
خوارداشت و ناسزا و نفرینِ همگان را به خود فرازِکشد، همان‌گونه که بادِ
شناخته‌ی سِسیا^۴ مر ابرها را به خود فرازِکشد. چرایی بی‌چون و چرایِ آن این
است که ایشان گُه جهان خورند که همانا گناهان باشد^۵، و همچون گُه‌خوارانِ
ایشان را به گُه‌گاهان اندر فرو ریزند که همانا دیر و صومعه‌ی ایشان باشد، جدا

از هم سخنی انجمن^۶، همان گونه که مُستراحان یک خانه اند. اما اگر دریابید که از چه یکی میمون^۷ به خانواده‌ای اندر همواره ریش‌خند شود و آزار ببند، پس آن‌گاه دریابید که چرا راهبان، اگر پیر و اگر جوان، رانده‌ی همگان اند. میمون خانه نگاه ندارد به مانند یکی سگ؛ گاواهن نکشد به مانند گاو؛ نه شیر دهد نه پشم به مانند میش؛ بار نبرد به مانند اسب. همه کاری که او کند، ریدمان زدن است و تباه کردن، و ازین‌روست که از همگان ریش‌خندها ببند و چوب‌ها خورد. همان گونه هم یکی راهب (من بدین، راهبان بی‌کاره خواهم) کشاورزی نکند به مانند روستایی؛ نگهبانی نکند کشور را به مانند مرد جنگی؛ درمان نکند بیماران را به مانند پزشک؛ سخن نراند مردمان را و آموزش‌شان ندهد به مانند انجیل‌شناس خوب آموزانده؛ باروینه‌ی آسایش و چیزهای بایسته‌ی همگان نیاورد [صد. ۱۴۹] به مانند بازرگان. این است چرایی آن‌که ایشان را همگان هُو کنند و از ایشان بیزاری جویند^۸.

— باشد، اما (گفت گرانگوزیه [گران‌گلوگاه]) بهر ما را نیایشِ خدای^۹ کنند ایشان.

— به‌هیچ‌روی (پاسخ گفت گارگانتوا [گران‌گاله]). راست این است که همه‌ی همسایگانِ خویش آزارند، بس که زنگوله‌هایِ خویش جنبانند؛

(— راستی را، گفت راهب، که یکی عشاءِ ربّانی^۹، نیایش‌هایِ سپیده‌دمان^{۱۰}، نیایش‌هایِ شام‌گاهان^{۱۱}، خودِ نیمی گزارده آیند به نواختنِ جانانه‌ی ناقوس).

— شماری انبوه از زندگی‌نامه‌هایِ قدّیسان و مزموورها ورور کنند که خود هرآینه هیچ از آن می‌درنیابند. فراوانی پذیر ما گویند چپانده در روده‌درازی‌هایِ آوِ ماریا^{۱۲}، نالندیشیده و نادرِ یافته، که من نه نیایش که

خدا خندِ خَرِیشی^{۱۳} نامم. اما ایدون باد که خدای یاری‌شان کند اگر از بهرِ ما را نیایش کنند و نه از ترسِ از دست دادنِ گِردِده‌هایِ نان و شوربا‌هایِ چَرِبِ خویشتن را. مسیحیانِ راستین همه، از هر رده به هر جا و به هر زمان، خدای را نیایش کنند؛ و روح‌القدس نیایش کند و فریادخواهی کند از بهرِ ایشان را؛ و خدای‌شان آمرزد^{۱۴}. اکنون، ایدون است برادرِ ژانِ نیکِ ما. ازین‌رو انجمن با او مر کُسان را آرزوست. او زهد نفروشد، ژنده نپوشد، یک‌رنگ است، شاد و استوار و یارِ نیک است. کار کند، رنج بَرَد، از ستم‌دیدگانِ پشتیبانی کند، مر از پا درآمدگان را دل‌داری دهد، رنج‌دیدگان را یاری رساند، دیواربستِ دیر نگاه دارد.

— بس بیش کُنم (گفت راهب). چون آن‌گاه که شتابان نیایش‌های سپیده‌دَمان و سال‌مرگ‌ها به‌هم‌سرایِ به‌جا آرم، زه بهرِ کُشکَنجیرِ تابم، پیکان‌ها و تیرهایِ کُشکَنجیرِ رَحشانم [ص. ۱۵۰]، مر شکارِ خرگوش را تور و دام سازم. هرگز بی‌کار نی‌ام. اما هی هُ اینجا، شراب شراب، اینجا. میوه بیار. به، شاه‌بلوط‌هایِ جنگلِ اترُک^{۱۵}؛ این با شرابِ خوبِ تازه، پس آنک شما پیمانِ گوزنوازیِ بندید^{۱۶}. هنوز می‌شنگولیده^{۱۷} نشدید شمایی که اینجا اید؟ به خدا من از هر آخوری می‌نوشم، همچون یکی اسبِ حاکمِ شرع^{۱۸}.

ژیمناست [چَم‌ورز] او را گفت:

— برادر ژان، پاک کنید این فین که شما را از دماغ آویزد.

— ها، ها (گفت راهب)، بیمِ غرقیدنم رُود اکنون که تا دماغ در آب ام؟ نه، نه. که آره؟ کویِ یه^{۱۹} هرآینه برون آید از آن، اما درون نرود بدان؛ چون به شاخ و برگ‌هایِ مُو نیک عایق‌بندی‌ست. ای دوستِ من، اویی که چکمه‌هایِ

زمستانی از چرمی چنین دارد، تواند که بی‌باکانه صدف صید کند، چون آب بدان رخنه می‌نکند هرگز.

— از چی ست ^{۲۰} (گفت گارگانتوا [گران‌گاله]) که برادر ژان را دماغی چنین زیباستی؟

— از آن که (پاسخ داد گرانگوزیه [گران‌گلوگاه]) خدا چنین خواستش، خدایی که ما را به خواست ایزدی خویش به رخساری و از بهر سرانجامی آفریند، چنان‌چون کوزه‌گری که کوزه‌های خویش سازد ^{۲۱}.

— از آن که او (گفت پُنکرات [پرکار]) از نخستین‌ها بود در بازار دماغ‌ها. زیباترین و بزرگ‌ترین را او برداشت.

— هی هی (گفت راهب)، بنابر اندیشه‌ی رهبانی راستین، از آن بود که دایه‌ی مرا پستانان همه شل بود و چون بدانان شیرم دادی، مرا دماغ اندر آنان فرو رفتی گویی اندر کره، و آنجا برآمدی و ورآمدی همچون خمیر اندر تغار. پستانان سفت دایگان [ص. ۱۵۱] بچگکان را پخ‌دماغ کنند. اما شاد، شاد، اَدْ هُْمَنْ نَاسِی کُتِبُوْ شِیْئُوْر اَدْ تَهْ لَوَاوِی ^{۲۲}. هرگز مرباً نخورم ^{۲۳}. های گماشته، پیش با شراب، نیز با نان برشته ^{۲۴}.

یادداشت‌های فصل ۳۸

۱ - درباره‌ی فصل ۳۸) پشت شوخ‌طبعی گفت‌وشنودهای دور میزی، این فصل حمله‌های شدیدی علیه راهبان و روحانیان وارد رمان می‌کند که در واقع از مستی‌ی دیوانگی اراسم (مثلاً فصل ۵۴) گرفته شده است. در ضمن متن رابله در باره‌ی مسئله‌ی کار نکردن راهبان نزدیک به عقایدی است که به شاه فرانسوآی یکم نسبت می‌دهند. هم‌چنین باید از آلمان‌شهر یا ناکیحا *Utopia* (۱۵۱۶) نوشته‌ی تآمَس مُر Thomas More (۱۴۷۸ - ۱۵۳۵)، انسان‌باور انگلیسی، یاد کرد که در آن تبلی ممنوع است و نمی‌توان از زیر کار در رفت. بخش پایانی این فصل، در باره‌ی دماغ، به نظریه‌های رایج قیافه‌شناسی آن زمان مربوط می‌شود. هم‌چنین در رابطه است با شاه فرانسوآی یکم که دماغ گنده داشت. نک. هم‌چنین در یادداشت‌های همین فصل به «از ایشان بی‌زاری جویند».

۲ - مار(مار، پوبلیوس وِرژیلیوس مارُ Publius Vergilius Maro (۷۰-۱۹ پیش از میلاد) همان شاعر نامدار لاتین ویرژیل Virgile است که در زمان‌های گذشته، چنان‌که در متن رابله آمده است، با نام مارُ Maro شهرت داشت.

۳ - اینیاووم فوکس پکوس اُ پرزِپیوس اُرچنت) اینیاووم فوکس پکوس اُ پرزِپیوس اُرچنت، «Ignavum fucos pecus, a presepibus arcent» (به لاتین در متن)، «[زنبورانِ عسل] گله‌ی زنبورانِ سرخِ ناسودمند را از لانه‌ی خویش دور کنند.» از ویرژیل، کشت‌دورزی‌ها Géorgiques دفتر چهارم، سطر ۱۶۸. مخالفان راهب‌ها اغلب آنها را با «زنبورهای سرخ» قابلِ مقایسه می‌دانستند. اراسم راهبان را به زنبورهای سرخ تشبیه می‌کند (مثال، دو، ۸).

۴ - سیسیاس) سیسیاس، Cecias (در متن)، Cécias و Caecias (املاهای مدرن)، کیکاس Kaikias (به یونانی)، اسطوره‌ی یونانی بادِ شمالِ شرقی که بر بالای «برجِ بادها» در آتن با نقش برجسته‌ی پیرمردی ریشو نمایش داده می‌شود که تگرگ‌های گردآورده در یک سپر را خالی می‌کند.

۵. گُه جهان خوردند که همانا گناهان باشد) گُه جهان خوردند که همانا گناهان باشد، ilz mangent la merde du monde, c'est à dire, les pechez اشاره است به تورات، کتابِ هوشع نبی، بابِ چهارم، آیه ۸: گناه قوم مرا خوراکِ خود ساختند...

۶. هم‌سخنی انجمن) هم‌سخنی انجمن؛ conversation politique (در متن)، به معنایِ امروزی، سراسر است «گفت‌وگویِ سیاسی» معنی می‌دهد، اما از سویِ همگان به همین معنی که در متن آورده ام فهمیده می‌شود. مایکل سکرپیچ به انگلیسی ترجمه کرده است polite company، مجمعِ فرهیخته، مثل polite societies، مجامعِ فرهیخته. کهن به انگلیسی ترجمه کرده است civil intercourse، رابطهِ مدنی.

۷. میمون) میمون؛ توضیحی که پس از این در متن گُلِ گُلِ می‌آید، برگرفته از پلوتارک است که چاپلوس را به میمون تشبیه می‌کند: «میمون را ببینید: بلد نیست خانه را نگاه دارد همچون سگ، و نه صاحبش را بِرد همچون اسب، و نه زمینِ شخم کند همچون گاو؛ اما هم‌چنین ناسزاها را برمی‌تابد، شوخی‌ها و ریش‌خندها را؛ خود را چنان نشان می‌دهد که به دردِ خداندن می‌خورد. هم‌چنین است چاپلوس، که ناتوان است یاری‌تان دهد آنگاه که قرار است سخن بگوید، همراهی کند با شما در دشواری، در مبارزه، جا می‌زند برایِ هرآن‌چه کوششی می‌طلبید، برایِ هرآن‌چه جدی‌ست.» *Comment on pourra discerner le flatteur d'avec l'ami* چه گونه درست از چپلوس توان بلا‌شناخت، بخش ۲۳.

۸. از ایشان بیزاری جویند) از ایشان بیزاری جویند؛ همی این دیالوگِ گارگانتوا چکیده‌ی انتقادهایِ انسان‌باوران و اصلاح‌طلبانِ مذهبیِ سده‌ی شانزدهم نسبت به کشیشان و راهبان است که بیش‌ترشان هیچ حرفه و شغلی نداشتند و از پولِ مردم، که به کلیساها داده می‌شد، و با گداییِ زندگی می‌کردند. رابله خود با آوردنِ عبارتی که در متن اصلی ۱۵۳۵ نیز در میانِ پراوتر است — (و بدین، راهبان بی‌کاره خواهم) — این دسته از روحانیان را جدا دانسته است از روحانیانی که همچون خود وی، که پزشک بود، به کارهایِ تولیدی و خدماتی مشغول بودند. نک. هم‌چنین در یادداشت‌هایِ همین فصل به «درباره‌ی فصل ۳۸».

۹ - **عشاءِ ربّانی** (عشاءِ ربّانی؛ messe، آیینِ بزرگداشتِ تن و خونِ مسیح که نان و شراب نمادهایِ آنهاست و روحانیِ کلیسا با حضورِ مؤمنان در کلیسا برگزار می‌کند. این آیین در همه‌ی شاخه‌هایِ مسیحیت با تفاوت‌هایی وجود دارد.

۱۰ - **نیایش‌هایِ سپیده‌دمان** (نیایش‌هایِ سپیده‌دمان؛ matines، یا نیایش‌هایِ سحری، نخستین نیایشِ کلیسایِ کاتولیک که در سپیده‌ی صبح و حتی در نیم‌شب برگزار می‌شود.

۱۱ - **نیایش‌هایِ شام‌گاهان** (نیایش‌هایِ شام‌گاهان؛ vespres (در متن)، Vêpres (املائی مدرن)، نیایشی که میانِ دو نیایشِ دیگر به نام‌هایِ نُنْ nones و کُمپلی complies در بعد از ظهر، و در گذشته‌ها در سرِ شب یا شام‌گاه، مثل نمازِ مغرب، به‌جا آورده می‌شد.

۱۲ - **آوِ ماریا** (آوِ ماریا، Avemariarz (در متن)، Ave Maria (به لاتین)، «درود گویم شما را ای مریم» که تکرارِ پُرشمارِ آن در نیایشِ کاتولیک‌ها برایِ مریم، مادرِ مسیح، موردِ انتقادِ گارگاتسو است.

۱۳ - **خداخندِ خَریشی** (خداخندِ خَریشی؛ «خداخندِ خَریشی» را ساخته ام برایِ mocquedieu (در متن) که رابله ساخته است به معنایِ «تمسخرِ خدا». «خداخندِ خَریش» به معنیِ کسی است که همه به او بخندند، و «خداخندِ خَریش» کسی که خدا را به مسخره گیرد. رابله در این بخش از رُمانِ خود از انتقادهایِ اِراسم علیه گونه‌هایی از دعا و نیایش بهره برده است.

۱۴ - **خدایِ شانِ آمرزد** (خدایِ شانِ آمرزد؛ نک. به کتابِ مقدس، رسالِیِ پولِیِ رسول به رومیان، هشت، ۲۶: «... روحِ خود برایِ ما شفاعت کند...». این چنین رابله جرمِ کاتولیکیِ پاپ‌ها را در لزومِ میانجی‌گریِ کشیشان برایِ آموزشِ گناهان رد می‌کند.

۱۵ - **جنگلیِ اِترُک** (جنگلیِ اِترُک، boys d'Estrocز (در متن)، bois d'Étroc (املائی مدرن) پیشه‌یِ اِترُک، در منطقه‌یِ واندِه Vendée در غربِ فرانسه که در سده‌یِ شانزدهم برایِ بلوط‌هاش معروف بود.

۱۶ - **پیمانِ گوزنوازیِ بندید** (پیمانِ گوزنوازیِ بندید؛ voy vo'la compositeur de petz (در متن)، سراسر «پس آنک شما سازنده‌یِ گوز (گوزنوازی)، بازی با عبارتِ لاتینِ componere pacem است به معنایِ «صلح کردن». برابره‌ایِ فرانسویِ «گوز» و «صلح» هم‌آوا هستند: petz (املائیِ فرانسه میانه، املائیِ مدرنِ pet، تلفظُ هردو پ) به

معنی گوز، و *paix* (تلفظ پ) صلح. نیز بازی با دو واژه‌ی *compositeur* (فرانسوی میانه) سازنده، مؤلف، و *componere* (از لاتین *componor*) ساختن.

۱۷ - *می‌شنگوید* «می‌شنگوید» را ساخته ام برای بازیِ رابله با صفتِ مفعولی *amoustillez* (در متن با املايِ فرانسوی میانه؛ *émoustillé* املايِ مدرن) که هم «شراب تازه انداخته» از ریشه‌ی *moût*، آب انگور، معنی می‌دهد، هم «شنگول» یا «شنگول شده» که معنای رایج آن است.

۱۸ - *همچون یکی اسبِ حاکم شرع* (همچون یکی اسبِ حاکم شرع؛ *comme un cheval de promoteur* (در متن)، مقصود البته نه «اسب»، که خود «حاکم شرع» است که معمولاً سواری بلد نبود و همانند اسبِ خود که در مأموریت‌های وی به او جُو و آب می‌دادند، هرگونه رشوه و هدیه را از هر کسی می‌پذیرفت. این عبارت در یک ضرب‌المثلِ عامیانه‌ی زمانِ رابله به کار می‌رفت. «حاکم شرع» ترجمه‌ی تقریباً آزاد است برای *promoteur* که یک جور «دادستانِ کلیسایی» بود و برابرِ آن در ایرانِ جمهوری اسلامی احتمالاً «دادستانِ ویژه‌ی روحانیت» نام دارد.

۱۹ - *کوآره؟ کوپی‌با* (کوآره؟ کوپی‌با؛ *Quare ? Quia* (به لاتین در متن)، چرا؟ زیرا.

۲۰ - *از چی ست* (از چی ست؛ *Pourquoy est ce que* (در متن)؛ چیستان در سده‌ی شانزدهم بسیار رایج بود. رابله در کتاب‌هایِ خود بارها از آن استفاده می‌کند.

۲۱ - *چنان‌چون کوزه‌گری که کوزه‌هایِ خویش سازد* چنان‌چون کوزه‌گری که کوزه‌هایِ خویش سازد؛ نک. به عهدِ جدید، رسالتيِ پوشيِ رسول به رومیان، نه، ۲۱: «... تو کیستی ای انسان که با خدا معارضه می‌کنی؟ آیا مصنوع به صانع می‌گوید که چرا مرا چنین ساخی؟/ یا کوزه‌گر اختیار بر گل ندارد که از یک خمیره ظرفی عزیز و ظرفی ذلیل بسازد؟»

۲۲ - *آد فرمن ناسی کُنیوشتور آد ته لَوای* (آد فرمن ناسی کُنیوشتور آد ته لَوای؛ *Ad formam nasi cognoscitur ad te levavi* (به لاتین در متن)، «از شکل دماغ شناسند مر آن را که بلند شود.» یعنی «نره». بنابر باوریِ تودگانه، اندازه‌ی دماغِ مردها از اندازه‌ی نرهایِ آنها خبر می‌دهد. بازی‌ای است که رابله با بخشی از آیه‌ی یک مزمور ۱۲۲ی کتابِ مزمور، تورات، کرده است: «چشمانِ خود را به سویِ تو بلند می‌کنم، ای تویی که در آسمان‌ها ای.»

۲۳ - هرگز مربّا نخورم) هرگز مربّا نخورم، مقصود در واقع مربّا نخوردنِ مستقیم از شیشه‌ی مربّاست، از ترسِ مربّایی شدنِ دماغِ گنده.

۲۴ - پیش با شراب، نیز با نانِ پرشته) پیش با شراب، نیز با نانِ پرشته؛ تیلیت کردن یا حیساندنِ نان به شراب رایج بود. نان و شراب، نمادِ تن و خونِ مسیح.

چه گونه راهب گار گانتوآ را بخوابانید، و اندر نیایش ها و
نیایش نامه‌ی^۱ وی.

فصل ۳۹

چون شام به پایان آمد، اندر کارِ پیشِ رویِ رای زدند و با یکدیگر نهادند
که ستیز را به نزدیکی نیم شب بیرون روند تا می دریا بند دشمنانِ شان چه گونه
در کمین اند و چه مایه هُشیار؛ و تا آن هنگام اندکی بیارامند که سردماغ تر
باشند. اما گار گانتوآ [گَران گاله] به هر گونه که بر جای بماند، خوابیدن
نتوانست. پس راهب وی را گفت:

— من هرگز چنان که خواهم خوب نخوابم، مگر آن گاه که موعظه گویم
یا خدای را نیایش کنم. از شما در خواهم که هر دو با یکدیگر مزامیرِ هفت گانه^۲
آغازیم تا دانسته آید که مگر زود به خواب اندر نشوید.

این اندیشه‌ی نابِ گار گانتوآ [گَران گاله] را سخت خوش آمد؛ و تا مزمور
یکم را آغازیدند، بر همانِ بآتی کو آردم^۳، هر دو بخفتند. اما راهب، بس که به
زمانِ نیایشِ سپیده دمانِ دیر نشینی خو کرده بود، نتوانست که پیش از نیم شب

برنخیزد. او که از خواب بیدار شد، دیگران همه باز کرد از خواب آن گاه که
[صد. ۱۵۲] به بانگ بلند آواز خواند:

هی، رنی یو^۴، بیدار شو تو بیدار،
هی، رنی یو، برخیز شو تو بیدار^۵.

آن گاه که همگان از خواب بیدار شدند، گفت:

— سروران، گویند که نیایش بامدادی به سرفه آغازد و شام به خوردن
شراب؛ کار وارونه کنیم و اکنون نیایش بامدادی به خوردن شراب آغازیم، و
شب به آغازیدن شام پایه پای هم سرفه زنیم.
آن گاه گارگانتوا [گران گاله] گفت:

— شراب کشیدن چنین زود از پس خواب؟ این زیست سازگار با
خوراک نامه‌ی پزشکی نیست. نخست بباید شکم از سرگین و پیخال پاک
کرد.

— این خود (گفت راهب) همانا درمان است. صد شیطان به جانم افتند
اگر از پزشکان پیر بی شمارتر نباشند همیشه مستان پیر^۶. شما هر اندازه
خواهید شکم روان‌های^۸ خویش پس دهید، من پی دسته پیر^۹ خویش می‌روم.
— از دسته پیر (گفت گارگانتوا [گران گاله]) چه خواهید؟

— کتابچه‌ی من^{۱۰} (گفت راهب)؛ چون راست به مانند قوش‌بازان که
پیش از دادن خوراک به پرندگان خویش ایشان را از برای پالودن مغزشان از
زردآب و بهر تیز کردن اشتهاشان پای مرغی خوراند، من نیز در بامدادان این
کتابچه‌ی شادی‌آور به خویشان برگیرم، سینه‌ی خویش همه بپالایم، و آن گاه
بهر نوشیدن را آماده آیم.

— این نیایش‌های زیبا (گفت گارگانتوا [گران گاله]) به چه آیین کنید؟

— به آیینِ فِکان^{۱۱} (گفت راهب)، سه مزبور و سه درس^{۱۲}، یا هیچ برای اویی که نخواهد. هرگز در بندِ نیایش نیام؛ نیایش‌ها از بهرِ انسان را ساخته آمد، نه انسان [صد. ۱۵۳] از بهرِ نیایش‌ها را^{۱۳}. ازین‌رو نیایش‌هایِ خویش همچون دَوَالِ رِکاب به‌سامان کنم، به دل‌خواهِ خویش کوتاه و بلندشان گردانم. پُرویسِ اُتسی پُو پِنْتو تِ چِلِس، لُنْگاپِنْتسی پُو اَواکو تِ چیفِس^{۱۴}. به کجا اندر نبشته آمد این؟

— راستش را بخواهی (گفت پُنْکرات [پُرکار])، ندانم مردکِ جانِ من، اما تو بس بسیار ارزنده‌ای.

— ازین‌باره (گفت راهب) من شما را مانم. اما دِوِنْتِه پُوتَموس^{۱۵}. کبابِ بسیار با تیلیتِ آغشته به شوربایِ خوش‌مزه آوردند و راهب بنوشید تا دلش خواست. برخی با وی همراهی کردند و دیگران کنار کشیدند. سپس هر کس آغازید جنگ‌افزار برگرفتن و آماده شدن. راهب را نیز جنگ‌افزار بدادند بی‌ازآن که او بخواهد؛ چراکه او سپرِ سینه را جنگ‌افزار دیگری نخواستی مگر ردایِ خویش و دسته‌ی صلیبِ اندر مشت. با این‌همه، خوشایند ایشان را از سر تا به پا جنگ‌افزار بپوشید و بر یکی باره‌ی نیکوی پادشاهی^{۱۶} برنشست، کتاره‌ی بزرگ بر میان. گارگانتوا [گَران‌گاله]، پُنْکرات [پُرکار]، ژیمناست [چَم‌ورز]، اُدْمِن [بخت‌آور]، و مردی بیست و پنج از هنگامه‌جوترین‌هایِ خاندانِ گرانگوزیه [گَران‌گلوگاه] به همراه وی، همگان با سازوبرگِ بسیار، نیزه اندر دست و برنشسته همچون قدیسِ زُرُر^{۱۷}، هر یک با شَمخال‌داری بر تَرک.

یادداشت‌های فصل ۳۹

- ۱ - **نیایش‌نامه** (نیایش‌نامه؛ breviare (در متن) bréviaire (املائی مدرن)، هم «کتاب دعای روزانه» یا «نیایش‌نامه» معنی می‌دهد، هم «شیشه‌ی یغلی شراب»، شیشه‌ی کثای، شیشه کتاب.
- ۲ - **مزامیر هفت‌گانه** (مزامیر هفت‌گانه، مزمورهای توبه در کتاب مزاییر، کتاب مقدس؛ مزمورهای ۶، ۳۲، ۳۷، ۵۱، ۱۰۱، ۱۲۹، ۱۴۲).
- ۳ - **باتی کوآروم** (باتی کوآروم، Beati quorum (به لاتین در متن)، «خوشا به حال کسی که...»، عبارت آغازین مزمور یکم از کتاب مزاییر در کتاب مقدس است، و ادامه‌ی آن چنین: «...به مشورت شیران نرود، و به راه گناه‌کاران نایستند، و در مجلس استهزاکان ننشینند.» (ترجمه‌ی رسمی کتاب مقدس).
- ۴ - **رنی‌یو** (رنی‌یو، Renault (در متن)، رُنو Renaud (در فرانسه‌ی مدرن)، نام شخصیت یک ترانه‌ی تودگانه.
- ۵ - **بیدار** (بیدار، این دو سطر ترجیع‌بند ترانه‌ای تودگانه است، به‌ویژه در میان چوپانان).
- ۶ - **صد شیطان به جانم افتد گر ز پزشکان پیر**، بی‌شمارتر نباشند همیشه‌مستان پیر (صد شیطان به جانم افتد گر ز پزشکان پیر، بی‌شمارتر نباشند همیشه‌مستان پیر؛ ضرب‌المثلی که پیش‌از رابله وجود داشت).
- ۷* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** (افزودگی سال ۱۵۴۲: با اشتباهی خویش چنین پیمان بسته‌ام که همواره با من می‌خواهد، و از بهر این را در درازنای روز به‌نیک‌ی به آن می‌رسم، و نیز با من بیدار می‌شود).
- ۸ - **شکم‌روان** (شکم‌روان، cure (در متن)، مُسهل، در واژگان قوش‌بازان گلوله‌ای از الیاف کتان و پنبه بود که به پرنده‌های شکاری می‌خوراندند تا پس‌از طی مسیر دستگاه گوارشی، و با خارج شدن از کون پرنده، رودمَش را پاک کند. به این طریق پرنده گشته شده برای شکار آماده‌تر می‌شد. واژه‌ی cure در اصل به معنای «درمان» و «مداوا» است و با واژه‌ی curé

به معنای «کشیش» از یک ریشه است، و فعل *curer* به معنای «پاک کردن» و «لارویی کردن» است.

۹ - **دسته‌پر** (دسته‌پر، *tyrouer* (در متن)، *tiroir* (املائی مدرن)، دسته‌ای پر یا عضوی از پرنده‌ای بود که اشکریه‌داران به کمک آن پرنده‌ی شکاری خود را وادار به قی می‌کردند تا او را گشته کرده برای شکار حریص‌تر و چالاک‌تر کنند. *tyrouer*، یا *tiroir*، مثل *bréviaire* به شیشه‌ی بغلی یا کتابی نیز گفته می‌شد. «دسته‌پر» همچنین به عضوی مثل بال یا لنگ مرغ گفته می‌شد که آن را پرنده به پرنده‌ی شکاری می‌دادند تا هم آرامش کنند، هم این‌که او با لُت و پار کردن آن تمرین شکار کرده باشد.

۱۰ - **کتابچه** *bréviaire* (در متن)، *bréviaire* (املائی مدرن)، کتابی، کتابک، در اصل کتاب دعا، نام عامِ نیایش‌نامه یا کتاب دعاي مسیحی. معنای مجازی آن بطری بغلی یا کتابی است که دور آن را با چرم، مثل جلد کتاب، می‌پوشانند. استفاده از این شیشه در میان روحانی‌های مسیحی رایج بود. برادر ژان در حال بازی کردن با این دو معنی است و گویی بطری بغلی یا کتابی را کتاب دعاي خود می‌داند.

۱۱ - **فِکان** *Fecan* (در متن)، *Fécamp* (املائی مدرن)، شهر و منطقه‌ای در شمال غربی فرانسه نزدیک لوهاور *Le Havre*، و مقصود شاید دیر شهر فِکان است. احتمالاً بازی با کلمه است: دِفِکان *défequant* صفت فاعلی فعل دِفِکه *défequer* به معنی «تصفیه کردن مایعات» و «مدفوع کردن» است، و در متن رابله پیش‌از نام شهر، *Fecan*، حرف اضافه‌ی *de* آمده است که در تلفظ به آن صفت فاعلی نزدیک است.

۱۲ - **سه مزمور و سه درس** سه سرود و سه درس؛ *troys psaulmes & troys leczons* (در متن)، گفته می‌شود که معمولاً یک درس هست پس از مجموعه‌ای از سه یا چهار مزمور، و در نتیجه نمی‌شود به یک اندازه سرود و درس داشت. به عبارت دیگر در این دعاها معمولاً پس از سه یا چهار مزمور اندرزی با تلاوت کتاب هقدش انجام می‌شود به نام درس، و در نتیجه نمی‌توان سه مزمور داشت با سه درس یا تلاوت. از عبارت برادر ژان می‌توان نتیجه گرفت که او به‌درستی این رسم را نمی‌شناسد، و به اصطلاح اصلاً «تو باغ نیست». او خود در عبارت‌های بعدی به آن اعتراف می‌کند.

۱۳ - نیایش از بهر انسان را ساخته آمد، نه انسان از بهر نیایش را) نیایش از بهر انسان را ساخته آمد، نه انسان از بهر نیایش را: نک. به الحقی مرقس، دو، ۲۷: «و بدیشان گفت سبت به جهت انسان مقرر شد نه انسان برای سبت.»

۱۴ - برویس اراتسی یو پنترت چلس، لنگا پتاتسی یو اواکوئت چفس) برویس اراتسی یو پنترت چلس، لنگا پتاتسی یو اواکوئت چفس، brevis oratio penetrat celos, longa potatio evacuat cyphos (به لاتین در متن)، نیایش کوتاه آسمان پُر می‌کند، نوشش بسیار لیوان تهی می‌کند. این ضرب‌المطبی بود که دیگران، از جمله اراسم، آن را به کار برده اند.

۱۵ - ونیته آپوتِموس) ونیته آپوتِموس، venite apotemus (به لاتین در متن) «بیایید بنوشیم.» که تغییر داده‌ی venite adoremus است در مَهاپر، نودوینچ، ۶: «بیایید عبادت و سجده نماییم.»

۱۶ - باره‌ی نیکوی پادشاهی) باره‌ی نیکوی پادشاهی؛ bon coursier du royaulme (در متن)، مقصود اسب پادشاهی ناپل است.

۱۷ - قدیس ژرژ) قدیس ژرژ، saint Georges (۳۰۳ - ۲۸۰/۲۷۵)، از شهیدان مسیحی که افسانه‌هایی در باره‌ی او روایت کنند و در نقاشی‌ها و مجسمه‌ها سوار بر اسب و در مبارزه با اژدها نشان‌ش دهند.

چه گو نه راهب مر همراهانِ خویش را حل دهد، و چه گو نه خود
از یکی درخت بیاویخت.^۱

فصل ۴۰

[ص. ۱۵۴] پس این پهلوانانِ بزرگ منش رو به سوی هنگامه‌های خویش
روند^۲ و سخت بر آن اند که دریابند تا کدام رویارویی بیاید پی گرفت و خود
را از چه در پناه بیاید داشت آن گاه که روزِ جنگِ بزرگ و سهمگین فراز آید.
و راهب دل‌شان دهد بدین گفتار:

— فرزندان نه بترسید نه دودل باشید. سخت استوار رهبری‌تان کنم من.
خدا و قدیس بُنوا^۳ با ما باد. اگر توانِ من هم سنگِ بی‌پرواییِ من بودی، خودا
میمیرا قسم^۴، از بهرِ شما را پره‌ای همه‌شان بکندمی همچون از آن اُردکی.
مگر از توپ‌خانه نیندیشم. البته نیایشی دانم که دست‌یارِ دیرانیِ ما مرا داد و
مردم را از هرگونه دهانه‌ی آتشین در پناه دارد. اما به هیچ دردِ من نخواهد
خورد، چون که مرا هیچ باوری بدان نیست. در برابر، دسته‌ی صلیبم بیداد
خواهد کرد. به‌خدا، اویی از میانِ شماییان که زیرآبی رود، به شیطان گرفتار
آیمی اگر وی را به جایِ خود راهب نکنمی، و جامه‌ی رُهبانیتِ خویش وی

را درنپوشانمی. بزدلیِ مردمان را درمان کند. نشنیده اید از سگِ شکاریِ
خواجه دُ مُرل^۵ بگویند که کشت زارها را به مفت می نیرزیدی و او را جامه ی
رُهبانیت بر گردن نهاد، به تنِ مسیح سوگند، نه خرگوش و نه روباه از او رهایی
نداشتندی، و افزون بر این همه ی ماده سگانِ سرزمین را پوشانید، همویی که
پیش تر ناتوان بود و از گونه ی فِینیدیس ات مالینچیا^۶ به شمار آمدی.

[ص. ۱۵۵] راهب، که این سخنان به خشم گفتی، از زیرِ یکی درختِ
گردو به نزدیکِ بیدستان گذر کرد و او را آفتاب گیرِ کلاه خود به شکستگیِ
شاخه ی بزرگِ آن درخت بگرفت. با این همه مهمیزِ سخت زد به اسبِ خود
که از نیشِ آن به رنج آمدی، چندان که خیزی به جلو کرد و راهب نیز که
خواستی آفتاب گیرِ خویش از گیرِ درخت به در آورد، افسار رها کرده به دستی
بر شاخه ها درآویخته ماند آن گاه که اسب از زیرِ وی گریزد.

بدین گونه راهب از درختِ گردو آویخته بماند فریادکنان که کمک، که
های مردم کُشی، و پرخاش کردی هم چنین که پیمان شکنی.

نخست اُدمُن [بخت آور] وی را بدید و گارگانتوا [گُران گاله] را ندا در

داد:

— مَهستا، آید و آبشالون^۷ آویخته ببیند.

گارگانتوا [گُران گاله] بیامد و رفتارِ راهب و چگونگیِ آویختگیِ او بدید،
و اُدمُن [بخت آور] را گفت:

— در سنجیدنِ او با آبشالون بلغزیده اید. چرا که آبشالون به موی ها آویخته

آمد، اما راهب که سرش بی موی استی، از گوشان آویخته است.

— یاری م دهید (گفت راهب) از بهرِ خشنودیِ شیطان را. اکنون چه گاه

پرچانگی ست؟ به چشم من، شما واعظانِ فتوادهنده^۸ را مانید که گویند اگر

کسی همگنِ خویش دستِ خوشِ مرگِ بیندی، به جایِ کمکِ رساندن به او باید که وی را به اعتراف و آمرزشِ خواهی و اداری، و گرنه سزای او هرآینه طردِ سه‌تکفیره^۹ باشد. پس من نیز آن‌گاه که ایشان را ببینم به رودخانه اندر افتاده نزدیک به غرقیدن اند، به جای رفتن بر پی ایشان و دست‌یاری به سوی‌شان دراز کردن، موعظه‌ای زیبا و بلند بخوام کرد مرا ایشان را اندر کتبتو موندی ات فوگا سکوئی^{۱۰} [ص. ۱۵۶]، و آن‌گاه که تن‌مردی خشک گردند، به صید ایشان روم.

— ملوسَم (گفت ژیمناست [چَم‌ورز]) جُم نخور، آیم پی تو، چون که تو مَناکوس^{۱۱} کو چولویِ مهربان ای. مَناکوس این کُشتو نُو وَاَلتِ او دُو، سد کو آندو است اکسترا بن وَاَلتِ تویجینتا^{۱۲}. بر دار آویخته فزون از پانصد بدیده ام^{۱۳}، اما هیچ‌یک را چنین ناز نبود در آویختگی، و اگر مرا نیز ناز به این خوبی بودی، خواستمی همه‌ی زندگی‌م این‌گونه آویخته مانم.

— آیا به‌زودی (گفت راهب) بسنده موعظه کرده اید؟ از بهرِ خشنودیِ خدایِ را یاری‌م دهید اکنون که از بهرِ خشنودیِ آن دیگری^{۱۴} را چنین نکنید. سوگند به این جامه که بر تن دارم، از کارِتان پشیمان خواهید شد تَمپِرِ ات لُکِ پو بیلتیس^{۱۵}.

آن‌گاه ژیمناست [چَم‌ورز] از اسبش به زیر آمد و بر زیرِ درختِ گردو شد، و به دستی زیرِ بغلی‌هایِ زرهِ راهب را بگرفت و بلندش کرده به دستِ دیگر آفتاب‌گیرِ کلاه‌خودِ وی را از شاخه‌ی شکسته‌ی درخت آزاد کرد، و این‌چنین او را ول داد تا بر زمین افتد و خود نیز از پسِ وی بیفتاد. راهب چون فرود آمد، جنگ‌افزارها همه از تن بر گرفت و یکی از پسِ دیگری به کشتزار

اندر افکند، و دسته‌ی صلیبش را باز برداشت و بر اسبِ خود برنشست که
اُدْمُن [بخت‌آور] جلویِ فرارِ او را بگیرفته بود. این‌چنین، شادمان راهِ بیدستان
گرفتند و رفتند.

یادداشت‌های فصل ۴۰

۱ - درباره‌ی فصل ۴۰) برخی از رابله‌شناسان این فصل را مهم می‌دانند، چون بر گفتمانِ برادر ژان در باره‌ی ردای رهبانیتِ او، و ویژگی‌های تقریباً جادویی آن جامه‌ها تأکید دارد. و این در حالی‌ست که او در رویدادِ خنده‌آوری با اَبشالومِ تَوَداتِ همانندی داده می‌شود، و خواننده درمی‌یابد که او برخلافِ میلِ خود جامه‌ی جنگ بر تن کرده که با سرشت و خوی او بیگانه است.

۲ - پس این پهلوانانِ بزرگ‌منش رو به سویِ هنگامه‌هایِ خود روند) پس این پهلوانانِ بزرگ‌منش رو به سویِ هنگامه‌هایِ خود روند؛ Or s'en vont les nobles champions à leurs aventures (در متن)، عبارتِ رایج در داستان‌هایِ سلحشوریِ سده‌هایِ میانه. «هنگامه‌ها» را برای adventures آورده ام، «ماجراها».

۳ - قدیس بُنوا) قدیس بُنوا Saint Benoît (۴۸۰-۵۴۷) پایه‌گذارِ فرقه‌ی بُنواآیی (بندیکتن) است. رابله مدتی به این فرقه تعلق داشت و برادر ژان نیز از همین فرقه است.

۴ - خودا میمیرا قسم) خودا میمیرا قسم؛ par la mort bieu (در متن)، سوگندی به جای par la mort dieu، به مرگِ مسیح سوگند، برایِ دورِ زدنِ ممنوعیتِ سوگند خوردن. «خودا میمیرا قسم» گیلکی است به همین معنی. «میمیر» به گمانم گیلکی است در زبانِ کودکانه‌ی گیلان، از «میمیر زَین (زدن)» به معنایِ مردن؛ اگر نه، پس ساخته‌ی خودِ من است از دهه‌ها پیش، یا از شنیده‌هایِ من.

۵ - خواجه دُ مرُل) خواجه دُ مرُل Monsieur de Meurles (در متن) شخصیتی که بنابر میری اوشُن Mireille Huchon، رابله‌شناسِ معاصر، شناخته نشده است. لُ دوشا، Le Duchat، رابله‌شناسِ سده‌ی هفدهم، می‌نویسد که او از اعضایِ خانواده‌ی قدیمی در مُنْپِلیه Montpellier (در جنوبِ فرانسه) بوده که تا زمانِ خودِ او وجود داشته و شمشیرساز بوده اند. مرُل Meurles گویا از ریشه‌ی آلمانی، و از دگرگشت‌هایِ Meyrl است که خود احتمالاً از ریشه‌ی هندواروپاییِ "mer" به معنیِ «دوست داشتن»، و احتمالاً در رابطه با «مهر» فارسی است.

۶ - فریجیدیس اِت مالیفیجیاتیس) فریجیدیس اِت مالیفیجیاتیس، frigidis et maleficiatis (به لاتین در متن)، «سردنهادان و جادوشدگان» یا سردمزاج‌ها و طلسم شده‌ها. سردمزاجی برخی از انسان‌ها را به شیطان‌ها نسبت می‌دادند، و ردای راهب می‌توانست آن را خنثی کند چون در شوخی‌ها راهب‌ها را همواره «گرم‌مزاج» معرفی می‌کردند. این عبارت گویا در یکی از «فتوا»های پاپ گریگوارِ نهم (Grégoire IX) (۱۲۴۱ - ۱۱۴۵/۱۱۷۰) آمده است، در Décrétales, IX, IV, xv.

۷ - آبشالون) آبشالون، Absalon (در متن)، آبشالوم Absalom (نام رایج‌تر)، به عبری אֲבִשְׁלֹם به معنی «پدرِ صلح» یا «پدرِ صلح است»، از شخصیت‌های کتاب مقدس، پسر داوود است و بر او می‌شورد. موهای بلند او به درخت پسته‌ای گیر کرد و این چنین هدف تیر مخالفان خود قرار گرفت. نک. به کتاب دیم سمیث، هژده، ۹ تا ۱۶: «و آبشالوم به بندگان داوود برخورد و آبشالوم بر قاطر سوار بود و قاطر زیر شاخه‌های انبوه یک درخت بزرگ پسته درآمد و سر او در میان درخت پسته گرفتار شد، و او در میان آسمان و زمین آویزان ماند، و قاطری که زیرش بود بگذشت/ او شخصی آن را دیده به یوآب خبر رسانید و گفت اینک آبشالوم را دیدم که در میان درخت پسته آویزان است/.../ آن‌گاه یوآب ... سه تیر به دست خود گرفته آنها را به قلب آبشالوم زد هنگامی که او هنوز در میان درخت پسته زنده بود...»

۸ - واعظان فتوادهنده) واعظان فتوادهنده، prescheurs decretalistes (در متن)، مقصود به‌ویژه پاپ گریگوارِ نهم (۱۲۴۱ - ۱۱۷۰)، و فتواهای اوست. او در سال ۱۲۳۴ جُکُ جدید فتوا Nova Compilatio Decretalium را تألیف کرد، و هم‌چنین پایه‌گذار بازپرسی یا آنکیزسیون Inquisition در سال ۱۲۳۱ است که تا پایانه‌های سده‌ی شانزدهم در همه‌ی اروپا (به‌جز انگلستان) بر پا بود و جایت‌ها کرد، بی‌شمار و سهمگین، در سرکوب اندیشمندان مخالف و حتی مردم عادی.

۹ - طرد سه‌تکفیره) طرد سه‌تکفیره، excommunication trisulce (به لاتین در متن)، تکفیر سه‌شاخ، عبارتی است که به آذرخش ژوینتر نسبت داده می‌شود و رابله آن را برای پاپ به کار برده است. سه‌گانه، سه‌تکفیره (مثل سه‌طلاق).

۱۰ - دِ کُتِمِپتو موندی اِت فوگا سِکولی) دِ کُتِمِپتو موندی اِت فوگا سِکولی، de contemptu mundi et fuga seculi (به لاتین در متن)، اندر خوارداشت جهان و

فرار از زمانه. اندر خوار داشت جهان *De contemptu mundi* عنوان نوشته‌ای است از اراسم که در ۱۵۲۱ چاپ شد.

۱۱ - مُناکوس (مناکوس، monachus (به لاتین در متن)، «راهب».

۱۲ - مُناکوس این کُلسترُنن وَاِلت اُوا دوئو، سِد کوآندو است اِکسترا بِن وَاِلت تریجیتا مُناکوس این کُلسترُنن وَاِلت اُوا دوئو، سِد کوآندو است اِکسترا بِن وَاِلت تریجیتا، Monachus in clauastro non valet ova duo, sed quando est extra bene valet triginta (به لاتین در متن)، «راهبی به دیر اندرون به دو خایه هم نیرزد، ولیکن چو آید برون همانا به سی تا ییرزد.»

۱۳ - بر دار آویخته فزون از پانصد بدیده ام) بر دار آویخته فزون از پانصد بدیده ام؛ lay veu des penduz, plus de cinq cens (در متن)، از شوخی آن که بگذریم، این عبارت نمونه‌ی دیگریست از رواج اعدام و مجازات‌های پُرخشونت در دوران رابله.

۱۴ - آن دیگری) آن دیگری؛ کنایه از شیطان.

۱۵ - تِمپُر اِت لُک پَرلیباتیس) تِمپُر اِت لُک پَرلیباتیس، tempore et loco prelibatis (به لاتین در متن)، «به زمان و مکان معین». گفته می‌شود که تکیه کلام رابله بوده است. اگر هم رابله قصد اشاره به نکته‌ی خاصی را داشته، دانسته نشده است. در هر حال به روشنی رنگ و بوی «آیه»‌ای دارد.

ستیزندگانِ پیکرُکُلُ چه گونه به گار گانتو آ باز خوردند، و
 چه گونه راهب سردار تیراوان را بکشت و سپس به زندان دشمنان
 اندر افتاد.

فصل ۴۱

[ص. ۱۵۷] پیکرُکُل [خشم‌گیر] بر گزارش آنان که از پس شکست
 بگریخته بودند آن‌گاهی که دل‌وروده‌ی تریپه [بیاله] بیرون ریخته آمده بود، در
 خشم سخت شد چون بشنید که شیطانان به مردمان او بتاخته بوده اند؛ و همه‌ی
 شب را انجمن کرد و در آنجا اُستی‌وُ و [شتاب‌کار] و توکدی‌ن [خالی‌بند]
 رای زدند که او را نیرو چندان باشدی که همه‌ی شیطانان جهنم فرو تواندی
 شکست اگر به آنجا آیندی. چیزی که پیکرُکُل [خشم‌گیر] هیچ باور نکردی،
 و از همین‌رو بدان بدگمان نیز نبود.

پس شناسایی آن مرزوبوم را زیر فرمان سردار تیراوان [بزن‌دررو] سواری
 هزار و شش صد گسیل کرد همگان برنشسته به اسبان سُبک‌افزار^۲ و آماده‌ی
 درگیری، همگان سخت شتک‌خورده به آبِ متبرک، و هر یک ستاره‌ای حمایل
 کرده همچون نشانِ خویش تا اگر پیش‌آمد را به شیطانان بازخورندی، به

خجستگی خواه آن آبِ گَرَنگَری^۳ خواه آن ستاره‌ها، ایشان را پراکنده و نابود تواندی کرد.

اینان بتازیدند تا نزدیکِ لا و گوین^۴ و خوره‌خانه^۵، اما هیچ‌یک یکی کس نیافتند که با او سخنی گویند؛ پس، از بلندی‌ها گذاره کردند و به یکی کلبه و کومه‌ی چوپانی، نزدیکِ کودره^۶، آن پنج زائران را بیافتند و بیردند کت‌بسته گویی که پنهان‌پژوه اند، بی پروا به واخواهی‌ها و خواهش‌ها و درخواست‌ها که ایشان نمودندی. از آنجا، چون سویِ سیه فرود رفتند، گارگانتوا [گران‌گاله] بشنودِشان [صد. ۱۵۸]، و کسانِ خود را گفت:

— همراهان، زمانِ رویارویی ست و آنان انبوه اند، افزون از ده برابر ما. بر آنان بخوایم تاختن؟

— شیطان را (گفت راهب)، پس چه کار بخوایم کردن؟ مردان را به شمار سنجید، نه به برتری و دلیری؟

سپس بانگ برزد:

— بتازیم، شیطانان، بتازیم.

دشمنان چون این بشنیدند، گمانیدند که آنان همانا شیطانانِ راستین اند، پس لگام گسیخته گریختن گرفتند جز تیراوان [بزندرو] که نیزه‌ی خویش خوابانده آن را با همه‌ی توان به میانِ سینه‌ی راهب کوبید، اما آهن آن برخوردکنان بدان جامه‌ی رهبانیتِ دهشتناک^۷ کند گشت، گویی که شمع‌ی کوچک بر یکی سندان کوبیدیدی.

پس آن‌گاه راهب به دسته‌ی صلیبِ خویش چندان سخت به‌نیرو بر برآمدگی دوش وی اندر میانِ گردن و تیغه‌های استخوانِ شانه کوبید که او را بلرزاند و هوش و جنبش پاک از وی بُرد، و او به پیش‌پای‌های اسب افتاد.

راهب چون آن ستاره بدید که او حمایل کرده بود، به گارگانتوآ [گران‌گاله] گفت:

— اینان که کشیش نی اند، مُشتی نوچه‌راهب؛ به قدیس ژان سوگند که من راهب‌هماک^۷ ام؛ کُشم‌شان از برای‌تان گویی مگسان.

سپس چارگامه بتاخت در پسِ پشتِ آنان، چنان‌که به واپسین‌های‌شان رسید و آنان را بکوفت همچون بر چاودار، کوبان از چپ و راست. همان‌دم ژیمناست [چَم‌ورز] از گارگانتوآ [گران‌گاله] پرسید تا آنان را دنبال بیاید کرد.

گارگانتوآ [گران‌گاله] پاسخ داد:

— به‌هیچ‌روی. چون بنابر [ص. ۱۵۹] آیینِ راستینِ سپاهی‌گری، هرگز می‌نباید دشمنِ خویش را در جای‌گاهِ نومیدی واگذاشت. چراکه چنین تنگنایی نیروی وی چندچندان کرده بیفزاید بر دلیری وی که پیش‌تر بیفتاده بود و بشکسته بود. هیچ چاره‌یِ رهاییِ مردمانِ شکست‌خورده و از پایِ درآمده را به از نداشتنِ هیچ‌گونه امیدِ رهایی نبود. بسا پیروزی‌ها به دستِ شکست‌خوردگان بیرون کشیده شد از دستِ پیروزمندان آن‌گاه که ایشان بسنده نکردند به آن‌چه بخردانه بود، بلکه بکوشیدند تا دشمنانِ خویش همه کُشتار و پاک نابود کنند بی‌از آن‌که تنها یکی کس زنده گذارند مر بردنِ خبرها را. دشمنانِ خویش را همواره راه‌ها و دروازه‌ها همه بگشایید و حتی گسیل کردنِ‌شان را پلِ سیمین^۸ کنید.

— باشد (گفت ژیمناست [چَم‌ورز])، اما آنان راهب را دارند^۹.

— راهب را دارند؟ (گفت گارگانتوآ [گران‌گاله])، به آبروی‌م سوگند که به زیان‌شان خواهد بود. اما پیش‌گیریِ هرگونه پیشامد را اکنون باز می‌نگردیم

و اینجا خاموش می‌شکیم. چون اندیشم که هنجارِ دشمنانِ مان را دیگر نیک بدانم؛ ناسنجیده پیش روند، نه به رای زنی.

ایشان که چنین می‌شکیبیدند زیرِ درختانِ گردو، راهبِ دنبالِ دشمنان داشتی، تازان بر همه‌ی آنانی که بدان‌ها بازخوردی، بی‌ازآن‌که هیچ نرم‌دلی کند. تا آن‌گاه که به سواری بازخورد که یکی از آن زائرانِ بی‌چاره را بر ترک می‌بردی، و چون وی را از پای خواست انداختن، زائر فریاد کرد:

— های، سرورِ دیرانی، دوستِ من، سرورِ دیرانی، رهایی‌م بخشید، [صد.

۱۶۰] از شما درخواهم.

دشمنان چون این سخن بشنودند، به پشت چرخیدند و چون بدیدند که مگر راهب نباشد که این غوغا انگیزد، او را بزدند چنان‌که خری را چوب زنند؛ اما آن چوب‌ها، تا بر جامه‌ی رُهبانیتِ وی کوفتندی، بر وی چندان کارگر نیفتادی، بس که او را پوست کُلفت بود.

سپس او را به کمان‌گیری دو سپردند تا نگهبانی او می‌کنند، و چون دهته برگردانیدند و کس در برابرِ خویش ندیدند، اندیشیدند که گارگانتوا [گران‌گاله] با گروهِ خویش بگریخته است. پس بازگرفتنِ ایشان را تا توانستند راست سویِ نوآرت [نهالستانِ گردو]^{۱۰} بتاختند و راهب را در آنجا با دو کمان‌گیرِ نگهبان تنها بگذاشتند. گارگانتوا [گران‌گاله] بانگ و شیهه‌ی اسبان بشنید و کسان‌ش را گفت:

— همراهان، همه‌ی دشمنانِ مان را می‌شنوم، و هم‌اکنون برخی از آنان را می‌بینم که گروهی سویِ ما آیند. اینجا بیاشیم و به رسته‌ی آراسته راه‌بندان کنیم، و بدین ترفند توانیم که پذیرایِ ایشان شویم مر شکستِ آنان و پیروزیِ خویش را.

یادداشت‌های فصل ۴۱

۱ - **تیراوان**(Tyravant [یزن‌دررو]، سردارِ پیکرُکُل. نامِ او مرکب است از **tir** بُنِ فعل **tirer** به معنی «کشیدن، شلیک کردن»، و **avant** به معنی «پیش»، و به این معنی‌هاست: کسی که «پیش‌تر (از موقع) شلیک می‌کند» یا کسی که «پیش‌از جگ در می‌رود» (**se tirer** یعنی «در رفتن»).

۲ - **اسبان سبک‌افزار**(اسبانِ سبک‌افزار؛ نک. به یادداشت‌های فصل ۲۴، «سبک‌افزار».

۳ - **آبِ گرَنگُری**(آبِ گرَنگُری؛ **eau Gringorienne** (در متن) یا آبِ گرگوریَن، ظاهراً باید آبی باشد که بنا بر آیینِ قدیسِ گرگوار **Saint Grégoire** تبرک داده شده برای شست‌وشویِ کلیساها به کار می‌رفت؛ اما رابله نامِ این قدیس را نیاورده است، یا آن را با املائی نوشته که یادآورِ نامِ پیِر گرَنگُر **Pierre Gringore** (۱۵۳۹ - ۱۴۷۵) شاعرِ لاغُنویس است.

۴ - **لا وُ گوین**(لا وُ گوین **La Vau Guyon** ملکی متعلق به کلیسایِ پاریی **Parilly** که امروزه بخشی از شینُن **Chinon** است.

۵ - **خوره‌خانه**(خوره‌خانه؛ **maladerye** (در متن) **Maladrierie** (املايِ مدرن)، ظاهراً به معنی «بیمارستان» و «مریض‌خانه» است، اما در اواخرِ سده‌هایِ میانه و در زبانِ فرانسه‌یِ میانه، از ریشه‌یِ **ladre** به معنی «جُدام»، «جُدام‌خانه» یا «خوره‌خانه» معنی می‌دهد، و این‌یک در نزدیکیِ شینُن **Chinon** زادگاهِ رابله بود.

۶ - **کودره**(کودره **Couldray** (در متن)، یا **Coudray**، در جنوبِ ملکِ خانوادگیِ رابله (دوینی‌پِر **Devinière** در شینُن **Chinon**) قرار دارد.

۷ - **راهب‌هماک**(راهب‌هماک؛ **moynes parfaits** (در متن)؛ راهب‌هماک را ساخته ام به معنیِ راهب‌تمام (مثلِ سرهنگ‌تمام، که رایج بود). هماک پهلوی‌ست، به معنیِ کُل و تمام.

۸ - **پلِ سیمین**(پلِ سیمین، **pont d'argent** (در متن)، پلِ نقره‌ای، اصطلاحی که رابله از اراسم گرفته است. شاهراه (گشودن).

۹ - آنان راهب را دارند) آنان راهب را دارند، ilz ont le Moyne (در متن)؛ نک. به یادداشت‌های فصل ۱۱، «راهب داریم در ساعت».

۱۰ - نوآرت) نوآرت noyrettes (در متن)، Noiretes، نهالستانِ گردو، مکانی که شناخته نشده است. برخی از رابطه‌شناسان آن را اسم عام، و به معنی جایی دانسته اند که درخت‌های جوانِ گردو کاشته شده باشد. مترجمانِ انگلیسی آن را به همین معنی ترجمه کرده اند. این اسم در فصل ۴۹ نیز آمده است.

چه گو نه راهب از نگهبانانش برست، و چه گو نه بر گشت زنان
 پیکر کُلْ شکست آمد.^۱

فصل ۴۲

[ص. ۱۶۱] راهب چون بدیدشان که چنان پراکنده روانه شدند، پنداشت که می‌روند تا بر گارگانتوا [گران‌گاله] و کسان او یورش کنند، و سخت اندوه خوردی که نتوانستی مرایشان را یاری کرد. سپس به رفتارِ دو کمان‌گیر نگهبانِ خویش درنگریست که گفتی به‌جان خواستندی که بر پیِ آن گروه روند تا در آنجا چیزی به تاراج می‌برند، و پیوسته چشم برافکندندی سوی درّه که آنان بدان‌جا فرو رفتندی. افزون بر این، با خود رای زدی:

— این مردمان در کارِ جنگ‌افزار سخت ناآزموده اند. چون از من نه هیچ پیمان گرفته اند، نه کتاره‌ی من بستانده اند.

سپس همی ناگاه همان کتاره‌ی خویش برکشید و آن را بر کمان‌گیر بکوفت که بر راستِ وی بود، و سیاه‌رگ‌ها و سرخ‌رگ‌های سُبَاتِ وی، با زبانِ کوچکَش تا دو سپردیس^۲، همه بُرید و کتاره را بیرون‌کشان مغز تیره‌ی وی اندر میانِ مهره‌هایِ دویم و سیم بشکافت و آن‌گاه کمان‌گیر همه مرده

بیفتاد؛ و راهب اسبِ خویش به چپ رانان بر آن دیگری بتاخت که به دیدنِ همراهِ مُرده‌ی خویش، و برتریِ راهب بر خود، به آوای بلند فریاد می‌کردی: — آه سَرورِ دیرانی دوستِ خوبِ من سَرورِ دیرانی گردنِ نهمِ من، سَرورِ دیرانی دوستِ خوبِ من سَرورِ من دیرانی.

و راهب نیز فریاد می‌کردی:

— سَرورِ سُرینانیِ من، سَرورِ سُرینانی، هم‌اکنون [صد. ۱۶۲] بر درِ سُرینان‌تان می‌گذرامِ من.

— آه. (می‌گفت کمان‌گیر) سَرورِ دیرانی، نازنینِ من، سَرورِ دیرانی، خدا سرراهب‌تان کند.

— به این جامه (می‌گفت راهب) که بر تن دارم، من خود همین‌جا کاردینال‌تان کنم^۳. باج از دین‌داران گیرید؟ شما را در ساعت به دستِ من یکی کلاهِ سرخ بر سر خواهد بود.

و کمان‌گیر فریاد می‌کردی:

— سَرورِ دیرانی، سَرورِ دیرانی، سَرورِ زین‌پس سرراهب، سَرورِ کاردینالا، سَرورِ همه‌چیزا. آه، آه، آه، نه. سَرورِ دیرانیا، سَرورِ جانِ دیرانیِ منا خود را به شما سپارما.

— و من تُرا (گفت راهب) به همه‌ی شیطانان سپارما.

آن‌گاه به یک کوبشِ سِرِ او را بُرید با شکافتنِ جُمجمه از روی استخوانِ خارِه و با برکندنِ دو استخوانِ آهیانه و درزِ بهره‌ای وی به همراهِ پاره‌ای بزرگ از استخوانِ پیشانی، و بدین کار دو پرده‌ی مغزشِ بدرید و دو اندرونِ کناریِ مغز را ژرف بگشود؛ و سر بماند آویخته از پوستِ پیراکاسه‌ی پسِ گردن بر

شانه‌ها، همانند کلاه پزشکان سیاه از برون و سرخ از درون. این چنین فروافتاد مُردارِ خشک بر زمین.

از پسِ این کار، راهبِ مهمیزها به اسبش زُند، و راهی پیش گیرد که دشمنان می‌رفتند. ایشان بر بزرگراه با گارگانتوآ [گَران‌گاله] و همراهان وی دچار شده بودند، و شمارشان چندان بکاهیده بود از آن کُشتارِ فراوان که گارگانتوآ [گَران‌گاله] با درخت بزرگش در آنجا کرده بود به همراه ژیمناست [جَم‌ورز] و پُنکرات [پُرکار] و اُدْمُن [بخت‌آور] [صد. ۱۶۳] و دیگران، که همه ترسیده و خرد و هوش پریشیده شتابان پس‌رفتن گرفته بودند، چنان‌که گویی در پیش چشمانشان چهره‌ی راستین و سایه‌ی مرگ دیدندی؛ یا چنان‌که خری توانید دید آن‌گاه که یکی خرْمگس ژونیک^۴ به کون اندرش چسبید، یا یکی مگسی نیش‌زُند، و او به این سو و آن سو دُود بی‌پروای راه و گذرگاه، و بارِ خود همه بر زمین اندازد و دهنه و افسار دَرَد بی‌از آن‌که هیچ دم کُشد یا بیارامد، بی‌از آن‌که کسی داند که او را چه شود، چون‌که هیچ پیدا نیست چیزی وی را انگولک کند؛ این مردمان خردباخته نیز این چنین گریختندی بی‌از آن‌که فرارشان را چرایِ دیگری جز این شناسند که هراسِ پانیک^۵ در جان‌شان پدید آمده دنبال‌شان کند.

راهب چون بدید که آنان را همه اندیشه مگر این نباشد که پا به فرار نهند، از اسبش فرود آید و بر بالای یکی تخته‌سنگ بزرگ شود که بر آن راه بود؛ و به کتاره‌ی بزرگِ خویش با همه‌ی نیروی بازو بر این فراریان کوفی بی‌از آن‌که پاس و پروای خود داشتی؛ چندان بکُشت و به خاک افکند که او را کتاره دو پاره شد. آن‌گاه در اندیشه با خود رای زد که کُشت و کُشتار بس باشد و بازماندگان باید که بگیرزند بردن خبرها را. پس یکی تَبَر، از آن کسان که

در آنجا بمرده بودند، به چنگ اندرَش آورد و بر فرازِ تخته‌سنگ بازگشت و سرگرمی را یک زمان به فرارِ دشمنان در نگرِیست که در میانِ تن‌هایِ مرده شتابان دست‌وپا می‌زدندی؛ اما او همه‌ی ایشان را فراکردی تا [صد. ۱۶۴] سنان‌ها و شمشیرها و نیزه‌ها و شمشال‌هایِ خویش فروگذارند؛ و آنان که زائران را بندکرده با خود می‌بردندی، آنان را پیاده کردی و اسبانِ ایشان زائران را دادی و اینان را در کنارِ بوته‌ها با خود نگاه داشتی؛ و تو کدی‌ن^۶ [خالی‌بند] را زندانی خود کرد.

یادداشت‌های فصل ۴۲

۱ - **درباره‌ی فصل ۴۲**) این فصل که روایتِ شادناکِ یک کشتار است، باید به موازاتِ فصلِ ۲۵ خوانده شود چرا که در آنجا برادرِ ژان با دسته‌صلیبِ خود مبارزه می‌کند، و در اینجا با کتاره‌ای که در فصلِ ۳۹ بر خلافِ میلِ او به وی داده شده بود و گمان می‌رفت که در فصلِ ۴۰ خود را از آن خلاص کرده بوده است. این جابه‌جاییِ لایذ به این سبب است که دفاع از دیواربستِ تاکستانِ دیرِ جبهیِ مذهبی دارد و از همین‌رو برادرِ ژان از دسته‌صلیب در آنجا استفاده می‌کند، در حالی که در این فصل یک جنگِ غیرِ مذهبی انجام می‌پذیرد و او با کتاره به مبارزه با دشمنان می‌پردازد.

۲ - **سپرِ دیس** (سپرِ دیس، adène یا adène (در متن، از یونانی) که «غده» معنی می‌دهد و مقصود غده‌های تیروئید است.

۳ - **کاردینال‌تان کنم**) کاردینال‌تان کنم؛ لباسِ کاردینالیِ اغلبِ سرخ است، یا رنگِ سرخ نیز در آن به کار می‌رود؛ در متن، کتابه از ریختنِ خونِ آن دشمنان و کشتنِ آنهاست.

۴ - **ژونئیک**) ژونئیک؛ صفتِ Junonicque را رابله با اسمِ ژونو Juno، یا ژونُن Junon، خواهر و همسرِ ژوپتر Jupiter، ساخته است: ژونئی یا ژونئی. اشاره‌ای است به خرمگسی که ژونو برای انتقام گرفتن از ایو lo (دخترِ خدایِ رودخانه‌ها در اسطوره‌های یونانی)، فرستاد پس از آنی که ژوپتر او را به گاو مسخ کرد. این روی‌داد در یو-متیِ اشیل آمده است، و اراسم نیز آن را در Adages با عنوانِ اُسترو پرچیتوس، خرمگس‌گزیده oestro percitus آورده است. می‌دانیم که در زبانِ فارسی «ایک» ik هم همانندِ «ای» i صفت‌ساز است، مثلِ تاریک، نزدیک.

۵ - **هراسِ پانیک**) هراسِ پانیک؛ terreur Panice (در متن)، یا هراسِ پانی؛ panique (در فرانسه‌ی مدرن) صفت و سپس اسمی است که از اسمِ خاصِ پان Pan ساخته شده است. «پان» خدایِ یونانیِ طبیعت و پشتیبانِ شبانان است، و دو شاخ بر سر و تنی انسانی و پاهایِ سُم‌دار همچو بز دارد. مادرش، دریوپه Dryopè، پس از زایمان به دیدنِ

او وحشت کرده ترکش می‌کند. «پانیک» یا «پانی» همچون صفت در زبانِ فرانسه برای نخستین بار در همین متنِ رابله آمده است، و بعدها به عنوان اسمِ مؤنث نیز به کار رفت. panique، پانیک، به معنیِ هول و هراسِ ناگهانی، به بسیاری از زبان‌ها، از جمله به فارسی، راه یافت. می‌دانیم که در زبانِ فارسی «ایک» ik هم همانندِ «ای» i صفت‌ساز است، مثلِ تاریک، نزدیک.

۶ - توکدی‌ین) توکدی‌ین، نک. به یادداشت‌های فصلِ ۲۴.

چه گو نه راهب زائون را باز گر دایند و آن سخنانِ نیکو که آنان
را بگفت گرانگوزیه.^۱

فصل ۴۳

چون این گیرودار به پایان رسید، گارگانتوا [گران گاله] با کسانش به جز
راهب واپس کشید؛ و سپیده دمان نزدیک گرانگوزیه [گران گلوگاه] برسیدند
که رهایی و پیروزی آنان را در بسترِ خویش نیایشِ خدای نمودی.^۲ چون
همگان را تن درست و بی گزند بدید، با مهربانی دل نشین در آغوش شان گرفت
و از راهب باز پرسید. اما گارگانتوا [گران گاله] او را پاسخ داد که راهب را
بی گمان دشمنان دارند.^۳

— پس (گفت گرانگوزیه [گران گلوگاه]) آنان را بخت بخواهد برگشت.
همانا سخت راست آمده بود. چه هنوز هم زبان زدِ همگان است
و اگداشن راهب را به کسی.^۴

آن گاه بفرمود تا جان گرفتن ایشان را ناشتایی سخت نیکو فراهم آورند.
چون همه فراهم آمد، گارگانتوا [گران گاله] را بخواندند، اما این که راهب در
پیش گاه نباشد، چندان او را سنگین آمدی که نه نوشیدن و نه خوردن خواستی.

همی یکباری [صد. ۱۶۵] راهب دررسد، و از همان دروازه‌ی برون‌سرا^۵
فریاد برآورد:

— شرابِ خنک، شرابِ خنک، ژیمناست [چَم‌ورز] دوستِ من.
ژیمناست [چَم‌ورز] بیرون شد و بدید که برادر ژان است که پنج زائران^۶
و توکدی^۷ین [خالی‌بند] زندانی را با خود آورد؛ پس گارگانتوا [گران‌گاله]
پیشواز را بیرون شد و به نیکوترین پذیرایی که توانستند، پذیره‌ی او آمدند و
وی را نزدیکِ گرانگوزیه [گران‌گلوگاه] بیردند که او را پرسیدن گرفت از
همه‌ی آن‌چه او را افتاده بود. راهب او را همه بازگفتی، که چه‌گونه وی را
گرفته بوده اند، که چه‌گونه خود را از کمان‌گیران برهانیده بوده و آن کُشتار
که در راه کرده بوده است، و چه‌گونه زائران را بازپس گرفته و سردار
توکدی^۷ین [خالی‌بند] را بیاورده است.

سپس همگی با هم شادمانه بزم کردند. درین میان گرانگوزیه
[گران‌گلوگاه] زائران را می‌پرسید که از کدام دیار اند و از کجا آیند و به کجا
روند. لاداله [خسته‌ی رهروی] به جای همه پاسخ داد:

— مَهستا، من از سَن ژُنوام در بری^۷؛ او از پالوئو^۸ است؛ او از انزه^۹؛
او از آرزی^{۱۰}؛ و او هم از ویل‌برُن^{۱۱}. ما از سَن سباستین^{۱۲} نزدیکِ نانت^{۱۳}
آیم و به رهروی‌های کوتاه خود بدان‌جا می‌بازگردیم.

— باشد اما (گفت گرانگوزیه [گران‌گلوگاه]) به سَن سباستین می‌رفتید
چه کنید؟

— می‌رفتیم (گفت لاداله [خسته‌ی رهروی]) جلوگیری از طاعون را
نیایش به درگاه او کنیم.

— اِه (گفت گرانگوزیه [گران گلوگاه]) مردمانِ بی چاره، گمان کنید که طاعون از قدیسِ سباستین آید؟

— آری به راستی (پاسخ داد [صد. ۱۶۶] لاداله [خسته‌ی رهروی])؛ این، واعظانِ ما به ما باز گویند.

— اِه (گفت گرانگوزیه [گران گلوگاه])، پیام‌گزارانِ دروغین به چنین گزافه‌ها شما را مژده دهند؟^{۱۴} ایدون خوار دارند مر دُرستان و پاکانِ خدای را و کارِ شیطانان کنند که مگر بدی در میانِ مردمانِ نپراکنند؟ همان‌گونه که هومِر نیبسد که طاعون^{۱۵} آپولو^{۱۶} در ارتشِ یونانیان انداخت، و چنان‌که شاعرانِ انبوهی از وِجوها^{۱۷} و خدایانِ دُش‌کُشِ بازنماید. این‌چنین، یکی خرافاتی^{۱۸} در سینه^{۱۹} موعظه می‌کردی که قدیسِ آنتوان^{۲۰} آتش به پایان اندازد، قدیسِ اُترُپ^{۲۱} استسقایِ کُند، قدیسِ ژیلداس^{۲۲} دیوانه، قدیسِ ژنو^{۲۳} نفرسی. اما من او را، چه‌گر بی‌دین‌م خواندی، چنان پندآموز گوش‌مال دادم که از آن‌پس هیچ خرافاتی زهره نداشت به زمین‌های من اندر شدن. در شگفت ام که شاهِ شما گذارد آنان چنین لغزش‌هایی در پادشاهی او موعظه کنند^{۲۴}. چون گوش‌مالِ آنان را سزاوارتر تا کسانی را که به هنرِ جادو یا به هر ابزارِ دیگر طاعون اندر کشور پراکنده باشند. طاعون مگر تن را نکشد، اما^{۲۵*} این موعظه‌هایِ شیطانیِ جان‌هایِ مردمانِ بی‌چیز و ساده را زهرآلوده کند.

این سخنان را که می‌گفت، راهب اندر آمد سخت استوار، و از آنان

پرسید:

— از کجا اید شما یان، بدبختِ بی‌چاره‌ها؟

— از سن ژنو (گفتند آنان).

— ها (گفت راهب) دیرانی ترانش لیون^{۲۶}، آن شراب‌خوارِ نیکو، چه‌گونه است؟ و راهبان، شادخواری چه‌گونه کنند؟ خودا تنّا قسم^{۲۷} با زنانِ تان دست‌بازی کنند آن‌گاه که شما به زیارت اید. [صد. ۱۶۷]

— هَن هِن (گفت لاداله [خسته‌ی ره‌روی])، از آنِ خویش را اندیشه نَبَرَم، چون کسی که او را به روز ببیند، گردن نهد که شب به دیدارش رود. — گوز را (گفت راهب) چه کار به گیج‌گاه^{۲۸}. او هم‌چندان پُرزِربین^{۲۹} زشت شاید بود، به بودبود خواهد افتاد به خدا سوگند، چون که راهبانِ آن دوروبر اند؛ زیرا کارگرِ خوب ساخت‌مایه‌ها را همه یکسان در کار کند^{۳۰}. کوفت بگیرمی اگر باردار نباشندی آن‌گاه که شما می‌بازگردید. چون حتّی سایه‌ی ناقوسِ یکی دیرِ خود بارور کند.

— به آبِ نیل^{۳۱} ماندی در مصر^{۳۲} (گفت گارگانتوا [گَران‌گاله])، چنان‌چه گزارشِ استرابُن را باور کنیدی^{۳۳}؛ و پُلین، کتابِ ۹، فصلِ ۳، آورد که خودِ گِردِهیِ نان است و تن‌جامه‌ها و تن‌ها^{۳۴}. آن‌گاه گَرانگوزیه [گَران‌گلوگاه] گفت:

— بروید، مردمانِ بی‌چاره، به نامِ خدایِ آفریننده، همو شما را راه‌نمایِ همیشگی باد؛ و ازین پس این سفرهایِ بی‌سود و بی‌هوده را آسان در پیش نگیرید. خانواده‌هایِ خود را راه برید و کار کنید هر یک در رشته‌یِ خود، فرزندانِ خویش را آموزش دهید، و آن‌گونه زبید که یارِ نیکِ قدیسِ پُل^{۳۵} شما را آموزد. چون ایدون کنید، نگاه‌بانیِ خدا و فرشتگان و قدّيسان شما را بخواهد بود، و نه طاعون و نه بدی نخواهد بود که بر شما آسیب زند.

سپس گارگانتوا [گَران‌گاله] بُردِشان تا خوراکِ شان در تالار می‌خورند؛ اما زائران جز آه کشیدن ندانستندی، و گارگانتوا [گَران‌گاله] را گفتند:

— خوشا سرزمینی کِشِ مردی چُنو سرور است. اینک ما ساخته‌تر و
آموخته‌تر ایم بدین سخنان که او با ما [صد. ۱۶۸] گفته است تا به همهی آن
اندرزها که در شهرمان همواره ما را موعظه کردند.
— این (گفت گارگانتوا [گران‌گاله]) همان است که افلاطون می‌گوید
در کتاب ۵ از جمهوری که کشورها نیک‌بخت بخواهند بود آن‌گاه که
شهریاران فلسفه ورزند، یا که فیلسوفان شهریاری کنند.
پس بفرمود تا آنان را همیان‌ها از توشه پُر کردند و قَرابه‌ها از شراب، و
مر آسان کردنِ راهِ مانده را بر آنان به هر یک اسبی داد، و کارلوسی چند^{۳۶}
گنرانِ زندگی را.

یادداشت‌های فصل ۴۳

۱ - درباره‌ی فصل ۴۳) این فصل مانند فصل ۳۶ به زائران اختصاص دارد. اگر آنجا خوراکِ گارگاتوآیِ غول شدند، اینجا از آموزه‌هایِ گرانگوزیه بهره می‌برند و موردِ مهرِ او قرار می‌گیرند. در واقع پیش‌تر رابله بر تفاوتِ دو جهانِ انسان‌ها و غول‌ها تکیه می‌کرد که سببِ جداییِ آنها می‌شد، درحالی‌که اینجا با کنار گذاشتنِ این تفاوتِ آنها را به دیالوگ با هم وامی‌دارد و سرانجام نیز به تفاهم می‌رساند، تا آن‌جا که زائران حسرتِ داشتنِ شاهیِ فرزانه همچون گرانگوزیه را می‌خورند. اراسم در مستطینِ دیوانگی (۱۱ و ۴۱) بارها چنین آیین‌هایی را خرافاتی می‌خواند.

۲ - نیایشِ خدایِ نمودی) نیایشِ خدایِ نمودی؛ گرانگوزیه در گُلِ گشتِ آب‌ها نیایش می‌کند.
۳ - راهب را بی‌گمان دشمنان دارند) راهب را بی‌گمان دشمنان دارند؛ نک. به یادداشت‌های فصل ۱۱، «راهب داریم در ساعت»؛ و فصل ۴۱، «آنان راهب را دارند».

۴ - واگذاشتنِ راهب را به کسی) واگذاشتنِ راهب را به کسی؛ *laisser le Moyne à quelqu'un* به معنی‌هایِ «سَرشان کلاه می‌رود»، «اجل‌شان فرارسیده» یا «خَرشان می‌کیم». نک. به یادداشت‌هایِ فصل ۱۱، «راهب داریم در ساعت»؛ و فصل ۴۱، «آنان راهب را دارند»؛ و همین فصل «راهب را بی‌گمان دشمنان دارند».

۵ - برون‌سرا) برون‌سرا؛ *la basse court* (در متن)؛ «برون‌سرا» را ساخته ام برایِ «حیاط».

۶ - پنج زائران) پنج زائران؛ در فصل ۳۶ زائران شش نفر اند. در فصل ۴۱ یکی از آنها اسیر می‌شود، و گویی رابله او را همان‌جا رها کرده است.

۷ - سن ژنو در بری) سن ژنو در بری، سن ژنو *Saint Genou* نامِ دیری از فرقه‌ی بونوآیی (بندیکتین) و شهری در نزدیکیِ شهر و منطقه‌ی تاریخیِ بری *Berry* در مرکزِ فرانسه است.

۸ - پالوئو) پالوئو، سن ژنو *Paluau*، یا پالوئو سور آندر *Palluau-sur-Indre* (نامِ مدرن) شهری در مرکزِ فرانسه، نزدیکِ شاتورو *Châteauroux*.

۹ - اَنزه، اَنزه، *Onzay*، آبادی‌ای نزدیکِ پالوئو. نک. به یادداشتِ پیشین.

۱۰ - آرژى) آرژى، Argy، دیری که وابسته به دیر سن ژنو بود و امروز نام شهر کوچکی در همان جاست. نک. به چند یادداشت بالاتر، «سن ژنو در بری».

۱۱ - ویل برنن) ویل برنن، Villebrenin امروز شهر کوچکی نزدیک پالوئو. نک. به چند یادداشت بالاتر، «پالوئو».

۱۲ - سن سباستیئن) سن سباستیئن، نک به یادداشت‌های فصل ۳۶.

۱۳ - ناننت) ناننت، نک به یادداشت‌های فصل ۳۶.

۱۴ - پیام‌گزاران دروغین به چنین گزافه‌ها شما را مژده دهند) پیام‌گزاران دروغین به چنین گزافه‌ها شما را مژده دهند؟ رابله در اینجا به صدای گرانگوزیه این باور قرون وسطایی را رد می‌کند که قدیسان دخالتی در بیماری‌ها داشته باشند.

۱۵ - طاعون) طاعون؛ اشاره‌ی رابله هم‌چنین به همه‌گیری طاعون در بری، بین ۱۵۲۴ و ۱۵۲۶ است.

۱۶ - آپولو) آپولو، Apollon (در متن)، آپولون Apollon به یونانی Απόλλων، خدای یونانی آواز و موسیقی و شعر، و خدای پالایش و درمان است. در اینجا اشاره‌ی رابله به سرود یکم ایلیاد هومر است. او گرچه خدای درمان است، می‌تواند با کمان خود طاعون پراکند.

۱۷ - وِجوها) وِجوها؛ Veioves (در متن)، Vejovis (به لاتین) خدایان بدکار؛ نام لاتین ژوپیترهای بدکار، خدایان بدکاری و جگ و کین‌توزی. اراسم در مستثنی‌ی دیوانگی، ۴۰، از آیین قدیس‌هایی که جای برخی از اسطوره‌های یونانی را گرفته اند، پرده برمی‌دارد.

۱۸ - خرافاتی) خرافاتی؛ Caphart (در متن)، cafard (املاي ملرن)، سوسک. نک. به یادداشت‌های فصل ۱، «دورویان».

۱۹ - سینه) سینه، Cinais، مقصود کلیسای دهکده‌ی سینه در نزدیکی دوی‌نی‌پر Devinière، در شینن Chinon است که زیارتگاه کاتولیک‌های مؤمن بود. این کلیسا دیگر وجود ندارد.

۲۰ - قدیس آنتوان) قدیس آنتوان، saint Antoine، نک. به یادداشت‌های فصل ۱۲.

۲۱ - قدیس اُترُپ) قدیس اُترُپ، saint Eutrope (در متن)، سده‌ی سوم یا چهارم میلادی، اسقف شهر سنت Saintes در غرب فرانسه، و هم‌اوست که مردم آن منطقه را به انجیل گروانید. خرافاتی‌ها نام او را شبیه هیدروپیک hydropique تصور می‌کردند و برای

درمان این بیماری دست به دامن او می‌شدند. در انجیل لوقا چهاردهم، ۱۰۶، مسیح یک استسقای hydropique، یا مستسقی^۱ (در ترجمه رسمی انجیل لوقا) را شفا می‌دهد.

۲۲ - قدیس ژیلداس) قدیس ژیلداس، saint Gildas (در متن)، معروف به ژیلداس دانا (سده پنجم - ششم میلادی). اسم او شبیه «ژیل» gilles به معنای دلقک و دیوانه است و به همین سبب خرافاتی‌ها فکر می‌کردند که او مسبب دیوانگی است و دست به دامن او می‌شدند تا شفا یابند.

۲۳ - قدیس ژنو) قدیس ژنو، Saint Genou (در متن)، که دوست‌دارانش بیشتر در بری Berry در مرکز فرانسه اند، چنان شناخته نیست. اسم او «ژنو» به معنی زانو است و به همین سبب بیماری نقرس را به او نسبت می‌دادند چون این بیماری بیشتر در پا پدید می‌آید، و دست به دامن او می‌شدند تا شفا یابند.

۲۴ - چنین لغزش‌هایی در پادشاهی او موعظه کنند) چنین لغزش‌هایی در پادشاهی او موعظه کنند؛ روحانیان و یزدان‌شناسان سوربن از فرانسوآی یکم خواسته بودند که دستور دهد تا آیین قدیسان درمانگر محرم شمرده شود. در فصل ۱۶ نیز آمده است: «همه‌ی شهر فته افتاد؛ چنان‌که دانیل، پاریسیان آسان بدان تن دردهند، و مردمان کشورهای بیگانه شگفتی گیرند از برُرداری شاهان فرانسه که آن را فرو نشانند مگر با دادِ راستین، چراکه هر روز دشواری‌هایی از آن پدید آید.»

۲۵ - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) ناهمسانی؛ رابله در چاپ ۱۵۴۲ به جای عبارت «این موعظه‌های شیطانی جان‌های مردمان بی‌چیز و ساده را زهرآلوده کند»، گذاشت: «این‌گونه فریب‌کاران جان‌ها را زهرآگین کنند» که به روشنی «خودسانسوری»ست.

۲۶ - ترانشلیون) ترانشلیون، l'abbé Tranchelyon (در متن)؛ مقصود آنتوان دو ترانشلیون Antoine de Tranchelion است که بین سال‌های ۱۵۱۲ تا ۱۵۲۰ سرپرست دیر سن ژنو Saint Genou بود که نام آن در همین فصل آمده است.

۲۷ - خودا تنها قسم) خودا تنها قسم؛ گیلکی است: به تن خدا (مسیح) سوگند.

۲۸ - گوز را چه کار به گیج‌گاه) گوز را چه کار به گیج‌گاه؛ در متن: C'est bien rentré de picques، ضرب‌المثلی‌ست به معنای «خارج از موضوع حرف زدید» یا «چیزی که گفتید ربطی به موضوع ندارد» (نک. به فرهنگ cnrtl.fr زیر pique).

سراست کمابیش مترادف اصطلاح‌های دیگر در زبان فرانسه به معنی: «برگ‌های (ورق‌های) پیک بازبازنده است» یا «دست‌ناحور رو شده است»، «برهان نادرستی‌ست».

۲۹ - **پُرُزِرِپِن** (پُرُزِرِپِن؛ Proserpine، نک. به یادداشت‌های فصل ۲).

۳۰ - **کارگر خوب ساخت‌مایه‌ها را همه یکسان در کار کند** کارگر خوب ساخت‌مایه‌ها را همه یکسان در کار کند؛ *un bon ouvrier met indifferemment toutes pièces en œuvre* (در متن)؛ با زیرمعنای جسمی تفاوت نگذاشتن میان زشت و زیبا، با اندکی تغییر ضرب‌المثلی رایج بود: *Il n'est pas masson (maçon) qui ne met toutes pièces en œuvre* بنا‌ی نیست که همه‌ی ساخت‌مایه‌ها (مصالح ساختمانی) را در کار نکند.

۳۱ - **آب نیل** (نیل) *l'eau du Nile* (در متن)، رود نیل Nil (به فرانسه‌ی مدرن) در شمال آفریقا با ۶۷۰۰ کیلومتر درازا که افزوده بر ارزش طبیعی خود، از بار اسطوره‌ای بسیار برخوردار است.

۳۲ - **مصر** (مصر، اِجِپْت *Égypte* (به فرانسه در متن)، کشور باستانی شمال آفریقا که دیرینگی تمدن آن بیش از پنج هزار سال است.

۳۳ - **اگر گزارشِ استرأبن را باور کنید** اگر گزارشِ استرأبن را باور کنید؛ مقصود کتاب جزئیاتی استرأبن (نک. به یادداشت‌های فصل ۱۶، استرأبن)، کتاب پانزدهم، بخش ۲۲، است که در آن به این نظر ارسطو اشاره شده که گمان می‌کرد آب نیل خاصیت باروری دارد. استرأبن رود نیل را بارورکننده‌تر از رودهای دیگر توصیف می‌کند که سبب می‌شود زنان مصری چهارقلو باردار شوند.

۳۴ - **خود گرده‌ی نان است و تن‌جمله‌ها و تن‌ها** خود گرده‌ی نان است و تن‌جمله‌ها و تن‌ها، *c'est de la miche, des habitz, & des corps* (در متن)؛ این عبارت رابله به نظر مایکل سکرچ *Michael Screech*، رابله‌شناس و مترجم انگلیسی رابله، مهم است. او البته تأکید می‌کند که رابله این ابهام را، با وجود چاپ‌های گوناگون گزاف‌گو در زمان زندگی‌ش، هرگز تصحیح نکرده است (نک. به گارگاتوآ، سکرچ، ص. ۲۵۶، یادداشت ۹۲). مترجمان انگلیسی «نان» و «تن‌جمله/ پوشاک» و «تن» را با افزودن عبارت‌هایی به رابیان نسبت دهند، به این معنی که نه‌تنها «سایه‌ی ناقوس» بلکه نان و ردا و تن رابیان نیز

زنان را بارور می‌کند (نک). به ترجمه‌ی انگلیسی جان مایکل کُهن، نشر پنگوئن، ص. ۱۳۷؛ ترجمه‌ی انگلیسی بُرتن رافِل، نشر نُرْتون، ص. ۱۰۴). دِمِرسون Demerson، رابطه‌شناس فرانسوی، مصحح مجموعه‌ی آثار رابله، و سرپرست ترجمه‌ای مدرن از این آثار، می‌نویسد که به نظر استرابُین و پلین آب رود نیل زنانِ مصری را بارور می‌کرد؛ و با ارجاع به پلوتارک و کتاب او دِیلاهِ لِیْسِ ۱ (پُویس، می‌افزاید که «گرده‌های نان، پوشاک‌ها، و تن‌ها» بیان‌گر سه حوزه‌ای است که آب نیل برای آنها سودمند بوده است: یعنی برای تولید غلات، پارچه‌ها، و خوراکی‌ها. اما ژرار دوفو Gérard Defaux رابطه‌شناس و حاشیه‌نویس و مفسرِ گِز گاتو آمی‌نویسد (نک). به فهرستِ منبع‌ها) که تفسیرِ ایو کامبِفُرت Yves Cambefort را در این مورد می‌پسندد (و حتی به خاطر آن از او قدردانی کرده)، و به نقل از او می‌آورد (ص. ۳۹۸): «وقتی که بارندگی در آغازِ پاییز در روستایِ مَن در تارَن Tarn (در جنوبِ فرانسه) فراوان است، و به‌ویژه پس‌از تابستانی گرم، رسم بر این است که گفته می‌شود: «شراب می‌بارد»، و مقصود این است که این بارانِ سودمند انگورها را باردار و آباد می‌کند و حجمِ تولیدِ شراب را بالا خواهد برد. همین‌گونه، باروریِ دشتِ نیل و زمین و زنانِ آن تماماً به آبِ رود نیل بستگی داشت، چراکه در مصر تقریباً هرگز باران نمی‌آمد. پس با استفاده از استعاره‌ای شبیه به آن‌چه در تارَن به کار می‌رود، می‌شد گفت که این آبِ گرده‌یِ نان است (یعنی گندم با توجه به این که مصر انبارِ غله‌یِ روم خوانده می‌شد)، پوشاک است (با توجه به تولیدِ کتان که از مصر به روم صادر می‌شد)، و تن است (با توجه به بجه‌زاییِ زنانِ مصری که از جاهایِ دیگر بیش‌تر بود)». مَن بر پایه‌ی همین توضیحِ اخیر ترجمه کرده ام.

۳۵ - یارِ نیکِ قدیس پُل (یارِ نیکِ قدیس پُل، le bon Apostre saint Paoul (در متن)، پُلِ تارسی / ترسوسی Paul de Tarse (سده‌ی یکم م.)، یهودی‌ای از ترسوس Tarsus (در ترکیه‌ی امروز)، از مهم‌ترین چهره‌های مسیحیت است. گفته می‌شود که مسیح پس‌از مرگ به او تجلی کرده او را به آیین خود گروانید. او به عنوانِ یار/ حواریِ مسیح شناخته شده است، هرچند که جزء گروهِ حواریانِ دوازده‌گانه‌یِ مسیح نیست. نام‌هایِ رساله‌هایی او بخشی از عهدِ جدید است، با نامِ رساله‌هایِ پولسِ رسول در ترجمه‌ی رسمیِ کتابِ مقدس به فارسی.

۳۶ - کارلوسی چند) کارلوسی چند، quelques carolus، چند کارلوسی carolus
سکّه‌ی نقره‌ی رایجِ زمانِ چند پادشاه که «شارل» یا «کارل» نام داشتند (شارل = کارل).

چه گو نه گرانگوزیه با تو کدی بن زندانی به مردمی رفتار کرد.^۱

فصل ۴۴

تو کدی بن [حالی بند] به پیشگاه گرانگوزیه [گران گلوگاه] برده آمد و او وی را از کارها و کام‌های پیکرکُل [حشم‌گیر] پرسید، که آهنگ چه داشت ازین غوغای پُریها. او بدان پاسخ داد که آهنگ و آرزوی وی گشادن سراسر کشور بودی اگر توانستی، از آن که کلوچه‌پزان را خوار کردند.

— این (گفت گرانگوزیه [گران گلوگاه]) سنگ گران برداشتن است؛ هر که بسیار در بغل آرد، نه جز اندک به چنگ آرد. دیگر زمان این گونه کشورگشایی‌ها با زیان‌رسانی به برادر و همسایه‌ی مسیحی خود^۲ نیست؛ این دنباله‌روی از گذشتگان، هرکولان و اسکندران و هانیبالان و سپیونان و سزاران^۳، و همانند آنان، ناسازگار استی با آموزش‌های [صد. ۱۶۹] انجیل که ما را فرماید هر یک سرزمین‌های خویش نگاه داریم و رستگار سازیم و سامان دهیم و سرپرستی کنیم، نه آن که سرزمین‌های دیگر را دشمن گونه فرو گیریم. آنچه نیز مسلمانان^۴ و ددخویان^۵ در گذشته‌ها جگرآوری خواندندی، ما اکنون راهزنی و بدخواهی نامیم. او را بهتر بودی به سرزمین خویشان بسنده

کردن با فرمان‌روایی شاهانه بر آن، تا از آن مراد پرده دریدن با تاراج دشمن‌گونه در آن؛ چراکه با فرمان‌روایی نیک^۶ بالنده‌ترش کردی و با تاراج من نیست بخواهد شد. روید و خدای را پی کار نیک گیرید و به شاه‌تان بازنمایید آن لغزش‌ها که بازخواهید شناخت، و هرگز مرا و را از بهر آرز خویشان راه ننمایید، چراکه با زیان همگان هرکس را زیان آید. آنچه از سربهای شماست، همه بر شما ببخشایم، و بخواهم که اسب و جنگ‌افزارها به شما بازپس داده آیند؛ ایدون می‌باید کرد میان همسایگان و دوستان دیرین، چراکه این ناسازگاری ما به‌راستی جنگ نیست. همان‌گونه که افلاطون خواستی^{۷*} در جمهوری کتاب ۵، که جنگ ننماید بلکه آشوب آن‌گاه که یونانیان بر روی یکدیگر شمشیر برآهیختند. چیزی که بخت بد را اگر روی دهدی، اندرز کند که میان‌روی پیش گیرندی. اگر جنگش بنامیدی، مگر سرسری نباشدی؛ به ژرف‌ترین گوشه‌ی دل‌هایمان راه نیابی، چراکه هیچ‌یک از ما آبروی خویشان ریخته ندانندی، و گفت‌وگو روی هم‌رفته مگر بر سر تاوان [ص. ۱۷۰] لغزشی نیست که از مردمانمان سر زده است، یعنی هم مردمان شما و هم مردمان ما. لغزشی که وانگهی چون به آن پی برید، بباید که بگذارید تا بگذرد، زیرا کسان درگیر خوارداشت را سزاوارتر بودند تا یادسپاری را، به‌ویژه آن‌که فراخور زیان‌شان آنان را تاوان داده می‌شد، چنان‌که من آهنگ آن دارم. خدا داد‌گرت‌ترین داور ناسازگاری ما بخواهد بود^۸، و از او درخواستم که مرا به مرگ ازین زندگی برکند و دارایی‌های من همه پیش چشمانم نابود کند تا این‌که از من یا از کسان من با او هیچ گستاخی کرده آید.

چون این سخنان به پایان بُرد، راهب را بخواند و در نزد همگان از وی

پرسید:

— برادر ژان، دوستِ خوبِ من، آیا شما بودید که سردار توکدی^۸ین
 [خالی‌بند] را گرفته اید که اکنون اینجا است؟
 — مَهَسْتا (گفت راهب)، او خود اینجا است و او را سال و توانِ شناخت
 بُود؛ بهتر بینم که از زبانِ او بدانید تا به گفته‌ی من.
 پس آن‌گاه توکدی^۹ین [خالی‌بند] گفت:
 — بزرگوارا، به راستی اوست که بگرفتَم و من خویشتن را بی‌پرده زندانی
 او دانم.
 — آیا (گفت گرانگوزیه [گَران‌گلوگاه] راهب را) وی را سَرَبها نهاده
 اید؟

— نه (گفت راهب). اندیشه‌ی آن نَبَرَم.
 — گرفتنِ او را (گفت گرانگوزیه [گَران‌گلوگاه]) چه خواهید؟
 — هیچ هیچ (گفت راهب)، مرا انگیزه این نیست.
 آن‌گاه گرانگوزیه [گَران‌گلوگاه] بفرمود تا راهب را در بودنِ توکدی^{۱۰}ین
 [خالی‌بند] شصت و دو هزار سالو^{۱۱} شمار کنند از بهرِ این گرفت را؛ این کار
 آن‌گاه شد که توکدی^{۱۲}ین [خالی‌بند] را چاشت می‌دادند و گرانگوزیه
 [گَران‌گلوگاه] از وی پرسید که آیا خواستی [صد. ۱۷۱] با او بماند یا
 دوست‌تر داشتی که به نزدِ شاهِ خود باز گردد؛ و توکدی^{۱۳}ین [خالی‌بند] پاسخ
 داد که آن سویی را گیرد که او وی را سپارش کند.
 — پس (گفت گرانگوزیه [گَران‌گلوگاه]) به نزدِ شاهِ خود باز گردید، و
 خدا با شما باد.

سپس او را یکی شمشیرِ زیبایِ وینی^{۱۴} بداد با نیامی از زر، و بر آن
 نگاره‌هایِ شاخه‌یِ رَزِ زر درانداخته، و نیز یکی گردن‌بندِ زَرِ سنگِ آن هفت‌صد

و دو هزار مارک^{۱۰} سنگ‌های نابِ درنشانده که به صدوشصت هزار دوکا^{۱۱} برآورد شدی، و پیش‌کشِ گرامی داشت را ده‌هزار اِکو^{۱۲} نیز بداد.

توکدین [خالی‌بند] پس از این سخنان بر اسبِ خود برنشست و گارگانتوا [گران‌گاله] زین‌داریِ وی را جنگ‌افزارمندی سی بگماشت و کمان‌گیری صدویست زیرِ فرمانِ ژیمناست [چَم‌ورز] گسیل کرد تا اگر چنان‌چه نیاز بودی، وی را تا به دروازه‌هایِ رُشِ کِلِرمو همراهی کنند.

چون او برداشت و برفت، راهب آن شصت و دو هزار سالویِ دریافتی به گرانگوزیه [گران‌گلوگاه] بازپس داد و گفت:

— مَه‌ستا، زمانِش نیست که چنین بخشش کنید؛ تا پایانِ این جنگ بشکِیبید، چون کس نداند که چه پیش‌آید و جنگ را بی‌پشتوانه‌ی پول زوری نه بیش از یک دَم است. کارزارها را رگ‌وپی داراهایی‌هاست^{۱۳}.

— پس (گفت گرانگوزیه [گران‌گلوگاه]) شما را در پایان با پاداشی به‌سزا خوشنود بخوام کرد، و نیز همه‌ی آنان را که به‌نیک‌ی چاکریِ من کنند.

یادداشت‌های فصل ۴۴

۱ - درباره‌ی فصل ۴۴) این فصل در ادامه‌ی فصل‌های ۲۶ و ۲۷ و ۲۹ بیانگر سیاست شهریاری انسان‌باور در راستای ینش اراسم است.

۲ - زیان‌رسانی به برادر و همسایه‌ی مسیحی خود) زیان‌رسانی به برادر و همسایه‌ی مسیحی خود؛ اشاره به سیاست امپریالستی شارل پنجم Charles Quint (۱۵۵۸ - ۱۵۰۰) است.

۳ - هرکولان و اسکندران و هلیالان و سیپونان و سزاران) هرکولان و اسکندران و هانیالان و سیپونان و سزاران؛ هرکول Hercule اسطوره‌ی رومی؛ اسکندر Alexandre (۳۲۳ پیشاز م. - ۳۶۵ پیشاز م.) شاه مقدونی؛ هانیبال Hannibal (بین ۱۸۱ و ۱۸۳ پیشاز م. - ۲۴۷ پیشاز م.) سپاهی و سیاستمدار کارتاژی؛ سیپون Scipion (۱۸۳ پیشاز م. - ۲۳۵ یا ۲۳۶ پیشاز م.) سپاهی و سیاستمدار رومی؛ سزار Cesar (۴۴ پیشاز م. - ۱۰۰ پیشاز م.) سپاهی و سیاستمدار فرمانروای رومی. گرانگوزیه در فصل ۳۷ نیز از جد سپاهی و سردار نام می‌برد و برادر ژان را در دلیری برتر از آنها می‌شمارد. تفاوتی که میان برادر ژان و پیکرکُل وجود دارد، این است که برادر ژان در دفاع از سرزمین خود می‌جنگد، در حالی که پیکرکُل به سرزمین دیگران تجاوز می‌کند.

۴ - مسلمانان) Sarrazins (در متن)؛ نک. به یادداشت‌های فصل ۲۵، «مسلمانان».

۵ - ددعوپان) ددعوپان؛ Barbares (در متن)، بربر barbare که در فرانسه از لاتین باربروس barbarus گرفته شده (۱۳۰۸)، خود برگرفته از یونانی واروارُس βαρβαρος، ظاهراً به معنی «ایونانی» یا غیر یونانی است، یا کسی که زبان یونانی حرف نمی‌زد، اما در واقع تاریخ پیچیده و جدل‌ای دارد. با این واژه، که در دوران باستان به مردمان غیر یونانی و رومی گفته می‌شد، بنابر هرودوت، مصری‌ها هم همه‌ی کسانی را می‌نامیدند که به زبان آنها حرف نمی‌زدند. در دوران توسعه‌طلبی و استعمارگری اروپا، که تقریباً از همان زمان رنسانس آغاز شد، مردمان بومی سرزمین‌های اشغال‌شده را «بربر» نامیدند به معنی «وحشی» و «بی‌تمدن». این واژه، گرچه گاهی ترجمه می‌شود (از جمله در اینجا)

«بیگانه» و «نابه‌هنجار»، در واقع در همه‌ی دوره‌ها کمابیش به معنی «مردمان وحشی» یا «وحشیان» بود، چون کسانی که این واژه را به کار می‌بردند، تنها خودشان را تمدن می‌دانستند، و از درک نوع تمدن بومیان و مردمان سرزمین‌های دیگر ناتوان بودند. در واقع ترجمه‌ی «بیگانه» یا «خارجی» برای این واژه بسیار ضعیف است، چون این واژه‌ها بار «بی‌تمدن» آن را نمی‌رسانند. البته یونانیان این صفت را چندان برای ایرانیان به کار نمی‌بردند، و با دادن نام «پرس پولیس» یا «پارس‌شهر» به تخت جمشید، «تمدن ایرانی» را از نقطه نظر خودشان به رسمیت می‌شناختند. در زبان فرانسه‌ی امروز، اسم و صفت این واژه تنها به معنی «نابه‌کار» و «وحشی»، و «نابه‌کارانه» و «وحشیانه» به کار می‌رود، مثلاً به «کار/ عمل نابه‌کارانه» و «وحشیانه» گفته می‌شود آکت بربر *acte barbare*. ازین‌رو، هربار بسته به متن و جان کلام ترجمه کرده ام.

۶* - **ناهمسلی‌های چاپ‌ها** (افزودگی چاپ ۱۵۳۵؛ «در جمهوری» کتاب ۵)، این منبع در A نیامده است. اِراسم نیز به این نمونه در کتاب‌های خود استناد می‌کند.

۷ - **خدا دادگرتزین داور ناساز گری ما بخواهد بود** (خدا دادگرتزین داور ناساز گاری ما بخواهد بود؛ نک. به عهد جدید، مکشوفی یوحنا رسول، نوزده، ۲: «زیرا احکام او راست و عدل است چون که دآوری نمود بر فاحشه‌ی بزرگ که جهان را به زنا‌ی خود فاسد می‌گردانید...»؛ و رسالتی پولس رسول به رومیان، دوازده، ۱۹: «... خداوند می‌گوید که انتقام از آن من است من جرا خواهم داد».

۸ - **سالو**، saluz (در متن) یا salut، به معنی «رستگاری»، واحد پولی بود به طلا با ارزش بسیار بالا، و چین نامیده می‌شد چون صفحه‌ای از او ماریا Ave Maria «سلام مریم»، دعای مریم مقدس، روی آن نقش شده بود. در روایت‌ها آمده است که مسیح هنگام شمردن سکه‌هایی آنها را چین نامیده و در باره‌ی آنها گفته که می‌توان بهشت را با آن خرید.

۹ - **وین**، Vienne (در متن)، یا وین، شهری در Dauphiné، تقریباً در جنوب شرقی فرانسه، که به ساخت شمشیرهای نیکو شناخته بود.

۱۰ - **مارک**، marc (در متن) واحد قدیمی وزن، متفاوت بسته به منطقه؛ در پاریس برابر با ۲۴۴ گرم بود. گردن‌بند متن «۷۰۲۰۰۰ مارک» یعنی ۱۷۱۲۸۸ کیلو یا ۱۷۱ تن وزن دارد. روشن است که توکدی‌ن [حالی‌بند] نمی‌تواند آن را با خود ببرد. اما این شمشیری

که او هدیه گرفته است، می‌تواند نشانه‌ی خیانت او باشد. به زبان ضرب‌المثل، می‌توان گفت: پیش‌کش چو از دشمن رسد نه نیکوست. پس عمل گران‌گوزیه [گران‌گلوگاه]، چندان هم خیرخواهانه نیست. به‌ویژه آن‌که کمی بالاتر به‌تأکید به او می‌گوئید، حالا که به نزد شاه خود برمی‌گردی، خدا نگهدار تو باد.

۱۱ - دوکا) ducat (در متن) سکه‌ی زر ناب که دوک‌های وینز آن را ضرب می‌زدند و برابر ده تا دوازده فرانک فرانسه بود.

۱۲ - اِکو) اکو؛ اِسکو escu (در متن)، écu (املا‌ی مدرن)، سکه‌ای که در سده‌های میانه هر فرمان‌روایی در فرانسه آن را به نام خود ضرب می‌زد. این نام، که به معنای «سپر» است، در دوران ما نیز بار دیگر برای مدتی به عنوان پولی مجازی استفاده شد، در ۱۹۷۹، اما این بار در واقع حرف‌های نخست عبارت European Currency Unit (به انگلیسی؛ واحد پولی اروپا) بود که سپس «یورو» Euro (سیلاب‌های نخست اروپا Europe) همچون پول واقعی جای آن را در سال ۱۹۹۹ گرفت.

۱۳ - کارزها را توان داراهایی هست) کارزها را توان داراهایی‌هاست؛ عقیده‌ای که در بسیاری از نوشته‌های دوران باستان آمده است.

[ص. ۱۷۲] چه گونه گرانگوزیه سپاهیانش را فراخواندن فرمود
و چه گونه تو کدی بن استی و او را بکشت و سپس به فرمان پیکر کُ
کشته آمد.^۱

فصل ۴۵

در همان روزها، مردمانِ بَسه، مارِ شه وی یو، بور سن ژاک، رینو، پاریه،
ری وی یِر، رُش سن پُل، وُبرُتن، پُنتی، برِمن، پُن دو کَلَم، کراوان، گرانمن،
بور، لا ویل اُمر، اوئیم، سِگره، اوسه، سن لوآن، پانزو، کودرو، ورون،
کولن، شوزه، وارن، بورگوی، ایل بوشار، کروله، نارصی، کانه، مُنسرو، و
دیگر جای های همسایگی^۲، نمایندگان گسیل کردند به نزد گرانگوزیه
[گران گلوگاه] تا با او بگویند که آگاه اند از آن زیان که پیکر کُمل [خشم گیر]
او را رسانید و پاسِ پیمانِ دیرینه شان، نیروهایِ خویش چه از کسان و چه از
پول و چه از ساز و برگِ جنگ همه او را پیش کش کنند.

پول همگان، بر^{۳*} پیمان هایی که با وی داشتندی، افزون از صد و
سی و چهار هزار هزار و دو و نیم اَکوزَر بود. کسانِ مردی پانزده [ص. ۱۷۳]
هزار جنگ افزارمند و سی و دو هزار سوارِ سَبک افزار و شمشال داری هشتاد و نه

هزار و هنگامه جویانی^۴ صد و چهل هزار بودند با یازده هزار و دویست توپ و توپ دولول و باسیلقون^۵ و زنبورک، و نیز مردی چهل و هفت هزار پیشگام، مُزدِ همگان داده و *خوردِ شیش ماهِ شان آماده.

گارگانتوآ [گران گاله] این دِهش ها را نه پس زد، نه یک سر پذیرفت؛ اما سپاس بسیار گویان گفتِ شان که این جنگ به چنان شگردی خواهد ساخت که نیاز نباشد این همه نیک مردان را در کار کشیدن. تنها بفرستاد تا سپاهیانی را آراسته بیاورند که بیش گاه اندر لشکرگاه های خویش در دُوی نی پر و شاورینی و گراو و کَنکَنه^۶ آماده نگاه داشتی، و شمارِ شان به *مردی هزار و دویست جنگ افزارمند رسیدی و پیاده های سی و شش هزار و *شمخال داری سیزده هزار، با دویست آراده توپ بزرگ و پیشگامانی بیست و دو هزار، همگان گروها گروه، سخت نیک بر خوردار از گنجور و خوارباردار و نعل بند و جنگ افزار ساز و دیگر پیشه کارانِ بایسته ی کاروانِ جنگ؛ چنان نیک آزموده ی هنرِ سپاهی گری، چنان نیک جنگ افزار پوش، چنان نیک آشنا با پرچم های خویش و پی گرفتن آنها، چنان چالاک در شنیدن و فرمان کردنِ سردارانِ شان، چنان چابک در دویدن، چنان نیرومند در تازش، چنان دوراندیش در هنگامه جویی، که بیش تر به هماهنگیِ ارغنون و دستگاهِ ساعت مانستندی تا به یکی ارتش یا لشکرگاه.

توکدیین [خالی بند] چون باز رسید، [صد. ۱۷۴] به پیشگاهِ پیکرُکل [خشم گیر] رفت و آنچه کرده و هم دیده بود، با آب و تاب بدو باز نمود. در پایان، وی را به سخنِ پُرشور سپارش کردی که با گرانگوزیه [گران گلوگاه] بسازد، چه او را نیک مردترین روزگار باز دانسته است، و بیفزود که نه سودمند و نه بخردی بُود چنین آزار کردنِ همسایگانِ خود که همواره مگر نیکی از

آنان ندیده اند؛ و چون بن کار درنگرند، هرگز ازین کارزار بیرون نشوند مگر به زیانِ بزرگ و نگونِ بختیِ خویش. چه، تواناییِ پیکرکُل [خشم‌گیر] چندان نیست که گرانگوزیه [گران‌گلوگاه] نتواند آنان را به‌آسانی در هم شکند. او این سخن به پایان نبرده بود که اُستی‌و [شتاب‌کار] بانگ زد:

— بس شوربخت است شهریاری که این‌گونه کسان چاکریِ او می‌کنند، که این‌همه آسان تباه‌کار شوند، چنان‌که توکدی‌بن [خالی‌بند] را چنین می‌دریابم. چه، بینم که او را دلِ چنان بگشته است که اگر دشمنانِ ما او را نگاه داشتن خواستندی، ازجان به آنان پیوستی تا با ما جنگ آرد و با ما دغا کند. اما همان‌گونه که فضیلتِ نزدِ همگان، اگر دوست و اگر دشمن، ارحمند و ستوده است، نابه‌کاری نیز زود دانسته و بو برده آید؛ و ارچه دشمنان به سودِ خویشتن از آن بهره گیرند، همواره از نابه‌کاران و دغا‌پیشگان بیزاری کنند.

توکدی‌بن [خالی‌بند] این سخنان برنتافت و شمشیرش را برآهیخت و بدان سوراخ کرد اندکی بالاتر از پستانِ چپِ اُستی‌و [شتاب‌کار] را، که در دم بدان مُرد؛ و شمشیرش را بیرون کشان، پوست‌کنده بگفت:

— ایدون [صد. ۱۷۵] جان‌کندِ اویی که بر چاکرانِ وفادار دروغ بندد. پیکرکُل [خشم‌گیر] همی یکباری خشم گرفت و به دیدنِ شمشیر و نیام چندان گهرنشان گفت:

— این شمشیر ترا داده بودند تا دوستِ چنین نازنینِم اُستی‌و [شتاب‌کار] را در پیشگاهِ من بدکارانه بکُشی؟

پس کمان‌گیرانش را بفرمود تا او را تکه‌تکه کنند. کاری که در دم گرفت و چنان نابه‌کارانه که تالار همه خون‌فرش شده بود. سپس بفرمود تا تنِ اُستی‌و

[شتاب‌کار] را ارجمند در خاک نهند، و از آن توکدی‌ن [خال‌بند] را از بر دیوارها به درّه اندر اندازند.

خبرهای این خوارداشت مرهمه‌ی ارتش را دانسته آمد و تنی چند بر پیکرُکُل [خشم‌گیر] زَمَزه کردن گرفتند، چنان‌که ^{۱۰*}گریپ‌مینو [گُربه‌نره] او را گفت:

— سرور! ندانم تا سرانجام این کار چون خواهد بود. مردانِ شما را کم‌دل بینم. اندیشند که ما اینجا با تنگی بُنه روبه‌رو ایم و از پسِ دو یا سه گُسیلِ دیگر به‌شمار کاهیده ایم. وانگهی مردمانِ بسیار به یاریِ دشمنانِ شما آیند. اگر یکباره شهر بند شویم، هیچ ندانم که چه‌سان نابودی همه‌سویه‌ی ما نباشد.

— آه، آه، (گفت پیکرُکُل [خشم‌گیر])، شما به مارماهی‌هایِ مُلن ^{۱۱} مانید. پیش از آن‌که پوست از شما برکنند، فریاد کشید. نخست بگذاریدشان ببیند.

یادداشت‌های فصل ۴۵

۱ - **در باره‌ی فصل ۴۵** این فصل نیز تقابلی اغراق‌آمیزِ دو شاه را نشان می‌دهد، و بر توانِ نظامیِ ارتشِ گارگاتوآ تکیه می‌کند. عنوانِ فصل اشاره دارد به سپاهِ توپ‌خانه‌ی شاهِ فرانسوآی یکم بنا بر فرمانِ ۲۴ ژوئیه‌ی ۱۵۳۴ برای جانشین کردنِ سپاهِ سویسی که او عذرِ آنها را خواسته بود.

۲ - **دیگر جای‌های همسایگی** دیگر جای‌های همسایگی؛ بیشتر مکان‌های یاد شده در اینجا، اغلب روستاها و شهرهای کوچک، شناخته شده‌اند و در منطقه‌ی زادگاهیِ رابله در شینِ Chinon و اطرافِ آن، یعنی تقریباً در غربِ فرانسه، واقع‌اند. نام‌ها با املایِ فرانسه‌ی مدرن : Bessé، مارش ویو Marché Vieulx، بور سن ژاک bourg Saint-Jacques، رینو Raineau، پاریه Parillé، ریوییر Rivière، رُش سن پُل Roches-Saint-Paul، وُبرِتِن Vaubreton، پُنتی Pontille، پُن دو کَلَم Bréhemont، پُن دو کَلَم Pont-de-Clam، کراوان Cravant، گرانتِن Grandmont، بورد Bourdes، لا ویل اُ مِر la Ville-au-maire، اوئیم Huymes، سِگره Segré، اوسه Hussé، سن لوآن Saint-Louant، پانزو Panzoust، کودرو Coudreaux، ورون Verron، کولِن Coulaines، شوزه Chozé، واریِن Varennes، بورگوی Bourgueil، ایل بوشار l'Isle-Bouchard، کروله Croulay، نارسی Narsay، کاندۀ Candé، مُنسرو Montsoreau.

۳ - **ناهمسلی‌های چاپ‌ها** تصحیح اشتباهِ چاپی؛ عبارتِ «پیمان‌هایی که با وی داشتندی» les pactes qu'ilz luy avaient را از متنِ E یعنی نسخه‌ی ۱۵۴۲ ترجمه کرده‌ام، چون عبارتِ les pactes qu'ilz luy envoyoient «پیمان‌هایی که او را می‌فرستادند»، که در متن‌های A و B (یعنی نسخه‌های ۱۵۳۴ و ۱۵۳۵) هست، اشتباه یا اشتباهِ چاپی بوده است.

۴ - **هنگامه‌جویان** هنگامه‌جویان، aventuriers (در متن)، ماجراجویان، نامی که در گذشته‌ها به سربازانِ پیاده‌ی بی‌مزد می‌دادند که در پیکارها دلاورانه خطر می‌کردند.

۵ - باسیلیقون) باسیلیقون، نک. به یادداشت‌های فصل ۲۴.

۶* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی ۱۵۴۲: خوردِ شیش ماه و چهار روزشان.

۷ - دُوی‌نی‌یر و شاوینی و گِراو و کَنکَنه) دُوی‌نی‌یر و شاوینی و گِراو و کَنکَنه؛ دُوی‌نی‌یر Devinière (ملک زادگاهی رابله در سئی Seuilly، امروزه موزه‌ی رابله است)، شاوینی Chavingny (روستایی که از آن پدرِ رابله، آنتوان رابله بود)، گِراو Gravat، کَنکَنه Quinquenais: همه در منطقه‌ی زادگاهی رابله، شینُ Chinon.

۸* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) ناهمسانی، در چاپ ۱۵۴۲ رابله به جای «هزار و دویست مردِ جنگ‌افزارمند» شمارِ آنها را بیش از دو برابر کرد: دو هزار و پانصد جنگ‌افزارمند.

۹* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) ناهمسانی، در چاپ ۱۵۴۲ رابله به جای «شمخال‌داری سیزده هزار» شمارِ آنها را دو برابر کرد: شمشخال‌داری بیست و شش هزار.

۱۰ - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) ناهمسانی؛ رابله نامِ ساخه‌ی خودش Grippeminauld گریپ‌مینو [گُریه‌نَه] را در چاپ ۱۵۴۲ تغییر داد و به جای آن Grippepinault گریپ‌پینو [تاک‌دزد] گذاشت؛ «شراب‌دزد». نیز نک. به یادداشت‌های فصل ۲۴، «گریپ‌مینو [گُریه‌نَه]».

۱۱ - مَلُن، مَلُن، Melun (در متن) امروزه مرکزِ فرمان‌داری سِن و مَارِن Seine-et-Marne، در شرق و جنوبِ پاریس، بزرگ‌ترین فرمان‌داریِ استانِ ایل دو فرانس Île-de-France است که پاریس مرکزِ آن است. سِن و مَارِن دو روخانه اند که در این استان روان اند.

چه گونه گار گانتوآ اندر رشِ کَلَمو بر پیکرِ کُلی تاختن بُد و به
 ارتشِ پیکرِ و کُلی یادشده شکست آورد.^۱

فصل ۴۶

[ص. ۱۷۶] بارِ ارتش همه بر دوشِ گار گانتوآ [گران گاله] بود؛ پدرش
 در دژِ خود^۲ بماند و آنان را به سخنانِ نیکو دل داد و آن کسان را که از خود
 دلاوری‌هایی پدیدار کنند، بخشش‌های فراوان نوید کرد.
 سپس به گدارِ ود^۳ رسیدند و با کرجی‌ها و پُل‌های سَبکِ نوساخته
 یکر است از رود گذاره کردند. آن‌گاه گار گانتوآ چون جای‌گاهِ شهر بدید که
 بر بلندی نهاده است و برتریِ آن بدانست، همان شب رایِ زد تا چه باید کرد.
 اما ژیمناست [چَم‌ورز] او را گفت:

— سرور!، فرانسویان را خوی و نهاد چنان است که به چیزی می‌نیزند
 مگر در تازشِ نخست. آن‌گاه بتر از شیطانان بُوند. اما اگر بیارامندی، کم از
 زنان باشندی. من برین رایِ ام که هم‌کنون، پس از آن‌که مردمانِ شما اندکی
 دم تازه کردند و بیاسودند، تاختن کردن بفرمایید.

این رای^۵ پسندیده آمد. پس سپاه خویش همه در میان دشت ایستادند و پشتیبانان را بر سوی بلندی گذاشت.

راهب پیادهای شش گروهان و جنگافزارمندی دویست را برداشت و سخت چالاک از مانداب گذاره کرد و بر فراز پویی^۶ تا راه بزرگ لودن^۷ پیش رفت.

درین میان، تاختن پیوسته داشتندی. سپاهیان پیکرکل [خشمگیر] ندانستندی که بهتر بودی بیرون کشند و پذیرهی آنان روند یا بی جنبشی شهر نیکو نگاه دارند. اما [صد. ۱۷۷] او خود با گروهی از جنگافزارمندان سرای خویش دیوانه‌وش بیرون شد و آنجا با شلیک‌های انبوه توپ که از سوی تپه‌ها تگرگ‌گونه باریدن گرفتی، از وی پیشواز و به‌گرمی پذیرایی شد؛ ازین‌رو گارگانتوآیی‌ها [گران‌گاله‌ای‌ها]، تا مر توپ‌خانه را نیک‌تر میدان گشایند، سوی دره کنار کشیدند. مردان شهر تا جایی که می‌توانستندی، نیک پدافند می‌کردندی، اما تیرهای ایشان همه از بالا گذشتی بی‌آن‌که بر کسی نشست. کسانی از آن گروه، جان به‌در برده از توپ‌خانه، پرخاش‌جو بر مردمان ما^۸ یورش آوردند، اما چندان کام‌گار نبودند، چراکه همه در میان رسته‌ها گرفتار آمدند و آن‌گاه به خاک اندر غلتیدند. چون این را بدیدند، می‌خواستند که پس نشینند، اما درین میان راهب راه بیسته بود. پس پراکنده و بی‌سامان گریختن گرفتند. تنی چند خواستندی دنبال ایشان دارند، اما راهب از بیم آن‌که با رفتن بر پی فراریان، رسته‌های خویش گم کند و آن‌گاه سپاهیان شهر بر ایشان تاختن آورند، آنان را بازداشت. سپس زمانی درنگ آورده چون کسی به رویارویی نیامد، سردار فرنیست [دوراندیش]^۹ را گسیل کرد تا گارگانتوآ [گران‌گاله] را بر آن دارد که از برای رسیدن به تپه‌ی چپ پیش راند تا از

پس‌نشینِ پیکرُکُل [خشم‌گیر] از آن دروازه جلوگیری کند. کاری که گارگانتوآ [گُران‌گاله] به‌جایی بسیار کرد و گردانی چهار از هنگِ سیاست [ارجمند]^۸ را بدان سو بتاخت، اما آنان نتوانستند بر فراز رسید بی‌از آن که با پیکرُکُل [خشم‌گیر] و آن کسان که با وی پیراکنده بودند، ریشاریش رویاروی افتند. [صد. ۱۷۸] پس نیز بر آنان تاختن بردند، اما سخت گزند آمد بر ایشان به تیر و توپِ آنان که در بالای دیوارها بودند. گارگانتوآ [گُران‌گاله] چون این بدید، یاری ایشان را به نیروی بسیار برفت و توپ‌خانه‌ی وی آغازید آن بخشِ دیوار را به رگبار گرفتن، چنان‌که همه‌ی نیروی شهر به آنجا فراخوانده آمد.

راهب چون آن سو را که در دربندان وی بود، بی مردان و نگهبانان بدید، گردگونه سوی کاخ بتاخت و چنان بکرد که با برخی از همراهانِ خویش به بالای آن رود، بدین اندیشه که ترسناک‌تر و دهشت‌انگیزتر بوند آنانی که همی ناگاه به کشمکشی اندر درآیند، تا آنانی که آن‌گاه به توانِ خویش پیکار کنند. با این‌همه هیچ خروشی نکرد تا آن‌زمان که کسانِ وی همگانِ دیوار پیمودند مگر جنگ‌افزarmندی دویست که پیشامدِ ناگهانی را در بیرون بگذاشته بود. سپس غریبه‌هایِ هراس‌انگیز کرد و کسانِ او نیز با وی، و نگهبانانِ این دروازه را بی پایداری بکشتند و آن را بر جنگ‌افزarmندانِ خود بگشودند، و همگان همه پیروز بر سویِ دروازه‌ی خاوری تاختند که نابه‌سامانی در آن سو بود، و نیرویِ آنان همه در هم شکستند از پسِ پشت. آنان چون بدیدند که از همه سو دربندان شده اند و گارگانتوآیی‌ها [گُران‌گاله‌ای‌ها] شهر را بگرفته اند، راهب را گردن نهادند.

راهب ایشان را چوب‌دست‌ها و جنگ‌افزارها همه وا گذاشتن فرمود و همگان را اندر کلیساها گرد آورده زندانی کرد و دسته‌های صلیب همه بگرفت و [صد. ۱۷۹] نگاه‌داشت ایشان را کسان بر دروازه‌های کلیسا بگماشت. سپس دروازه‌ی خاوری بگشود و یاری دادن مر گارگانتوا [گران‌گاله] را بیرون شد.

اما پیکرُکُل [خشم‌گیر] اندیشیدی که او را نیروی کُمکی از شهر رسد، و از سرِ خودپسندی بیش از پیش بی‌پروایی کرد تا آن‌گاه که گارگانتوا [گران‌گاله] فریاد زد:

— برادر ژان دوستِ من، برادر ژان نیک به‌هنگام آمدی.

آن‌گاه پیکرُکُل [خشم‌گیر] و کسانِ وی، چون بدانستند که هیچ امید بنمانده است، به هر سو گریختن گرفتند. گارگانتوا [گران‌گاله] تا نزدیکی وُگدِری^۹ کُشت‌و‌کُشتارکنان بر پیِ آنان برفت، و سپس بانگِ بازگشت بفرمود.

یادداشت‌های فصل ۴۶

- ۱ - درباره‌ی فصل ۴۵) در این فصل رابله بدون اشاره به غول بودن گارگاتوآ به شرح جنگی مدرن می‌پردازد.
- ۲ - دژ خود(دژ خود؛ en son fort (در متن)، مقصود همان ملک پدری رابله دوی‌نی‌یر است.
- ۳ - گُدارِ ود(گُدارِ ود؛ صحنه‌ی بسیاری از جنگ‌های پیکرکُلی. نک. به یادداشت‌های فصل ۴، «گُدارِ ود».
- ۴ - پویی(پویی، Puy به احتمال قوی Le Puy-Girard که مزرعه‌ای بود در جنوب لا روش کلرمو La Roche Clermault.
- ۵ - لودُن(لودُن، Loudun راهی در شینن Chinon که از پسه Bessé، لا روش کلرمو La Roche Clermault، و پاریه Parillé می‌گذرد.
- ۶ - مردمانِ ما(مردمانِ ما؛ noz gens (در متن). راوی بهروشنی خود را در جبهه‌ی گارگاتوآ قرار می‌دهد.
- ۷ - فرنتیست(فرنتیست، Phrontiste از یونانی φροντιστής به معنی «خردمند» و «دانا» و «دوراندیش» است.
- ۸ - سباست(سباست، Sebaste از یونانی σεβαστός به معنی «محرّم» و «ارجمند» است.
- ۹ - وُگُدری(وُگُدری، Vaugaudry، دهکده‌ای در شینن، نزدیک دوی‌نی‌یر Devinière ملک زادگاه رابله.

چه گو نه پیکر کُی گریزان با نگو ن بختی ها د چار خورد؛ و آن چه
گار گانتو آ کرد پس از نبرد.^۱

فصل ۴۷

پیکر کُی [خشم گیر] این چنین نا امید بر سوی ایل بوشار^۲ بگریخت، و
اسبش در راه ریوی^۳ سِکندری خورده بر خاک غلتید. او چنان از آن
خواری بُرد که در خشم خویش به شمشیرش او را بکُشت. سپس، چون
هیچ کس نیافت که وی را برنشانَد^۴، بخواست تا از یکی آسیابی که در آن
نزدیکی بود، خری رُباید. اما آسیابانان او را به کُتک انداخته لت و کوب کردند
و جامه های وی همه بُر بودند و یکی خستوانه ی تَباهش دادند [صد. ۱۸۰] مر
پوشاندن خویش را.

خشم گیر درمانده این چنین برفت و سپس در پُراوئو^۵ از آب گذاره کرد
و شوربختی های خویش را بازگویان، زالی جادو وی را آگاه کرد که
سرزمینش همانا به گاه آمدن کُکسیگروآن [فَقَنو خرو سیمرغان]^۶ او را
بازگردانده آید؛ و از آن زمان کسی نداند که او را چه پیش آمده است.

با این همه مرا گفته اند که او اینک مزدوری بی چیز استی به لیون^۷،
خشم گیر همچون پیش، و همواره همه ی بیگانگان را از آمدنِ کُسیگر و آن
[فُقنوخرو سیمرغان] باز پرسد؛ بی هیچ گمان بدین امید که بر پیش گویی آن
زال، پادشاهی خویش به آمدنِ آنان باز پس گیرد.

گارگانتوآ [گران گاله] پس از بازگشتِ شان نخست مردانِ خویش را
آمارید و بدانست که از آنان اندکی در نبرد بمرده اند و آن هم چند سربازِ
پیاده از گروهانِ توپخانه ی سردارِ تلمر [دلاور]^۸ بودند، و نیز پُنکرات [پُرکار]
را یکی تیرِ شمشال بر نیم تنه بنشسته بود.

سپس هر کس را در گروهانِ همو چاشت دادن فرمود و خزانه داران را
دستور داد تا آن خوراک ها بپذیرند و بها بدهند؛ و این که هیچ گونه تندخویی
در شهر نکنند، از آن که شهر او را بود؛ و نیز همگان را پس از چاشت در میدانِ
جلویِ کاخ گرد آورند و آنجا بیستگانی شش ماهِ آنان را داده آید.

چنین کردند و سپس همه ی آن کسان را که از پیکر کُل [خشم گیر]
بازمانده بودند، بر همان میدان گرد آوردن فرمود و در پیشگاه شاهزادگان و
سردارانِ خویش، چنین سخن گفت:

یادداشت‌های فصل ۴۷

- ۱ - درباره‌ی فصل ۴۷) رابله در این فصل نیز به مایه‌های کارناوالی گلا گنوا می‌پردازد و به بدیاری‌های شاهی اشاره می‌کند که خواننده‌های هم‌روزگارش او را با شارل پنجم Charles Quint (۱۵۵۸ - ۱۵۰۰) همانندی می‌دادند.
- ۲ - ایل بوشار) ایل بوشار، Isle Bouchart (در متن)، L'île-Bouchard (املاي مدرن)، شهر کوچکی نزدیک شینن Chinon شهر زادگاه رابله. معنی این اسم «جزیره‌ی بوشار» است که در واقع مرکز شهر است، و رودخانه‌ی وی‌ین از آن می‌گذرد.
- ۳ - ری‌وی‌یر) ری‌وی‌یر، Riviere (به معنی رودخانه)، کلیسای نتردام دو ری‌وی‌یر نزدیک شینن.
- ۴ - وی را برنشد) وی را برنشانند، چون به روال همیشگی منتظر بود تا کسی اسب دیگری برای او بیاورد.
- ۵ - پُراوئو) پُراوئو، Port Huault، به معنی «بندر اوئو»، شهر کوچکی بر ساحل رود اندر Indre نزدیک شینن. مقصود از عبارت بعدی، «از آب گذاره کرد»، گذشتن از همین رودخانه‌ی اندر است.
- ۶ - کُکسیگرو) کُکسیگرو، cocquecigrue (در متن)، گویا از ساخته‌های خود رابله است، چیزی شبیه «قُقنو خُوسیمِرغ» که ساخته ام. این نام پیش از گلا گنوا در فصل ۱۱ ی پدش‌گودئ (۱۵۳۲) به صورت cocques cigrues، حیوانی تخیلی که آن را می‌خورند، آمده است. در اینجا معنای آن کاملاً متفاوت است. این نام را در گلا گنوا مرکب از coq خروس، cigogne لک‌لک، و grue دُرنا، می‌دانند (احتمال‌های دیگری نیز وجود دارد)، و آن را همچون پرندۀ افسانه‌ای تعریف می‌کنند. می‌توان آن را از نظر ترکیب تا حدی شبیه همین ساخته‌های خودم «قُقنو خُوسیمِرغ» یا «دُرنا خُوس لک‌لک» یا ترکیب‌های دیگری بر الگوی «شترگاولنگ» رایج دانست. مقصود از «به گاه آمدن کُکسیگرو آن [قُقنو خُوسیمِرغان]» تقریباً یعنی «وقت گُل نی»، یعنی زمان نامعلومی که شاید هرگز نرسد.
- ۷ - لیون) لیون Lyon یکی از بزرگ‌ترین شهرهای فرانسه در شرق این کشور.

۸. تُلْمِر (Tolmere، از یونانی تولمیرُس τολμηρός به معنی «دلاور» و «شجاع».

[ص. ۱۸۱] آن سخن‌سرای که گز گانتوآ کرد

شکست خورد گان را^۱

فصل ۴۸

— پدران و نیاکان و پیشینگان ما، تا ما را بر یاد است، به خرد و به سرشت^۱ چنان بوده اند که نشانِ گرمی داشتِ پیروزی‌ها و کشورگشایی‌های کارزارهای به پایان برده‌ی خویش را نیکوترین یادگاری و یادبود^۲ آن دانسته اند که به منشِ بزرگ اندر دل‌های شکست‌خوردگان می‌نگارند، نه بر ساختمان‌های برکشیده اندر سرزمین‌های گشوده به دستِ خویش. چرا که یادکردِ زبانیِ مردمان را، که با رادمَنشی به دست آوردندی، ارزنده‌تر دانستندی تا سنگ‌نِشته‌ی بی‌زبانِ ایوان‌ها و ستون‌ها و هَرَم‌ها را که دست‌خوشِ آسیب‌های هوا و رشکِ هرکس تواند بود. خود نیک توانید به یاد آورد آن آزادگی که آنان بکردند با برُئنیان^۳ به روزِ نبرد در سَنَتِ اُبن دو کُرمیه^۴، و نیز به گاه ویرانیِ پَرْتنی^۵. شنیدید و به شنیدنش ستودید آن رفتارِ نیک که آنان کردند با

دخویانِ سَبانیولا^۵ که به کناره‌های دریای اُلن^۶ و تالمندوا^۷ چپاول انداخته آنها را از مردم تَهی و با خاک یکسان کرده بودند. این آسمان همه آکنده بوده است از ستایش‌ها و سپاس‌ها که شمایان و پدران تان به جا آوردید آن گاه که اَلْغاربال [رودشاه]^۸، شاه کانار^۹، ناسیراب از بهروزی‌های خویش، سرزمین [ص. ۱۸۲] اُنی^{۱۰} را خشم‌آره فرو گرفت و در همه‌ی آبخوست‌های آرْمُرِیک^{۱۱} و سرزمین‌های همسایه راه‌زنی کرد. او در نبرد به‌هنگار دریایی به دست پدرم، که خدا پشتیبان و نگهبان او باد، شکست خورد و گرفتار آمد. اما چه شد؟ آن گاه که شاهان و شاهنشاهان دیگر، و هم آنان که خویشان را کاتولیک نامند^{۱۲}، بی‌گمان وی را شکست کردند و سخت در بند داشتندی و سربهای سنگین نهادندی، او با وی نرمی و دوستی کرد و او را با خویشان و در کاخ خویش جای داد و با نیک‌خواهی شگفت وی را بازگردانید با زینهارنامه، با بار ارمغان‌ها، بار بخشش‌ها و بار همه گونه نشانه‌ی دوستی. چه شد پیامد آن؟ چون او به سرزمینش بازگشت، شاهزادگان و بزرگان کشورش را همه گرد آورد و آن مردم دوستی که در نزد ما بدیده بود، با آنان بازگفت و از آنان بخواست تا درین کار چنان رای زنند که جهان را نمونه باشد، و همان گونه که پیش‌تر او خود شکوه رادمردی در ما دیده بود، جهان نیز رادمردی شکوه‌مند آنان ببیند. پس به هم‌داستانی همگانی بر آن نهادند که زمین‌ها و آبادی‌ها و سرزمین‌های خویش سراسر به رای آزاد ما واگذارند. اَلْغاربال [رودشاه] بی‌درنگ با ^{۱۳}*هشت کشتی باری به تن خویش بازگشت

و نه تنها از خانه‌ی خود و خاندانِ شاهی، که کمابیش از همه‌ی آن سرزمین، گنجینه‌ها با خود بیاورد. چون آن‌گاه که بر کشتی برنشست تا بادبان به بادِ باختریِ اَبَختَرِ خاوری^{۱۴} بسپارد، هرکس شتابان چیزها افکندند بدان اندر از زَر و سیم، انگشتی‌ها و گوهرها، چاشنی‌ها و تریاق‌ها، [صد. ۱۸۳] داروها و انگم‌های خوشبوی، طوطیان و لَمبران^{۱۵}، ماده‌میمونان و زبادان، و گُرَبگانِ دشتی و خارپُشتان. هیچ فرزندی از مادری نیک شمرده نشدی اگر آن‌چه مر او را یگانه بودی بدان کشتی اندر فرو نینداختی. چون بازرسید، پای‌های پدرم بخواست بوسیدن؛ کاری که ناشایست سنجیده شد و پذیرفته نیامد؛ پس او را دوستانه به آغوش گرفت. ارمغان‌های خویش پیش آورد، پذیرفته نیامد؛ از آن‌که بس گزافه بود. خوشتن و پسینیانِ خوشتن را به خواستِ خود به نوکری و بندگی درآورد، پذیرفته نیامد؛ چه، دادبخشی شمرده نشد. ببخشود، بنابر آن‌چه انجمنِ رای‌زنانِش برنهاد، زمین‌ها و پادشاهیِ خویش را با پیش‌کشِ سازش‌نامه و نامه‌ی واگذاری، همه دستینه کرده و نگین برنهاد و پذیرفته از سویِ همه‌ی آنان که بایسته بود؛ همه پس زده شد، و پیمان‌نامه‌ها به آتش اندر افکنده آمد. سرانجامِ کارُ آن شد که پدرم دل‌سوخته شکوه کردن و گریستن گرفت فراوان به دیدنِ آن‌همه نیک‌خواهیِ ساده‌گونه‌ی کاناریان^{۱۶}، و به گفته‌هایِ دلپذیر و گزین‌گویه‌هایِ درخورِ ناچیزِ شمردی آن رادمردی که خود با ایشان بکرده بود، با این سخن که آنان را هیچ کارِ نیکی نکرده است که به پولکی ارزد، که اگر آنان را کم‌ترین نیکویی کرده باشد، بر گردنِ او بوده است که چنان

کند. اما باین همه فزون‌تر می‌کردی ألفاربال [رودشاه]. چه بود فرجام آن؟ به جای این که سربها را که در واپسین دم توانستیمی بیش از اندازه تا بیست بار صد هزار اکو^{۱۷} بستانیمی، و فرزندانِ بزرگِ وی به گروگان گیریمی^{۱۸}، خود خویشتن را باج‌گزار کردند همیشگی، و بر گردن گرفتند که هر سال دو هزار هزار سکه زرِ نابِ بیست و چهار فیراطی ما را دهند. [ص. ۱۸۴] سالِ نخست را در اینجا به ما گزاردند؛ سالِ دویم به خواستِ آزادِ خود ۲۳ بار صد هزار اکو دادند، به سیم سال ۲۶ بار صد هزار، چهارم سه هزار هزار، و چندان همواره به خواستِ خود افزون‌تر که ناگزیر آمدیم بازِشان داریم تا دیگر ما را هیچ نیارند. این سرشتِ سپاس‌داری‌ست. چه، زمان که مر همه چیزها را خورد و کاهد، نیکوکاری‌ها را فزاید و بالاند^{۱۹}؛ چون نیکوییِ راستین که آزادانه به جای مردمِ بخرد کنند، به اندیشه و یادکردِ بزرگ‌منشانه‌ی ایشان همواره همی‌بالد. من که از رادمردیِ مادرزادِ پدر و مادرم به هیچ‌روی روی بنخواهم گردانید، اکنون شمایان را بخشم و رهانم، و بی‌بند و آزاد گردانم همچون پیش. وانگهی، هر یک را به بیرون شدن از دروازه‌ها پول سه ماه داده آید تا به خانه‌ها و خانواده‌های خویش بازگشتن توانید؛ و تا روستاییان آزارتان نکنند، جنگ‌افزارمندی شش صد و پیاده‌ای هشت هزار زیر فرمانِ سپردارِ من الکساندر^{۲۰} بازتان خواهند برد در پناه. خدا با شما باد. دریغ خورم از ته دل که پیکرُ کل [حشم‌گیر] اینجا نیست. چون او را دریاباندمی که این جنگ بی خواستِ من، بی امیدِ افزایشِ نه‌داریی و نه آوازه‌ی من، ساخته آمد. اما او

چون گُم شده است و دانسته نیست کجا و چه‌گونه ناپدید شده است، می‌خواهم که پادشاهی وی سراسر پسر او را باشد [صد. ۱۸۵] که چون بسیار خُردسال استی (چه هنوز پنج سالش نیست^{۲۱})، سرپرستی و آموزش وی به دست شاهزادگان و خردمندان کهن کشور بخواند بود؛ و از آنجا که سرزمینی چنین پاشیده آسان ویران کرده آیدی اگر کارگزارانش را از آزوری و دارایی پرستی باز نداشتی، فرمایم و خواهیم که پُنکرات [پُرکار] همه‌ی این فرمان‌داران را سر باشد با همه‌ی توان‌های بایسته‌ی آن، و تیمار آن کودک می‌دارد تا آن‌گاه که پی‌برد او به سر خویش شایسته و توانمند فرمان‌روایی و پادشاهی استی. می‌اندیشم که آسان‌گیری و سستی از اندازه گذشته در بخشودن بدکاران، آنان را به پشت‌گرمی زیان‌آور بخشودگی دلیر کند تا بدکاری خویش با آسودگی بیش‌تر از سر گیرند. می‌اندیشم که موسی^۱ بردبارترین مردی که به روزگارش بر زمین بود^{۲۲}، شورشیان و آشوبگران مردم اسرائیل را سخت گوشمال می‌دادی. می‌اندیشم که ژول سزار، آن امپراتور سخت آسان‌گیر که سیسِرُن از او می‌گوید که بخت نیک وی را چیزی والاتر ازین نبود که همواره خواستی دیگران را رهانیدن و بخشودن، و رادمردی او را چیزی نیک‌تر ازین نبود که خود می‌خواستی تا چنان کند، حتی او نیز در جاهایی برپاکندگان آشوب را به نیرو پادافراه کردی. بر این نمونه‌ها، می‌خواهم که پیش از رفتن به من‌شان واگذارید، نخست این مارکه‌ی [نشان‌خورد] رسوا را که سرچشمه و راه‌انداز آغازین این جنگ همه او بود با آن خودپسندی

بیهوده‌ی خویش [ص. ۱۸۶]، دویم همراهِ کلوچه‌پزش را که کوتاهی کردند
سرِ سودازده‌ی وی در دم آرام کنند، و سرانجام همه‌ی رای‌زنان و سرداران و
افسران و نوکرانِ پیکرکُل [خشم‌گیر] که وی را برانگیختند و ستودند، یا به
او سپارش کردند تا از مرزهای خویش بیرون شود که ایدون نگران‌مان کند.

یادداشت‌های فصل ۴۸

- ۱ - درباره‌ی فصل ۴۸) این فصل، مانند فصل ۲۹ (آن سخن‌رانی آتینس که گاله کدیمیکس کُی ۸) در چارچوب آیین سخنوری تفسیر می‌شود. در حالی که فصل ۲۹ وام‌دار اراسم است، فصل ۴۸ متأثر از کتاب عصره‌ی سخن‌وری کتاب دوم *Elementorum rhetorices libri duo* نوشته‌ی فیلسوف انسان‌باور فیلیپ ملانشتون Philippe Mélanchthon (۱۵۶۰ - ۱۴۹۷) است که در آن اشاره‌های بسیاری دارد به نمونه‌های مذهبی، و جگ با تُرک‌ها برای اثبات حَقانیتِ جگِ مذهبی مسیحیان. او در کتاب خود از آیین سخنوری دورانِ باستان استفاده می‌کند. این فصل هم‌چنین همچو سیاست‌های تهاجمی شارل پنجم، و انتقاد از برخورد او با شکست‌خوردگان است که درست برعکس رفتارِ گارگاتوآ در این فصل بود.
- ۲ - **برُتُنیان** (برُتُنیان، Bretons (در متن)، مردم برُتانیه Bretagne منطقه‌ی تاریخی نسبتاً بزرگی در شمال غربی فرانسه.
- ۳ - **سَنَت اُبن دو کُرمیه** سَنَت اُبن دو کُرمیه، سَن(ت) اُبن دو کُرمیه Saint-Aubin-du-Cormier از شهرهای منطقه‌ی برُتانیه در شمال غربی فرانسه است. اینجا مقصود پیروزی سپاه شاه فرانسه شارل هشتم (۱۴۹۸-۱۴۷۰) به سرداری لویی دوم معروف به لا ترموآل La guerre de Bretagne Trémoille (۱۵۲۵-۱۴۶۰) است در ۲۸ ژوئیه ۱۴۸۸ در جگِ برُتانیه La guerre de Bretagne که از ۱۴۶۵ تا ۱۴۹۱ جریان داشت و طرف‌های جگِ شاه برُتانیه فرانسوآی دوم (۱۴۸۸-۱۴۳۵)، و سپس دخترش آن Anne (۱۵۱۴-۱۴۷۷)، بودند در برابر شاه‌های فرانسه لویی نهم (۱۴۸۳-۱۴۲۳)، و سپس شارل هشتم (۱۴۹۸-۱۴۷۰).
- ۴ - **پَرُتنی** (پَرُتنی، Parthenay (در متن)، مقصود بُرج و باروی شهر قرون وسطایی پَرُتنی در غرب فرانسه است که شارل هشتم (۱۴۹۸-۱۴۷۰) در ۱۴۸۷ ویران کرد. این برج و بارو چند سال پس از ویرانی بازسازی شد، و هنوز پا برجاست.
- ۵ - **دَدخویانِ سِپانیولا** دَدخویانِ سِپانیولا؛ Barbares de Spagnola (در متن)، Hispaniola، در هایتی Haïti، که در آن زمان زیر فرمان شاهنشاهی فرانسه بود، و ساکنان آنها را «وحشی» می‌پنداشتند. هم‌چنین نک. به یادداشت‌های فصل ۴۴، «دَدخویان».

۶ - **اُلُن، اُلْن، Olone** (در متن)، لِ سِبَل دُلْن Les Sables-d'Olonne شهری در غرب فرانسه. نک. به یادداشت بعدی.

۷ - **تالْمُنْدُوآ، تالْمُنْدُوآ، Thalmondoy** (در متن)، تالْمُن Talmont، شهری در غرب فرانسه. روی دادهای مربوط به این شهر و شهر پیشین، اُلْن، که در متن آمده، خیالی است.

۸ - **اَلْفارِبَال، اَلْفارِبَال، Alfarbal** (در متن) نامی که رابله بر نمونه‌ی نام هانیبال Hannibal یا Annibal، سردار معروفِ کارتاژ (۱۸۳-۲۴۷ پیش از میلاد)، ساخته است، و احتمالاً اسمِ مرکبی است عبری به معنای «میررود»، «میر رودخانه»، «رودشاه».

۹ - **شاهِ کانار، شاهِ کانار،** مقصود شاهِ جزیره‌های کانار les isles de Canarre است، سرزمینی افسانه‌ای که در فصل ۱۲ و ۲۹ نیز آمده است. نک. به یادداشت‌های فصل ۱۲، «کاناریان».

۱۰ - **اُنِی، اُنِی Onys** (در متن)، Aunis، منطقه‌ای در غرب فرانسه.

۱۱ - **آبخوست‌هایِ آرْمُرِیک، آبخوست‌هایِ آرْمُرِیک، les isles Armoriques** (در متن)؛ Armorique به منطقه‌ی بسیار وسیعی از شمال غربی فرانسه گفته می‌شد.

۱۲ - **خویشتن را کاتولیک نامند** (خویشتن را کاتولیک نامند، اشاره به شارل پنجم است که فرانسوآی یکم را پس از نبرد پاوی زندانی کرده بود.

۱۳* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** (ناهمسانی، در چاپ ۱۵۴۲: نه هزار و سی و هشت.

۱۴ - **بادِ باختریِ اَبَاخَرِ خاوری، بادِ باختریِ اَبَاخَرِ خاوری، vent Westen Nordest** (در متن)؛ یا بادِ غربیِ شمالِ شرقی، بادِ غربی‌ست. برخی از رابله‌شناسان می‌پرسند که چین بادی کِشتی را به کجا می‌برد! یا در واقع، به کجاها که نمی‌برد! در هر حال، این نیز یکی از عبارت‌های بسیار جذابِ رابله است. بنویسم که تنها در لغت‌نامه‌ی دهخدا دیده‌ام که «اَبَاخَر» (زیر همین درآیند) به معنی «شمال» آمده باشد.

۱۵ - **لَمِبِی، لَمِبِی Pelican** (در متن)، پلِیکان Pélican (املا‌ی مدرن)، مرغِ سقا، حواصیل.

۱۶ - **کاناریان، کاناریان؛ کاناری‌ها، نک.** به یادداشت‌های فصل ۱۲، «کاناریان».

۱۷ - **اِکُو، اِکُو** نک. به یادداشت‌های فصل ۴۴، «اِکُو».

۱۸ - **فرزندانِ بزرگِ وی به گروگانِ گیریمی** (فرزندانِ بزرگِ وی به گروگانِ گیریمی؛ اشاره به شارل پنجم است که بنابر پیمانِ مادرید دو پسرِ فرانسوآی یکم را به گروگان گرفته بود.

در ۱۵۲۹، پیمانِ کامبرِ Cambrai برایِ تاوانِ شاه و آزادیِ گروگان‌ها، فرانسه را متعهد به پرداختِ دو میلیونِ اکو طلا می‌کند که دقیقاً مبلغی است که اینجا در عبارتِ بعدیِ متن گِز گائو آمده است.

۱۹ - زمان که مرهمی چیزها را خورد و کاهد، نیکوکاری‌ها را فزاید و بالاند؛ زمان که مرهمی چیزها را خورد و کاهد، نیکوکاری‌ها را فزاید و بالاند؛
le temps qui toutes choses erode & diminue, augmente, & accroist les biensfaictz
(در متن)، برگرفته از اُوید، مسخده کتاب پانزده، ۵.

۲۰ - الکساندر الکساندر؛ Alexandre شخصیت داستانی است و به کسی بازگشت نمی‌دهد. شاید هم چنین نباشد و رابله با آوردنِ نامِ «اسکندر» همچون سپرداری ساده، خواسته است شوخی کند.

۲۱ - هنوز پنج سالش نیست) هنوز پنج سالش نیست؛ احتمالاً اشاره به پسرِ بزرگِ شارل پنجم Charles V که در ۱۵۲۷ به دنیا آمد و سپس با نامِ فیلیپ دوم Philippe II شاه اسپانیا و پرتغال شد.

۲۲ - موسی، بردبارترین مردی که به روزگارش بر زمین بود) موسی، بردبارترین مردی که به روزگارش بر زمین بود؛ کتابِ معنّی، مِغزِ اعداد، دوازده، ۳: «و موسی مردِ بسیارِ حلیم بود بیشتر از جمیعِ مردمانی که بر رویِ زمین اند.»

چه گونه پیروز مندانِ گار گانتوآی پاداش یافتند از پسِ بُرد.^۱

فصل ۴۹

چون این سخن سرائیِ گار گانتوآ [گَران گاله] به پایان آمد، آن آشوب گران که او خواسته بود، وی را سپرده آمدند، جز اسپاداسن [شمشیرکش]^۲، مردای [گهلوله]^۳، و مُنوی [ناکس]^۴ که شش ساعت پیش از نبرد بگریخته بودند: ^۵*یکی تا به گردنِ لِنی پِل^۶، یک سره، دیگری تا درّه‌ی ویر^۷، و آن دیگر تا لُگران^۸، بی‌از آن که به پسِ پشتِ خویش نگاه اندازند یا که دمی در راه آرام گیرند؛ و دو کلوچه‌پز که همان روز بمرده بودند.

گار گانتوآ [گَران گاله] آنان را پادافراه مگر این نفرمود که در چاپ‌خانه‌ی وی^۹، که به‌تازگی بنیاد نهاده بود، به کشیدنِ اهرمِ چاپ گماشته آیند.

سپس آنانی را که در آنجا بمرده بودند، در درّه‌ی نوآرت [نِهاَلستانِ گردو]^{۱۰} و اردوگاهِ برول‌ویثی [زال‌سوز]^{۱۱} ارجمند خاک سپردن بفرمود و زخمیان را در بیمارستانِ بزرگِ خویش زخم بستن و درمان کردن. سپس آن آسیب‌ها را [ص. ۱۸۷] که به شهر و مردم رسیده بود، دیدن گرفت و بفرمود تا ایشان را تاوانِ زبان‌ها همه به گفته و سوگندِ خودِ آنان بازپس داده آید؛ و

بفرمود آنجا دژی استوار ساختن و کسان و دیده‌بانان اندر آن گماردن^۹
ایستادگی نیکوتر خویش را در برابر شورش‌های ناگهانی آینده.

هنگام رفتن، همه‌ی سربازان لشکرهای خویش را که درین شکست‌آوری
بوده بودند، با خوش‌رویی سپاس گزارد و بازیشان فرستاد تا زمستان را در
پایگاه‌ها و لشکرگاه‌های خود گذرانند، مگر برخی کسان از لشکر دهم^{۱۲} که
در آن روز دیده بودندشان دلیری‌ها کردن، و نیز سرهنگان توپ‌خانه را که با
خود به پیشگاه گرانگوزیه [گران‌گلوگاه] بُرد.

به دیدن و آمدن ایشان، آن نیک‌مرد چندان شادمانه شد که بازگفتن آن
نتوان. پس ایشان را بزمی بساخت باشکوه‌ترین و پرمایه‌ترین و خوش‌ترین که
از گاه خشیایار شاه باز^{۱۳} هیچ دیده ندیده بود.

چون از میز برخاستند، همه‌ی زیورهای گنج‌های خوردا‌بزارهای^{۱۴}
خویش را به یکایک آنان بخشید که^{۱۵} *یک هزار هزار و هشت‌صد هزار بُزان^{۱۶}
زر سنگ‌شان بود، همچون آوندهای بزرگ به سَبکِ باستان و کوزه‌های گنده
و فنجان‌های بزرگ، جام‌ها و آب‌خوری‌ها، شمع‌دان‌های چند شاخه، پیاله‌ها
و آوندهای کرجی‌دیس و تُنگ‌ها^{۱۷} * و ساغر‌ها و دُوری‌های دیگر ازین گونه،
همه از سنگ و مینا و نیکو پرداخته، که به گُمان همگان بیش از زریشان
ارزیدندی. افزون‌بر آن، بفرمود تا از گنجینه‌های او هر یک را یک هزار هزار و
دویست هزار اِکو شمار بگیرند و دست‌ادست آنان را دهند، و افزون‌تر، [صد.
۱۸۸] هر یک را، هر گونه که آنان را درخورتر بود، از کاخ‌های خویش و
زمین‌های پیرامون بازگذارند همیشگی (مگر آن‌که بی مرده‌ریگ‌بر می‌مردند).
لارش کَلِرمو^{۱۸} پُنکرات [پُرکار] را بداد، کودری^{۱۹} ژیمناست [چَم‌ورز] را،
مُن‌پانسیه^{۲۰} اُدْمَن [بخت‌آور] را. ریوو^{۲۱} تَلْمَر [دلاور]^{۲۲} را، مَن‌سورو^{۲۳} ایتیل

[راست‌پرتاب] ^{۲۴} را، کانده ^{۲۵} آکاما [خستگی‌ناپذیر] ^{۲۶} را، وارِن ^{۲۷} شیروناکُت
 [دست‌ورز] ^{۲۸} را، گراوو ^{۲۹} سیاسِت [ارجمند] ^{۳۰} را، کَنکَنه ^{۳۱} الکساندر
 [مردم‌پناه دشمن‌شکن] ^{۳۲} را، لیگره ^{۳۳} سُفَرُن [دانا] ^{۳۴} را، و بدین‌گونه از دیگر
 سرای‌های خود نیز.

یادداشت‌های فصل ۴۹

- ۱ - درباره‌ی فصل (۴۹) شکوه و بزرگواری و دست‌ودلبازی گارگانتوا مایه‌ی اصلی این فصل است و او را جانشین برحق گرانگوزیه می‌کند.
- ۲ - اسپاداسن (اسپاداسن [شمشیرکش]، نک. به یادداشت‌های فصل ۳۱.
- ۳ - مردای (مردای [گلوله]، نک. به یادداشت‌های فصل ۳۱.
- ۴ - مُنَوَای (مُنَوَای [ناکس]، نک. به یادداشت‌های فصل ۲۹.
- ۵* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی ۱۵۳۵: عبارت از «یکی تا به...» تا «...» در راه آرام گرفتندی»، در A نیست و افزوده‌ی سال ۱۵۳۵ است.
- ۶ - گردن‌ی لینیِل (گردن‌ی لینیِل col de Laignel (در متن)، یا گردن‌ی آنیِل Le col Agnel، در کوه‌های آلپ فرانسه، که فرانسه و ایتالیا را به هم می‌پیوندد. فرانسوای یکم ارتش خود را در ۱۵۱۵ از آنجا عبور داد. این نام جغرافیایی و دو نام بعدی از افزوده‌های B (۱۵۳۵) است و در A (چاپ یکم، ۱۵۳۴) نیست.
- ۷ - درّه‌ی ویر (درّه‌ی ویر val de Vyre (در متن)، Vire (املا‌ی مدرن)، منطقه‌ای در نرماندی Normandie، شمال غربی فرانسه.
- ۸ - لُگروآن (لُگروآن Logroine (در متن)، احتمال می‌دهند که همان لُگرنیو Logroño شهر شمال اسپانیا باشد.
- ۹ - چاپ‌خانه‌ی وی (چاپ‌خانه‌ی وی؛ صنعت چاپ، از مهم‌ترین ابزارها و نمادها رنسانس، در اروپا در میانه‌های سده‌ی پانزدهم اخراج، و در ۱۴۷۰ وارد فرانسه شد. گارگانتوا با تأسیس چاپ‌خانه نیز در این جنبش شرکت می‌کند.
- ۱۰ - نوآرت (نوآرت؛ نک. به یادداشت‌های فصل ۴۱، «نهالستان گردو».
- ۱۱ - برول‌ویچی (برول‌ویچی Bruslevieille (در متن) مکانی که شناخته نشده است. اسمی مرکب از دو واژه‌ی «سوز» و «زال» که معنی سرراست آن چیزی در حدود «زال‌سوز» یا «عجوزه‌سوز» است.

- ۱۲ - لشکر دهم) لشکر دهم، la legion Decumane (در متن)، سرراست به معنی «لشکر دهم»، چندان روشن نیست. از سویی آورده اند که نام سپاهیان گزیده و آزموده بود و رابله این نام گذاری را از ارتش روم باستان گرفته است، و از سویی دیگر «دهم» را به معنی «انبوه» گفته اند مثل «هزارویک» در زبان فارسی. در پایان همین فصل، گارگاتوآ [گران گاله]، به ده فرماندهی خود، که در واقع سرداران لشکرها هستند، پاداش می دهد. گفته می شود که ارتش گارگاتوآ [گران گاله]، شبیه ارتش شاه فرانسوای یکم است.
- ۱۳ - از گاه خشایار شاه باز) از گاه خشایار شاه باز؛ آسوتر Assuère (در متن) یا آسوتروس Assuérus، گزرگنسس Xerxès (به فرانسه ی مدرن)، شاه خشایار پسر شاه داریوش هخامنشی. او به روایت آیه های آغازین باب یکم کتاب استر در کتاب مقدس «به مدت مدیدی صد و هشتاد روز» بزم ساخت سربازان خود را، و سپس هفت روز مردمان را.
- ۱۴ - خورد آبزارها) خورد آبزارها؛ le parement de son buffet (در متن)؛ «خورد آبزار» را ساخته ام برای ظرف و ظروف (Vaisselle به فرانسه)، یعنی هر چیزی که به کار خورد و خوراک آید، مثل «نوشت ابزار/افزار» برای نوشتن. بوفه buffet (در متن) در فرانسه ی میانه به معنی گنجی ظروف و رومیزی و دستمال سفره و جز آن است. در مجموع، مقصود از «زیورهای گنجی خورد آبزارهای خویش» همه ی ظرف و ظروفی است که معمولاً از مواد گران بها مثل طلا ساخته شده در گنجی نگه داری می شد. در ادامه ی همین عبارت، فهرستی از آنها آمده است.
- ۱۵ - ناهمسانی های چاپ ها) افزودگی ۱۵۴۲: یک هزار هزار و هشت صد هزار و چهارده
- ۱۶ - بزبان بزبان، نک. به یادداشت های فصل ۲۹.
- ۱۷ - ناهمسانی های چاپ ها) افزودگی ۱۵۴۲: نباتدان ها
- ۱۸ - لارش کلمو) لارش کلمو، نک. به یادداشت های فصل ۴.
- ۱۹ - کوردی) کوردی، Couldray نک. به یادداشت های فصل ۴، «گنادر ود».
- ۲۰ - مَن پانسیه) مَن پانسیه، Montpensier ملک و کاخی در نزدیکی دُوی نی پر Devinière ملک زادگاه رابله.
- ۲۱ - ریوو) ریوو، Rivau کاخ و ملکی در نزدیکی شینن منطقه ی زادگاه رابله.

- ۲۲ - **تُلْمِر** (تُلْمِر، Tolmere از یونانی تولمیرُس **τολμηρός** به معنی «دلاور» و «شجاع».
- ۲۳ - **مُن سورو** (مُن سورو، Montsoreau شهر کوچکی نزدیک شینن، منطقه‌ی زادگاه رابله.
- ۲۴ - **ایثیبل** (ایثیبل، Ithybole از یونانی ایثیولُوس **ιθυβόλος** به معنی «رامست پرتاب شده» است.
- ۲۵ - **کانده** (کانده، Candé نزدیک شینن منطقه‌ی زادگاه رابله.
- ۲۶ - **آکاما** (آکاما، Acamas از یونانی **ακαμας** به معنای «خستگی ناپذیر» است.
- ۲۷ - **وارِن** و **وارِن**، Varennes نزدیک شینن منطقه‌ی زادگاه رابله.
- ۲۸ - **شیروناکت** (شیروناکت، Chironacte (در متن) از یونانی هیروناکتیس **χειρωνάκτης** به معنی کسی است که «با دست کار می‌کند» یا «کار دستی/بدنی انجام می‌دهد».
- ۲۹ - **گراوو** (گراوو، Gravot نزدیک شینن منطقه‌ی زادگاه رابله.
- ۳۰ - **سیاست** (سیاست، Sebaste از یونانی سیاستوس **δεβαστός** به معنی «ارجمند» و «محترم» است.
- ۳۱ - **کنکنه** (کنکنه، Quinquenays یا کیکنه Quiquenays نزدیک شینن منطقه‌ی زادگاه رابله.
- ۳۲ - **الکساندر** (الکساندر، Alexandre از یونانی **αλεξανδρος** به دو معنی «پشتیبانِ مردمان» و «دشمن‌شکن».
- ۳۳ - **لیگره** (لیگره، Ligré نزدیک شینن منطقه‌ی زادگاه رابله. (رابله شناس نامدار **آبل لفران** Abel Lefranc در شرح خود بر گلا گنثوآ می‌نویسد که همان **سیگره** Segre است که در فصل ۴۵ آمده، و چاپخانه را مسؤول این اختلاف می‌داند).
- ۳۴ - **سُفرُن** (سُفرُن، Sophrone (در متن) از یونانی **σώφρων** با تلفظ مشابه، به معنای «دانا».

چه گونه گار گانتوآ دیر تلم^۱ را از برای راهب ساختن فرمود.^۲

فصل ۵۰

برخورداری را تنها راهب بمانده بود. گار گانتوآ [گران گاله] خواستی تا او را راهب بزرگ سیه^۳ کند؛ اما او سر در نیاورد. خواستی تا دیر بورگی^۴ یا سن فلران^۵ او را دهد، هر یک که او خود خواستی، یا هر دو اگر که به جان بپذیرفتی شان. اما راهب او را پاسخ بی چون و چرا بداد که راهبان را نه سرپرستی و نه فرمان رانی خواهد.

— چون چه گونه توانم (گفتی او) بر دیگری فرمان راند، منی که بر خویشتن نتوانم فرمان راند؟^۶ اگر رای عالی ببند که توانسته ام و در آینده هم بتوانم خوش باشی شما را چاکری کنم، مرا پروانه دهید تا بر رای خود یکی دیر سازم.

این درخواست^۷ گار گانتوآ [گران گاله] را خوش آمد و سرزمین خود تلم [خواست] را در کرانه ی رود [ص. ۱۸۹] لوآر، و در دو لیویی^۸ جنگل بزرگ پُرهوئو^۹، سراسر او را بخشید.

و نیز از گارگانتوا [گرانگاله] درخواست تا آن را آیین وارونه‌ی همه‌ی دیرهای دیگر نهد.

— پس نخست (گفت گارگانتوا [گرانگاله]) دیوار می‌نباید ساختن بر گرداگردش، چون دیرهای دیگر همه سخت دیواربست اند.
— باشد (گفت راهب)، و نه نابه‌جاست. آن‌کجا در پس و هم در پیش دیوار است، پچپچه و هوس‌بازی و زدوبند دو سویه بسیار است.

افزون‌بر این، از آن‌جاکه در برخی از دیرهای این جهان آیین بر آن است که اگر زنی (و از زن، زنان پرهیزگار و پاک‌دامن خواهم) بدان‌جا اندر شود، پاک گردانند هر آن جایی را که او از آن گذر کرده باشد، فرموده شد که اگر پیش‌آمد را راهب یا راهبه‌ای بدان‌جا اندر شود، همه‌ی آن جاها که او گذر کرده باشد، با وسواس پاک کرده آید. همیدون چون در دینکده‌های این جهان بر ساعت‌هاست که مرچیزها را همه پرگار زنند و مرزبندی کنند و به‌سامان آورند، بفرمودند تا در آنجا نه ساعت باشد، نه هیچ‌گونه گرده‌ی زمان‌نما، بلکه کارها همه بر نیازها و پیش‌آمدها گزارده آید. چون‌که، می‌گفت گارگانتوا [گرانگاله]، در چشم او آسان‌ترین راه تباه کردن زمان، همانا شمارش ساعت‌هاست. از آن چه سود؟ و بزرگ‌ترین پریشان‌گویی جهان، راه بردن خویشتن است به نوای یکی ناقوس، نه به فرمان خرد و بینش نیک.

بنو، از آن‌جاکه در آن زمان از زنان مگر یک‌چشمیان و لنگان و گوژان و زشتان و آسیبیان و دیوانگان و بی‌خردان و جادوشدگان و تباهان را در دیرها می‌نگذاشتندی، [صد. ۱۹۰] و از مردان مگر چاییدگان و بدزادان و هالویان و سربران را،

— راستی را (گفت راهب)، آن زن که نه زیبا و نه نیک است، به چه پشم آید؟^۹

— گذاشتن در دیر (گفت گارگانتوا [گران گاله])،

— درست است (گفت راهب)، و به پشم اندر پشم کردن^{۱۰}.

فرموده شد که اینجا از زنان پذیرفته نیابند مگر نیکو رویان و نیکوتان و نیکوسرشتان، و از مردان مگر نیکو رویان و نیکوتان و نیکوسرشتان. یِئ، از آنجا که مردان به دیرهای زنان اندر نشدندی مگر دزدانه و نهانی، فرموده شد که اینجا زنان نباشند مگر آن که مردان نیز باشند؛ و مردان مگر آن که زنان نیز بوده باشند.

یِئ، از آن که چه مردان و چه زنان آن گاه که اندر دیر پذیرفته آیند، از پس سال آزمایشی ناگزیر و ناچار بوند که همه ی زندگانی خویش را تا همیشه آنجا مانند، بر آن نهاده شد که چه مردان و چه زنان که در اینجا پذیرفته آیند، بیرون شوند هر زمان که خود خوش دارند، آزاد و همیشه را.

یِئ، از آنجا که دین داران بیش گاه سه آرزو کردند ی — پرهیزگاری و تُهی دستی و فرمان برداری —، نهاده شد که اینجا آبرومندانه توان که همسر گُزید^{۱۱} و دارا بود و آزاد زیست.

سال بایسته ی پذیرش^{۱۲} را، زنان در اینجا از ده تا پانزده سالگی پذیرفته آمدندی، و مردان از دوازده تا هژده.

یادداشت‌های فصل ۵۰

۱ - تِلِم (تِلِم Theleme (در متن)، Théléme (املائی مدرن)، از اسم یونانی تِلِما $\theta\acute{\epsilon}\lambda\eta\mu\alpha$ «خواست» و «اراده» و «کام» معنی می‌دهد، و فعل آن تِلِو $\theta\acute{\epsilon}\lambda\omega$ به معنی «خواستن» است. در ترجمه یونانی $\epsilon\lambda\theta\acute{\epsilon}\tau\omega$ ، آنجا که از خواست یا اراده خدا سخن می‌رود، همین واژه به کار برده می‌شد، و نویسندگان مسیحی آن را اغلب به معنای «خواست الهی» به کار می‌برده اند اما به معنای خواست انسانی، جسی، و حتی شیطانی نیز به کار می‌رفته است. در متن یونانی $\epsilon\lambda\theta\acute{\epsilon}\tau\omega$ متی، ششم، ۱۰، همین واژه یونانی آمده است: $\epsilon\lambda\theta\acute{\epsilon}\tau\omega$ $\eta\ \beta\alpha\sigma\iota\lambda\epsilon\acute{\iota}\alpha\ \sigma\omicron\upsilon\cdot\ \gamma\epsilon\nu\eta\theta\acute{\eta}\tau\omega\ \tau\omicron\ \theta\acute{\epsilon}\lambda\eta\mu\alpha\ \sigma\omicron\upsilon\cdot\ \omega\varsigma\ \acute{\epsilon}\nu\ \omicron\upsilon\tau\alpha\nu\acute{\omega}\ \kappa\alpha\iota\ \acute{\epsilon}\pi\iota\ \gamma\eta\varsigma$ که ترجمه رسمی آن چنین است: «ملکوت تو بیاید، اراده [خواست] تو چنان که در آسمان است، بر زمین نیز کرده شود». این واژه به عنوان اسم دیر در گز گئوآ در واقع برنامه‌ی این مکان را در خود خلاصه می‌کند که رابله آن را در فصل ۵۵ (فصل ۵۷ در نسخه ۱۵۴۲) با «کُن آن چه خواهی» بیان کرده است. این واژه هم چنین مجازاً معنای مکان آرام با تفریح‌های سالم و سازنده به خود گرفته است. دیر خیالی یا آرمانی رابله بر اساس خواست آزاد همراه با مسئولیت اعضای آن اداره می‌شود. هم چنین نک. به یادداشت‌های فصل ۵۵، «کُن آن چه خواهی».

۲ - درباره‌ی فصل ۵۰) تدارک دیر تِلِم [خواست] پیچیده است و رابله در آن هنر پنهان‌کاری به کار برده است. در ساخت معماری آن ابهامی از دیر و کاخ هست. او برای ساختن این آدیر (یا نادیر و ضد دیر) از دو کاخ شاه فرانسوآی یکم الهام می‌گیرد. فرانسوآی یکم ساختن یکی از آنها را از ۱۵۲۸، پس از بازگشت از اسارت، آغاز کرده بود. این دو کاخ یکی کاخ شامبر^۱ است و دیگری کاخ مادرید^۲. هر دوی این کاخ‌ها در رابطه اند با آرمانگرایی دیر تِلِم. نکته‌ی بسیار جالب این است که در دیر تِلِم، این مکان آرمانی، ناقوس (ایزار فراخوان نیاپش و آیین‌ها) وجود ندارد؛ شراب، که از درون مایه‌های مهم گز گئوآ و نماد خون مسیح است، نوشیده نمی‌شود؛ و از «آشپزخانه» نیز گویا خبری نیست. این نکته‌ها، با توجه به این که رابله را به خاطر گارگانتوا به پرنوشتی مشهور کرده، بسیار مهم است.

۱. کاخ شامبر، Chateau de Chambord، که ساخت آن در ۱۵۱۹ زیر نظر فرانسوآی یکم آغاز شد، در مرکز فرانسه است و از مهم‌ترین کاخ‌های این کشور شمرده می‌شود.

۲. کاخ مادرید، Chateau de Madrid، که ساخت آن در ۱۵۲۸ به دستور شاه فرانسوآی یکم آغاز شد و در اواخر سده‌ی هژدهم کاملاً ویران شد، در غرب پاریس بود.

۳. سیه (Suié)، Seuillé (در متن)، مقصود همان دیریست که برادر ژان اهل آنجاست و از آن دفاع کرد (نک. به یادداشت‌های فصل ۲۵)، هم‌چنین نک. به یادداشت‌های فصل ۴، سیه.

۴. بورگی (Bourgueil)، بورگی (در متن)، دیر فرقه‌ی بندیکتن (بنوآیی) سن پل در شهر کوچک بورگی در منطقه‌ی شین.

۵. سن فلران (saint Florent)، دیر فرقه‌ی بندیکتن (بنوآیی) در سومور Saumur شهری نزدیک شهر شین.

۶. چه گونه توانم بر دیگری فرمان راند، منی که بر خویشتن نتوانم فرمان راند؟ چه گونه توانم بر دیگری فرمان راند، منی که بر خویشتن نتوانم فرمان راند؟ ضرب‌المثلیست که به سقراط نسبت داده می‌شود.

۷. لیو (lieue)، واحد اندازه‌گیری مسافت، پیش‌از رایج شدن سیستم متری، تقریباً برابر با چهار کیلومتر. همان‌گونه که پیش‌تر نوشتیم، ترجیح دادم عددهای رابله را نگه دارم و از واحدهای فارسی و عربی استفاده نکنم.

۸. پُرهوئو (Port-Huault)، «بندر هوئو»، نک. به یادداشت‌های فصل ۴۷.

۹. به چه پشم آید؟ به چه پشم آید؟ à quoy vault toille (در متن) سرراست به معنی «پارچه چه ارزشی دارد»، که بازی با عبارت à quoi vaut-elle است به معنی «چه ارزشی دارد»، «به چه کار آید». برادر ژان، در ادامه، این شوخی را دنبال می‌کند. نک. به یادداشت بعدی.

۱۰. به پشم‌اندرپشم کردن، به پشم‌اندرپشم کردن؛ à faire des chemises (در متن)، سرراست به معنی «بافتن پارچه‌ها» یا «دوختن پیراهن‌ها»ست، اما معنای جنسی دارد. این

شوخیِ رابله، که ظاهراً روحیه‌ی برادر ژان را نشان می‌دهد که حتی در دیرِ آرمانیِ تِلِم نیز دست از لودگی و لیچارگویی برنمی‌دارد، در واقع یادآورِ «مان‌نِپِر تامس مُر Thomas More (۱۵۳۵ - ۱۴۷۸) است، کتابِ دوم، زیرِ عنوانِ Of sciences, crafts, and occupaions, «در دانش‌ها، هنرها، و پیشه‌ها»، آنجا که می‌نویسد که هرکس باید کاری یاد بگیرد: «But of the other foresaid crafts every man learneth one ; and not only the men but also the women. But the women, as the weaker sort, be put to the easier crafts : they Edited by William Dallam Armes, The) « work wool and flax. (Macmillan comany, New York, ۱۹۱۲, pp. ۹۹-۱۰۰ : «اما از هنرهای پیش‌گفته، هرکس یکی را می‌آموزد؛ و نه تنها مردان، که زنان نیز. اما زنان، که گونه‌ای ناتوان‌تر اند، بر هنرهای آسان‌تر گذارده آیند: ایشان کارِ پشم و کتان کنند.» نک. به یادداشتِ پیشین.

۱۱ - همسر گزیده) همسر گزیده؛ estre marié (در متن)، متأهل بود، ازدواج کرد. همسرگزینی برای زنان و مردانِ راهب ممنوع بود.

۱۲ - سالِ بایسته‌ی پذیرش) سالِ بایسته‌ی پذیرش، l'aage legitime (در متن)، سنِ مشروع، سنِ لازم برای پذیرفته شدن در دیرِ تِلِم که پس از این عبارت می‌آید، وگرنه اقامت در این دیر، همان‌گونه که در متن آمده است، ظاهراً محدودیتی ندارد مگر این که برای ازدواج باید از آن بیرون رفت، و این نکته در پایانِ فصل ۵۵ آورده شده است.

چه گونه دیر تلمیان ساخته و واگذارده آمد.^۱

فصل ۵۱

[ص. ۱۹۱] ساخت و ساز و ساز و برگ دیر را گارگانتوآ [گران گاله] دو هزار هزار و هفت صد هزار و هشت صد و سی و یک گوسپند بلندپشم نشان^۲ دستادست بداد؛ و هر سال را تا آن زمان که همه انجام گیرد، از گذرباج رود دیو^۳ یک هزار هزار و شش صد و شصت و نه هزار اکوی^۴ خورشید نشان^۵،^۶ و هم چندان ستاره ی هفت مرغ نشان^۷ واگذاردن فرمود.

بنیاد و نگاهداری او را دو هزار هزار و سی صد و شصت و نه هزار و پانصد و چهارده بُنل زر سرخ گُل نشان^۸ از درآمد زمین ها واگذارند همیشه تا رفته رفته داده آید، گزاردنی سر هر سال بر دروازه ی دیر؛ و این را پیمان نامه های استوار بدیشان بداد.

ساختمان را ریخت شش بر بود چنان که در هر گوشه ی او یکی برج بزرگ گرد برآورده با گنجایش شصت گام به ترامون^۹؛ و همه همگون بودند به ستبرا و به ریخت.

رود لوآر همراستای بر آبختری او روان بود و از برج ها یکی که آرتیس [آبختری]^{۱۰} گفتندی بر لب این رود نشسته؛ بر سوی خاور رفتی، یکی دیگر

بود کالائِر [هَوایِ خوب] ^{۱۱} نام؛ دیگری در پیِ آنِ آناتِل [خاوری] ^{۱۲}؛ دیگری از پسِ آنِ مِزْمِیرِین [نیم‌روزی] ^{۱۳}؛ سپسِ ترِ اسْپِری [باختری] ^{۱۴} بود و پایانی کَرِیِر [سرما] ^{۱۵}.

میانِ هر دو برج سی‌صد و دوازده گام بود، همه شش آشکوبه با انبارها به زیرزمینِ اندر که خود یکم به شمار آمدی. دویمی [صد. ۱۹۲] کمانی بود به ریختِ یکی دسته‌ی زنبیل ^{۱۶}، و آشکوب‌هایِ دیگر پوشیده از مُقَرَسِ کاری با سنگِ گِچِ فلاندر ^{۱۷} به ریختِ پَتکین ^{۱۸}. بامِ پوشیده به سنگِ لوحِ نازک و تارکِ آن از سُرَب و آراسته به پیکره‌هایِ آدمک‌ها و جانورهایِ کوچکِ سخت هم‌جور و زران‌دود، و فراخورِ آنها ناودان‌ها اُریب‌گونه رنگ‌آمیزی به زرین و لاجوردی که اندر میانِ قاب‌هایِ پنجره‌ها از دیوارها بیرون آمدندی تا به زمین، و آنجا به آبراهه‌هایِ بزرگ انجامیده همه از زیرِ ساختمان به رود رفتندی. ساختمانِ یادشده صد بار بشکوه‌تر از بُنیوه ^{۱۹} ^{۲۰}* بود؛ چون نُه‌هزار و سی‌صد و سی و دو اتاق داشت، هر یک را پستو و دیوان و رخت‌گاه و غُرفه ^{۲۱}، و بیرون‌شو به یکی تالارِ بزرگ بود.

میانِ هر برج، در اندرونِ پیکرِ ساختمانِ یادشده، یکی پُلکانِ ماریچِ اندرونی بود که ^{۲۲}* پله‌هایِ آن برخی از سنگِ سُمَاک بود و برخی مرمرِ سرخِ نومی‌دیایی ^{۲۳} و برخی نیز مرمرِ یشمیِ رگه‌ماری، درازیِ همه ۲۲ گام و سِتیرا سه انگشت، و میانِ هر دو پاگرد دوازده پله و در هر پاگرد دو دالانِ زیبایِ باستان‌گونه که از آنها روشنایی می‌رسید؛ و از همان‌ها به اندرونِ دیوانی رفتندی ساخته از دارافزینِ زنبوری و هم‌پهنایِ پُلکانِ ماریچِ یادشده، و تا بر بامِ بالا رفتندی و آنجا به یکی تارمِ رسیدندی. از این پُلکان‌ها به دو سویِ به تالاری بزرگ اندر شدند و از تالارها به اتاق‌ها.

از [صد. ۱۹۳] برج آرتیس [آباختری] تا کرایر [زمهریر] کتاب‌خانه‌های بزرگ زیبا بود به یونانی و لاتین و عبری و فرانسوی و ایتالیایی و اسپانیایی، بخش‌کرده اندر گنجینه‌های گونه‌گونه بنابر زبان‌های آنها.

در میان یکی پلکان ماریچ بود شگفت و آن را درون‌شو دالانی بود در بیرون ساختمان به فراخی شش توآز^{۲۴} و همه همال، و گنجای آن چنان بود که شش مرد جنگ‌افزارپوش با نیزه‌ی چسبیده بر ران توانستندی بر پهلوی هم به آنجا اندر شد و تا بالای همه‌ی ساختمان بررفت.

از برج آنائل [خاوری] تا مزبرین [نیم‌روزی] دالان‌های زیبا و بزرگ بود همه نگارین به دلاوری‌ها و داستان‌های باستان و دورنماهای زمین، و در میان پلکان و دروازه بود همانند آنچه بر رود را گفته ایم. بر آن دروازه نبشته بود، به حرف‌های درشت باستانی^{۲۵}، این‌چه در زیر آید:

یادداشت‌های فصل ۵۱

۱ - درباره‌ی فصل ۵۱) شکل هندسی دیر تلم [خواست] شش ضلعی است در حالی که در معماری آن روزگار بناهای چهار ضلعی رایج‌تر بود. با این‌همه، طرحی که نیکلا دُ نیکلای Nicolas de Nicolaÿ (۱۵۸۳ - ۱۵۱۷) سرباز و جغرافیدان هم‌روزگار رابله از کاخ کُنکُرسو ۱ از خود به جا گذاشت، این بنا طرحی شش ضلعی داشت. احتمال داده می‌شود که معنای نمادین عدد ۶، همچون آفرینش جهان در شش روز بنابر کتاب مقدس، در انتخاب رابله مؤثر بوده است. عدد شش از دوران باستان عددی «کامل» شمرده می‌شد. پژوهش‌هایی نیز در معماری ایتالیایی در رابطه با بناهای شش ضلعی وجود داشت. بُرج‌های گرد یا مدور، پلکان‌های مارپیچ، و بام‌های با تارک‌ترین شده، همه عناصری از کاخ‌ها و کاخ‌های سده‌های میانه اند. طاق‌ها و آستانه‌های به سبک معماری باستان از معماری ایتالیا گرفته شده اند، و آپارتمان‌ها یا اتاق‌های دارای اتاق و دست‌شویی و غیره نشان می‌دهند که رابله از پیش‌رفته‌ترین ایده‌های فرانسوی در باب معماری و استفاده‌ی آنها در ساخت کاخ مادرید ۲، که برای شاه فرانسوای یکم ساخته می‌شد، آگاه بوده است.

۱. کاخ کُنکُرسو chateau de Concressault در

مرکز فرانسه در شمال منطقه‌ی بری Berry، بود که از آن تنها طرحی از سال ۱۵۶۷ بازمانده است. این بنا در واقع یک دژ بود و صحه‌ی چندین نبرد.

۲ - کاخ مادرید، نک. به یادداشت زیر «درباره‌ی فصل ۵۰».

۲ - گوسپند بلندپشم نشان) گوسپند بلندپشم نشان، moutons à la grand laine (در متن)؛ mouton (گوسفند) نام سگه‌هایی بود طلا، یک رو یا تصویر یوحای تعمیددهنده و روی دیگر تصویر بره‌ای، سر به سوی صلیبی گردانده، با عبارت لاتین Ecce Agnus Dei، اینک بره‌ی خدا. در انجیل یوحنا ۱، ۲۹، آمده است: «و در فردای آن روز یحی عیسی را دید که به جانب او می‌آید، پس گفت اینک بره‌ی خدا که گناه جهان را برمی‌دارد.»

۳ - گذرباج رود دیو) گذرباج رود دیو؛ Dive رود کوچک و آرامی نزدیک زادگاه رابله است. «گذرباج» یا «عوارض» دریافتی بر سر این رود کوچک، آن هم با درآمدی چین سرسام‌آور، از شوخی‌های رابله است.

۴ - اِکو؛ اِکو؛ escuz نک. به یادداشت‌های فصل ۴۴، «اِکو».

۵ - خورشید نشان) خورشید نشان، escuz au soleil (در متن) سکه‌هایی که یک روی آن نشان خورشید داشت و از زمان لویی یازدهم (۱۴۸۳ - ۱۴۲۳) تا نخستین سال‌های سلطنت فرانسوای یکم (۱۵۴۷ - ۱۴۹۴) رایج بود.

۶* - ناهمسازی‌های چاپ‌ها) افزودگی ۱۵۳۵: عبارت «و هم چندان خوشه‌ی پروین نشان» در A نیست و افزوده‌ی ۱۵۳۵ است.

۷ - ستاره‌ی هفت‌مرغ نشان) ستاره‌ی هفت‌مرغ نشان، l'estoille poussiniere (در متن)، سکه‌ای که قاعدتاً یک روی آن نقش صورت فلکی خوشه‌ی پروین Constellation des Pléiades باید باشد، و همچون سکه، گویا از تخیلات رابله است. این صورت فلکی را پوسی‌نی‌یر poussiniere (املا‌ی مدرن) هم می‌گویند که تشبیه آن صورت فلکی به یک مرغ و شیش جوجه‌ی آن است. در زبان فارسی «خوشه‌ی پروین»، «صورت فلکی گاو»، و «هفت خواهران» گفته می‌شود.

۸ - نُبلِ زِرِ سرخ‌گل نشان) نُبلِ زِرِ سرخ‌گل نشان؛ nobles à la rose (در متن) سکه‌ی طلا، رایج در دوره‌ی شاه ادوارد دوم انگلستان (۱۲۸۴-۱۳۲۷)، که یک روی آن نقش گل سرخ منطقه‌های یورک York و لانکاستر Lancastre بود با نیم‌ته‌ی شاه؛ و روی دیگرش صلیبی برگ‌گونه با چهار پلنگ.

۹ - تَرامون) تَرامون؛ diamètre (در متن) قطر. دیده ام که «تَرامون» را ساخته اند برای «قطر» دایره، مثلاً «پیرامونِ پَرمون» که یعنی «محیط دایره».

۱۰ - آر‌تیس) آر‌تیس، Artice (در متن) یا آرکتیس Arctice، از یونانی αρκτική، به معنی شمالی، اَبَخری. بنویسم که تنها در لغت‌نامه‌ی دهخدا دیده ام که «اَبَخر» (زیر همین درآیند) به معنی «شمال» آمده باشد.

۱۱ - کالائِر) کالائِر، Calae (در متن)، از یونانی کالائش καλός به معنی خوب، و اَیر άήρ، به معنی هوا.

- ۱۲ - Ἀνατλή (آناتل) Anatole (در متن)، از یونانی Ἀνατολή، به معنی خاوری.
- ۱۳ - مزمبرین (مزمبرین) Mesembrine (در متن)، از یونانی موزامبرینی μεσσημβρινή، به معنی جوی، نیم‌روزی. برای «نیم‌روز» به معنی مجازی «جوب»، نک. به فرهنگ عمید، زیر «نیم‌روز».
- ۱۴ - اسپری (اسپری) Hesperie (در متن)، از یونانی اسپریا Ἑσπερία، غربی، باختری.
- ۱۵ - کری‌پر (کری‌پر) Cryere (در متن)، از یونانی kryerá، سرد، سرما.
- ۱۶ - کمائی بود به ریخت یکی دسته‌ی زنبیل) کمائی بود به ریخت یکی دسته‌ی زنبیل؛ estoit voulté à la forme d'une anse de panier (در متن) ترجمه‌ی سراسر است؛ اصطلاح فنی معماری است که در ویکی‌پدیای فارسی، جستار «طاق»، در معماری ایران «چند کفنه‌ی هشت‌یک» گفته می‌شود (اگر درست فهمیده باشم). ترجمه‌ی دادم ترجمه‌ی سراسر را نگه‌دارم. این‌گونه طاق که در معماری دوره‌ی لویی دوازده (۱۵۱۵ - ۱۶۶۲) در فرانسه رایج بود، در واقع یک نیم‌پیشی است و از نمونه‌های آن در معماری ایران گویا پل ورسک است.
- ۱۷ - فلاندر (فلاندر) Flandres (در متن) منطقه‌ای قدیمی، امروزه در بلژیک و فرانسه. می‌گویند این تزئیناتی که در اینجا توصیف می‌شود، در معماری فرانسه نبوده و بیش‌تر در معماری هلند و انگلستان دیده می‌شود.
- ۱۸ - پتکین (پتکین) à forme de culz de lampes (در متن) سراسر به معنی «به شکل کون (پایه‌ی) چراغ‌ها» است که همچون واژه‌ی فنی معماری، امروزه با املاي en forme de cul-de-lampe نوشته می‌شود. میری اوشن Mireille Huchon، رابطه‌شناس معاصر، برابر فنی آن را در معماری «پایه‌ی به ریخت «پتکین/پتکین‌گونه» support en encorbellement تعریف کرده است و فرهنگ‌ها هم آن را تأیید می‌کنند. تعریف پتکین بنابر سایت تخصصی معماری ایرانمعماری <https://iranmemari.com> چنین است: «پتکین نوعی گوشه‌سازی است که فرانسوی‌ها به آن Encorbellement گویند. به معنی پیش آوردن تدریجی دیوار. در خوزستان به‌خصوص در دزفول برای این نوع گوشه‌سازی لغت زیبای «تونگان» یا «تونجه»

را به کار می‌برند. این کلمه معمولاً بجایِ بالکن می‌آید اما برای گوشه‌های دیوار که شکلی پیش آمده دارند نیز مصطلح است.»

۱۹ - بُنیوه(بُنیه، Bonivet (در متن)، مقصود کاخ بُنیوه Château de Bonnivet (املائی مدرن) است نزدیکِ پواتیه Poitiers در منطقه‌های غربی فرانسه، که در دهه‌های نخستِ سده‌ی شانزدهم به وسیله‌ی یکی از دوستانِ نزدیکِ شاهِ فرانسوای یکم ساخته شد، از مهم‌ترین کاخ‌های رنسانسِ فرانسه بود و شباهت‌هایی با کاخِ مادرید داشت. امروزه تنها چند دیوار از آن بازمانده است.

۲۰* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی ۱۵۴۲: شامبر، و شانتیئی ۲

۱ - کاخ شامبرُ Château de Chambord در منطقه‌ی مرکزی فرانسه در دهه‌های نخستِ سده‌ی شانزدهم به وسیله‌ی شاهِ فرانسوای یکم ساخته شد و از مهم‌ترین بناهای تاریخی فرانسه است.

۲ - کاخ شانتیئی Château de Chantilly در منطقه‌ی پیکاردی Picardie، در شمالِ فرانسه، در دهه‌های نخستِ سده‌ی شانزدهم ساخته شد، و سپس چند بار خراب و در سده‌ی نوزدهم گسترش داده شد و از مهم‌ترین بناهای تاریخی فرانسه است.

۲۱ - غُرْفَه(غُرْفَه؛ chapelle (در متن) به معنی «نمازخانه» و «کلیسای کوچک» است، اما بنابر نوشته‌ی میری اوشن، بر اساسِ جستاری از روپر ماریشال Robert Marichal، این واژه در اینجا ظوْماً به معنای مذهبی نیست. نمی‌گوید که پس به چه معناست و مترادفِ احتمالی آن بیرون از حوزه‌ی دینی کدام است. پس در فرهنگ‌ها باید جست‌وجو کرد: chapelle را به فارسی نمازخانه، کلیسای کوچک، و دسته و گروه ترجمه می‌کنند (نک. به فرهنگِ معاصرِ فرانسه - فارسی، محمدرضا پارسایار). مایکل سکرپیچ برابرِ انگلیسی chapel را آورده است که مثلِ واژه‌ی فرانسوی چدمعناست، یعنی هم مذهبی و هم غیر مذهبی. فرهنگِ فرانسه‌ی میانه‌ی لاروس تنها معنای مذهبی‌ای که برای آن می‌آورد، مکانِ نگهداریِ یادگارهای مذهبی و وسایلِ نیایش است، و نه صریحاً نمازخانه و کلیسا. فرهنگِ

تاریخی زبانِ فرانسویِ روپر می‌نویسد که این واژه از همان زبانِ فرانسه‌ی میانه معنی «تاق» هم به خود گرفته و نمونه‌ی آن «تاقِ کوره‌ی نانوالی» است. من با توجه به یادداشتِ خانمِ اوژن، و با توجه به این که معنایِ محازیِ chapelle «گوشه‌ی خلوت» (خلوت‌خانه، گوشه‌ی دنج)، «غُرْفه»، و «حجره» است، گذاشته ام «غُرْفه» به معنی «اتاقک».

۲۲* - ناهمسلایِ چاپ‌ها) افزودگیِ ۱۵۳۵: عبارتِ «برخی سنگِ سماک و برخی مرمَرِ سرخِ نومی‌دیایی و برخی» در A نیست و افزوده‌ی ۱۵۳۵ است.

۲۳ - نومی‌دیایی) نومی‌دیایی، Numidicque (در متن)، از سرزمینِ نومی‌دی Numidie، نک. به یادداشت‌هایِ فصلِ ۱۵، «نومی‌دی».

۲۴ - توآز) توآز، toise واحدِ اندازه‌گیریِ درازا پیش از واحدِ متری بود. هر توآز برابر با شش گام، یعنی کمابیش دو متر بود.

۲۵ - حرف‌هایِ درشتِ باستانی) حرف‌هایِ درشتِ باستانی؛ مقصود خطِ رومی است، یعنی نه گتیک.

بِشْتَهی نِهاده بر دروازه‌ی بزرگِ تلم^۱.

فصل ۵۲

اینجا درون نیاید دورویان، زُهدفروشان،
پیریوزینگان دست‌آموزان، ریاکارانِ پُف‌کردگان،
دین‌فروشان، گولانِ بتر هم از گُوان^۲،
هم از اُسترگُوان^۳، آن پیشگامانِ مأجوجان^۴،
بی‌مایگان، سالوسان، خرافاتیان^۵ نعلین‌پوشان،
دریوزه‌گرانِ یک‌لاقیابان، هرزه‌دینورانِ مسخرِگان،
ریش‌خندشدگان، بادفروشان، هنگامه را آتش‌بیاران،
گم‌روید فروشید سنت‌های ناراست‌تان به دیگر جایان.

ناراستی‌های بدخواهانه‌تان
[صد. ۱۹۴] آکنند کِشت‌زارهای مرا

از بدخواهی؛

و به نادرستی

آلایند آوازهایِ مرا
ناراستی‌هایِ بدخواهانه‌تان.

اینجا درون نیاید دیوانیانِ آزمندان،
روحانیان، قانون‌بازانِ مردم‌خواران،
شارِعان، فقیهان^۷، فرقه‌سازان^۸،
داورانِ کهنه‌کاران، که مردمانِ نیکان
به گور کنید همچو سگان.
به چوبه‌یِ دار باشد مزدتان.
رویدِ عَرَعَریدِ آنجایان، ناراستی نباشد اینجا،
تا که دادخواهیِ آن توان در دادگاه‌هایِ شمایان.

دادگاهی‌ها و بازپرسی‌ها
جایِ سخن ندارند اینجا
اینجا همه آیند بهرِ شادی را.
از بهرِ بگومگو شما را بادا
لبالب اندر دبه و زنبیلا^۹
همه دادگاهی‌ها و بازپرسی‌ها.

اینجا درون نیاید شمایانِ رباخوارانِ کِنَسَن،
آزوران، دَلِگان، که همواره کالا کنید پنهان،
گُرَبَه‌نران^۹، مِه‌وَمِیغ‌بَلَعان^{۱۰}،

کمرخمیدگان، پَنخِ دماغان، که در صندوقِ هاتان
 هزارهزار شمش هم نباشد شما را بس به هیچ زمان.
 آن دَم که نهید در دَبّه و زنبیل و نیست حالی‌تان،
 ای پول و مول اندوزانِ از لولوخور خوره ترسان،
 بادا که در آن دَمِ عفریتِ مرگ افتد به جان‌هاتان.

چهره‌ی نه انسانی
 دارند چنین کَسانی
 که بَرند و تراشند ریش‌شان، نه اینجا
 اینجا نباشد آنان را هیچ جا.
 [ص. ۱۹۵] کُن این دیارِ خالی
 چهره‌ی نه انسانی.

اینجا درون نیابید جُنونی سگانِ خِرفتان،
 نه در شبان نه در روزان، هاف‌ها فویانِ تنگ‌چشمان؛
 نه شمایان، سرکشانِ آشوبندگان،
 کَرَمینگان، تخم‌جَنان، رَشکین سپاهیانِ زن‌آزاران^{۱۱}،
 چه یونانی چه رومی همه ترسناک‌تر از گُرگانِ گَران؛
 نه شمایان، ای کوفت‌گرفتگانِ تا مغزِ استخوانان؛
 بَرید گُرگانِ خویش خوش‌خوشان به چَرّا به دیگر جایان،
 ای زخم‌وآن از بی‌آبرویی سرشاران.

سربلندی، پیروزی، شادی،

به‌نیکی همه اینجایان

هم‌آهنگِ هم اند.

همگان پاک‌تان اند،

ازین شد نامِ آنان

سربلندی، پیروزی، شادی.

اینجا درون بیابید، و خوش آمدید همگان،

پیشواز شود از شمایان، ای سوارانِ آزادگان،

این است جایی که مُزد و پاداشِ تان

داده آید به‌نیکی تا شمایان

مه و که بی‌نیاز بید هزار هزاران.

همه دوستانِ من شوید و آشنایان

چاپُکانِ زنده‌دلان، شادان، خوشانِ نازنینان.

همگان همواره همراهانِ بزرگواران.

همرهانِ مهربانان

آرامان و دل‌ریایان

دور از فرومایگی،

همه از فرهیختگی

بود اینجا کارمایگان

[ص. ۱۹۶] همرهانِ مهربانان.

اینجا درون بیاید، شمایان که انجیلانِ پاکان
 دهید مژده همچو بیداران، به رُغمِ نکوهش گران.
 بُود اینجا شمایان را جان پناه و دژان
 در برابرِ کُزرویِ زیان بار که دروغ جهان
 از قلمش زهرآلود کُند جهان.
 درون بیاید، کینجا نهیم ایمانِ راستین بنیان،
 سپس به گفتار و نبشتار ببندیم هرچه زبان
 بر آنان که هستند پیامِ پاک را دشمنان.

آن پیامِ پاک
 هرگز خاموش مبدا
 درین مکانِ پاکِ پاک.
 و هرکس همچو پوشاک،
 پیراهنِ خویش کُنادا
 آن پیامِ پاک.

اینجا درون بیاید زنانِ والاتباران
 همه پُر دلان به اندرون شتابید شادمانان.
 گُلانِ زیبایان، ماه رویان،
 سَر و تنان، همه پاکانِ خردوران.
 گذاره کنید کینجا شمایان اید باشندگانِ سرفرازان.

آن بزرگا سَرَوَرا^{۱۲} که ببخشیده است این جایان
آن نکوکار، بهرِ شمایان را بدین داد سامان،
تا که گیرد این کار انجام، بداد زرهای فراوان.

زِرِ داده از سِرِ بخشش
همواره آورد آمرزش
اویی را که کرده دِهش.
و دهد پاداشِ آن دِهش
به هر میرنده‌ی بخردِ با ارزش
زِرِ داده از سِرِ بخشش.

یادداشت‌های فصل ۵۲

۱ - در باره‌ی فصل ۵۲ این فصل که به سبک «جار» زدن در میان مردم نوشته شده، هم‌چنین در رابطه است با نوشته‌ای که گفته می‌شود بر سر در «آکادمی افلاطون» بوده است در یونان : «درون نیاید هر که او هندسه‌دان نباشد». رابطه احتمالاً یا از نوشته‌های کاردینال بازیلیوس بساریون Basilius Bessarion (۱۴۷۲ - ۱۴۰۳) روحانی بیزانسی، و کسانی که در آن روزگار به او استاد کرده بوده اند، یا از کتاب *ἡθῆλα ἱράσμη* با این «آگهی افسانه‌ای» که ده قرن پس از مرگ آن فیلسوف در منابعی پدیدار شده، آشنا می‌شود. این‌چنین، دیر تلم [خواست] آکادمی جدیدی به نظر می‌آید که گارگانتوا آن را ساخته به برادر ژان، که خود تا کنون راهب و اهل کلیسا بوده، هدیه می‌کند چون که این راهب خوش ندارد در دیرهای موجود آن زمان راهبگی کند یا سرپرستی راهبان را بر عهده گرفته بر آنان فرمان براند. لحن تهاجمی این فصل همچون کارزاریست که رابطه به‌راه انداخته است و گویی گونه‌ای از جنگ‌های صلیبی را با واژه‌های تند و تیز خود آغازیده است. این فصل برای شناخت گارگانتوا و به‌ویژه هفت فصل پایانی این کتاب که به تلم [خواست] اختصاص دارد، بسیار مهم است چون در دایره‌ی واژگان این فصل است که چیدو چون کارکرد تلم [خواست]، و هدف‌های آن روشن شده جهان‌بینی رابطه نیز تا اندازه‌ی آشکارتر می‌شود. برای تلم Theleme هم‌چنین نک. به یادداشت‌های فصل ۵۰، «تلم».

۲ - گُوان (گُوان) گُوان، گُوها، Gotz (در متن)، املاي مدرن [Goths] Goths، اسم جمع، تلفظ در زبان فرانسه گو go، در انگلیسی گات [got]، مردمی ژرمن از اسکاندیناوی که از دو شاخه‌ی اُسترگُوان Ostrogoths (گُوان شرقی) و ویزِگُوان یا ویزی‌گُوها Wisigoths (گُوان غربی) تشکیل می‌شدند و از نخستین سده‌های میلادی در اروپا پخش شدند. در دوره‌های باستان و سده‌های میانه آنها را با جوج و ماجوج (یا جُوج و مَاجُوج در قرآن، سوره‌ی انبیاء، ۹۶-۹۷، و سوره‌ی کهف، ۹۸-۹۳)، دشمنان خدا به روایت کتاب مقدس (کتاب حزقیال، سی و هشت و سی و نه، و ردی‌ی یوحنا یس، ۷)، یکی می‌گرفتند. گُوها یا گُوان از عامل‌های سقوط امپراتوری روم در اروپا بودند. gotz در سطر ۳۱ این فصل نقش

دوگانه‌ای دارد: با توجه به magotz در سطر ۴، می‌تواند معنای جوج و مأجوج بدهد، و با توجه به Ostrogotz در سطر ۴ به مردم یادشده در بالا بازگشت دهد.

۳ - اُسْتَرُگُوَان (اُسْتَرُگُوَان: نک. به یادداشت پیشین.

۴ - مأجوج (مأجوج، magotz (در متن؛ رابله گوها Gos و ماگوها Magos را در روی‌دادنامه‌هایی بزرگ از دشمنانِ آرتور شاه شمرده است. گوها در رُمان‌های سلحشوری مردمانی وحشی‌اند. در کتاب مقدس، کتاب حزقیل، باب‌های ۳۸ و ۳۹، جوج شاه سرزمین مأجوج است؛ در ردی‌ی یوحنا نیست، ۷، جوج و مأجوج هر دو نمادِ شاهانِ بت‌پرست و مُشرک‌اند.

۵ - خرافاتی (خرافات، caffar (در متن؛ نک. به یادداشت‌های فصل ۱، «دورویان».

۶ - فقیهان، فقیهان، scribes (در متن)، به معنی رایج «کاتبان»، در تاریخ یهود به اوایی گفته می‌شود که متن‌های مقدس را تفسیر کرده درس می‌دهد؛ فقیه.

۷ - فرقه‌سازان (فرقه‌سازان؛ pharisiens (در متن)، فریسیان، pharisiens، از perishayyā آرایی به معنی «جدایان»، اما هم‌چنین «مفسران» (گویا بنابر ریشه‌ی عبری «پ.ر.ش.» به هر دو معنای یادشده)، نامی‌ست که به یک جنبش و فرقه‌ی مذهبی-سیاسی یهودی (بین سده‌های دوم پیش‌از میلاد تا سده‌ی نخست میلادی) در زمان اشغال فلسطین به دست رومیان داده شد، و سرانجام به‌سختی سرکوب شد. فریسیان زمینه‌سازان و پیش‌گامانِ خاخام‌ها اند. آنها سخت به شریعت [la Loi] وابسته بودند، اما آن را بر پایه‌ی سنت شفاهی نیز تفسیر کرده در کوششِ نوین کردنِ آن و انطباقِ آن با زمانه‌ی خود بودند. فریسیان در برابر یهودی‌هایی که تنها به توراتِ نوشتاری (مکتوب) معتقد بودند، به «تلمود»، توراتِ گفتاری (شفاهی)، نیز باور داشتند، و برای انجامِ آیین‌های خود، که سخت به آن پای‌بند بودند، گفته می‌شود که خواهانِ «جدایی» از یهودی‌هایی بودند که به جهانِ یونانی-رومی آن زمان گرایش داشتند، و احتمالاً به همین سبب است که رابله ورود آنها را به تلمِ متنوع کرده است. اما چینی نیز گفته می‌شود که این «جدایی» در واقع معنایی «عرفانی-فلسفی» داشته است. برخی‌ها آنها را چیره‌دست‌ترین مفسرانِ تورات می‌پنداشته‌اند، تا به آنجا که امانوئل لوی‌ناس می‌نویسد: «یهودی بودن، باور داشتن به هوشمندی فریسیان و استادهای آنهاست. (در: Emmanuel Lévinas, Ddifficile liberté, Albin

Michel, ۱۹۷۶, p. ۱۸۲). بعدها نام «فریسی»، در پی سده‌ها سیاه‌نمایی، به‌ویژه بر پایه‌ی مخالفتِ انجیلی‌ها و آموزه‌های مسیحی با آنها، توسعاً «ریاکار در پرهیزگاری یا در اخلاق» معنی گرفت، در حالی که یهودیت به یاری تفسیرها و آموزه‌های آنهاست که دوام آورده است.

۸ - **دَبَه و زنبیل** (دَبَه و زنبیل، cabat (در متن) که در فرانسه‌ی میانه به معنی‌های سید (سید میوه)، کُس، جده، و نیزنگ است. دهخدا در لغت‌نامه، زیر «زنبیل»، به نقل از التحمّی: «و اتّوَجَّح آورده که «دَبَه و زنبیل در اصطلاحات دُبُر و قِل (پس و پیش، کون و کُس) را گویند.» سنایی (سده‌ی پنجم - ششم هـ.) می‌نویسد: «ای سنایی گره‌هایِ خوب‌رویان می‌کُی / از نخست‌ت ساخت دَبَه و زنبیل را».

۹ - **گُره‌نَره** (گُره‌نَره، Grippeminaulx (در متن)، در فصل ۲۴ نام یکی از نزدیکانِ پیکروکل [خشم‌گیر] است. نک. به یادداشت‌های فصل ۲۴، گریپ‌مینو [گُره‌نَره].

۱۰ - **مه‌ومِغ‌بلعان** (مه‌ومِغ‌بلعان، availleurs de frimars (در متن)، گفته می‌شود که احتمالاً مقصود بازرگانان و کاسب‌کاران اند که به سببِ سحرخیز بودن چنین نامیده یا توصیف شده‌اند.

۱۱ - **رَشکین‌سپاهیانِ زن‌آزاران** (رَشکین‌سپاهیانِ زن‌آزاران، دانژه پالاتن Dangier palatins (در متن)؛ Dangier یا Danger (املا‌ی مدرن)، به معنی «خطر»، و نیز بیان‌گرِ مشکل‌هایِ عشق و وجودِ بی‌اعتمادی میانِ عشاق، در دَمَازِدُ (کَلِی موج) ۱ اسمِ خاص است و نامِ شوهرِ حسود؛ و پالاتن palatin(s) (در متن) به معنی افسرِ دربار.

۱. دَمَازِدُ *Roman de la Rose* [«رُز»، کلی سرخ،

نمادِ «مِعشوق»، شخصیتِ زنِ داستان]، از مهم‌ترین داستان‌های ادبیاتِ فرانسه در سده‌های میانه، داستانی است نمادین که شخصیت‌های آن را مفهوم‌هایی همچون متر و دَمَشْک و دَم و فُزَمِلَاجِ ... می‌سازند. این اثر را دو شاعر در دو زمانِ ۱۲۳۷ و ۱۲۷۵ به نظم نوشته‌اند: بخشِ نخستِ آن از گیوم دو لوری Guillaume de Lorris (حدود ۱۲۳۸-۱۲۰۰)، و بخشِ دومِ آن از ژان دو منگ

Jean de Meung (حدود ۱۲۴۰ - حدود ۱۳۰۵) است.

هر چقدر بخش نخست را به تناسب زمان خود می‌توان

«فمینیستی» شمرد، بخش دوم با چنین نگاهی سر سازگاری

ندارد و این نکته را نخستین بار کریستین دو پیزان

Christine de Pisan (۱۴۳۰ - ۱۳۶۴ م.) شاعره‌ی

ایتالیایی فرانسوی‌زبان در ۱۳۹۹ مطرح می‌کند.

۱۲ - آن بزرگا سرورآ) آن بزرگا سرورآ، Le hault seigneur (در متن)، مقصود

گارگاتوآ [مکران گاله] است.

[ص. ۱۹۷] چه گونه بود کوشک تلمیان.^۱

فصل ۵۳

اندر میان برون سرایکی چشمه‌ی باشکوه بود از مرمر سپید زیبا برآورده،
و سه دهش ایزدی^۲ با شاخ‌های فراوانی^۳ بر آن نهاده که از پستان‌ها و دهن‌ها
و گوش‌ها و چشم‌ها و دیگر روزن‌های تن آب به بیرون می‌جهاندندی.
اندرونی ساختمان، بالای همین برون‌سرا، بر زبر پایه‌های بزرگ سنگ
عقیق و سنگ آذرین نهاده بود با طاق‌های زیبا به ریخت چغد بیزکند^۴ که در
درون‌شان دالان‌های زیبا بود دراز و پهن و همه آذین‌بسته به نگارها و شاخ‌های
گوزنان و^۵ دیگر چیزهای دیدنی.

اندرونی بانوان از برج آرتیس [آب‌ختری] تا دروازه‌ی مزمرین [نیم‌روزی]
را دربر گرفت. مردان در بازمانده‌ی سرای جای داشتند.
تا بانوان جنب و جوشی بتوانند داشت، در جلوی اندرونی یادشده‌ی ایشان،
اندر میان دو برج نخست در بیرون، میدان هموردی و اسب‌دوانی و تماشاخانه
و استخرها بود با گرمابه‌های شگفت سه آشکوبه آراسته به همه‌گونه
سازوبرگ‌های آنها با آب فراوان^۶ مُر.

کنارِ رود یکی باغِ زیبایِ گردشگری بود و اندر میانِ آن یکی هزارتوی^۶ نیکو.

میانِ دو برجِ دیگرِ میدانِ بازیِ بُم و بازیِ توپِ بزرگ بود. در کنارِ برجِ کرابر [زمهریر] بُستانی بود پُر از همه‌گونه درختانِ میوه [ص. ۱۹۸]، همه به سامانِ پنج‌لو کاشته^۷. پایانِ را یکی پردیزِ بزرگ بود از همه‌گونه دد پُر. میانِ دو برجِ دیگرِ آماج‌هایِ شَمخال و کمان و کُشکنجیر بود. کارگزاری‌ها همه در بیرونِ برجِ اسُپری [باختری] تنها یک آشکوبه. ستورگاه‌ها آن سویِ کارگزاری‌ها.

رویاریِ اینها قوش‌خانه، زیرِ فرمانِ آزمودگانِ هنرِ شِکره‌داری، که هر ساله همه‌گونه پرندگانِ نمونه از سویِ کاندیان^۸ و ونیزیان و سَرمتان^۹ از برایِ آن فرستاده آمدی: عقابان و سُنقُران و طَرلانان و چَرغان و شاهبازان و شاهینان و قَرقیان و قوشان و جز آن که چنان شکارگر و آمُخته بودند که چون از کوشک پُر کشیدندی تا بر فرازِ کشتزارها پرواز می‌گیرند، به هر چه می‌برخوردندی در چنگ می‌گرفتندی. شکاربانی خُردکی دورتر بود سویِ پردیزِ بزرگ رفتنی.

تالارها و اتاق‌ها و دیوان‌ها را دیوارها به فراخورِ فصل‌هایِ سال به ریخت‌هایِ گونه‌گونه پوشاندندی، و سنگ‌فرش‌ها همه به ماهوتِ سبزِ فرشینه کردند. بسترها گُل‌دوزی بود.

در هر پستویِ یکی آینه‌ی بلورین^{۱۰} بود با چارچوبِ زرِ ناب، گردبرگردِ آن مرواریدها درنشانده، و چندان بزرگ بود که به‌درستی همه‌ی اندام را می‌نمایاندی.

در بیرون شویِ تالارهایِ بانوان، آرایش‌گران و خوشبوی‌گران بودند که مردان، آن‌گاه که با بانوان دیدار کردند، از زیرِ دستِ آنان گذشتندی. هم‌آنان هر بامدادان کُلاب و آبِ بهارنارنج و آبِ مُرّ به اتاق‌هایِ بانوان می‌بردندی، [ص. ۱۹۹] و پراکندنِ بویِ مایه‌هایِ خوش‌بوی را به هریکِ بُخوردانی نیکو می‌دادندی.

یادداشت‌های فصل ۵۳

۱ - درباره‌ی فصل ۵۳) ساخمانِ دیرِ تلم [خواست] در مجموع همانند یک معبد است. تأکید این فصل بر شکوه بیرونی و اندرونی دیر و سرگرمی‌های اشرافی ساکنان آن همچون شکار و بازی و دانش به کارگیری اسلحه است، و ازین میان شکار است که مورد تأکید بیش‌تر قرار می‌گیرد که از دلایلِ ساخته شدنِ کاخِ مادرید بود (نک. به یادداشت‌های فصل‌های ۵۰، و ۵۱، درباره‌ی همین فصل‌ها).

۲ - سه دِهشِ ایزدی) سه دِهشِ ایزدی، les trois Graces (در متن)، Les Trois Grâces (املاي مدرن)، زیبایی و آفرینش و باروری در اسطوره‌های یونانی و رومی که رافائل Raphaëli (به فرانسه) یا رافائلو سانزیو Raffaello Sanzio (۱۴۸۳-۱۵۲۰) نقاش ایتالیایی کمابیش هم‌روزگار رابله در تابلوی معروفِ خود به همین نام با سه زن برهنه و سببی در دستِ هریک به تصویر کشیده است. نمادِ کَشیشِ جسی و زیبایی و آفرینش‌گری که در متن رابله «شاخ فراوانی» (نک. به یادداشت بعدی) در دست دارند.

۳ - شاخ فراوانی) شاخ فراوانی، corne d'abondance، نک. به یادداشت‌های فصل ۷، «شاخ فراوانی».

۴ - چَفَدِ بیزکُنْد) چَفَدِ بیزکُنْد، ars d'antique (در متن)، سراسر است به معنی طاقِ باستانی است که آن را با Arcs de plein cintre توضیح می‌دهند، یعنی طاقِ نیم‌دایره. «چَفَدِ بیزکُنْد» در معماری به همین معناست. «چَفَد» به معنی «قوس» از «چَفَدَه» است که «خمیده» معنی می‌دهد. نک. به جستارِ «طاق» در ویکی‌پدیای فارسی. نیز نک. به یادداشت‌های فصل ۵۱: «کمائی بود به ریختِ یکی دسته‌ی زنبیل».

۵* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) افزودگی ۱۵۴۲: تک‌شاخان، کرگدندان، دندان‌های اسبانِ آبی و فیلان ۱،

۱ - رابله جمله‌ی خود را چنان نوشته است که گویی برای اسبِ آبی hippopotames (به انگلیسی hippopotamus) شاخ فرض کرده است. من مانند

مترجمان دیگر (فرانسوی و انگلیسی) آن را همراه با دندان فیل آورده ام.

۶ - هزارتو) هزارتو، Labyrinte (در متن)؛ مقصود هزارتو یا لایبرنتی است با دیواره‌های گیاهی، درخچه‌هایی مانند شمشاد، که به‌ویژه در باغ‌های کاخ‌ها و پارک‌ها می‌سازند.

۷ - همه به سامان پنج‌لو کاشته) همه به سامان پنج‌لو کاشته، toutes ordonnées en ordre quincunce (در متن)، کاشت درخت‌های میوه به شکل ورق پنج‌لو از سفارش‌های گذشتگان است. کنکائس quincunce (در متن) یعنی همین طرح پنج‌لویی.

۸ - کاندیان) کاندیان، Candiens (در متن) همان کرتی‌ها اند؛ ساکنان جزیره‌ی یونانی کرت Crète، که در گذشته «کاندی» نیز نامیده می‌شد.

۹ - سرمَتان) سرمَتان، Sarmates (در متن)، سرمَت‌ها. نک. به یادداشت‌های فصل ۳۱، سرمَتستان.

۱۰ - آینه‌ی بلورین) آینه‌ی بلورین، mirouir de chrystallin (در متن)، آینه‌ای که رابله توصیف می‌کند، که «در هر پستوی یکی آینه‌ی بلورین بود با چارچوب زر ناب، گردبرگرد آن مرواریدها درنشانده، و چندان بزرگ بود که به‌درستی همه‌ی اندام را می‌نمایاندی»، در زبان فارسی آینه‌ی قدی یا تمام‌نما نام دارد. اما نخستین آینه‌های بلور که از ونیز در حدود سال‌های ۱۵۳۰ وارد فرانسه شدند، کوچک بودند.

راهبان و راهبگانِ تلم را جامه چه گونه بود.^۱

فصل ۵۴

بانوان در آغاز برپایی دیر جامه به دل خواه و رای خویش می پوشیدندی.
از آن سپس^۲ به خواست آزاد خویش نوسامانی پذیرفتند^۳ ایدون که در دنباله
آید:

جوراب های بلند لعل یا سرخ انار پوشیدندی، و این جوراب های یاد شده
درست سه انگشت از زانو برگذشتندی؛ و آنها را لبه ها نواری از گلدوزی ها
و توردوزی های زیبا بود. زانوبندها^۴، به رنگ مچندهای شان، زانوان را از بالا
و پایین دربر گرفتندی.

کفش ها و ساندل ها و دم پای ها از مخمل سرخ رخشان یا بنفش با لبه های
ریش خرچنگی.

بر زیر زیرپوش^۵ بالاتنه بند^۶ زیبا درپوشیدندی از گونه ای شال ابریشمین
نیکو و با آن دامن پُف کن^۷ از تافته ی سفید، سرخ، اناری، خاکستری، و جز آن
درپوشیدندی و بر آن نیم تنه از تافته ی سیمبفت لبه دوزی به تارهای باریک زر
و سوزن دوزی های تاب داده که به دل خواه و فراخور چه گونگی هوا از پرنیان،

دیایِ دمشقی، یا مخملِ نارنجی، بلوطی، سبز، خاکستری، آبی، بلوطیِ روشن، زرشکی، یا سفید بود؛ و از ماهوتِ زربفت و کتانِ سیمبفت، سوزندوزی و گلدوزی، فراخورِ جشن‌ها.

پیراهن‌ها، فراخورِ فصل، از پارچه‌ی [ص. ۲۰۰] زربفت با تارهایِ تافته‌ی سیمین، از ابریشمِ سرخ پوشیده از نواردوزی‌هایِ زرین، از تافته‌هایِ سفید، آبی، سیاه، بلوطی، پرنیانِ راه‌راه، شالِ ابریشمین، مخمل، شالِ سیم‌تار و کتانِ سیم‌تار و زرتار، مخمل یا دیایِ زربفت با نگارهایِ گونه‌گونه.

در تابستان، برخی از روزها، به جایِ پیراهنِ ردهایِ گُشادِ زیبا با زر و زیورهایِ یادشده در بالا درپوشیدندی، یا جلیقه‌هایِ به سَبکِ مغربی از مخمل بنفش با تارهایِ تافته‌ی زر بر سوزندوزیِ سیمین یا با کُستی‌هایِ زربفت مرواریددوزی به دُرهایِ کوچکِ هندی.^{*۷}

در زمستان پیراهن‌هایِ تافته به رنگ‌هایِ همچون بالا، آستر کرده به پوستِ سیاه‌گوش، راسویِ سیاه، دله‌ی کَلَبَری^۸، سمور، و دیگر پوست‌هایِ گران‌بها. تسبیح‌ها، انگشتری‌ها، زنجیرها، گردن‌بندها، از گوهرهایِ ریزِ لعلِ آتشی، یاقوتِ لال، بهرامان، الماس، یاقوتِ کبود، زُمُرَد، پیروزه، نارسنگ، عقیق، کبودسنگ، دُر، و مرواریدِ بزرگِ بی‌مانند بودند.

آذینِ سرِ فراخورِ فصل بود. در زمستان به سَبکِ فرانسوی، در بهاران اسپانیایی، در تابستانِ تُسکانی^۹. مگر در جشن‌ها و یکشنبه‌ها که آذینِ سرِ فرانسوی کردند، چون‌که به‌آبروتر بود و آزرِمِ بانوان را نیک‌تر نمودی^{۱۰}.

مردان جامه به سَبکِ خود پوشیدندی، جوراب‌ها بلندِ پشمی یا ماهوتی لعل، سرخ‌انار، سپید یا سیاه.

شلوارها تا زیرِ زانو از مخمل، به همین رنگ‌ها یا نزدیکِ بدان‌ها، [ص. ۲۰۱] گلدوزی و شرابه‌دار به دل‌خواه ایشان.

نیم‌تنه از پارچه‌ی زرتار، سیم‌تار، از مخمل و پرند و پرنیان و تافته، به همان رنگ‌ها، شرابه‌دار با گلدوزی‌ها و دوختِ والا.

جامه‌بندها^{۱۱} ابریشمین، به همان رنگ‌ها، با سگک‌های زر نیک مینایی. رداها و بالاپوش‌ها از پارچه‌ی زربفت، تافته‌ی زربفت، بافته‌ی سیم‌بفت، و مخملِ زردوزی به‌دل‌خواه.

بالاپوش‌ها هم‌چندان گران‌بها که از آن بانوان. کمربندها ابریشمین، به همان رنگ‌های نیم‌تنه، هر یک شمشیری زیبا بر کنار، دسته زرین، نیام مخمل به رنگِ شلوارها، نوک زر و زرکاری. خنجر نیز.

کلاه از مخمل سیاه، آراسته به بسی نگین‌ها و دگمه‌های زر، یکی پر سپید ملوسانه بر آن، بخش‌کرده به رشته‌های زر که از سرشان یاقوت‌ها و زُمرُدها و جز آن همچو منگوله آویختی.

اما میان مردان و زنان چنان هم‌دلی بود که هرروز جامه‌های هم‌جور می‌پوشیدندی، و تا هیچ کوتاهی رخ ندهد، نیک‌مردانی چند دستور داشتند که هر بامداد به همه‌ی مردان بگویند که بانوان در اندیشه‌ی پوشیدن چه جامگانی اند؛ چه همه بر رای آزاد بانوان انجام گرفت. از برای این جامه‌های چنین نیکو و زر و آذین‌های چنین گران‌بها، نه گمان برید که ایشان زمان خویش تباه کردند؛ چراکه جامه‌داران [ص. ۲۰۲] به هر بامداد جامگان همه آماده کردند، و بانوان خانه‌دار چنان نیک کاردیده بودند که آنان به دمی آماده شدند، سر تا پا جامه درپوشیده.

و تا این جامگان را آسان‌تر به دست آرند، در پیرامونِ جنگلِ تِلَم [خواست] یکی پیکره‌ی خانه‌ای بود بزرگ به درازیِ نیم‌لی‌یو^{۱۲} سخت روشن و به‌سامان که زرگران و گوهرتراشان و گُل‌دوزان و دوزندگان و زربافان و محمل‌بافان و فرشینه‌بافان و پارچه‌بافان همه آنجا بودند و هر یک کارِ خود در آنجا کردی همه از بهر این راهبان و راهبگان را.

کالاها و پارچه‌ها مر این پیشه‌وران را از سویِ خواجه نُزیکَلِت [نامورِ کشتی]^{۱۳} رسیدی که هر ساله از آبخوست‌هایِ پِولا و کانِبِیال^{۱۴} هفت کِشتی با بارِ شمش‌هایِ زر و ابریشم‌هایِ خام و مرواریدها و گوهرها همی‌فرستادی. اگر مرواریدهایی چند کهنگی گرفتندی و سپیدیِ گوهرین‌شان دگرگونی پذیرفتندی، آنان با هنرِ خویش، همان‌گونه که شکم‌روان^{۱۵} به شاهینان خوراندند، آنها را به زیباخُروسانی چند خوراندندی^{۱۶}.

یادداشت‌های فصل ۵۴

۱ - درباره‌ی فصل ۵۴) رابله در این فصل آخرین مُدِ روز را بر تنِ راهبان و راهبگانِ خود می‌کند. این فصل را می‌توان با فصل ۷، با عنوان «چه‌گونه گارگانتوا را جامه درپوشاندند»، مقایسه کرد. در *توصیف جویوئی آلماننپو* نوشته‌ی تامس مر (۱۵۳۵-۱۴۷۸) آلمان‌شهریان همه لباسِ همانند (اونیفورم) می‌پوشند اما برخلافِ تلم [خواست] لباس‌ها «لوکس» نیستند و بنابر فصل‌های سال تغییر نمی‌کنند.

۲* - *ناهمسلی‌های چاپ‌ها*) افزودگی ۱۵۳۵: عبارت «به خواستِ آزادِ خویش» در A نیست.

۳ - *به خواستِ آزادِ خویش نوسامانی پذیرفتند*) به خواستِ آزادِ خویش نوسامانی پذیرفتند، reformez par leur franc arbitre (در متن)، احتمالاً اشاره دارد به این که در سده‌ی شانزدهم در بسیاری از دیرها اصلاحات شده بود، به‌ویژه بازگشت به تعلیمِ صدرِ مسیحیت که کلیسای کاتولیک در طول سده‌های میانه آنها را تغییر داده بود و مهم‌ترین آنها این بود که خود را واسطه‌ای میان خدا و مؤمنان می‌دانست؛ هم‌چنین اشاره به حبشِ پروتستانیسم. نوسامان، یا نوسامان، برابری است برای reform، «اصلاح» و «اصلاحات»، در *فَهِنگِ عَدَجِ اَنسَانی* داریوش آشوری، به‌ویژه در موردِ پروتستان‌های کالوینی.

۴ - *زانوبندها*) زانویندها؛ iartières (در متن) jarretière (فرانسوی مدرن)، از jarret به معنی «پشتِ زانو»، در اصل تکه‌ای از لباسِ زنانه که نوارِ کِشیِ کم و بیش پهن است، گاهی با تزیین‌های بسیار، مثل تورِ پُرچین و پایون و گُل‌های پارچ‌ای و گلدوزی، که سرِ زانو می‌بستند و در واقع کارِ کِشِ جوراب را می‌کرد، چه زنانه چه مردانه، اما بیش‌تر زنانه؛ کِشِ جوراب. Jarretière امروزه به‌ویژه قسمتی از زیرجامه‌ی زنانه‌ی معروف به «سکسی» است.

۵ - *بالا‌تنه‌بند*) بالا‌تنه‌بند را ساخته ام، مثلِ سینه‌بند، برای vasquine (در متن)، basquine (فرانسوی مدرن)، که به شکلِ قیف، و شبیهِ پستان‌بند یا «کُرسِت» corset است (که این

نیز واژه‌ای فرانسوی‌ست). «بالته‌بند» تقریباً از زیر کمر تا روی نوک پستان‌ها و همگی شکم و پشت را می‌پوشاند و بندهای آن را در پشت می‌بستند، اغلب بسیار سخت و سفت تا زن کمرباریک و پستان‌برآمده به چشم بیاید. بالته‌بند را روی زیرپراهنی می‌پوشیدند با دامن‌فکُن، و بر روی آنها پراهن و نیم‌تنه، و دامن. نمونه‌های مدرن بالته‌بند مثل پستان‌بند بلند یا سینه‌بند است که نیمی از پستان و شکم و پشت را می‌پوشاند اما نه تحت سینه را.

۶ - **دامن‌فکُن** (دامن‌فکُن را ساخته ام، مثل مدادپاک‌کُن، برای verdugalle (در متن)، vertugade (فرانسه‌ی مدرن)، که شبیه «ژوپون» jupon (فرانسوی) است. ژوپون و دامن‌فکُن هر دو برای پف انداختن به دامن است و دامن را روی آنها می‌پوشند. اولی اغلب کوتاه و از پارچه‌ی آهاردار و چین‌خورده است و دومی اغلب بلند و گاهی بسیار بزرگ با دامنه‌ای که قطر آن می‌تواند تا یکی دو متر باشد، و گاهی فنر و فلز هم در ساخت آن به کار می‌برند.

۷* - **ناهمسانی‌های چاپ‌ها** افزودگی ۱۵۴۲: و همواره به دسته‌ی زیبا بر موها، همجور با رنگ‌های سرآستین‌ها، و نیک آراسته به آویزه‌های زرین.

۸ - **کَلْبِر** کَلْبِر Calabre یا کالابریا Calabria منطقه‌ی جنوب ایتالیا.

۹ - **تُسکان** تُسکان، Toscanة منطقه‌ی مرکزی - غربی ایتالیا که مرکز آن فلورانس است.

۱۰ - **به‌آبروتر بود و مر آزرِم بانوان را نیک‌تر نمودی** به‌آبروتر بود و مر آزرِم بانوان را نیک‌تر نمودی؛ کلاه‌های زنانه‌ی فرانسوی موها را کاملاً می‌پوشاند، در حالی که کلاه‌های اسپانیایی کوچک‌تر و با دانتل و توری بود، و کلاه‌های ایتالیایی، خیلی کوچک و تنها زبیتی که موها را چندان نمی‌پوشاند. رَگُگُذ یا هَنّا یَزّا (۱۵۰۶ - ۱۵۰۳) اثر لئوناردو دِ وِنسِی (۱۴۵۲ - ۱۵۱۹)، که در موزه‌ی لوور هست، اصلاً کلاه و پوششی بر سر ندارد.

۱۱ - **جامه‌بندها** جامه‌بندها؛ نک. به یادداشت‌های فصل ۷، «جامه‌بند».

۱۲ - **لی‌یو** لی‌یو، lieue (در متن)، واحد طول، برابر با تقریباً چهار کیلومتر.

۱۳ - **نُزیکَلِت** (نُزیکَلِت [نامور کشتی])، Nausiclete (در متن)، گفته می‌شود که از صفت یونانی ναυσικλειτός به معنی «نام‌آور به سبب کشتی‌های خود» گرفته شده که در اَدِیسیِ هومِر برای فینیقیان به کار رفته است.

۱۴ - آبخوست‌هایِ پرلا و کانیبال) آبخوست‌هایِ پرلا و کانیبال، Isles de Perlas & canibales (در متن) از آبخوستگانِ (مجمع‌الجزایر) آنتی کوچک Les Petites Antilles در دریایِ کارائیب mer des Caraïbes.

۱۵ - شکم‌روان) شکم‌روان؛ نک. به یادداشت‌هایِ فصل ۳۹.

۱۶ - به زیباخروسانی چند خوراندندی) به زیباخروسانی چند خوراندندی؛ گفته می‌شود که ابن‌رُشد، (۱۱۹۸-۱۱۲۶ م.)، اَوَرُئُز Averroès (به فرانسه)، چنین نوشته است و رابله از او گرفته است. این شیوه‌ی جلا دادن به مروارید، یعنی خوراندنِ مروارید به مرغ و خروس و بازیافتِ آن در مدفوعِ آنها، گویا تا سده‌ی نوزدهم نیز رایج بود.

بر چه آیین بودند تلمیان در شیوه‌ی زندگی خویش.^۱

فصل ۵۵

[ص. ۲۰۳] همه‌ی زندگی ایشان نه بر قانون‌ها و دستورها و آیین‌ها، که بر خواست و رای آزادشان استوار بود. هرگاه که خود خواستندی، از بستر برخاستندی. هرگاه که دل‌شان کشیدی، نوشیدندی و خوردندی و کار کردندی و خوابیدندی. هیچ‌کس بیدارشان نکردی، هیچ‌کس ایشان را نه بر نوشیدن، نه بر خوردن، و نه بر هیچ کار دیگر می‌داشتی. ایدون نهاده بود بنیادش گارگانتوا [گران‌گاله]. در آیین ایشان مگر این بند نبود، **کُن آن‌چه خواهی**.^۲

چه، مردمانِ آزاده را، نیک‌زادگان و فرهیختگان و همنشینانِ نیکان را، به سرشتِ غریزه و انگیزاننده‌ای ست که ایشان را همواره به کارهای نیک و پرهیز از بدی فراگند؛ همان که آبرو^۳ خوانند. اینان هرگاه که به سرسپردگی و ناگزیریِ ننگینِ سرکوب شوند و به بندگی درآیند، آن کیشِ والا را که بدان آزادانه به فضیلت گراییدندی، به سویِ پس زدنِ این یوغِ بندگی و سرپیچی از

آن واگردانند. چون ما همواره آن کنیم که از آن بازمان دارند، و آرزوی آن کنیم که از ما دریغ دارند.

بدین آزادی به هم چشمی ستودنی با یکدیگر درآمدند تا همگان آن کنند که دیدندی یکی شان را خوش آید. اگر یکی مرد یا زن گفتی بنوشیم، همه نوشیدندی. اگر گفتی بازی کنیم، همه بازی کردند. اگر گفتی پای کوبی را به بُستان‌ها رویمی، همه به آنجا رفتندی. اگر از بهر قوش‌پرانی یا شکار را بودی، [ص. ۲۰۴] بانوان برنشسته بر مادیان‌های زیبای خوش‌خرام به همراه اسبی زنانه با زین‌ورگ در پی، هر یک بر مُشتِ خویش زیباگونه به دست‌کش پوشانده، یا باز با خود می‌بردندی یا شاهینِ نر یا شاهینِ تیره‌وش؛ و مردان پرندگانِ دیگر می‌بردندی.

چنان نیک آمخته بودند که از ایشان هیچ مرد و زن نبود که خواندن و نبشتن و آواز خواندن و ساز نواختن و سخن گفتن به پنج یا شش زبان ندانستی و بدان‌ها نیشستی، اگر به شعر و اگر به نثر.

هرگز سوارانی چنان جگرآور، چنان بزرگ‌منش، چنان چابک چه پیاده و چه سواره، نیرومندتر، تیزتر، آزموده‌تر در همه‌ی جنگ‌افزارها دیدار نیفتادی که آنان که بدان‌جا بی‌دند. هرگز بانوانی چنان پاکیزه، چنان ناز، کم‌آزرده، بس چیره در کارِ دستی و کارِ سوزن و همه‌ی کارهای زنانِ پاک و آزاده دیدار نیفتادی که آنان که بدان‌جا بی‌دند.

ازین‌رو، آن‌گاه که زمانش رسیدی که یکی از مردان، چه به خواستِ پدر و مادرش چه به هر انگیزه‌ی دیگر، خواستی از دیر بیرون شدن، یکی از بانوان را با خود می‌بردی، همو که وی را همچون دل‌داده‌ی خویش گزیده بودی، و یکدیگر را همسر شدند. نه آن‌که در تلم [خواست] به دلدادگی و

دوستی می‌بودند، زناشوییِ خویش نیکوتر دنبال کردند، و در پایانِ
زندگانی‌شان هم‌چندان یکدیگر را دوست داشتندی که در روزهای نخستِ
عروسی‌شان.

سرِ آن ندارم که فراموش کنم شما را چیستانی بیاورم که در بُن‌های دیر
یافته آمد بر یکی تیغهِ بزرگِ مِغَرغی. ایدون بود که در دنباله آید:

یادداشت‌های فصل ۵۵

۱ - درباره‌ی فصل ۵۵). این فصل که یگانه قاعده‌ی دیر تلم، یعنی «کُن آن‌چه خواهی»، عبارت بسیار مشهور رابله، در آن آمده است، مسئله‌ی خواست آزاد را مطرح می‌کند، و تعریفی از «آبرو» یا «شرف» به دست می‌دهد که از آن محرکی می‌سازد برای سوق دادن انسان به سوی «نیکی» و «نیکوکاری». فضای کلی دیر تلم [خواست] را «مسیحیت افلاطونی شده» توصیف کرده اند. برخی در «آرمانی بودن» این دیر، که هماهنگی و هم‌رنگی شدید آن لزوماً به کسب‌کنندگی می‌انجامد، تردید دارند. برای «تلم» نک. به یادداشت‌های فصل ۵۰.

۲ - کُن آن‌چه خواهی (FAICTZ CE QUE VOULDRAS (در متن) یگانه شعار یا یگانه بند و ماده‌ی «قانون» در دیر تلم، یادآور شعار قدیس اگوستین (۴۳۰ - ۳۵۴) است به لاتین: دیلیجِ اِت کوئِد اویس فِجیت *Dilige et quod uis facit*: عشق بور و کُن آن‌چه خواهی. همراه کردن این شعار با شعار یونانی گارگاتوآی کودک در فصل ۷، آنجا که می‌گوید «نکوئی نخوید بهوئی خوید»، شعار کامل قدیس اگوستین می‌شود (نک. به یادداشت‌های فصل ۷). این شعار با شعارهای دیگری نیز بر محور «کُش» و «خواست» مقایسه شده است. اراسم در ترجمه‌ی لاتین خود از متن یونانی چنین، عبارت فیات ولونتاس توآ *Fiat voluntas tua* «خواست تو (آراده‌ی الهی) بشود» (انجیلی متی، شش، ۱۰) را ترجمه کرده است فیات کوئِد ویس *Fiat quod vis* «آن‌چه خواهی بشود». سیسرون در نامه‌ها *Les Paradoxes*، پنجمین، می‌نویسد:

Qu'est-ce en effet que la liberté? Le pouvoir de vivre comme on veut «آزادی بهرآستی چیست؟ که بتوان آن‌گونه که خواست، زندگی کرد؛ و ضرب‌المطبی هست که می‌گوید: کُن آن‌چه خواهی، که دیر شود چو میری. مایکل سکرچ *Michael Screech*، رابله‌شناس و مترجم انگلیسی رابله، در کتاب خود رابله، ص. ۲۵۶ می‌نویسد: «مفهوم آزادی که در تلم [خواست] می‌بینیم، همان آزادی *[eleutheria]* عهد جدید است، یعنی امکان انجام دادن یا ندادن آن‌چه که با رهایی رابطه‌ای ندارد؛ آزادی نسبت به استبداد قانون موسوی (یا موسایی)؛ این آزادی‌ای که چون انسان را از همه‌ی امیال تباه آزاد

می‌کند، به او امکان می‌دهد که با دنبال کردن آزادانه‌ی شورهای جانِ خویش، خواستِ الهی را انجام دهد.» همچنین نک. به یادداشت‌های فصل ۵۰، «تلم».

۳ - آبرو) *honneur*؛ (در متن)، نخستین معنای آن (نک. رِبُو) «شایسته‌ی توجه و احترام دیگری و خود در زمینه‌ی اخلاقی بنا بر ارزش‌های جامعه» است، و نیز «شرافت اخلاقی» *Dignité morale*؛ برای معنی‌های دیگر (نک. به فِجَنگِ معاصِرِ فِلسفه - فلاسفی، محمدرضا پارسایار): ۱. شرف، شرافت، آبرو، حیثیت ۲. افتخار ۳. مایه‌ی افتخار - [صورت جمع]. ۴. احرامات، احرام.

[ص. ۲۰۵] *۱ چِستَنِ یافته در بَن‌هایِ دیرِ تلم. ۲

فصل ۵۶

ای مردمِ بی‌چاره که بختِ نیک چشم دارید،
دل آورید و به گفته‌هایِ من گوش دارید:

اگر این باور روا باشد بی‌گمان
که از اخترانِ باشنده در آسمان
تواند ذهنِ انسان از عهده برآید
که آینده را پیشگویی نماید،
و یا بتوان به نیروییِ الهی
ز پیشامدهایِ آینده داشت آگهی،
و کرد داوری به گفتارِ بی‌چون و چرا
روند و سرنبشتِ سالیانِ دور را،
بگویم پس به هر که اوست خواهان،
که بی هیچ درنگی در همین زمستان،

و زودتر هم در همین جایی که هستیم ما،
 ز انسان یکی نوع دیگر پدید آید
 که از راحتی خسته و از تفریح دل‌زده،
 روند در روز روشن بی‌پروا و بی‌پرده
 همه مردمان را ز هر رتبه و مرتبه
 به ناسازگاری کشانند و هم تفرقه؛
 و هر که باور کرده به آنان گوش دارد،
 به هر قیمت که باشد یا هر چه پیش آید،
 همه‌کس را به جان هم بیندازند رویاروی هم،
 رفیفان با رفیفان، خویشان نزدیک هم با هم؛
 پسر بی‌باک نپرهیزد از ناروا
 که پیش پدر برافرازد قد و بالا؛
 و حتی بزرگان تخمه‌ی والاتباران
 بلا بینند و تازش ز خدمت‌گزاران؛
 و حق آبرو و ارج و هم جاه
 شود بی‌هنجار و بی‌آیین بدان‌گاه.
 [صد. ۲۰۶] چه، گویند هرکسی را نوبتی باید
 رود بالا و پس آنگاه هم به پایین آید
 ازین‌باره چندان کشمکش خواهد بود،
 چنان ناسازی و رفت و آمد خواهد بود،
 که در هیچ تاریخ، هم آنجا که باشد بس شگفتی،
 گزارش کرده ناید چنین جوش و خروشی.

پس آن گاه بسی مردم ارجمند
 ز شور جوانی همه بهره‌مند
 چنان این خواسته را باور بدارند،
 که پرپرِ چو گل عمرِ اندک کنند.
 و نتواند این کار را ول کند،
 هر اویی که یک‌بار بر آن دل نهد؛
 مگر آن‌که با بحث‌ها و جدل‌ها
 ز غوغا آکند آسمان و زمین از گام‌ها.
 بدان‌گاه مردم بی‌ایمان اقتداری
 ندارند کم‌تر از مردمانِ حقّانی؛
 چرا که پی‌گیرند ایمان و جهدی همه
 که باشد از آن نادان و بی‌خرد توده؛
 و ناشی‌ترین‌ش پذیرفته‌آید همچو قاضی.
 عجب سیلِ زیان‌بار و خانمان‌براندازی.
 بلی سیل (گویم) و حق هم همین باشد،
 چه این کارِ فصل‌ش را پایان نباشد.
 زمین هم نیابد رهایی از آن،
 مگر آن‌که آب‌های فراوان
 برآید تند که از آن خیره‌سرت‌ترین‌ها
 شوند خیس و گیر افتند در پیکارها؛
 سزاوار باشند چون چنان دل ببندند
 به این پیکارها که هرگز نبخشند

ولو بر بی‌زبان گله‌های چارپایان
 که از پی‌ها و چرکین روده‌هاشان
 کنند قربان نه از بهرِ خدایان را،
 [صد. ۲۰۷] که از بهرِ ابزارِ کارِ مردمان را.
 پس اینک شما را به اندیشه خوانم فرا
 که تا این‌همه پیش آید چرا.
 و چه آرامشی در چنین بحرانِ ژرف
 تواند داشت گویِ گردانِ شگرف
 که نیک‌بخت‌ترها آن را سرسپرده‌تر اند،
 بکوشند تا نه از دست‌ش دهند، نه آسیبی رسانند،
 به ترفندهای گوناگون بکوشند
 که آن را اسیر و زندانی نمایند،
 و آن هم چنان، که بی‌چاره، در هم شکسته،
 ندارد پناهی مگر اوایی که آن را آفریده.
 و تا تقدیرِ غم‌انگیزش چیزی کم نیارد،
 از آن پیش که خورشیدِ سویِ خاور شتابد،
 گذارد که او را سراسر فرا گیرد تاریکی
 فزون‌تر از کسوف و شب‌های معمولی؛
 و ز آن ناگاه هم آزادیِ خویش می‌بازد
 هم آن بخت و نوری که از آسمان می‌بارد؛
 و یا دستِ کم بماند خلوت و خالی،
 ولی پیش‌از این شکست و ویرانی،

بهروشنی پدید آورد تا مدت‌ها
 چنان لرزه‌ای شدید و بی‌منتها
 که اتنا^۴ نیز نشد هرگز منقلب آن چنان
 زمانی که سرریز شد بر پورِ تیتان^۵؛
 و با شدتی کمتر، اگر شود سنجیده،
 به نسبتِ لرزشی که کرد ایناریمه^۶
 بدان‌گاه که شد خشمگین تیفس^۷ آن چنان
 که ریخت در دریا تمامی کوه‌ساران.
 چنین در جرگه آید به اندک زمان
 غم‌انگیزگونه در جابه‌جایی چنان
 که آنها هم که آن را داشتند در دست
 گذارند تا نورسیدگان^۸ش گیرند به دست.
 پس آن‌گاه زمانِ مناسب نزدیک باشد
 که این مشقِ طولانی را پایان ببخشد:
 [صد. ۲۰۸] چه آن آب‌های انبوه پیش‌گفته
 همه را به فکرِ کناره‌گیری انداخته.
 به رغم این همه پیش‌از جدایی،
 توان دید در هوا خیلی به‌خوبی
 کلان شعله‌ای که سوزد با دمِ سوزان
 که تا آن آب‌ها و کارزار را دهد پایان.

^{۸*} می‌ماند که سپس کسانی که بودند در گزند

خسته و فرسوده و کارزده و رنج‌مند
 با خواستِ خجسته‌ی خداوندِ جاودانی
 باز زاده آیند بی شکنجه با شادمانی؛
 با آگاهی بی گمان پس آن‌گاه ببینند
 دستاوردِ صبر و نیکوییِ آن بدانند؛
 چون اویی که بیش از همه رنج دیده‌ست پیش‌تر
 از دهش‌هایی که ارزانی شود، بهره برد بیش‌تر.
 و ه که باشد به‌راستی ستودنی
 اویی که تا پایان کند پایداری^۹.

چون خواندنِ این لوحه^{۱۰} به پایان آمد، گارگانتوا [گَران‌گاله] آه از دل
 برآورد و پیرامونیان را گفت:

— تنها اکنون نیست که بر مردمانِ بازگردانده به باورِ انجیلی^{۱۱} ستم
 کنند. امّا خوشا اویی که لغزشِ نخورد^{۱۲}، و همواره رو به آرمان دارد، رو به
 سپیدی^{۱۳} که خدا به^{۱۴*} پسرِ گرامی‌ش^{۱۵} ما را نهاده است، بی‌ازآن‌که به
 کام‌خواهی‌هایِ خویش^{۱۶} دل‌پیش باشد و کج‌رو.
 راهب گفت:

— می‌چه اندیشید به هوشِ خویش، که این چیستان را اشارت و دلالت
 به چی‌ست؟

— چی؟ (گفت گارگانتوا [گَران‌گاله]) روند و ماندگاریِ حقیقتِ
 ایزدی.

— ^{۱۷*} به قدیس گُدران ^{۱۸} (گفت راهب)، من اندیشم که این گزارشِ بازی پُم است؛ و این که گویِ گردان، توپ ^{۱۹} است و این [ص. ۲۰۹] پی‌ها و روده‌های جانورانِ بی‌زبان، چک‌توها ^{۲۰} بُوند؛ و این مردمانِ گرماگرفتگان و چالشگران، خود بازی‌کنان اند. پایان این است که از پسِ آن که سخت بکوشیدند، مر خوردن را روند و نیک شادخواری کنند.

پایان ^{۲۱}

فژ

یادداشت‌های فصل ۵۶

۱* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) ناهمسانی؛ این عنوان در چاپ ۱۵۴۲ چین تغییر داده شد: چیستان پیشگویانه.

۲ - درباره‌ی فصل ۵۶) در خواندن این فصل، که «معنای پیشگویانه» شمرده می‌شود، باید هم‌زمان دو معنای «بحران مذهبی» و «بازی پم» با لحن «آخر زمانی» را در نظر داشت. به عبارت دیگر، اخلاف میان مردم در این فصل، از یک سو اخلاف میان بازی‌کن‌های «تیس» و تماشاگران آنهاست، و از سوی دیگر اخلاف‌های مذهبی فرقه‌های گوناگون در صحنه‌ی سیاسی اروپا. این معنای ۱۰۸ سطری، که گویا تنها دو سطر نخست و ده سطر پایانی آن از خود رابله است، از ملن دو سنژله Mellin de Saint-Gelais (۱۴۹۱-۱۵۵۸) شاعر درباری و معماساز هم‌روزگار رابله، و ظاهراً با موافقت خود او، گرفته شده است و از نظر ساخاری در توازن با فصل ۲ قرار می‌گیرد.

۳ - گوی گردان) گوی گردان، la machine ronde (در متن)، ماشین گرد، استعاره از کره‌ی زمین، و توپ در بازی پم.

۴ - اتنا) Etna آتشفشانی در سیسیل، ایتالیا.

۵ - تیتان) Titan (در متن)، تیتان‌ها در اسطوره‌های یونان، غول‌های پیش از خدایان الُمپ اند.

۶ - ایناریمه) Inarimé (در متن)، نام دیگر جزیره‌ی ایشیا Ischia، که بنابر اسطوره‌ها زمین‌لرزه‌های آن را تیفه Typhée (به معنی دود) یا تیفن Typhon ایجاد می‌کند که خود از خدایان بدکار شمرده می‌شود. تیفه یا تیفن، پسر گائیا (زمین)، در افسانه‌ها همچون تیتان توفان و بادهای تند ظاهر می‌شود.

۷ - تیفوئوس) Typhoeus (در متن) یا تیفه Typhée یا تیفن Typhon به یونانی Τυφών. نک. به یادداشت پیشین.

۸* - ناهمسانی‌های چاپ‌ها) ناهمسانی؛ رابله ده سطر پایانی این فصل را در چاپ ۱۵۴۲ به صورت زیر تغییر داد:

می‌ماند که از پسِ این روی‌دادهایِ انجم‌یافته،
 برگزیدگان همه شادمانه خوب خورده،
 هرگونه نوا و موهبتِ آسمانی یابند،
 افزون بر آن هم پاداش در خور گیرند.
 پس شوند دارا و دیگران بی چیز آخرش،
 این است پس خود دلیلی بر سرانجامش،
 تا که این آزمون‌ها که ایدون پایان گرفته،
 هر که را باشد سرانجامی که سرنوشتش بوده.
 پیمان بر این بود و بیاید احرام کرد
 اوبی را که تا به پایان پایداری کرد.

چه در نسخه‌ی ۱۵۳۴ و ۳۵ و چه در نسخه‌ی ۱۵۴۲، اشاره‌ی این سطرها به بشارت‌هایِ انجیلی است در «آخرت» که نیکوکاران پاداش ببینند و صبر و پایداری آنها بی اجر نمی‌ماند. شاه فرانسوآی یکم در یکی از فرمان‌های سال ۱۵۲۷ بازی پُم را با «کار» همانند می‌داند، و می‌نویسد که آن چه در بازی پُم بر سرش بازی می‌کنند و همچون دینی به بازی‌کن برنده پرداخت می‌شود، همان است که او از کار خود به دست می‌آورد.

۹. وَه که باشد به راستی ستودنی / اوبی که تا پایان کند پایداری (وَه که باشد به راستی ستودنی / اوبی که تا پایان کند پایداری؛ انجیلی متی، بیست و چهار، ۱۳: «لیکن هر که تا به انتها صبر کند نجات یابد».)

۱۰. لوحه (لوحة)؛ monument (در متن) در زبانِ فرانسه‌ی امروز پیش از هر چیز به معنی «بنا»، «ساختمان»، و «بنای یادبود» است. در فرانسه‌ی قدیم و میانه به معنی «گور» و «گورسپاری» آمده است. به معنی «نوشته‌ای برای گواهی دادن بر رویدادهای گذشته» نیز آمده است (نک. cnrtl.fr)، چیزی مثل «شهادت‌نامه». در پایانِ فصل ۵۵ در باره‌ی این monument آمده است: «جستجویِ یاورم که در بُن‌های دیر یافته آمد بر یکی تیغ‌ی بزرگِ مغرغی». «لوحه» در زبانِ فارسی صفحه‌ای از سنگ، فلز، و جز آنهاست که بر آن چیزی می‌نویسند و در جایی نصب یا بر جایی تعبیه می‌کنند، تا حدودی برابرِ «کتیبه» (نک. به فُجْهْگِ سخن) که فارسیِ آن «سنگ‌نوشته» است.

۱۱ - مردمانِ بازگردانده به باورِ انجیلی) مردمانِ بازگردانده به باورِ انجیلی؛ اشاره به بازگشت به متن انجیل‌ها در رابطه با اصلاحاتِ مذهبی و مخالفت با کلیسایِ کاتولیکِ پاپ‌ها.

۱۲ - لغزشِ نخورد(لغزشِ نخورد، ne sera scandalizé (در متن)، سراسر است «لغزیده نخواهد شد»، ایمانِ خود را از دست نخواهد داد؛ رابله رمان را با همان عبارتی به پایان می‌برد که آغازیده بود. نک. به یادداشت‌های «به خوانندگان»، «لغزشِ نخورید».

۱۳ - سپیدی(سپیدی؛ blanc (در متن)، به معنی «سفید» و «سفیدی»، در فرانسه‌ی میانه هم‌چنین به معنی «سفیدیِ وسطِ آماج و هدف» یا «آماج‌گاه» است. اینجا استعاره از پیام و نورِ مسیح‌است و انجیل.

۱۴* - ناهمسانی‌هایِ چاپ‌ها) ناهمسانی؛ در A به جای «پسر» filz (در متن)، «فرزند» enfant بود.

۱۵ - پسرِ گرامی‌ش) پسرِ گرامی‌ش son cher filz (در متن)؛ مقصود عیسی^۱ است که در مسیحیتِ پسرِ خدا شمرده می‌شود، و خود نیز گاهی چنین نامیده می‌شود.

۱۶ - کام‌خواهی‌هایِ خویش) کام‌خواهی‌هایِ خویش؛ ses affections charnelles (در متن) خواسته‌هایِ نفسانیِ خویش. affections همان واژه‌ای است که رابله مفرد آن را در ابتدایِ گل‌گشت^۲ در «به خوانندگان» نیز آورده است و آنجا «تعصب» ترجمه کرده ام. نک. به «به خوانندگان»، «تعصب».

۱۷* - ناهمسلی‌هایِ چاپ‌ها) ناهمسانی و افزودگی؛ رابله پایانِ گل‌گشت^۳ را در E چاپ ۱۵۴۲ به صورتِ زیر تغییر داد:

— به قدیسِ گُدران^۱ (گفت راهب) برداشتِ من چنین نیست. این شیوه از آنِ مرلنِ پیشگو^۲ است. نمادها و معناهایِ ژرف به آن همی بندید و گمانه همی برید همگان و تا هر اندازه که خواهید. من یکی گمانِ نیرم که معنایِ دیگری در آن نهفته باشد مگر گزارشِ بازیِ پُم^۳ در پوششِ سخن‌هایی گنگ. مردم‌انگیزانِ همان برگزاندگانِ دیدارهایِ بازی اند که بیش‌ترگاه با هم دوست اند؛ و پس از انحامِ دو دُورِ بازی، بیرون رود اویی که در بازی بود و دیگری درون آید. گفته‌ی سرآمد^۴ پذیرند که گوید آیا توپ از بالا یا پایینِ بندِ بگذشته است. آب‌ها همانا عرق‌هایِ تنِ بُد. بندهایِ چکوه‌ها^۵ از روده‌هایِ گوسفندان

و بُزان ساخته آیند؛ گویِ گردانِ کلاف یا توپ است. پس از بازی، کنارِ آتشی رَحشان آرام گیرند و پیراهن دگر کنند و سپس آژورانه بزم سازند؛ اما شادناک‌تر اند آنان که برده اند. پس نیک شادخواری کنند.

۱ - قدیس گُلِران؛ نک. به یادداشتِ بعدی در همین فصل، قدیس گُلِران.

۲ - مرلِن پیشگو *Merlin le Prophète*، به سبب شباهتِ اسمی، از یک سو می‌تواند یادآورِ مِلن دو سن ژله *Mellin de Saint-Gelais* (۱۴۹۱-۱۵۵۸) شاعر و معمارِ هم‌روزگارِ رابله باشد که بیشترِ متنِ این فصل از اوست و برخی از دوستانش او را چین می‌نامیدند، و از سوی دیگر مرلِن افسون‌گر *Merlin l'Enchanteur* که از شخصیت‌های رمان‌های مین دُگ *la Table Ronde* در رویدادهای بزرگ و ارزانی‌نابینِ غولِ بزرگ گارگاتوا است. شاید اشاره‌ای به هر دو.

۳ - بازیِ پُم *jeu de paume* یک نوع توپ‌بازیِ هزار ساله‌ی فرانسه است، شبیهِ تنیس. این بازی ابتدا با کفِ دست انجام می‌شد و به همین سبب پُم *paume* (یا *paulme* در فرانسه‌ی میانه) نام گرفت که به معنی «کفِ دست» است، و بعدها وقتی که از راکت استفاده شد، نامِ اصلیِ خود را همچنان نگاه‌داشت. این بازی مثل بازیِ تنیس در دو سویِ یک تور، و با یک بازی‌کن در برابرِ یک بازی‌کنِ دیگر انجام می‌شود. شمارِ بازی‌کن‌ها می‌تواند تا چهار در برابرِ چهار افزایش یابد.

۴ - سرآمد، *premier* (در متن ۱۵۴۲) به معنی سرراست «نخستین»، یک اصطلاحِ بازیِ پُم است و تقریباً به معنی داور.

۵ - چکّو؛ نک. به دو سه یادداشتِ پایین‌تر در همین فصل، چکّو.

۱۸ - قدیس گُدرانِ قدیس گُدران saint Goderan (در متن) در دیرِ ملیزه Mailleziats (در واندِه Vendée واقع در غربِ فرانسه) دفن بود و رابه به آنجا آمد و شد داشت.

۱۹ - توپ) توپ، esteuf (در متن)، یا éteuf نامِ توپِ بازیِ پم است.

۲۰ - چکُتو) چکُتو، گیلکی است و آن را برایِ «راکت» raquette (در متن) آورده ام که در تنیس به دست گیرند و توپ را با آن زنند. واژه‌یِ فرانسویِ «راکت» در قدیمِ بافته‌ای مشبک بود از ریسمان و زِه و غیره که دورِ آن چوب می‌گرفتند و زیرِ کفش می‌بستند تا در برف فرو نروند. «چکُتو» نیز دقیقاً به چنین چیزی گفته می‌شود که گیلانی‌ها برایِ راه رفتن رویِ برف به چموشِ خود می‌بستند. واژه‌یِ فرانسویِ بعدها برایِ این وسیله‌یِ بازی‌هایی مانندِ تنیس به کار رفت و به زبانِ فارسی آمد. کاربری، علی بافری، در سایتِ آبادیس abadis.ir برایِ «چکُتو» نوشته است: «چکُتو čakəto یا چوکوتور čukutur: [اصطلاح صنایع دستی] مانند اسکی بود (اسکی روی برف). این اسکی مدور از چوب انار و یا سرشاخه‌ی درخان ساخته می‌شد و گیلانیان کوه نشین در زمستان برایِ راه رفتن روی برف آن را به زیر چموشِ خود می‌بستند».

۲۱ - پایان) پایان؛ FINIS (در متن)، تمّت؛ اگر همچون فعلی صرف‌شده، از مصدرِ finir خوانده شود، به معنیِ «پایان می‌دهم» یا «پایان دادم» است. از ۱۵۴۲ به بعد آمده است FIN، پایان.

مهم‌ترین منابع‌های ترجمه و یادداشت‌های آن

نسخه‌های چاپ شده‌ی گارگانتوا در زمان زندگانی فرانسوا رابله
Gargantua, (dépourvu du feuillet de titre), Éditions
François Juste (?), Lyon (?), ۱۵۳۴-۵ (?). (Exemplaire A).

Gargantua, ΑΓΑΘΗ ΤΥΧΗ. *La vie inestimable du grand
Gargantua, père de Pantagruel, jadis composée par
L'abstracteur de quinte essence. Livre plein de
pantagruelisme*, Lyon, François Juste, ۱۵۳۵.
(Exemplaire B).

*La vie treshorricque du grand Gargantua, père de
Pantagruel jadis composee par M. Alcofribas
abstracteur de quinte essence. Livre plein de
Pantagruelisme*, Lyon, François Juste, ۱۵۴۲.
(Exemplaire E).

چاپ‌های انتقادی و پژوهشی آثار فرانسوا رابله، و برگردان‌های گارگانتوا به
فرانسه‌ی مدرن

Œuvres de Maitre François Rabelais, avec des
remarques historiques et Critiques, de Mr. Le Duchat,
Nouvelle édition, Ornée de Figures de B. Picart &c.
Chez Jean Frederic Bernard, Amsterdam, MDCCXLI
(۱۷۴۱), ۲ tomes.

Les Œuvres de Maistre François Rabelais,
Accompagnées d'une Notice sur la vie et les ouvrages,
d'une Étude bibliographique, de Variantes, d'un

Commentaire, d'une Table des noms propres et d'un Glossaire, Par Ch. Marty-Laveaux, Alphonse Lemaerre, Éditeur, Paris, M. DCCC. LXXIII. (1873), 7 tomes.

Œuvres, Édition critique publiée par Abel Lefranc, J. Boulenger, H. Clouzor, P. Dorveaux, J. Plattard et L. Sainéan (*Gargantua, Pantagruel, Tiers livre et Quart livre*), Honoré et Edouard Champion Editeurs, Paris, 1912-1931, 7 volumes.

Gargantua, Première édition critique faite sur l'*Editio princeps*; Texte établi par Ruth Calder, avec introduction, commentaires, tables et glossaire par M. A. Screech, préface par V. L. Saulnier, Genève, Droz, 1970. (Exemplaire A).

Œuvres Complètes, Édition établie, annoté et préfacée par Guy Demerson, avec une translation (en français moderne) due aux collaborateurs, Texte latin établi, annoté et traduit par Geneviève Demerson, Éditions du Seuil, L'Intégrale, Paris, 1973.

Rabelais, *Gargantua*, Annoté par Pierre Michel, Préface de Michel Butor, Folio, Gallimard, 1983.

Gargantua, Traduction en français moderne, préface et commentaires de Marie-Madeleine Fragonard, Pochet, 1992. (Exemplaire A).

Gargantua, Édition établie par Françoise Joukovsky, Flammarion, 1993.

Œuvres Complètes, Édition établie Par Mireille Huchon, « Bibliothèque de la Pléiade », Éditions Gallimard, Paris, 1994. (Exemplaire E).

Les cinq livres, Gargantua, Pantagruel, Le Tiers Livre, Le Quart Livre, Le Cinquième Livre, Édition critique de Jean Céard, Gérard Defaux et Michel Simonin, La Pochothèque, Le Livre de Poche, 1994. (*Gargantua*, Exemplaire B).

Gargantua, Édition critique sur le texte le l'édition publiée en 1530 à Lyon par François Juste, introcution, variantes et notes par Gérard Defaux, Librairie Générale Française, 1994. (Exemplaire B).

Gargantua, Édition de Mireille Huchon, Éditions Gallimard, « Folio Classique », 1994 et 2007.

Gargantua, Édition établie, annoté et préfacée par Guy Demerson, Texte original établi par Michel Renaud et les collaborateurs, avec une translation (en français moderne) de Guy Demerson, Éditions du Seuil, L'Intégrale, Paris, 1996. (Exemplaire E).

Les cinq livres des faits et dits de Gargantua et Pantagruel, Édition intégrale bilingue (moyen français – français moderne), sous la direction de Marie-Madeleine Fragonard, Quarto Gallimard, Paris, 2014.

Tout Rabelais, Édition et traslation nouvelles établies sous la diredtion de Romain Menini, établies par

Raphaël Cappellen, Claude La Charité, Nicolas Le Cadet, Myriam Marrache-Gouraud et Romain Menini, Bouquins éditons, Paris, ۲۰۲۲.

ترجمه‌های انگلیسی گارگانتوا

Gargantua and Pantagruel, Translated by Thomas Urquhart and Peter Motteux, with an Introduction by Richard Cooper, Wordsworth Editions Limited, ۱۹۹۹.
(First editions: Books I and II, ۱۶۵۳; Book III, ۱۶۹۳).

Gargantua and Pantagruel, Translated by Burton Raffel, W. W. Norton & Company, New York London, ۱۹۹۱.

The histories of Gargantua and Pantagruel, Translated and with an Introduction by J. M. Cohen, Penguin Books, ۱۹۵۵.

Gargantua and Pantagruel, Translated and edited with an Introduction and Notes by M. A. Screech, Penguin Book, ۲۰۰۶.

درباره‌ی رابله و آثارش

Lazare Sainéan, *La langue de Rabelais*, E. de Boggard Éditeur, Paris, ۱۹۲۲. ۲ volumes : Civilisation de la renaissance, tome ۱ ; Langue et vocabulaire, tome ۲.

Lucien Febvre, *Le problème de l'incroyance au xvi^e siècle, La religion de Rabelais*, Éditions Albin Michel, ۱۹۴۲.

Manuel de Diéguez, *Rabelais*, Éditions de Seuil, 1960.

Etudes rabelaisiennes, Tome III, *L'interprétation de Rabelais au XVI^e siècle*, Droz, 1961.

Mikhaïl Bakhtine, *L'œuvre de François Rabelais et la culture populaire au Moyen Âge et sous la Renaissance*, Traduit du russe par Andrée Robel, Éditions Gallimard, 1970.

François Bon, *La Folie Rabelais, l'invention du Pantagruel*, Les Éditions de Minuit, 1990.

Michael Screech, *Rabelais*, Éditions Gallimard, 1992.

Madeleine Lazard, *Rabelais l'humaniste*, Paris, Hachette, 1993.

Jean-Yves Pouilloux, *Rabelais. Rire est le propre de l'homme*, Collection Découvertes Gallimard (n° 181), Gallimard, 1993.

The Rabelais Encyclopedia, Edited by Elizabeth Chesney Zegura, Greenwood Press, Westport, Connecticut, London, First published in 2004, Kindle Edition.

François Rigolot, *Les langages de Rabelais*, Droz, 1996.

Mireille Huchon, *Rabelais*, Biographies, nrf, Gallimard, 2011.

Nicolas Le Cadet, Adeline Desbois-lentile, *Gargantua*,
Atlande, ۲۰۱۷.



François Rabelais

Gargantua

GARGANTVA. | ΑΓΑΘΗ ΤΥΧΗ | LA VIE
INESTIMABLE DV GRAND Gargantua, pere de
Pantagruel | iadis cōposée par L'abstracteur de quîte
efsèce | Liure plein de pantagruelifme. | M.D.XXXV.
| On les vend a Lyon, chés Frâçoys Iuste devât nostre
Dame de Confort. | FJ

Roman

Traduit en persan par
Mahmood Massoodi

Éditions siodo harf

France, printemps 2024

©

Tous droits réservés.

FRANÇOIS RABELAIS

Gargantua

roman

GARGANTVA. | AFAØH TYXH | LA VIE
INESTIMABLE DV GRAND Gargantua,
pere de Pantagruel | iadis cõpofée par
L'abftracteur de quïte efsèce | Liure
plein de pantagruelifme. | M.D.XXXV. |
On les vend a Lyon, chés Frãçoys Iuste
devât noftre Dame de Confort. | FJ



Traduit en persan par
Mahmood Massoodi

Éditions siodo harf

FRANÇOIS RABELAIS

Gargantua

roman

GARGANTVA. | AFAØH TYXH | LA VIE
INESTIMABLE DV GRAND Gargantua,
pere de Pantagruel | iadis cõpofée par
L'abſtracteur de quĩte efsẽce | Liure
plein de pantagruelĩme. | M.D.XXXV. |
On les vend a Lyon, chés Frãçoys Iuste
devãt noſtre Dame de Confort. | FJ



Traduit en persan par
Mahmood Massoodi

Éditions siodo harf